

سیاست ایران در قبال کردها

(۱۲۹۹-۱۳۲۰ ش / ۱۹۲۱-۱۹۴۱ م)

هری مهدی میکه



۱۳۹۸ ش

۲۰۱۹ م



دانشگاه سلیمانیه
مرکز اسناد و تحقیقات آکادمیک
کوردستان
-۱۱-

سیاست ایران در قبال کُردها
۱۳۲۰-۱۲۹۹ش

سیاست ایران در قبال گُردها (۱۲۹۹ - ۱۳۲۰ ش)

هردی مهدی میکه



۱۳۹۸ ش

۲۰۱۹ م



۳۲۰,۹۵۵۰۵۲

م ۴۶۹ میکه، هردی مهدی

سیاست ایران در قبال کردها ۱۹۲۱-۱۹۴۱ ز/ نویسنده هردی مهدی میکه.

سلیمانی: ناوہندی کورستان، زانکوی سلیمانی، ۲۰۱۹.

۷۱۴ ل: ۲۱*۱۴ سم.

ISBN: ۹۷۸-۹۹۲۲-۹۲۳۰-۹-۳

۱. تاریخ معاصر کرد- تاریخ معاصر ایران- پهلوی اول ۲. عنوان

- نام کتاب: سیاست ایران در قبال کردها
- نویسنده : هردی مهدی میکه
- انتشارات: مرکز اسناد و تحقیقات آکادمیک کوردستان
- موضوع: تاریخ معاصر کُرد، تاریخ معاصر ایران
- طراح : آرام عثمان
- چاپ: اول
- مکان : چاپخانه مرکز سارا- سلیمانی- اقلیم کوردستان
- ISBN: ۹۷۸-۹۹۲۲-۹۲۳۰-۹-۳
- شماره کتابخانه مرکزی اقلیم کوردستان (۱۸۴۱) سال ۲۰۱۹

حق چاپ و نشر محفوظ است®



تقدیم به:

پدر و مادرم؛ به خاطر شکیبایی و زحمات فراوانشان
همسر مهربانم (روژان)؛ به خاطر صبوری، دلسوزی، تحمل و
بردباری

و فرزندان عزیزم (سینا، نیما و ناری)



سیاسگزاری

تشکر و سپاس ویژه از:

استاد عزیزم دکتر حسن زندیه، به پاس راهنمایی‌های ایشان در این دوره تحصیلی و نگارش رساله.

استادان مشاور، دکتر حمید کرمی‌پور و دکتر اسماعیل شمس که در نگارش رساله به عنوان مشاور مرا راهنمایی کردند.

استادان عزیزم در گروه تاریخ، که در این دوره تحصیلی در راه کسب علم رهنمون راهم بودند. خانواده و همسرم به پاس زحماتشان، دوستان گرامی (د.انور محمد فرج، د.امید رفیق، د.جلال حسن، د.زمکان علی، د.کارزان محمد، اژی آزاد، مجاهد وهاب، سامان زوراب، هورامان فریق و بختیار صالح) که در تهیه بخشی از منابع رساله یاری نمودند. مرکز ژین به ویژه استادان (رفیق صالح و صدیق صالح) همکاری‌هایشان در تهیه روزنامه‌های عربی و تمام عزیزانی که در طول نگارش رساله، مرا یاری و به نحوی اسباب زحماتشان بوده‌ام.



	فهرست مطالب
۱۳	کلیات پژوهش
۱۴	مقدمه
۱۷	طرح مسئله
۲۱	پرسش های پژوهش
۲۱	فرضیه ها
۲۲	روش و مراحل تحلیل داده ها
۲۲	تعریف مفاهیم و متغیرها
۳۰	هدف و ضرورت
۳۲	پیشینه پژوهش
۵۰	محدوده زمانی، مکانی و موضوعی پژوهش
۵۰	چارچوب نظری
۵۱	سازماندهی پژوهش
۵۴	بررسی منابع و نمونه های از منابع فارسی، کردی و عربی
۶۳	بررسی دیدگاه مؤرخان کرد و عرب عراق درباره سیاست های دولت مرکزی ایران
۷۱	فصل اول: جغرافیای تاریخی و اوضاع سیاسی مناطق کُردنشین و



ایران	
۷۲	۱-۱- جغرافیای تاریخی مناطق کردنشین ایران
۷۲	۱-۱-۱- موقعیت و حدود مناطق کردنشین
۸۴	۱-۱-۲- تقسیمات اداری در اواخر دوره قاجار و پهلوی اول
۸۷	۱-۱-۳- جمعیت و شهرهای مناطق کردنشین (جغرافیای انسانی)
۱۰۸	۱-۱-۴- ترکیب اجتماعی و عشایری مناطق کردنشین
۱۲۸	۲-۱- بخش دوم: اوضاع سیاسی ایران و مناطق کردنشین قبل از کودتای ۱۲۹۹
۱۲۸	۲-۱-۱- اوضاع اجتماعی و اقتصادی مناطق کردنشین اواخر عصر قاجار
۱۴۱	۲-۲-۱- زمینه و ظهور جنبش ملی گرایانه کرد
۱۷۲	۲-۳-۱- اوضاع مناطق کردنشین ایران بعد از جنگ اول جهانی تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش
۱۸۳	۲-۴-۱- زمینه های کودتای سوم اسفند و برآمدن رضا خان تا تاجگذاری
۲۱۳	فصل دوم: سیاست های عمومی و برنامه های دولت مرکزی
۲۱۳	۲-۱- سرشت و سیاست عمومی دولت مرکزی پهلوی اول:



۲۲۷	۲-۲- مبانی فکری سیاست عمومی دولت پهلوی اول
۲۳۴	۲-۲-۱- هویت سازی و ملت سازی
۲۴۹	۲-۲-۲- نوسازی
۲۶۳	۲-۲-۳- تمرکزگرایی و دولتسازی
۲۷۱	۲-۳- برنامه های سیاسی دولت پهلوی اول
۲۷۲	۲-۳-۱- سیاست نظامی و ارتش نوین
۲۸۹	۲-۳-۲- سیاست فرهنگی
۳۳۰	جدول ۱ آمار مدارس و وضعیت تحصیلی زنان ایران میان سالهای ۱۳۰۷-۱۳۰۱۴ش
۳۵۷	۲-۳-۳- سیاست دولت پهلوی اول در قبال عشایر
۳۷۷	فصل سوم: روند اجرای سیاست های فرهنگی دولت و واکنش کردها
۳۷۷	۳-۱- روند اجرای سیاست های فرهنگی دولت و واکنش کردها
۳۸۰	۳-۲- مناسبات کردها با دولت از جنگ اول جهانی تا تاجگذاری رضاشاه
۳۸۶	۳-۳- نهادهای سیاسی و چهره های فرهنگی مخالف دولت مرکزی در مناطق کردنشین (۱۲۹۹-۱۳۲۰ش)
۳۸۷	۳-۳-۱- تشکل های سیاسی در مناطق کردنشین



۳۹۵	۳-۳-۲- مواضع چهره های فرهنگی، رجال سیاسی و مذهبی در قبال سیاست های دولت مرکزی ایران
۴۱۰	۳-۴-۲- روند اجرای سیاست فرهنگی
۴۱۰	۳-۴-۱- توسعه آموزش و پرورش در مناطق کردنشین
۴۳۰	۳-۴-۲- مواضع کردها در برابر ممنوعیت زبان کردی در مدارس و امور رسمی
۴۴۰	۳-۴-۳- سیاست تغییر لباس، کشف حجاب و تغییر وضعیت زنان در مناطق کردنشین ایران
۴۹۰	فصل چهارم: پیامدهای سیاست های عشایری در مناطق کردنشین و تأثیر کردها در روابط خارجی
۴۱۹	۴-۱-۱- اجرای سیاست عشایری در مناطق کردنشین
۵۰۲	۴-۱-۱-۱- مقابله عشایر با سیاست های دولت به مثابه گریز از مرکزگرایی
۵۰۸	۴-۱-۲- واکنش های مسلحانه عشایر کرد در مقابل سیاست عشایری دولت
۵۰۷	۴-۱-۲-۱- قیام سمکو شکاک
۵۴۶	۴-۱-۲-۲- واکنش جعفر سلطان هورامان
۵۶۳	۴-۱-۲-۳- فعالیت های محمود خان دزلی



۵۷۱	۴-۲-۱-۴- فعالیت های سردار رشید اردلان
۵۹۵	۴-۲-۱-۵- فعالیت های محمد رشیدخان بانه
۶۰۴	۴-۲- پیامدهای اجرای سیاستهای دولت و تأثیر و تأثر آن در سیاست خارجی
۶۰۶	۴-۲-۱- نقش کردها در روابط خارجی ایران و ترکیه
۶۱۸	۴-۲-۲- نقش کردها در روابط ایران و عراق
۶۸۷	۴-۲-۳- ائتلاف سیاسی کردها، علیه دولت های مرکزی منطقه
۶۳۵	نتیجه گیری
۶۴۵	منابع و مآخذ
۶۸۷	نقشه ها و پیوست ها



کلیات پژوهش

هفتهنامه‌ی کیتب



مقدمه

پیامدهای جنگ اول جهانی در منطقه، به خصوص سقوط قاجاریه در ایران، واکنش‌های سیاسی و اجتماعی جدیدی را به وجود آورد. ایران بعد از قاجاریه بیشتر به دنبال تاسیس دولت مرکزی با تاکید بر هویت ملی بود؛ بر خلاف دولت‌های قبلی (که گفتمان ناسیونالیست، به عنوان گفتمان سیاسی مسلط، در این زمینه کاربرد چندانی نداشت). سیاست و گفتمان ایران، به عنوان فرایند ملت‌سازی و پشت سر گذاشتن "منشأ ایلی قدرت" بنا به ماهیت و اقتضاء تاریخی قدرت به صورت متمرکز تحت عنوان ملت‌سازی همسان و ساختن "دولت مدرن" صورت گرفت. البته پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش و ظهور دولت پهلوی در ایران، به عنوان "دولت مدرن ملی"، به علت شرایط پیشا مدرن جامعه‌ی ایران، سیاست‌های رسمی دولت با مشکلات بزرگ و بحران‌های نو مواجه شد، لذا تحركات و واکنش‌های مذهبی، ملی، قومی و عشایری (مسلحانه و غیر مسلحانه) را به دنبال داشت.

فاصله سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش، یکی از ادوار قابل توجه تاریخ معاصر ایران است، در دوره ایران شاهد تحولات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بود، با ظهور دولت پهلوی اول نیز، تغییر ریشه‌ای در نگرش دولت در قبال جامعه و سیاست‌های عمومی به وجود آمد. دولت مرکزی ایران، با اجرای سیاست‌های سرکوب، تغییر فرهنگی، آموزش و پرورش



واحد و تخته‌قاپو کردن ایلات و عشایر، گفتمان ملی‌گرایی را که بر «دولت متمرکز ملی»، «مدرنیزاسیون و تجدد آمرانه»، «باستانگرایی»، مبتنی بود، به گفتمان حاکم و مسلط تبدیل نمود. به عبارت دیگر، نوگرایی، هدف و تمرکزگرایی، روش آن بود و ناسیونالیسم، ایدئولوژی مرامی بود که هردو را مشروعیت می‌بخشید. اما در مقابل اجرای برنامه‌های سیاست رسمی دولت، واکنش‌های گوناگونی به وجود آمد.

مناطق گردنشین، یکی از مناطق مهم کشور که حائز اهمیت از لحاظ سیاسی، امنیتی و اقتصادی بوده، سیاست‌های مرزی دولت در این منطقه، عمق استراتژی برای سیاست‌های عمومی دولت داشته، چرا که این مناطق جدا از ویژگی‌های خاص فرهنگی خود، هم زمان تأثیر و تأثر در سیاست کشورهای همسایه و گردهای مناطق گردنشین عراق و ترکیه نیز داشته است. در عصر قاجار، جامعه، ایلات و خوانین مناطق گردنشین، دارای قدرت محلی از لحاظ سیاسی و فرهنگی بودند و نقش در مناطق مرزی کشور ایفاء می‌کردند، لیکن بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش و ظهور دولت پهلوی اول، سیاست‌های عمومی دولت به گونه‌ای بود که اختلافات فرهنگی، قدرت‌های محلی عشایر و ایلات را به مثابه تهدید علیه هویت و یکپارچگی کشور می‌دانست و آنان را عامل اصلی ناامنی و ضعف دولت مرکزی تلقی می‌کرد. مناطق گردنشین و قدرت‌های محلی



و هویت فرهنگی آن، در این راستا دستخوش تحولات و اجرای سیاست‌های عمومی دولت بود.

بنابراین به علت سیاست‌های دولت مرکزی و تغییراتی که در منطقه رخ داد، واکنش‌های کردها به صورت مسلحانه و غیر مسلحانه و گاه به مثابه جنبش مذهبی و گاهی عشایری و حتی به شکل قومی و ملی نیز ظهور و بروز یافت. از سوی دیگر پیوندهای جدید سیاسی میان رؤسای عشایر، قومی، ملی و مذهبی داخل و خارج از مرز به وجود آورد، به ویژه در مناطق گردنشین پیوندهای بی سابقه‌ای میان کردهای عراق و ایران از یک طرف و پیوندهای سیاسی کردها با کشورهای استعماری از طرف دیگر ایجاد کرد، مانند کنش و همکاری‌های میان شیخ محمود برزنجی، اسماعیل شکاک، سردار رشید اردلان، محمودخان دزلی، جعفر سلطان اورامان و پیوندهای سیاسی آشکار و مخفیانه چهره‌های سیاسی کرد با دولت انگلیس و ترکیه. این تحرکات از جمله بازتاب رسمی سیاست‌های دولت ایران بود. مناطق گردنشین در گذشته میان دولت‌های ایران و عثمانی تقسیم شده و به مرور زمان کردهای تبعه عثمانی و کردهای تبعه ایران (از صفویه به بعد) جزو ساختار اجتماعی، سیاسی و طبیعی این دو کشور گشته بودند. به نظر نمی‌آید هیچ گاه در میان کردهای عراق عثمانی و کردهای ایران، رابطه سیاسی قوی به عنوان یک جنبش سیاسی مشترک یا همدلی ملی میان مناطق گردنشین، مستقل از سیاست‌های



دولت مرکزی ایران صورت گرفته باشد و اگر پیوندهای سیاسی هم میان چهره‌های سیاسی و عشایری مناطق گردنشین صورت پذیرفته، بیشتر تحت الشعاع سیاست دولت و با اجازه و تحت فرمان این دولت‌ها بوده است.

درست است که کردها در گذشته، در برابر سیاست رسمی دولت ایران، واکنش‌های عشایری، فرهنگی و مذهبی را از خود بروز داده‌اند، اما این به عنوان کنش و واکنش‌های قومی یا ملی به مثابه دفاع از هویت خود بود. لیکن بعد از جنگ اول جهانی به خصوص میان سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش و ظهور دولت-ملت‌های منطقه‌ای، می‌توان پیوندهای جدید با حس ناسیونالیستی و واکنش‌های مشترک کردها را در برابر سیاست‌های رسمی دولت مرکزی ایران شاهد بود.

تحقیق حاضر در صدد توصیف و تحلیل سیاست‌های عمومی دولت اعم از سیاست‌های فرهنگی، عشایری، نظامی و مرزی در مناطق گردنشین و بازتاب و واکنش کردها در قبال این سیاست‌ها می‌باشد.

طرح مسئله

به نظر می‌رسد کردها در این میان به مثابه یک تهدید، سیاست‌های جدید دولت را نظارت می‌کردند. این باعث شد از یک طرف در برابر دولت واکنش نشان دهند و از طرف دیگر، پیوندهای جدیدی را میان خود ایجاد کنند. در دوره بعد از سقوط قاجار، در مناطق گردنشین،



جنبش و واکنش‌های سیاسی، عشایری، فرهنگی، قومی، حتی "ملّی" کردها را می‌توان مشاهده نمود، البته نه به عنوان یک جریان ناسیونالیستی، بلکه بیشتر از آن جهت که آنها احساس محرومیت می‌کردند. به نظر آنها، سیاست‌های رسمی و گفتمان ناسیونالیستی دولت پهلوی اول، تهدیدی برای مناطق گردنشین ایران به وجود آورده بود، چون از نگاه آنها، سیاست رسمی دولت، بنابر گفتمان مرکزی و ملی-گرایی استوار گشته بود و از این لحاظ منافع و مناصب رؤسای عشایر، چهره‌های سیاسی محلی، مذهبی و عشایری را تهدید می‌کرد.

دولت مرکزی برای اجرای گفتمان رسمی دولت و تشکیل دولت متمرکز و رسیدن به اهدافش، با تمام قوا از هر دو طریق سیاست فرهنگی و "مشت آهنین" برای سرکوب گروه‌های معارض، در سراسر کشور، در پی آن بود که هر سه پروژه دولت‌سازی، ملت‌سازی و مدرن‌سازی را به مثابه نهادهای اساسی گفتمان جدید یک دولت ناسیونالیستی، اجرا کند، البته این برنامه‌ها برای مناطق گردنشین از لحاظ عشایری و فرهنگی مانند یک تهدید جدید تلقی می‌شد، به همین علت با سیاست‌های دولت مرکزی درگیر شدند. برای مثال سیاست‌های ایجاد ارتش نوین و استقرار مرزها، طرد و حذف رجال سیاسی، سلب قدرت و تخته قاپو کردن ایلات و عشایر و خلع سلاح، سیاست‌های تغییر فرهنگی مانند به‌کاربردن زبان فارسی به جای زبان‌های محلی، آموزش و پرورش جدید و متمرکز،



لباس یکسان، مشارکت زنان در امور اجتماعی، کشف حجاب، کاهش مدارس مذهبی و نفوذ روحانیون و غیره از جمله سیاست‌های فرهنگی بودند که باعث واکنش و نگرانی کردها شد و علل اساسی کنش و مقابله با سیاست‌های دولت را برای مناطق گردنشین فراهم آورد.

عکس‌العمل کردها در برابر اجرای برنامه‌های دولت را می‌توان به دو دسته تقسیم بندی کرد: مسلحانه و غیر مسلحانه. مسلحانه شامل رویارویی‌های چهره‌های سیاسی محلی، بازماندگان حکومت محلی اردلان و دولت قاجار، رؤسای عشایر می‌شد و غیرمسلحانه واکنش‌های فرهنگی از جمله نشر کتب و مطبوعات، واکنش روحانیون در مدارس و جامعه مذهبی و اجتماعی را در برمی‌گرفت.

از جمله رویارویی مسلحانه کردها، می‌توان به واکنش‌های برخی از سران عشایر همانند اقدامات مسلحانه سیاسی و عشایری سردار رشید اردلان، محمود دزلی، محمود کانی سانان، سمکو شکاک، جعفر سلطان اورامان و ملا خلیل، حرکات مذهبی و علماء و متصوفه کرد (نقشبندی و قادری)، تشکل‌های سیاسی و واکنش‌های فرهنگی معارض سیاست رسمی دولت و غیره اشاره کرد. البته گاهی این واکنش‌ها از مناطق دیگر گردنشین عراق و ترکیه هم کمک می‌گرفتند. علاوه براین، بازتاب سیاست‌های دولت ایران نیز، روزنامه‌ها و ادبیات، تاریخنگاری کردی،



مدارس مذهبی کردها را تحت تاثیر قرارداد و واکنش‌های گوناگونی را پدید آورد.

نکته دیگر آن است که واکنش‌ها و پیوندهای سیاسی مناطق گردنشین و سیاست‌های رسمی از یک طرف، روابط خارجی ایران و عراق و ترکیه از طرف دیگر، متأثر از هم‌دیگر بودند. پیامدها و توافقنامه‌هایی میان دو کشور و پیوندهای سیاسی گوناگونی میان جنبش‌های سیاسی مناطق گردنشین را به وجود آورد.

به نظر می‌رسد که فقط اجرای سیاست‌های عشایری دولت پهلوی اول و سران عشایر و منافع عشایری و ایلی و واکنش‌های مسلحانه در مناطق گردنشین باعث تحركات کردها پیامدهای سیاست پهلوی نبوده، بلکه علت‌های فرهنگی، سیاست خارجی و پیوندهای کردها از لحاظ هویتی نیز، از اسباب دیگر جنبش سیاسی و اجتماعی کردها در این بازه زمانی بوده است، که کمتر در تحقیقات سابق این دوره به چشم می‌خورد. از این رو بررسی و تبیین علل و پیامدهای سیاست دولت مرکزی در مناطق گردنشین و بررسی حجم و علل واکنش‌های کردها در قبال اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های اجرا شده از دغدغه‌های این پژوهش است.

بنابراین مسأله اصلی تحقیق، تحلیل و بررسی علل و پیامدهای اجرای سیاست‌های رسمی دولت مرکزی در قبال کردها و واکنش‌های مسلحانه و غیر مسلحانه (سیاسی و فرهنگی) کردهای ایران، طی سال‌های ۱۳۹۹-



۱۳۲۰ش البته با تأکید بر منابع کردی و عربی است. چون در این مورد منابع کردی و عربی در مورد تاریخ معاصر کردهای ایران با منابع تاریخ ایران جهت تعریف و روایت سیاست‌های رسمی دولت مرکزی و حوادث مناطق گردنشین، از لحاظ مفاهیمی مانند: نوگرایی، ملت‌گرایی، قومیت، ناسیونالیسم کردی، عشایر و سیاست‌های عشایری، جغرافیا، موضع‌گیری‌های مناطق گردنشین متفاوت هستند، و جریان‌های فکری و ایدئولوژی رسمی دولت و رویکرد سیاسی و ملیتی مورخ، متون تاریخی را تحت تأثیر قرارداد است.

پرسش‌های پژوهش

سؤالاتی که رساله در صدد پاسخگویی به آنهاست:
سؤال اصلی تحقیق:

مؤلفه‌ها و برنامه‌های سیاست رسمی دولت مرکزی ایران در قبال کردها چه بود و چگونه انجام شد، اجرای این سیاست‌ها چه پیامدهای داخلی و خارجی در مناطق گردنشین به همراه داشت؟
سؤالات فرعی:

چرا سیاست‌های رسمی دولت مرکزی ایران، واکنش‌های گوناگونی در مناطق گردنشین ایجاد کرد؟ و چگونه جریان‌های نوسازی، ملت‌سازی و تخته‌قاپوکردن به مثابه تهدیدی کردها را به هم نزدیک کرد و چه تأثیر و تأثیری در روابط خارجی و سیاست مرزی داشت؟



فرضیه‌ها

- سیاست‌های رسمی دولت مرکزی به مثابه یک تهدید برای کردها باعث شد که واکنش و قیام‌های گوناگونی در مناطق گردنشین ایجاد کند.

- واکنش‌ها فقط عشایری مسلحانه نبودند بلکه فرهنگی و سیاسی نیز بودند. و واکنش در برابر سیاست‌ها و پیوندهای سیاسی مناطق گردنشین، روابط خارجی و سیاست مرزی ایران و عراق را تحت تاثیر قرار داد.

- سیاست‌های دولت مرکزی در مناطق گردنشین، همدلی و پیوندهای جدید عشایری، سیاسی و فرهنگی را در میان جامعه کردها به وجود آورد و باعث شکل‌گیری پیوندهای مشترک میان کردهای ایران با کردهای عراق و ترکیه شد.

روش و مراحل تحلیل داده‌ها

پژوهش حاضر با روش تحقیق «توصیفی و تحلیلی» و با استفاده از منابع تاریخی فارسی، کردی و عربی از جمله کتب، نشریات، خاطرات، اسناد و مدارک تاریخی معاصر دوره مذکور، انجام می‌شود. بنابراین اطلاعات درباره: خط مشی سیاست رسمی دولت مرکزی و مؤلفه‌های آن و اجرای برنامه‌های دولت در مناطق گردنشین، توصیف جغرافیا و تشکیلات اداری و جامعه مناطق گردنشین، داده‌های مربوط به واکنش و عکس العمل سیاسی، عشایری، فرهنگی کردها در برابر سیاست دولت جمع‌آوری می‌گردد، آنگاه به ارتباط اجزاء موضوع با یکدیگر و با در نظر گرفتن



نقش مجریان برنامه‌های دولت، نخبگان و رؤسای عشایر منطقه و مداخلات خارجی می‌پردازد، رویدادهای مرتبط به سیاست‌های رسمی دولت در جامعه گردنشین، تجزیه و تحلیل خواهد شد. در نهایت علل و پیامد اجرای برنامه‌های دولت در مناطق گردنشین، مورد بررسی قرار خواهد گرد.

در این تحقیق علاوه بر منابع تاریخی فارسی، تأکید بر منابع تاریخی کردی و عربی عراق است، تا دیدگاه مورخان مذکور در مورد مفاهیم اساسی و رویدادهای مربوط به دوره پهلوی اول و کردها در کنار مورخان ایرانی هم در این تحقیق منعکس شود.

تعریف مفاهیم و متغیرها

مفاهیم اساسی در این رساله عبارتند از: سیاست و سیاست عمومی، دولت و دولت مرکزی، ایل، عشایر، کردها و مناطق گردنشین. که در فصل دوم و سوم بیشتر به آنها پرداخته شده است.

سیاست و سیاست دولت: از لحاظ لغوی، «سیاست» به معنی پاس داشتن ملک، نگاهداشتن، حفاظت، نگاهداری، حراست، حکم راندن بر رعیت، رعیت‌داری کردن، حکومت و ریاست و داوری و غیره آمده است.^۱

۱. علی اکبر دهخدا، *لغتنامه دهخدا*، تهران: جلد هشتم، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۲۲۵.



اصطلاحاً و در معنای عام آن، به هر گونه راهبرد و روش و مشی برای اداره یا بهکرد هر امری از امور، چه شخصی چه اجتماعی، «سیاست» گفته می‌شود. اما در معنای خاص آن، هر امری که مربوط به دولت، مدیریت، تعیین شکل، مقاصد و چگونگی فعالیت دولت باشد، از مقوله امور سیاسی است. بنابراین، هرگاه از «سیاست» به معنای خاص، سخن گفته می‌شود، با دولت، سازمان قدرت در جامعه، که نگهبان نظم موجود یا پیش‌برنده آنست، سروکار دارد. امور سیاسی شامل مسائل مربوط به ساخت دولت، ترتیب امور کشور، رهبری طبقات، مسائل کشاکش بر سر قدرت میان احزاب، تشکلهای و گروه‌های با نفوذ و غیره است. مهمترین عنصری که در تحلیل امور سیاسی به کار می‌رود، قدرت است. به عبارت دیگر، امر سیاسی عبارت است از کوشش برای نگهداری یا به دست آوردن قدرت یا کاربست قدرت دولت در جهت هدف‌ها و خواست‌های گوناگون.^۲

همانطور در معنای معاصر آن، سیاست امری است که به تدبیر زندگی جامعه مدنی می‌پردازد، فقط بحث تکنیک و روش نیست، بلکه پیوند

۲. داریوش آشوری، *دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتبهای سیاسی)*، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۹۴، ص ۲۱۲.



میان روش و راهبرد و آرمان‌ها؛ است به طوریکه تلاشی است تا حد اقل دادگری اجتماعی تحقق یابد.^۳

منظور از سیاست دولت، همان سیاست عمومی است که می‌توان آن را به صورت ذیل تعریف کرد: «اقدام‌ها، آرمان‌ها و بیان رأی رسمی دولت‌ها است که در رابطه با امور خاص، گام‌هایی برای اجرای برنامه‌ها برمی‌دارند و توضیح و تشریح آنچه که اتفاق می‌افتد یا نمی‌افتد، به دست می‌دهند».^۴

در پژوهش حاضر و با در نظر گرفتن بازه زمانی تحقیق، سیاست به معنی تدبیر، خط مشی، راه و روش و اداره امور مملکت است. در این تحقیق به صورت ترکیبی واژگان دیگر مانند (دولت، فرهنگ و عشایر) به سیاست اضافه می‌شود و کلید واژه‌هایی چون (سیاست دولت، سیاست فرهنگی، سیاست عشایری و غیره) مورد استفاده قرار می‌گیرد.

سیاست دولت: «خط مشی، برنامه‌ریزی، و تصمیم‌گیری دولت» است که از طریق نهادهای اجرایی دولت مانند ارتش، وزرات معارف و نهادهای پیوست به امور فرهنگی توسط دولت مرکزی اجرا می‌شود. البته منظور از

۳. جلال الدین سعید، *معجم المصطلحات و الشواهد الفلسفیه*، تونس: دارالجنوب للنشر، ۲۰۰۷، ص ۱۰۵.

۴. Wilson, Richard, "Policy Analysis as Policy Advice", In the Oxford Handbook of Public Policy, ed. Michael Moran, Martin Rein, and Robert E. Goodin, pp ۱۵۲-۱۶۸, New York: Oxford University Press, ۲۰۰۶, p ۱۵۴.



دولت مرکزی، در این تحقیق دولت مرکزی ایران از سال ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش است، به عبارت دیگر دولتهایی که از کوتای سوم اسفند و ظهور رضاخان و تأسیس دولت پهلوی اول تا سقوط رضا شاه و ورود ارتش روسیه و انگلیس در ایران وجود داشتند و مسئول سیاست‌ها و برنامه‌های اجرا شده دولت بودند.

در این تحقیق مقصود از کردها: ساکنان مناطق گردنشین ایران در هر سه منطقه آذربایجان غربی، سنج و کرمانشاه می‌باشد، البته با در نظر گرفتن پیوندهای آنان با دیگر کردهای عراق و ترکیه است که پیوندهایی با سیاست رسمی دولت ایران داشتند و مناسبت و پیوندهای آنان با هم از یک طرف و واکنش و تأثیر و تأثر آنان از طرف دیگر، در برابر سیاست‌ها و برنامه‌های رسمی دولت مرکزی ایران طی سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش در تحقیق حاضر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ایل و عشایر: درباره ایل، طایفه و عشایر تعریف‌های مختلفی وجود دارد و گاهی در شکل لغوی به هم نزدیک هستند. درباره واژه «ایل» از لحاظ زبانی و ریشه آن، در فرهنگ عمید آمده است که اصل آن ترکی است و به معنی طایفه، قبیله، عشیره، گروه مردم چادرنشین آمده است. در همان فرهنگ درباره معنای واژه «طایفه» آمده که اصل آن عربی است و به معنی «گروه، جماعت، جماعتی از مردم که آداب و اخلاق یا مذهب آنان یکی باشد، تیره، دسته،



پارهای از چیزی» آمده است. درباره واژه عشایر/عشائر، نوشته که جمع عشیره است و به معنای قبیله، طایفه، خویشان و کسان نزدیک می‌آید. اما واژه «ایل» در فرهنگ عمید نیز به معنی "طایفه، قبیله، عشیره، گروه مردم چادرنشین" آمده است و بیشتر به مردم چادرنشین اطلاق می‌گردد.^۵

واژه ایل در متون تاریخی نخستین بار به هنگام حکومت ایلخانان بکار برده شده است و بر اقوام کوچ‌نشین و نیمه کوچ‌نشین شبان دلالت دارد.

عشایر که مفرد آن عشیره است، واژه‌ای عربی است بمعنی برادران، قبیله، تبار، نزدیکان، خویشاوندان، دودمان و اهل خانه.^۶ در قرآن نیز به مناسباتی چند از عشیره بمعنی خویشان ذکر شده است «قل ان کان آبائکم و ابنائکم و اخوانکم و عشیرتکم...»^۷ و «انذر عشیرتک الاقربین».^۸

اما معنای واژه‌های ذکر شده فوق، از لحاظ اصطلاح تفاوت و هریک از آنها ویژگی‌های خاص خود را دارند، در «فارسنامه ناصری» فسائی آمده است که: ایل مردمانی را گویند که در تمام

۵. حسن عمید، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۹۸۲، ص ۲۲۴ و ۸۳۹ و ۸۶۵.

۶. نیک خلق و عسگری، *زمینه* جامعه‌شناسی عشایر ایران، تهران: انتشارات چاپخش، ۱۳۸۳، ص ۱۱.

۷. *قرآن کریم*، سوره التوبه، آیه ۲۴.

۸. *همان*، سوره الشعراء، آیه ۲۱۴.



سال در بیابانها، در چادرهای سیاه زندگانی کنند و از گرمسیرات به سردسیرات رَحْلَه الشَّتَاءِ وَ الصَّیْفِ نمایند"، اما فسائی درباره طایفه نوشته است که «قبیله‌ای را گویند که از تیره‌های ایلات نباشند و در یک بلوک توقف نمایند، خواه در چادر سیاه و خواه در دهات زندگانی کنند».^۹

عبدالله شهبازی درباره تعریف ایل و جامعه عشایری، بر آن است که ایل، جماعتی است که سازمان اجتماعی آن قبیله‌ای، شیوه زیست آن کوچ‌نشینی (کوچ‌نشینی کامل یا نیمه کوچ‌نشینی، افقی یا عمودی) و شیوه معیشت آن بطور عمده دامداری باشد و یک واحد مستقل اجتماعی و فرهنگی را تشکیل دهد.

ایل، به مثابه نوعی قبیله، نظام عشیره‌ای (Clan System) پایه ساختار اجتماعی است و ایل عبارت است از اتحاد چند عشیره در چارچوب سازمان اجتماعی واحد، که مبتنی بر اقتصاد شبانی و شیوه زیست کوچ‌نشینی است.^{۱۰}

عزیز کیاوند درباره تعریف طایفه، ایل و عشایر در کتاب «حکومت، سیاست و عشایر» نوشته است که: مردمی که خود را بر پایه تبار واحد و نیای مشترک، عضو گروه خویشاوندی

^۹. حاج میرزا حسن حسینی فسایی، *فارسنامه ناصری*، تحقیق منصور رستگار فسایی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲، جلد ۲، ص ۵۷۳ و ۱۶۱۶.

^{۱۰}. عبدالله شهبازی، همان، ص ۲۵.



واحدی می‌دانند که عنوان آن غالباً طایفه است. این مردم نسبت به عضویت خود در طایفه آگاهی و ادراکی روشن و پایدار دارند. آنگاه که به دلایلی بین طایفه‌های هم‌تبار یا هم‌جوار اتحادی پایدار یا ناپایدار پدید آید، ایل به وجود می‌آید. ایل گروه اجتماعی منسجم و پایداری نیست، اما طایفه گروه اجتماعی پایداری است که دوام می‌آورد و پیوندهای احساسی و عاطفی اعضای آن به کندی و خیلی دیر به سستی می‌گراید و یا از هم می‌گسلد. ایل و طایفه دارای سازمان اجتماعی مبتنی بر سنت و خویشاوندی هستند.^{۱۱}

کیاوند معتقد است که جامعه عشایری ایران دارای سه چهره متمایز است:

آ. عشایر کوچنده: که طبیعی‌ترین و سنتی‌ترین چهره زندگی عشایری ایران را به نمایش می‌گذارند و پایه معیشت این جمعیت رમે‌داری است.

ب. جامعه اسکان‌یافته: اینان ساکنان روستاها و دهواره‌های عشایری هستند که بخش بزرگی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. آبادی‌های عشایر اسکان یافته، در سراسر ایران دیده می‌-

^{۱۱}. عزیز کیاوند، «حکومت، سیاست و عشایر»، تهران: انتشارات عشایری، ۱۳۶۸، ص ۱۴.



شوند اما مناطق تمرکز آنها، کردستان اردلان (سنندج)، کردستان مکران (آذربایجان غربی)، کرمانشاه، ایلام، خوزستان، بخش شرقی مازندران، لرستان و کهگیلویه و بویراحمد است.

ج. عشایر نیمه اسکان یافته: گروه عشایری هستند که ماه‌هایی از سال که غالباً با پاییز و زمستان مقارن است در روستاها و دهواره‌ها به سرمی‌برند و ماه‌های دیگر که معمولاً بهار و تابستان است در حال کوچ و چادرنشینی به سر می‌برند و در مواردی برعکس این حالت هم دیده می‌شود.^{۱۲}

هدف و ضرورت

با توجه به آنچه گفته شد، اهداف این پژوهش به شرح ذیل است:

۱. توصیف و تشریح مؤلفه‌های سیاست‌های رسمی عشایری و فرهنگی دولت مرکزی ایران طی سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۹۹ ش.

۲. تشریح و تبیین و تحلیل واکنش مسلحانه و غیرمسلحانه مناطق گردنشین و پیوندهای سیاسی آنها با هم، در برابر اجرای سیاست‌های رسمی دولت مرکزی.

۳. بررسی رویکرد مورخان و منابع اصیل و پژوهش‌های تاریخی گردی و عربی عراق در مورد تاریخ معاصر ایران و مناطق گردنشین ۱۳۲۰-۱۳۹۹ ش.

^{۱۲} همان، ص ۱۸-۱۹.



ضرورت و اهمیت تحقیق حاضر به شرح ذیل می‌تواند توصیف شود:

۱. در تحقیقات پیشین تاریخ‌نگاری معاصر ایران در مورد کردها، بیشتر تحت عنوان شورش و یاغیان عشایری به این مسأله پرداخته‌اند، شورش‌ها و واکنش‌ها را به صورت مجزا از هم علت‌یابی کرده‌اند. درحالی‌که واکنش‌ها علت‌های مشترکی نیز داشتند و همه آنها هم عشایری نبوده‌اند بلکه انگیزه‌های مذهبی و فرهنگی، تلاش برای احیای حکومت محلی پیشین (مانند حکومت اردلان) و سیاست مرزی دولت و کشورهای خارجی، از علت‌های دیگر رویارویی کردها در برابر اجرای سیاست‌های رسمی آن دوره بود.

علاوه بر آن در تحقیقات پیشین کمتر به پیوندهای میان واکنش‌های کردها اشاره شده‌است. پژوهشگران این عرصه مانند نفیسه واعظ، کاوه بیات، مجتبی برزویی، احمد نقیب زاده، استفانی کرونین و دیگران در ایران، با وجود تحقیقات ماندگار آنان در تاریخ‌نگاری کردها، بیشتر بر تحقیق‌های یک جانبه بر روی یک جنبش و یک منطقه محدود گردنشین تمرکز کرده‌اند یا تحت تأثیر رویکردهای ملی‌گرا بوده‌اند. یا آنکه تمرکز آنان بر فعالیت عشایر و ایلات بوده و کمتر به کنش‌های فرهنگی و مذهبی توجه داشته‌اند. یا آنکه همانند مورخان کُرد و عرب فقط در چارچوب سیاست رسمی دولت عراق یا گفتمان سیاسی، واکنش و کشمکش آنان با دولت



مرکزی بررسی شده که گاه افراط و تفریط‌هایی در این حوزه مشاهده می‌شود.

بنابراین نبود تحقیق مستقلی درباره علل و پیامدهای اجرای سیاست رسمی دولت مرکزی میان سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش، در مناطق گردنشین و واکنش فرهنگی، عشایری و مذهبی کردها و پیوند آنها باهم در برابر سیاست‌های نوگرایی، مرکزگرایی و ملی‌گرایی دولت، از ضرورت‌های اساسی انجام این تحقیق به شمار می‌رود.

۲. ضرورت دیگر تحقیق حاضر تأکید بر منابع کردی و عربی است و شبیه این تحقیق و نگاه مورخان کرد و عرب عراق از ضرورت‌های دنیای تاریخ‌نگاری معاصر ایران است، چرا که نگاه مورخان و تاریخ‌نگاری کردی و عربی تفاوت عمیقی با مورخان و تاریخ‌نگاری معاصر ایرانی در مورد تعریف مفهومی جنبش‌ها، علل و پیامدهای دوره پهلوی اول، در مناطق گردنشین و به خصوص در مفاهیمی مانند قوم، ملت، عشایر، سیاست‌های رسمی دولت، علت‌یابی کنش و جنبش‌های گوناگون و جغرافیای آن‌ها در جامعه گردنشین و ایران دارد. بنابراین انتقال نگاه مورخان عرب و کرد عراق در مورد تاریخ دوره پهلوی اول و مناطق گردنشین شاید پژوهش مفیدی برای تاریخ‌نگاری معاصر ایران باشد.



پیشینه پژوهش

مطالعات و تحقیقات چشمگیری که در مورد تاریخ معاصر کردهای ایران انجام شده، بیشتر به صورت پراکنده و با رویکردهای گوناگون به حوادث مناطق گردنشین پرداخته‌اند. درباره مسئله این رساله که سیاست رسمی دولت مرکزی در برابر کردها و واکنش عشایری، مذهبی و فرهنگی چه بوده است، در تحقیقات قبلی به صورت مستقل توجه نشده، لکن در تحقیقات تک بعدی به ابعاد مختلف این مسئله پرداخته‌اند.

آنچه تاکنون در این مورد نوشته شده و با صورتی به مسئله، اهداف، پرسش‌های تحقیق حاضر پیوند دارد، و از منابع موضوع مذکور است، می‌توان آنها را به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

۱. پایان‌نامه‌ها:

پایان‌نامه‌هایی که کمابیش ربطی با موضوع تحقیق حاضر دارند، بیشتر تمرکزشان بر سیاست عشایری دولت پهلوی اول بوده و کارکرد آن در مناطق گردنشین را بررسی کرده‌اند. لازم به ذکر است که پایان‌نامه و رساله‌هایی در مورد سیاست دولت پهلوی اول در قبال دیگر مناطق ایران مانند ایلات جنوب و خوزستان، خلیج فارس و غیره انجام شده‌اند لکن به علت تفاوت محدوده زمانی، جغرافیایی و اهداف تحقیق در اینجا ذکر نمی‌شوند.



- پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «سیاست عشایری پهلوی اول درباره ایلات کرد با تکیه بر ایلات کردستان و کرمانشاه»، فریده حیدری.^{۱۳} در این تحقیق، سعی شده برنامه‌های دولت پهلوی اول در مورد ایلات و عشایر بررسی شود. همچنین با مطالعه بستر زمانی و مکانی دوره ای که در آن سیاست عشایری طراحی و اجرا شده، اثرات سیاست عشایری بر ایلات گرد مورد بحث و بررسی و تحلیل قرار گیرد. پایان‌نامه شامل دو بخش اساسی است، بخش اول شامل چهار فصل کلیات، جغرافیا و معرفی ایلات کرد، اوضاع ایران قبل از حکومت پهلوی و اصلاحات نظامی رضاشاه و تاثیر آن بر ایلات است، و اما بخش دوم متضمن چهار فصل دیگر مربوط به اجرای سیاست‌های عشایری رضا شاه در مناطق گردنشین است، که شامل فصل‌های اجرای خلع سلاح عشایر، سلب قدرت از سران عشایر، اجرای سیاست اسکان، و سرنوشت ایلات کرد میشود. حیدری، در کل سیاست‌های دولت مرکزی، فقط جنبه سیاست عشایری پهلوی اول در مناطق گردنشین را مورد بررسی قرار داده، لکن پژوهش حاضر، با بررسی سیاست‌های دیگر فرهنگی، مدرن سازی، تشریح مؤلفه‌های برنامه‌های جدید دولت و واکنش‌های فرهنگی و

^{۱۳}. فریده حیدری، «سیاست عشایری پهلوی اول درباره ایلات کرد با تکیه بر ایلات کردستان و کرمانشاه» کارشناسی ارشد، دانشکده علوم انسانی، گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، ۱۳۹۱ش.



جنبش‌های مسلحانه عشایری و غیرمسلحانه مناطق گردنشین ایران و عراق با حوزه کار پایان‌نامه فریده حیدری متفاوت می‌باشد. -پایان‌نامه کارشناسی ارشد هیمین حمید خورشید.^{۱۴} وی پایان‌نامه خود را به زبان کردی با عنوان «سیاست ایران در برابر عشایر کردی شرق کردستان ۱۹۲۱-۱۹۴۱م»، به کلیات و سه فصل اساسی تقسیم کرده است. که موضوعات جغرافیای مناطق گردنشین و تقسیمات عشایری کرد در کلیات، مناسبات عشایر با دولت در فصل اول، فصل دوم تحت عنوان «تأسیس دولت معاصر ایران و حمله به مناطق گردنشین»، و نهایتاً در فصل سوم قیام و عکس العمل عشایر کرد در برابر دولت پهلوی را به رشته تحریر درآورده است.

بازه زمانی، محدوده مکانی، موضوعی و اهداف پایان‌نامه خورشید همانند پایان‌نامه فریده حیدری است، که قبلاً به آن اشاره شد. خورشید تحت تأثیر تاریخ‌نگاری معاصر کردی و رویکرد سیاسی کنونی کردها، به رویدادهای آن دوره اشاره کرده و در تعریف از جنبش عشایر کردی، نگاه متفاوت با تاریخ‌نگاری معاصر ایران دارد و با رویکرد سیاسی و ملی‌گرایی به عشایر و جغرافیای مناطق گردنشین و دولت مرکزی ایران پرداخته است. نکته دیگر آن است اگرچه تحقیق خورشید با عنوان

^{۱۴}. هیمین حمید خورشید، «سیاست‌های ایران بهرام‌بهر عه‌شیره‌ته کوردیه‌کائی روزه-لاتی کوردستان ۱۹۲۱-۱۹۴۱م»، کارشناسی ارشد، کولیجی زانسته‌مرویه‌کان، به‌شی میژوو، زانکوی سلیمانی، ۲۰۱۵.



سیاست عشایر ایران است اما بیشتر جنبش عشایر مناطق گردنشین را بررسی کرده تا تشریح و توضیح سیاست پهلوی اول. -پایان نامه ارشد علی ابراهیم بیگی.^{۱۵} تحت عنوان «ایل سنجابی و سیاست پهلوی اول ۱۳۰۴-۱۳۲۰ش». در این پایان نامه سعی شده سیاست های دولت پهلوی اول در مورد عشایر و ایل سنجابی مورد بررسی قرارگیرد و همچنین با تمرکز بر مسأله ی سیاست اسکان، به اهداف و انگیزه های این سیاست و چگونگی و آثار و نتایج آن پرداخته شده است. ابراهیم بیگی، پایان نامه خود را بر پنج فصل تقسیم کرده که عبارتند از کلیات و بررسی منابع، جغرافیای تاریخی ایل سنجابی، ایل سنجابی در استانه تشکیل حکومت پهلوی اول، ایل سنجابی و سیاست- های پهلوی اول و فصل پنجم پیامدهای سیاست پهلوی اول درباره ایل سنجابی.

تمرکز این تحقیق بر دو مسئله اساسی است: اول سیاست عشایری پهلوی اول و دیگر ایل سنجابی به عنوان یک ایل کرد در مناطق گردنشین. بنابراین شباهت هایی با تحقیق رساله موجود از لحاظ موضوع دارد، و اما از لحاظ حدود تحقیق دیگر مناطق گردنشین و سیاست های فرهنگی پهلوی اول و واکنش های فرهنگی و غیرمسلحانه کردها در برابر دولت

^{۱۵}. علی ابراهیم بیگی، «ایل سنجابی و سیاست پهلوی اول ۱۳۰۴-۱۳۲۰ش»، کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، رشته تاریخ، دانشگاه اصفهان، ۱۳۹۰ش.



مرکزی را در نظر نگرفته که در رساله حاضر آنها از محدوده زمانی و مکانی و موضوعی و قابل بررسی می‌باشند. و از این لحاظ با پایان‌نامه ابراهیم‌بیگی متفاوت است.

- پایان‌نامه کارشناسی ارشد علی احمد الیاسی^{۱۶} با عنوان «بررسی سیاست‌های اسکان ایلات کرمانشاهان در دوره پهلوی اول ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش». الیاسی در پایان‌نامه خود سیاست اسکان در مناطق گردنشین کرمانشاه و واکنش‌های آن مناطق را در برابر اجرای برنامه‌های اسکان ایلات کرمانشاه و اورامانات توضیح و تشریح کرده، و کمتر به سیاست‌های فرهنگی دولت مرکزی در آن مناطق توجه نموده است. از لحاظ توصیف و تشریح سیاست مرکزی و محدوده تحقیق، رساله حاضر با مورد بررسی قراردادن مناطق سه‌گانه گردنشین ایران، با پایان‌نامه الیاسی متفاوت است.

۲. کتاب‌های پژوهشی:

آ- پژوهش‌های فارسی که شامل تحقیقات ذیل می‌باشند:

^{۱۶}. علی احمد الیاسی، «بررسی سیاست‌های اسکان ایلات کرمانشاهان در دوره پهلوی اول ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش»، کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش.



- مجتبی برزویی، «اوضاع سیاسی کردستان از سال ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵ ش»^{۱۷}: این تحقیق به طور کلی تبیین وضعیت کردها و اوضاع و احوال مناطق گردنشین در روند تحولات تاریخ معاصر ایران، از دوره قاجاریه تا دوره پهلوی دوم و بررسی چند رویداد مهم مناطق گردنشین ایران در دوران معاصر است، مانند قیام شیخ عبدالله نهری، شورش سمکو و جمهوری مهاباد. کتاب شامل پنج فصل اساسی است. در فصل‌های سوم و چهارم از لحاظ حدود زمانی و موضوعی تحقیق، با پژوهش حاضر مرتبط می‌شود. چون در بخش‌های فصل سوم، به بررسی زمینه‌های شورش سمکو و قدرتمند شدن او، تأثیرات ملی‌گرایان کردهای خارج از ایران و عملکرد و ماهیت شورش سمکو پرداخته‌است. بررسی وضعیت کردها در عصر رضاشاه، موضوع فصل چهارم کتاب است که شامل چهار بخش با مطالب زیر است: اعاده قدرت دولت مرکزی در نواحی گردنشین، اقدامات حکومت پهلوی در نواحی گردنشین (خلع سلاح عشایر، اسکان اجباری عشایر یا تخته‌قاپو، قیام ملا خلیل و پیدایش ستم ملی در دوران حکومت رضاشاه). که مسائل مذکور شامل محدوده تحقیق این رساله هم می‌شود.

^{۱۷}. مجتبی برزویی، «اوضاع سیاسی کردستان (از سال ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵ ه.ش)»، تهران: موسسه انتشارات فکر نو، ۱۳۷۸.



وجوه تمایز تحقیق حاضر با کتاب برزویی از چند لحاظ است: محدوده زمانی کتاب برزویی شامل اوضاع مناطق گردنشین دوره قاجار تا اواخر بحران کردستان در سال ۱۳۲۵ش میشود، و بیشتر تمرکز کتاب بر شورش سمکو و ملاخلیل و جنبه‌های سیاسی و عشایری آن دوره است و قیام و واکنش‌های مسلحانه عشایری دیگر و عکس‌العمل فرهنگی مناطق گردنشین در برابر سیاست‌های فرهنگی دولت مرکزی را مورد توجه قرار نداده است. در حالی که تحقیق حاضر از لحاظ حدود زمانی متمرکز بر دوره پهلوی اول است و از لحاظ موضوعی علاوه بر شورش سمکو و ملاخلیل، به دیگر واکنش‌های مسلحانه فراموش شده در کتاب برزویی و واکنش غیرمسلحانه فرهنگی مناطق گردنشین می‌پردازد.

احمد نقیب زاده، «دولت رضا شاه و نظام ایلی، تاثیر ساختار دولت مطلقه رضاشاه بر نفوذ قبایل و عشایر»^{۱۸}: پژوهش نقیب‌زاده، با رویکرد و روش جامعه‌شناسی سیاسی، بخشی از تاریخ سیاست عشایری دولت مرکزی و نقش ایلات در سیاست و نحوه اجرای برنامه و رفتار با ایلات و عشایر در عصر رضا شاه را بررسی کرده است. اگرچه رویکرد این کتاب، با روش تحقیق تاریخی، متفاوت است اما برای تشریح و توصیف سیاست‌های دوره پهلوی، تحقیق حاضر قابل استفاده است هرچند از روند

^{۱۸}. احمد نقیب‌زاده، *دولت رضا شاه و نظام ایلی (تاثیر ساختار دولت مطلقه رضاشاه بر نفوذ قبایل و عشایر)*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.



تحولات تاریخی عشایر و ایلات دوری جسته، لکن از لحاظ متغیر مستقل و تابع با تحقیق حاضر متفاوت است، چون فقط سیاست عشایری را در نظر گرفته. اما تحقیق حاضر سیاست‌های دولت فقط در مناطق گردنشین را مورد بحث قرار داده است، علاوه بر آن کمتر از اسناد و مدارک و خاطرات و روزنامه‌ها و متون تاریخی کردی و عربی استفاده کرده است. که این نقطه تمرکز تحقیق حاضر می‌باشد.

نقیسه واعظ شهرستانی، «سیاست عشایری دولت پهلوی اول»^{۱۹}: این تحقیق شامل کلیات تحقیق و هفت فصل است، در فصول کتاب سیاست‌ها و برنامه‌های دولت مرکزی در دوره «رضاشاه» در رابطه با ایلات و عشایر مناطق مختلف ایران و مؤلفه‌های عمومی جامعه ایلی و بنیادهای سیاست عشایری و مقابله جویی‌های ایلات با دولت و پیامدهای سیاست عشایری بررسی شده و خط مشی دولت متمرکز در قبال آن جامعه سنتی را به دقت نشان داده و تبعات این سیاست‌ها در جامعه ایلی و عشایری و چرایی مبارزه آنان با «رضاشاه» را بررسی و تجزیه و تحلیل کرده است.

وجوه تمایز کتاب مذکور با تحقیق حاضر از لحاظ حدود موضوعی و مکانی و منابع تحقیق است، چون این تحقیق به جنبه‌های دیگر سیاست-

^{۱۹}. نقیسه واعظ شهرستانی، *سیاست عشایری دولت پهلوی اول*، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۸.



های پهلوی اول و واکنش‌های فرهنگی مناطق گردنشین (البته با تاکید بر اسناد، نشریات، خاطرات و تاریخ‌نگاری معاصر کردی و عربی عراق) می‌پردازد، در حالی که تحقیق شهرستانی بیشتر به سیاست‌های عشایری دولت پهلوی اول و پیامدهای آن در مناطق مختلف ایران، با تکیه بر اسناد و نشریات ایرانی، پرداخته است.

- حسام الدین آشنا، «از سیاست تا فرهنگ، سیاست‌های فرهنگی دولت در ایران ۱۳۲۰-۱۳۰۴»^{۲۰}: این کتاب بررسی سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه پهلوی و اجرای آنها در مناطق مختلف ایران، طی سالهای ۱۳۰۴-۱۳۲۰ش است. آشنا در این پژوهش، نقش سیاست‌های فرهنگی در شکل‌گیری و تداوم و قدرت رضاشاه را توضیح داده است. البته با رویکرد اجتماعی علوم ارتباطات و فرهنگی و با تکیه بر اسناد آن دوره، جنبه‌های مختلف سیاست‌های فرهنگی پهلوی اول را بررسی کرده است. کتاب شامل هشت فصل با عناوین ذیل است: حکومت، فرهنگ و نظارت اجتماعی، ظهور یک شاه جدید، توسعه خودکامگی، جهت‌گیری اساسی در سیاست فرهنگی، مسئله مذهب، مسئله رسانه‌های جمعی، مسئله بانوان، و مسئله جوانان.

^{۲۰}. حسام الدین آشنا، *از سیاست تا فرهنگ (سیاست‌های فرهنگی دولت در ایران ۱۳۲۰-۱۳۰۴)*، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۸.



نکته تمرکز اساسی این کتاب بیشتر بر اجرای سیاست‌های فرهنگی دولت پهلوی اول است و کمتر واکنش قشرهای مختلف در برابر سیاست دولت مرکزی در نظر گرفته است. لکن از لحاظ مؤلفه‌های سیاست فرهنگی دولت مرکزی برای تحقیق حاضر قابل استفاده است. آشنا فقط سیاست فرهنگی را مورد بررسی قرار داده نه چگونگی و چرایی رویارویی مردمان مناطق مختلف ایران را از این لحاظ با اهداف و متغیر تحقیق حاضر متفاوت است.

تحقیقات یگری مانند سکندر امان‌اللهی بهاروند، «کوچ‌نشینی در ایران پژوهشی درباره ایلات و عشایر ایران»^{۲۱}، عزیز کیاوند، «سیاست، حکومت و عشایر»، استفانی کرونین، «رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین» به رشته تحریر درآمده‌اند. این کتاب‌ها از زوایای مختلفی به بازه زمانی و سیاست‌های دولت پهلوی اول نگاه کرده‌اند و البته بخشی از پیشینه تحقیق رساله حاضر به شمار می‌روند و در نگارش رساله قابل استفاده بوده‌اند.

اما به صورت کلی، از دو لحاظ تحقیقات معاصر فارسی در مورد کردها در دوره پهلوی اول با رساله حاضر متفاوت می‌باشند: نخست این‌که این تحقیق، جامعه کردها و جنبش‌ها و پیوند میان واکنش‌ها در برابر سیاست

^{۲۱}. سکندر امان‌اللهی بهاروند، *کوچ‌نشینی در ایران پژوهشی درباره ایلات و عشایر ایران*، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۷.



دولت مرکزی را در نظر می‌گیرد، اما در تحقیقات فارسی بیشتر به کل جامعه ایران پرداخته‌اند و به شکل مجزا رویدادهای مناطق کردنشین را به رشته تحریر درنیاورده‌اند و دیگر آنکه در تاریخ‌نویسی کردهای دوره پهلوی اول در ایران، کمتر به نشریات و منابع کردی و عربی کردستان و عراق توجه کرده‌اند.

ب- پژوهش‌های کردی که توسط محققان کرد نوشته شده‌اند: اگرچه کتاب مشخص و مستقلی که دارای عنوان مشابه رساله حاضر و در مورد سیاست‌های پهلوی اول در مناطق کردنشین باشد، در دسترس نیست. اما کتاب‌های زیادی در تاریخ‌نگاری معاصر کردی به نگارش در آمده‌اند که فصل یا چند فصلی از آن‌ها، گوشه‌ای از اهداف و حدود تحقیق حاضر را در خود جای داده است. برای مثال:

- سعدی عوسمان ه‌روتی، «بزافی رزگار یخوازی نیشتمانی له کوردستانی روژه‌لاتدا ۱۸۸۰-۱۹۳۹»^{۲۲}: نویسنده این کتاب، استاد دانشگاه صلاح‌الدین در کردستان عراق و متخصص تاریخ معاصر کرد است، رویکرد او تحت تأثیر تاریخ‌نگاری معاصر قرار دارد و متمایل به جریان ملی‌گرای کردی است و در کتاب خود قیام و واکنش‌های کردستان ایران را در دوره پهلوی اول، به یک جریان و جنبش ملی و آزادیخواه و وطنی

^{۲۲}. سعدی عوسمان ه‌روتی، *بزافی رزگار یخوازی نیشتمانی له کوردستانی روژه‌لاتدا* ۱۸۸۰-۱۹۳۹ز، ه‌ولیر: د‌زگای ئاراس، ۲۰۰۷.



نسبت داده است. این تحقیق، تاریخ گرد را از اواخر دوره قاجار تا جنگ اول جهانی در خود جای داده است. نویسنده، کتاب را به چند موضوع اساسی تقسیم کرده است، مانند: (نهضت شیخ عبیدالله، جنبش رستگاری کردها در اوائل قرن بیستم، کردستان در سالهانی جنگ اول جهانی، ایران و مسئله کرد، جنبش رستگاری کرد میان دو جنگ جهانی، نهضت سمکو، بازگشت به آغوش ترکیه، عمل مشترک برای از بین بردن سمکو، کردستان شرقی و رویارویی با سیاست‌های رضاشاه).

تحقیق سعدی عثمان از لحاظ محدوده زمانی از تحقیق موجود فراگیرتر است و دوره قاجار را نیز مورد بررسی قرار داده است. اما از لحاظ موضوعی بیشتر تأکید بر جنبش‌های مسلحانه و فقط جنبش سمکو و شیخ عبیدالله را در نظر گرفته و واکنش‌های دیگر عشایر و دیگر مناطق گردنشین ایران را مورد توجه قرار نداده است. بنابر این از لحاظ محدوده موضوعی، اهداف تحقیق، و متغیرهای مستقل و تابع با تحقیق حاضر متفاوت می‌باشد.

- یاسین سردشتی، «چه‌ند لاپه‌ره‌یه‌ک له میژووی گه‌لی کورد له روزه‌ه - لاتی کوردستان»^{۲۳}: این تحقیق با رویکرد تاریخی و تاریخ نگاری ملی - گرای معاصر کردی به نگارش درآمده و مشتمل بر ۱۷ فصل است و

^{۲۳}. یاسین خالد سردشتی، *چه‌ند لاپه‌ره‌یه‌ک له میژووی گه‌لی کورد له روزه‌ه لاتی کوردستان*، جلد اول، سلیمانی: چاپخانه‌ی سیما، ۲۰۰۷.



تاریخ گردهای ایران، در نیمه اول قرن بیستم تا اواخر بحران آذربایجان و سقوط جمهوری مهاباد را مورد بررسی قرار داده است. شش فصل کتاب مربوط به تحقیق حاضر میشود. که با عناوین زیر درج شده است: قیام سردار رشید، ملت کرد و جلوگیری از پوشیدن لباس ملی در ایران، قیام-های کرد علیه رژیم پهلوی اول در ایران، قیام ایل جلالی علیه رژیم شاهنشاهی در ایران، ملاحظات در مورد اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شرق کردستان ۱۹۳۰-۱۹۳۹م (۱۳۱۰-۱۳۱۹ش)، «روزنامه کردستان» قربانی ستم و سرکوب مأموران ایران و ملاحظه‌ای تاریخی در مورد حزب آزادی کردستان.

مؤلف کتاب یکی از متخصصان گُرد تاریخ ایران و استاد دانشگاه سلیمانیه اقلیم کردستان عراق است. همچنان که از عناوین کتاب بر می-آید روش نگارش این کتاب تحت تأثیر نگاه ناسیونالیسم گردهای عراق است. فصل‌هایی که ذکر شد از لحاظ تحولات تاریخی مناطق گردنشین ایران، در دوره پهلوی اول، با موضوع تحقیق حاضر پیوند دارد. اما از لحاظ متغیر اصلی و وابسته، تحقیق حاضر، با کتاب متفاوت است.

- خلیل علی مراد، «دیروکا ئیرانی یا نوی و هه‌فچه‌رخ»^{۲۴}: مراد یکی از مورخان معاصر گُرد و استاد دانشگاه صلاح‌الدین در اقلیم کردستان و

۲۴. خلیل علی مراد، *دیروکا ئیرانی یا نوی و هه‌فچه‌رخ*، هه‌ولیر: ده‌زگای سپیرز، ۲۰۱۱.



متخصص تاریخ معاصر ایران است که اثرش را به زبان عربی به نگارش درآورده است، این اثر توسط بهزاد محمد به کردی/کرمانجی ترجمه شده است. کتاب، تشکیل دولت صفویه تا سقوط خاندان پهلوی را در چهار فصل سازماندهی کرده است که شامل موضوعات ذیل است: عصر صفویه، دوره اشغال و رویارویی و کشمکش بر سر قدرت، عصر قاجاریه و در نهایت ایران معاصر. فصل چهارم کتاب در مورد تاریخ معاصر ایران و مربوط به رویدادهای دوره پهلوی اول و پهلوی دوم است که بررسی سیاست‌ها، اوضاع و روابط خارجی ایران را در نظر گرفته و برای رساله حاضر قابل استفاده است. نکته تمرکز کتاب بیشتر بر سیاست مرکزی دولت است تا اینکه جزئیات مناطق مختلف ایران را بررسی کند، به همین علت از لحاظ موضوعی فقط در تحلیل و تجزیه سیاست دولت شباهت با رساله حاضر دارد و از لحاظ تجزیه و تحلیل رویدادها و پیامدهای مناطق گردنشین، طی سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش، متفاوت است. ج- پژوهش‌هایی که توسط محققان عراقی به زبان عربی نوشته شده‌اند، نمونه‌ای از آنها:

کمال مظهر احمد، «دراسات فی تاریخ ایران الحديث و المعاصر»^{۲۵}: نویسنده این کتاب گرد و از چهره‌های نامی دانشگاهی و تاریخ‌نگار

۲۵. کمال مظهر احمد، *دراسات فی تاریخ ایران الحديث و المعاصر*، بغداد: امانه العامه لمنطقه الحكم الذاتی، ۱۹۸۵.



معاصر عراق و عرب و تحصیل کرده‌ی دانشگاه‌های شوروی سابق است. البته علاوه بر جریان تاریخ‌نویسی چپ، گاهی نگاه و رویکرد ملی‌گرایی کُردی وی در تحلیل داده‌ها محسوس است. تحقیق کمال مظهر احمد، شامل نه فصل در مورد تاریخ ایران از دوره صفویه تا پهلوی دوم است که عبارتند از روابط خارجی ایران و روسیه، نهاد دین در ایران، عراق و ایران بین سازانوف و گرای، تشکیل حکومت پهلوی، جنبش آزادیخواهی آذربایجانی‌ها، جنبش آزادیخواهی کُردها، روابط ایران و شوروی، و ایران در اسناد روسیه.

تمرکز اساسی نویسنده در این کتاب، بیشتر به روابط ایران و روسیه و نقش آن در تحولات ایران است، لکن دو فصل کتاب در مورد پهلوی اول و واکنش کُردها است و مربوط به موضوع رساله حاضر می‌شود که داده‌ها و اسناد و آمارهای مناطق کُردنشین آن، قابل استفاده تحقیق حاضر است. علاوه بر آن نگاه تاریخ‌نگاری عمده‌ای از مورخان چپ‌گرا و معاصر عراق در مورد دولت پهلوی اول و سیاست‌های آن، در این کتاب دیده می‌شود.

ودیع جویده، «الحركة القومية الكردية: نشأتها وتطورها»^{۲۶}: جویده از مورخان آکادمیک و دانشگاهی عراق است، اصل کتاب را به انگلیسی

۲۶. ودیع جویده، *الحركة القومية الكردية نشأتها وتطورها*، اربیل: دار الفارابی، ۲۰۱۳.



نوشته و به عربی ترجمه شده، که شامل شانزده فصل است. به طور کلی در مورد اوضاع سیاسی گُردهای عراق، ایران، ترکیه و سوریه است. پنج فصل این کتاب مربوط به تاریخ گُردهای ایران، از عصر قاجاریه تا دوره پهلوی دوم است که «اوضاع سیاسی اجتماعی گُردها در دوره قاجار، قیام شیخ عبیدالله نقشبندی، مناطق گردنشین میان دو جنگ جهانی و نهضت ملی ایران» را بررسی کرده است. فصل هشتم از لحاظ موضوعی و بستر زمانی، به موضوع تحقیق حاضر مربوط می‌شود و میان همه واکنش‌های دوره پهلوی اول، فقط به شورش سمکو شکاک در این فصل کتاب اشاره کرده و به عنوان یک قیام ملی، شورش سمکو شکاک را مورد بررسی قرار داده و زمینه‌های ظهور و علل و نتایج شورش سمکو را در این فصل بیان کرده است.

۳. مقالات علمی مرتبط با سیاست‌های رسمی دولت مرکزی در مناطق گردنشین ایران، طی سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش، به صورت مستقل مرتبط به تحقیق حاضر به چشم نمی‌خورد. اما مقالاتی زیادی به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی نوشته شده‌اند که بررسی بخش‌هایی از موضوع رساله حاضر و مرتبط به سیاست‌های دولت مرکزی ایران را در خود جا داده‌اند.

مقالات فارسی: در توضیح سیاست‌های دولت مرکزی، در مناطق مختلف، به طور کلی و به طور خاص در مناطق گردنشین ایران، مقالاتی



زیادی در این مورد وجود دارند و هرکدام از زاویه‌ای به موضوع و مکان تحقیق حاضر پیوند می‌یابند، برای مثال:

- نفیسه واعظ، اهداف و روند سیاست فرهنگی دولت پهلوی اول برای ایلات و عشایر، فصلنامه تاریخ ایران و اسلام، سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۱، پیاپی ۷۵، بهار ۱۳۸۸.

- علی اکبر مسگر، نهادهای هویت‌ساز در دوره پهلوی اول: نمونه سازمان پرورش افکار، پیام بهارستان، سال ۱، شماره ۳، بهار ۱۳۸۸.

- سعید حصاری، حیات سیاسی و نظامی و مناسبات جعفر سلطان با انگلیس، فصلنامه مطالعات تاریخی، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، سال نهم، شماره سی و پنجم، زمستان ۱۳۹۰.

- فریده حیدری و دیگران، آخرین تلاش‌ها برای احیای حکومت اردلان در پایان دوره قاجار و اوایل پهلوی، فصلنامه گنجینه اسناد، سال بیست و چهارم، شماره ۹۶، زمستان ۱۳۹۳.

مقالات کردی: مقالات بسیاری در مورد رویدادها، جریان‌های سیاسی کردها، روابط ایران و عراق در دوره پهلوی اول در مجلات اقلیم کردستان منتشر شده‌اند، مقالاتی که اینجا قابل ذکر هستند از زاویه‌ای با موضوع تحقیق حاضر ربط دارند، علی‌رغم آنکه از لحاظ محدوده و اهداف تحقیق موجود متفاوت می‌باشند، برای مثال مقالاتی در مورد «موضع کردها در برابر پیمان سعدآباد» و «گرد و روابط ایران و عراق» که



در مجله «سه‌ن‌ته‌ری لیکولینه‌وه‌ی ستراتیژی» مجله مرکز تحقیقات استراتژیک کردستان، در شماره‌های ۲ و ۳ سال ۲۰۰۹م درج شده‌اند و تا حدودی جایگاه کُردها و تأثیر و تأثر کُردها را در روابط ایران و عراق، توضیح داده‌اند.

مقالات عربی: البته مقالات عربی نیز در مجلات دانشگاهی و مراکز تحقیق جنوب و وسط عراق در مورد سیاست‌های دولت پهلوی اول نوشته شده‌اند که کمابیش به موضوع تحقیق حاضر ربط دارند، برای مثال:

- احمد یونس زوید و نعیم جاسم محمد، اوضاع المراه الایرانیه فی ظل اصلاحات رضاشاه بهلوی و موقف المؤسسه الدینیّه ۱۹۲۵-۱۹۴۱، مجله آداب البصره، العدد ۴۹، سنه ۲۰۰۹.

- علی عظم محمد الکردی، ملامح العلاقات الایرانیه-الترکیه (عهد رضا شاه بهلوی ۱۹۲۵-۱۹۴۱ دراسه وثائقیه)، مجله جامعه الکلیه الاسلامیه، جامعه النجف الاشرف، سنه ۲۰۱۲.

البته مقالاتی که به آنها اشاره شد، نکات مشترکی از لحاظ رویدادها و بازه زمانی دارند، اما وجوه متفاوت و متمایز بسیاری با تحقیق حاضر دارند، علاوه برآن از لحاظ محدوده زمانی و محتوایی و هدف تحقیق، با پژوهش حاضر مختلف می‌باشند، چرا که در تحقیق حاضر سیاست‌های رسمی دولت در میان سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش مورد بررسی قرار گرفته و



مناطق گردنشین و پیامدهای سیاست دولت را در نظر دارند که در تحقیقات و مقالاتی که ذکر شد، به این صورت نیست و به صورت جداگانه رویدادهای مناطق گردنشین را در دوره مورد تحقیق قرارداده‌اند.

محدوده زمانی، مکانی و موضوعی پژوهش

با توجه به اهداف رساله:

حدود زمانی تحقیق فاصله میان سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ش، می‌باشد. که مصادف زمینه ظهور رضاخان - رضا شاه و تشکیل دولت مرکزی پهلوی اول است. محدوده مکانی تحقیق شامل مناطق گردنشین ایران می‌شود که عبارت از استان‌های کنونی کردستان، کرمانشاه و بخشی از آذربایجان غربی است. اما محدوده موضوعی، تحقیق حاضر روند اجرای سیاست‌های فرهنگی، عشایری و رویارویی با گروه‌های معارض کرد توسط دولت مرکزی، واکنش مناطق گردنشین در برابر دولت، پیامدها و تأثیر آن در روابط خارجی ایران با کشورهای منطقه در این بازه زمانی مورد بررسی قرار گرفته است.

چارچوب نظری

در این تحقیق از رویکرد سیاست‌های عمومی، برنامه‌های فرهنگی، نظامی و عشایری دولت مرکزی ایران از ۱۲۹۹-۱۳۲۱ش استفاده شده، که توسط متفکران و تفسیر آنان درباره دولت‌های مرکزی و عملکرد آنها از یک سو و دیدگاه مورخان درباره تاریخ معاصر ایران، به ویژه منابع



مربوط به دوره پهلوی اول از سویی دیگر، صورت‌بندی شده است. در تحقیق حاضر سعی شده با استفاده از تفسیر و تبیین رویکرد دولت مرکزی، امکان بررسی اجرای سیاست‌های عمومی دولت و برنامه‌های آن در مناطق گردنشین فراهم شود و از این طریق به علل و چگونگی و سنخ‌شناسی واکنش‌های جامعه گردنشین و نگاه کردها به سیاست‌های دولت مرکزی پرداخته شود. درباره این رویکرد در فصل سوم به تفصیل صحبت شده است.

سازماندهی پژوهش

رساله پیش رو در پاسخ به مسئله و پرسش‌های اصلی، در قالب چهار فصل سازماندهی شده است. بعد از کلیات تحقیق، فصل اول در دو بخش، به جغرافیای تاریخی مناطق گردنشین و اوضاع مناطق گردنشین قبل از کودتای سوم اسفند و ریشه‌یابی ظهور جنبش ملی‌گرای گردی و تاثیر آن در مناطق گردنشین پرداخته است، در بخش اول این فصل، تقسیمات اداری و منابع انسانی و طبیعی و حدود مناطق گردنشین مورد بررسی قرار گرفته، همچنین به نگاه مورخان و جغرافیدانان کرد و عرب درباره جغرافیای تاریخی مناطق گردنشین، اهمیت داده شده است. در بخش دوم همان فصل، به گام‌های اولیه ناسیونالیسم گردی در مناطق گردنشین، ظهور و نقش آن در واکنش کردها در این مناطق و توجیه فعالیت‌های کردها در مقابله با سیاست دولت مرکزی ایران پرداخته شده است. در



این فصل سعی شده از یک سو، تصویری از جغرافیای تاریخی و تغییراتی که در دوره پهلوی اول در مناطق گردنشین رخ داده، از سویی دیگر توضیح اوضاع مناطق گردنشین و ظهور و ریشه‌یابی جنبش ملی-گرای کردها ارائه شود و از این طریق اجرای سیاست‌های دولت مرکزی در آن مناطق تحلیل شود و جزئیات محدوده مکانی تحقیق و رویکرد جامعه گردنشین با حدود موضوعی و زمانی تحقیق حاضر ارائه شود.

در فصل دوم به مؤلفه‌های سیاست عمومی دولت مرکزی از لحاظ فرهنگی، عشایری پرداخته شده است. در این فصل تلاش شده تا یکی از سؤال‌های تحقیق بررسی شود، اینکه «مؤلفه‌ها و برنامه‌های سیاست رسمی دولت مرکزی ایران چه بود و چگونه انجام شد؟». در این فصل سعی شده از طریق یک چارچوب نظری به ریشه‌های مشروعیت دولت و سنخ‌شناسی سرشت دولت کودتا و پهلوی اول مورد بررسی قرارگیرد. برای توضیح رویکرد و اعمال قدرت در میان سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۲۱ش، سرشت و سیاست عمومی دولت مرکزی و پایه‌های نظری دولت پهلوی اول و نگاه خود رضاشاه درباره سیاست‌های فرهنگی و عشایری و ایجاد جامعه همگون تبیین و تشریح شده است.

فصل سوم و چهارم، در صدد پاسخ به پرسشهای تحقیق در مورد چگونگی و چرایی اجرای برنامه‌های سیاسی دولت و اعمال قدرت است و در این میان به واکنش کردها و مقابله آنها با سیاست دولت، روند



اجرای برنامه‌ها و واکنش‌های مناطق گردنشین، تأثیرات برنامه‌ها در روابط خارجی ایران با کشورهای منطقه و ایجاد مناسبات و پیوندهای جدید میان گردهای ایران و مناطق دیگر پرداخته است. فصل سوم، عبارت است از نقش و واکنش رجال فرهنگی و مذهبی، اعم از چهره‌های برجسته سیاسی، مذهبی، علما، ادبا و نویسندگان و جریان‌های سیاسی جامعه کردها در برابر سیاست فرهنگی دولت. علاوه بر آن در این فصل به روند اجرای برنامه‌های آموزش و پرورش، متحدالشکل کردن لباس، کشف حجاب و ممنوعیت زبان کردی پرداخته شده است. در فصل چهارم، واکنش سیاسی و مسلحانه مناطق گردنشین اعم از مقابله عشایر و خوانین در برابر سیاست‌های دولت مرکزی و نقش مناطق گردنشین در سیاست مرزی و خارجی دولت مرکزی با عراق و ترکیه. و در نهایت پیامدهای این سیاست‌ها در ایجاد و تنش روابط خارجی ایران با کشورهای عراق و ترکیه و پیوندهای سیاسی میان گردهای ایران و دیگر مناطق گردنشین عراق و ترکیه توصیف و تحلیل شده است. در آخر و نتیجه‌گیری تحقیق، کلتی از یافته‌ها ارائه شده تا امکان بازبینی کلی تحقیق را حاصل کند.



بررسی منابع و نمونه‌های از منابع فارسی، کردی و عربی

در این قسمت منابع مربوط به رساله ارائه می‌شوند، برای انجام این تحقیق، اسناد، روزنامه‌ها، کتب، خاطرات و غیره مورد استفاده قرار گرفته‌اند که با مشخصات کامل ذکر می‌شوند.

پژوهش حاضر برای تحلیل و تبیین رویدادهای مربوط به سیاست دولت مرکزی در مناطق کُردنشین بر آن است که منابع زیر اعم از فارسی، کردی و عربی را که قابل استفاده‌اند، مورد مطالعه قرار دهد: مشروح مذاکرات و مصوبات مجلس شورای ملی، اسناد و مدارک، نشریات، خاطرات و منابع تاریخ‌نگاری.

- مشروح مذاکرات و مصوبات مجلس شورای ملی: اگرچه مجالس دوره پهلوی اول بیشتر مجالس مطیع و موافق با سیاست رضاشاه بودند و نقش فرمایشی داشتند، لکن مصوبات و مشروح مذاکرات و برخی اقوال نمایندگان، کمک با ارزشی به تحلیل رویدادها و تاریخ‌نگاری معاصر می‌کند. البته این دسته از منابع برای کسب و تحلیل مؤلفه‌های سیاست رسمی، در قبال مناطق مختلف ایران، به ویژه مناطق کُردنشین و نقش و دستیابی به مواضع اعضاء مجلس در برابر دولت و کنشگران معارض مناطق کُردنشین قابل استفاده هستند و برخی از زوایای پنهان تحقیق حاضر را تبیین می‌نمایند. بنابراین تحقیق موجود بخشی از بنیادهای



نظری سیاست دولت در مناطق گردنشین را در مصوبات و اقوال نمایندگان مجالس مختلف را مورد مطالعه قرار داده است.

- اسناد و مدارک ارشیوی: هر تحقیقی با مطالعه اسناد و مدارک آرشیوی، امکان دستیابی بیشتر به ناگفته‌ها هر عصری را افزایش می‌دهد. همچنین بهره‌گیری از اسناد امکان فهم کلی و ساختاری جهات مرتبط به محدوده تحقیق و اطلاعات بیشتر از کتاب و خاطرات را به پژوهشگر می‌دهد، شاید جزئیاتی به دست بیاید که در تحقیقات سابق کمتر مورد توجه قرار گرفته باشد، بنابراین برای تبیین سیاستگذاری دولت مرکزی از لحاظ سیاست‌های فرهنگی و عشایری تحقیق حاضر در تلاش است با تکیه بر اسناد و مدارکی که در مراکز مربوط به اسناد به دست می‌آیند، محدوده مسأله و سؤالات اصلی تحقیق را توصیف و تبیین نماید، برای مثال در ایران اسناد و مدارکی که در «سازمان اسناد ملی، کتابخانه و موزه اسناد مجلس شورای اسلامی» و در عراق و اقلیم کردستان مانند اسناد منتشره «دار الکتب و الوثائق العراقية/ملفات البلاط الملکی/بغداد، بنکه‌ی ژین/استان سلیمانیه، مرکز اکادیمیای کورد/اربیل، کتابخانه‌های ملی کرکوک و سلیمانیه و اربیل..و غیره» نگهداری می‌شوند، علاوه بر سالنامه‌های میان سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش که توسط وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی تهیه شده‌اند، به‌خصوص سالنامه‌های وزرات و استان‌های مناطق گردنشین مانند: «سالنامه اداره معارف کرمانشاهان/راپورت ۱۳۰۵ش»،



«سالنامه اداره معارف کردستان/سال ۱۳۱۵-۱۳۱۶ش، سالنامه ۱۳۱۰-۱۳۱۱ش وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه» و کتاب‌های اسناد که متضمن سندهای با ارزش هستند، مانند کتابهای اسناد منتشره فارسی (عصر پهلوی به روایت اسناد، ۱۳۷۹)، (اسنادی از انجمن‌ها و مؤسسه‌های فرهنگی-اجتماعی دوره رضاشاه، ۱۳۹۲)، (سیاست و لباس / گزیده اسناد متحد الشکل شدن البسه ۱۳۰۷-۱۳۱۸، ۱۳۸۰)، و اسناد منتشر شده عربی مانند «ولید حمدی: الكرد و الكردستان فی وثائق البريطانیه». اسناد کُردی مانند (کورد و کردستان له به‌لگه‌نامه نهینه‌کانی وه‌زاره‌تی دهره‌وه‌ی به‌ریتانیا ۱۹۲۰-۱۹۲۲، شیرکو فه‌تحولا، اربیل، ۲۰۱۲)، (کورد له به‌لگه-نامه نهینه‌کانی حوکه‌تی به‌ریتانیا، کمال مه‌زه‌ر، هه‌ولیر، ۲۰۰۹)، (حکومه‌تی کوردستان ۱۹۱۴-۱۹۲۴/به‌لگه‌نامه‌کانی شیخ محمود حفید، صدیق صالح) و (شیخ محمود له به‌لگه‌نامه‌کانی فه‌ره‌نسادا، نه‌جاتی عه-بدولا، ۲۰۰۶)، برخی از این اسناد ذکر شده، مناسبات مسئولین کُرد با دولت مرکزی ایران، ترکیه، عراق و کشورهای استعماری مانند انگلیس را توضیح می‌دهند، علاوه بر آن، اسناد در مورد پیوندهای سیاسی میان چهره‌های سیاسی و رؤسا کُردها و کشورهای منطقه حائز اهمیت هستند و برای تحقیق حاضر مفید می‌باشند.

خاطرات، یادداشت‌ها و زندگی‌نامه‌ها: خاطرات، یادداشت‌ها و زندگی-نامه‌ها از جمله منابعی هستند که اطلاعات ریز و جزئیاتی در مورد



رویدادها را در خود جا میدهند. و از منابع ارزشمندی هستند که در کسب آگاهی و درک رویدادهای مرتبط به هم در جانب منابع دیگر و با رعایت بستر زمانی، سمت، مکان اداری و اجتماعی، و تمایلات سیاسی، ایدئولوژی، و قومی نگارنده خاطرات و یادداشت، به پژوهشگر یاری می‌رساند. مخصوصاً در دوره پهلوی اول خاطرات و یادداشت‌های شخصیت‌ها متمایل به جریان‌های متنازع دولتی و غیردولتی جزئیات دقیق، اسناد و مدارک، رساله‌ها و اطلاعات قابل اهمیت در توضیح چگونگی اجرای برنامه‌های دولت و واکنش‌ها در برابر آن سیاست‌ها را به دست می‌دهند و می‌توان برای توصیف و تشریح رویدادهای گوناگون از آنها استفاده کرد. برای تحقیق حاضر می‌توان از خاطرات و زندگی‌نامه‌های زیر بهره جست:

خاطراتی که به زبان فارسی نوشته شده‌اند، مانند «سرلشکر عبدالله خان امیر طهماسبی، یادداشت‌هایی از اشوب‌های سیاسی عشایری و سیاسی آذربایجان، تهران، ۱۳۸۶»، «خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی»، «خاطرات سلطانی»، «مصاحبه ابراهیم افخمی: قیام ملا خلیل و رد فرمان رضاخان، ۱۳۶۸» و کتاب (تاریخ مردوخ) و تاریخ مشاهیر گرد از محمد مردوخ از روحانیون سندج، خاطرات و یادداشت‌هایی که به زبان کردی نوشته شده‌اند، مانند «ئه‌حمەد تەقی: خەباتی گەلی کورد لە یادداشتەکانی ئه‌حمەد تەقی دا، بەغدا، ۱۹۷۱»، «بیره‌وه‌ریه‌کانی عەبدوره‌زاق بەدرخان، هه-



ولیر، ۲۰۰۰»، «ره‌فیق حیلمی: یاداشت / کوردستانی عیراق و شورشه‌کانی شیخ محمود، به‌غداد، ۱۹۵۶»، «ئه‌حمه‌د خواجه، چیم دی، هه‌ولیر، ۲۰۱۳»، مصاحبه صمدی با قادری مدرسی در مورد خاطرات وی در دوران پهلوی اول و سقوط جمهوری مهاباد با عنوان «ژک چی بوو؟ چون دروستبوو». این خاطرات از اطلاعات مهم و با ارزشی در مورد رویدادهای مناطق غرب ایران برخوردار است. علاوه بر آن مؤلفین آنان، در بسیاری از رویدادها و حوادث نقش بسزایی در دوره پهلوی اول ایفا کرده‌اند.

- نشریات: علی رغم آنکه مطبوعات در میان سالهای ۱۹۲۱-۱۹۴۱ با سانسور شدید دولت روبرو بوده و به خصوص رضاشاه مطبوعات آن دوره را زیر نظر دولت گذاشته بود، لکن به آن معنی نیست که مطبوعات داخل ایران هیچگونه ارزش تاریخی نداشته و قابل استفاده نیستند. روزنامه‌ها و مجلات خالی از انتقاد نبوده‌اند و اطلاعات ریز و جزئیاتی در روزنامه‌ها و مجلات آن دوره وجود دارد که در منابع دیگر کمتر قابل توجه بوده‌اند، و گاهی اوقات گزارش‌های خبری و تحلیل‌های آنان، توضیح دهنده دیدگاه دولت و چگونگی اجرای برنامه‌های دولت، در مناطق مختلف ایران هستند. بنابر این یکی از منابع تحقیق حاضر، نشریات این دوره هستند البته با رعایت و در نظر گرفتن تمایل و جانبداری نشریات به گرایش عمومی دولت. مانند «روزنامه اطلاعات» و



«روزنامه گلگون» و «مجله قشون» ارگان ارتش در دوره رضا شاه و «روزنامه تاریخ شاهنشاهی ایران» ضمیمه روزنامه ندای ایران، اطلاعات و آمارها در مورد سیاست‌های نظامی و عشایر و رویارویی‌های ارتش با عشایر درج کرده‌است. در مجله‌های «تقدم» و «آینده» در دوره پهلوی اول گزارش‌ها و اطلاعاتی زیادی در مورد سیاست دولت و و اجرای آن، به چشم می‌خورد که برای تحقیق موجود حائز اهمیت می‌باشد.

علاوه بر مجلات و روزنامه‌های محلی مناطق گردنشین عراق، اگرچه نشریات کوتاه مدت بودند و شماره‌های اندکی از آنان منتشر شد، لکن جزئیاتی در مورد اوضاع فرهنگی و اجتماعی و رویدادهای دوره تحقیق حاضر در این نشریات وجود دارد. بیشتر نشریات گردی فرهنگی و سیاسی بودند، برخی از آنان اهمیت ویژه به اوضاع فرهنگی و سیاسی رویدادهای میان سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش در مناطق گردنشین ایران و عراق و ترکیه داده‌اند، برای مثال روزنامه‌هایی که در شهرهای کردستان عراق منتشر شده‌اند مانند: (پیشکوه‌تن، بانگی کوردستان، روژی کوردستان، امید استقلال، گه‌لاویژ، زار کرمانجی و غیره). این روزنامه‌ها اطلاعات با اهمیتی در مورد واکنش‌های ایران و پیوندهای سیاسی چهره‌های سیاسی و عشایری و فعالیت‌های فرهنگی میان‌گردهای ایران و عراق و ترکیه به دست می‌دهند که در نشریات دیگر از اهمیت کمتری برخوردار بوده‌اند.



قابل ذکر است که در دوره پهلوی اول، نشریات و مطبوعات کُردی در مناطق کردنشین ایران وجود ندارد، چرا که دولت با اعمال سیاست خشن فرهنگی و سانسور مطبوعات و ممنوع کردن زبان‌های محلی، انتشار مجلات و نشریات را با سختی مواجه کرده بود، لذا منابع قابل توجهی در این دوره، در به زبان کُردی، در مناطق کُردنشین، به چشم نمی‌خورد.

منابع تاریخ‌نگاری: از جمله کتاب‌هایی که در این تحقیق قابل اعتنا بوده و به موضوعات رویدادهای مناطق کُردنشین به ویژه ایران در دوره پهلوی اول پرداخته‌اند، می‌توان به کتاب «جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان» اثر محمد علی سلطانی اشاره کرد و کتاب‌های کُردی که از منظری به موضوع رساله حاضر مرتبط می‌باشند و قابل استفاده هستند، مانند: (علائه‌دین سه‌جادی «شورش‌ه‌کانی کورد و کوماری عیراق»). سالار فندی «بزافین سمکویی شکاک ۱۹۱۹-۱۹۲۶ز». که‌مال مه- زهر «چه‌ند لاپه‌ره‌یه‌ک له میژووی گه‌لی کورد». نوشیروان مسته‌فا امین «کورد و عه‌جه‌م میژوی سیاسی کورده‌کانی ئیران». عومه‌ر معروف برزن‌جی «مه‌حمود خانی دزلی شورش‌گیری روژه‌ه‌لاتی کوردستان». که- یوان ئازاد ئه‌نوه‌ر «حه‌مه ره‌شیدخانی بانه» و غیره.

- **منابع عربی:** مانند کتاب حسن کریم جاف، وجیز فی تاریخ الایران، ناشر: ئاراس، ارپیل، ۲۰۰۸، چاپ اول، جلد چهارم. کتاب شامل یک مقدمه و شش فصل است. محور فصل‌های جلد چهارم کتاب عبارتند از



سیاست کشورهای استعماری در خاورمیانه، رضاخان و تأسیس خاندان پهلوی و سقوط قاجاریه، ایران در جنگ دوم جهانی، محمد رضا پهلوی، انتخابات مجلس هفتم و شاه ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد.

موضوعی که مرتبط به رساله حاضر می‌شود، بیشتر فصل دوم کتاب است که تأسیس و سیاست دولت پهلوی اول را در نظر گرفته، اگرچه به شکل مختصر به رویدادهای آن دوره پرداخته، لکن به مثابه نمونه دیگری از مورخان ملی‌گرا در مورد تاریخ معاصر ایران، می‌توان از آن کتاب استفاده کرد.

جهاد صالح العمر و اسعد محمد الجواری «ایران فی عهد رضاشاه بهلوی»، سعد ناجی جواد «دراسات فی حرکه القومیة الكردیه»، آمال السبکی «تاریخ الایران بین الثورتین. عزیز الحاج: القضية الكردیه فی العشرينات»، شاکر خصباک «الاکراد، دراسه اثنوغرافیه»، عثمان علی «الحرکه الكردیه المعاصره»، شاکر صابر ضابط «العلاقات الدولیه و المعاهدات الحدود بین العراق و الایران»، از جمله کتاب‌های دیگری هستند که به عنوان منابع تاریخ‌نگاری معاصر ایران در عراق به زبان عربی و کردی منتشر شده‌اند و در این تحقیق به مثابه منابع تحقیق از آنها استفاده شده است.



بررسی دیدگاه مؤرخان کرد و عرب عراق درباره سیاست‌های

دولت مرکزی ایران

تاریخ‌نگاری معاصر کرد و اغلب مؤرخان کرد بیشتر براین تأکید می‌ورزند که کردها در گذشته زیردست دولت‌های عثمانی و ایرانی بوده و کردستان فقط میدان جنگ‌های مداوم این دو کشور بزرگ بوده‌است، مورخان معاصر از جمله مورخان آکادمیک و ناسیونالیست‌های کرد، دوره پس از تأسیس دولت صفویه، جنگ چالدران را نقطه آغاز و تحول مناطق گردنشین و قربانی شدن آنان در جنگ‌های عثمانی-ایرانی دانسته‌اند. از جمله هژار مکریانی بیشتر از مؤرخان دیگر در کتاب خود (چیشتی مجور) در موضوع ملی‌گرایی کرد (کوردایه‌تی-گردایتی)^{۲۷} به آن اشاره کرده که کردها بعد از سیطره دوران امویان و عباسیان، تحت قلمروی ترک‌ها و ایرانی‌ها قرار گرفتند، کردستان به میدان جنگ میان عثمانی و ایرانیان تبدیل شد و هر یک از این دو طرف کردها را به نفع خود قربانی کردند. او بیشتر بر دوران صفویه تأکید دارد و معتقد است

^{۲۷} اندیشه گردایتی یا گرایش ملی‌گرایی کرد: این مفهوم میان کردها و جنبش‌های ملی گردی رایج است، منظور از گرایش ملی و جنبش‌های ملی‌گرای گردی است، گردایتی به مثابه یک مفهوم ایدئولوژی میان جامعه کردها کاربرد دارد و هدف این ایدئولوژی تلاش برای حفظ هویت ملی، زبان و فرهنگ کردها است و برخی از ناسیونالیست‌های کرد بر آن باورند که اندیشه گردایتی، تنها راه حل رسیدن به استقلال کردستان و تشکیل دولتی کردی است.



کردها در این دوره به علت مذهبی بودن دولت صفوی، ظلم و ستم بیشتری را متحمل شده اند. صفویان خود را حامی شیعه و عثمانی ها خود را حامی سنی مذهب ها می دانستند و به این صورت مناطق کردنشین، قربانی جنگ ها و کشمکش های مذهبی در منطقه شده است. هزار همچنان اشاره داده که کردها بنا به دلایل مذهبی تنفیری زیادی از دولت ها و به گفته او دولت شیعه مذهب و عجم ایران داشتند. برای ترک های عثمانی نیز متنفر بودند، به ویژه در دوره معاصر و مواجهه سیاست های ملی دولت ترکیه.^{۲۸}

بعضی از آثار مؤرخان عرب عراق، بخصوص کتاب هایی که در دوره حاکمیت حزب بعث در عراق ۱۳۵۷-۱۳۸۲ ش (۱۹۷۹-۲۰۰۳ م) در مراکز ایران شناسی مانند «مرکز بصره» منتشر کرده اند، مانند کتاب های العمر و الجواری، برآنند که دولت پهلوی اول، در برابر اقلیت ها و قومیت های غیر فارسی، سیاست تبعیض را اعمال می کرد، چون دولت خواهان آن بود که یک فرهنگ مشترک، یک زبان و یک ملت با محوریت قومیت فارسی در ایران ایجاد کند، دولت تمام فرهنگ ها و زبان ها را به جز فارسی رد می کرد، به عبارت دیگر «دولت پهلوی فارس بودن را در ایران

۲۸. عبدالرحمن شرفکندی هزار، چیشستی مجبور، سنه: کتیبی کانی، ۱۳۹۲، ل ۴۶.



پیشرفته و معاصر، غیرفارس‌ها را عقب‌مانده تلقی می‌کرد.^{۲۹} البته این دعوی قابل تأمل است و در واقع بنابه داده‌های تاریخی آن دوره، سخت است چنین رویکردی را اثبات کرد، چرا که دولت پهلوی اول، بیشتر زبان فارسی را به عنوان یک ابزار برای تجمیع قومیت‌ها و به مثابه یکی از مشترکات دیرینه میان ایرانیان، از آن استفاده می‌کرد، بنابراین دولت بیشتر در صدد ایجاد یک هویت فراقومیتی ملی‌گرا از طریق زبان فارسی بود کمتر به دنبال ایجاد یک قومیت و فارسی‌کردن قومیت‌های دیگر بود. لکن در این میان قومیت‌ها احساس از بین رفتن و تبعیض می‌کردند.

مورخان‌گرد نیز سیاست دولت پهلوی اول را مورد انتقاد قرار داده‌اند، برای مثال درفیق صابر مؤرخ کرد، از اصطلاحاتی مانند «امپراطوریت فارس، دولت فارسی ایران، ناسیونالیسم فارسی در ایران» استفاده کرده است. به اعتقاد او این هویت نتوانسته تمام جامعه ایران را در برگیرد و باعث شده میان جامعه ایران تفرقه بیاندازد، چون یک "ملی‌گرایی فارسی" را ساخته است. وی ملی‌گراها و ناسیونالیست‌های ایرانی اواخر دوره قاجار و پهلوی اول را مورد انتقاد قرار می‌دهد که "ملی‌گرایی فارسی" ایده اندکی

۲۹. جهاد صالح العمر و اسعد محمد زیدان الجواری، *ایران فی عهد رضا شاه پهلوی* ۱۹۲۵-۱۹۴۱، بصره: جامعه البصره، ۱۹۹۰، ص ۳۳.



از روشنفکران فارس بوده، برای جامعه چند ملیتی و قومیتی و چند مذهبی، این ایدئولوژی ملی را از بالا و به طور آمرانه و اجباری از طریق دولت و قانون بر جامعه ایران تحمیل کرده اند.^{۳۰} سایر درباره علت واکنش کردها در برابر دولت پهلوی با محوریت ناسیونالیسم و تمرکزگرایی، برآن است که سیاست‌های رسمی دولت با مشکلات سه‌گانه اساسی مواجه شد:

نخست: آنکه سرشت جامعه ایران «چند ملیتی» است و سیاست سرکوب ملت‌های غیر فارس را در پیش گرفت، مناطق کردنشین در معرض تهدید و خطر قرار گرفتند و مرحله جدیدی از سیاست سرکوب و ستم دولتی در این مناطق صورت گرفت. در مقابل بیزاری و حس ملی‌گرایی را در ملت‌های دیگر "غیر فارس" به ویژه کردها بالا برد و شورش و قیام‌های گوناگون را به دنبال داشت که تأسیس جمهوری‌های آذربایجان و کردستان بعد از سقوط رضاشاه، نتیجه همان سیاست‌های سرکوبگر و ستمگرانه بود و تهدید مستقیمی برای تمامیت اراضی ایران ایجاد کرد و شکست همان هویت ناسیونالیستی را که دوره پهلوی اول به صورت اجباری و آمرانه تحمیل شده بود، آشکار ساخت.

۳۰. رفیق‌سایبر، همان، ص ۱۴۰-۱۴۶.



دوم: به علت آنکه ایران بعد از جنگ اول جهانی میدان کشمکش و نفوذ روس و انگلیس و بعداً آمریکا بود، باعث شد از چند لحاظ آن کشورها در حوادث داخلی ایران نقش داشته باشند، بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م، انگلیس‌ها از ترس و تهدید و انتشار افکار انقلابی کمونیست‌های روسی، در صدد بودند که یک دولت ناسیونالیسم توسط رضاخان را طوری بسازند که می‌خواستند نه چنانکه لازمه جامعه ایران بود. بنابراین «یک دولت ملی‌گرای فارسی را به آن صورت ساختند که انگلیس‌ها می‌خواستند، که یک دولت ضد دموکراسی و منافع عالی ملی ایران بود» و این یکی دیگر از اسباب نارضایتی و واکنش‌ها در برابر دولت پهلوی اول بود.

سوم: سبب بر آن است که تشیع هویت مذهبی دولت ایران بوده و نهاد مذهب به علت آنکه بخش بزرگی از آموزش و پرورش و اقتصاد را در دست داشت، به مثابه هویت ملی توانست جامعه ایران را دور هم جمع کند. به این ترتیب مانع ایجاد یک جامعه و دولت دموکراتیک شد و نقش اساسی در شکست جنبش مشروطه داشت. به گفته او نهاد مذهب تشیع باعث جلوگیری از رشد طبیعی دموکراسی در جامعه ایران و ملی‌گرایی "فارسی" و ایرانی



شد و در برابر هرگونه اصلاحاتی در جامعه ایستاد.^{۳۱} البته این نوع از دیدگاه بیشتر به یک دیدگاه سیاسی برمی گردد که می تواند سرچشمه کشمکش و منازعات طولانی سیاسی میان ایران و عراق باشد، نه یک نظر ثابت شده تاریخی. در نظر گرفتن همین دلیل کافیهست که افراد کرد و عرب بسیاری در دولت پهلوی اول سمت های بالایی را گرفته و در اجرا و طرح سیاست های فرهنگی دولت، نقش بسزایی ایفا کرده اند.

در نتیجه و از لحاظ ارزیابی منابع در واقع می توان گفت که منابع و نشریات عربی و حتی بعضی از منابع کردی، به جای واژه (ملی گرایی ایرانی) در دولت پهلوی اول از واژه (ملی گرایی فارسی) استفاده کرده اند، برای مثال گاهی در عنوان کتاب ها و متون علمی به جای سیاست ایرانی، دولت ایران، ملت ایران، واژه هایی مانند «سیاسه الفارسیه، دوله الفارسیه، قومیه الفارسیه، بلاد الفارسیه» اشتباهاً یا عمداً بکار رفته اند، البته این تلقی از جامعه و سیاست های عمومی دولت ایران، در تاریخ نگاری معاصر عرب ها در مورد ایران و با ظهور دولت-ملت های معاصر منطقه، بیشتر بروز کرد، نشریات عراقی اوائل ظهور رضاخان نیز مملو از این عبارات ها است، اغلب مطالب نشریات عراقی و کردی دهه

۳۱. همان، ۱۴۲-۱۴۸.



بیست میلادی، از واژه‌های "فارس، ملت فارس، بلاد الفارسیه، حکومت فارس، سردار فارس، دوله الفارسیه و غیره" استفاده کرده و عمده‌اً این واژه‌ها را در مقابل "امه العربیه، بلاد العربی، ملوک العربی و عراق العربی" ترویج داده‌اند، برای مثال روزنامه- های العراق و الاستقلال که روزنامه‌های پرخواننده‌ی عراقی دهه بیست بودند، بسیار این واژه‌ها را به کار برده‌اند.^{۳۲} حتی قابل توجه است که در مطلبی در روزنامه العراق در مورد غوغای جمهوری‌خواهی، در همان اوایل ظهور رضاخان از عبارت «الدکتاتور الفارسی» برای رضاخان استفاده کرده و وی را به عنوان یک دیکتاتور رستگار توصیف کرده‌است.^{۳۳}

می‌توان گفت کاربرد این اصطلاحات و منسوب کردن کل ایران به ملت فارس یا حکومت فارس در نشریات کردی، به بعد از جنگ اول جهانی و دهه بیستم میلادی برمی‌گردد. برای مثال در گزارش‌های روزنامه (امید استقلال) که در دوره حکومت شیخ محمود برزنجی در سلیمانیه منتشر می‌شد، در گزارشی درباره

^{۳۲}. نک: پیوست ۳-۱- نمونه‌ای از پوشش روزنامه‌های کردی و عربی عراقی درباره ایران.

^{۳۳}. جریده العراق، «خطه رضاخان»، عدد ۱۷۰۰، ۳ کانون الاول ۱۹۲۵، ص ۳.



اوضاع داخلی ایران از واژه «حکومت فارسی» استفاده کرده است.^{۳۴}

در حالی که برنامه‌های فرهنگی و عشایری دولت بیشتر محوریت ایرانی داشت اگرچه زبان فارسی، هویت زبانی این وحدت تلقی می‌شد، لیکن دولت و نخبگان ایران در صدد ایجاد یک ملت تحت عنوان ملت ایران بودند. البته ناگفته نماند این نگرش به تاریخ معاصر ایران و استفاده از واژه‌های سیاسی به جای کلیدواژه‌های دقیق‌تر، توسط بخشی از مورخان کرد و عرب عراق، به ویژه بعد از سقوط صدام حسین و حزب بعث، در سال ۲۰۰۳م، می‌توان گفت اندکی تصحیح شده، و برخی از کتاب‌های جدید مؤرخان عراقی کمتر واژه‌های دولت فارسی و سیاست فارس‌ها را بکار برده و به جای آن مانند مؤرخان معاصر ایرانی و متون فارسی از کلیدواژه‌هایی چون دولت ایران و سیاست رسمی دولت ایران استفاده کرده‌اند. اما تفارت اغلب مؤرخان کرد با مؤرخان عراقی حتی در دوره حاکمیت حزب بعث آن است که کمتر با محوریت فارسی تاریخ معاصر ایران را فراخوانده‌اند، مانند «حسین حوزنی، کمال مظهر احمد، احمد عثمان ابوبکر و سعدی

^{۳۴}. روزنامه امید استقلال، «ترکه‌کان چون داخلی ایران بودند؟»، روزنامه امید استقلال، ژماره ۲، سپتامبر ۱۹۲۳، ص ۲.



عثمان هه‌روتی» که برخلاف بعضی دیگر از مورخان، از کلیدواژه-
هایی مانند «دولت ایران» و «سیاست دولت ایران» و «ملی‌گرایی
ایرانی» استفاده کرده‌اند.



فصل اول

جغرافیای تاریخی و اوضاع سیاسی مناطق کُردنشین و ایران



۱-۱- جغرافیای تاریخی مناطق کردنشین ایران

۱-۱-۱- موقعیت و حدود مناطق کردنشین

اغلب منابع تاریخی ایرانی بر آنند که محل سکونت کردها در ایران بیشتر در سلسله جبال زاگرس قرار دارد و کردستان ایران منطقه وسیعی را در طول تاریخ از جنوب ماکو تا شمال لرستان و خوزستان شامل می‌شود، غیر از نواحی مذکور عده‌ای از کردها در مشرق ترکیه و شمال عراق (اقلیم کردستان کنونی) و شمال سوریه و در قسمتی از ارمنستان اقامت دارند.^{۳۵}

درباره حدود مناطق کردنشین و جغرافیای آن، اختلاف نظرهای زیادی در منابع وجود دارد. بنابر عقیده برخی از مورخان و جغرافیدانان ایرانی، مساحت مناطق کردنشین امروزه به وسعت ۵۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع میان کشورهای ترکیه، ایران، عراق، سوریه، ارمنستان و غیره تقسیم شده است. اما کردهای ایران بیشتر در استان کردستان (سنندج) با مساحتی در حدود ۲۴,۹۹۸ کیلومتر مربع و در استان‌های آذربایجان غربی، کرمانشاه، خراسان و برخی استان‌های دیگر ایران پراکنده هستند.^{۳۶} علی رزم آرا درباره حدود

^{۳۵} . عزیزالله بیات، همان، ص ۹۸.

^{۳۶} . معصومه ابراهیمی و پیمان متین، *کردها اقوام ایرانی*، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۸، ص ۹.



کردستان ایران معتقد است که مناطق اردلان و گروس به کردستان ایران محسوب می‌شود، که واقع در باختر ایران است و شامل حدود زیر می‌شود: از طرف شمال آذربایجان باختری، از طرف خاور آذربایجان باختری و همدان، از طرف جنوب ارتفاعات پرو، شاهو و دالاهو، از طرف باختر مرز عراق.^{۳۷، ۳۸}

مناطق گردنشین ایران، مناطق وسیعی را شامل می‌شود که در بین ۳۱ و ۴۱ درجه عرض شمالی و در میان ۴۴ و ۴۸ طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار گرفته است و ۸٪ مساحت کشور ایران را در بر می‌گیرد.^{۳۹}

در اغلب منابع فارسی، لرستان و ایلات لر و بختیاری جزوی از حدود مناطق گردنشین به شمار نمی‌روند و از لحاظ جغرافیای تاریخی در تحقیقات به صورت مستقل مورد بررسی قرار گرفته‌اند، برای مثال در کتاب‌های عزیزالله بیات (کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران) و علی رزم آرا (جغرافیای نظامی ایران) و نفیسه واعظ شهرستانی (سیاست عشایری دولت پهلوی اول)

^{۳۷} سرتیپ علی رزم آرا، «جغرافیای نظامی ایران»، کردستان، تهران: بی نا، ۱۳۲۰، ص ۴.

^{۳۸} نک پیوست‌ها، نقشه ۱-۱ کردستان از دیدگاه مورخان ایرانی.

^{۳۹} یاسین خالید سمرده‌شتی، «کردستانی ایران لیکولینه‌وده‌یه‌کی میثرووی له جولانه- وده‌ی رزگار یخوازی نه‌ته‌وده‌یه‌کی گه‌لی کورد- ۱۹۳۹-۱۹۷۹»، سلیمانی: چاپخانه‌ی سیم، ۲۰۱۱، ص ۲۵.



لرستان و بختیاری را جزو مناطق کردنشین به حساب نیاورده‌اند. اگرچه عزیزالله بیات در همان کتاب (در فصل مربوط به استان کردستان) در توضیح زبان کردی و تقسیم‌بندی لهجه‌های آن، لرها را زیرشاخه‌ی زبانی کردی به شمار آورده‌است «کردهای امروزی از حیث زبان به چهار دسته زیر تقسیم می‌شوند: ۱. کرمانج، ۲. گوران، ۳. لر، ۴. کلهر».^{۴۰} اما در فصل سوم همان کتاب در شرح زبان و ایلات ایران، لرها را به صورت مستقل توضیح داده و آن‌ها را جدا از ایلات کرد قرار داده است.^{۴۱}

نقیسه واعظ شهرستانی که بر اساس ویژگی‌های زبانی و محل استقرار و بر مبنای قومی، ایلات و عشایر را به شش دسته تقسیم - بندی کرده‌است، لر و لک یک دسته‌اند و کردها نیز دسته دیگر، و این به آن معنی است که کردها، لرها و لک‌ها، یک قومیت ندارند یا به عبارت دیگر از یک دسته زبانی نیستند و از این لحاظ ارتباطی با هم ندارند.^{۴۲} در همین خصوص برخی از مستشرقان نیز لرها را کُرد می‌دانند، برای مثال لرخ در کتاب خود (تحقیقاتی درباره کردهای ایران) فصلی را تحت عنوان «کردهای لرستان و

^{۴۰}. عزیزالله بیات، همان، ص ۴۰۴.

^{۴۱}. همان، ص ۹۴.

^{۴۲}. نقیسه واعظ شهرستانی، سیاست عشایری دولت پهلوی اول، تهران: نشر تاریخ ایران،



خوزستان» اختصاص داده و آنجا لرها را جزوی از جامعه کردنشین ایران نامبرده است.^{۴۳}

با وجود این، حدود و مناطق کردنشین از دیدگاه خود کردها بیشتر و وسیع‌تر از مناطقی است که قبلاً به آن اشاره شد، در کتاب شرفنامه (اولین کتاب تاریخی مورخان کُرد) آمده که: «طایفه اکراد چهار قسم است و زبان و آداب ایشان مغایر یکدیگر است، (اول) کرمانج، (دویم) لر، (سیم) کلهر، (چهارم) گوران.»^{۴۴} و امین زکی بیگ (۱۲۵۹-۱۳۲۷ش) و علاالدین سجادی (۱۲۸۶-۱۳۶۳ش) از مورخان کردستان نیز معتقد هستند که مناطق کردنشین ایران شامل لرستان، کرمانشاه، اردلان (سندج)، مکریان و تقریباً نیمه جنوب و جنوب شرقی آذربایجان می‌شود.^{۴۵} و تنها در ولایت آذربایجان، شهرستان خوی بیشتر سکنه آن کُرد می‌باشند و در شهرستان سلماس و ارومیه، کُردهای

^{۴۳} ب، لرخ، *دراسات حول الكورد الايرانيين و اسلافهم الكلدانین الشمالین*، ترجمه

عبدی حاجی، سلیمانیه: بنکه ی ژین، ۲۰۰۸، ص ۹۶.

^{۴۴} شرفخان بدلیسی، *شرفنامه*، تدوین، تحشیه و تحریر محمد علی عونى، قاهره: مطبعة الازهر، ۱۹۳۰، ص ۲۳.

^{۴۵} محمد امین زکی بیک، *زبده تاریخ کرد و کردستان*، جلد اول، تهران: انتشارات توس،

۱۳۸۸، ص ۳۰؛ علائەدین سه‌جادی، *میژووی راپه‌رینی کورد*، سه‌قز: ئیتیشاراتی محەممەدی،

۱۳۷۵، لل ۱۰-۱۱.



زیادی زندگی می کنند، شهرستان ماکو تقریباً تماماً کرد هستند. به استثنای این ولایات کردنشین، در منطقه فهران نیز «پازوکی»؛ در خراسان عشایر «مودانلو»؛ در فارس عشایر «شبانکاره»، در عراق عجم عشیره «آمباریو» و چند فرقه ای عشیره «لک» وجود دارند، در ولایت قزوین و شمال غربی این شهر، در حد فاصل گیلان، عشیره «عمرلو» وجود دارد که قبه قرانلو، شمکانلو، شاه کولانلو، بشانلو، فرقه های این طایفه اند و می گویند از طرف نادر شاه از خراسان به این ناحیه انتقال داده شده اند.^{۴۶} البته امین زکی بیگ، علاوه بر اطلاعات و داده های منابع کردی، برای توضیح حدود و جغرافیای استان های کردنشین، بیشتر به اطلاعات و تحقیقات مستشرقینی چون مینورسکی، هاسل و ژو آن استناد کرده است.

عبدالعزیز یامولکی (۱۲۶۹-۱۳۶۰ ش)، (از مورخان کُرد و یکی از چهره های سیاسی دوره پادشاهی عراق) اشاره می کند که حدود مناطق کُردنشین از قصبه مندلی مرز عراق و ایران شروع می شود، مناطق دزفول را که واقع در جنوب کوه های لرستان می باشد، درخود می گیرد، در این راستا از مناطق شوشتر و اهواز در جهت غربی عبور می کند و در منطقه ایلام به خلیج فارس می رسد. در غرب بندر بوشهر در حومه شهر شیراز از جهت شرقی عبور می -

^{۴۶}. همانجا.



کند و منطقه قشقای را در بر می‌گیرد و از جهت غربی شهر اصفهان به سمت شمال عبور می‌کند، و در دامنه سلسله کوه‌های وزرده عبور می‌کند که شامل خرم آباد و بروجرد می‌شود، قریب به اکباتان پایتخت قدیمی مادها (همدان کنونی)، از شرق بیجار تا میان‌دواب و از آنجا به ارتفاع ۱۱۸۳۰م در جنوب کوه شاهان امتداد پیدا می‌کند و به دریاچه ارومیه می‌رسد. و از آنجا و از شهر ارومیه به سمت شمالی می‌رود و شامل شهرهای خوی، قوتور، ماکو و قره‌کلیسای شرق بایزید می‌باشد و در نهایت به مرز ارمنستان می‌رسد.^{۴۷}

یامولکی، از نویسندگان ملی‌گرا و نیز از سپاهیان بلندپایه سپاه عراق بود، که قبلاً در لشکر عثمانی خدمت کرده بود، وی از تعامل ترک‌های عثمانی و به خصوص سیاست‌های کمال اتاترک با کردها در دهه بیستم قرن بیستم تنفر داشت. در کتاب‌های نگاه ملی‌گرا و کردستان محور به موضوع کردها داشت. او از جمله نویسندگان نیمه اول قرن بیستم قلمداد می‌شود که خواستار یک دولت‌گردی مستقل بود. بنابر این محدوده جغرافیایی که یامولکی

^{۴۷}. عبدالعزیز یامولکی، *یاداشته‌کانی عبدالعزیز یامولکی*، وهرگیران صدیق صالح و کریم شالووم، سلیمانی: ب.چ، ۱۹۹۹، ل ۲۸.



برای کردستان قائل است، بیشتر از آن مساحتی است که امین زکی برای مناطق کردنشین ایران در نظر می‌گیرد.^{۴۸}

مرکز پژوهش‌گردد در پاریس، مانند نویسندگان‌گردد و بر خلاف مورخان ایرانی، معتقد است که مناطق لرستان و بختیاری و بخش بزرگی از آذربایجان جزو اساسی مناطق‌گرددنشین ایران می‌باشد.^{۴۹} اما صدیق صفی‌زاده بوره‌که‌یی (از مورخان‌گردد ایران)، بر آن است که‌گردهای ایران بیشتر در کرمانشاه، قصرشیرین، کنگاور، ایلام، سنندج، بانه، سردشت، مهاباد، بوکان، ارومیه، سقز، مریوان، ماهیدشت، شهرکرد و بروجرد ساکن هستند. وی معتقد است که بسیاری از مناطق‌گرددنشین، در طول تاریخ از کردستان جدا شده، برای مثال لرستان و همدان در دوره قاجاریه، قسمتی از کردستان بود و ساکنین آن‌گردد بودند و در گذشته طوایف لر و بختیاری را جزو کردان بشمار می‌آوردند.^{۵۰} یاقوت حموی در کتاب «معجم البلدان» نیز تصریح می‌دارد که «لر یکی از طوایف‌گردد است که در سرزمین‌های بین اصفهان و خوزستان ساکن هستند و به مناطق

^{۴۸}. همانجا.

^{۴۹}. عبدالله غفور، *جوگرافیای کوردستان*، هه‌ولیر: ده‌زگای موکریان، ۲۰۰۵، ل ۲۵۳.

^{۵۰}. صدیق صفی‌زاده بوره‌که‌یی، *تاریخ کرد و کردستان*، تهران: نشر آتیه، ۱۳۷۸، ص ۱۳۸.



آنها لرستان می گویند».^{۵۱} اما بنا به گفته بوره‌کاهی اکنون مناطق لرستان جزو این محدوده نیست، بنابراین، از این لحاظ، بوره‌کاهی با امین زکی بیگ اختلاف دارد.^{۵۲}

کمال مظهر احمد (از مورخان اکادمیک تاریخ معاصر کرد)، معتقد است که در تحدید مساحت کردستان ایران، منابع اغراق کرده‌اند و اختلافات زیادی در این مورد به چشم می‌خورد. کمال مظهر و باسیلی نیکتین (گردشناس و از مستشرقین روسیه)، بر آنند که مساحت مناطق کردنشین ایران حدود یک ملیون و ۶۰۰ کم^۲ است.^{۵۳} نیکتین در ادامه می‌افزاید که مساحت اراضی مناطق کردنشین ۱۲٪ کل مناطق ایران می‌باشد.^{۵۴}

از لحاظ مفهومی، مورخان کرد کمتر «مناطق کردنشین» را به‌کار می‌برند و بیشتر از واژه «کردستان شرقی» و «کردستان زیر دست ایران» یا حد اقل از واژه «کردستان ایران» استفاده کرده‌اند، لذا این مفاهیم بیشتر جنبه ملی و سیاسی دارد و کاربرد آن‌ها توسط

^{۵۱}. شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی، *معجم البلدان*، المجلد الخامس، بیروت: دار صادر، ۱۹۷۷م، ص ۱۶.

^{۵۲}. (ن.ک: نقشه کردستان از دیدگاه بخشی از مورخان کرد، نقشه شماره (۲-۱))
^{۵۳}. کمال مظهر احمد، *دراسات فی تاریخ ایران الحديث و المعاصر*، بغداد: الامانه العامه للثقافه و الشباب، ۱۹۸۵، ص ۲۲۷.

^{۵۴}. باسیلی نیکتین، *الکرد دراسة سوسیولوجیه و تاریخیه*، ترجمه نوری طالبانی، اربیل: موسسه الاکادیمیه الکرديه، ۲۰۱۲، ص ۴۹۶.



مورخان و نویسندگان متمایل به جنبش و قیام‌های کردی قرن بیستم، رونق گرفته است. بیشتر منابع عربی، برای کردستان ایران از اصطلاح "کردستان الفارسیه" استفاده می‌کنند که این اصطلاح در متون ایرانی کمتر دیده می‌شود، در حالی در منابع فارسی واژه-های "کردستان ایران" و "مناطق کردنشین" کاربرد دارد.

در واقع از لحاظ حقوقی و قوانین بین‌المللی، اصطلاح کردستان از لحاظ جغرافیایی برای مناطق کردنشین ایران و دیگر مناطق کردستان اعتبار چندانی ندارد، علاوه بر آن در نقشه‌ها و کتب جغرافیا و اطلس‌های جغرافیایی رسمی دولتی، کلمه "کردستان" برای جغرافیای مناطق کردنشین بکار نمی‌رود. در ایران به صورت رسمی و اداری، اصطلاح "کردستان" فقط برای یک استان، در نقشه‌های اداری و تقسیمات کشوری به‌کار می‌رود و مرکز آن استان شهر سنندج است، که واقع در شمال غربی کشور ایران قرار دارد.^{۵۵}

^{۵۵}. ماهر مبرد عبدالکریم، «سیاسة البريطانیه تجاه کرد ایران ۱۹۳۹-۱۹۴۶»، مجله دیپلماتی، العدد ۵۷، دیاله: جامعه دیپلماتی، ۲۰۱۳، ص ۵۸۱.



برخی از مورخان عرب، مناطق لرستان، کرمانشاه، اردلان، مکریان و بخش غربی آذربایجان، خوی، سلماس، ارومیه و ماکو را جزوی از مناطق کردنشین به حساب می آورند.^{۵۶}

احمد عثمان ابوبکر (از مورخان آکادمیک معاصر کردستان عراق)، مناطق کردنشین ایران را به چهار منطقه تقسیم کرده و لرستان را جزو مناطق کردنشین دانسته و تصریح می دارد که «دولت ایران کردستان ایران را به چهار قسمت وسط (سنندج)، شمال (آذربایجان غربی)، جنوب (کرمانشاه) و لرستان تقسیم کرده است».^{۵۷}

حدود مناطق کردنشین، ایران از دیدگاه برخی از مورخان عرب عراقی، شامل قسمت های غربی ایران می شود و از شمال به اراضی آذربایجان جنوبی متصل شده و از آنجا از مشرق تا همدان امتداد پیدا کرده، اما در جنوب، امتداد آن به ارتفاعات بروشاهو (Broucheho) و دالهو (Dalaho) و حومه آن می رسد و مغرب مناطق کردنشین ایران همان حدود شرقی کشور عراق است.^{۵۸}

^{۵۶}. مه‌ند سمیر حسن، *سیاسة البرطانية تجاه كری ایران ۱۹۱۴-۱۹۴۶*، رساله ماجستیر غیرمنشوره جامعه دیالی-كلية التربية- قسم التاريخ، ۲۰۱۳، ص ۱۶.

^{۵۷}. احمد عثمان ابوبکر، *الانثار الكاملة*، سلیمانیه: ژین، ۲۰۰۸، جلد ۲، ص ۴۳۶.

^{۵۸}. همان، ص ۵۸۱.



ودیع جویده (مورخ اکادیمیست عرب عراقی) درباره حدود مناطق کردنشین ایران، بر آن است که مناطق گردنشین بخش بزرگی از شمال غرب ایران را تشکیل می‌دهد. جویده معتقد است که حدود جنوبی مناطق گردنشین ایران، از خوی شروع می‌شود و به موازای ساحل غربی دریاچه ارومیه می‌رود، که شهرهایی مانند سلماس، ارومیه و اشنویه را در بر می‌گیرد و در جنوب دریاچه ارومیه، به سوی شرق عبور می‌کند و تا پشت میانداوب و بیجار (گروس) طول می‌کشد. از سمت جنوب تا کنگاور، از طریق مناطق شمالی به قزل اوزون و از آنجا به سمت جنوب غرب، مناطق وسیعی از استان کرمانشاه می‌رسد و در ناحیه «مانیشت کوه» در حدود شمالی لرستان به پایان می‌رسد و از آنجا تا مناطق نزدیک مرز عراق و ایران در شمال غربی می‌رسد که دشت‌های زهاب و ماهیدشت را در بر می‌گیرد.^{۵۹}

شاگر خصباک (مورخ و جغرافیدان عرب عراقی و متخصص تاریخ معاصر کرد)، به همان حدود و مرز ذکر شده در منابع کردی، معتقد است و تاکید بر آن دارد که «اگر لُرهای ایران را کُرد به شمار بیاوریم (که اسنادی زیادی از لحاظ زبانی و تاریخی این

^{۵۹}. ودیع جویده، *الحركة التحررية الكردية نشأتها و تطورها*، اربیل: دار آراس للطباعة و النشر، ۲۰۱۳، ص ۳۱.



نظر را اثبات کرده)، در این صورت حدود کردستان (کردستان ایران) به امتداد کوه‌های زاگرس تا خلیج فارس امتداد پیدا می‌کند.^{۶۰}

لیکن بنا به محدوده مکانی و هدف این تحقیق، فقط مناطق کردنشینی که عبارت‌اند از استان‌های کردستان و کرمانشاه و آذربایجان غربی کنونی، مورد بررسی قرار گرفته‌است. در این فصل به صورت مختصر، به وضعیت جغرافیایی مناطق سه‌گانه فوق، اعم از موقعیت، وسعت، منابع، حدود و ثغور پرداخته می‌شود.

۱-۱-۲- تقسیمات اداری در اواخر دوره قاجار و پهلوی اول

بعد از جنگ اول جهانی و اوایل دوره پهلوی اول، تغییرات چشمگیری اداری در مناطق کردنشین رخ نداد. همان تقسیمات اداری دوره اوایل مشروطه که اجرا شد، تا سال ۱۳۱۶ش پابرجا ماند. در فرمانروایی سلسله قاجار و در سال ۱۳۲۵ق، در دوره اول مجلس شورای ملی، طبق قانون تشکیل ایالات و ولایات، ایران به چهار ایالت تقسیم شد.^{۶۱}

^{۶۰} شاکر خصباک، *الکرد و المسأله الكردیه*، بیروت: المؤسسة العربیه للدراسات و النشر، ۱۹۸۹، ص ۲۵.

^{۶۱} عزیزالله بیات، *همان*، ص ۱۳۴.



قانون ایالت و ولایت به شرح زیر تعریف شده بود:

ایالت: براساس قانون تشکیل ایالات و ولایات (مصوب ۱۴ ذیقعد ۱۳۲۵ق) و در سازمان سیاسی اداری، ایالت قسمتی از مملکت به حساب می‌آمد که دارای حکومت مرکزی بود و ولایات حاکم‌نشین را شامل می‌شد.

ولایت: در سازمان اداری سیاسی ایران، قسمتی از مملکت که دارای یک شهر حاکم‌نشین و توابع بود، به نحوی که حکومت آن، تابع پایتخت یا تابع مرکز ایالتی بود، ولایت نام داشت.

بلوک واحدی در تقسیمات کشوری بود که مطابق با بخش در تقسیمات کشوری کنونی می‌باشد. هر ولایتی به چند بلوک و هر بلوک به چند محال تقسیم می‌شد و به موجب اصل سوم قانون اساسی ایران (مورخ ۱۴ ذیقعد ۱۳۲۴ق)، حدود بلوکات جز به حکم قانون تغییر ناپذیر بود.

براساس این قانون، کشور ایران به چهار ایالت شامل:

۱. آذربایجان؛ ۲. کرمان و بلوچستان؛ ۳. فارس و بنادر؛ ۴. خراسان و سیستان و دوازده ولایت شامل: ۱. استرآباد؛ ۲. مازندران؛ ۳. گیلان؛ ۴. زنجان؛ ۵. کردستان؛ ۶. لرستان؛ ۷. کرمانشاهان؛ ۸. همدان؛ ۹. اصفهان؛ ۱۰. یزد؛ ۱۱. عراق؛ ۱۲. خوزستان؛ و دارالخلافه تهران



تقسیم شده بود. هر ولایت مشتمل بر چند بلوک و هر بلوک مشتمل بر چند محال بود.^{۶۲}

در پیوند به مناطق کردنشین، ایالت آذربایجان با اداره متمرکز، در سال ۱۳۱۱ش به دو نیمه شرقی و غربی تقسیم شد.^{۶۳} اما سال ۱۳۱۶ش، سالی مهم و تاثیرگذار در تقسیمات کشوری بود. در این سال فرهنگستان وارد عرصه‌ی تصمیم‌گیری در تقسیمات کشوری شد و با انتخاب نام برای تعدادی از ایستگاه‌های راه‌آهن و تغییر نام برخی از شهرها که به تصویب هم رسید، کار خود را شروع کرد. اما مهم‌ترین مصوبات فرهنگستان، قراردادن اسامی جدید به جای اسامی قدیمی در تقسیمات کشوری بود. واژه‌های چون «استان، استاندار، شهرستان، فرماندار، بخش، بخشدار، دهستان و دهدار» نام‌هایی بودند که فرهنگستان از زبان‌های کهن ایران، استخراج نمود تا جایگزین کلمات «ایالت، ولایت و بلوک» شوند. اما اتفاقاتی به مراتب مهم‌تر از این اقدامات فرهنگستان آن بود که فرآیند تکمیل تقسیمات کشوری سال ۱۲۸۵ش شروع شد،

^{۶۲}. امیراحمدیان، بهرام، *تقسیمات کشوری*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۸۲.

^{۶۳}. فاطمه فریدی مجید، *سرگذشت تقسیمات کشوری (کتاب اول از ۱۲۸۵ تا ۱۳۸۵ ه.ش)*، تهران: بنیاد ایران‌شناسی، ۱۳۸۸، ص ۴۷.



قانون تقسیمات کشوری و وظایف فرمانداران و بخشداران در ۱۶ آبان ۱۳۱۶ ش به تصویب رسید.^{۶۴}

طبق ماده یک، کشور ایران، به شش استان و پنجاه قصبه تقسیم شد. هر استان مرکب از چند دهستان و هر دهستان مرکب از چند قصبه خواهد بود. و در این مصوبه مناطق کردنشین در چارچوب استان شمال غرب و استان غرب قرار گرفت. طبق ماده دو، استان شمال غرب و شهرستان‌های تابعه آن عبارت بودند از: خوی، رضاییه، مهاباد، تبریز، اردبیل و مراغه. استان غرب و شهرستان‌های تابعه آن، عبارت بودند از: کردستان، گروس (بیجار)، کرمانشاهان، باوندپور، پشتکوه، لرستان، بروجرد، همدان، ملایر، خرمشهر و آبادان، خوزستان و کهگیلویه. در همان سال اصلاحاتی در این قانون به تصویب رسید، در مصوبه ۱۳۱۶/۱۱/۱۴ ش، دو ماده اول اصلاح شدند و کشور به ده استان و چهل و نه شهرستان تقسیم شد. در تقسیم‌بندی جدید، مناطق کردنشین در رده استان‌های چهارم و پنجم قرار گرفت. استان چهارم عبارت بود از شهرستان‌های: خوی، رضاییه، مهاباد، مراغه و بیجار. استان پنجم

^{۶۴}. حامد نوحه خوان، «معیارهای تقسیمات کشوری در دوره پهلوی»، *فصلنامه خردنامه*،



نیز عبارت بود از: ایلام، شاه آباد، کرمانشاهان، سنندج، ملایر و همدان.^{۶۵}

۱-۱-۳- جمعیت و شهرهای مناطق کردنشین (جغرافیای انسانی)

از لحاظ جمعیت، بنا بر برخی از منابع گُردی، تاریخی و جغرافیای شهری کردهای ایران شامل مناطق ذیل می‌باشد: "ماکو، خوی، سلماس، ارومیه، اشنویه، نقده، مهاباد، میاندوآب، پیرانشهر، سردشت، بانه، سقز، بوکان، صاین قلعه، بیجار، مریوان، سنندج، دیواندره، قروه، سنقر، کنگاور، پاوه، نوسود، کرمانشاه، سرپل- ذهاب، قصرشیرین، اسلام‌آباد، گیلان غرب، ایلام، و بخش‌های بزرگی از بختیاری، لرستان، کهگیلویه و بویراحمد.^{۶۶} علاالدین سجادی، شهرهای مناطق کردنشین را بر چهار بخش اساسی تقسیم می‌کند و می‌گوید: «کردستان شرقی شامل آذربایجان غربی، ایالت سنندج، لرستان بزرگ و کوچک می‌باشد».^{۶۷} جالب توجه است، سجادی وقتی به شهرهای مناطق کردنشین اشاره کرده، به

^{۶۵}. همان، ص ۱۱۸.

^{۶۶}. عه‌بدولا ئیبراهیمی، لیکولینه‌وه و رونکردنه‌وه‌ی میژوویی له‌سه‌ر کورد و کوردستان،

هه‌ولیر: ده‌زگای ئاراس، ۲۰۱۲، ص ۱۲۹.

^{۶۷}. عه‌لانهدین سجادی، همان، ص ۱۱.



هیچ وجه نامی از شهرهای لرستان و بختیاری را در فهرست شهرهای کردستان ایران، نیاورده است.^{۶۸}

بنابر گزارش جامعه ملل، که رسماً در سال ۱۳۰۴ش (۱۹۲۵م)، در حین منازعات و اختلافات مرزی ترکیه و ایران و عراق و مسئله ایالت موصل اعلام کرد، "جمعیت کردها در ایران ۷۰۰۰۰۰ نفر است."^{۶۹} درباره همان موضوع و بعد از پنج سال از اعلام گزارش جامعه ملل، محمد علی عونی (مورخ کُرد) در حاشیه کتاب (شرفنامه) امیر شرفخان بدلیسی، که در سال ۱۳۰۹ش (۱۹۳۰م) در قاهره پایتخت مصر چاپ شده، جمعیت کردهای ایران را بیشتر از دوبرابر آمار جامعه ملل نشان داده و اشاره کرده که جمعیت کردهای ایران ۱,۵۰۰,۰۰۰ نفر است.^{۷۰}

در ایران، کردهای اردلان (سنندج) در شهرهای سنه، سقز، بانه، سرشیو، تپله‌کوه، خور خوره، حسن‌آباد، مریوان و هورامان لَهون و حومه آن مناطق مستقر هستند. لکن کردهای کرمانشاه، در مناطق کرمانشاه، کنگاور، هرسین، صحنه، کرند، بیلوار، قصرشیرین، بیروند، جوانرود، روانسر، ماهیدشت، گیلان، نفت شهر و کامیاران

^{۶۸}. همان، ص ۱۲.

^{۶۹}. ارشاک سافراستیان، *الکرد و الکردستان*، مترجم: احمد محمود خلیل، سلیمانیه:

مطبعة مردم للطباعة و النشر، ۲۰۰۸، ص ۱۸۷.

^{۷۰}. شرفخان بدلیسی، همان، ص ۲۷.



ساکن هستند. اما کردهای مناطق مکریان (آذربایجان غربی) در شهرستانهای ارومیه، ساوجبلاغ (مهاباد کنونی)، اشنویه، میاندوآب، بوکان، لاجان، نقده، هوشار، سلدوس، سردشت، تیکان‌تپه و دیگر استقرار دارند.^{۷۱}

در واقع ژئوپلیتیک مناطق کردنشین، از دو جنبه ملی و منطقه‌ای قابل اهمیت است. به ویژه از لحاظ منطقه‌ای، مناطق کردنشین با بخش‌هایی از مناطق کردنشین کشورهای ترکیه و عراق هم‌مرز می‌باشد. در تاریخ نوین و معاصر، مناطق کردنشین با مشکلاتی چون چالش‌های قومی (ملی)، فرهنگی، مذهبی و غیره دست به گریبان است و در طول تاریخ از زمانیکه ایران دارای یک حکومت مرکزی گردیده، با مشکلات سیاسی و امنیتی دست و پنجه نرم کرده‌است. به همین دلیل از گذشته تا کنون مناطق کردنشین مورد حمله و توجه دولت‌های وقت بوده و همواره بالاترین درجه حساسیت سیاسی و استراتژیکی را در ایران برای خود کسب کرده‌است.^{۷۲}

^{۷۱}. یاسین خالد سمرده‌شتی، همان، ص ۲۶.

^{۷۲}. سازمان جغرافیائی نیروهای مسلح، فرهنگ جغرافیای شهرستانهای کشور (شهرستان سنندج)، تهران: سازمان جغرافیائی نیروهای مسلح، ۱۳۸۰، ص ۱۷۳.



لازم است که در ذیل به صورت مختصر از سه قانون اصلی مناطق کردنشین اردلان، مکیان و کرمانشاه (که محدوده مکانی این تحقیق هستند) توضیح داده شود:

۱-۱-۳-۱- سنندج (کردستان اردلان)

منطقه‌ای به نام اردلان یا کردستان، ابتدا با نام شهرزور به عنوان یکی از مناطق مهم مرکزی آن و بعدها با نام سنندج به عنوان شهری در اواسط قرن یازدهم هجری که مرکزیت منطقه‌ای اردلان را از آن خود کرد، شناخته شده است.^{۷۳}

مرکز کردستان اردلان، شهر سنندج است که در اصل روستایی به اسم سَنَه (Sena) بوده که در سال ۱۰۴۶ق به دستور شاه صفی اول صفوی، توسط سلیمان خان اردلان به مرکز ایالت کردستان برگزیده شد. سلیمان خان به محض ورود به آنجا، قلعه‌ای را که امروزه آثار و بقایای آن بر جای مانده است، بنا نمود که به «سَنَه دژ» معروف گشت. تا اینکه به مرور زمان اسم آن به «سنه‌دج» و سپس سنندج تغییر یافت. اگرچه شواهدی در دست است که شهر شاید قدیمی‌تر از آن تاریخ باشد.^{۷۴}

^{۷۳}. کورش هادیان، *سده های سروری نگاهی به تاریخ و جغرافیای کردستان اردلان*، اصفهان: انتشارات کنکاش، ۱۳۸۹، ص ۳۰.

^{۷۴}. محمد طاریم‌رادی، *تاریخ سنندج در عصر صفوی*، سنندج: انتشارات آراس و انتشارات کردستان، ۱۳۹۳، ص ۴۵.



استان سنندج حدود ۲۸۲۰۳ کیلومتر مربع وسعت دارد، با توجه به موقعیت جغرافیایی حساس خود، از اهمیت خاصی برای هردو کشور ایران و عراق برخوردار است، این استان به طول ۳۰۰ کیلومتر با کردستان عراق هم مرز می‌باشد^{۷۵}، در مجاورت بخش شرقی عراق و در دامنه مرتفعات و دشت‌های پراکنده، کوه‌های زاگرس میانی قرار گرفته است. این استان از شمال به استان‌های آذربایجان غربی و زنجان، از شرق به همدان و زنجان، از جنوب به کرمانشاه و از غرب به کشور عراق (استان‌های سلیمانیه و حلبچه واقع در اقلیم کردستان عراق) متصل می‌شود و در بین ۳۴ درجه و ۴۵ دقیقه تا ۳۶ درجه و ۲۸ دقیقه عرض شمالی و ۴۲ درجه و ۳۱ دقیقه تا ۴۸ درجه و ۱۶ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار گرفته است.^{۷۶، ۷۷}

اکنون استان کردستان با توجه به وضعیت تقسیمات کشوری، در سال ۱۳۷۵ ش، دارای ۸ شهرستان، ۱۲ شهر، ۲۱ بخش، ۷۸ دهستان و ۱۸۶۴ روستا بوده که ۱۷۶۵ روستای آن دارای سکنه و ۹۹ روستا خالی از سکنه است.^{۷۸}

^{۷۵}. سازمان جغرافیائی نیروهای مسلح، همان، ص ۹ و ۱۷۳.

^{۷۶}. زاهد قادری، کردستان، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۱۱.

^{۷۷}. نک: نقشه (۱-۳) سنندج طبق تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش.

^{۷۸}. سازمان جغرافیائی نیروهای مسلح، همان، ص ۱.



کردستان منطقه‌ای کوهستانی است، کوه‌های مهم آن عبارتند از: کوه چهل چشمه، پنجه‌علی و چندین رودخانه بزرگ و کوچک، مانند سفیدرود و شعبات آن، زرینه‌رود، سیمینه‌رود و رودخانه دیاله. که دارای آب و هوای معتدل کوهستانی است، به دلیل وجود چمنزارها و مراتع وسیع، شغل اصلی ساکنان کردستان دامپروری است. به علت نزدیکی به کشورهای عراق و ترکیه، دارای اهمیت سیاسی و نظامی است.^{۷۹}

ناهمواری‌های کردستان در تقسیم‌بندی کلی ناهمواری‌های ایران تحت عنوان ناحیه کوهستانی زاگرس مرکزی بررسی می‌شود که شامل دو بخش شرقی و غربی است و این دو قسمت از نظر شکل پستی و بلندی و جنس زمین تفاوت‌هایی با هم دارند. بخش شرقی از جنوب شرقی قروه تا شمال بیجار، منطقه دیواندره و بخشی از سنندج را در بر می‌گیرند و دارای گسل‌ها، دگرشیبی‌ها و سنگ‌های گوناگون است. وجود حصارهای کوهستانی تشکیل شده از سنگ‌های دگرگونی و رسوبی از ویژگی‌های ناهمواری این بخش است. مرتفع‌ترین کوه کردستان شاهو است که به عنوان بخشی از رشته کوه‌های زاگرس محسوب می‌شود. اما

^{۷۹} . عزیزالله بیات، کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷، ص ۳۹۹.



ناهمواری‌های بخش غربی سنندج، جهت شمال غربی-جنوب شرقی است و در امتداد گسل اصلی زاگرس گسترش یافته و شامل قسمت وسیعی از سنندج، مریوان و سرزمین‌های اطراف آن تا جنوب استان کردستان است. در این ناحیه یک‌نواختی و سستی جنس، اشکال مشابهی را به وجود آورده که ویژگی‌های آن کوه‌های گنبدی با دامنه‌های ملایم، یک‌نواخت و دره‌های باز است.^{۸۰}

به طور کلی می‌توان گفت طبیعت استان کردستان سرشار از توان‌های بالقوه و منابع خدادادی غنی است و قابلیت‌های طبیعی شایان توجهی دارد.

درباره دین و مذهب در کردستان اردلان، بر خلاف برخی از امرای خاندان حاکم اردلان که اهل تشیع بودند، عامه مردم سنی و شافعی^{۸۱} مذهب هستند.^{۸۲} و اقلیت‌های دینی دیگر در این استان

^{۸۰}. زاهد قادری، همان، ص ۱۸.

^{۸۱}. مذهب شافعی یکی از مذاهب اربعه اهل سنت و جماعت است. منسوب به ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی بن سائب بن عبد بن یزید بن هاشم بن عبدالمطلب بن عبدالمناف قرشی (۲۰۴-۱۵۰ ه.ق) که مؤسس مذهب شافعی در مدینه در محضر مالک تلمذ کرد و در سال ۱۹۹ ه.ق به بغداد عزیمت نمود و در همانجا درگذشت. اساس کار وی کتاب و سنت و اجماع و آراء صحابه و قیاس است. (طاریم‌رادی، همان، ص ۱۳۷).

^{۸۲}. محمد طاریم‌رادی، همان، ص ۱۳۹.



وجود دارند که به این ترتیب می‌باشند: زرتشتیان، کلیمیان، مسیحیان، و پیروان سایر ادیان.^{۸۳}

۱-۱-۳-۲- کردستان مکریان (آذربایجان غربی)

منطقه کردنشین آذربایجان غربی در بسیاری از منابع تحت عنوان مکریان ذکر شده و این نام و جغرافیای آن، در دوره‌های مختلف متفاوت بوده و دستخوش تحولات گوناگون شده است. وجه تسمیه این منطقه به پنج شیوه درج شده است. که عبارتند از: کردستان موکری، کردستان مکری، کردستان موکریان، مکریان و مکریان کردستان. نام مکری تحت عنوان منطقه، زبان و عشیره آمده است. همچنین در دو قرن گذشته نیز نام مکری در منابع برای عبارت فوق به کار رفته است. در مورد ریشه‌یابی واژه مکری، برخی محققان به حکام مکری نسبت می‌دهند که در نواحی شهرزور سکونت داشتند و برخی دیگر معتقدند که به یکی از قبیله‌های مادها (مهاکاریان) برمی‌گردد و عده‌ای نیز عقیده دارند که از نام ایل (مکریت) ترکمنی برگرفته شده‌باشد، ملا جمیل روژبیانی از مورخان کرد معتقد است که واژه مکری در اصل «مغ

^{۸۳}. سازمان جغرافیائی نیروهای مسلح، همان، ص ۱۶۷.



ری» یا «مغ راه» بوده و مکریان نیز «مغ ریان = مغان راه» بوده، سپس به مقریان و موکریان تغییر یافته است.^{۸۴}

در مورد مناطق کردنشین آذربایجان غربی باید گفت که بخش وسیعی از این مناطق، در منابع قدیم و جدید مورخان به عنوان کردستان مکرری یا مکریان آمده است. در یکی از معتبرترین منابع مربوط به این منطقه که به قلم حسین حزن‌ی (۱۲۶۲-۱۳۲۶ش) در سال ۱۳۱۷ش (۱۹۳۸م) به نگارش درآمده، در مورد مکریان چنین می‌نویسد: «زمین و خاکی که امروزه مکریان است، خاکی بسیار پربرکت و حاصلخیز است و در جنوب و جنوب شرقی و شرق و جنوب غربی دریاچه ارومیه واقع شده است، اما در قدیم به سرزمینی گفته می‌شده که زمین ماد کوچک بوده است که امروزه به آن ایالت آذربایجان ایرانی می‌گویند»^{۸۵}، روژیانی نیز در خصوص منطقه مکریان گفته: «نام مکریان از آغاز سده هشتم هجری در صفحات زرین کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی، به سرزمینی شامل سلماس، ارومیه، اشنویه، لاجان، نقده، پیرانشهر، صائین قلعه، ساوجبلاغ، بوکان، میاندوآب، مراغه، سردشت، سقز،

^{۸۴}. سعید خضری، «جغرافیای تاریخی موکریان در چهار سده اخیر»، *فصلنامه تحقیقات جغرافیایی*، شماره ۹۲، بهار ۱۳۸۸، صص ۱۲۹-۱۶۵.

^{۸۵}. حسین حزن‌ی، *کوردستانی موکریان یا آتروپاتین (آذربایجان)*، رواندز: زاری کرمانجی،



بانه و مناطق دیگری در این حدود که امروزه بخش اعظم استان- های آذربایجان غربی و کردستان ایران را تشکیل می‌دهند. اطلاق شده است.^{۸۶}

آذربایجان غربی یا همان مناطق کردنشین مکیان بعد از مشروطه، جزو ایالت آذربایجان بوده و تا سال ۱۳۱۱ش و در دوره رضا شاه به منظور ایجاد هماهنگی بین مقامات لشکری و کشوری و همچنین از لحاظ اهمیت سیاسی منطقه، در سال ۱۳۱۱ش واحد یکپارچه آذربایجان، به دو واحد سیاسی تقسیم شد و یک قسمت که در شرق قرار داشت، به نام استان سوم (آذربایجان شرقی) و دومی که در غرب واقع بود، به نام استان چهارم (آذربایجان غربی) نامیده شد.^{۸۷} براساس این تقسیم‌بندی ولایات خوی، رضائیه، ساوجبلاغ، شاهپور، ماکو و میاندوآب، که جزو ایالت آذربایجان بود و در ناحیه سه تقسیمات کشوری قرار داشت، از این ناحیه جدا و به عنوان ناحیه ده (ایالت غربی) شناخته شد. مرکز ایالت آذربایجان غربی، رضائیه و اداره آن به میرزا احمدخان صلاحی

^{۸۶}. جمیل روزبانی، *فرمانروایی مکیان در کردستان*، مترجم شهباز محسنی، تهران: نشر آنا، ۱۳۸۱، ل ۳۱.

^{۸۷}. ایرج افشار سیستانی، ایرج، *نگاهی به آذربایجان غربی*، تهران: مؤسسه انتشاراتی و

آموزشی نسل دانش، ۱۳۶۹، ص ۵۴.



واگذار گردید.^{۸۸} بعد از سال ۱۳۱۶ش طبق قانون جدید تقسیمات کشوری، از آن تاریخ هر کدام از آذربایجان‌های شرقی و غربی باز هم تحت عنوان استان شمال غرب شناخته شدند.^{۸۹} به این صورت در دوره پهلوی اول، طبق تغییراتی که در سال ۱۳۱۶ش ایجاد شد، مناطق کردنشین استان آذربایجان، شامل شهرستان‌های خوی، رضائیه، مهاباد، مراغه شد، حدود مناطق کردنشین آذربایجان، از شمال به اتحاد شوروی سابق و ترکیه، از مشرق به دریای خزر، از جنوب به ایالت کردستان و از مغرب به کشور ترکیه و عراق محدود است. اکنون این مناطق عبارت‌اند از استان آذربایجان غربی و مرکز آن شهر ارومیه است که شامل شهرهای خوی، مهاباد، میاندوآب، سلماس، نقده، ماکو، سردشت و پیرانشهر می‌باشد.^{۹۰} آذربایجان غربی با مساحتی حدود ۳۷۵۹۸/۹ کیلومتر مربع در شمال غربی ایران، بین ۳۵ درجه و ۵۸ دقیقه تا ۳۹ درجه و ۴۷ دقیقه عرض شمالی و ۴۴ درجه و ۱۴ دقیقه تا ۴۷ درجه و ۱۹ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار دارد. در آذربایجان غربی مرز مشترک ایران با شوروی سابق

^{۸۸}. فاطمه فریدی مجید، *سرگذشت تقسیمات کشوری (کتاب اول از ۱۲۸۵ تا*

۱۳۸۵ ه.ش)، تهران: بنیاد ایران شناسی، ۱۳۸۸، ص ۵۰.

^{۸۹}. امیراحمدیان، همان، ص ۸۵.

^{۹۰}. عزیزالله بیات، همان، ص ۲۴۹.



۱۳۵ کیلومتر (مرز آبی رودخانه ارس) است و مرز مشترک ایران با ترکیه در این منطقه ۴۸۶ کیلومتر (رودخانه نازلو ۱۰ کیلومتر، رودخانه قره‌سو ۲۴ کیلومتر، خشکی ۴۵۲ کیلومتر) است و مرز مشترک آن با کشور عراق حدود ۲۰۰ کیلومتر مرز خاکی است.^{۹۱ و ۹۲}

۱-۳-۳- کرمانشاه

کرمانشاه (کرماشان)^{۹۳} واقع در غرب ایران است، در شمال ارتفاعاتی میان رودخانه‌های کاوه و کاماسیاب حدود آن را تشخیص می‌دهند، در شرق کرمانشاه ارتفاعات کنگاور، و در جنوب ارتفاعات لرستان و کلهر و در غرب در مرز کشور عراق قرار دارد. این شهر از بزرگترین شهرهای کردنشین ایران است که جایگاه استراتژیک و مهمی از لحاظ تجارت میان ایران و عراق و خلیج فارس دارد.^{۹۴}

استان کرمانشاه با ۲۴,۴۳۴ کیلومتر مربع مساحت ۱,۴۵٪ کل کشور ایران در غرب این کشور قرار گرفته است. از لحاظ وسعت

^{۹۱} . ایرج افشار سیستانی، همان، ص ۴۹.

^{۹۲} . ن.ک: نقشه (۴-۱) کردستان مکریان طبق تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش.

^{۹۳} . نقشه (۵-۱) کرمانشان طبق تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ ش.

^{۹۴} . مه‌ند سمیر حسن، *سیاسة البرطانية تجاه كری ایران ۱۹۱۴-۱۹۴۶ م*، رساله ماجستیر، جامعه دیالی، کلیة التربية، قسم التاريخ، ۲۰۱۳، ص ۱۵.



هجدهمین استان کشور به شمار می‌آید.^{۹۵} میانگین ارتفاع این استان ۱۲۰۰ متر از سطح دریا است و بخش اعظم آن با دشت-های هموار و مرتفعی پوشیده شده است که بستر فعالیت‌های کشاورزی و عرصه اصلی شکل‌گیری کانون‌های شهری است. کرمانشاه کانون اصلی فعالیت و قطب جمعیتی استان در این منطقه قرار دارد.^{۹۶}

مساحت شهر کرمانشاه (باختران) ۸۵۴۷ کیلومتر مربع است، در حاشیه رودخانه قره‌سو قرار گرفته و استان کرمانشاه از شمال به استان کردستان، از جنوب به استان لرستان، از شرق به استان همدان و شهرستان سنقر و از غرب به اسلام آباد غرب و پاوه محدود می‌باشد و از لحاظ موقعیت بین ۳۳ درجه و ۳۶ دقیقه تا ۳۵ درجه و ۱۵ دقیقه عرض شمالی و ۴۵ درجه و ۲۴ دقیقه تا ۴۸ درجه و ۳۰ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار گرفته‌است، و دارای هشت شهرستان به نام‌های کرمانشاه، قصر

^{۹۵} سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، فرهنگ جغرافیایی شهرستانهای کشور (شهرستان

کرمانشاه)، ص ۱.

^{۹۶} اسماعیل علی اکبری، «طرح های منطقه ای و تمرکزگرایی در ساختار فضایی نظام های شهری (مطالعه موردی: استان کرمانشاه)»، فصلنامه برنامه ریزی کالبدی، شماره ۲، بهار ۱۳۹۲، ص ۴۱.



شیرین، اسلام آباد غرب، پاوه و هورامانات، سنقر کلیایی، کنگاور، گیلان غرب و سرپل ذهاب می باشد.^{۹۷}

طبق مآخذ تاریخی، بنای این شهر، منسوب به بهرام چهارم، ملقب به کرمانشاه می باشد که از سال ۳۸۸-۳۹۹ م بر امپراطوری وسیع ساسانیان فرمانروایی کرده است. بهرام در روزگار پدر، در فرمانروایی ایالت کرمان روزگار می گذرانید و بدین جهت به کرمانشاه لقب یافت و اوست که پس از شاپور سوم، وارث تاج و تخت ساسانیان گردید.^{۹۸}

کرمانشاه بعد از مشروطه تا ۱۳۱۶ ش بنا بر قانون تقسیمات کشوری، یک ولایت مستقل بوده و در سال ۱۳۱۶ ش بخشی از استان غرب (پنجم) بوده است^{۹۹} و شامل سه شهرستان بوده:

۱. شهرستان ایلام: شامل بخش های ایلام، مهران، ارکوازی، چوار، بدره و صالح آباد.

۲. شهرستان شاه آباد: عبارت بود از بخش های شاه آباد، کرند، قصر شیرین و ایوان.

^{۹۷} . محمد علی سلطانی، *جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان*، تهران: موسسه فرهنگی نشر سها، ۱۳۷۴، ج اول، ص ۱۷.

^{۹۸} . همان، ص ۶۰.

^{۹۹} . امیر احمدیان، همان، صص ۸۲ و ۸۵.



۳. شهرستان کرمانشاه: شامل بخش‌های کرمانشاه، کنگاور، هرسین و صحنه بود.^{۱۰۰} (نک: نقشه شماره ۶ کرمانشاه طبق تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ش)

از لحاظ مذهبی می‌توان هویت مذهبی کرمانشاه را به چهار دسته تقسیم کرد:

۱. اهل تشیع که در شهر کرمانشاه و نواحی اطراف آن ساکن هستند.

۲. اهل تسنن در برخی نواحی شمالی و مجاورت استان کردستان ساکن هستند.

۳. تعداد کمی کلیمی مذهب که در کرمانشاه و قصر شیرین وجود دارند.

۴. تعدادی آسوری در کرمانشاه و شاه‌آباد هستند.^{۱۰۱}

در کرمانشاه دو نوع از هویت فرهنگی و مذهبی در جامعه کردها به چشم می‌خورد، چون از لحاظ گویش و مذهب و لباس متفاوت هستند. در جنوب کرمانشاه کردهای شیعه مذهب و یارسان‌ها (کاکایی‌ها-اهل حق) وجود دارند که شامل عشایرهای کلهر و گوران و سنجابی و کولیانی می‌شوند و بیشتر آنان با گویش

^{۱۰۰}. سرتیپ علی رزم آرا، *جغرافیای نظامی ایران کرمانشاهان*، تهران: بی نا، ۱۳۲۰، ص ۲۰.

^{۱۰۱}. همان، ۲۴.



کرمانشاهی که به فارسی نزدیک است، صحبت می‌کنند و لباس آنان بیشتر شبیه لباس‌های بلند عرب‌ها و ترکمن‌های عراق است. اما گروه دوم که عشایر جوانرود و سالاس را در بر می‌گیرد، با گویش سورانی سخن می‌گویند و شلوار کردی پهن می‌پوشند که شبیه کردهای عراق است.^{۱۰۲}

۱-۳-۴- هورامان (اورامان)

لازم است که به نحوی مستقل درباره منطقه هورامان توضیح داده‌شود، چون از لحاظ گویش و طریقت و طبیعت از کردهای دیگر مناطق متفاوت است. در دوره پهلوی اول، خوانین و رجال و چهره‌های صوفیه و علمای روحانی هورامان چه با رضا شاه چه علیه سیاست‌های آن شوریده‌اند و بنا به محدوده و هدف تحقیق موجود، باید ویژگی‌های این منطقه را در نظر گرفت، اگرچه از لحاظ تقسیمات کشوری و اداری میان استان‌های کنونی کردستان و کرمانشاه تقسیم شده‌است.

از لحاظ ریشه‌یابی واژه هورامان به معنی (سرزمین، آتشکده، هورامان) آمده است و نیز به معنی مکان سخت می‌آید. و رأی دیگر می‌گوید که از واژه «آهورامزدا» گرفته شده و گذشت زمان

^{۱۰۲}. ولیم ایکلتون، *العشائر الكردیه*، مترجم: حسین احمد جاف، اربیل: دار نارس للطباعة و النشر، ۲۰۰۷، ص ۵۲.



به «هورامان» تغییر یافته است. کریم زند، مورخ و جغرافیدان کرد معتقد است هورامان به چند معنی می‌آید: «مکانی بلند، شروق، خانه و مکان، ابرها». اما نظر رایج میان مورخان بر آن تأکید دارند که به علت آنکه بیشتر ساکنین هورامان دین زرتشتی داشتند و آشکده‌های زیادی در هورامان دیده می‌شود، واژه هورامان از خداوند «آهوراماز» یا «آهورایی» که واژه آوستای (آویستا) است، گرفته شده است.^{۱۰۳}

رای دیگر آن است که طایفه هورامی‌ها که آهورایی نامیده می‌شدند، رفته رفته نام آهورایی تبدیل به هورامی گردیده، نام حقیقی این طایفه «اورا» است که مخفف نام آهورا است و واژه «مان» در کردی به خانواده و طایفه گفته می‌شد. طایفه اهورایی را اهورامان یعنی خانواده آهورایی نامیده چون اسم حقیقی طایفه اورا بوده^{۱۰۴} و به عبارت دیگر آهورا به معنی «خداوند» و «مان» به خانواده و سلسله، و آهورامان یعنی خانواده و سلسله‌ی

^{۱۰۳}. عزت فتاح حمه صالح، هه ورامان، سلیمانی: سه‌نتری لیکولینه‌وی ستراتیجی کوردستان، ۲۰۰۶، ل ۲۳.

^{۱۰۴}. محمدعلی سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاهان، جلد ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی نشر سپا، ۱۳۷۲، ص ۲۲.



«خداپرستان» و گذشت زمان «آهورامان» به هورامان تبدیل شده است.^{۱۰۵}

رزم آرا در کتاب جغرافیای نظامی کردستان تصریح می‌دارد که هورامان بطول ۷۰ کیلومتر و از جنوب پیش رفتگی شلیر شروع شده در طرف جنوب بوسیله رودخانه سیروان محدود میگردد. منطقه اورمان سخت‌ترین و نامرتب‌ترین کوهستان مناطق کردنشین ایران و دره‌های خیلی سخت و معابر کوهستانی خیلی مهم را تشکیل می‌دهد که در قسمت شمالی نسبتاً بازتر و موانع آن کمتر بوده، هر قدر به طرف مرکز نزدیک گردد، این ارتفاعات مهم‌تر و منطقه کوهستانی‌تر میگردد، به‌طوری‌که یک رشته‌گردنه-های سخت را تشکیل می‌دهد. از نظر رزم آرا، هورامان شامل چهار قسمت اصلی است: هورامان دزلی، هورامان لهون، هورامان تخت و رضاب.^{۱۰۶}

^{۱۰۵}. موحه‌ممه‌د ره‌شید نه‌مین، *هه‌ورامان باشتر بناسین*، هه‌ولیر: نه‌کادیمیای کوردی، ۲۰۱۰،

ل ۵.

^{۱۰۶}. سرتیپ علی رزم آرا، *جغرافیای نظامی ایران کردستان*، ص ۴۸.



هادی بهمنی مورخ معاصر کرد بر آن تأکید دارد که منطقه هورامان ایران شامل چند بخش است: مریوان، هورامان تخت، ژاورود، هورامان لهن.^{۱۰۷}

هورامان تخت و دزلی و رزآب که اکثر بخش‌های آن تبعه استان کردستان (سنندج) کنونی هستند، در تحقیق حاضر در محدوده زمانی و محتوایی این تحقیق، جایگاه ویژه‌ای دارند، شهرها و دهکده‌های مهم آن عبارتند از: زلکه، دره‌ناخی، زکریان، درگا شیخان، توتوندر، کماله، دمیو، دله‌مرز، دگاگا، بهرام‌آباد، شهر هورامان، دل، انجمنه، دزلی، رزآب، گوشخانی، ژیوار، اسپریز، هزارخانی، درکی، بلبر، تخان، قلعه‌جی، قلعه‌گاه، نژمار، مرگ و شاران، ویسه، سیانوا، پیران کهنه، پیرانشاه، زوم، گلانه، گندبو، تازه‌آباد، آلمانه و کراآباد.^{۱۰۸}

هورامان لهن که بیشتر بخش‌های آن تبعه استان کرمانشاه کنونی است، مرکز این بخش هورامان شهرستان پاوه است و دهستان-های آن در دوره پهلوی عبارت بودند از: گله، باینگان، باشوکی، جیگران، حومه، خانه‌شور، دولت‌آباد، ده‌توئی، روانسر، سرقلعه،

^{۱۰۷}. هادی رهشید به‌همینی، *په‌پامی هورامان*، سلیمانی: چاپخانه‌ی به‌رخان، ۲۰۰۳،

ل ۲۱۵.

^{۱۰۸}. عبدالحمید حیرت سجادی، *ایلات و عشایر کردستان*، سنندج: انتشارات دانشگاه کردستان، ۱۳۸۱، ص ۱۸۶.



شالی آباد، کولسه، منصورآقایی، نوسود (که مرکز حکمرانی سلاطین هورامان و جعفر سلطان بوده است) و یاری.^{۱۰۹}

برخی از منابع هورامان را به مثابه منطقه عشایری و ایلاتی به حساب آورده‌اند و تحت عنوان ایلات و عشایر هورامان آنها را نامبرده‌اند، در حالی تفاوت زیادی با مناطق ایلی و عشایری دیگر مناطق کردنشین دارد، به همین علت رأی مذکور قابل تشریح و انتقاد است. در واقع هورامان منطقه‌ای بیش نیست و ویژگی‌های جامعه ایلی کمتر در هورامان دیده می‌شود، بیشتر آنان در شهرستان‌ها و دهکده‌های هورامان ساکنند، چادر نشین و از سنت کوچندگی پیروی نمی‌کنند. آنها در چارچوب دهکده‌ها و شهرستان‌ها زندگی خود را تنظیم داده‌اند نه مانند یک جامعه ایلی. ایوب رستم، نویسنده کتاب تاریخی (هورامان) اعتقاد دارد که هورامان منسوب به منطقه و هورامی به لهجه‌ای از لهجه‌های کردی می‌باشد نه جامعه ایلی.^{۱۱۰}

محمد علی سلطانی در مورد ترکیب اجتماعی هورامان، اشاره می‌کند که از لحاظ ساختار واحدهای اجتماعی بالاتر از خانوار، هورامان با سایر ایلات متفاوت بوده و تنها خاندان غالب در

^{۱۰۹}. محمد علی سلطانی، *ایلات و طوایف کرمانشاهان*، جلد ۱، ص ۵۲.

^{۱۱۰}. نایوب رستم، *هورامان لیکولینه و دهیه کی میژوویی کلتوری*، سلیمانی: مبله‌ندی روشنبیری هورامان، ۲۰۱۱، ل ۲۷.



هرچند مقطع به نام یکی از برگزیدگان آن سلسله خوانده شده‌اند. تشکیلات اجتماعی اورامی‌ها شاید به سبب یکجانشینی بیشتر شبیه به شهرنشینان است؛ و هوز و تیره و طایفه را با مشخصات ایلی آن را دربر نمی‌گیرد، ریش‌سفیدان و معمرین مورد احترام و محل رجوع افراد وابسته و اهالی می‌باشند اما امور اجتماعی بطور شورایی انجام می‌گیرد.^{۱۱۱}

در دوره پهلوی اول، هورامان نقش بسزایی در مقابله با سیاست‌های عمومی دوره پهلوی اول داشت، به علت وجود چهره‌هایی، مانند محمود خان دزلی و جعفر سلطان و شیخ نصرالدین پاوه و دیگر رؤسای هورامان، در برابر سیاست‌های عشایری و فرهنگی رضا شاه در هورامان محکم ایستادند (در فصل چهارم بازتاب و پیامدهای سیاست عمومی در این منطقه توضیح داده می‌شود).

شاید از لحاظ تشخیص حدود مناطق کردنشین، اختلافات مفهومی و سیاسی و جغرافیایی در منابع به چشم بخورد، اما از لحاظ منابع طبیعی و ذکر آن، کمترین اختلافاتی در منابع وجود دارد؛ شاید این هم به‌خاطر آن باشد که ارتباطی با تشخیص مرزها و حدود سیاسی و هویت ملی و

^{۱۱۱}. محمدعلی سلطانی، *ایلات و طوایف کرمانشاهان*، ج ۱، ص ۲۱.



قومیتی نداشته باشد. به همین دلیل، منابع کردی و عربی با مقایسه با منابع فارسی از لحاظ جغرافیای طبیعی، اختلافات چندانی ندارند.

۱-۱-۴- ترکیب اجتماعی و عشایری مناطق کردنشین

تشخیص ایلات گُرد، مانند نقشه و جغرافیای مناطق کردنشین و خاندان‌هایی که نقش سیاسی و اجتماعی را در جامعه کردها ایفاء کرده‌اند، کمی پیچیده است، هنوز برخی از چهره‌ها و خاندان‌هایی هستند، که انتساب آن‌ها به عشایر یا رجال ایلی محل مناقشه است، مناطقی مانند سنج و هورامان را نمی‌توان کاملاً مناطق عشایری دانست، چرا که بیشترین طبیعت سکونت و شهری و یکجانشینی در آن‌ها موجود است. در منابع باز هم در این مورد و وجه تسمیه عشایر و تقسیم‌بندی آن‌ها اختلافات زیادی دارند. علی‌رغم سابقه تاریخی و قدمت کردها در منطقه، تحت تاثیر طبیعت و توپوگرافی و عوامل دیگر، هنوز جامعه کردنشین بعضی از ویژگی‌های ترکیب عشایری خودش را از دست نداده و بخشی از خوانین هنوز در منطقه خود حکمفرما بوده‌اند. در دوره پهلوی اول، بخش عظیمی از جامعه کردها را ایلات و عشایر و رجال خوانین تشکیل می‌داد. عواملی مانند وضعیت شغلی کردها،



دامداری و کشاورزی، نیاز به کوچ مداوم و زندگی گروهی از علل اصلی قبیله‌ای بودن بخش بزرگی از جامعه کردها است. البته نمی‌توان همه کردها را قلمرو شبکه‌ای عشایری دانست و جامعه کردنشین را کاملاً ایلاتی و عشیره‌ای خواند. عشایر از خلاء قدرت حکومتی بهره می‌بردند، آنان بنا به ضرورت، تابع حکومت‌های محلی در منطقه خود بودند. عشایر در نبود حکومت منطقه‌ای از آمادگی رزمی و دفاعی مردم، برای مقاصد اقتصادی و سیاسی خود منتفع می‌شدند. این امر بیش از این که از ساختار ایلی جامعه گردد دلالت کند از چیرگی عوامل ژئوپولیتیک و پیوندهای فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خبر می‌دهد و مبین علاقه مردم گرد به دست‌یافتن به قدرت محلی بوده است. علاوه بر آن ظهور گروه‌های اجتماعی در قالب ایل و عشیره در کردستان، در بیشتر موارد به منظور حفظ موقعیت و امتیازات دودمانی، طبقاتی، اجتماعی و سیاسی صورت گرفته است.^{۱۱۲}

ویلیام ایگلتن (۱۳۰۵-۱۳۹۰ش) که دو اثر ارزشمند در مورد کردها نگاشته است، در کتاب (عشایر گرد) گفته، در جامعه کردها نسبت کردهای ایلاتی و عشایر با غیر عشایری (که ویژگی‌های جامعه

^{۱۱۲}. عبدالله ابریشمی، هویت تاریخی و مشکلات کنونی مردم کرد، تهران: نشر آنا، ۱۳۸۵.



عشایری ندارند)، حدود ۶۰٪ با ۴۰٪ است.^{۱۱۳} وی در کتاب (جمهوری کردستان ۱۹۴۶) معتقد است که در کردستان ایران بیش از ۶۰ عشیره‌ی کردی یافت می‌شود، پاره‌ای از آنان بر یکصد و بیست هزار نفر بالغ می‌گردند در حالی که پاره‌ای دیگر همچون ایل پراکنده کلهر در جنوب غربی کرمانشاه، یا دسته‌های کوچک اطراف سردشت، جمعیتشان به زحمت به هزار تا چهار هزار می‌رسد.^{۱۱۴}

می‌توان جامعه عشایر کرد را در ایران به دو طبقه تقسیم کرد: طبقه اول ایلاتی هستند که مشغول به دامداری و گاوداری و حفاظت از مناطقی هستند که متعلق به آنهاست. اما طبقه دوم طبقه کشاورزانی هستند که اغلب جامعه کردهای ایلاتی را تشکیل می‌دهند.^{۱۱۵} در واقع نام و تعداد قبایل و شاخه‌های آنان به هزاران می‌رسد، هرچند همگی آنها به خود، قبیله یا عشیره می‌گویند ولی در واقع بیشترشان خانواده بزرگی بیش نیستند.^{۱۱۶}

^{۱۱۳}. ولیام ایکلتون، همان، ص ۵۱.

^{۱۱۴}. ولیام ایکلتون، *جمهوری کردستان ۱۹۴۶*، ترجمه سید محمد صمدی، بی جا: بی نا، ۱۳۶۱، ص ۳۶.

^{۱۱۵}. ودیع جویده، همان، ص ۶۷.

^{۱۱۶}. سرهنگ عبدالواحد، *کردها و سرزمینشان*، ترجمه صلاح الدین عباسی، تهران: نشر احسان، ۱۳۷۸، ص ۱۳۳.



با در نظر گرفتن همان تقسیم‌بندی مناطق گردنشین در تحقیق حاضر، که در صفحات پیشین به آن اشاره شد، می‌توان عشایر و ایلات مناطق گردنشین را به صورت ذیل تقسیم کرد:

۱. عشایر آذربایجان غربی که عبارتند از فیض‌الله بیگی، دیوگری، منگور، مامش، پیران، گورکی مگری، سویسنی، ملکه‌ری و بریاجین که در منطقه مهاباد (ساوجبلاغ) و حومه آن ساکن هستند^{۱۱۷} و اما عشایر و طوایف منطقه خوی و ماکو عبارتند از ایل میلان و ایل جلالی، و عشایر ارومیه که شامل ایل بزرگ شکاک و ایل بیگ زاده می‌شود، و اما عشایر ایل قره‌باغ، زرزا، مامش، هرکی در منطقه نقده و پیرانشهر ساکن هستند.^{۱۱۸}

۲. عشایر کردستان اردلان (سنندج) عبارتند از: کومالی، جاف، مندمی، گلباخی، شیخ اسماعیلی، پیرپیشه، تامازتورا، کوراکا، لالا، محمود جبرئیلی، بالی‌وند، دراج، بوراکا، ساکور، لوری کلاه‌کر، گیوگاش و خرات.^{۱۱۹}

^{۱۱۷} جلال الدین شافعی کورد، *جوغرافیای تاریخی کوردستان*، تهران: انتشارات ن و القلم،

۱۳۷۸، ۳۹ ل.

^{۱۱۸} احمد چوپانی، *مسئله ی اسماعیل آقا سمکو*، تهران: انتشارات آنا، ۱۳۹۴، صص ۴۹-۲۱.

^{۱۱۹} معصومه ابراهیمی و پیمان متین، *همان*، ص ۳۸.



۳. عشایر منطقه کرمانشاه به طور کلی شامل عشایر و طوایف ذیل می‌باشد: کلهر، سنجابی، جاف جوانرود (باباجانی، وکیل، قبادی و ولدییگی)، گوران، سالاس، گولیاین، کاشکی و باشوکی.^{۱۲۰}

البته ایل‌های دیگری نیز قابل ذکر هستند ولی در در ایلات و طوایف دیگر مستهلک شده‌اند و دیگر نام و نشانی از لحاظ ایلی و نفوذشان در حوزه عشایری از آن‌ها باقی نمانده است. برای مثال طوایف زنگنه که اکثر آن‌ها ساکن کرمانشاه هستند که به گفته سنجابی در گذشته مهمترین ایل بوده‌اند از لحاظ در درست داشتن سرباز و امراء نامی، نقش بسزایی در دوران صفویه تا قاجار داشتند، ولی در دوره پهلوی اول به بعد، بیشتر طوایف زنگنه در عراق و به ویژه در مناطق مرزی خانیقین و کرکوک ساکن شدند.^{۱۲۱}

در مورد خاندان‌ها و طوایف هورامان که به گفته علی اکبر سنجابی «از کهنترین و اصیل‌ترین طوایف ایرانی» هستند، محل سکونت آنها دو قسمت است: هورامان تخت در استان کردستان در شعبه‌های رزاو، تخت و دزلی تقسیم شده‌اند، و هورامی‌های هورامان لهن در نوسود و پاوه کرمانشاه هستند. اگرچه هورامی‌ها

^{۱۲۰}. ولیام ایکلتون، همان، ص ۵۲.

^{۱۲۱}. همانجا، ص ۵۲.



رؤسای جداگانه دارند، لکن آنقدر با یکدیگر متحدند که گویی یک طایفه بیش نیستند و به اصطلاح تخت‌قاپو هستند و ییلاق و قشلاق نمی‌کنند.^{۱۲۲}

عشایر و خاندان‌هایی که به آنان اشاره شد، در دوره پهلوی اول کم و بیش نقش سیاسی و اجتماعی در مقابل سیاست‌های عمومی ایفا کرده‌اند، که در فصل چهارم توضیح بیشتر داده می‌شود.

۱-۱-۴-۱- ترکیب مذهبی

بیشتر کردهای ایران، مسلمان شافعی و در درجه دوم شیعه مذهب هستند،^{۱۲۳} به این ترتیب بیشتر ساکنین مناطق کردنشین از همسایگان غیر کرد خود از لحاظ هویت دینی متمایزند. همسایگان شمالی به سمت جنوب مناطق کردنشین در ایران، از مسلمانان شیعه مذهب هستند و در آذربایجان ساکن می‌باشند و در حواشی جنوب و جنوب غربی کردستان به خصوص در مناطق لرستان نیز اهل تشیع هستند.^{۱۲۴}

^{۱۲۲} علی اکبر سنجابی (سردار مقتدر)، *ایل سنجابی و مجاهدت ملی ایران*، تدوین تحریر و

تحشیه کریم سنجابی، تهران: نشر شیرازه، ۱۳۸۰، ص ۱۷.

^{۱۲۳} شافعی-کورد، همان، ص ۹۲.

^{۱۲۴} اسماعیل محمد حصاف، *کوردستان و المسأله الکوردیه*، اربیل: مؤسسه موکریانی، ۲۰۰۹، ص ۸۵.



افزون بر دین اسلام و مذهب شافعی که مذهب غالب کردهاست، اهل تشیع و فرقه‌های دیگر در کردستان ایران وجود دارند که به کاکایی‌ها (یارسان) معروف‌اند، برخی از مورخان عرب و ایران، آنان را نزدیک به گروه‌های غالی شیعه می‌دانند و برخی دیگر در ذیل گروه‌های متصوفه آنها را تقسیم‌بندی کرده‌اند.^{۱۲۵}

در کرمانشاه هر سه نحله مذهبی سنی و شیعی و اهل حق وجود دارند، برای مثال قبایل متعدد کردی سکونت دارند که شیعه مذهب‌اند و از شیعه‌های دوازده امامی هستند، که مذهب رسمی کشور ایران است.^{۱۲۶} از جمله عشایر کلهر که بزرگترین ایل کرمانشاه و کردهای آن مناطق هستند و در دوره پهلوی اول حدود بیست تا سی هزار خانوار بوده‌اند. اما طوایف ایل گوران از لحاظ مذهبی، به دو دسته تقسیم می‌شوند، طایشه‌ای، قادر میروسی، نیریجی و بی‌بیانی‌ها، اهل تسنن هستند و دسته دوم، عبارتند از طایفه‌های گهواره و دودسته قلخانی و دودسته تفنگچی که یارسانی (اهل حق) هستند.^{۱۲۷}

^{۱۲۵} . تاج الدین، احمد، *الأکراد تاریخ شعب و قضیه وطن*، القا ره: الدار الثقافیه للنشر، ۲۰۰۱، ص ۷۱.

^{۱۲۶} . مارتن وان بروینسن، *جامعه شناسی مردم کرد (آغا، شیخ و دولت)*، ترجمه ابراهیم بونسی، تهران: نشر پانیز، ۱۳۹۳، ص ۳۸.

^{۱۲۷} . علی اکبر سنجابی، *همان*، ص ۹ و ۴.



خاندان شیخ و سیدها، میان جامعه مسلمان کردها مکانت و مرتبه بالایی دارند، نقش مؤثری در زندگی اجتماعی و مذهبی در مناطق تحت نفوذ خود ایفا می‌کنند. میان مسلمانان کردهای شافعی مذهب ایران، طریقت‌های صوفیه، مانند نقشبندیه و قادریه وجود دارند، این طریقت‌ها در زندگی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مردم کرد نقش بزرگی در قرن نوزده و نیمه اول قرن بیستم میلادی ایفا کرده‌اند. طریقت‌ها در کردستان علاوه بر امور مذهبی، امور سیاسی و قیام‌ها و مبارزه با حکام را رهبری می‌کردند.^{۱۲۸}

پیروان اهل تسنن در کردستان اردلان و مکیان و کرمانشاه تماماً شافعی و پیرو دو طریقت نقشبندی یا قادری هستند، در دوره پهلوی اول، پیشوایی طریقت نقشبندی بر عهده‌ی شیخ حسام الدین و شیخ علاءالدین، فرزندزادگان شیخ سراج الدین عثمان بود که محل اقامت آن‌ها در خارج از ایران قرارداشت، ولی نقش اجتماعی و سیاسی مناطق کردنشین را در ایران داشتند.^{۱۲۹}

یارسان‌ها که «اهل حق» نام دیگر آنهاست، بیشتر در کتب و متون تاریخی ایران و اهل تشیع به‌کار رفته است. علاوه بر آن،

^{۱۲۸} . اسماعیل محمد حصاف، همان، ص ۸۵.

^{۱۲۹} . علی اکبر سنجابی، همان، ص ۱۰.



مستشرقین مانند مینورسکی و نیکیتین، واژه اهل حق را برای یارسان‌ها به کار برده‌اند.^{۱۳۰}

جمال نبز (از مورخان کرد عراق) از لحاظ اصول اعتقادی، یارسان‌ها را با ادیان دیگر ربط می‌دهد، وی می‌گوید یارسان‌ها و ایزدی‌ها و زرتشتی‌ها ربطی به اسلام ندارند ریشه آن‌ها یک دین است که مربوط به جامعه قدیم کردها است.^{۱۳۱}

عباس عزاوی (از مورخان عرب عراق) در کتاب «یارسان‌ها در تاریخ»، بیشتر تاکید بر آن دارد که آنها یک طریقه صوفیانه هستند و در داخل طریقت‌های اسلامی ظهور کرده‌اند. در این مورد اصل و نسب آنان را به سادات طریقت صوفیانه مناطق برزنجه (تبعه استان سلیمانی کنونی) پیوند می‌دهد.^{۱۳۲}

اما محمد علی سلطانی (متخصص تاریخ یارسان) معتقد است، ریشه اصول و اندیشه‌های یارسان‌ها به مذهب تشیع باز می‌گردد، و درباره اعتقاداتی که در کتاب مقدس یارسان‌ها «سرانجام» آمده-

^{۱۳۰} برای تاکید بیشتر ر.ک به کتاب: محمد علی سلطانی، *قیام و نهضت علویان زاگرس (یا تاریخ تحلیلی اهل حق)*، ص ۹ و دو اثر مینورسکی: مقاله «اهل حق در کتاب سه گفتار تحقیقی در آیین اهل حق»، ص ۳۸ و مینورسکی و کورد، ص ۲۱۲.

^{۱۳۱} . جه مال نه بهز، *فهلسه فه و رامانی یارسانی له فرههنگ و کومه لگه ی کورده واریدا*،

یوتوبوری: بی چا، ۲۰۰۸، ل

^{۱۳۲} . عباس العزاوی، *الکاکانیه فی التاریخ*، بغداد: شرکه تجاره و الطباعة المحدوده، ۱۹۴۹، صص ۸-۱۱.



است که «ریشه اکثر روایات ولایت نامه در کلام سرانجام است».^{۱۳۳} سلطانی از جمله مورخانی است که اصل یارسان‌ها را به مذهب تشیع پیوند می‌دهد. لازم به ذکر است بیشتر یارسان‌های کردستان ایران، میان عشایر کلهر و سنجابی و گوران در کرمانشاه ساکنند.^{۱۳۴}

در کرمانشاه که اکثر یارسان‌های ایران آنجا ساکنند. بعد از جنگ اول جهانی، سید رستم و فرزندش و آقا سید براکه، پیشوای مذهبی ایل گوران و پیروان یارسانی کرمانشاه بودند، البته مرکز و تکیه پیروان یارسانی در قریه «توشامی» بود.^{۱۳۵}

اما مناطقی که در ذیل محدوده تحقیق حاضر هستند، مناطق آذربایجان غربی و اغلب استان کردستان و مناطق هورامان کرمانشاه مسلمان سنی-شافعی مذهب‌اند، و برخی از مناطق مانند بیجار و قروه در استان کردستان و بخشی بزرگ در استان کرمانشاه شیعه مذهب هستند. یارسان‌ها نیز در ناحیه‌های اطراف استان کرمانشاه و منطقه هورامان سکونت دارند.

^{۱۳۳} محمد علی سلطانی، قیام و نهضت علویان زاگرس یا تاریخ تحلیلی اهل حق،

جلد ۱، تهران: نشر سپا، ۱۳۸۲، صص ۹-۲۶.

^{۱۳۴} تاج الدین، احمد، الأکراد تاریخ شعب و قضیه وطن، القاهرة: الدار الثقافیه للنشر،

۲۰۰۱، ص ۷۱.

^{۱۳۵} علی اکبر سنجابی، همان، ص ۱۰.



۱-۱-۴-۲- ترکیب زبان کردی و لهجه‌های آن

برخی از مورخان و زبان‌شناسان معتقدند که ریشه‌گرد از مادها و زبان‌گردی زبانی ایرانی (آریایی) است^{۱۳۶}، و تصریح دارند که فارسی و کردی زیر شاخه زبان آری هستند و در دوره‌ای زبان‌گردی و فارسی یکی بودند.^{۱۳۷} زبان‌گردی متعلق به گروه زبان‌های شمال غربی یا جنوب غربی این خانواده است. اما در ریشه‌یابی و جزئیات آن و تقسیم‌بندی زبان کردی هنوز اختلافات زیادی به چشم می‌خورد.

البته در مورد استخدام واژه آریایی و ایرانی برای تبارشناسی و ریشه زبان کردی، نیز اختلافاتی در منابع وجود دارد. توفیق وهبی بیگ (مورخ و زبان‌شناس‌گرد)، در ۱۳۱۸ش (۱۹۳۹م)، در مقاله‌ای تحت عنوان «ریشه‌یابی و تبار زبان کردی» در مجله «گلاویژ»، معتقد است که واژه «آریایی» مربوط به اقوام آریایی مانند فارس، افغان، بلوچ و کردها است، لکن واژه «ایرانی» مربوط به کشور و

^{۱۳۶} محمدتقی بهار «ملک‌الشعرا»، سبک‌شناسی بیاتاریخ تطور نثر پارسی، جلد اول، تهران: کتابهای پرستو، ۱۳۵۵ش، ص ۶؛ توفیق وهبی‌یک، «له بابیت پنج و بناوانی زمانی کوردی‌یه»، گوفاری گه‌لاویژ، ب ۱، ژ ۱، بغداد: چاپخانه‌ی النجاج، کانون اول ۱۹۳۹، ل ۹.

^{۱۳۷} محمدامین زکی بیگ، همان، جلد اول، ص ۲۲۰.



سرزمین معینی است.^{۱۳۸} بنابر این برخی از منابع، واژه آریایی و بعضی دیگر ایرانی را برای اصل زبان کردی به کار گرفته‌اند. مهرداد ایزدی، در مورد ریشه «زبان‌های کردی»، بر آن است که زبان‌های کردی را می‌توان به دو بخش اصلی تقسیم کرد: نخست، گروه «کرمانجی» که شامل دو شاخه اصلی سورانی و بادینی می‌شوند. دوم، گروه «پهلوانی» که شاخه‌های اصلی آن زازایی و گورانی هستند.^{۱۳۹}

اما به باور مارتن وان برویین سن، این زبان دارای لهجه‌های بسیاری است که می‌توان آنها را در گروه‌های زیر طبقه‌بندی کرد:

۱. لهجه‌های شمالی و شمال غربی، که کرمانجی خوانده شده‌اند.
۲. لهجه‌های جنوب، که اغلب به صورت اشتباه سورانی خوانده می‌شوند، در حالی که سورانی تنها یکی از لهجه‌های جنوبی است. در واقع این گروه شامل لهجه‌های سورانی، مگری و سلیمانیه‌ای و بسیاری از لهجه‌های دیگر است.

۳. لهجه‌های جنوب شرقی، مانند سنه‌ای، کرمانشاهی، و لکی، این لهجه‌ها به فارسی جدید نزدیک‌تر از دو گروه دیگرند.^{۱۴۰}

^{۱۳۸} . توفیق وهبی بک، همان، *گوفاری گه‌لاویر*، ب ۱، ژ ۱، ل ۹.

^{۱۳۹} . مهرداد ایزدی، *چهرده باسیک له باره‌ی کوردانه‌وه*، سلیمانی: دزگای چاپ و په-خشی سهردهم، ۲۰۰۷، ل ۳۸۲.

^{۱۴۰} . مارتن وان بروینسن، همان، ص ۳۵.



به نظر می‌رسد که طبقه‌بندی «بروین سن»، براساس تقسیم‌بندی جغرافیایی جامعه کردها باشد، چون از لحاظ تشخیص مناطق لهجه‌ها دقیق نیست، برای مثال لهجه سنندج را از لهجه‌های سلمانیه و سورانی و مَکری جدا کرده، در حالی که از لحاظ دستور زبان و نزدیکی آنان، در منابع کردی همه آنها زیر شاخه لهجه‌های «کرمانجی جنوبی» هستند، یا گُردهای «گوران زازاها» در کردستان ترکیه ساکنند، نمی‌توان آنان را تحت عنوان لهجه‌های شمال ذکر کرد، در حالی از لحاظ دستور زبان، با لهجه‌های گُردی جنوبی، پیوند نزدیکی باهم دارند، اگرچه از لحاظ جغرافیایی در شمال و کردستان ترکیه ساکنند.

مینورسکی، درباره ریشه زبان کردی، بر آن باور است، گُردی زبانی مستقل است، قواعد و لهجه‌های مخصوص خود را دارد، که پیوند صریحی با زبان «اوستا» دارد و کتاب «اوستا»ی زرتشتی - ها، نیز به این زبان نوشته شده است.^{۱۴۱}

درک کینان، در مورد نزدیکی زبان گُردی به فارسی، معتقد است که «به رغم آنکه زبان کردی پیوند و ارتباط با زبان فارسی دارد، اما دارای دستور زبان مختلف و کلمات و واژه‌های مخصوص

^{۱۴۱}. مینورسکی، گُرد، ترجمه و توضیح حبیب الله تابانی، تهران: نشر گستره، ۱۳۷۹، ص ۴۳.



خود است». به نظر وی می‌توان زبان کردی را، بر سه لهجه‌ی اساسی تقسیم کرد: لهجه‌های مناطق شمالی (کرمانجی)، لهجه‌های مناطق جنوبی و دیگر لهجه‌های «ماچو» که شامل گوران و هورامی در ایران و عراق، زازا در ترکیه می‌باشد. کینان بر آن است که اگرچه متکلمین لهجه‌های گوران خود را کرد می‌دانند اما زبان آنان کردی نیست.^{۱۴۲}

نظر رایج در تاریخ‌نگاری کُردی و نزد زبان‌شناسان کرد، آن است که زبان کردی امروز بازمانده و تطور یافته‌ی زبان باستانی «مادی» است و مردم کُرد، فرزندان و بازماندگان مادها هستند. فؤاد محمد خورشید (از چهره‌های تاریخ‌نگاری و تاریخ زبان کُردی)، بر آن باور است که زبان کُردی نزدیکترین زبان به زبان مادها است. وی معتقد است، محل سکونت و استقرار قوم ماد و حوزه‌ی جغرافیایی زبان مادی براساس تأیید تاریخ و اقرار پژوهشگران، بخش‌های وسیعی از خاورمیانه با نقطه‌ی مرکزی مناطقی بوده است که امروزه کردها در آن ساکنند و زبان تحول یافته و بازمانده‌ی اجدادی خویش یعنی زبان کردی، با گویش‌های متنوع آن تکلم می‌کنند. خورشید در کتابش برای اثبات نظر خود، به نقل

^{۱۴۲} دیرک کینن، *الکرد و کردستان*، ترجمه صلاح عرفان، سلیمانیه: مرکز الدراسات الکوردیه، ۲۰۱۰، ص ۱۷.



قول و آرای مستشرقین مانند مینورسکی، سایس، دارمستتر، دیاکونوف و ادموندز رجوع کرده، که آنها نیز بر آنند که کردها و زبان کردی از بازماندگان اصیل مادها می‌باشند.^{۱۴۳}

خورشید شاخه‌های اصلی زبان کردی را بر پنج دسته، به صورت ذیل تقسیم‌بندی کرده است:

۱. کرمانج شمالی: جزیره‌ای، هکاری، بایزیدی، بوتانی، شمدینانی و بادینانی. که در ترکیه، عراق، سوریه و در ایران در مناطق ارومیه، سلماس، ماکو، نقده، برادوست، ترگور، مرگور و شمال خراسان وجود دارند.

۲. کرمانج میانه (در بعضی منابع به صورت کرمانج جنوبی آمده است): موکریانی (در ایران لهجه‌ی بعضی از ساکنان مناطق مهاباد، بوکان، سردشت، پیرانشهر، نقده و اشنویه است)، سورانی (این لهجه در ایران، در سقز، بانه، مریوان و تکاب و غیره و در عراق در شهرهای سلیمانیه، کرکوک، اربیل، موصل، رواندز، چم‌چمال، شقلاوه، کویه و قلعه‌دزه و غیره، وجود دارد)، اردلانی، (در ایران، در سنندج و دیواندره و کامیاران و لایلاخ وجود دارد) و جافی (در

^{۱۴۳} . فؤاد حمه خورشید، *زبان کردی و پراکندگی جغرافیایی لهجه های آن*، ترجمه: سعید خضری و جعفر خضری، تهران: نشر پانیز، ۱۳۹۱، ص ۱۵.



ایران در جوانرود، روانسر، سرپل زهاب، ثلاث باباجانی. و در عراق در شهرزور، کرکوک، کلار و کفری و...) وجود دارد.

۳. کرمانجی جنوبی (در بعضی منابع به گویش لُری از آن نام می-برند): کرمانشاهی (فقط در ایران در مناطق: کرمانشاه، دالاهو، صحنه، کنگاور، قصرشیرین، هرسین، سنقر، کلیایی، اسلام‌آباد، قروه، بیجار، ایلام، ایوان، آبدانان، مهران و دهلران، وجود دارد). در عراق (در شهرهای خانقین و مندلی و بدره) و گویش‌های دیگر لری، لکی، فیلی و بختیاری (در مناطق لرستان، پشتکوه، پیشکوه، بخشی از ایلام) وجود دارند.

۴. گورانی: که شامل هردو لهجه‌ی گورانی (هورامی) و زازایی می‌شود، هورامی‌ها بیشتر در ایران هستند و در مناطق هورامان تخت، جنوب مریوان، ژاوه‌رود، و هورامان لهون که شامل پاوه، نوسود، نودشه می‌شود و در عراق در شهر حلبچه و مناطق بیاره، طویله، زنگنه و کاکه‌یی‌های استان کرکوک را شامل می‌شود.

و اما زازایی‌ها در ترکیه در بخش‌هایی از مناطق بینگول، دی‌رسیم، خارپوت، معدن، ارزنجان، دیاربکر، اورفا و بتلیس موجودند. ۱۴۵ و ۱۴۴

۱۴۴. هیمین حمید خورشید، همان، ص ۵۶.
 ۱۴۵. نک: نقشه (۱-۷) تقسیم‌بندی لهجه‌های زبان کردی.



همین طور که ملاحظه می‌شود اختلاف نظرهای متعددی در منابع کُردی با فارسی و بعضی از منابع استشراقی از نظر ریشه‌یابی و تقسیم‌بندی مناطق کردنشین و کُرد زبان به چشم می‌خورد.

حمید احمدی در کتاب (قومیت و قوم‌گرایی در ایران) با تأیید نظر ایرج افشار، معتقد است «که زبان کُردی از شعبات فرعی شاخهٔ فارسی و زبان‌های ایرانی است که همانند سایر زبان‌های ایرانی در افغانستان، بلوچستان و تاجیکستان ریشهٔ هندواروپایی دارد».^{۱۴۶} مهرداد ایزدی نیز بر این باور است که نمی‌شود از

لهجه‌های یک زبان کُردی حرف زد، باید از "زبان‌های کُردی" سخن گفت، چون به نظر وی «به هیچ وجه نمی‌توان کُردهای کرمانجی و پهلوانی (گورانی و زازایی) را زیرشاخهٔ یک زبان دانست و این ها لهجه‌های یک زبان نیستند، زبان‌های مستقل هستند» به همین علت ایزدی در کتابش (کتاب مختصری درباره کردها)^{۱۴۷} از واژه «زبان‌های کُردی» استفاده کرده است.^{۱۴۸}

البته تاریخ نگاری کُردی و مورخان کُرد، کاملاً روایت‌های مذکور را رد می‌کنند. مورخان و زبان‌شناسان کُرد، نه اینکه کردها

^{۱۴۶}. حمید احمدی، *قومیت و قومیت‌گرایی در ایران*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹، ص ۸۱.
^{۱۴۷}. **Mehrdad R. Izady: The Kurds: A Concise Handbook, crane Russak, ۱۹۹۲.**
^{۱۴۸}. مهرداد ایزدی، همان، ص ۳۸۳.



را مستقل و قدیمی‌تر از فارس‌ها می‌دانند، نیز لهجه‌های لُرو لَک را جزو لهجه‌های زبان کُردی به حساب می‌آورند، برای مثال امین زکی بیگ در مقاله‌ای که ۱۳۱۹ش (۱۹۴۰م) درباره ریشه‌شناسی زبان کُردی نوشته، بر آن باور است که «اگرچه گورانی و لرها و بختیاری و لک‌ها واژه‌های فارسی زیادی در لهجه‌هایشان وجود دارد» ولی همه کُرد هستند و همه آنها را جزوی از زبان کُردی به شمار می‌آورد^{۱۴۹}، در حالی که مورخان ایرانی و بعضی از مستشرقین، پیوند و پیوستگی زبانی، میان لهجه لری و گاهی اوقات حتی هورامی و زبان کُردی را قبول ندارند. برای مثال در کتاب (نژاد، قوم و ملت در ایران)، کُردها و لرها جدا نام برده شده و در این کتاب و در دیگر کتاب‌ها، از واژه‌های (ایرانیان لُر) و (ایرانیان کُرد) به صورت جداگانه استفاده می‌کنند و آنها را از هم مستقل دانسته‌اند. برای مثال مستشرق و کُردشناس، درک کینان معتقد است که لهجه‌های ماچو (هورامی و زازایی) جزوی از زبان کُردی نیستند و علاوه بر آن، لرها را به عنوان زیر شاخه زبان کُردی به حساب نمی‌آورد.^{۱۵۰}

^{۱۴۹}. امین زکی بک، «زمانی کُردی»، *گوفاری گه‌لاویش*، ب ۲، ب.ش: چاپخانه‌ی النجاج، کانونی دووم ۱۹۴۰، ص ۳ و ۹.
^{۱۵۰}. دیرک کینن، *همان*، ص ۱۷.



بنابراین مناطق کردنشین مورد بررسی پژوهش حاضر و بر اساس هدف و محدوده تحقیق، لهجه‌های زیر را در برمی‌گیرد: ۱. گویش کرمانج شمالی که در منطقه آذربایجان غربی (مکریان) و دقیقاً در ارومیه، خوی، سلماس این گویش را به کار می‌برند و در استان آذربایجان غربی کنونی قرار گرفته‌اند. ۲. گویش کرمانج جنوبی (یا میانه حسب تقسیم‌بندی خورشید) که گاهی وقت به سورانی هم ذکر می‌شود، در بخشی از آذربایجان غربی (مکریان) و استان کردستان (سنندج) و بخشی از استان کرمانشاه و دقیقاً در مناطق مکریان، منگور، اشنویه، سردشت، پیرانشهر، نقده، بانه، بوکان، سقز، ساین قلعه، تیکاب، دیواندره، مریوان، سنه، کامیاران و جوانرود، به کار گرفته می‌شود.

۳. گویش گورانی که در مناطق کردنشین هورامان کرمانشاه و مریوان استان کردستان ساکنند.

۴. گویش‌های لکی و کلهری، که اغلب مناطق استان کرمانشاه را در بر می‌گیرد.



۱-۲- بخش دوم: اوضاع سیاسی ایران و مناطق گردنشین

قبل از کودتای ۱۲۹۹

اوضاع ایران بعد از جنگ اول جهانی و پس از آنکه وارد جنگی شد که رسماً در آن شرکت نداشت، میدان تسویه حساب طرفین منازعه خارجی شد، ایران با گسترش فقر و ضعف قوا و ظهور امرا و خاندان‌های محلی که خواستار رسیدن به قدرت بودند، مواجه شد. با این احوال بعد از جنگ این کشور مانند یک دولت ضعیف از لحاظ سیاسی و اجتماعی ظاهر شد.

البته نمی‌توان گفت که فقط جنگ باعث تضعیف این کشور بود، چون از سالیان قبل، ایران وارد عرصه‌ای شده بود که در نهایت با توافق‌نامه‌های ناهمسان و روابط نافرجام با کشورهای بزرگ، قدرت سابق و نفوذ منطقه‌ای اش را از دست داده بود. علاوه بر آن جنبش مشروطه قبل از فراهم کردن و رسیدن به آرمان‌هایش نیز، با موانع بزرگ داخلی و خارجی روبرو شد. مجلس شورای ملی هم نتوانست وضعیت نابسامان ایران و آشفتگی‌های اجتماعی و سیاسی را پایان دهد، در عوض دخالت مداوم روسیه و انگلیس



در امور سیاسی و اقتصادی ایران، ضعف دولت و نابسامانی‌ها را گسترش داد.^{۱۵۱}

۱-۲-۱- اوضاع اجتماعی و اقتصادی مناطق کردنشین اواخر

عصر قاجار

ایران در نیمه دوم قرن هیجدهم میلادی به بعد، به علت پیوستن به بازار سرمایه جهانی با تحولات اقتصادی و اجتماعی چشمگیری مواجه شد. تولیدات کشاورزی ایران، به بازارهای خارجی راه پیدا کرد و پول نقد عامل تاثیرگذاری در امور اقتصادی و روابط تجاری پیدا کرد. به این ترتیب علت تضعیف و فروپاشی پیوندهای قدیمی زمین‌داری شد و روابط جدید و ابزارهای جدید جای آنان را گرفت. در این راستا بود که رؤسای عشایر به زمینداران بزرگ تبدیل شدند. برای مثال املاک شاهزاده‌های مانند ظل السلطان قاجاری نزدیک به هزار ده و نیم میلیون نفر تبعه آن بود. همچنین کارمندان دولتی و دیگران به خرید اراضی کشاورزی از رؤسای عشایر تمایل پیدا کردند، به همین دلیل در سالهای سقوط خاندان قاجار، ۹۰٪ اراضی کشاورزی به اراضی افراد و شخصی مبدل گشت. در همان دوره

^{۱۵۱}. خلیل علی مراد، «دیروکا نیرانی ده نوی و هه‌فچه‌رخ، بهزاد محمد طاهر رمضان، دهوک، دار سپیریز، ۲۰۱۱، ل ۱۵۰.



۲۵٪. تجار بزرگ تبریز، ۲۷٪. تجار رشت در ایالت گیلان شمالی و ۴۴٪. از تجار بزرگ استرآباد علاوه بر پیشه دیرینه و اصلی خود صاحب زمین کشاورزی شدند، که قبلاً این زمین‌ها در دست خاندان‌های بزرگ و رؤسای عشایر و فئودال‌ها بود.^{۱۵۲}

به علت پیوستن به بازار سرمایه جهانی و گسترش تولیدات کشاورزی داخل ایران، انبوهی از سرمایه‌ها در دست تجار بزرگ ایران در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی جمع شد. درباره حجم برخی از تاجران ایرانی در آن دوره، نخستین سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران، در کتاب خود که در سال ۱۲۵۷ش (۱۸۷۸م) منتشر شد، اشاره می‌کند که در تهران تاجرانی وجود دارند می‌توان حدس زد که حجم سرمایه آن‌ها چند میلیون تومان است. اما این تجار با وضعیت سختی برای سرمایه‌گذاری در بخش صنعت مواجه شدند، زیرا تولیدات خارجی بازارهای داخلی را انباشت کرده بود. از طرف دیگر و در سال‌های اواخر دورهٔ قاجار، ایران به شبه مستعمره کشورهای بزرگ جهانی تبدیل گشته بود و این باعث شد که کشورهای استعماری به خاطر منافع خود در امور اقتصادی ایران دخالت و در سیر تحولات و پیشرفت تجار

^{۱۵۲}. کمال مظهر احمد، *دراسات فی تاریخ ایران الحديث و المعاصر*، طبعه الاولى، بغداد، الامانه العامه للثقافه و الشباب، ۱۹۸۵، ص ۱۰۳.



داخلی مشکلاتی ایجاد کنند. برای مثال آنها نمی‌توانستند مانند
تجار خارجی از امتیازات بزرگ بهره ببرند، اگر تاجر ایرانی می-
خواست کالایی به خارج ایران صادر کند، بایستی هزینه زیاد و باج
می‌داد در حالیکه تجار خارجی هزینه و باج کمتری متحمل می-
شدند. به همین دلیل عجیب نیست که تجار و سرمایه‌گذاران ایران
دل خوشی از سیاست دولت نداشتند و خواستار تغییر ریشه‌ای در
نظام سیاسی بودند.^{۱۵۳}

علاءالدین سجادی (۱۹۰۷-۱۹۸۶م)، مورخ کرد در کتاب تاریخ
قیام‌های کرد در اواخر دوره قاجار و وضعیت نابسامان آن دوره
می‌نویسد: شاهان و سلسله قاجار به سقوط نزدیک شده بودند، به
جای تلاش برای راه حل و رستگاری، همه قدرت آنها به جایی
رسیده بود که فقط «القاب بزرگ» را به درباریان خود هدیه کنند
نه چیزی دیگر. سجادی شاهان اواخر دولت قاجار را با خلفای
عباسی مقایسه کرده و نوشته «مثل اینکه از خلفای اواخر دوره
عباسی یاد گرفته بودند، شاهان قاجار مانند آنان در اواخر دوره
خودشان، بیگانگان مجری امور دربار شده و همه قدرت خلیفه را
سلب نموده بودند، خلیفه عباسی در بغداد فقط روی تخت می-
نشست و القاب بزرگی مانند «معزالدوله و رکن الدوله» را تقسیم



می‌کرد. شاهان قاجار نیز مانند آنها، القاب را به دیگران می‌فروختند، القابی مانند «مفخم الملک، سالار اسعد، سالار فاتح» لقب‌های بازمانده آنان بود. برای مثال «مکرم السلطنه و مفخم السلطنه» مبلغی را به شاه می‌دادند و در مقابل هر کاری که خودشان می‌خواستند با مردم و مستضعفین می‌کردند.^{۱۵۴}

سجادی درباره اوضاع مناطق کردنشین تصریح می‌دارد که مناطق کردنشین بیشتر از مناطق دیگر ایران، تحت ستم قاجار ها رنج می‌کشیدند، بعضی از آنها از دست «سالار فاتح» و «مفخم الملک»^{۱۵۵} ها و برخی دیگر از دست «سرجوقه» و «سرتیپ» ها ناله می‌کردند... اینها دل مردم ستم‌دیده را خون کرده بودند و چاره‌ای هم نبود، اگر میان آنها یکی پیدا می‌شد و حق خودش را می‌خواست، «مفخم الملک» ها به جانش می‌افتادند و پوستش را می‌کندند.^{۱۵۶}

دولت قاجار از لحاظ اجتماعی و بهداشتی و خدمات و گسترش فقر، ضعف بسیاری داشت. دولت جاده‌ها و آبیاری و کشاورزی را فراموش کرده بود، از لحاظ بهداشتی مؤسساتی دولتی عکس

^{۱۵۴} . علاءالدین سجادی، همان، ص ۱۶۲.

^{۱۵۵} . منظور علاءالدین سجادی از بکار گرفتن این القاب ستم درباریان و نظامیان دوره قاجار است و آنها حامل چنین القابی بودند.

^{۱۵۶} . همانجا، ص ۱۶۴.



العمل شایسته‌ای در قبال وبا و مرض‌های گوناگون نشان نمی‌دادند و کاری از دست آنان برنمی‌آمد. مناطق کردنشین نیز مانند دیگر مناطق ایران، با آسیب‌های بسیاری مواجه شده بود و مرض و جهل و فقر زیادی در این منطقه به چشم می‌خورد.^{۱۵۷}

در پی انقلاب مشروطه، وضع مالی دولت بسیار آشفته شد و به علت شورش‌های منطقه‌ای و سوءمدیریت، اقتصاد دچار رکود گردید. غیر از صنعت نفت در جنوب، اقتصاد کشور تقریباً به طور کامل یک اقتصاد معیشتی و بخور و نمیر بود.^{۱۵۸} علاوه بر آن کشورهای بزرگ از یک طرف و قوای داخل ایران از طرف دیگر، از حوادث و پیامدهای انقلاب مشروطه به نفع و گسترش قدرت خود سوء استفاده و در امور دولت و اداره کشور از لحاظ سیاسی و اقتصادی گاهی اوقات دخالت می‌کردند. در بیشتر اوقات برای راهیابی و حل مسئله‌های گوناگون مملکت، جهات چهارگانه‌ای دولت، قوای سیاسی، سفرای کنسولخانه‌های روسیه و بریتانیا نیز دخالت می‌کردند. البته روسیه و بریتانیا برای حل مشکلاتی که ایجاد میشد و کسب منفعتشان در منطقه، به طور کلی و ایران به

^{۱۵۷}. یاسین خالد سردهشتی، *گله‌لی کورد و بزافلی مشروته‌خوازی له نیران (۱۹۰۵-۱۹۱۱م)*، هه‌ولیر، ب.چ، ۱۹۹۹، ص ۷.

^{۱۵۸}. پیتراوری و دیگران، *تاریخ ایران دوره پهلوی از رضاشاه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۹۲، ص ۱۵۴.



طور ویژه هماهنگی‌هایی می‌کردند و در رأس آن، هماهنگی توافقنامه ۱۲۸۶ش (۱۹۰۷م) میان انگلیس و روسیه به نتیجه رسید و بزرگترین پیامد آن ایران را به کشوری شبه مستعمره تبدیل و میان خود به دو بخش تقسیم کردند، به طوریکه دست روس‌ها را در شمال کشور و انگلیس‌ها را در جنوب باز گذاشت.^{۱۵۹}

شروع جنگ اول جهانی و پیامدهای آن، توازن قوا را در جهان و منطقه تغییر داد، تاثیرات سوئی در ایران برجا گذاشت. بنابر تغییرات جدید جهانی از لحاظ ژئوپلیتیکی، ایران جایگاه و اهمیت خودش را از دست نداد، در سیاست‌های بین‌المللی این کشور از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. به خصوص جزو مهم و اصلی حوزه خلیج فارس و منطقه بود. در شمال مستقیم به حدود دولت شوروی متصل می‌شد، در غرب کشور نزدیک و هم مرز چاه‌های غنی نفت عراق بود، علاوه برآن، یکی از دروازه‌های ویژه برای گسترش قدرت انگلستان در شرق بود. همچنین چاه‌های نفت شمال و جنوب ایران، جایگاه ویژه‌ای برای رقابت داخلی و خارجی به این دولت داد.^{۱۶۰}

^{۱۵۹} . جهاد صالح العمر، اسعد محمد زیدان الجواری، *ایران فی عهد رضا شاه بهلولی*

۱۹۲۵-۱۹۴۱، بصره: جامعه البصره، ۱۹۹۰، ص ۷.

^{۱۶۰} . عبدالهادی کریم سلمان، *ایران فی سنوات الحرب العالمیه الثانیه*، بصره: مرکز دراسات الخلیج العربی، ۱۹۸۶، ص ۱۵.



البته حوادث مربوط به سال‌های سقوط قاجاریه بعد از ۱۳۴ سال فرمانروایی و تأسیس خاندان پهلوی در ایران، در تاریخ معاصر جایگاه و اهمیت ویژه‌ای دارد، چون تغییرات اساسی در شیوه حکمرانی را به همراه داشت و تأثیرات بسیاری در زمینه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را به وجود آورد، علاوه بر آن، یکی از اسباب گسترش نفوذ استعمار در خاورمیانه هم بود. در این زمینه حوادث مربوط به جنگ اول جهانی، نقش بسیاری در تسریع سقوط قاجار و نابسامانی‌های وارد شده به ایران داشت.

اگرچه ایران در جنگ اول جهانی، خواستار آن نبود که آتش جنگ به آن برسد و نمی‌خواست بخشی از طرف‌های جنگ باشد، اما برغم آن، در اوایل جنگ و در سال ۱۹۱۴م، نخست‌وزیر وقت ایران (مستوفی الممالک) بی‌طرفی ایران را در جنگ اعلام کرد، لیکن زمان زیادی طول نکشید که جنگ، نقش بسزایی در سیاست عمومی دولت و روابط خارجی و داخلی ایران ایفاء کرد و ایران به یکی از میدان‌های اساسی جنگ تبدیل شد. خاک ایران برای طرفین منازعه، در جنگ اول جهانی، اهمیت ویژه‌ای داشت، به همین علت هر دو طرف منازعه، در تلاش بودند تا ایران را به جنگ وارد کنند. البته موقعیت ژئوپولیتیک ایران و مواضع سیاسی و اهمیت آن، برای کشورهای بزرگ شرکت کننده در جنگ، یکی



از دلایل وادارکردن ایران به شرکت در جنگ بود. زیرا ایران میان دولت‌های متنازع و اساسی جنگ، یعنی روسیه و انگلیس از یک طرف و عثمانی و آلمان از طرف دیگر قرارداد داشت.^{۱۶۱}

در دوران جنگ، ایران تحت تاثیر دو نقشه استراتژیک قرار گرفت، نخست نقشه کشورهای متحدین به ویژه انگلیس و روسیه، که چشم طمع به چاه‌های نفتی ایران را داشتند و اجرای این نقشه را از سال ۱۲۸۶ش (۱۹۰۷م) به بعد شروع کردند، از این لحاظ طبق توافقنامه ۱۹۰۷م، مناطق هژمونی خود را در ایران تقسیم کرده بودند، بنا براین با اعلام بی‌طرفی ایران در جنگ قایل بودند. به همین دلیل برخی از مورخین معتقدند اعلامیه بی‌طرفی ایران که توسط حسن خان مستوفی الممالک، نخست وزیر وقت ایران اعلام گردید، بنابه توصیه و رضایت انگلیس و روس‌ها بوده، تا با اجرای این برنامه، از اجرای نقشه و گسترش نفوذ عثمانی‌ها و آلمان‌ها جلوگیری کنند.^{۱۶۲}

و اما نقشه دوم، نقشه «دولت‌های محور» در جنگ بود، که توسط دولت‌های عثمانی و آلمان اجرا می‌شد، که بر عکس نقشه «متحدین»، با بی‌طرفی ایران موافق نبود و خواستار آن بودند که

^{۱۶۱} حسن کریم جاف، *الوجیز فی تاریخ ایران (دراسة فی تاریخ السیاسی من سقوط الدولة القاجاریة و ظهور رضاه شاه)*، اربیل: دار آراس، ۲۰۰۸، ص ۸۰.
^{۱۶۲} همان، ص ۸۱.



در هر صورت ایران را به جنگ بکشاند، زیرا در این صورت، نیروهای روسیه و انگلیس را در منطقه با مشکلات بزرگ، مواجه می‌کردند و فشار نظامیان علیه خود را در میدان‌های دیگر جنگ، کاهش می‌دادند. البته با توجه به ستم و دخالت‌های دیرینه‌ی روس و انگلیس در ایران، زمینه‌ی مناسبی برای این گونه تلاش‌های آلمان و متحدین به وجود آورده بود و با ورود عثمانی به جنگ بر ضد متفقین (اوایل ذیحجه ۱۳۳۲هـ)، ابعاد تلاش‌های آنها نیز گسترش یافت. در همان ماه، گروهی از نیروهای نظامی عثمانی، بر بخشی از قشون روسیه که در آذربایجان به سمت جبهه‌ی نبرد در وان حرکت می‌کردند، یورش آورده و بدین ترتیب رویارویی قدرت‌های متخاصم در ایران، جنبه‌ی مستقیم گرفت و امکان حفظ بی‌طرفی ضعیف شد. تلاش آلمان‌ها و عثمانی‌ها برای جلب برخی از عشایر غرب ایران به ویژه مناطق کردنشین و جلب نظر مساعد افسران و افراد ژاندارمری دولتی با موفقیت‌هایی روبرو شد. روسیه نیز در آذربایجان همان کار را با متحدان خود در منطقه کرد، برای همین کار خواستار آن بود که با صمد خان شجاع‌الدوله، متحد دیرینه‌ی خود نیرویی بر ضد قوای عثمانی و متحدین محلی آنها بسیج کند ولی این طرح آنها با موفقیت چندانی روبرو نشد و با شکست نیروهای شجاع‌الدوله در اوایل



صفر ۱۳۳۳ق، تبریز تحت اشغال نیروهای عثمانی درآمد. به این ترتیب و دیگر مناطق ایران مانند کرمانشاه و جنوب ایران و اصفهان و غیره جزوی از میدان‌های جنگ، میان دول متحدین و محور قرار گرفت.^{۱۶۳}

لیکن در اثنای جنگ اول جهانی، انقلاب روسیه در اکتبر ۱۹۱۷م روی داد و پیروز شد، لذل تغییر بنیادی در سیاست روسیه به طور کلی و مشارکت آن در جنگ اول جهانی و وجود و نفوذ آن در ایران را به طور خاص ایجاد کرد و کلیه معاهدات استعماری دولت تزار با ایران را هم لغو کردند. و این امر باعث شد نیروهای روسیه ایران را ترک کنند. روسیه در روابط خارجی نیز سیاست ضد امپریالیستی در پیش گرفتند.

تغییر سیاست دولت انقلابی روسیه، در مقایسه با ایران که با سیاست‌های دولت تزاری بسیار متفاوت بود، لازمه تغییرات اساسی در سیاست‌های بریتانیا، در قبال ایران شد. انگلیس از بیم پیامدهای نامطلوب انقلاب کمونیستی روسیه و برای جلوگیری از تسری امواج انقلاب در ایران و از ترس اینکه مبدا لشکر قزاق ایران به فرماندهی افسران روسی دستخوش افکار انقلابی روسیه

^{۱۶۳} . کاوه بیات، *ایران و جنگ جهانی اول اسناد وزارت داخله*، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۱، ص ۱۱.



شود، صلاح دیدند هرطور شده سرهنگ فرمانده لشکر قزاق را که هواخواه حکومت روسیه بود از کار برکنار کنند.^{۱۶۴} زیاد طول نکشید، انگلیس نیروهایش را در ایران گسترش داد^{۱۶۵} و همچنین دو نیروی دیگر به منطقه اعزام کردند: یکی از هند به مشهد و دیگری از بین النهرین از طریق کرمانشاه و گیلان به باکو^{۱۶۶} و برای به بسط قدرت خود در ایران و سیطره رسمی بر اوضاع سیاسی و اقتصادی و نظامی خود، قرارداد ۱۹۱۹م را به ایران تحمیل کرد (اگرچه به علت نارضایتی‌های مردم و واکنش و عکس العمل داخلی و بین المللی هیچ وقت امکان تحقق این قرارداد فراهم نشد).^{۱۶۷} لذا بریتانیا به فکر ایجاد یک دولت مقتدر مرکزی افتاد. دولت انگلستان برای جلوگیری از رشد قیام‌های داخلی به تقوویت دولت مرکزی ایران می‌پرداخت.^{۱۶۸}

^{۱۶۴} . ملک الشعراء بهار، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران انقراض قاجاریه*، جلد اول، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۹۲، ص ۷۵.
^{۱۶۵} . جی. پی. لوفت، «سیاست بریتانیا در شرق ایران طی جنگ جهانی اول»، در کتاب: *ایران و جنگ جهانی اول (مجموعه مقالات)*، به کوشش صفا اخوان، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰، ص ۷۲.
^{۱۶۶} . یرواند آبراهامیان، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۷.
^{۱۶۷} . ملک الشعراء بهار، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران انقراض قاجاریه*، جلد اول، ص ۸۰.
^{۱۶۸} . شاپور رواسانی، *دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعمار سرمایه‌داری*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۰، ص ۱۵۴.



البته نزاع کشورهای بزرگ بخصوص منازعات «متحدین و دول محور»، اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران را در داخل تحت تاثیر قرارداد و پیامدهای منفی را در کشور ایجاد کرد. برای مثال بر اثر کشمکش روس‌ها و عثمانی‌ها شهرهایی مانند قم، تبریز، کرمانشاه و غیره، به اشغال این دو قدرت درآمد. از طرف دیگر دولت انگلیس برای کاهش نفوذ فعالیت آلمان‌ها در ایران عشایر قشقایی را مسلح کرد و در سال ۱۹۱۷ تحت فرماندهی «بروس اوکس» بنام «پلیس جنوب ایران» یا «تفنگدارن جنوب فارس»^{۱۶۹} شناخته شدند.

جنگ اول جهانی، از لحاظ اقتصادی نیز تأثیر عمیقی در ایران برجا گذاشت، برای مثال صادرات «خشکبار»، از ۷۰ میلیون قران به ۴۸ میلیون قران از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸م، کاهش یافت، تولیدات صنعت و صادرات چرم بطور بی نظیری از ۷۰ میلیون قران به ۳ میلیون کاهش یافت. تولید و قیمت پنبه نیز چه در بازار داخلی و چه در تجارت خارجی از ۳۸ میلیون قران به ۲۴ میلیون رسید و قیمت آن هم به یک چهارم قیمت قبلی، کاهش یافت. علاوه بر آن، سامانه آبرسانی در بخش کشاورزی عقب افتاد، به نحوی

^{۱۶۹} .South Persian rifles.



که بعضی از آبادی‌ها و سکنه روستاها کوچ کردند و برخی روستاها هم به کویر تبدیل شدند.^{۱۷۰}

رفیق حلمی (۱۲۷۷-۱۳۳۹ش) از مورخان و سیاسی‌های برجسته کرد و عراق نیمه اول قرن بیستم و دربار شیخ محمود برزنجی، در خاطرات سیاسی خود درباره مهاجرت ایرانی‌ها و اوضاع ایران به طور کلی و مناطق کردنشین به ویژه و پیامدهای روزهای آخر جنگ اول جهانی، می‌نویسد که به علت فقر و نابسامانی، اهالی بسیاری از ایران و مناطق کردنشین به سوی سلیمانیه می‌آمدند و مانند فراری‌ها در آنجا ساکن می‌شدند و برخی از آنها به گدایی و شغل‌های ناچاری، زندگی خود را ادامه می‌دادند.^{۱۷۱}

۱-۲-۲- زمینه و ظهور جنبش ملی‌گرایانه کرد

درباره ظهور جنبش ناسیونالیستی کرد در منابع تاریخی، حتی میان مورخان کُرد، درباره نقطه آغاز جنبش‌های ملی‌گرایی کُرد، اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد. برای مثال، علاءالدین سجادی معتقد است که ریشه و نشانه‌های اولیه ناسیونالیسم کُردی، به تدریج در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی شکل گرفت، اما از

^{۱۷۰}. آمال السبکی، *تاریخ ایران سیاسی بین الثورتین ۱۹۰۶-۱۹۷۹*، الکویت:

منشورات العالم المعرفة، ۱۹۹۹، ص ۴۳.

^{۱۷۱}. رفیق حلمی، *یادداشت*، جلد ۲، بغداد: مطبعة معارف، ۱۹۵۶، ل ۳۳.



لحاظ عملی محقق نگردید، در قرن نوزدهم، ناسیونالیسم «ایده ملی‌گرایی»، در اغلب مناطق کردنشین انتشار یافت و در ضمن آن تلاش‌هایی برای اسقلال کردها صورت گرفت. به عقیده سجادی، «منافع منفعت‌طلب‌های غرب» نگذاشت کرد به آرمان‌های خود برسد. وی بر آن است که تلاش‌های هر یک از امرای امیرنشین-های سوران (محمدپاشا رواندز) از شرق و بوتان (بدرخان پاشا) در غرب مناطق کردنشین، از جمله تلاش‌های جنبش ملی‌گرایی کرد بود. قیام شیخ عبیدالله و اشغال مناطق کردنشین ایران توسط وی، از نقاط عطف دیگر جنبش ملی‌گرایی به حساب می‌آید. سجادی تصریح داشته که همان حماسه و ایده ملی‌گرایی شیخ عبیدالله بود که به جوان‌های کرد استانبول و جاه‌های دیگر انتقال یافت و گروه و انجمن‌ها و احزاب و مطبوعات کردی به صورت گسترده انتشار یافت.^{۱۷۲}

درباره ظهور شیخ عبیدالله و تحولاتی که در جنبش و قیام‌های کردی به وجود آمد، ودیع جویده معتقد است که «ظهور شیخ عبیدالله نه‌ری بروز یک الگوی جدید رهبری، میان کردها است، او نخستین و برجسته‌ترین رهبران دینی-دنیوی کردستان است»، جویده به نقل از لرد جورج کرزن در کتاب «Persian and

^{۱۷۲}. عه‌ل‌ل‌دین سه‌جادی، همان، ص ۱۵-۱۷.



Persian Question» می‌نویسد «یک شیخ عشایر، به‌نام شیخ عیدالله به علت خداشناسی و تقوا و اعتباری که او دارد... به عنوان یک رهبر ملی کردها شناخته شده است». به گفته جویده، هدف اصلی نه‌ری اتحاد کردها و تشکیل دولت مستقل بوده، جویده برای دفاع از نظر خود، رأی هر یک از کنسول‌های انگلیس کلینتن^{۱۷۳} در شهر وان و ولیم ابوت^{۱۷۴} کنسول کل انگلیس در تبریز را آورده است، کلینتون در مورد شیخ عیدالله اظهار نظر داشته که «نقشه‌ی جامع و فراگیری برای وحدت همه کردها در یک دولت مستقل به رهبری خودش در سر داشت»، ولیم ابوت نیز درباره هدف شیخ عیدالله، نوشته «برنامه او تأسیس یک امارت کردی بود که همه مناطق کردنشین عثمانی و ایرانی را شامل شود».^{۱۷۵}

به‌طور کلی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، در هردو کشور ایران و عثمانی قیام‌های نافرجام رؤسای مذهبی و عشایر مانند بدرخان پاشا امارت بوتان و غیره علیه دولت عثمانی و جنبش‌های نسبتاً ملی‌گرا و مذهبی کرد مانند (شیخ عیدالله نه‌ری) علیه

^{۱۷۳} Cliton

^{۱۷۴} William Abbot

^{۱۷۵} . ودیع جویده، *الحركة التحررية الكردية نشاتها و تطورها*، طبعه الاولى، اربیل: دار آراس، ۲۰۱۳، ص ۱۹۷-۲۰۵.



دولت قاجار رخ داد. تحولات فکری، ظهور نخبگان سیاسی، روشنفکران نوین، جنبش‌های ملی و اصلاحاتی که به وجود آمد، تحولات و بازتاب چشمگیری در ایدئولوژی، اندیشه روشنفکران و رجال سیاسی، و رؤسای عشایر کرد ایجاد کرد و زمینه‌ای برای ظهور جنبش ملی‌گرایی کرد به وجود آمد. در واقع نخبگان سیاسی کرد یا به عبارت دیگر «انتلجنسیا» نوین کرد، در حوالی پایان سده نوزدهم ظهور کرد. البته نخستین روشنفکران کرد تقریباً همه زمینه و خاستگاه اشرافی داشتند. اینها یا فرزندان امرایی بودند که به علت تبعید، در استانبول به سر می‌بردند یا پسران رؤسای عشایری بودند که در مدارس عشایری یا آکادمی‌های نظامی عثمانی تحصیل کرده بودند که در ۱۲۴۹ش (۱۸۷۰م) درهای خود را به روی جوانان کرد گشوده بودند.

از جمله رویداد و حوادث دوران اخیر هر دو دولت عثمانی و قاجار، چند نکته اساسی باعث ظهور قیام‌ها و گسترش جنبش ملی‌گرایی کرد و شورش‌های بعدی بود:

۱. مناسبات پراز فراز و فرود کردها با نخبگان سیاسی و روشنفکری عثمانی در استانبول و تحصیل آنان در آکادمی‌های عثمانی و فضای نسبتاً آزاد استانبول و اقدامات انقلابیون عثمانی برای برقراری مجدد مشروطیت لیبرال سال ۱۲۵۵ش (۱۸۷۶م)



زمان خوبی را برای ایجاد و ظهور گسترده جنبش‌های ملی گرایانه ترک‌ها و غیر ترک‌ها را فراهم کرد. این فضای سیاسی و اجتماعی استانبول، نخبگان سیاسی کرد را به خود جلب کرد و کانون نخبگان ملی کرد بود و آنان را به «ناسیونالیست‌های نوین کرد» تبدیل کرد، مانند (پسران شیخ عبیدالله نه‌ری و امیر بدرخان پاشا و حاج قادر کویی و غیره)، آن‌ها دست به تأسیس و انتشار نشریه‌ها و جمعیت‌های مخفی و آشکار زدند. کردها در جمعیت‌های اصلاح‌طلبانه دولت عثمانی و فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی نیز شرکت کردند، برای مثال شیخ عبدالقادر نه‌ری پسر شیخ عبیدالله (که هنگام قیام پدرش علیه دولت قاجار در مناطق کردنشین ایران ۱۲۵۹ش (۱۸۸۰م) نیروهای پدرش را رهبری کرده بود و بعد از آن در دولت عثمانی سناتور شد) در کمیته اتحاد و ترقی و توطئه آن جمعیت علیه سلطان عبدالحمید دوم شرکت داشت.^{۱۷۶}

یکی دیگر از گام‌های ناسیونالیست‌های کُرد، عبدالرحمن بدرخان و حکمت بدرخان، در نخستین کنگره «کمیته اتحاد و ترقی» در پاریس در سال ۱۲۸۱ش (۱۹۰۲م) شرکت کردند.

^{۱۷۶}. کریس کوچرا، **جنبش ملی کرد**، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۷، ص ۲۸.



نزدیک به ده سال، نخبگان ناسیونالیست‌های کُرد در کنار ناسیونالیست‌های ترک، با هم در سازمان سیاسی واحدی فعالیت می‌کردند و این همکاری تا تأسیس جنبش "ترک‌های جوان" در سال ۱۹۰۸م (۱۲۸۷ش) ادامه داشت.^{۱۷۷} البته این قبیل همکاری‌ها، نقش بسیاری در گسترش جنبش و اندیشه‌های ملی کردها ایجاد کرد.

البته قبل از تلاش‌های ناسیونالیستی، نخبگانی که ذکر شد و در همان راستا، در سال ۱۲۷۷ش (۱۸۹۸م) مقدار مدحت بدرخان، نخستین نشریه کردی را به نام کردستان را منتشر کرد، لحن و زمینه مجله با زبان‌های کُردی، کرمانجی و ترکی بود و مطالب فرهنگی و آموزشی را منتشر می‌کرد، که برای جامعه کردها و تشویق به سوی ملی‌گرایی به مثابه یک نهاد ملی‌گرایی کردی به شمار می‌رفت. این گروه از نخبگان و آثارشان، نقش بسیاری در گسترش آگاهی ملی و دعوت به وحدت کردها داشت. نخبگان کُرد از جمله امین عالی بدرخان و شیخ عبدالقادر نه‌ری (شم‌دینان) در اوایل قرن بیستم میلادی جمعیت‌هایی مانند "جمعیت تعالی و ترقی کردستان" ۱۲۸۷ش (۱۹۰۸م)، «کمیته کُرد برای نشر



دانش^{۱۷۸} را تشکیل دادند. جمیل بیگ، مجله‌ای تحت عنوان «کرد تعاونی و ترقی غزتسی»^{۱۷۹} و شیخ عبدالقادر نه‌ری مجله «هتاوی کرد»^{۱۸۰} را منتشر کردند، جمعیت‌ها بیشتر فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی داشتند، اما می‌خواستند از این طریق، زمینه را برای جنبش‌های سیاسی بعدی مهیا کنند و خبر از آغاز مبارزه‌ای سیاسی و سازمان یافته در کردستان می‌دادند.^{۱۸۱}

۲. ظهور جنبش ناسیونالیستی ترک‌ها و کودتا ۱۲۸۸ش (۱۹۰۹م)
گروه ترک‌های جوان با رشته‌ی از سیاست‌های ملی‌گرای آن‌ها در دولت عثمانی، تأثیر اساسی در اندیشه نخبگان سیاسی کرد ایجاد کرد. ابوالقاسم لاهوتی (۱۲۶۴-۱۳۳۶ش)، علت قیام و ظهور جنبش‌های ملی‌گرای کردی را سیاست‌های افراطی ترک‌ها از جمله سیاست‌های ملی‌گرایانه ترک‌ها و استخدام زبان ترکی به جای زبان‌های عربی و غیره در دستگاه‌های دولتی، انحلال مدارس غیر ترک و بستن مدارس و جمعیت‌ها و نشریات غیر ترک خواند. در برابر و تحت تأثیر این گرایش افراطی ترک‌های جوان

^{۱۷۸} . Kurt Nechri Maarif Djemiyeti.

^{۱۷۹} . Kurt Teavun we Terakki Gazetesi.

^{۱۸۰} . آفتاب کُرد.

^{۱۸۱} . کندال-عصمت شریف وانلی و مصطفی نازدار، کردها، ترجمه ایراهیم بونسی، تهران: انتشارات روزبهان، ۱۳۷۹، ص ۶۹-۷۰.



و سیاست‌های آنان، عکس العمل‌های تند و جنبش‌های ملی و ایستادن در برابر ترک‌ها را میان قومیت‌های دیگر دولت عثمانی به وجود آورد. از جمله کردها، که در بازتاب سیاست جدید دولت عثمانی به شکل گسترده‌تر خواستار تجزیه طلبی، استقلال و ملی-گرایی کردها بودند.^{۱۸۲}

پس از یک رشته از سیاست‌های ملی‌گرای ترک‌ها، کردها پرچم قیام‌هایی را علیه دولت عثمانی برافراشتند، مانند قیام‌های درسیم، عبدالسلام بارزانی، قیام بتلیس به رهبری سلیم علی خلیفه، موسی بیگ و غیره. و در سال ۱۲۹۱ش (۱۹۱۲م) جمعیت هیوای کرد،^{۱۸۳} (که قبلاً در سال ۱۲۸۹ش مخفیانه تشکیل شده بود)، توسط گروهی از تحصیل کردگان و دانشجویان کرد اعلام گردید و روزنامه دوزبانه کردی و ترکی به نام «روژا کرد»^{۱۸۴} را در سال ۱۹۱۳م منتشر کردند که بعداً به روزنامه «هتاوی کرد» تبدیل شد. هدف این روزنامه اصلاح الفبای کردی و نشر اندیشه‌های ناسیونالیستی و آموزش مردم کرد بود. و در ۱۲۹۱ش، جمعیت

^{۱۸۲} . ئه‌بولقاسم لاهوتی، کورد و کوردستان، ترجمه جهبار قادر، روتن‌ردام: چاپ‌مه‌نی و کتبی‌فروشی گل‌ارا، ۱۹۹۸، ل ۳۳.

^{۱۸۳} . «امید کرد». Hiva یا Hiviya. ^{۱۸۴}

^{۱۸۴} . Roja Kurd.



دیگری بنام «انجمن دوستداران کردستان» در استانبول، تأسیس شد که هدف آن اهمیت دادن به مسأله کردها بود.^{۱۸۵}

۳. جنبش مشروطه در ایران (۱۲۸۵ش) نیز، مناطق گردنشین ایران و عثمانی را تحت الشعاع خود قرارداد، که نسبتاً آگاهی ملی و سیاسی مناطق گردنشین را گسترش داد. به ویژه تشکیل انجمن-های انقلابی در مناطق مختلف که شامل شهرهای گردنشین هم شد و اقشار و طبقات اجتماعی مناطق گردنشین ایران را به سوی قیام‌های فرهنگی و سیاسی تشویق کرد.

نواحی گردنشین در آستانه انقلاب مشروطه دارای اقتصاد کشاورزی بود و به جز شهرهای کرمانشاه و سنندج، شهر بزرگی که طبقه متوسط داشته باشد، به چشم نمی‌خورد و مانند دیگر نقاط ایران، زمینداران و اشراف محلی، به طور قاطعانه مخالف هرگونه تغییر در ساختار قدرت سیاسی و اجتماعی بودند، بخشی از مناطق گردنشین کردها شرکت قابل ملاحظه‌ای در جنبش مشروطه نداشتند.

در این خصوص د.عباس ولی، درباره علل عدم شرکت گسترده کردها در انقلاب مشروطه، اشاره کرده که سطوح بالای طبقه بازرگانان سستی کرد به علت داشتن روابط بازرگانی با روسیه

^{۱۸۵}. کنдал-عصمت شریف وانلی و مصطفی نازدار، همان، صص ۷۲-۷۳.



تزاری و عثمانی با اندیشه اصلاحات و پیشرفت و فرهنگ تجددگرایی آشنایی داشتند اما شمار افراد برای ایجاد دگرگونی‌های مهم، در ساختار فرهنگی زندگانی شهری، در شهرهای کردستان ایران، اندک و ناکافی بود. وی می‌افزاید که جامعه کردستان ایران برخلاف عثمانی، فاقد طبقه روشنفکر لائیک بود.^{۱۸۶}

از طرف دیگر در میان جامعه سنتی و مذهبی وقت مناطق کردنشین، شایعاتی میان مردم رواج یافته بود که مشروطه‌خواهان و طرفداران این جنبش، ضد مذهبی و غیر دینی و ملحد هستند. البته که شایعات و خبرهای نادرستی که معارضین مشروطه‌خواهان و طرفداران شاه قاجار منتشر می‌کردند، نقش بسزایی میان این جامعه ایجاد کرد. به همین علت و به علت مذهبی‌بودن جامعه کردنشین، بخشی بزرگی از کردهای مکیان و اردلان به طرفداران ابوالفتح میرزا (برادر محمد علی شاه) مشهور به سالار الدوله (که جنگ را علیه مشروطه‌خواهان و جنبش مشروطه اعلام کرده بود) پیوستند. بنابه گفته آیت‌الله مردوخ، در همان راستا و پس از عزل محمد علی شاه قاجار، در اواخر جمادی الثانی ۱۳۹۰ش (۱۳۲۹ق)، خبر اردو و جمع آوری نیرو برای انتقام از

^{۱۸۶}. مجتبی برزویی، *اوضاع سیاسی کردستان (از سال ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵-ش)*، تهران: مؤسسه انتشارات فکرنو، ۱۳۷۸، ص ۱۱۵.



مشروطه خواهان به سنندج، توسط سالار الدوله در خانه یکی از رجال عشایر و بانفوذ کردستان «محمودپاشا جاف» به کردستان اردلان رسید، بعد از چند روز و در ۲ رجب ۱۳۲۹ق، سالار الدوله خطاب به اشخاص و چهره‌های برجسته سنندج، مانند «مشیر دیوان» (از معارضین مشروطیت) و «آصف‌الدیوان حاج معتمد» و «وکیل‌الملک حبیب‌الله تاجر» چند نامه فرستاد که در متن نامه‌ها آمده «با شش هزار از سوار جاف و مکرری و سردشت و ساوجبلاخ و هورامان و مریوان و غیره... عازم کردستان هستم که دمار از مشروطه و مشروطه طلب ایران در بیاورم و احترامات علماء و مشایخ و اهل اسلام را اعاده و تجدید نمایم مأمورین که از طرف مشروطه در آنجا هستند همه را گرفته توقیف نمائید تا من برسم...».^{۱۸۷}

سالار الدوله با اطرافیان خود به آذربایجان و کردستان رفت، در ناحیه «تکان تپه» نزدیک بوکان، با سران عشایر طایفه فیض‌الله بیگی متحد شد و همزمان بنا به شایعاتی که علیه مشروطه‌خواهان منتشر شده بود، بخشی از علمای مذهبی کرد و مشایخ نقشبندیه که مرکز آنان ناحیه بیاره کردستان عراق بود (که آن طریقت و

^{۱۸۷}. محمد مردوخ کردستانی، تاریخ کرد و کردستان و توابع آن یا تاریخ مردوخ، سنندج: کتابفروشی غریقی، ۱۳۵۱، ص ۲۷۸.



هژمون بسزایی در مناطق گردنشین ایران نیز داشتند)، نیز وعده حمایت به قیام سالارالدوله علیه مشروطه خواهان دادند، در مقابل وی در حین پیروزشدن قیام، وعده سمت های مهم را در حکومت، به کردهای مکریان و اردلان به ویژه طایفه فیض الله بیگی داده بود. بنابراین بعد از اتحاد میان طرفداران سالارالدوله و بخشی از رجال سیاسی و عشایر مناطق گردنشین، سالارالدوله توانست حدود دوازدهزار نفر از عشایر کرد را جمع آوری کرده و به همراه حکام و سران عشایر عازم تسخیر تهران شود. این لشکر از راه سقز وارد سنندج شد و در آنجا هم آیت الله محمد مردوخ و صوفیان و طرفداران نقشبندیه به آنها پیوستند و از طریق کرمانشاه، به سوی تهران ادامه دادند، لیکن در کرمانشاه با طرفداران مشروطه خواهان به ریاست پیرم خان ارمنی مواجه شد و نیروی سالارالدوله شکست خورد و ناچار دستور عقب نشینی را به لشکر خود داد و به هدف خود نرسید.^{۱۸۸}

البته به آن معنا نیست که کردها قطعاً شرکت نکرده و تحت تاثیر قرار نگرفته باشند، چون شهرنشینان، بازاریان، اندکی از عشایر و روستائیان به مشروطیت و پیام های آن (یعنی قانونمند شدن

^{۱۸۸}. همان، ص ۲۷۷؛ عمر فاروقی، *نظری به تاریخ و فرهنگ سقز کردستان*، سقز: انتشارات محمدی، ۱۳۶۹، ص ۲۶.



جامعه)، علاقه نشان دادند. در اینجا هم مانند دیگر شهرهای ایران، روحانیت نقش رهبری کننده مشروطه خواهان را به عهده گرفت. برخی از منابع کردی، بر آن تاکید دارند که کُردها مانند دیگر ایرانی‌ها در مشروطیت شرکت کرده‌اند^{۱۸۹}، اگرچه اغلب عشایر کرد علیه مشروطیت بودند.

اوضاع مناطق کردنشین، وخیم و عقب مانده و نابهنجار بود، مرض و فقر و گرسنگی منطقه را آلوده کرده بود. دولت هم دنبال راه حلی نبود. به طوری که نایب کنسول وقت روسیه در اورمیه، اشاره کرده که از وجود آن همه نابینا که به علت مرض تراخم منتشر شده بود و آن همه مریض بی درمان و بی دارو، شگفت-انگیز و وی شاهد فوت روزانه چندان کشاورز کُرد در مناطق کردنشین بوده است. به گفته او دولت در راستای این امر و برای کاهش این مشکلات و حل مسأله، تلاش قابل توجهی انجام نداده است.^{۱۹۰}

^{۱۸۹}. یاسین خالد سهردهشتی، *گهلی کورد و بزافی مه‌شروته‌خوازی له نیران*، همان، ص ۳۰؛ سعدی عوسمان هه‌روتی، *بزافی رزگاربخوازی نیشتمانی له کوردستانی روژه‌لاتند (۱۸۸۰-۱۹۳۹م)*، هه‌لیر: بلاوکراو‌هکانی کوری زانیاری کوردستان، ۲۰۰۷، ص ۲۷.

^{۱۹۰}. یاسین خالد سهردهشتی، *گهلی کورد و بزافی مه‌شروته‌خوازی له نیران*، همان، ص ۷۰.



بنابر این، در حالیکه جنبش مشروطه صورت گرفت، کردها مانند ایرانی-های دیگر، در چارچوب مبارزات ملی مردم ایران، برای دستور و کاهش نفوذ بی قید شاه قاجار و پایداری قانون و تشکیل مجلس شورا، در رخدادهای مربوط به جنبش شرکت کردند. د.سعدی عثمان هروتی به نقل از سید عزیز شمیدینی به آن اشاره می‌دهد که حدود ۳۰ هزار جنگجوی کرد، در مناطق ارومیه و ماکو، در برابر دسته‌ای از افراد مسلح ضد مشروطه ایستادند، همانطور بخشی از کردها، با امداد رسانی به مشروطه‌خواهان ارومیه و مهاباد و سلماس کمک بسیاری به آنها کردند، علاوه بر آن مشروطه خواهان در مناطق کردنشین، مانند کرمانشاه، ارومیه، سنندج، سقز و بوکان انجمن‌هایی را برای تایید جنبش مشروطه ایجاد کردند. برای مثال، مسئول انجمن مهاباد، قاضی فتاح یکی از چهره‌های برجسته کردها بود. این انجمن‌ها در شهرهای کردنشین ایران از مردم شهر و ثبات منطقه دفاع می‌کردند. علی رغم آن کردها نه فقط در شهرهای کردنشین بلکه در دیگر شهرهای ایران نیز شرکت کردند.^{۱۹۱} هنگامی که مشروطه خواهان قیام کردند در منطقه هورامان نیز جعفرسلطان سان هورامان لهون نیز به مشروطه‌خواهان پیوست.^{۱۹۲}

^{۱۹۱} -سعدی عثمان هروتی، *بزافی رزگاریخواری نیشتمانی له کوردستانی روژمه-لاتدا* (۱۸۸۰-۱۹۳۹م)، همان، ص ۲۷.

^{۱۹۲} -صدیق صفی‌زاده بورمه‌کیمی، *تاریخ کرد و کردستان*، تهران: نشر آتیه، ۱۳۷۸، ص ۴۳۵.



با اینکه در اوج دوران مشروطیت در سنج و پس از جریان‌های مشروطه‌خواهان و تغییراتی که در کابینه حکومت ایجاد شد، در سنج نیز میرزامهدی‌خان، وزیر همایون در ۱۶ دی ۱۲۸۵ ش و در ۲ اسفند ۱۳۸۵ ش عزل شد و حکومت کردستان به به اسماعیل خان ثقه‌الملک واگذار شد. بنا به گفته آیت‌الله محمد مردوخ، ثقه‌الملک «حسب ظاهر از طرف دولت حکومت می‌کرد، اما باطناً از طرف ملیون و طرفداران مشروطیت مأمور بود». وی خواستار آن بود که مناطق کردنشین را تابع قوای مشروطه‌خواهان بسازد و بنابراین در مجالس خصوصی خود در شهر سنج، از منافع مشروطیت و مضار استبداد سخن گفته و خواسته تحت سرپرستی آیت‌الله محمد مردوخ در کردستان انجمن‌های ملی تشکیل شود و با سایر ولایات هم‌صدا باشند.^{۱۹۳} مردوخ پس از مشورت با دوستان خود، مانند شیخ یحیی، ملااحمد مدرس، حاج باقر، انجمن‌های صنفی را که مرکب از توده مردم و اهل بازار با اسامی مختلف کارگران، حقیقت، اخوت و صلاحیت تشکیل داده و انجمنی را با وجود مسئولین رده بالا؛ مرکب از علما و اعیان و رجال طبقه اول کردستان تشکیل داده و همه انجمن‌ها را تحت عنوان «انجمن صداقت» متحد ساخته و عمارتی برای جلسات انجمن کرایه کرده

^{۱۹۳}. محمد مردوخ کردستانی، همان، جلد دوم، صص ۲۳۸-۲۳۹.



و در ۱۵ آذر ۱۲۸۶ ش افتتاح گردید و در این مورد انجمن مزبور بیانیه‌ای تحت عنوان «افتتاحیه انجمن صداقت» منتشر کرد و در متن بیانیه وضعیت نابسامان مسلمانان و امور دولت و مردم را توضیح داده و از گرایش و جنبش مشروطه‌خواهی پشتیبانی کرده، همانطور آمده:

مقصود از کلمه مشروطه فقط و فقط همین است و بس؛ که برگزیدگان و برجستگان قوم بترتیب مخصوصی انتخاب یافته، در یک مجمعی که آن را دارالشوری مملکتی میگویند جمع شده، موادی چند برای محدود کردن اختیارات شاه نالایق یعنی ناسلمان می‌نویسند، که مانند شاه مسلمان با مسلمانان رفتار کند. آن مواد را قانون و این ترتیب را ترتیب مشروطیت و آن دولت را مشروطه می‌گویند. مقصود و مرام ما پیشقدمان مشروطیت نیز همین است.^{۱۹۴}

همچنان طبق قرار انجمن صداقت، روزهای هفته برای «تشویق و تهییج» مردم، جلسات انجمن‌ها تشکیل می‌شد. اما یک سال طول نکشید، بعد از بمباران مجلس شورای ملی و جلسه نمایندگان مشروطه‌خواه انجمن صداقت کردستان با شیخ فضل‌الله نوری و دیگر علماء در تهران در ۱۱ آبان ۱۲۸۷ ش (۷ شوال ۱۳۲۶ ق)، از

^{۱۹۴}. همانجا، ص ۲۴۰ و ۲۴۲.



جمله آیت‌الله مردوخ امام جمعه وقت تهران، از مشروطیت پشیمان گشتند. همانطور که خود آیت‌الله محمد مردوخ اشاره کرده، رویدادها و جهالت علماء و روزنامه‌نگاران، به جای شکر و سپاس، بر علیه دولت مقالاتی نوشتند» که سبب شد تا شاه بالاخره دولت را از لطف و عطوفتی که کرده پشیمان و از بذل توجه ملوکانه نادم شود»، مردوخ همانطور بصراحت پشیمانی خود را از مشروطه بیان می‌کند و ادامه داده که «بالتیجه کار به بمباران مجلس و مجلسیان کشید... که نه تنها اهالی کردستان بلکه عموم خردمندان باوجدان ایران را از مشروطه و مشروطه‌طلبی نادم و پشیمان ساختند».^{۱۹۵}

مشارکت کردهای مناطق مختلف ایران در جنبش مشروطه و جذابیت آرمان‌های مشروطه‌خواهان مانند دستور و قانون، حقوق و آزادی، ضد استبدادی و غیره، نقش بسیاری در گسترش آگاهی قومی و ملی کردها داشت.^{۱۹۶} البته عوامل دیگری مانند حضور نیروهای روسیه و عثمانی و انگلیس در ایران، جنبش‌های ملی-گرای ایرانی و پان‌ترکیسم و تشویق کردها، تاثیر گرایش ملی کردهای مناطق عثمانی بر کردهای ایران به خصوص در سال‌های

^{۱۹۵}. همانجا، صص ۴۴۲-۲۵۰.

^{۱۹۶}. احمد عثمان ابوبکر، *الآثار الکامله*، الجزء الأول، اعداد، آزاد عبید صالح، سلیمانیه: موسسه ژین، ۲۰۰۹، ص ۲۵۴.



جنگ اول جهانی و بعد از آن، تغییر و تحولات چشمگیری در اندیشه کردهای ایران ایجاد و آنها را به ملی گرایی وادار کرد. شاید بی دلیل نباشد که در روزنامه‌ی «آینده» در سال ۱۳۰۵ش، در گزارشی تحت عنوان «شورش کردهای عثمانی» درباره قیام کردهای عراق و ترکیه، گزارش داده که «چند سال است زمزمه استقلال کردستان به میان آمده و بعضی از کردهای عثمانی با ساز آن میرقصند» (البته منظور مجله آینده از کردهای عثمانی، کردهای عراق و ترکیه است چون تا آن دوره، دولت ایران، دولت جدید التأسيس عراق را به رسمیت نمی شناخت). گزارش روزنامه قیام کردها و بخصوص قیام سمیتقو (اسماعیل آقای شکاک) را نیز به گرایش استقلال طلبی کردهای عثمانی پیوند می دهد و نوشته «شاید غائله اسماعیل آقای و اکراد ایرانی هم که تا سال گذشته ادامه داشت، با آن قضیه بی مناسبت نباشد» و در ادامه به آن اشاره کرده که «به هر حال نه مسئله نفت موصل و نه استقلال کردستان عثمانی هیچ یک مستقیماً به ما مربوط نیست».^{۱۹۷} البته این درحالی است که سمکوی شکاک در سال های قبل از آغاز جنگ اول جهانی، شروع به فعالیت های سیاسی و مبارزاتی کرده بود. با

^{۱۹۷}. مجله آینده، «شورش کردهای عثمانی و مسئله کردستان»، مجله آینده، تهران: شماره ۱، تیرماه ۱۳۰۴ش، ص ۶۲.



استنباط از متن گزارش مذکور، می‌توان گفت، اگرچه مسئله استقلال کردهای عراق، به دولت ایران مربوط نباشد، لکن غیر مستقیم کردهای ایران و سیاست داخلی و خارجی دولت را تحت تأثیر قرار داده است. روشن است که مجله آینده با استخدام عبارت «مستقیم» آنکه مسأله کردها به ایران مربوط نیست، قیام-هاب مناطق کردنشین و نارضایتی‌های کردها را به یک مسئله بی-ربط به گرایش استقلال‌طلبی کردهای مناطق ترکیه و عراق نشان داده است.

این تأثیر در شعارها و آرمان‌های جامعه کردها و فرهنگ سیاسی و دیدگاه رؤسای سیاسی و عشایری کرد و قیام‌های بعدی آنان، به روشنی به چشم می‌خورد. برای مثال در سال‌های ۱۲۹۰-۱۲۹۲ش (۱۹۱۱-۱۹۱۳م) عبدالرزاق بدرخان و اسماعیل آقای شکاک فعالیت‌های فرهنگی را در مناطق کردنشین آذربایجان غربی، شروع کردند و برای بالابردن سطح آگاهی و معارف در مناطق کردنشین ایران در آذربایجان البته با هماهنگی و کمک کنسول روس در شهر خوی (اشنویه)، در سال ۱۲۹۱ش (۱۹۱۲م) مجله‌ای تحت عنوان «کردستان» منتشر کردند و تا شروع جنگ اول جهانی ادامه یافت. همزمان عبدالرزاق بدرخان، جمعیتی



تحت عنوان (کومه‌له‌ی جیهانزانی)^{۱۹۸}، در سال ۱۲۹۲ش در شهر خوی، تأسیس کرد. بدرخان در نامه‌ای به نماینده روس‌ها در شهر خوی، درباره اهداف جمعیت جیهانزانی می‌نویسد: «به دلیل ستم فارس و ترک‌ها، ملت کرد از تمدن اروپا دوری جسته‌اند، کردها هیچ انتظاری از آنها ندارند، زیرا همیشه در تلاش بودند تا ملت کُرد در ظلمت و جهالت باقی‌ماند، بنابراین کردها در شرایط ناهمواری زندگی می‌کنند و اوضاع فرهنگی آنان پیشرفت نکرده است».^{۱۹۹}

بخشی از محققین برآنند که ظهور ملی‌گرایی کُردی به دوره پهلوی اول و سیاست‌های رضاشاه برمی‌گردد، چون معتقدند آنچه که موجب شد تا گروهی از کردهای ایران نیز به ملی‌گرایی روی بیاورند، سیاست‌هایی بود که در فاصله دو دهه حاکمیت رضا شاه، پیش از جنگ دوم جهانی، در ایران اجرا شده بود. کردها در دوره حکومت رضاشاه، با سیاستهای فرهنگی او در زمینه زبان رسمی، نوع پوشش و برخورد سرکوبگرانه با ایلات و عشایر مشکل عمیقی داشتند.

^{۱۹۸} . جمعیت جهاندانی.

^{۱۹۹} . سه‌عدی عوسمان هه‌روتی، *بزافی رزگار یخوازی نیشتمانی له کوردستانی روژ‌هه* -

لاندرا (۱۸۸۰-۱۹۳۹م)، همان، ص ۳۶.



عبدالله مردوخ، از محققان تاریخ معاصر کرد، در مقدمه چاپ جدید هفته‌نامه «نامه هفتگی کوهستان»، درباره جنبش ملی‌گرایی کردهای ایران، معتقد است که آغاز جنبش ناسیونالیستی در کردستان ایران و ابتدای بروز این جریان، به اواخر سال‌های بیستم میلادی بر میگردد، وی بر آن باور است که جنبش کردهای ایران در این دهه، نسبت به جنبش‌های نواحی دیگر کردستان ضعیف‌تر بوده و اشاره کرده که افکار ناسیونالیستی فقط در میان نخبه‌ها و «اریستوکرات‌های کُرد ایران» انتشار پیدا کرده بود و شعارهای جنبش ملی در کردستان ایران غالباً در لفافه منافع داخلی نهفته است، جز مواردی استثنائی، نشانی از کرد بودن و ناسیونالیسم کردی به شکل دقیق، در آن دیده نمی‌شود.^{۲۰۰}

اما از نظر بعضی از محققان تاریخی، ریشه جنبش ملی‌گرای کرد در ایران به قبل از جنگ اول جهانی بر می‌گردد. کریس کوچرا، شیخ عبیدالله نه‌ری (۱۸۳۰-۱۸۸۳م) را «رئیس ملت کرد» نامبرده و درباره جنبش وی نوشته:

شیخ عبیدالله که مردی بسیار ملت‌خواه بود، معتقد بود که تنها درمان سیه روزی مردم کرد، ایجاد کردستان مستقلی است که کردستان ایران و عثمانی را در خود متحد کند. در نخستین بیانیه نوشته‌ای که از

^{۲۰۰} عبدالله مردوخ، نامه هفتگی کوهستان، سلیمانیه: بنیاد ژین، ۲۰۱۰، ص ۵۰.



ناسیونالیسم کرد به دست است شیخ عبیدالله به یکی از نمایندگان قدرتهای غربی که با وی دوستی داشته می‌گوید: امرا و رؤسای کردستان، خواه اتباع ترک یا ایران، و مردم کردستان، همه متفق الرأی‌اند براین که با این دو حکومت نمی‌توان کار را به این صورت ادامه داد و باید کاری کرد که دولتهای اروپایی متوجه قضیه شوند و تحقیقاتی در این زمینه به عمل آورند... مردم کرد ملتّی جدا است... ما می‌خواهیم که امور خودمان، در دست خودمان باشد.^{۲۰۱}

کوچرا معتقد است که با صدور این بیانیه، می‌توان نهری را از بنیانگذاران ناسیونالیسم کرد خواند.^{۲۰۲}

۴. جنگ اول جهانی، یکی دیگر از عوامل مؤثر برای کردها بود به سوی ملی‌گرایی و تغییر در گفتمان و نگرش سیاسی آنان. در این مورد احمد عثمان ابوبکر، از مورخین و آکادمیک‌های کُرد و متخصص تاریخ کردهای ایران، معتقد است که مسأله کردها، مستقیم بعد از جنگ اول جهانی، به صورت آشکار در معادلات جدید سیاست بین‌المللی جایگاه ویژه‌ای داشت، جغرافیای مناطق کردنشین، در دایره اهمیت قوا مضاعف قرار گرفت، عثمان برای اثبات نظر خود، به قطب‌های سیاسی بعد از جنگ جهانی،

^{۲۰۱}. کریس کوچرا، همان، ص ۲۶.

^{۲۰۲}. همانجا.



گزارش‌های گوناگون درباره مسأله کردها و وجود چاه‌های نفتی در مناطق کردنشین، سرنوشت کردها در ایالت موصل، جایگاه آنان در استراتژیک انگلیس و فرانسه و منازعات آنان در چگونگی تعامل با رؤسای سیاسی و عشایری کرد در مناطق مختلف اشاره کرده است.^{۲۰۳}

با شروع جنگ اول جهانی، محافل کُرد با آرمان‌های ملی و فرهنگی برای گسترش سطح آگاهی جامعه کُردی، در استانبول فعالیت خود را از سر گرفتند، کردهای مناطق مختلف، مانند نخبگان اقوام و ملت‌های دیگر منطقه، در پایتخت عثمانی جمع شدند، سال‌ها بود استانبول به یک پناهگاه و جایگاهی برای مهاجرین آزادیخواه و ملی‌گرایان و معارضین سیاسی ملت‌های مختلف منطقه تبدیل شده بود.

دو شخصیت بر محافل ملی کُرد چیره بودند: سناتور عبدالقادر، پسر شیخ عبیدالله نه‌ری و دیگر امین عالی بدرخان که رئیس بلا منازع طائفه بدرخان بود. این دو «جمعیت تعالی کردستان» را بنیاد نهادند. از طرف دیگر انگلیس نقش بسیار زیادی در توسعه و تشویق کردها به سوی ناسیونالیسم داشت، در زمان آتش‌بس

^{۲۰۳}. احمد عثمان ابوبکر، همان، ص ۳۳۹.



۱۲۹۷ش (۱۹۱۸م)، نیروهای بریتانیا ولایت موصل^{۲۰۴} را (که قرار بود مرکز کردستان عراق اعلام گردد)، اشغال کردند و به منظور از بین بردن زبان ترکی در مناطق کردنشین و پیوستگی‌ها بین کردها و عثمانی‌ها، بریتانیا کردها را در اداره امور و زبان کردی را در مکاتبات اداری، جایگزین ترک‌های عثمانی و زبان ترکی نمود. پخش برنامه‌های رادیویی به زبان کردی از ایستگاه رادیویی زمان جنگ بریتانیا «الشرق الأدناه» در جافا^{۲۰۵} و به فاصله زمانی کمی بعد از آن، از طریق تقویت کننده رادیویی بغداد، آغاز شد. همچنین انگلیس تلاش نمود تا زبان کردی را از واژه‌های عربی پاک کند و مردم زبان بومی را بکار ببرند.^{۲۰۶}

مسئله استقلال ذهنیت برخی از رؤسای منطقه‌ای مناطق کردنشین را مشغول کرده بود، به همین علت مناسبات مخفیانه‌ای با انگلیس برقرار کردند. به گفته ودیع جویده (مورخ عراقی) بعضی از کردهای ایران قبل از اتمام جنگ اول جهانی نقشه استقلال را در

^{۲۰۴}. بعد از جنگ اول جهانی و اشغال ولایت موصل عثمانی توسط انگلیس‌ها، این ولایت را به چهار ایالت (لوا) تقسیم کردند: ۱. موصل واقع در جنوب غربی رودخانه زاب بزرگ، اربیل، سلیمانیه و کرکوک واقع در شمال شرقی عراق. (C, Edmonds, *Kurdish Nationalism* J, Journal of contemporary history, ۱۹۷۱, Vol. ۶, pp. ۹۰).

^{۲۰۵}. Jaffa

^{۲۰۶}. Edmonds, C, J, *Kurdish Nationalism*, Journal of contemporary history, ۱۹۷۱, Vol. ۶, pp. ۹۴.



سر داشتند. زیرا در سال ۱۲۹۷، یکی از رؤسای برجسته عشایر مکر، در ناحیه مهاباد، نقشه استقلال کردها، تحت سرپرستی کردهای ایران با روجر لوید کنیون^{۲۰۷} کنسول انگلیس در کرمانشاه در میان گذاشته و درباره این موضوع با هم گفتگو کرده‌اند، قابل ذکر است که در آن وقت کنسول در یک مسافرت کاری در سقز بوده است. آن مسئول کردی به کنسول انگلیس هم گفته که در صورت استقلال کردها و حمایت انگلیس از تاسیس یک دولت مستقل کردی در منطقه، در برابر کردها هم در تلاش می‌باشند تا مسئله ارامنه را به صورت عادلانه با روابط دوستانه با دولت انگلیس حل کنند. جویده به آن اشاره می‌کند که کردها علاوه بر آن که خواهان یک دولت مستقل از انگلیس بودند، برای تشویق انگلیسی‌ها در مورد استقلال ارامنه، ترکیه را پیش شرط گرفته‌اند که تأسیس یک دولت ارمنی مستقل بستگی به حمایت انگلیس از تأسیس یک دولت مستقل کردها در منطقه جنوب دولت ارمنیه و شمال دولت عربی دارد.^{۲۰۸}

علاوه بر آن بریتانیا در سال ۱۲۹۷ش در بغداد، در همان روزهایی که میخواست یک دولت «عراقی عربی» تأسیس کند، روزنامه‌ای

^{۲۰۷} . R.L.Kennion

^{۲۰۸} . ودیع جویده، همان، ص ۳۳۷.



تحت عنوان «تیگه‌یشتنی راستی»^{۲۰۹}، با مدیریت یکی از مأموران خود، یعنی میجرسون (که سالهای قبل از جنگ در ایران و در بانک شاهنشاهی در مناطق ایران به ویژه در کرمانشاه کارمند بوده) منتشر کرد و در شماره اول روزنامه، آرمان نشریه را توضیح داده که «تیگه‌یشتنی راستی» برای توحید و استقلال و پیروزی کردها در تلاش است». این روزنامه ۶۴ شماره را منتشر کرد.^{۲۱۰}

بعد از آن در سال ۱۲۹۹ش (۱۹۲۰م) در شهر سلیمانیه، باز روزنامه‌ای دیگری به زبان کُردی به نام پیشک‌ه‌وتن^{۲۱۱} منتشر کرد و از طریق موضوعات خود، اهمیت زیادی به زبان کردی، تشکیل هویت کردی، ملی‌گرایی کردها و فاصله‌سازی میان کردها از یک طرف و ترک‌ها، عرب‌ها و فارس‌ها از طرف دیگر و تشویق آنها به سوی تشکیل هویت ملی کُردی داد. البته اهمیت قابل توجهی به کردهای ایران و قیام کردهای ایران، مانند سمکو، جعفر سلطان و محمود خان دزلی داده است.^{۲۱۲}

^{۲۰۹} به معنی «فهم حقیقت».

^{۲۱۰} روزنامه‌ی تیگه‌یشتنی راستی، بغداد: بی‌نا، ش ۱، ۱۹۱۸، ص ۱.

^{۲۱۱} به معنی «پیشرفت».

^{۲۱۲} پیشک‌ه‌وتن، سلیمانی: بی‌نا، ۲۹ اپریل ۱۹۲۰م، شماره ۱، صص ۱-۴.



درباره نقش انگلیس در تشکیل و تشویق ملی‌گرایی کردها، ابوالقاسم لاهوتی در مقاله خود، که در سال ۱۳۰۲ش در مسکو منتشر شده، معتقد است:

انگلیس‌ها تلاش بسیاری کرده‌اند تا اندیشه استقلال و تجزیه طلبی و قیام آزادیخواهی را به مثابه ابزاری برای رسیدن به آرمان‌های خود به کار ببرند. به طوری که از طرفی ترک‌های جوان و شایعات و تبلیغات می‌کردند، از طرف دیگر انگلیس‌ها از عوامل تشکیل انجمن‌های تجزیه طلبی کردها بودند.^{۲۱۳}

در مورد سیاست‌های انگلیس و نقش آنان در تحریک تجزیه طلبی کردها، کاملاً نمی‌توان به یک حدیقه‌ی رسید؛ سیاستمداران انگلیس در رسیدن به یک طرح واحد، در مورد کردها و خصوصاً کردهای جدا شده از امپراطوری عثمانی عاجز بودند. پیچیدگی اوضاع منطقه و مصالح هر یک از کشورهای انگلیس و فرانسه در خاورمیانه و ظهور دولت‌های جدیدی که کردها بخشی از آنها بودند، در عدم رسیدن سیاستمداران انگلیس به یک پروژه واحد نقش بسزایی داشتند (در فصل دوم بیشتر به این موضوع پرداخته می‌شود). دیوید مک داول در کتاب خود، نمونه‌هایی از این طرح‌های گوناگون انگلیس را آورده است؛ بر اساس سیاست جدید،

^{۲۱۳} . ئبوالقاسم لاهوتی، همان، ص ۳۶.



انگلیس در خاورمیانه و سرزمین‌های گُردنشین، بعد از جنگ اول جهانی و شکست دولت عثمانی راهبرد جدیدی پیدا کرده بود که عبارت بود از طرحی با عنوان «تشکیل کشور مستقل کردستان». مک داول به نقل از آرنولد توین بی، مورخ انگلیسی، در رابطه با طرح کردستان مستقل، آورده است:

اگر قرار است واحدی به نام بین‌النهرین تحت حکومتی عربی با یاری انگلستان وجود داشته باشد، در این صورت نتیجه طبیعی این امر این خواهد بود که کردستانی خودمختار نیز وجود داشته باشد و با یاری بریتانیا همان وظایفی را نسبت به بریتانیا انجام دهد که ایالت مرز شمال غرب (سرحد) نسبت به هند انجام می‌دهد.^{۲۱۴}

توین بی پیشنهاد می‌کند که کردستان عثمانی به حاکمیت ایران واگذار شود مشروط به اینکه کردستان خودمختار و از کمک خارجی بهره‌مند باشد. همچنین یکی از طرح‌های دیگر مربوط به ماژور نوئل، صاحب منصب سیاسی در سلیمانیه، عبارت بود از تشکیل "سه کشور گُرد": کردستان جنوب با مرکزیت سلیمانیه، کردستان مرکزی با مرکزیت موصل و کردستان غربی با مرکزیت دیاربکر، که هر سه این کشورها، تحت

^{۲۱۴} - دیوید مک داول، *تاریخ معاصر گُرد*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: پانیز، ۱۳۸۳، صص ۲۱۹-۲۲۰.



حمایت دولت انگلیس باشند.^{۲۱۵} در گزارش وزارت امور خارجه ایران به تاریخ ۱۷ سرطان ۱۳۰۳ش، آمده است که انگلیسی ها «به تمام اکراد وعده داده اند... دولت انگلیس مسئول است که ملت کرد را مستقل نموده و استقلال آنها را محترم بشمارد».^{۲۱۶} البته این طرح با تثبیت نسبی کشورهای منطقه همانند قبل دنبال نشد، اما همچنان به عنوان ابزار فشار علیه دولت مرکزی به کار گرفته می شد.^{۲۱۷} دولت انگلیس در فاصله سالهای ۱۲۹۷-۱۳۰۲ش در مناطق کردنشین، بسیار فعال بود و طرح «گردستان مستقل» را دنبال می کرد، که «در معاهده لوزان این طرح منعکس شد و در این زمینه برخی از سرداران محلی کرد را تقویت کردند». اما با فروکش کردن تب و تاب جنگ و تثبیت نسبی دولت های منطقه ای، این طرح نیز کمرنگ شد و طرفداران خود را در میان سیاسیون انگلیس از دست داد و به جای آن کردها صرفاً به عنوان «ابزار فشار دیپلماتیک» بر دولت های منطقه به خصوص ترکیه، تبدیل شدند.^{۲۱۸}

^{۲۱۵} - همان، صص ۲۲۰-۲۲۳.

^{۲۱۶} - سعید حصاری، «حیات سیاسی و نظامی و مناسبات جعفرسلطان با انگلیس»،

فصلنامه مطالعات تاریخی، تهران: شماره ۳۵، ۱۳۹۰، ص ۲۹.

^{۲۱۷} . محمدطاهر سلطانی، «*خاطرات سلطانی (از قصر شیرین تا قصر قجر)*»، به اهتمام

محمد علی سلطانی، تهران: انتشارات سها، ص ۱۱۳.

^{۲۱۸} . کاوه بیات، «عباس خان سردار رشید و کردستان»، *فصلنامه گنجینه اسناد*، دوره

دوم، شماره ۲ و ۱، تابستان ۱۳۷۱، ص ۳۰.



باید منظور کاوه بیات از معاهده لوزان، همان معاهده سیور ۱۹۲۰م باشد، چون طرح کردستان مستقل در سیور مشاهده می‌شود و اما معاهده لوزان چنین طرحی را به کلی از بین برد. در نهایت، تحلیلی که مکداول از سیاست انگلیس در قبال کردها و طرح کردستان مستقل داده، واقعی تر به نظر می‌رسد:

برای انگلیسی‌ها مسأله کردستان مسئله درجه دوم و وابسته به حل و فصل سیاسی سرزمین‌های مورد علاقه بود: یعنی سوریه بزرگ و بین‌النهرین. در واقع نقشه منظم به توافقنامه سایکس-پیکو نشان می‌داد که از دیدگاه بریتانیا به هیچ وجه کردستان در درجه اول نیست. اما موقعیت استراتژیک بریتانیا در بین‌النهرین ناگزیر پای بریتانیا را به میان ماجرا می‌کشد.^{۲۱۹}

در واقع انگیزه‌های دولت انگلیس برای تقویت عشایر غرب ایران، به منظور فشار بر دولت ایران، از اواخر دولت قاجار وجود داشت و در دوره پهلوی اول هم تداوم یافت که عبارت بودند از:

۱. مسئله بازپرداخت کمک‌های مالی که حکومت ایران در فاصله سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۰م از سفارت انگلیس دریافت کرده بود.
۲. جریان مربوط به اغتشاشات شیخ خزعل و حمایت انگلیس از او.

^{۲۱۹} - دیوید مک‌داول، همان، ص ۲۱۸.



۳. شناسایی عراق از سوی ایران.

۴. اجازه پرواز خطوط هوایی انگلیس بر فراز مرزهای ایران.^{۲۲۰}

در نهایت می‌توان گفت، که ۱. فضای سیاسی استانبول و ظهور جنبش‌های اصلاحات و ملی‌گرا در آنجا و مناسبات کردها با روشنفکران عثمانی، ۲. ظهور جنبش ناسیونالیستی ترک‌ها و کودتای ۱۹۰۹م گروه ترک‌های جوان، ۳. جنبش مشروطه در ایران و ۴. حوادث مربوط به جنگ اول جهانی و سیاست انگلیس در مناطق کردنشین (در مطلب آتی و فصل چهارم درباره تأثیر انگلیس در مناطق کردنشین ایران بیشتر توضیح داده می‌شود)، در تشویق و شکل‌گیری هویت ملی‌گردد و استخدام زبان‌گرددی مؤثر و از علت‌های اساسی گسترش گرایش ملی‌گرایی کردها در منطقه بودند.

^{۲۲۰} علی اصغر زرگر، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه*، ترجمه کاوه بیات، تهران: پروین و معین، ۱۳۷۲، ص ۱۷۱، به نقل از سعید حصاری، همان، ص ۳۰.



۱-۲-۳- اوضاع مناطق کردنشین ایران بعد از جنگ اول جهانی

تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش

اوضاع ایران بعد از جنگ اول جهانی و بازتاب آن، گسترش نقش رهبران عشایر و به وجود آمدن جنبش‌های گوناگون در مناطق مختلف ایران از یک طرف و نفوذ استعمار (انگلیس و روسیه) از طرف دیگر، نقش مؤثری در اوضاع سیاسی، سیاست‌های دولت، اجرای برنامه‌های حکومت و وضعیت اجتماعی جامعه ایران داشت. ضعف دولت مرکزی در قبال بحران‌های اقتصادی، امنیتی و اجتماعی در ایران بعد از جنگ اول جهانی و تهدیدهایی که متوجه تمامیت اراضی ایران شد، واکنش گسترده‌ای را میان طبقات و قشرهای اجتماعی جامعه به وجود آورد. لذا علت جنبش‌های ملی، عشایری و قومی را در مناطق مختلف ایران به بارآورد که این جنبش‌ها بیشتر گرایش انقلابی علیه دولت مرکزی داشتند، از جمله جنبش‌های آذربایجان، خراسان، مناطق جنوبی، کردستان و دیگر مناطق ایران.^{۲۲۱}

البته بعضی از جنبش‌ها و قیام‌ها ریشه در جنبش مشروطه داشتند و رویدادهای بعد از مشروطه و گرایش‌های ملی و آزادیخواهی

^{۲۲۱}. فرح صابر، *رضا شاه بهلوی التطورات السياسية فی ایران ۱۹۱۸-۱۹۳۹*، السلیمانیه: مرکز کردستان للدراسات الاستراتيجية، ۲۰۱۳، ص ۴۱.



مشروطه محرک و بهانه برخی از آنان بود. روزهای بعد از جنگ و عوامل خارجی و داخلی در ایران (که ذکر آنان خارج از هدف تحقیق حاضر است) باعث شد که سلسله قیام و جنبش‌های در زوایای مختلف ایران به وجود آید و ایران وارد مرحله نوین سیاسی شود. برخی از قیام‌های قابل ذکر مانند: قیام گیلان به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی، قیام آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی، قیام خراسان به رهبری کلنل محمد تقی خان پسیان، قیام مناطق کردنشین به رهبری اسماعیل آقای شکاک، کودتای کوتاه مدت لاهوتی در تبریز و غیره که برخی از قیام‌ها شعارهای ملی و تجزیه طلب داشتند و خواستار سقوط دولت مرکزی بودند مانند قیام سمکو در مناطق کردنشین که همزمان با قیام، روزنامه‌ای نیز منتشر کرد تحت عنوان «روژی گرد» که معنی آن در فارسی «خورشید گرد» است و آرمان سمکو را بیان می‌کرد. اما قیام جنگلی در گیلان و شیخ خیابانی در آذربایجان، بیشتر جنبه انقلابی داشته و خواستار تغییر اساسی و اخراج استعمار بودند. به دلیل اینکه کشورهای استعماری در ایام قیام میرزا کوچک خان، آماده عقب‌نشینی و بازگرداندن نیروهای خود در تهران پایتخت بودند، لیکن احمد شاه قاجار به دلیل بیماری،



بیشتر آماده فرار به سوی اروپا بود، تا ایستادن در برابر بی ثباتی و وضعیت ناهنجار مملکت.^{۲۲۲}

در مناطق کردنشین ایران، در اولین روزهای شروع جنگ اول جهانی، هرج و مرجی کامل حکمفرما بود، به طوری که سرداران عشایر کرد، این فرصت را پیدا کردند تا در میان ترک‌های تحریک شده از جانب آلمانی‌ها و روس‌هایی که خواستار تسلط کامل بر شمال و غرب ایران بودند تا به طور نسبتاً مستقل دست به مانور بزنند. عشایر کرد ایران، بیشتر از ترک‌های عثمانی طرفداری کرده بودند، لذا ترک‌ها نیز به شدت فعالیت‌های خرابکارانه خود را در اطراف مرزهایشان با ایران افزودند. از طرف دیگر مجدداً سالار الدوله (این بار به نام حاجی رضا سالار) که ترک‌ها نوید مالکیت تمام کردستان ایران را به او داده بودند، در مناطق کردنشین پیدا شد.^{۲۲۳}

نکته دیگر که بایستی به آن اشاره کرد، آن است، که پس از جنگ اول جهانی، مناطق کردنشین ایران به صورتی به جوش آمده بود که بیشتر به نابسامانی و آشوب نزدیک‌تر بود. طبق گزارش‌های مسئولین انگلیس، این اختلال و نارضایتی شدید، مناطق کردنشین

^{۲۲۲}. کمال مظهر احمد، همان، ص ۱۰۹.

^{۲۲۳}. لازاریف، م، س و نئوانیتر، میژووی کوردستان، هوشیار عبدالله، همولیر: چاپخانه‌ی روزه‌لانت، ۲۰۱۰، ص ۳۰۱.



را به اسباب ذیل برمی گردانند: نخست، نارضایتی کردها در برابر قصد اسکان اسوری‌ها و آرامنه در مناطق کردنشین. دوم، تنفر و بیزاری تند کردها در برابر ضعف و سوء مدیریت دولت ایران که به نحوی که توان پیروی از قانون و برقراری امنیت را نداشت.^{۲۲۴}

ضعف دولت مرکزی در اداره مملکت و اشغال بعضی از مناطق ایران به ویژه منطقه کردنشین خانیقین و قصرشیرین توسط نیروهای روسیه به فرماندهی باراتوف و کردها از ترس غارت و چپاول نیروهای آنان، اغلب رهبران سیاسی و عشایر کرد را وادار به طرفداری از دولت ترکیه می‌کرد. در این راستا دولت انگلیس در تلاش بود تا کردها را به جانبداری از خود وادار کند و آنها را به مثابه یک ابزار سیاسی و امنیتی برای تضعیف دولت ترکیه و علیه آنان به کارگیرد. سفارت انگلیس در تهران در گزارش خود، اشاره کرده که بهترین وسیله برای کسب و وادار کردن کردهای ایران به سوی طرفداری انگلیس، فقط جلب عشایر بختیاری و والی پشتکوه و گروه‌های تبعه آنهاست. به همین علت سفیر انگلیس در ایران، در تلاش بود تا عشایر بختیاری را به سوی انگلیس بسیج کند. از طرف دیگر بنا به اسناد وزارت خارجه انگلیس، دولت انگلیس (طبق پیشنهاد نماینده عالی در بغداد در

^{۲۲۴}. ودیع جویده، همان، ص ۳۳۹.



تاریخ ۲۰ شهریور ۱۲۹۷ش (۱۲ دسامبر ۱۹۱۸م) در حال بررسی تشکیل دولت کُردی و استقلال کردهای تبعه دولت عثمانی (به ویژه کردهای عراق) بود، لیکن وزارت مستعمرات انگلیس معتقد بود که ایجاد دولت مستقل برای کردها، تهدید بزرگی برای سیاست انگلیس، در حفظ تمامیت اراضی ایران و دسترسی به مناطق کردنشین ایران را ایجاد می‌کند چون کردها خارج از قدرت سیاسی تهران و بغداد هستند و این باعث شوریدن و قیام علیه دولت مرکزی ایران می‌شود و علت تجزیه مناطق کردنشین از ایران می‌باشد و این برخلاف تعهداتی است که دولت انگلیس به دولت ایران داده و لازم است دولت انگلیس در برابر تعهدات خود با تهران اصرار ورزد. اینک انگلیس باید برای اجرای پیشنهاد تشکیل دولت مستقل کردها تلاش کند تا جمهوری آذربایجان را به جای مناطق کردنشین به ایران بازگرداند که قبلاً بخشی از دولت ایران بوده و روسیه آن مناطق را اشغال کرده است.^{۲۲۵} البته تشکیل دولت مستقل یا اداره شبه مستقل برای کردها، نزد بخش بزرگی از رهبران کُرد، هدف اساسی بود و برای رسیدن به آن در تلاش بودند.

^{۲۲۵}. ولید حمدی، *الکُرد و کردستان فی الوثائق البريطانية*، ب، م: مطابع سجل العرب، ۱۹۹۲، ص ۳۹۰.



باسیل نیکیتن، در کتاب خاطرات خود، در ایران، درباره کردهای ایران اشاره کرده که «پس از تغییراتی که بواسطه انقلاب در روسیه (۱۹۱۷م) حاصل گردید، روزی در ارومیه یک نفر کُرد به ملاقات من آمد که از طرف کمیته آزادی و استقلال کردستان مأموریت داشت و نامه‌ای هم از کمیته به من داد که مضمون آن آزادیخواهی و استقلال کردستان را می‌رساند»، البته نیکیتن ظهور اسقلال‌طلبی و ملی‌گرایی کردها را در این مرحله تاریخی، به بازتاب و تاثیر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه پیوست داده است.^{۲۲۶}

انگلیسی‌ها نیز در حال بررسی همان هدف بودند، در این مورد اختلافاتی هم میان مسئولین سیاسی انگلیس در عراق و هندوستان به وجود آمده بود، از طرف دیگر وزارت‌های خارجه و مستعمرات دولت انگلیس اختلاف نظر داشتند. بنابراین طبق گزارش‌ها و نامه‌نگاری‌های انگلیس، بعد از جنگ اول جهانی، مسئولین انگلیس برای بررسی و امکان اجرای چنین سیاستی و تشکیل دولت مستقل یا شبه مستقل با رهبران سیاسی و عشایر کرد در مناطق مختلف گردنشین عثمانی و ایرانی، مناسباتی مخفیانه و گفتگوهای بسیاری انجام دادند. در سال

^{۲۲۶}. واسیلی نیکیتن، *ایرانی که من شناختم*، ترجمه همایون فروشی، تهران: کانون معرفت، ۱۳۲۹، ص ۲۳۴.



۱۲۹۷ش (۱۹۱۹م) هردو چهره برجسته سیاسی کرد (سید طاها شمزینی و سمو شکاک) نقشه استقلال کردها و چسپاندن مناطق کردنشین ایران و ایجاد دولت مستقل کردی در بین النهرین را کشیدند و تلاش بسیاری در این راستا انجام دادند. در اسفندماه ۱۲۹۷ش، سید طاها شمزینی برای بدست آوردن حمایت انگلیس به منظور اجرای آن هدف، به بغداد عزیمت کرد، لکن حمایت آنچنانی بدست نیاورد. درباره این موضوع مسئول حکومت انگلیس در بغداد «گروت رد بل» تصریح نموده که اگرچه سید طاها در این سفر پشتیبانی انگلیس را بدست نیاورد، اما گفته حتی اگر انگلیس ها هم با استقلال کردهای ایران موافق نباشد باز هم اسقلال آنها از ایران امری حتمی است. به گفته بل علاوه بر ناامیدی سید طاها از همکاری انگلیس، او گفته است که کردها به هر وسیله ممکن و به همکاری انگلیس، یک دولت کردی مستقل تأسیس خواهند کرد. برای همان هدف یعنی استقلال کردهای ایران، اسماعیل آقای شکاک نیز در نامه‌ای برای «سِر ارنولد ولسن» مشاور انگلیس در بین النهرین، نوشته و در متن نامه، به تأسیس دولت مستقل کردها و فساد و ستم اداره دولت ایران در مناطق کردنشین اشاره کرده است.^{۲۲۷}



بنابر اسناد سیاسی انگلیس، بعد از جنگ اول جهانی، اغلب کردها (به ویژه کردهای عراق در اربیل، کویه، سلیمانیه، حلبچه و پشدر) خواستار یک دولت مستقل، به سرپرستی انگلیس بودند. برای مثال، در آرشیو وزارت خارجه انگلیس، در گزارش یک افسر انگلیسی در شهر کویه، اشاره کرده که کردها دیگر نمی‌خواهند تحت اداره دولت عثمانی بمانند و «ضد بازگرداندن اداره عثمانی - ها در مناطق کردنشین هستند»، همچنین طبق آن گزارش و بنابر مصاحبات و گزارش‌های که مسئولین وقت انگلیس در مناطق کردنشین با رهبران سیاسی و مذهبی (مانند ملا محمد گه‌وره و جمیل آغا) انجام داده‌اند، آن‌ها معتقدند که «لازم است که انگلیسی‌ها برای کردها، یک حاکم از خود کردها تعیین کنند که قدرت سیاسی داشته و نیروی حقیقی در دست انگلیس‌ها باشد، البته تحت سرپرستی اداره مستقیم انگلیس و انگلیس به مثابه نماینده‌ای با آن شخص کرد مناسبات خود را ایجاد کند».^{۲۲۸}

^{۲۲۸} . سند شماره ۳۷۱/۵۰۶۹-No.۹، گزارش افسر انگلیس به نماینده عالی انگلیس در بغداد، به تاریخ ۹/مارس/۱۹۲۰، در: عوسمان علی (کوکردنه‌وه و ناماده‌کردن)، *کورد له به‌لگه‌نامه‌کانی به‌ریتانیا*، ترجمه کامران جمال بابان زاده، هملیر: خانه‌ی موکریانی، ۲۰۱۳، ص ۱۱۷.



در همان زمینه، بنابر سند دیگر وزارت امور خارجه انگلیس که حاوی نامه‌ای از حاکم بین النهرین انگلیس (سِر پرسی کاکس) که به وزیر وقت مستعمرات انگلیس (ونستون چرچیل) ارسال شده، در متن سند اختلاف نظر میان مسئولین وقت انگلیس در عراق و وزارت درباره تشکیل اداره مستقل برای کردها آشکار است، حاکم سیاسی انگلیس در بین النهرین (عراق) به آن اشاره می‌کند که با «تعیین حدود و جداساختن مرز میان کردها و عرب‌های عراق موافق نیستند و معتقدم که در هر صورت باید نظر مردم منطقه را در نظر گرفت»، کاکس در متن نامه، به گزارش دیگری اشاره می‌دهد که در مورد تشکیل اداره‌ای مستقل برای کردها است و خود وزیر نیز طرح مشابهی در باره همان موضوع دارد، لیکن حاکم سیاسی بر آن باور است که تشکیل چنین اداره یا دولت مستقل و تعیین مرز میان کرد و عرب و ترکمن‌ها کاری سختی است و باعث نا امنی‌های بیشتر و عدم ثبات در منطقه خواهد شد.^{۲۲۹}

درباره همان موضوع، یعنی تشکیل اداره مستقل برای کردهای ایران، سِر برسی کاکس حاکم سیاسی انگلیس، در نامه‌ای به وزیر

^{۲۲۹}. سند شماره ۲۵۳، از سر برسی کاکس به وزیر مستعمرات، به تاریخ ۱۹۲۱/۷/۵، در: شیرکو فتح‌حولا (کُورنده‌وه و ناماده‌کردن)، *کورد و کوردستان له پهل گه نامه‌کانی نینگلیز/،* و هرگیرانی نه‌جاتی عه‌بدولا، هه‌ولیر: ده‌زگای ئاراس، ۲۰۱۲، ص ۳۵.



وقت مستعمرات ونستون چرچیل نوشته که قیام سمکو علیه دولت ایران و رهبران قیام «تشکیل یک دولت در سر دارند» و هدفشان آن است که «پس از آن با کُردهای عراق متحد شوند و از ضعف هردو دولت ایران و ترکیه بهره ببرند» و چنین فرصتی را از دست ندهند. همچنین به گزارش‌هایی اشاره می‌کند که در حین تقسیم ایران و به دلیل قیام‌ها و شکست سید ضیاءالدین و ضعف دولت مرکزی ایران، امکان تشکیل دولت مستقل کُردهای ایران وجود دارد و این امر را به اجرای «نقشه روس‌ها» موکول کرده است. علاوه بر آن، کاکس به پیوندهای میان خود کُردها و مناسبات آنان با هم اشاره کرده و برای مثال به مناسبات سمکو شکاک در ایران و و بابکر آقا (از رهبران سیاسی کُرد عراق) اشاره کرده است.^{۲۳۰}

به طور کلی می‌توان گفت که جایگاه و سرنوشت کُردها بعد از جنگ اول جهانی در سیاست خارجه انگلیس، به دو گرایش سیاسی گره خورده بود، که در چگونگی تحقق سیاست انگلیس در ایران و منطقه با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. گرایش اول، جناح وزارت امور خارجه به رهبری «جورج کرزن» بر اجرای

^{۲۳۰}. سند شماره ۴۳۳، از سر بررسی کاکس به وزارت مستعمرات، به تاریخ ۱۹۲۱/۸/۲۶، در: شیرکو فته‌تولا (کُورده‌نوه و ناماده‌کردن)، همان، ص ۵۱.



قرارداد ۱۹۱۹م و حضور نظامیان انگلیس برای ضمانت اجرای آن قرارداد تأکید داشت، و گرایش دوم، جناح وزارت جنگ، به رهبری «وینستون چرچیل»، خروج نظامیان انگلیس و استقرار یک دولت مقتدر مرکزی از طریق کودتا را پی می‌گرفت. هم‌زمان با ظهور نشانه‌های شکست قرارداد ۱۹۱۹م در نتیجه مخالفت عمومی ایرانیان و دولت‌های خارجی، جناح وزارت جنگ بر فعالیت‌های خود افزود و نفوذ جناح خارجه در سیاست خارجی انگلیس در منطقه کاهش یافت.^{۲۳۱}

در نهایت می‌توان گفت که سیاست انگلیس بعد از سال ۱۲۹۸ش در برابر کردها به این صورت شکل گرفت:

۱. بخشی از کردستان (بخش بزرگ کردستان عراق کنونی) تحت حاکمیت مستقیم انگلیس اداره شود.

۲. مبارزه و ضدیت با هر گروه و جنبش‌های ملی‌گردی در ایران و عراق.

۳. مشارکت دادن و استفاده کردها در چارچوب سیاست منطقه‌ای انگلیستان.

^{۲۳۱} حسن فراهانی، *روزشمار تاریخ معاصر ایران*، مقدمه جلد ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵، ص ۲۳.



این نکات سه‌گانه در میان جنگ‌های اول و دوم جهانی به مثابه سیاست راهبردی انگلیس‌ها در برابر کُردها در ایران و عراق کاربرد داشت.^{۲۳۲}

۱-۲-۴- زمینه‌های کودتای سوم اسفند و برآمدن رضا خان تا

تاجگذاری

در واقع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش، به مثابه یک فرصت سیاسی و پله‌های اولیه فراز سیاسی رضاخان به حساب می‌آید، به همین دلیل نخست به توضیح زمینه و چگونگی اجرای کودتا به صورت مختصر و اقدامات اولیه رضاخان برای بدست گرفتن قدرت به بهانه ایضاح مؤلفه‌های اساسی سیاست‌های عمومی و تبیین زمینه اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های دولت در دوره پهلوی، پرداخته می‌شود.

وقوع جنگ اول جهانی، به ویژه ورود نیروهای روسیه، عثمانی، بریتانیا و عوامل جاسوسی آلمان به ایران اوضاع را وخیم‌تر ساخت؛ اما آشوب، پدیده‌ای بومی و محلی بود و پایان جنگ بر شدت آن افزود. قیام‌هایی در گیلان و آذربایجان آغاز شد و آشوب سراسر کشور را فرا گرفت، حکومت مرکزی برای رفع

^{۲۳۲}. احمد عثمان ابوبکر، همان، ص ۲۷۰.



مشکلات مردم و پایان دادن به نابسامانی‌های سیاسی و آشوب‌ها تقریباً فاقد هر گونه قدرت و ابزاری برای اداره کشور بود. قرارداد ۱۲۹۸ ش (۱۹۱۹م) با انگلستان پیامد مستقیم همان وضعیت بود. غیر از وزارت امور خارجه بریتانیا، حتی در خود حکومت بریتانیا هم این قرارداد طرفداران چندانی نداشت و کشورهای روسیه، فرانسه، آمریکا و افکار عمومی ایران نیز، با آن قرارداد موافق نبودند.^{۲۳۳}

به علت مخالفت‌های گسترده مردم با قرارداد ۱۹۱۹م در کابینه و ثوق الدوله، دولت بریتانیا نیز که نتوانست همه برنامه‌ها و طرح‌های خود را در ایران اجرا کند، طرح کودتا و تغییر اساسی در حکومت را با دیپلمات‌ها و افسران انگلیس و بعضی از رجال سیاسی و نظامی ایران در میان گذاشت. زیرا اوضاع سیاسی در مرکز به قدری نابسامان بود که فکر شورش و کودتا در میان رجال سیاسی و عشایری کشور صورت گرفت و به فکر ازدیاد قدرت بودند. در مجموع ایده تغییر اوضاع را «از شاه تا شاهزاده و از عالم تا عامی همه دریافته بودند» که با این وضع نمی‌توان

^{۲۳۳}. استفانی کرونین و دیگران، *رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۹، ص ۳۱.



کاری کرد و همه در صدد بودند که از طریق کودتا و تجمیع قوا، می‌توان به وضعیت نابهنجار کشور پایان داد.^{۲۳۴}

علاوه بر نارضایتی‌ها و اوضاع نابسامان داخلی ایران، از طرف دیگر انگلیس به مثابه قدرت ذی نفوذ در ایران و برای حفظ منافع خود، در تعیین و تشخیص مسیر نظام و سرنوشت سیاسی کشور ایران نیز، نقش داشت.

از طرف دیگر انقلاب بلشویک‌ها و ترس از گسترش نفوذ روس‌ها نقش بسیاری در تصمیم‌گیری در تغییر سیاست دولت ایران ایجاد کرد، بنابر این، برای جلوگیری از نفوذ بلشویک‌ها، به گفته عبدالله مستوفی، دولت انگلیس توانسته است محاذی پوزه شیر شبه جزیره اسکاندیناوی، تا ترکیه، دول ضد بالشوویکی بدور روسیه سرپا کند، و برای عدم نفوذ عقاید و افکار تازه دیواری بین روسیه و اروپا بکشد و این قاره و بالتیجه انگلستان را از این آفت مصون نماید، ولی این دیوار از سمت ایران کماکان بازمانده و بین النهرین و هندوستان از این خطر نجات نیافته است. قرارداد وثوق الدوله هم که برای بستن این گل دیوار فکر شده بود، گرفتار ضدیت ایرانیان و بالاخره با عدم اجرا مواجه شد، پس باید

^{۲۳۴}. ملک الشعراء بهار، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (انقراض قاجاریه)*، جلد ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۲، ص ۶۶.



حکومت مقتدری در ایران سرپا نمود که بدست آن، این مقصود تأمین گردد یعنی دیواری برای نفوذ روس‌ها باشد و تأمین منافع انگلیس‌ها را هم در ایران در نظر گیرد.^{۲۳۵}

البته هم‌زمان با ظهور نشانه‌های شکست قرارداد ۱۹۱۹م در نتیجه مخالفت عمومی ایرانیان و دولت‌های خارجی، جناح وزارت جنگ انگلیس به رهبری چرچیل، فعالیت‌های خود را گسترش داد و در این راستا، «ژنرال آیرونساید» در اوایل مهر ۱۲۹۹ش، وارد ایران شد تا ببیند که «در قبال اوضاع کنونی ایران، چه اقدامی صلاح است و چه باید کرد؟». هنگامی که همه راههای توفیق به روی قرارداد ۱۹۱۹م بسته شد و نیروهای انگلیس هم می‌بایست در بهار ۱۳۰۰ش، ایران را ترک می‌کردند، دو طرح از سوی جناح نظامی مورد بررسی قرار گرفت: یکی تأسیس «فدراسیون جنوب ایران» و دیگری تصرف تهران با کودتای نظامی. طرح فدراسیون جنوب با مخالفت دفتر هند و خزانه‌داری انگلیس روبه‌رو شد و بنابراین طرح کودتا در دستور کار قرار گرفت. آیرونساید، بر این باور بود که دیکتاتوری نظامی در ایران، تمام اشکالات کنونی ما را حل خواهد کرد.^{۲۳۶}

^{۲۳۵} . عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، تهران: ناشر زوار، ۱۳۸۴، جلد ۳، ص ۱۹۶.

^{۲۳۶} . حسن فراهانی، همان، ص ۲۳.



البته وجه نظری دیگر نیز وجود دارد، که یک دولت مقتدر مرکزی در ایران لازمه حفظ منافع و سیاست عمومی انگلیس خواهد بود، به نحوی که کودتا را سریعتر کرد، آن زمان انگلیس به علت نارضایتی مردم، از مفاد قرارداد ۱۹۱۹ و در نظر گرفتن عواقب آن، احتمال یک کودتای قریب الوقوع در ایران را در نظر گرفته بود، پس اگر این کودتا به واقعیت می‌پیوست، ممکن بود منجر به «تشکیل دولت غیروابسته ملی» گردد. بنابر این، انگلیس برای پیش‌دستی بر انقلابیون ایرانی، از مدت‌ها پیش و از همان هنگامی که امید از تصویب قرارداد ۱۹۱۹م بریده بود، به فکر عملی کردن نقشه کودتا بود.^{۲۳۷}

ایرانیان از طرفی از ضعف دولت قاجار، چشم در راه نخبگان و سامان سیاسی نوین بودند تا ایران و مردم را از فقر و نابسامانی نجات دهند. انگلیسی‌ها نیز به تمامی درک کرده بودند که دولت ساختاری جدید و قدرتمند لازم دارد، تا از طرفی قدرت اقناع مردم را داشته باشد، از طرف دیگر مناسبات ایران و انگلیس را به صورت احسن نگه‌دارد، در این راستا کاندیدا و دست‌نشانده آنان فرمانده نیروهای قزاق، رضا میرپنج (رضا شاه بعدی) بود.

^{۲۳۷}. داریوش رحمانیان، «کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱۷۰، ۱۳۷۸، ص ۱۰۲.



پس از آنکه کابینه وثوق الدوله در برابر فشار افکار عمومی در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹م، در چهارم تیرماه ۱۲۹۹ش، میرزا حسن خان مشیرالدوله (پیرنیا) مأمور تشکیل کابینه گردید و کابینه خود را به شاه معرفی کرد. پیرنیا اطمینان زیادی به نیروهای قزاق داشت و بر آن باور بود که قزاق یگانه نیروی منضبط، در برابر شورشیان است، به همین دلیل به احمد شاه گفته بود که به دلیل وجود جنبش‌های جدایی طلب در شمال ایران، «قصد ندارد و نمی‌تواند هیچ یک از افسران روسی سپاه قزاق را اخراج کند»، البته این بر خلاف خواست انگلیسی‌ها بود که خواستار توحید نیروهای نظامی ایران و کاهش نفوذ روس‌ها در قزاق بودند.^{۲۳۸}

عبدالله مستوفی، درباره چگونگی و شروع نقشه کودتای سوم اسفند، معتقد بود که «فکر برپا داشتن کودتا و تشکیل حکومت مقتدر، زودتر از تابستان نمی‌تواند به‌کله مسبب آن افتاده باشد، زیرا تا آن وقت به پیشرفت قرارداد وثوق الدوله اطمینان داشتند» و بر آن باور است که انگلیسی‌ها «رضا خان میر پنج قزاق (رضا خان ماکسیم) را برای اینکار مناسب دانسته‌اند».^{۲۳۹}

^{۲۳۸} . سیروس غنی، *ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*، ترجمه

حسن کامشاد، تهران: نشر نیلوفر، ۱۳۷۷، ص ۱۰۳.

^{۲۳۹} . عبدالله مستوفی، همان، ص ۱۹۵ و ۲۰۰.



به هر حال، رضا میرپنج از لحاظ نظامی و سید ضیاءالدین طباطبائی از منظر سیاسی، در ۳ اسفند ۱۲۹۹ ش (۲۱ فوریه ۱۹۲۱ م) نقش اساسی در اجرای کودتا داشتند، این ماجرا سرآغاز تاریخ جدید و تأسیس نظام جدید در ایران (یعنی تأسیس خاندان پهلوی) بود. به همین منظور، چکیده‌ای بایوگرافی این دو چهره تأثیرگذار در اینجا ذکر می‌شود.

اما سلیمان بهبودی، از نزدیکان ویژه رضاخان در خاطراتش به آن اشاره داده که رضاخان پسر عبدالله خان (عباسعلی خان) معروف به داداش بیگ بود.^{۲۴۰} ملک الشعراى بهار اصل خانواده و پدر رضاشاه را به عشیره پالانى برگردانده، همانطور که اشاره داده:

رضاخان میرپنجه، پسر داداش بیگ افسر سوادکوهی از ایل پالانى بود، نام این طایفه در تاریخ خانى طبع پتروگراډ برده شده است و تا جائى که بیاد دارم غیر از آن تاریخ که وقایع حکام گیلان و لاهیجان و ظهور شاه اسمعیل و حالات خان احمد خان گیلانى را مینویسد، نامى از این طایفه در تاریخ برده نشده است... و از قضا بین پالانى و پهلوى قرابت لفظى عجیبى موجود است، اما گمان ندارم خود شاه ملتفت نام عشیره خود

^{۲۴۰} سلیمان بهبودی، رضا شاه (خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی)، علی ایزدی، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۲، ص ۱۱۶.



بوده و این اسم خانوادگی یعنی پهلوی را بدین مناسبت انتخاب کرده باشد.^{۲۴۱}

رضاخان در آلاشت کوه سوادکوه مازندران در سال ۱۲۵۶ش به دنیا آمده است. از دوران کودکی وی، اطلاعاتی زیادی در دست نیست. ظاهراً زمانی که شیرخوار بوده، به وسیله مادرش از سوادکوه به تهران منتقل می‌شود. مادر رضاخان «نوش آفرین» و یا زهرا همرا با طفل در تهران، نزد برادرش ابوالقاسم بیک می‌رود و رضاخان دوران کودکی و نوجوانی را نزد وی، که خیاط قزاقخانه بود و بعدها به درجه افسری رسید، می‌گذراند. مادر او اصالتاً از مهاجرین گرجی بود. پس از فوت داداش بیک در ۱۲۹۵هـ ق ورثه و بازماندگان متوفی طفل صغیر و مادرش را از سهم الارث و دارایی محروم نموده‌اند، آنها نیز به تهران روانه می‌شوند و برادر داداش بیک از آنها حمایت می‌کند.^{۲۴۲}

رضاشاه در شرایط سربازی، مانند پدر و پدر بزرگش بزرگ شد. زمانی وی به سن ۱۵ سالی رسید به یکی از شانه‌های قزاق در

^{۲۴۱}. ملک الشعراء بهار، همان، ص ۶۹.

^{۲۴۲}. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، پهلوی ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، به کوشش فرهاد رستمی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۷، جلد ۱، ص ۵.



تهران پیوست.^{۲۴۳} سال‌های خدمت او در قزاقخانه مقارن اتفاقاتی چون ترور ناصرالدین شاه، بروز انقلاب مشروطه و آشفتگی اوضاع ایران پس از آن، سال‌های جنگ اول جهانی و پیامدهای آن بود. رضاخان در تمام این سالها، مانند یک نظامی در قوای دولت خدمت می‌کرد. در سال ۱۲۹۷ش درجه سرتیپی گرفت و فرمانده فوج تیراندازان آتریاد همدان و بعد فرمانده آتریاد تهران شد.^{۲۴۴}

در واقع بعد از پیروزی انقلاب بلشویک در روسیه، فرماندهان روسی بریگاد قزاق به دو دسته طرفدار و مخالف انقلاب روسیه تقسیم شدند. به دنبال این انشعاب فکری و عملی، انگلیس از ترس اینکه مبادا لشکر قزاق ایران به فرماندهی افسران روسی دستخوش افکار انقلابی روسیه و دامنه انقلاب به ایران مشیده شود، تصمیم گرفت که سرهنگ گلرژه، فرمانده وقت لشکر قزاق را برکنار کند و یکی از افسران ضد انقلابی (ضد بلشویک) را به جای وی تعیین کند. برای کمک و اجرای این نقشه فیلاترف، فرمانده آتریاد همدان که فرمانده مستقیم رضاخان بود، در نظر گرفته شد. به دستور فیلاترف، رضاخان نقش تعیین‌کننده‌ای در

^{۲۴۳}. کمال مظهر احمد، همان، ص ۱۱۴.

^{۲۴۴}. سیروس غنی، *ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر نیلوفر، ۱۳۷۷، ص ۱۸۸؛ فلاح زاده، سیدحسن، *رضاخان و توسعه ایران*، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۸۰.



این جا به جایی ایفا کرد. او مقرر فرماندهی گلرژه را به اشغال خود درآورد و او را ناگزیر به استعفا نمود. در نتیجه سرهنگ استاروسلسکی به جانشینی وی انتخاب گردید.^{۲۴۵} این دوران، روند تحولات نظامی ایران محسوب می‌شد، پس از این رویداد، رضاخان با گرفتن درجه میرپنجی که معادل سرتیپی بود و بالاترین درجه‌ی افسران ایران در لشکر قزاق تلقی می‌گردید، ارتقا یافت.^{۲۴۶}

و اما سید ضیاءالدین طباطبایی، در سال ۱۲۶۸ش در شیراز به دنیا آمد، فرزند سید علی مجتهد یزدی از روحانیون منتقد دوره قاجار بود، مقدمات تحصیلی خود را در تبریز گذراند و علاوه بر دروس معمول زبان، زبان‌های فرانسه، انگلیسی و روسی را نیز فراگرفت. آنگاه به شیراز بازگشت و روزنامه‌ای به نام «اسلام» و سپس «ندای اسلام» را منتشر کرد. مقالات انتقادی و رساله‌های را در خصوص سیاست کلی کشور و طرفداری از حکومت قانون و آزادی نشر کرد، که به طبع عده‌ای از مالکین و اعیان فارس خوشایند نبود. پس از فتح تهران، روزنامه «شرق» را منتشر کرد و

^{۲۴۵}. ملک الشعراء بهار، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران انقراض قاجاریه*، جلد

اول، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۹۲، ص ۷۴ و ۷۵.

^{۲۴۶}. علیرضا ملایی‌توانی، *مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضا شاه*، تهران:

انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۵۷.



به دلیل زبان تند نشریه علیه کابینه و دولت، برای سومین بار و در شماره ۱۰۶، نشریه توقیف شد.^{۲۴۷}

در دوره دوم مجلس، به علت حملات علیه مجلس، تحت تعقیب و محاکمه قرار گرفت و به پنج سال زندان محکوم شد، پس از آن به اروپا تبعید شد. وی اجباراً راهی اروپا شد، پس از گذراندن مدت تبعید، به ایران بازگشت و روزنامه «رعد» متمایل به سیاست‌های انگلیس را با زبان تند و انتقادی منتشر کرد. سید ضیاء و روزنامه‌اش از قرارداد ۱۹۱۹م و ثوق الدوله دفاع کرد. وی در سال ۱۲۹۹ عملاً روزنامه‌نویسی را کنار گذاشت و مشغول رشته از اقدامات سیاسی گردید که منجر به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش شد.^{۲۴۸}

بالاخره به دلیل اوضاع وخیم سیاسی و اجتماعی ایران، کابینه و ثوق الدوله در تابستان ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م مجبور به استعفا شد و مشیر الدوله کابینه جدید را تشکیل داد. کابینه مشیر الدوله نیز نتوانست اوضاع را بهتر کند و در پائیز همان سال استعفا داد و چند روز بعد از استعفای مشیر الدوله، بنابه دستخط شاه، آقای سپهدار اعظم رشتی، فتح الله اکبر (۱۲۳۴-۱۳۱۶ش) رئیس الوزراء

^{۲۴۷} . منوچهر نظری، *رجال پارلمانی ایران (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)*، تهران:

انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۹۰، ص ۵۴۵.

^{۲۴۸} . همان، ص ۵۴۶-۵۴۷.



شد، و مشغول مطالعه در تعیین همکاران خود گردید. به گفته عبدالله مستوفی، رئیس الوزراء جدید، نمی توانست عده‌ای برای همکاری با خود جمع‌آوری، و کابینه خود را معرفی کند. بعضی زیر بار کار نمی‌رفتند. برخی را، او نمی‌پسندید، برخی دیگر او را نمی‌پسندیدند و در نهایت پس از مدتی، کابینه سپهدار اعظم تشکیل شد، اکثریت اعضای کابینه سپهدار، طرفدار سیاست یکطرفه بودند و میخواستند با این اغراقات خود، در خطر نفوذ بلشویسم و عدم توانائی دولت در جلوگیری آن، از مجلس مشاوره عالی چیزی بشنوند و آن را مستمسک کرده و خود را مثل زمان وثوق الدوله یکسره بدامان انگلیس انداخته و از روسیه بالمره صرف نظر کنند و شاید قرارداد کذائی وثوق الدوله را هم بر ملت تحمیل نمایند».^{۲۴۹}

بنابراین تشکیل کابینه سپهدار اعظم و مأموریت اصلی آن، قیام-های مناطق مختلف کشور، به خصوص جنبش گیلان بود، اما وی در مأموریت خود نا امید شد. او مجموعاً در مدت چهارماه تصدی این سمت، دو بار کابینه را تشکیل داد و هر دو بار وزارت داخله را خود برعهده گرفت.^{۲۵۰} در سال ۱۲۹۹ش، به بعد، به

^{۲۴۹}. عبدالله مستوفی، همان، ص ۱۷۳ و ۱۷۹.

^{۲۵۰}. منوچهر نظری، همان، ۱۳۲.



دلیل ناتوانی دولت در مواجهه شدن با مشکلات و نابسامانی کشور، مردم هم «به فکر کودتا افتاده بودند»، چندی از چهره‌های سیاسی و عشایری انگیزه کودتا را در سر داشتند، برای مثال بهار به کسانی مانند سید حسن مدرس (۱۲۴۹-۱۳۱۶ش) (در رأس مخالفان قرارداد ۱۹۱۹م میان کابینه و ثوق الدوله و انگلیس قرار گرفته بود)، سالار جنگ، فیروز میرزا نصرت الدوله (۱۲۵۸-۱۳۱۶ش) وزیر خارجه حکومت و ثوق الدوله و سید ضیاءالدین طباطبائی، مدیر روزنامه «رعد» اشاره کرده که به خیال کودتا افتاده بودند.^{۲۵۱} علاوه بر آنها، حسین مکی و سردار اسعد بختیاری هم از جمله کسانی بودند که در نظر گرفته شده بودند تا کودتا را انجام دهد. لیکن هر کدام از آنها به جز سید ضیاء و همکارانش، به علل گوناگون، نتوانستند نقشه را اجرا کنند.

برای اجرای نقشه کودتا، روزهای قبل از کودتا انگلیسی‌ها مقدماتی انجام دادند. برای مثال، برای تزلزل حکومت سپهدار، به همه اتباع انگلیس دستور داده شد، خاک ایران را ترک کنند. به علاوه بانک شاهنشاهی اعلام داشت به زودی هرگونه مبادله پول ایرانی متوقف می‌شود و به طور ساختگی ارزش اسکناس ایران را پایین آوردند. بنابر پیشنهاد «ایرون ساید» (ژنرال انگلیسی و

^{۲۵۱}. ملک الشعراء بهار، همان، جلد اول، صص ۶۱-۶۲.



فرمانده سپاهیان انگلیس در ایران) رضاخان، فرمانده لشکر قزاق گردید، در آستانه تصرف تهران، سفارت انگلیس با ژاندارمری و گروه‌های مسلح تماس گرفت که در مقابل تصرف پایتخت مقاومت نکنند و به یگانهای ژاندارمری که مأمور پیشگیری بودند، اسلحه کافی داده نشد. «نورمان» سفیر وقت انگلیس در تهران، ضمن ملاقات با احمد شاه و دادن خبر کودتا، ضرورت آن را برای برقراری امنیت یادآور شده بود. یک روز قبل از کودتا، به دولت تلگراف شد که قزاق‌ها به سوی تهران می‌آیند، علت را از رضا خان پرسیدند و او در پاسخ گفته بود که برای دریافت حقوق و دیدن خویشان می‌آیند. سوم اسفند سپاهیان رضاخان به مهرآباد تهران رسیدند، سپهدار اعظم هیئتی را برای مذاکره فرستاد اما رضاخان گفته بود برای تصرف تهران آمده و یک دولت نظامی تشکیل خواهد داد.^{۲۵۲}

علی اصغر شمیم درباره رویدادهای شب کودتا، تصریح کرده که در شب سوم اسفند ۱۲۹۹ش (۲۱ فوریه ۱۹۲۱م)، کشور در چنین شرایط خطرناکی قرار داشت، با «دسیسه انگلیس‌ها» رضاخان میرپنج ارکان متزلزل حیات ایران را در دست گرفت. او در شب

^{۲۵۲} سید جلال الدین مدنی، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، جلد اول، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۲.



کودتا با ۲۰۰ تن نیروی قزاق تهران را فتح کرد و کودتایی برپا نمود و در همان شب، اولین هیئت مستقل دولت به ریاست سید ضیاءالدین تشکیل شد و فردای آن روز بیانیه‌ای از طرف رئیس الوزراء منتشر گردید. رضاخان فرماندهی کل قوای نظامی را برعهده گرفت.^{۲۵۳}

درباره تاریخ کودتا و چگونگی ورود قزاق به فرماندهی رضاخان به تهران و به دست گرفتن قدرت به عنوان «رهبری سپاه قزاق با سربازی شجاع، بنام رضا خان میرپنج» خبری منتشر شد و در متن خبر آمده که: «تهران، وضع دیگر بخود گرفته است. قزاقانی وارد پایتخت شدند. زمام امور و انتظامات شهر را بدست گرفته- اند».^{۲۵۴}

قزاق‌ها در ساعت یک بامداد، دو هزار و پانصد تن بودند به فرماندهی رضا خان که از قزوین حرکت کرده بودند و در نزدیکی تهران «سید ضیاء الدین طباطبایی» هم به آنها پیوسته بود، از دروازه‌های قزوین و حضرت عبد العظیم (ع) به تهران وارد شده و بدون هیچ درگیری خاصی شهر تهران را تصرف و دولت

^{۲۵۳} . علی اصغر شمیم، *از نادر تا کودتای رضاخان میرپنج*، تهران: انتشارات مدبر،

۱۳۷۳، ص ۳۶۷.

^{۲۵۴} . روزنامه ندای ایران نوین، «*خواب آلوده، بیدار شو!*»، ضمیمه تاریخ شاهنشاهی ایران، شماره ۱۹۳، ۱۳۵۰/۵/۲۷، ص ۷۷۰.



سپهدار را سرنگون کردند. قزاق‌ها مراکز مهم و استراتژیک شهر را تصرف کرده، کنترل سازمان‌های دولتی را به دست گرفته و با احمد شاه وارد مذاکره شدند. رضاخان بعد از تسلیم تهران و تسلط بر اوضاع به ملاقات احمد شاه رفت و به او قول داد که احترامات او محفوظ بوده و تنها نظرش خاتمه دادن به این وضع ناهنجار و قطع دست ایادی بیگانه است و ضمناً از شاه تقاضا کرد که فرمان نخست‌وزیری را برای سید ضیاء الدین طباطبایی و فرماندهی قوای نظامی را برای خودش صادر نماید و احمدشاه لقب سردار سپه را نیز به وی داد.^{۲۵۵}

رضاخان در همان روزهای بعد از کودتا مانند یک فاتح خود را نشان می‌داد و روزنامه‌ها نیز عکس‌های نظامی و اعلامیه «حکم می‌کنم» را منتشر کردند. با اعلامیه معروف «حکم می‌کنم» رضاخان و نشر آن میان مردم، او را به عنوان عامل اصلی و مجری فعلی کودتا نشان داده شد، اعلامیه نه بند اصلی داشت که مانند دستور العمل یک حکومت نظامی بعد از کودتا بود، در بند اول، دوم و سوم اوامری درباره چگونگی تعامل اهالی و رفت و آمد آنان و چگونگی برخورد با نظامیان را بیان کرده بود، نکته

^{۲۵۵}. جهاد صالح العمر، اسعد محمد زیدان الجواری، همان، ص ۱۷؛ فراهانی، همان، ص ۲۱.



چهارم اعلامیه، درباره توقیف روزنامه‌ها و همه مطبوعات وقت بود و بنا بر این می‌بایست روزنامه‌ها مهلت کار و انتشار را از حکومت کودتا درخواست کنند. بندهای پنج، شش، هفت و هشت، چگونگی اجتماعات اهالی در اماکن عمومی و تحرکات بازاریان و غیره را تعیین می‌کرد. در بند نه اعلامیه، کاظم خان را به سمت «کماندانی شهر» انتخاب کرده و به عنوان مأمور اجرای مواد مذکور معرفی کرده بود. در پایان بعد از درج تاریخ انتشار اعلامیه، نام رضاخان به عنوان رئیس دیویزیون قزاق و فرمانده کل قوا ذکر شده بود.^{۲۵۶}

برای جلوگیری از عکس العمل مخالفین کودتا و احتمال بروز هر اتفاقی که بر عکس برنامه‌های کودتا باشد، کودتاچیان تمام صبح روز به توقیف شخصیت‌ها و تعطیل کردن احزاب مشغول بودند، آنها سران و چهره‌های برجسته دنیای سیاست وقت و رجال خاندان و تاثیرگذار، مانند نخست‌وزیران پیشین، وزرای سابق، شخصیت‌های عالی‌رتبه و یا ثروتمندان بودند از یک طرف و سران گروه‌های مخالف قرارداد ایران با انگلیس و معترضین

^{۲۵۶} . روزنامه ندای ایران نوین، همان، شماره ۱۹۴، ص ۷۶۹ و ۷۷۰.



وجود انگلیس در ایران را از طرف دیگر دستگیر می‌کردند و آنها را به قزاقخانه می‌بردند.^{۲۵۷}

البته انگلیسی‌ها عنصر نظامی بودن رئیس دولت آینده را هیچ‌گاه از نظر دور نمی‌داشتند، زیرا به زعم آنان تنها دولت نظامی می‌توانست با هرج و مرج تهران و اقصای نقاط کشور مبارزه کند^{۲۵۸}، همانطور از کینه و مبارزه‌گرایی رضاخان با روس‌ها و بلشویک‌ها بهره‌بردند. تأیید رضاخان توسط آنها، بیشتر به خاطر کینه‌ورزی وی بود و با آن نگاه، رضاخان را می‌دیدند که می‌تواند عامل خوبی برای مقابله با روس‌ها باشد. علاوه بر آن از لحاظ شخصیت، انگلیس‌ها نیز با قدرت و مدیریت رضاخان با زبردست‌هایش متعجب بودند و او را یک مرد توانمند می‌دیدند که می‌تواند دیگران را در قوای مختلف ایران تحت کنترل خود در بی‌آورد و این توانایی از لحاظ شخصیتی، می‌تواند عامل توانمندی برای وحدت ارتش ایران و تأسیس یک ارتش قدرتمند برای

^{۲۵۷} . حسن فراهانی، همان، ص ۱۰.

^{۲۵۸} . حسین آبادیان، تاریخ سیاسی ایران معاصر بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی ۱۲۹۹-۱۳۰۴، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های

سیاسی، ۱۳۸۹، ص ۳۵.



دولت ایران باشد و در چارچوب حفظ استراتژیک و سیاست عمومی انگلیس عمل کند.^{۲۵۹}

لکن درباره عامل اصلی کودتا و افکار عمومی مردم، منابع متعدد تاریخ معاصر ایران، سفارت انگلیس را مسبب کودتا می‌دانستند و می‌دانند، پس در نهایت باید گفت که نقش انگلیس در زمینه سازی کودتای سوم اسفند، به آن معنا نیست که آنها را سبب اصلی کودتا و تغییر نظام دانست، همانطور که نمی‌توان نقش آنها را هم نادیده گرفت، طبق روال رویدادهای مشروطه و اوضاع سیاسی ایران در دوران جنگ اول جهانی و بعد از آن، فضای داخلی ایران نیز مساعد بود که فرایند سیاسی در این کشور را به نقطه کودتای سوم اسفند و سپس به استبداد رضاشاه برساند. به عبارت دیگر، کودتا نتیجه بافت حوادث مربوط به دوران قبل از کودتا بود. پس از آن رضا خان، توانست به کمک بخشی از قوای داخلی و خارجی وقت، ریاست یک کودتای نظامی را بر عهده بگیرد و با روش خود، برنامه‌های سیاسی خودش را بی‌وقفه پیشبرد تا تأسیس خاندان پهلوی تحقیق یافت. در واقع بعد از کودتای سوم اسفند، فرصت‌های بزرگ سیاسی برای رضاخان

^{۲۵۹}. محافظه، علی، *ایران بین القومیة الفارسیة و الثورة الاسلامیة*، بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر، ۲۰۱۳، ص ۴۶.



پیش آمد و به تدریج پایه‌های اصلی دولت را تا پادشاهی در دست گرفت. در همان روزهای اول کودتا، رضاخان همانند صاحب قدرت اصلی رفتار می‌کرد، او با انتشار بیانیه‌ها و مانورهای نظامی، خود را عامل اصلی کودتا می‌دانست.

اما سید ضیاء بر خلاف رضاخان، فقط ماه‌های اولیه کودتا، عامل اصلی کودتا شناخته شد و به علت رقابت‌های سیاسی و اقدامات تند و فراگیر علیه اقشار و طبقات سیاسی و نظامی، فرصت ماندن در رأس حکومت را از دست داد. در واقع بعد از کودتا، قدرت نظامی در دست رضاخان بود و سید ضیاء اگرچه از لحاظ سیاسی موجد کودتا بود و نخست وزیر بدون لقب شد (چون از قبول عنوان نخست‌وزیری خودداری کرد)، لکن وی فقط نقشه‌ها را طرح می‌کرد و برنامه می‌داد، به علت اقدامات تند و جذاب ابتدای کار و بازداشت چهره‌های سیاسی و خاندان‌های مختلف جامعه توسط دولت کودتا، تأثیر خود را از دست داد و اشراف و ملاکین خشمگین شدند. از طرف دیگر، بحران مالی و وضعیت سیاسی، راه سید ضیاء را دشوارتر کرد. در مقابل، رضاخان که فرمانده لشکر قزاق شده بود، به این بود تا خودش رئیس الوزراء شود و به همین دلیل به نفع خود در صدد آن بود نیروهای نظامی را قوی‌تر کند و بودجه لازم برای نیروهایش را در اختیار داشت و



دست به اقدامات خودسرانه زد.^{۲۶۰}

در اقدامات خود برای بدست گرفتن قدرت، رضاخان قبل از خلع نهائی سلسله قاجار، با سیاسیون محافظه‌کار و معارضین قاجار و خاندان‌ها و زمینداران وقت، مذاکره کرد و وعده حمایت امتیازات را به آنان داد، در مقابل پشتیبانی آن‌ها را کسب کرد.^{۲۶۱} یرواند ابراهامیان، درباره چگونگی مدیریت منازعات سران مختلف و گرایش‌های گوناگون در عرصه سیاست، می‌نویسد:

قدرت گرفتن رضاخان از راه ائتلاف با حزب محافظه‌کار اصلاح طلب در مجلس چهارم، آغاز شد. این ائتلاف در واقع برای محافظه‌کاران سودمند بود. رضاخان، اشرافی را که سید ضیاء زندانی کرده بود، آزاد کرد؛ از انتخاب قوام السلطنه به جای نخست‌وزیر وقت، سید ضیاء، طرفداری کرد؛ سپهدار را به موقعیت برجسته‌اش در ایالات ساحل خزر بازگرداند؛ علمای شیعه را که پس از شورشی ناموفق علیه انگلیس از عراق گریخته بودند، به گرمی پذیرفت؛ و برای توقیف سه روزنامه تندرو - حقیق، طوفان و ستاره سرخ - به حکومت نظامی متوسل شد. وی همچنین، در تدوین سیاست خارجی با

^{۲۶۰} . سید جلال الدین مدنی، همان، جلد اول، ص ۱۷۶.

^{۲۶۱} . جهاد صالح العمر، اسعد محمد زیدان الجواری، همان، ص ۱۹.



محافظه‌کاران کنار آمد. رضاخان همزمان باتسریع خروج انگلیس از ایران، از طریق اعطای امتیاز نفت شمال، به شرکت استاندارد اویل نیویورک و انتصاب دکتر آرتور میلیسپو از وزارت خارجه آمریکا به سمت خزانه‌دار کل ایران، در صدد جلب کمک آمریکایی‌ها برآمد.^{۲۶۲}

سید ضیاء می‌خواست رضاخان را از قدرت دور گرداند و او را به عنوان وزیر جنگ، جایگزین مسعود کیهان کرد. اما او همچنان فرماندهی قزاق را حفظ نمود و مبارزه آشکار را شروع کرد، روشن بود که در اردیبهشت سال ۱۳۰۰ش، دیگر باید یکی از این دو تن بر کنار شوند. سید ضیاء مقدمات کودتای دیگری را تهیه می‌کرد، به همین دلیل از فرماندهان ژاندارمری قم، قزوین و سمنان خواست تا به سوی تهران بیایند و زمینه را برای پادشاه شدن ولیعهد هم مهیا کرد، اما رضاخان قدرت فعلی را در دست داشت و انگلیسی‌ها در این موضوع رضاخان را ترجیح دادند، رضاخان زودتر دست بکار شد، محل وزارتخانه‌ها و حتی مقر نخست وزیر را تحت کنترل گرفت و عملاً به همه مقامات دستور می‌داد و به این صورت قدرتی برای سید ضیاء باقی نماند و

^{۲۶۲} علی‌محمد علی، همان، ص ۱۶۳؛ پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۲، ص ۱۶۳.



سرانجام فرمان عزل سید ضیاء توسط احمد شاه صادر شد و اجباراً از ایران تبعید شد، به این ترتیب کابینه سید ضیاء ۹۳ روز طول نکشید.^{۲۶۳}

روزنامه «ندای ایران نوین» در ضمیمه «تاریخ شاهنشاهی ایران»، در مورد حوادث سال ۱۳۰۰ش سرمقاله خود را تحت عنوان "کابینه سیاه"، به سقوط کابینه سید ضیاء اختصاص داده، در ابتدای مقاله آمده:

سید ضیاءالدین، نخست‌وزیر صد روزه، سقوط کرد، و تهران را با چند تن از دوستانش ترک گفت. سید ضیاءالدین، سرشتی غریب داشت و طوری مسائل و موضوعات مختلف را بهم آمیخته بود که باعث حیرت میشد، پیدا نبود که او به کدام مسلک سیاسی گرایش دارد....^{۲۶۴}

رضاخان بعد از کودتا و گرفتن لقب (سردار سپه) و فرماندهی دیویزیون قزاق از طرف احمد شاه، در ۷ اردیبهشت ۱۳۰۰ش در مقام وزارت جنگ منصوب شد، بعد از آن در سال ۱۳۰۲ش، فرمان نخست وزیری (رئیس الوزرائی) آن، توسط احمد شاه قاجار صادر شد و در همان کابینه خود رضاخان وزرات جنگ و

^{۲۶۳} . سید جلال الدین مدنی، همان، جلد اول، ص ۱۷۷.
^{۲۶۴} . روزنامه ندای ایران نوین، همان، شماره ۱۹۴، ص ۷۷۳.



فرماندهی قوای نظامی را عهده‌دار بود. در این دوره چهار بار کابینه را تشکیل داد. یک بار هم احمد شاه بعد از رویداد «غوغای جمهوری خواهی»، او را از نخست‌وزیری برکنار ساخت و سردار سپه رضاخان هم کنار کشید، اما با فشار نظامی‌ها و تمایل مجلس شورای ملی، بار دیگر احمد شاه فرمان نخست‌وزیری او را برای وی صادر کرد. سردار سپه در ۱۱ دی‌ماه ۱۳۰۳ نیز مانند یک فاتح، با استقبال زیاد و پس از سرکوبی شیخ خزعل در خوزستان، به تهران بازگشت.^{۲۶۵}

در واقع سفر بی بازگشت احمد شاه، فضای سیاسی را بیشتر برای تثبیت قدرت رضاخان فراهم کرد و او این فرصت را از دست نداد. روزنامه «العراق» در سال ۱۹۲۵م (۱۳۰۴ش)، در گزارشی تحت عنوان «السردار سباه» (سردار سپه) در این مورد اشاره کرده که اقامت سال‌های اخیر احمد شاه، که در ظاهر به بهانهٔ مریضی در اروپا است، لیکن در واقع توسط برخی، در دام توطئه افتاده و از صحنه سیاسی دور شده، رضاخان که از سربازی قزاق شروع کرد و در نهایت ریاست یک کودتا را در شباط ۱۹۲۱م (سوم

^{۲۶۵} . امید استقلال، «رئیس‌نظار ایران رضاخان»، روزنامه‌ی امید استقلال، سلیمانیه: چاپخانه‌ی امید استقلال، ۱ امیاس ۱۹۲۴، شماره ۲۴، ص ۱؛ الاستقلال، «حاله فی ایران»، جریده الاستقلال، بغداد: ۲۴ تشرین الثانی ۱۹۲۴، العدد ۵۰۴، ص ۳؛ قانعی، سعید، تاریخ پهلوی، تهران: انتشارات به‌آفرین، ۱۳۸۹، ص ۵۱.



اسفند ۱۲۹۹ش) در دست گرفت، بعد از آن گام به گام توانست رأس امور سیاسی دولت را در دست گیرد، تا آنکه در سال ۱۹۲۳م، به عنوان نخست‌وزیر منصوب شد و در سال ۱۹۲۴م برای تأسیس یک دولت جمهوری، نیز تلاش خود را آغاز کرد، لکن به علت معارض بودن روحانیون، این تلاش نافرجام ماند.^{۲۶۶}

در ۲۶ بهمن‌ماه، طبق مصوبه طرح قانونی توسط مجلس شورای ملی، رضاخان با اختیارات تام، ریاست عالی‌ه کل قوای دفاعیه و تأمینیه مملکت را در دست گرفت و در نهایت، انتخاب وی به ریاست حکومت موقت با ۸۰ رأی موافق، اعضای مجلس شورای ملی در ۱۹ آبان ۱۳۰۴ و خلع تمامی قاجاریه از سلطنت و تشکیل مجلس مؤسسان در ۱۵ آذر ۱۳۰۴ و انتخاب رضاخان به مقام سلطنت به عنوان رضا پهلوی و جلوس آن بر تخت در روز ۲۵ آذرماه ۱۳۰۴ و تاجگذاری آن در تاریخ ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ در کاخ گلستان، دیگر وی به اوج قدرت رسید و تا ۲۵ شهریور ۱۳۰۵ش سلطنت کرد.^{۲۶۷}

^{۲۶۶} العراق، «سردار سپه»، جریده العراق، بغداد: ۱۶ تشرین الثانی ۱۹۲۵، العدد ۱۶۸، ص ۱؛ الشعب، «حاله السیاسیه فی ایران»، جریده الشعب، بغداد: ۱۰ نیسان ۱۹۲۴، شماره ۱، ص ۱.

^{۲۶۷} العراق، «قرار مجلس ایران بخلع الشاه و اسرته المالک»، جریده العراق، بغداد: ۲۵ حزیران ۱۹۲۵، شماره ۱۶۷۴، ص ۱؛ قانعی، همان، ص ۵۱.



تأسیس خاندان پهلوی و تاجگذاری رضاشاه در مناطق کردنشین ایران، در نشریات گُردی و عربی عراق بازتاب داشت. طبق اخبار روزنامه‌های آن دوره، بعضی از اقشار و خاندان‌های گُرد مکریان، کردستان و کرمانشاه، مانند مناطق دیگر ایران، به علت اوضاع آشفته جامعه و اوضاع وخیم اقتصادی ایران، منتظر چنین تغییراتی در رأس نظام بودند، در قبال تاجگذاری رضاشاه و تأسیس سلسله پهلوی ابتدا خوشنود بودن و برخی از نماینده‌ها و چهره‌های عشایر، سیاسی و علما وقت، برای عرض تبریک به تهران رفتند. نشریه «زار کرمانجی» گُردی، که در شهر رواندوز گُردستان عراق (هم مرز مناطق کردنشین ایران)، درباره تاجگذاری رضاشاه و واکنش مناطق گُردنشین به ویژه مناطق آذربایجان و موکریان، در گزارشی تحت عنوان «تاجگذاری حضرت جلالت‌مآب رضاه شاه» نوشته: «تمام رؤسای عشایر گُردستان مکریان به مناسبت تاجگذاری رضاشاه، شاه جدید ایران به تهران اعزام شدند»، همانطور آمده که بنابر طلب رضا شاه، علی بیگ سالار بیگ نماینده مکریان، پیش شاه مانده و نامبرده با هیئت سفر برنگشته است. به همان مناسبت در صفحه بعدی نشریه، به مناسبت عضویت علی بیگ در مجلس ملی، شعری از اشعار وی نشر شده است. به نظر می‌رسد نشریه «زار کرمانجی» طرفدار تغییرات در



ایران بوده، چون به عبارت «موفق باشد رضا شاه، برای خدمت ملت و وطنش» گزارش خود را پایان داده است.^{۲۶۸}

همانطور افرادی از مناطق سنندج و کرمانشاه در مراسم تاجگذاری رضاشاه دعوت شده بودند و شرکت کردند. نماینده دعوت شده شهر سنندج ملا فتح الله شیخ الاسلام و نماینده کرمانشاه حاج سید محمد امام جمعه بود.^{۲۶۹}

در روزنامه العراق تحت عنوان «تبدل الاسره المالکة فی ایران» و «رضاخان و نظام الحکم فی الفارس»^{۲۷۰} در شماره‌های روزهای ۲۴ و ۲۶ تشرین الثانی ۱۹۲۵م، دو گزارش خبری درباره تأسیس خاندان پهلوی و خلع سلطنت قاجار منتشر کرده و آمده که «بعد از تصویب مجلس شورای ملی ایران و بدست گرفتن قدرت توسط سردار رضاخان پهلوی و خلع خاندان قاجاریه، این تصمیم باعث خوشنودی همه ممالک ایران شد، همچنین کشورهای غرب

^{۲۶۸} . زار کرمانجی، «تاجبه‌خشی حضرتی جه لاله‌تمه‌ناب رضاشاه پهلوی»، *گوفاری زار کرمانجی*، رواندوز: انتشارات زار کرمانجی، ۱۲ ذی القعدة ۱۳۴۴هـ.ق، شماره ۱، ص ۱۷.

^{۲۶۹} . حسام الدین آشنا، *از سیاست تا فرهنگ (سیاستهای فرهنگی دولت در*

ایران ۱۳۲۰-۱۳۰۴)، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۸، ص ۱۱۱.

^{۲۷۰} . ترجمه عنوان به فارسی: «تغییر سلسله پادشاهی در ایران» و «رضاخان و نظام فرمانروایی در ایران».



و شرق نیز رسماً این تغییر را به رسمیت شناختند»^{۲۷۱}، همچنین به آن اشاره کرده است که کسی «بر اریکه قدرت نشسته که قبلاً عضوی از خاندان‌های دولتی نبوده است» و رضاشاه را به عنوان یک مرد بزرگ دولت که قدرت‌های محلی را از بین برده و روبروی نفوذ بلشویک‌های روس و معارضین دولت ایستاده، سپاه را ترقی داده و توانسته تغییر در نظام ایجاد کند، معرفی کرده است.^{۲۷۲}

سؤالی که مطرح است این است که چگونه بعد از مشروطه و آرمان‌های مردم‌سالارانه‌ی آن و حضور اختلافات بسیاری میان چهره‌های سیاسی وقت و میان آن‌ها، رضاشاه به اوج قدرت می‌رسد و حاکمیت شبه مطلق خود را در این اوضاع بنا کند؟

البته در دوره سلطنت رضاشاه و اجرای سیاست‌های استبدادی آن، ضروری است که نقش نهادهای جامعه به ویژه مجلس شورای ملی و روشنفکران و اقشار جامعه را در ظهور رضاشاه و اجرای سیاست‌های عمومی مورد بررسی قرارگیرد. در واقع عدم درک مؤلفه‌ها و توسعه نیافتگی محمل‌های دموکراتیک و فقدان

^{۲۷۱} العراق، «تبدیل الاسره المالکة فی الایران»، جریده العراق، بغداد: ۲۴ تشرین الثانی ۱۹۲۵، العدد ۱۹۶۳، ص ۱ و ۳؛ العراق، «رضاخان و نظام الحكم فی الفارس»، جریده العراق، بغداد: ۲۶ تشرین الثانی ۱۹۲۵، العدد ۱۶۹۴، ص ۱.
^{۲۷۲} العراق، «رضاخان و نظام الحكم فی الفارس»، جریده العراق، بغداد: ۲۶ تشرین الثانی ۱۹۲۵، شماره ۱۶۹۴، ص ۱.



بسترهای نظری و عملی پارلمانتاریسم از یک سو و حضور قدرتمندانه اقشار اجتماعی و جامعه عشایری از سوی دیگر، مجلس را مانند دیگر نهادهای نوپای مشروطه به میدان کشمکش و منازعات سیاسی و قدرت طلبانه تبدیل کرد. اوضاع جنگ اول جهانی و آشفتگی‌های اجتماعی جامعه نیز، کشور را تا آستانه فروپاشی پیش برد و مقدمات رویگردانی از نهضت مشروطه و آرمانهای مردم سالارانه را فراهم ساخت، در نتیجه بستر مساعدی برای گفتمان استبداد روشنفکرانه پدید آمد. کودتای سوم اسفند و ظهور رضاشاه بعد از آن، محصول این فضا بود. «او با بهره‌گیری به موقع از فرصت‌ها و فضاها و با پشتیبانی روشنفکران اقتدارگرا و قدرت‌های خارجی، توان همه‌ی نهادهای و نخبگان را به تحلیل برد و آنها را واداشت در چارچوب قوانین و نهادهای مستقر، وی را تا بالاترین مقامات برکشند». او توانست از طریق دخالت در امر انتخابات و گزینش نمایندگان، مجلسی وفادار و تحت فرمان پدید آورد و به مثابه ابزار، از آن مجلس استفاده کرد، بدین وسیله توانست اجرای رشته‌ای از سیاست‌های عمومی و برنامه‌های شبه مدرنیستی خود را در سراسر کشور گسترش دهد و برنامه‌ها را



قانونمند کرد و زمینه تحکیم، تثبیت و تداوم دیکتاتوری او را ممکن ساخت.^{۲۷۳}

در نهایت این رضا خان بود که با استفاده از فضای داخلی کشور و مناسبات خارجی، مراحل پی‌درپی در به قدرت رسیدن را پشت سر گذاشت؛ یعنی از رضا میرپنج قزاق تا کودتا، رضاخان سردار سپه، وزیر جنگ و نخست وزیری، طرح نافرجام اندیشه جمهوری‌خواهی، سلب اختیارات قانونی آخرین شاه قاجار، و نهایتاً تاسیس خاندان پهلوی و تثبیت و حاکمیت مطلق کل کشور.

^{۲۷۳}. علیرضا ملایی‌توانی، همان، ص ۱۵.



فصل دوم: سیاست‌های عمومی و برنامه‌های دولت مرکزی



۲-۱- سرشت و سیاست عمومی دولت مرکزی پهلوی اول:

سیاست‌ها و برنامه‌های دولت پهلوی اول برگرفته از هویت و ساختار سیاسی و اندیشه اصلی آن دولت بود. به عبارت دیگر برگرفته از نوع مشروعیت و چگونگی تحصیل مشروعیت در آن دولت و جامعه آن می‌باشد. سؤالی که مطرح می‌باشد، این است که مشروعیت دولت کودتا و سپس پهلوی اول از کدام پایه و انواع مشروعیت بدست آمده بود؟ ماکس وبر به سه نوع از مشروعیت اشاره می‌کند و که به شرح ذیل می‌باشند:

۱. عقلایی: که مبتنی بر اعتقاد و قانونمندی مقررات موجود و حق اعمال سلطه و قدرت (سلطه قانونی).

۲. سنتی: که مبتنی است بر اعتقاد متداول به تقدس سنتهایی که از قدیم اعتبار داشته‌اند و مشروعیت کسانی که این سنتها آنان را مأمور و مجاز به اعمال سیادت می‌کند (سلطه سنتی).

۳. کاریزمایی: که مبتنی است بر فرمانبرداری غیر عادی و استثنایی از یک فرد به خاطر تقدس، قهرمانی و یا سرمشق بودنش و نیز



فرمانبرداری از نظامی که وی ایجاد کرده یا به شکل وحی بر او نازل شده و ایثار در برابر او و نظامش (سلطه کاریزمایی).^{۲۷۴}
و اما دیوید ایستون، به سه نوع دیگر از مشروعیت دولت اشعار می‌دارد:

۱. مشروعیت ایدئولوژیک. که منبع مشروعیت، ایدئولوژی حاکم بر جامعه می‌باشد.

۲. مشروعیت ساختاری. هر نظام سیاسی، اصولی در مورد واگذاری قدرت سیاسی و اعمال اقتدار دارد و بر پایه این اصول، از مردم می‌خواهد اعتبار ساختارها و و هنجارهای رژیم را بپذیرد. اگر اعتبار ساختارها و هنجارهای رژیم پذیرفته شود، مشروعیت ساختاری به وجود می‌آید.

۳. مشروعیت شخصی. اگر رهبران شخصیت و رفتار برجسته‌ای داشته باشند و اگر مردم آنها را قابل اعتماد و علاقه‌مند و متوجه به مسائل خود بدانند، یا از آنها بخواهند جامعه را به طرز دیگری اداره کنند و آنها هم بپذیرند، واقعیت غیرقابل انکاری پدیدار می‌شود که آن را مشروعیت شخصی می‌نامند.

^{۲۷۴} . ماکس وبر، *اقتصاد و جامعه*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۹۲، ص ۳۱۲.



به نظر ایستون گروه بزرگی از رهبران، گذشته از هرگونه اعتقاد باطنی یا شناخت پیروان، باور به مشروعیت خود را به وجود می-آورند.^{۲۷۵}

اگر تقسیم‌بندی وبر برای بررسی ماهیت و چگونگی سرشت و مشروعیت حکومت پهلوی اول در نظر گرفته‌شود، نمی‌توان به طور دقیق و کامل فقط یکی از این سه نوع سیطره و مشروعیت را برای رژیم پهلوی اول به کار گرفته شود، چون به گفته وبر «هیچ یک از این سه نوع به طور خالص وجود ندارند». لیکن می‌توان گفت که اگرچه سیادت و مشروعیت کاریزمایی و اصل واژه از اصطلاحات مذهبی به ویژه اصطلاح دوران مسیحیت قدیم گرفته شده، اما رضاشاه در ده سال اول سلطنت از شبه مشروعیت کاریزمایی برخوردار بود، اگرچه رضاشاه با وحی الهی یا نظامی که خود او ایجاد کرده باشد برخوردار نبود، اما به عنوان یک فرد نظامی و رستگار برای بلواها و سرکوب یاغیان و ایجاد یک دولت مرکزی توسط بخش بزرگی از روشنفکران و اغلب مردم شناخته شده بود. علاوه بر آن رضاشاه از دو نوع دیگر عقلایی و سنتی نیز به عنوان ابزار، برای پایداری مشروعیت خود استفاده می‌کرد.

^{۲۷۵} . عبدالرحمن عالم، *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۸.



اما اگر تقسیم بندی ایستون در نظر گرفته شود، بنابر دلایل، داده‌ها و رویدادهای تاریخی بعد از مشروطه در ایران و بازتاب جنگ اول جهانی، ضعف دولت مرکزی، شاهان قاجار، نابسامانی‌ها و افکار عمومی اهالی ایران، از طریق بررسی و تحلیل روزنامه‌های آن دوره، می‌توان گفت که دولت پهلوی اول به صورت مرکب از دو نوع (نه به صورت کامل) از مشروعیت شخصی (رضاشاه) و مشروعیت ساختاری (طبق سنت دیرینه واگذاری قدرت در ایران)^{۲۷۶} برخوردار بود و در دوران اوایل سلطنت رضاشاه، جامعه و نخبگان سیاسی خواستار اعمال قدرت وی و روش برخورد او با یاغیان و شورشیان و یکسان‌سازی در ارتش و استخدام آن برای ایجاد یک دولت مرکزی در ایران، بودند.

اما در مقایسه این دو تقسیم‌بندی، می‌توان گفت که مشروعیت کاریزمایی نزد وبر و مشروعیت شخصیتی نزد ایستون برای تحقیق حاضر تقریباً به هم نزدیک هستند. دولت مرکزی پهلوی اول در ایران و دولتمداری رضاشاه، از شبه مشروعیت کاریزمایی و شخصیتی آمیخته به سنت واگذاری قدرت (علاوه بر تعارض او با نیروهای سنتی) بهره برده بود.

^{۲۷۶} . برای اطلاعات بیشتر در این مورد ر.ک به مقاله: محمد علی همایون کاتوزیان، «مقاله مشروعیت سیاسی و پایگاه اجتماعی رضاشاه» در کتاب: **هشت مقاله در تاریخ و ادب معاصر**، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۹، صص ۱۹۸-۲۴۱.



البته هنوز اصطلاحات گوناگونی برای نامگذاری ساختار و توصیف ماهیت قدرت دولت مرکزی ایران در میان سالهای ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش بکار می‌رود، مانند «بنپارتی»، «نئوپاتریمونیالیزم»، «مطلقه»، «شبه مدرنیسم مطلقه»، «استبداد» و «خودکامه»، «دیکتاتوری». در حالیکه آسان نیست که هویت و ماهیت دولت پهلوی را به طور دقیق براساس این اصطلاحات مشخص کرد. زیرا خود ساختار دولت مرکزی پهلوی و سرشت مشروعیت در ایران، ویژگی خاصی دارد، به همان علت اختلاف نظر در میان صاحب نظران و محققان آن دوره وجود دارد.

تحصیل قدرت توسط رضاخان از طریق کودتای نظامی به وسیله- ی نیروهای قزاق که به ارتش نوین تبدیل شده بودند و وجود ارتش به عنوان یکی از مبانی اساسی رژیم و نظامی بودن و اهتمام چشمگیر او به ارتش، باعث شده برخی او را یک دیکتاتور بنامند.^{۲۷۷}

حسین بشیریه درباره گفتمان مسلط دوره پهلوی اول، از دسته‌واژه «مدرنیسم مطلقه پهلوی» استفاده کرده و اعتقاد دارد که عناصر تشکیل دهنده گفتمان «مدرنیسم مطلقه پهلوی»، عبارت بود از

^{۲۷۷}. ابراهیم عباسی، *دولت پهلوی و توسعه اقتصادی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۵.



نظریه شاهی ایرانی، پاتریمونیالیسم سنتی، گفتمان توسعه و نوسازی شیوه مدرنیسم غربی، قانون‌گرایی، اقتدارگرایی، اصلاحات از بالا، عقلانیت مدرنیستی، ناسیونالیزم ایرانی، تمرکز سیاسی، سکولاریسم، مدرنیسم فرهنگی و توسعه صنعتی. در این گفتمان سنت، مذهب، قومیت، شیوه زندگی عشایری و گروه‌های سنتی می‌بایست به عنوان "اغیار گفتمانی" از عرصه اجتماع و قدرت خارج شوند.^{۲۷۸}

برخی ماهیت دولت پهلوی را یک دولت مطلقه نامگذاری کرده‌اند، البته اساسی‌ترین خصوصیت دولت مطلقه، وجود تمرکز قدرت و ایجاد یک دستگاه دیوانسالار دولتی است که این، مقدمه شکل‌گیری یک ماشین دولتی از یک سو و غیر شخصی شدن قدرت و دولت از سوی دیگر است. بنابراین نمی‌توان گفت در دولت پهلوی اول که دستگاه دیوان سالاری به صورتی تشکیل شده بود که قدرت را غیر شخصی کند و تحت تأثیر کامل و مطلق رضاشاه قرار نگیرد، بلکه عملکرد خودکامه او طوری بود که برخی از مدیران و وزیران نزدیک خود را که در تشکیل دولت پهلوی اول و تأسیس نهادها و اجرای برنامه‌های دولت نقش

^{۲۷۸}. محمد حسین بحرانی، *طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر ۱۳۲۰-۱۳۸۰*.

۱۳۸۰، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۸۹، ص ۱۶۷.



بسزایی داشتند، از بین برد. از این رو بیشتر به یک دولت موروثی و سلطانی شباهت دارد تا یک دستگاه تأثیرگذار دیوان سالاری. احمد نقیب زاده، علاوه بر توضیح تفاوت‌ها میان ماهیت دولت مطلقه و دولت مرکزی رضاشاه پهلوی، دولت رضاشاه را یک دولت مطلقه می‌نامد. نقیب‌زاده در این مورد نوشته:

رضاشاه مانند اغلب دولت‌های مطلقه که در پایان قرون وسطی شکل گرفتند، قدرت را در دست شخص خود قبضه کرد و مانند همین دولتها قبل از هرچیز، اقدام به تأسیس ارتشی نمود که به قدرتهای محلی، وابسته نباشد و صرفاً در خدمت اهداف و برنامه‌های او باشد. رضاشاه همچنین مانند دولتهای مطلقه، هسته یک دستگاه دیوانی دولتی را پی‌ریخت که آن نیز ابزار اجرای منویات او باشد.^{۲۷۹}

محمد حسن بحرانی نیز درباره گفتمان سیاسی دوره پهلوی اول و سرشت آن دولت، برآن است که مفهوم ترکیبی «مدرنیسم مطلقه پهلوی» (البته با استفاده از دیدگاه حسین بشیریه و الهام گرفتن از او) مناسب‌تر از هر مفهوم دیگر است، چون اعتقاد دارد که شباهت‌های بسیاری میان دولت‌های مطلقه اروپایی (که نخستین

^{۲۷۹}. احمد نقیب‌زاده، *دولت رضا شاه و نظام ایلی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۸.



دولت‌های مدرن اروپایی بودند) و دولت پهلوی اول، وجود دارد.^{۲۸۰}

همایون کاتوزیان، دولت پهلوی اول را با عنوان یک حکومت دیکتاتوری و خودکامه نام می‌برد و معتقد است که در آخر زمام‌داری وی، او توانست حکومت مطلقه و خودکامه خود را مستقر سازد. کاتوزیان بر آن است که حکومت رضا شاه پس از تاجگذاری در سال ۱۳۰۴ش و تأسیس سلسله پهلوی، هنوز بیش از آنکه یکسره «سلطانیسم» باشد، یک حکومت اقتدارگرا بود، زیرا وی همچنان به راهنمایی گروهی از نخبگان سیاسی مهم که ریشه در عصر قاجار داشتند، عمل می‌کرد و تا اندازه کمتری به مجلس متکی بود.^{۲۸۱}

کاتوزیان در مقاله «مشروعیت سیاسی و پایگاه اجتماعی رضاشاه»، به طور دقیق‌تر ساختار قدرت و رفتار سیاسی دولت مرکزی، میان سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش، را به سه بخش تقسیم می‌کند و معتقد است:

۱. دوران ۱۲۹۹-۱۳۰۴ش (۱۹۲۱-۱۹۲۵م)، دوره حاکمیت دوگانه و مبارزه قدرت میان جریان‌های سیاسی اساسی در کشور بود:

^{۲۸۰}. محمد حسین بحرانی، همان، ص ۱۶۶.

^{۲۸۱}. محمدعلی همایون کاتوزیان، تضاد دولت و ملت (نظریه تاریخ و سیاست در ایران)، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷، ص ۲۲۹.



نخست، نیروهای بی‌نظمی و هرج و مرج؛ دوم، نیروهای ضد آنها یعنی نیروهای دیکتاتوری و بعدها حکومت خودسرانه؛ سوم، مشروطه‌خواهان چه از نوع محافظه‌کار و چه دموکرات، که آرزوی نظم بی‌حکومت خودسرانه را داشتند اما نمی‌دانستند چگونه به آن برسند. همگی طرفدار پایان گرفتن هرج و مرج بودند، رضاخان بسیار از این موضوع برخوردار بود و ابزاری نظامی در دست داشت و در نهایت همان امر را به انجام رساند.

۲. در سال ۱۳۰۴ش، فرمانروایی رضاشاه در چارچوب یک حکومت مشروطه محدود، ماهیت دیکتاتوری داشت.

۳. اما در سال ۱۳۱۰ش (۱۹۳۱م) به حکومت مطلقه و خودسرانه تبدیل گشت.^{۲۸۲} لکن می‌توان دولت پهلوی اول و دوران ظهور تا سقوط رضا شاه را یک دولت خودکامه نامید؟ دولت خودکامه و پدیده خودکامگی چیست؟

شاید بیان عناصر خودکامگی^{۲۸۳} مسئله را بیشتر توضیح دهد. ریمون آرون در کتاب دموکراسی و خودکامگی معتقد است که پنج عنصر اصلی تشکیل‌دهنده آن است:

^{۲۸۲} . محمدعلی همایون کاتوزیان، *هشت مقاله در تاریخ و ادب معاصر*، همان،

صص ۲۰۴-۲۰۵.

^{۲۸۳} . (Totalitarisme).



۱. پدیده خودکامگی در رژیم‌های ظهور پیدا می‌کند، که انحصار فعالیت سیاسی به یک حزب واگذار شود.
۲. حزب انحصارگرا با یک ایدئولوژی مسلح است که قدرت مطلق به حزب می‌بخشد، که از آن پس یک حقیقت رسمی دولتی می‌شود.
۳. برای تبلیغ این حقیقت رسمی، دولت به نوبه خود دو انحصار را برای خود حفظ می‌کند؛ انحصار ابزارهای قدرت و انحصار وسایل تبلیغی، مجموعه وسایل ارتباطی رادیو، تلویزیون و مطبوعات از جانب دولت و نمایندگان دولت اداره می‌شود و تحت فرمان دولت است.
۴. بیشتر فعالیت‌های اقتصادی و شغلی تحت نظارت دولت است و به شیوه خاص، به صورت قسمتی از خود دولت، در می‌آیند. چون دولت از ایدئولوژی خود جداشدنی نیست، بیشتر فعالیت‌های اقتصادی و شغلی به رنگ حقیقت رسمی دولتی در می‌آید.
۵. پس از آنکه همه چیز دولتی و هر فعالیتی تابع ایدئولوژی شد، خطایی که در یک فعالیت اقتصادی یا شغلی پیش آید، یک خطای ایدئولوژیک هم به حساب می‌آید.^{۲۸۴}

^{۲۸۴}. ریمون آرون، *دموکراسی و خودکامگی*، ترجمه محمد مشایخی، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷، ص ۲۳۵.



بنابراین، در انتهای خط، تمام اشتباهات ممکن افراد در نتیجه خشونت پلیسی و ایدئولوژیکی منجر به سیاسی شدن و تغییر شکل ایدئولوژی می شود. آشکار است، که انحصار حزبی، همراه با دولتی کردن زندگی اقتصادی، همراه با خشونت ایدئولوژیکی را، می توان مؤلفه های اساسی تشکیل دهنده یک دولت و حاکم خودکامه دانست، به گفته آرون، پدیده خودکامگی، وقتی به حد کمال می رسد که تمام عناصر را فراهم و به اجرا در آورده باشد. به همین دلیل، نمی توان به طور قاطعانه از اصطلاح خودکامه و خودکامگی استفاده کرد و کلمه مناسب و دقیقی برای تبیین ماهیت و تعریف دولت مرکزی ایران، در میان سالهای ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش نیست. چرا که نخست: یک حزب واحد و ایدئولوژی واحد، و بنابر یک سیر تکاملی براساس ایدئولوژی رسمی دولت، از ظهور تا سقوط، وجود ندارد. در ایران، دولت پهلوی و خود رضاشاه (نه یک حزب) و برنامه هایی که در سر داشت، رفتارها و سیاست های عمومی دولت را تشخیص می داد و الاً حزب واحدی به آن معنی که «آرون» معتقد است و تسلط کامل بر دولت و جامعه داشته باشد، در ایران آن دوره، وجود نداشت. ثانیاً: تفاوت های زیادی در فرازو فرودها، در این سالها و در چگونگی تعامل و سیاست دولت مرکزی در برابر اقشار و



قومیت‌های گوناگون در ایران، وجود داشته و مراحل گوناگونی را پشت سر نهاده است. ثالثاً: برخی از رفتارهای دولت را می‌توان با رفتارهای یک دولت خودکامه همسان دانست، بخصوص آنکه همه چیز، تحت نظر دولت و اقتصاد دولتی همراه با خشونت افراطی از رفتارهای دولت رضاشاه بود، اما همه مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده یک دولت خودکامه و حاکم با ویژگی‌های خودکامگی وجود ندارد. درست است که رضاشاه و دولتش، شباهت‌های رفتاری با یک دولت خودکامه را داشت، لیکن باز هم نمی‌توان دولت و مراحل گوناگون حاکمیت رضاشاه و مبانی مشروعیت آن را یک دولت خودکامه نامید.

در مقابل محمد علی اکبری، هویت و ماهیت دولت پهلوی اول را به «حکومت مطلقه مدرن ایرانی» نامگذاری می‌کند. زیرا وی معتقد است که دولت مطلقه پهلوی اول در شرایط و مقتضیاتی پدیدار گردید که لزوماً می‌بایست به نوسازی پردازد. خواست‌های انباشت‌شده گروه‌های اجتماعی گوناگون، ناکامی‌های کابینه‌های پس از مشروطیت و مهم‌تر چشمداشت‌های نیروهای اجتماعی همراه و حامی دولت مطلقه، این دولت را بر آن می‌داشت که عهده‌دار انجام پروژه نوسازی در ایران باشد. به علاوه،



استقلال نسبی ساخت دولت مطلقه، امکان پرداختن به پروژه نوسازی را فراهم می‌آورد.^{۲۸۵}

نفیسه واعظ شهرستانی نیز همان مفهوم «دولت مطلقه مدرن» را بر مفاهیم دیگر مانند خودکامه، دیکتاتوری، مطلقه و غیره را برای معرفی سرشت دولت پهلوی ترجیح می‌دهد، بنابر بر این دیدگاه سیاست‌های عمومی و برنامه‌های دولت مرکزی پهلوی را تشریح و تقسیم‌بندی کرده است. واعظ معتقد است که این مفهوم که یک مفهوم ترکیبی است، برای شناساندن ماهیت دولت مرکزی پهلوی در میان سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۲۰ش، در ایران، مفهوم دقیق‌تر و به واقعیت نزدیک‌تر است.

واعظ شهرستانی برای جداساختن دولت مدرن پهلوی با دولت-های مدرن غربی، با استفاده از دیدگاه جیمز اسکات، محقق امریکایی، دولت پهلوی را بیشتر یک «دولت مدرن غیر غربی» می‌داند، چون تفاوت‌های بسیاری میان دولت مدرن اروپایی با دولت مدرن در ایران وجود دارد.^{۲۸۶}

^{۲۸۵} محمد علی اکبری، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی عصر قاجار و پهلوی اول*،

تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۹۳، ص ۲۲۳.

^{۲۸۶} نفیسه واعظ شهرستانی، *سیاست عشایری دولت پهلوی اول*، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۸، ص ۷۶-۷۸.



با نگاه به تاریخ سیر تکاملی دولت پهلوی اول، که مراحل گوناگونی داشت، با تکیه بر تعریف‌های که ذکر شد و با تأکید بر تعریف حسین بشیریه و تحقیق نفیسه واعظ شهرستانی، تحقیق حاضر بیشتر تأکید بر تعریف «دولت مطلقه مدرن پهلوی» دارد، این تعریف با اهداف تحقیق و سرشت دولت رضاشاه هماهنگ‌تر است. البته با این فرض که ماهیت دولت پهلوی اول همواره یکسان نبوده و بر اساس تحولات و دیدگاه رضاشاه و تغییرات در سیاست ایران، دستخوش دگرگونی بوده است. زیرا نمی‌توان دولت پهلوی را یک دولت کاملاً مطلقه، خودکامه یا پاتریمونال نامگذاری کرد.

۲-۲- مبانی فکری سیاست عمومی دولت پهلوی اول

سیاست‌های عمومی دولت مرکزی در میان سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۲۰ش و برنامه‌هایی که در پی آن، در زمینه سیاست در ایران، به چشم خورد، رابطه تنگاتنگی با مبانی ایدئولوژی دولت و سرشت آن داشت. سیاست‌های عمومی دولت رضاشاه، با استفاده از مبانی سه گانه دولت مرکزی (مرکزگرایی)، ملی‌گرا و نوسازی (مدرن‌گرایی) با گفتمان قبلی قاجارها مواجه شد، چون گفتمان یا سیاست عمومی دولت قاجار برعکس این مبانی،



براساس خودمختاری ایلاتی، شکاف‌های قومی و سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن بود.

د.خلیل علی مراد، از مورخان آکادمیک گُرد و متخصص تاریخ ایران معاصر نیز بر آن باور است، که رضا شاه برای اجرای سیاست‌های عمومی دولت، سعی داشت از سه راه اساسی این سیاست‌ها را اجرا کند: تمرکز قدرت، تقویت پایه‌های نوسازی در جامعه و تسلط کامل دولت بر جامعه.^{۲۸۷}

در واقع برنامه و اجرای سیاست عمومی دولت توسط رضاشاه و دوره زمامداری او، ابتدا برنامه برخی از نخبگان سیاسی و روشنفکران دوره مشروطه به بعد و علاوه بر آن، نتیجه اوضاع سیاسی اجتماعی دوران جنگ اول جهانی و بازتاب آن بود. با این حال می‌توان گفت که مبانی ایدئولوژی دولت مرکزی پهلوی اول، تحت تأثیر برخی از روشنفکران نوگرا و نخبگان معاصر آن بود. بنابراین برای توضیح بیشتر ریشه‌های مبانی ایدئولوژی دولت مرکزی در دوره پهلوی اول، مروری بر ذکر افکار و آرای رهبران حزبی و چهره‌های سیاسی و نخبگان و مطبوعات آن دوره لازم است. مبانی نظری سیاست‌های عمومی آن دوره را بیشتر تبیین گردد.

^{۲۸۷}. خلیل علی مراد، همان، ص ۱۷۴.



سلیمان میرزا، رهبر حزب سوسیالیست در مجلس مؤسسان در سال ۱۳۰۴ش، که همین مجلس رضاخان را به پادشاهی رساند، از کارهای رضاخان برای پایان دادن به نظام ملوک الطوائفی، تمرکز قدرت و نابودی شورشیان و کسانی که حاضر به شناسایی قدرت مرکزی نبودند، ستایش کرد. و تقی‌زاده در سخنرانی خود، در مجلس شورای ملی، علاوه بر مخالفت خود با شاه‌شدن رضاخان، اشاره کرده که مهمترین دلیل او برای حمایت از نخست وزیری رضاخان، «امنیّتی است که او آفریده است».^{۲۸۸}

تقی‌زاده، طی نامه‌ای در سال ۱۳۰۹ش به رضا شاه، چنین می‌نویسد: «اعتقاد راسخ خود را به اینکه خداوند شخص همایونی را برای نجات این مملکت برانگیخته، در هر مورد علناً اظهار نمودم».^{۲۸۹} مصدق السلطنه علاوه بر ابراز مخالفت خود به پادشاه شدن رضاخان، اما در نطق خود از توانایی وی دفاع کرد و در جلسه مجلس شورا گفت:

نسبت به آقای رضا خان پهلوی بنده نسبت به شخص ایشان عقیده‌مند هستم و ارادت دارم... ایشان یک خدماتی به مملکت کرده‌اند گمان نمی‌کنم برای احدی پوشیده باشد وضعیت این

^{۲۸۸} محمدعلی همایون کاتوزیان، *هشت مقاله در تاریخ و ادب*، همان، ص ۲۰۶.
^{۲۸۹} مرکز بررسی اسناد تاریخی، *رجال عصر پهلوی سید حسن تقی‌زاده به روایت اسناد ساواک*، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۳، ص هفده.



مملکت، وضعیتی بوده که همه می‌دانیم که اگر کسی می‌خواست مسافرت بکند اطمینان نداشت یا اگر کسی مالک بوده امنیت نداشت و اگر یک دهی داشت بایستی چند نفر تفنگچی داشته باشد تا بتواند محصول خودش را حفظ کند، ولی ایشان از وقتی که زمام امور مملکت را در دست گرفته‌اند یک خدماتی نسبت به امنیت مملکت کرده که گمان نمی‌کنم بر کسی مستور باشد. البته بنده برای حفظ خودم و خانه و کسان و خویشان خودم مشتاق و مایل هستم که شخص رئیس‌الوزرا رضا خان پهلوی زمامدار این مملکت باشد.^{۲۹۰}

البته مصدق و تقی زاده از جمله کسانی بودند که با پادشاه شدن رضاخان و تأسیس خاندان پهلوی مخالفت نمودند با این حال، اهمیت کارهای رضاخان را علنی ابراز کردند. این دلیل اساسی درک دست‌آوردها و تلاشهای نظامی رضاخان از طرف چهره‌های سیاسی موافق و مخالف وی بود که لزوم ایجاد یک دولت مقتدر مرکزی معتقد بودند، به همین خاطر فعالیت‌های نظامی او را

^{۲۹۰}. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، *مشروح مذاکرات مجلس ملی*، دوره پنجم، صورت جلسه ۲۱۱، شنبه، نهم آبان ۱۳۰۴.



ستایش کردند و او هم این امر را به مثابه تحکیم قدرت و پایه-گذاری سلطنت خودش پیشبرد.

برخی از نخبگان سیاسی ایران برای تحقق اصلاحات و تأسیس دولت قوی، دولتگرایی را مانند یک راهبرد سیاسی ترجیح می-دادند، چهره‌های سیاسی و روشنفکران بسیاری در این زمینه آرای خود را ارائه دادند و در مطبوعات معاصر بیان می-نمودند. برای مثال روزنامه «شفق سرخ»^{۲۹۱}، دیدگاه خود را از این جهت بیان می-کند:

یک نفر مصلح، یک دماغ منور و فکر باز لازم است که هر روز صبح به زور درب منزل‌ها را جارو کند، چراغ کوچه‌های ما را به زور روشن کند و لباس ما را به زور یکنواخت و یک رو نماید.... فقط یک دماغ جدی و فعال و یک فکر روشن مصلح می‌تواند که این مشتی متعارفی را درنوردد و به زور جبر و عنف، خارق عادات غیر طبیعی ما واقع گردد و غیر از این هم ایران امروز، با این وضع امروز، با این زندگانی امروز، چاره دیگر نیست.^{۲۹۲}

^{۲۹۱}. شفق سرخ، شماره ۴۹، سال دوم، ۱۷ سنبله ۱۳۰۲.

^{۲۹۲}. محمد علی اکبری، همان، ص ۱۲۸.



در «مجله کاوه» در شماره‌های ۹ و ۱۲، (۲۳ تیرماه ۱۳۹۰ یزدگردی)، به راه‌های نوسازی و تشکیل یک دولت مرکزی مقتدر اشاره شده و تحت عنوان «استبداد منور» مورد تایید و تأکید قرار گرفته است. در شماره ۹ مجله کاوه سال دوم، روش‌های اداره کشور را به روش‌های سه گانه تقسیم کرده: «نخست، اداره استبدادی خوب، ترقی طلب و تمدن‌دوست، که فرنگی‌ها آن را استبداد منور می‌گویند، مانند حکمرانی پطر کبیر در روسیه یا میکادوی متوفا در ژاپن یا تا اندازه‌ای مانند امارت محمد علی پاشا در مصر. دوم، مشروطه ناقص و خراب و معیوب. سوم، استبداد بد مانند همه حکومت‌های استبدادی به استثنای معدود نادر و کالمعدوم. «مجله رستاخیز» (شماره ۴، ۲۷ رمضان ۱۳۴۲، ص ۱۵۸) نیز در دفاع از ایده دولتگرایی می‌نویسد «ایران لزوماً به یک پطر یا میکادو و یا یک شاه عباس یا واشنگتن احتیاج دارد. ایران امروز یک یا چند اشخاص جدی و فعال و عالم لازم دارد که به فوریت داخل کار شده، اسباب ترقی را فراهم آورند».^{۲۹۳}

بنابراین رضاشاه و دولت پهلوی اول، البته با الهام از اندیشه برخی از روشنفکران و تجددخواهان عصر مشروطه به بعد، پایه‌های سیاست عمومی دولت را بناکرد. البته این پایه‌ها به طور متکامل و



مرتبط باهم نگاه کلی دولت را برای نوسازی و ایران ملی به اتمام می‌رساند که شامل هر کدام ملت‌سازی، دولت‌سازی-تمرکزگرا و نوسازی بود و این اندیشه‌های نسبتاً نو در ایران، پشتوانه اصلی برای برنامه‌های دولت و مشروعیت‌بخشیدن به اجرای این برنامه‌ها از طریق قدرت، خشونت و سرکوب در حوزه‌های مختلف جامعه بود.

سید حسن تقی‌زاده که مدیر مسئول روزنامه «کاو» بود، در دولت پهلوی اول، وزیر دارایی (مالیه) و نماینده نیز بوده، در ۱۴ شهریور ۱۲۹۸ در صفحه اول، به راهکارهایی برای پیشرفت و نوسازی و برنامه‌های توسعه ایران اشاره کرده است، وی از رجل سیاسی تاثیرگذار دوره پهلوی اول و از نزدیکان رضاشاه بوده و نقش بسزایی در برخی از برنامه‌های دولت داشت، او به دو رکن اصلی برنامه‌های دولت اشاره کرده که عبارتند از: نوسازی (ترویج تمدن اورپا)، ملت‌سازی (حفظ زبان و ادبیات فارسی و تعمیم تعلیم). این دو پایه در برنامه‌های دولت رضاشاه در سالهای بعدی جای خود را گرفت، تقی‌زاده معتقد است که:

امروز چیزی به حد اعلاء برای ایران لازم است و هم وطن-
دوستان ایران با تمام قوی (تحت الحفظ) باید در راه آن بکوشند
و آن را بر هر چیز مقدم دارند، سه چیز است که هرچه درباره



شدت لزوم آن مبالغه شود، کمتر از حقیقت گفته شده: نخست، قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می شود و آن را وطن پرستی کاذب می توان خواند؛ دوم، اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن؛ سوم، نشر علوم و فرهنگ و اقبال عمومی به تأسیس مدارس و تعمیم تعلیم حرف {و تقدیم} تمام منابع قوای مادی و معنوی.... ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس.^{۲۹۴}

از لحاظ الگوی خارجی، دولت مرکزی و خود رضا شاه کمال اتاتورک و اصلاحات آن در ترکیه را الگوی خود قرار داده بود. بنابر همان روش آمرانه و از بالا به پایین، به اجرای برنامه های اصلاحات و تغییرات اساسی در جامعه ایران و زندگی مردم اقدام کرد و مانند او ایران را به سوی تقلید از تمدن غربی پیشبرد،

^{۲۹۴} . مرکز بررسی اسناد تاریخی، رجال عصر پهلوی سید حسن تقی زاده به روایت اسناد ساواک، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۳، ص پانزده.



برنامه‌های دولت مرکزی تاکید داشتند که مظاهر جامعه غربی در ایران شکل بگیرد و سنت جامعه را به آن سو تغییر دهد.^{۲۹۵}

۲-۱-۲- هویت‌سازی و ملت‌سازی

اساسی‌ترین سیاست فرهنگی دولت رضاشاه، ابراز و ترویج اندیشه‌های ملی‌گرایی در جامعه بود که مدت‌ها قبل، توسط روشنفکران ایران قابل اهمیت و خواهان تأسیس چنین دولتی بودند. برای این امر دولت مرکزی اهداف مختلفی را دنبال می‌کرد. ایدئولوژی رسمی حکومت که بر پایه هویت جدید ملی بنیاد شده بود، ملت‌سازی را از بالا آغاز کرده بود. البته در دل ایدئولوژی ملی‌گرایی احیای اندیشه باستانگرایی نیز هدف دیگر دولت بود و پشتوانه هویتی و اجتماعی به همان ناسیونالیسم دولتی می‌بخشید.

مفاهیم چون هویت ملی، قهرمانان ملی، سرزمین ملی، زبان ملی، احساس ملی، تاریخ ملی، مواریث ملی و در نهایت دولت ملی در کل سیر تکامل همدیگر را طی می‌کنند. البته هویت ملی و پروژه ملت‌سازی به عنوان فرایند اندیشه‌ها و خواسته‌های سیاسی

^{۲۹۵} . جهاد صالح العمر و اسعد محمد زیدان الجواری، همان، ص ۲۱.



مدرن، براساس مهندسی سیاسی شکل می‌گیرد و ناظر بر پیوند متقابل دولت و ملت است.^{۲۹۶}

عناصر سازنده و تشکیل‌دهنده پروژه ملت‌سازی در گفتار تجددگرایان دوره پهلوی اول، عبارت بود از: زبان فارسی، نژاد آریایی، پیشینه مشترک تاریخی و احیای میراث مشترک ایرانیان، میهن‌دوستی و شاه‌پرستی و غیره، در نهایت این مفاهیم، تشکیل‌دهنده پروژه ملت‌سازی را از طریق هویت‌سازی میسر می‌کنند. بنابراین دولت و برنامه یکسان‌سازی آن، وظیفه امحای تفاوت‌های زبانی، نژادی، قومی و فرهنگی، و جایگزین کردن زبان، فرهنگ، ادبیات، هنر، قومیت و نژاد مشترک و واحد را بر عهده داشت.^{۲۹۷}

در این میان از جایی که فرصت بروز به هیچ‌الگوی هویتی دیگری به جز همان هویت رسمی دولت داده نمی‌شود، همه تعلقات هویت بخش دیگر باید رنگ ببازند و یا بی‌معنا شوند. در واقع، این الگو درصدد تأسیس هویتی سراسری از طریق تضعیف هویت‌های پراکنده و پاره‌پاره دوران پیش‌حول‌محورهایی نظیر نزاع و رقابت ایلات و عشایر، فرقه‌های مذهبی و صوفیانه، و نزاع شیعه و سنی، حیدری و نعمتی بود. چنین هویتی با تأکید بر

^{۲۹۶} . ملایی توانی، علیرضا، «مجله آینده و تاریخ نگاری مبتنی بر هویت ملی»،

فصلنامه مطالعات ملی، زمستان ۱۳۸۴، شماره ۱۴، ص ۱۲۱.

^{۲۹۷} . محمد علی اکبری، همان، ص ۲۵۰.



ناسیونالیسم ایرانی در چارچوب دولت ملی مدرن به عنوان هویتی فراگیر می‌بایست بر فراز همه هویت‌های مادون ملی گسترش یابد.^{۲۹۸}

رضاشاه و بسیاری از نخبگان جدید ایرانی، حس ملی‌گرایی را پیش می‌بردند، اما با وجود این، هویت جدید ایران، نمی‌توانست تنها به نیروی اندیشه و تفکر غربی تکیه کند. رضاشاه می‌دانست که دامن زدن به حس وطن‌پرستی ایرانیان و تحکیم اعتقاد آنان به دولت پهلوی، می‌بایست از ادبیات حماسی ایرانیان نیز بهره بسیاری برد. تقویت وحدت جمعی و پیشبرد وجدان و آگاهی، ملی‌نیازمند حس غرور ملی و احیای گذشته پر شکوه بود. به همین علت رضاشاه و نخبگان همفکر آن از شاهانی چون شاه-اسماعیل، شاه‌عباس، نادر شاه و کریم خان زند و شاعرانی چون فردوسی و سعدی تمجید می‌کردند.^{۲۹۹}

البته روشنفکران و مطبوعات آن دوره نیز سهم سنگینی در رونق بخشیدن به ایده ملی‌گرایی و ملت‌سازی داشتند. بیشتر از آن،

^{۲۹۸} علی اشرف نظری، «ناسیونالیسم و هویت ایرانی»، پژوهش حقوق و سیاست،

بهار و تابستان ۱۹۸۶، شماره ۲۲ سال نهم، ص ۱۵۱.

^{۲۹۹} مهرزاد بروجردی، تراشیدم، پرستیدم، شکستم (گفتارهای در سیاست و هویت

ایرانی)، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۹، ص ۱۰۷.



سیاست ملت‌سازی به عنوان یک پروژه توسط روشنفکران مطرح شده بود. آنها راه نجات را در وحدت ملی می‌دیدند.

در این راستا، مجله آینده^{۳۰۰} نقشی بسزایی داشت. درباره مبانی پروژه ملت‌سازی و وحدت ملی و کیفیت آن برنامه، مطالب بسیاری را منتشر کرد و نقش تأثیرگذاری در توضیح و تقویت سیاست ملت‌سازی دولت پهلوی اول داشت، برخی از نویسندگان مجله آینده در دوره و سال‌های مختلف عبارت بودند از: سید حسن تقی‌زاده، ذکاءالملک فروغی، محمد مصدق، ایران‌دخت تیمورتاش، محمود افشار یزدی، علی‌اکبر داور، غلامرضا رشید یاسمی، علی دشتی، نصرالله فلسفی، مجتبی مینوی، عباس اقبال، حسن مشرف‌الدوله نفیسی، محمود عرفان و مصطفی فاتح، مستشارالدوله صادق، ادیب‌السلطنه سمیعی، علی‌اصغر حکمت، قاسم غنی، اللهیار صالح، حسین مکی، ارسلان خلعت‌بری، فریدون کشاورز، شمس‌الدین مصاحب و... از نویسندگان این مجله بودند.

محمود افشار در نخستین شماره مجله آینده، در سال ۱۳۰۴ش (۱۹۲۵م) در صفحه ۵ مجله مطلبی با عنوان «آغازنامه»

۳۰۰ . مجله آینده مجله‌ای ملی سیاسی، اجتماعی، ادبی و تاریخی بود که توسط محمود افشار یزدی در سال ۱۳۰۴ شمسی بنیان نهاده شد.



نوشته و در انجا ملی‌گرایی را به عنوان یک ایده رستگار می‌بیند و نمونه‌هایی از ملی‌گرایی از سایر دولت‌های جهان را ذکر می‌کند تا به مثابه الگو، ایرانیان از آنان پیروی و وحدت ملی را ایجاد کنند. به طور نسبی می‌توان گفت که افکار بالقوه ملی‌گرایی و سیاست ملت‌سازی رضاشاه پهلوی، در سال‌های بعدی و چگونگی اجرای آن را در مناطق مختلف ایران دید. به گفته محمود افشار، ملی-گرای باعث وحدت و عظمت آنان شده است:

ایده‌آل یا مطلوب اجتماعی ما حفظ و تکمیل وحدت ملی ایران است. مطلوب سایر ایرانیان و مخصوصاً طبقه جوان هم غیر از این نمیتواند باشد. ایده‌آل وحدت ملی بود که باعث تشکیل امپراطوری و ملت بزرگ آلمان گردید، این مطلوب بود که سبب تأسیس سلطنت جدید ایتالیا شد، این ایده‌آل بود که عربستان کوچک را بنام، یوگوسلاوی (اسلاو جنوبی) مملکتی بزرگ نمود، این مطلوب ملی بود که لهستان تقسیم شده میان سه دولت معظم را باز مملکتی واحد و مستقل ساخت، بواسطه این ایده‌آل بود که دولت رومانیستان در آتش جنگ داخل گردید و کامیاب بیرون آمد. خلاصه این قوه بزرگ معنوی و اخلاقی بود که



بترکهای شکست خورده روحی تازه دمید و آنها را به فتوحات و افتخاراتی که همه شنیده‌اند، رهبری کرد...^{۳۰۱}

محمود افشار درباره پایه‌ها و چگونگی ایجاد وحدت ملی، درباره تعریف وحدت ملی نکات بسیار قابل تأملی ذکر کرده، که تقریباً همه آنها برنامه‌های دولت و مؤلفه‌های سیاست عمومی دولت پهلوی را تشکیل می‌داد، او می‌نویسد:

مقصود از وحدت ملی ایران، وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی است، که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند. این بیان شامل دو مفهوم دیگر است که عبارت از حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران باشد. اما منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود، ملوک الطوائفی کاملاً از میان برود، کرد و لر و قشقائی و عرب و ترک و ترکمن و غیره باهم فرقی نداشته، هریک بلباسی ملبس و بزبانی متکلم نباشند... بعقیده ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق و لباس و غیره حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد. اگر ما نتوانیم همه نواحی و طوایف

^{۳۰۱}. محمود افشار، «مطلوب ما»، مجله آینده، تیرماه ۱۳۰۴، شماره ۱، ص ۵.



مختلفی را که در ایران سکنی دارند، یک نواخت کنیم، یعنی همه را بتمام معنی ایرانی نمائیم، آینده تاریکی در جلو ماست. آنها که بتاریخ ایران علاقه دارند، آنها که بزبان فارسی و ادبیات آن تعلق خاطر دارند، آنها که بمذهب شیعه علاقه مند هستند، باید بدانند که اگر وحدت این مملکت از هم گسیخته شود، هیچ باقی نخواهد ماند. پس همه با یکدل و یک صدا بخواهیم و کوشش کنیم که زبان فارسی در تمام نقاط ایران عمومیت پیدا کند و بتدریج جای زبانهای بیگانه را بگیرد.^{۳۰۲}

محمود افشار برای میسرکردن این امر، به نهادهای دولتی اتکاء دارد و خواستار تغییر در نظام آموزشی و وضع قانون تعلیم عمومی اجباری و تدریس زبان فارسی، تاریخ ایران و ساختن راه- آهنهای سریع و ارزان میان نقاط مختلف کشور (تا مردم مشرق و مغرب کشور به هم آمیخته شوند) و نشر هزاران کتاب فارسی و روزنامه‌های ارزان قیمت در آذربایجان و خوزستان است، افشار این راهکارها را برای ایجاد وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران، چاره‌ای قطعی و اصلی می‌داند.^{۳۰۳}

^{۳۰۲}. همان، صص ۵-۶.

^{۳۰۳}. همانجا.



همچنان تقی‌زاده نیز بر وحدت ملی و ملی‌گرایی ایرانیان تاکید می‌ورزد، او در مقاله‌ای تحت عنوان «مقدمات آینده روشن» در تیرماه ۱۳۰۴ ش (که همزمان نماینده مجلس شورای ملی هم بود)، چهار پایه‌ی اساسی را برای پیشرفت و ترقی و تمدن دولت ایران ذکر می‌کند، وی می‌نویسد که «چهار رکن عمده این استقلال و تمدن و ترقی بعقیده اینجانب عبارتست: از وحدت ملی، امنیت، اصلاح ادارات دولتی و بخصوص مالیه و اصلاح حکومت ملی نمایندگی ملی».^{۳۰۴}

و محمود افشار در مقاله دیگری تحت عنوان «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران» تأکید می‌ورزد و به عنوان "علاج" برای "درد" به دولت و مسئولین پیشنهاد می‌کند که: «باید دولت ما وسائل را اتخاذ نماید تا در طول زمان وحدت ملی ایران از حیث زبان و دیگر جهات کامل گردد»، در ادامه افشار هشت نکته اساسی را برای ایجاد وحدت ملی و نظام قوی و حکومت مقتدر پیشنهاد می‌کند که از جمله آنها ترویج کامل زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت مخصوصاً در آذربایجان و کردستان و خوزستان و بلوچستان و نواحی ترکمن نشین، کوچ دادن بعضی

^{۳۰۴}. حسن تقی‌زاده، «مقدمات آینده روشن»، *مجله آینده*، تیرماه ۱۳۰۴، شماره ۱، ص ۱۹.



ایلات آذربایجان و خوزستان بنقاط داخلی ایران و آوردن ایلات فارسی زبان از داخله باین ایالات و شهرنشین کردن آنها و تقسیمات جدید ایالات و ولایات است.^{۳۰۵}

با دقت در این مطلب می‌توان دید، که روشنفکرانی مانند محمود افشار و تقی‌زاده برای ایجاد وحدت ملی و ملت‌سازی، تکیه به دولت می‌کنند تا این وحدت را تحقق بخشد، آنها معتقد بودند که استخدام زبان‌های دیگر ایران به جز فارسی، لباس محلی، اختلافات در آموزش و پرورش مناطق، آسیب بزرگی به ملت-سازی و وحدت ملی می‌رساند. روشنفکران ممنوع‌ساختن زبان و لباس محلی را توسط دولت امری ضروری می‌دانستند. نکته دیگر قابل توجه در مطلب ذکرشده مجله آینده آن است که همه ایرانی-ها را شیعه مذهب نامیده است، درحالی‌که حد اکثر کردهای مناطق کردنشین ایران اهل تسنن و شافعی مذهب هستند.

همین مسأله یکسان‌سازی از لحاظ فرهنگی و مذهبی و ساختن هویت واحد بنابر سیاست‌های دولت و افکار روشنفکران، باعث شده که مورخان و روشنفکران گُرد نیز به شدت از ین رویکرد انتقاد کنند، و این را به مثابه سیاست سرکوب‌گرایی تلقی نمایند.

^{۳۰۵}. محمود افشار، «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران»، *مجله آینده*، آبان ۱۳۰۶، شماره ۸، ص ۵۶۶-۵۶۸.



د. یاسین خالد، رویکرد ملت‌سازی را انتقاد می‌کند و بر آن باور است که روشنفکران ملّی‌گرا و حتی مارکسیست‌های ایران به صورت افراطی از واژه‌های ملّت و ملّی‌گرایی استفاده می‌کنند و از چگونگی ایجاد آن ب‌مثابه یک مسأله معاصر و نو پرهیز می‌کنند، آنها مسأله ناسیونالیسم را مانند یک پدیده نو که به علت تحولات اقتصادی و دنیای سرمایه‌داری به وجود آمده، تعریف نمی‌کنند، آنان تأمل و مباحثه بر سر مسأله "ملت‌های دیگر" ایران و اختلافات فرهنگی و حقوق آنها را تهدیدی بزرگ و توطئه غرب تلقی می‌کنند. یاسین خالد معتقد است، مذهب و سنی‌بودن و شافعی‌بودن کردها، تأثیری در تاریخ‌نگاری معاصر داشته و از اینکه مذهب و فرهنگ کردها فراموش شده، انتقاد کرده است. وی از روشنفکران معاصر دوره پهلوی اول انتقاد کرده و نظر احمد کسروی را شاهد مثال گرفته که بر آن است که تجزیه طلبی اقوام و ملت‌ها از بدترین بذر انشعاب و تفرقه‌ای بوده که بیگانگان در شرق کاشته‌اند، کسروی بر آن است که جاسوسان اروپایی بعد از آنکه در میان کرد و ارمنه و آسوری‌ها گشتند، این بذر کثیف را در میان آنها کاشتند، یاسین خالد نظر کسروی را کاملاً مردود می‌داند و متفی می‌کند، به گفته او گفتمان ملّی‌گرایی ایران و یکسان‌سازی عامل تهدید اقوام ملت‌های دیگر است و به



همین علت توسط دولت مرکزی با حمله‌های تند و خشمگین مواجه شده است.^{۳۰۶}

د. رفیق صابر (مورخ کُرد) نیز بر آن است که مذهب تشیع و زبان فارسی به مثابه زبان رسمی ملت، دو پایه اساسی هویت ایرانی دولت را تشکیل داده‌اند که در مقابل هویت سنی مذهب عثمانی و دیگران قرار گرفته است. او معتقد است این هویت از زمان صفویان پدید آمده و تا دوره مشروطه و پهلوی اول بیشتر رونق گرفته است. به اعتقاد او این هویت نتوانسته تمام جامعه ایران را شامل شود و باعث شده میان جامعه ایران تفرقه بیاندازد. صابر اگرچه می‌گوید ایرانیان مذهب تشیع را ایرانی کرده و سنت قدیم ایرانیان را در مذهب خود جا داده، و به این صورت خودشان را از جامعه‌ای مانند عرب‌ها و ترک‌های سنی مذهب جدا ساخته‌اند، لکن باز هم هویت جامع و مانعی نبوده، چون یک «ملی‌گرایی فارسی» را ساخته است. وی ملی‌گراها و ناسیونالیتهای ایرانی اواخر دوره قاجار و پهلوی اول را مورد انتقاد قرار می‌دهد که:

ملی‌گرایی فارسی به مثابه یک ایده، در فکر اندکی از روشنفکران فارس بوده در جامعه چند ملیتی و قومیتی، هنوز به طور طبیعی

^{۳۰۶}. یاسین خالد سهردهشتی، *چهند لاپه‌رمیه‌ک له میژووی گه‌لی کورد له روزه‌ه‌لاتی کوردستان*، سلیمانی: چاپخانه‌ی سیم، ۲۰۰۷، ص ۳۱-۳۳.



از لحاظ اقتصادی و اجتماعی زمینه‌سازی واقعی در جامعه جا نگرفته بود، آنان این ایدئولوژی ملی را از بالا و به طور آمرانه و اجباری از طریق دولت و قانون بر جامعه ایران تحمیل کردند.^{۳۰۷}

درباره چنین رویکردی که روشنفکران و مطبوعات ایران، توسط رضاشاه به یک گفتمان مسلط در دوره پهلوی اول تبدیل گشته، می‌توان اعمال و اجرای مقالات و پیشنهادهایی که توسط روشنفکرانی، مانند افشار و تقی زاده و دیگران، خطاب به دولت پهلوی و رجال سیاسی آن دوره نوشته شده و مخلص کلام آنان درباره ایجاد وحدت ملی بود، در سیاست‌های عمومی دولت و برنامه‌های آن برای ایجاد وحدت ملی و تمرکزگرایی و در راستای آن تخته‌قاپوی عشایر و کوچانیدن آنان و ممنوع‌ساختن زبان‌های محلی و تغییر اسامی و لباس را در عملکرد دولت پهلوی اول، در سال‌های بعد دید. این رویکرد براساس یکسان‌سازی اختلافات گوناگون جامعه به مثابه ایجاد یک ملت با هویت یکسان است، می‌توان گفت که سرانجام به یکی از اشکال "پانیسم" خواهد رسید و در عین حال مکمل خصلت توتالیتریستی است. همانطور که محمود افشار آشکارا همان انگیزه را بیان می‌کند و در «مجله

^{۳۰۷}. رفیق سابیر، *نیمپراتوریای لم‌له‌باره‌ی نیسلام*، خیل و ناسیونالیزم، تهران: ناوه-ندی غزه‌لنوس، ۲۰۱۴، ل ۱۲۹-۱۴۱.



آینده»، در مقاله‌ای تحت عنوان «مسئله ملیت و وحدت ملی» خطاب به سیاست‌یون مملکت، به روشنی به ضرورت «پان ایرانیسم» اشاره کرده و نوشته «همینطور که بعنوان پان تورانیسم یا پان تورکیسم یعنی اتحاد تورانیان و ترکان یک ایده‌آل ملی ترکها را بهیجان آورده، همینطور هم ایده‌آل پان عربیسم یعنی اتحاد اعراب باعث نهضت عرب شده است. در برابر پان ترکیسم و پان عربیسم ما هم ناچاریم پان ایرانیسم یعنی اتحاد ایرانیان را داشته باشیم».^{۳۰۸}

بنابراین آنکه در عمل اجرا می‌شود آن است که نخست: اتحاد با هم‌نژادان، هم‌تباران، هم‌زبانان، هم‌مذہبان و یا هم‌طبقه‌های خارج از چارچوب مرزهای ملّی جهت جذب و حل آنها، هسته‌ی قدرتمند مدعی پانیسم است. دوم: یکدست کردن تمام نژادها، تبارها، ادیان، طبقات، گرایش‌های قومی و سیاسی مخالف، گروه-های ناهمساز داخلی و جذب و حل آنها همراه با فشار سیاسی، پلیسی یا برنامه‌های بلندمدت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی.

به همین علت اجرای چنین رویکردی توسط دولت، واکنش‌های سیاسی نظامی در پی داشت، که در واقع می‌توان گفت که فرق

^{۳۰۸}. محمود افشار، «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران»، مجله آینده، آبان ۱۳۰۶، شماره ۸، ص ۵۶۴.



سیاست‌های دولت پهلوی با دولت‌های پیشین، مانند قاجار و قدرت‌های سستی دیگر این است، که در دنیای کهن قومیت‌ها و فرق گوناگون، زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت در سایه این قدرت-های بزرگ می‌زیستند و هریک خصایض فرهنگی خود را حفظ می‌کرد. اما دولت‌های مدرن، عناصر ناهمگون قومی، نژادی، زبانی و فرهنگی را در یک واحد جغرافیایی با یک مرکزیت سیاسی واحد یکپارچه و همگون می‌سازند.^{۳۰۹}

البته می‌توان مصداق این سخن را (یکسان‌سازی اختلافات فرهنگی) در سال‌های آینده و برنامه‌های بسیاری را در اجرای سیاست‌های دولت و یکسان‌سازی زبان، لباس، آموزش و تخته-قاپو کردن عشایر و غیره دید که در واقع رعایت نکردن همین ویژگی‌های مناطق مختلف بخصوص کردها از لحاظ مذهبی و زبانی باعث شد که عکس‌العمل‌هایی در مناطق کردنشین از لحاظ فرهنگی، عشایری و مذهبی به بارآورد.

در نتیجه و بنابر برنامه‌ی احیای میراث ایران باستان و سیاست ملی‌گرایی و یکسان‌سازی، در یک هویت مشترک برای ایرانیان، دولت مرکزی به اقدامات متعددی دست زد، از نمونه‌های آن

^{۳۰۹}. علیرضا ملایی‌توانی، *مجله آینده و تاریخ نگاری مبتنی بر هویت ملی*، ص ۱۲۱-۱۲۲.



تلاش برای احیای فرهنگی میراث ایران باستان مانند افتخار و بزرگ‌نمایی از پادشاهان قدیم هخامنشیان و ساسانیان (کوروش، داریوش، شاپور و کسری اول... و غیره) و ایجاد ارتباط میان تاریخ معاصر و باستان ایران. تشویق مهندسين برای الگوگرفتن طراز و طرح‌های هخامنشینی برای ساختن آپارتمان و بنیادهای تهران و به مناسبت یادبود هزارمین سال تولد فردوسی، رضاشاه فرمان احیا و ساختن آرامگاه فردوسی (به مثابه یک شاعر ملی‌گرای ایرانی و زنده نگه‌داشتن حس ایرانی بودن در اشعار او) در شهر طوس را صادر کرد. علاوه بر آن دانش‌آموزان، بایستی بخش‌هایی از اشعار فردوسی را حفظ نمایند که مربوط به افتخار به سابقه تاریخ و تمدن ایران است. دولت توحید و اجباری کردن استخدام زبان فارسی در موسسات و استخراج واژه‌های عربی از آن از طریق چند نهاد (که در مطالب آتی به آنها پرداخته می‌شود) اقداماتی نمود. به اضافه آن، تقویم دولت را به تقویم شمسی تبدیل کرد سپس نام ماههای سال را که هجری-قمری بود، به نامهای فارسی زرتشتی، مانند خرداد، تیر، شهریور، مهر و آذر تغییر داد. همچنین نام‌های فارسی را جایگزین نام شهرستانهای عربی کرد، مانند محمره به خرمشهر و سلطان‌آباد به آراک و



رضاشاه در سال ۱۳۱۴ش رسماً نام «Persian» را به «ایران» در روابط بین الملل تحویل داد.^{۳۱۰}

۲-۲-۲- نوسازی

تعریف و توصیف اصطلاح نوسازی، دشوار است، در واقع تعریف‌های گوناگون برای این اصطلاح ارائه شده، اما به طور کلی می‌توان نوسازی را به «روندی مبتنی بر بهره‌برداری خردمندانه از منابع و با هدف ایجاد جامعه نو» تعریف کرد. اما خود اصطلاح "جامعه نو" چیست؟ از دیدگاه جوامع غربی، جامعه نو به معنی گسست از جامعه سنتی و ایجاد جامعه‌ای متفاوت «بر پایه تکنولوژی پیشرفته و روح علم، بر پایه نظری عقلایی از زندگی، رهیافتی غیر دینی به روابط اجتماعی، جانبداری از عدالت در مسائل عمومی، و از همه مهمتر، قبول این باور در حوزه سیاسی که دولت ملی باید نخستین واحد جامعه مدنی باشد» است. جامعه نو، جامعه‌ای است با این مشخصات: شهرنشینی، باسوادی تحرک اجتماعی، رشد اقتصادی و وابستگی اجتماعی گسترده. نوسازی نیروی مقاومت ناپذیری است که در گذر زمان در سراسر جهان و همه تمدن‌ها گسترش پیدا می‌کند.^{۳۱۱}

^{۳۱۰}. علی محافظه، همان، ص ۵۱.

^{۳۱۱}. عبدالرحمن عالم، همان، ص ۱۰۹.



البته نوسازی در سیاست عمومی، تغییر نظام سیاسی را در نظر دارد و شامل تغییرات در ساختار سیاسی، فرهنگ سیاسی، و روندهای برنامه‌های سیاسی است. نوسازی، همانند اصطلاح توسعه سیاسی به طور کلی در مورد جامعه‌های در حال رشد به کار می‌رود. مسائل نوسازی سیاسی عبارتند از: هویت ملی، مشروعیت سیاسی، نفوذیابی سیاسی، مشارکت سیاسی، یکپارچگی ملی و توزیع سیاسی.^{۳۱۲}

بدین سان می‌توان گفت که پروژه نوسازی و ساختن یک جامعه نو متضمن تغییرات ریشه‌ای در ساختار جامعه است و شامل تغییر در اعتقادات و ارزشهای اجتماعی مردم در عرصه‌های اندیشه و میدان عمل می‌باشد. که لایه‌های آن سیاست، صنعتی‌شدن، دموکراتیزه‌شدن، آموزش و پرورش و مشارکت رسانه‌ها است.

نوسازی در ایران شعاری بود، دولت پهلوی اول و بخش بزرگی از روشنفکران معاصر آن، براین عبارت پافشاری می‌کردند، هرچند در واقع همه‌ی لایه‌های جامعه را شامل نشد. بنابر رویدادها و پیامدهای سیاست‌های عمومی دولت پهلوی اول و برنامه‌های آن، ایران شاهد تغییرات یکسان در همه عرصه‌ها نشد، و فقط عرصه‌های تغییرات "آمرانه" و ارزشی، چون کاهش نفوذ

^{۳۱۲}. همان، ص ۱۱۰.



روحانیون و کشف حجاب، صنعتی شدن و آموزش و پرورش از ابعاد نوسازی را در خود گرفت.

با مرور بر اسناد و مدارک، مطبوعات و رویدادهای تاریخی دوره پهلوی اول، بر این واقعیت صحت می‌گذارد که دولت مطلقه پهلوی اول یک دولت نوساز بود. البته نه به آن معنی که اندیشه و خواست نوسازی فقط خواسته دولت پهلوی و رضاشاه بوده باشد. بلکه نوسازی (مدرن‌سازی) در عصر مشروطیت و در دوره قانون‌گذاری اول و دوم مجلس، خواست اکثریت قریب به اتفاق نخبگان و گروههای پیرامونی آنها مبدل نشد و شیوه مدرن زندگی را برای ایرانیان مد نظر داشتند.^{۳۱۳} به این روال تا دوره رضاشاه و سپس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش، به یک خواست ملی تبدیل گشت. البته مدرن‌سازی به معنی تغییرات بنیادی در ساخت و کارکرد دولت بود.

نمی‌توان قاطعانه گفت که بعد از کودتا انگیزه مدرن‌سازی و نوگرایی در فهرست برنامه‌های دولت بود، چون در واقع اوائل کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش، اساساً دوره نبرد قدرت درون نخبگان بود و تغییرات این سال‌ها محتوای اجتماعی چندانی نداشت. اما بعد از تثبیت قدرت رضاخان به مثابه نخست وزیر و

^{۳۱۳}. محمد علی اکبری، همان، ص ۲۲۳.



بعداً تبدیل وی به یک فرد قدرتمند و با تأسیس نظامی شبه دیکتاتوری-سلطنتی، توانست برنامه مدرن‌سازی وسیع و بنیادین را آغاز کند. «نیروی محرکه پشت این برنامه مثلث تیمورتاش، داور و فیروز بود و بین سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ش دولت جدید در بالاترین سطح پویایی و اعتماد به نفس قرار گرفت. رژیم جدید هم با بسیاری از اقدامات اصلاحی و ویژه در مسیر کلی-اش، به خواسته‌های دیرین مشروطه‌طلبی ایرانی تحقق می‌بخشید، لذا حمایت ملی‌گرایان از این رژیم بالا گرفت و عمل‌گرایی دولت جدید، از انفعال و نامفیدی دولت پیشین قاجاری به شدت متمایز شد.^{۳۱۴}

باید توجه داشت که در آغاز، این پروژه از الگوی تمام‌عیار منضبط و مدوئی برخوردار نبود، اما به تدریج ابعاد دقیق‌تر و روشن‌تری یافت و از سایر الگوهای هم‌عصر خود متمایز شد. دوم: پروژه تجدید از انسجام و تناسب درونی تام و تمامی برخوردار نبود و همانند دیگر گفتارهای نوسازی ایران، دچار برخی ناهمسازی‌ها و گاه تناقض‌های درونی بود.^{۳۱۵}

^{۳۱۴} . استفانی کرونین، «اصلاحات از بالا مقاومت از پایین، مخالفان نظم نوین در ایران ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹»، در کتاب: *دولت و فروپاشی فراز و فرود تجدید آمرانه در ترکیه و ایران*، گردآوری و تألیف تورج اتابکی، ترجمه آرش عزیزی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۰، ص ۱۳۳.

^{۳۱۵} . محمد علی اکبری، همان، ص ۲۲۸.



دیدگاه رضاشاه در مورد نوسازی و تجدد در ایران نیز به مثابه یک ضرورت و مانند ابزاری برای جامعه خودپایدار و خوداتکاء تأکید می‌ورزید بنابر همان دیدگاه وی اعتقاد داشت که همه استعدادها و انرژیهای موجود جامعه در خدمت دولت قرارگیرند. رضاشاه برای جذب عمده اقلیت‌ها و زنان به سوی جریان حیات ملی، از کشورهای توسعه یافته پیروی می‌کرد و ایران را به سوی آرمان تجدد، تشویق می‌کرد و برنامه‌های دولت را بر آن اساس پیش می‌برد.^{۳۱۶} البته تأکید بر بسیج نیروهای مادی و انسانی جامعه به مثابه آرمان تکامل یافته با دو پایه دیگر تمرکزگرایی و ملت‌سازی نیز تناسب کاملی داشت و با سیاست عمومی دولت، کاملاً همخوانی داشت.

رضاشاه، در عین حال که ملت‌سازی و باستان‌گرایی و احیای آن را از مؤلفه‌های سیاست‌های عمومی دولت می‌دانست، همچنان غرب را به عنوان الگویی برای ترقی و پیشرفت جامعه در نظر داشت و غرب‌گرایی یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده سیاست‌های عمومی دولت او بود.^{۳۱۷}

^{۳۱۶}. پیتر آوری و دیگران، همان، ص ۳۷.

^{۳۱۷}. الاستقلال، «حاله فی ایران»، همان، ص ۳.



در دوره پهلوی اول، اگرچه اختلافات بسیاری در فرهنگ، جامعه و شیوه مدیریت دولتی میان ایران و جامعه غربی وجود داشت، لیکن عملکرد دولت طوری بود که ایران مانند یک مخاطب و غرب به مثابه یک منبع ارسال بود. دغدغه بزرگ دولت، پیروی-کردن و تقلید کامل ایران (به جز هویت ملی و ملت‌گرایی) از کشورهای پیشرفته غرب بود.^{۳۱۸}

رضاشاه، تقلید از غرب را به مثابه تجددخواهی تلقی می‌کرد، همانطور که مهدیقلی هدایت یکی از نخست وزیران دوره پهلوی اول، در خاطرات خود (خاطرات و خطرات) به نطق شاه درموقع شرفیابی شاگردان اعزامی به اروپا اشاره کرده است، که رضاشاه گفته:

شاگردان امنیه که برای تحصیل روانه شدند، لباس یک فرم داشتند شما را هم در لباس متحد الشکل می‌بینیم، اینکه شما را از یک مملکت پادشاهی به یک مملکت جمهوری می‌فرستم برای این است که حس وطن‌پرستی فرانسویان را سرمشق خود قرار بدهید، حب وطن را از آنها بیاموزید و با این ذخیره بمملکت خود برگردید و مشغول خدمت شوید، امیدوارم اولاد من با دو

^{۳۱۸}. سعید الصبّاغ، تاریخ ایران سیاسی جنور التحول ۱۹۰۰-۱۹۴۱، قاهره: الدار الثقافیه للنشر، ۲۰۰۰، ص ۱۸۸.



ذخیره مهم یکی حب وطن و وظیفه‌شناسی، دیگر تکمیل علوم

که برای آن انتخاب شده‌اید، به ایران برگردید.^{۳۱۹}

در پی ماجرای تغییر کلاه، مخبر السلطنه گفتگوی خود و شاه را نقل کرده و نوشته:

در ملاقات روزی شاه کلاه مرا برداشت و گفت حالا این چطور

است؟ گفتم فی الجمله از آفتاب و باران حفظ میکند اما آن کلاه

که داشتیم اسمش بهتر بود. آشفته چند قدمی حرکت فرمودند

گفتند آخر من می‌خواهم هم‌رنگ شویم که ما را مسخره نکنند

گفتم البته مصلحتی در نظر گرفته‌اند در دلم گفتم زیر کلاه است

که مسخره میکنند و تقلیدهای بی‌حکمت.^{۳۲۰}

البته منظور شاه از آنکه که دیگران ایرانیان را مسخره نگیرند،

"غربی‌های پیشرفته" بود. بنابراین می‌توان گفت غربگرایی و

تقلید از جوامع غربی در دیدگاه رضاشاه مانند یک برنامه

استراتژیک بوده که به عقیده وی راه مدرن‌سازی را سریعتر می-

کرد.

باید گفت که تقلید از غرب و غربی‌کردن جامعه ایران، فقط ایده

دولت و رضاشاه نبود، بلکه روشنفکران نیز در نوشته‌هایشان بر

^{۳۱۹} . مهدیقلی هدایت مخبر السلطنه، **خاطرات و خطرات**، تهران، ناشر زوار، ۱۳۸۵،

ص ۳۸۴.

^{۳۲۰} . همان، ص ۴۰۷.



غرب به مثابه یک الگو تأکید می‌ورزیدند. مجله تقدّم از جمله نشریات آن دوره بود که غرب را یک الگو می‌دانست تا جامعه و دولت ایران از آن تقلید نماید، برای مثال «رسول نخشی» در مقاله «تعلیم و تربیت/ نسل آینده ایران» جامعه ایران را با جوامع پیشرفته اروپا مقایسه می‌کند و پیشرفت و نوسازی ایران را به تلاش و عمل ایرانیان ربط می‌دهد و می‌نویسد:

از سعی و عمل همان اندازه لذت برد که یک نفر اروپائی لذت میبرد، در عالم علم و اطلاع همان اندازه فداکاری کند که یکنفر عالم اروپائی می‌کند، در وطن پرستی به همان اندازه شهرت پیدا کند که یکنفر اروپائی پیدا می‌کند، و در علم اداری و خانه‌داری و مملکت‌داری به همان اندازه مهارت داشته باشد که یکنفر اروپائی دارد.^{۳۲۱}

به این ترتیب یکی از عللی که زمینه اجرای برنامه تجددگرایی و مدرن‌سازی را در ایران تسریع کرد، تغییراتی بود که در ترکیه و افغانستان رخ داد و این بهانه‌ای برای مدرن‌سازی در ایران ایجاد کرد. نه اینکه فقط رضاشاه و مأمورین دولت اصلاحات آمرانه ترکیه و افغانستان را ستایش می‌کردند، بلکه برخی از روشنفکران

^{۳۲۱} رسول نخشی، «تعلیم و تربیت/نسل آینده ایران»، مجله تقدّم، شماره اول، شهریور ۱۳۰۶، طهران، ص ۸.



در مسأله نوسازی، کشور ترکیه و افغانستان را به علت گام‌هایی که در این زمینه قبل از ایران برداشته بودند، به مثابه الگو نگاه می‌کردند و تغییراتی را که در آنجا به وجود آمده بود، قابل توجه می‌دانستند. برای مثال در «مجله تقدّم» در مقاله «آیا نهضت ترکیه دوام خواهد کرد؟» به آن اشاره شده که:

بعد از الغاء خلافت و استقرار حکومت جدید، باصلاح قوانین مدنی پرداخته، مجله الاحکام را با تغییراتی که موافق محیط و روحیات ملت ترک دانست، به قوانین مدنی سویس تبدیل نموده و در نتیجه خیلی از امور اجتماعی و عادات و اداب آن ملت تغییر بهم رسانید، ترکیه برای اینکه در ظاهر نیز خود را هم‌رنگ ملل متمدن بسازد، فینه را به شاپو مبدل نمود.^{۳۲۲}

در همان شماره، مقاله‌ای دیگری در مورد کشور افغانستان منتشر شده که نیز اصلاحات و اقدامات دولت افغانستان را در راستای مدرن‌سازی جامعه افغانی ستایش کرده و آمده که «تمام اشخاصی که در سال‌های اخیر اوضاع افغانستان را ناظر و مراقب بوده‌اند، تصدیق مینمایند که این مملکت گام‌های تند و سریعی بطرف ترقی و تکامل برداشته و مراحل زیادی در این راه پیموده است»

^{۳۲۲}. تقدّم، «آیا نهضت ترکیه دوام خواهد کرد؟»، مجله تقدّم، شماره اول، شهریور ۱۳۰۶، طهران، ص ۴۲.



در ادامه مقاله مجله تقدّم آمده که «مهم‌تر چیزی که توجه حکومت فعلی افغانستان را جلب نموده، مسئله اصلاحات داخلی است، که از شاه گرفته تا وزراء و سایر مأمورین همه آن را ایده‌ال و منظور نظر خویش قرار داده‌اند».^{۳۲۳}

در واقع هم همین‌طور بود، به قدرت رسیدن مصطفی کمال اتاتورک و اصلاحات و مدرن‌سازی آمرانه او در ترکیه، رضاشاه را تحت تاثیر قرارداد. با روی کار آمدن اتاتورک و تشکیل دولت موقت، دیری نپایید که در سال ۱۳۰۱ش، رسماً حکومت سلطنتی ملغی شد و کمتر از یک سال بعد، تشکیل جمهوری ترکیه اعلام گردید و مصطفی کمال، رئیس‌جمهور شد. در ایران نیز در سال ۱۲۹۹ش، کودتای رضاخان و سید ضیاءالدین اتفاق افتاد بود، که آغاز به قدرت رسیدن وی شد.

حرکت مدرن‌سازی در ترکیه از جمله ماهیت غیرمذهبی و حتی ضد مذهبی جنبشی که در ترکیه جریان داشت و معدودی تجدّدخواه ایرانی و در نهایت مدیران دولت را مجذوب ساخته بود و نقشی بسزایی در تسریع اجرای برنامه مدرن‌سازی داشت.

^{۳۲۳}. بارون کارل گوستاوفون بلاتن، «افغانستان»، **مجله تقدّم**، شماره اول، شهریور ۱۳۰۶، طهران، ص ۵۴.



رضاشاه از این لحاظ در صدد بود که یک جامعه مدرن و یک ملت واحد را مانند ترکیه در ایران تأسیس کند.^{۳۲۴}

تجددگرایان ایرانی، در عصر قاجار همواره تحولات دولت عثمانی و سپس کشور ترکیه را تحت نظر داشتند. زیرا، این کشور به دلیل نزدیکی به اروپا، زودتر از کشورهای آسیایی توانسته بود مظاهر مدرن غربی را بپذیرد. اینکه یک کشور با اکثریت مسلمان، موفق شده بود، موانع و مشکلات مدرن‌سازی را پشت سرگذارد، برای دولت و تجددگرایان قابل توجه بود.^{۳۲۵} خود رضاشاه معتقد بود که تغییراتی که آتاتورک در کشورش ایجاد کرده بود، مانند کشف حجاب، تغییر خط ترکی به لاتین، تغییر روز تعطیل از جمعه به یکشنبه، وضع قوانین مخالف با دیانت، تغییر مبدء تاریخ، متحدالشکل کردن لباس مردم و کاهش نفوذ روحانیت و غیره... بسیار مهم بودند در نظر وی، آن تغییرات از عوامل پیشرفت و ترقی، به شمار می‌آمدند و بعد از بازگشت او از سفر ترکیه، گفته بود «ما باید ملت خودمان را همانطور به درجات رشد و ترقی برسانیم که او (آتاتورک) ملت خودش را رسانیده بود».^{۳۲۶}

^{۳۲۴} رفیق سابیر، همان، ص ۱۴۲.

^{۳۲۵} داود امینی، چالشهای روحانیت با رضاشاه (بررسی علل و چالشهای سنت گرایی

بت نوگرایی عصر رضاشاه)، تهران: نشر سپاس، ۱۳۸۲، ص ۲۵.

^{۳۲۶} همان، ص ۲۶.



در نتیجه، همانطور که استفانی کرونین معتقد است، خصلت دیکتاتورمآبانۀ رژیم، بر شیوۀ اجرای برنامه‌های اصلاحی‌اش بسیار تأثیر گذاشت. «تغییر سریع و رادیکال که به زور تحمیل شود، به تغییر آرام که با فرایند دموکراتیک همراه باشد، ترجیح داده می‌شد و مهره‌های اصلی رژیم، که شدیداً تحت تأثیر روحیۀ نظامی خود رضاشاه بودند، رویکردی آمرانه ایجاد کردند. آنها می‌خواستند اراده‌شان را بر مناطق وسیع جغرافیایی تحمیل کنند و زمینه‌های اجتماعی را با زور تغییر دهند و پشتیبانشان در این مورد، تهدید مداخلۀ نظامی بود. این روش‌ها در مقامات نظامی و به‌خصوص در افسران ارتش موجب گرایش به بی‌توجهی و گاهی حتی کوچک شمردن عمدی پیچیدگی‌ها و دشواری‌های وظیفه‌شان شد و غالباً همان‌قدر که اصلاحات به بار آورد، یا حتی بیشتر، موجب تحریک و تقویت مخالفان نیز شد».^{۳۲۷}

برای همین امر، دولت رضاشاه به منظور ایجاد نوسازی در دستگاه‌های دولتی به اقدامات چشمگیری دست‌زد، همانطور که گفته شد، علت تأثر و شیفتگی رضاشاه به توسعه و تجدد غربی،

^{۳۲۷} استفانی کرونین، «اصلاحات از بالا مقاومت از پایین، مخالفان نظم نوین در ایران ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹»، در کتاب: *دولت و فروپاشی فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایران*، گردآوری و تألیف تورج اتابکی، ترجمه آرش عزیزی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۰، صص ۱۳۳-۱۳۴.



آن بود که ایران را همانند کشورهای غربی از همه لحاظ بسازد و علاوه بر آن تصویر اماکن قدیمی و مظاهر عقب‌ماندگی را ممنوع کرد. لذا از چند لحاظ ایران شاهد توسعه و پیشرفت بود، برای مثال در میان سال‌های ۱۳۰۶-۱۳۱۷ش، به طول ۸۶۵میل راه‌آهن سراسری را به راه‌انداخت که دریای قزوین را از شمال به خلیج فارس در جنوب پیوند داد که هزینه این پروژه را از تعیین مالیات تجارت شکر و چای می‌گرفت.^{۳۲۸} همانطور پل‌های بزرگ و راه‌های میان شهرستان‌ها را به راه‌انداخت، بدون آنکه از هیچگونه قرض خارجی استفاده کند، که هزینه‌ی این پروژه‌ها تقریباً ۱۲۵ میلیون دلار امریکا بود و البته در عوض مردم ایران این هزینه را به گردن گرفتند و زندگی آنان را به هلاکت برد. همانطور در سال ۱۳۰۹ش قانون احتکار تجارت خارجی را صادر کرد، در اثر این قانون و اجرای آن باعث شد که دولت تا سال ۱۳۱۴ش، ۱۷ شرکت را تأسیس کند. از طرف دیگر، دولت در تلاش بود تولیدات داخلی را جایگزین واردات خارجی کند، برای این امر در صدد افزایش تولیدات بود، برای همین کار در سال ۱۳۱۳ش، دولت نقشه توسعه و پیشرفت صنعت ملی را در پیش گرفت و

^{۳۲۸} . العراق، «الحالة فی ایران»، جریده العراق، العدد ۱۶۹۲، ۲۴ تشرین الثانی ۱۹۲۵، ص ۳.



برای این کار در آغاز، تأسیس کارخانه‌های کوچک را تشویق کرد و به این صورت ایران تا سال ۱۳۲۰ش، ۲۰۰ کارخانه در داخل کشور داشت.^{۳۲۹} برای مثال فقط در تهران؛ کارخانه‌های نخ‌ریسی، تولید باروت، ضرابخانه، صنعت اسلحه، صابون، ساخت صندلی و واگن قطار، ساخت برخی وسایل خودرو، شیشه، پارچه لباس، جوراب، تولید آرد، شکر، کفش ملی و غیره وجود داشتند. در تبریز نیز کارخانه‌های ابریشم، کتان، آرد، شیشه، جوراب، سیگار، صابون، روغن و غیره وجود داشتند، که اغلب آنها در دوره رضاشاه تأسیس شده‌اند.^{۳۳۰}

در نتیجه می‌توان استنباط کرد، که مسئله نوسازی و اجرای برنامه‌های نوسازی در ایران توسط دولت پهلوی اول، ابعاد مثبتی بسیاری داشت، مانند پیشرفت صنعت، آموزش و پرورش، موسسات دولت، توحید ارتش و نوسازی آن و تلاش برای ایجاد هویت واحد و غیره، اما به علت آنکه این برنامه‌ها و اجرای سیاست‌ها گاهی فرهنگ خاص مناطق و عدم زمینه‌سازی در این راستا از یک طرف و تحکیم و تثبیت این برنامه‌ها از طریق سیاست آمرانه و از فوق به پایین باعث شد پروسه نوسازی در

^{۳۲۹}. علی‌المحافظه، همان، ص ۴۹.

^{۳۳۰}. العراق، «النهضة الصناعية في إيران»، جريدة العراق، شماره ۳۶۸۱،

۱۱ آيار ۱۹۳۲، ص ۱.



بخشی از مناطق مانند مناطق گردنشین تبدیل به کینه و انتقام شود و با واکنش‌های مختلف مواجهه شود.

۲-۲-۳- تمرکزگرایی و دولت‌سازی

تمرکزگرایی، به معنای تمرکز حکومت و اقتدار سیاسی در پایتخت دولت و در سطح ملی، نقطه مقابل قدرت‌ها و مسئولیت‌ها میان مراجع ملی، منطقه‌ای و محلی قرار می‌گیرد.^{۳۳۱} بر این اساس دولت مرکزی در تلاش کامل است تا نفوذ قدرت‌های محلی را در مناطق مختلف کشور کاهش دهد. حکومت متمرکز تمامی قدرت خود را به کار می‌برد تا با تجمیع قدرت در مرکز، بر سایر نقاط مختلف کشور تسلط یابد. در ایران، همانطور که به آن اشاره شد، دیدگاه تمرکزگرایانه به دوران بعد از جنگ اول جهانی برمی‌گردد، به‌خصوص که قدرت‌های محلی در مناطق مختلف کشور ظهور یافتند. از آن دوره به بعد، نام حاکمیت مقتدر و دولت تمرکزگرا و ضرورت ایجاد یک دولت متمرکز، در آثار اندیشمندان و نویسندگان و در صفحات مطبوعات رؤیت می‌شد و به مثابه یکی از پیش‌شرط‌های ترقی و پیشرفت به تمرکزگرایی می‌نگریستند، برای مثال می‌توان بازتاب این مسئله را به طور

^{۳۳۱} **Robertson, David, A Dictionary of Modern Politics, Third Edition, London, Europa Publications, ۲۰۰۲, p ۵۹.**



آشکار در نوشتارهای نشریات پرنفوذی چون کاوه، فرنگستان، ایرانشهر و آینده یافت که مروج این ایده بودند که اولین قدم اصلاحات فوری و سیاسی تقویت دولت مرکزی است.

آرزوی شکل گیری دولت نیرومند و مشکل گشا، که در سال‌های میان دو جنگ رواج یافت، با ایدئولوژی‌های متفاوت، به عنوان یک جریان جهانی تبدیل شده بود که به واسطه بحران در ساختارهای هویتی مدرن، از همان روزهای پایان جنگ اول جهانی تکوین یافت. روشنفکرانی چون حسین کاظم زاده ایرانشهر، محمود افشار یزدی، مشرف نفیسی (مشرف الدوله)، سعید نفیسی، احمد کسروی، ابراهیم پورداود، رشید یاسمی، مرتضی مشفق کاظمی، حبیب الله پور رضا، محمد قزوینی، عباس اقبال، کریم طاهر زاده بهزاد، ملک الشعرای بهار، حسین مراغه ای، علی اکبر سیاسی، اسماعیل مرآت، میرزا حسین مهیمن و سید حسن تقی زاده با همه تنوعات فکری‌شان، جملگی بر این باور بودند که دیگر آمال‌ها و آرزوهای دموکراتیک مشروطه شوقی بر نمی‌انگیزد و به اقتضای اوضاع کنونی باید به سمت «دیکتاتور ایده‌آل»، «مستبد روشن اندیش»، «یک دماغ منور» حرکت کرد که بتواند زمینه‌ها و مقدمات لازم را برای انقلابی اجتماعی فراهم آورد. در آن هنگام، روشنفکران پیش از آنکه آثار چنین اوامری را



پیش‌بینی کنند، آرزوی قدرتی را داشتند که بتواند ساختارهای اجتماعی-سیاسی کشور را سامان داده و آرمان‌های سیاسی آنان را تحقق بخشد.^{۳۳۲}

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، به ویژه گام‌های سیاسی رضاخان، به آن سو حرکت می‌کرد که مرکز را تقویت کند و قدرت ایالت‌های محلی را کاهش دهد، در این بازه زمانی، عامه مردم خواستار چنین تلاش و سیاست و دولتی بودند که بتواند یک دولت مرکزی قدرتمند را تأسیس کند. شخص رضا شاه و ظهور آن در عرصه سیاست، در راستای همان آرمان بود و متناسب با آرزوهای فردی او نیز بود. به همین دلیل بود که رضا خان دست به فعالیت‌های گوناگون و اصلاحات مختلفی در دولت و ارتش زد و توانست به صورت فرد قدرتمند سیاسی و نظامی در مرکز قدرت و دولت قرارگیرد.^{۳۳۳}

خود رضاخان-رضاشاه، دلیل وجود دولت را عرفی می‌دانست، هستی و نظم و قانون را ضروری می‌دید، بر سرکوب افکار قوم-گرا و جدایی طلب پای می‌فشرد و رهبری متمرکز و مستبدانه را لازم می‌شمرد.^{۳۳۴} وی در سفرنامه‌هایش شاهان متمرکزی مانند

^{۳۳۲} . علی اشرف نظری، همان، ص ۱۴۴.

^{۳۳۳} . سعید الصیّاغ، همان، ص ۱۷۵.

^{۳۳۴} . مهرزاد بروجردی، همان، ص ۱۱۳.



شاه‌عباس و نادر شاه را مورد ستایش قرار می‌داد و آنان را به پادشاهان توانمند، قادر و دوربین ذکر نموده است.^{۳۳۵}

رضاخان نه اینکه فقط در برابر یاغیان و شورشیان مناطق مختلف، بلکه برای نزدیکان و وزرای کابینه خود نیز، سرکوبگر و خودکامه رفتار می‌کرد. برای مثال وزیر داخله خود را بعد از برگشت از عراق، برکنار کرد. در این مورد روزنامه «الاستقلال» عراقی در شماره ۵۶۷ خود در ۱/ اسفند ۱۳۰۳ ش (۲۰ فوریه ۱۹۲۵ م)، به برکناری و دستگیری وزیر اشاره کرده و در یک گزارش خبری تحت عنوان «اخبار الايران و وزیر داخلیه» نوشت که:

نخست وزیر ایران فرمان دستگیری برای وزیر داخله خود صادر کرده و اکنون دستگیر شده، در واقع وزیر داخله (امیر اقتدار) از دوستان نزدیک سردار سپه بوده و پایه‌ی اساسی در اجرای امور کشور و دولت بوده، گمان می‌رود که شخص مذکور نقشه و توطئه‌ای در سر داشته و در حین سفر نخست وزیر، وی در مناطق مرزی غرب کشور کارهای برای اجرای نقشه‌ی خود انجام داده، در برابر این کارهایی حالا دستگیر شده است.^{۳۳۶}

^{۳۳۵} . رضاشاه پهلوی، سفرهای رضاشاه پهلوی به خوزستان و مازندران، به کوشش هارون و هومن، تهران: انتشارات کمال اندیشه، ۱۳۹۲، ص ۵۰ و ۱۰۶ و ۱۰۷.

^{۳۳۶} . العراق، «الحاله فی ایران»، جریده العراق، العدد ۱۶۹۲، ۲۴ تشرین الثانی ۱۹۲۵، ص ۴.



عبدالهادی کریم سلمان (از مورخان آکادمیک عرب عراق)، درباره انگیزه ایجاد یک دولت مرکزی و نقش رضاخان، معتقد است که اگرچه دولت پهلوی اول از لحاظ نظام سیاسی، نسبتاً امتداد دولت قاجار بود و قانون اساسی نیز تفاوت چندانی با قانون دوره قاجار نداشت (به جز اصل‌های ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ که ماده‌های مربوط به حقوق و امتیازات خانواده سلطنتی بود). علاوه بر آن رضاشاه توانست یک دولت مرکزی را تأسیس کند به طوری که بتواند اهداف خود را در زمینه سیاسی و اجتماعی به اجرا در آورد.^{۳۳۷}

رفیق سابیر، نیز تصریح داشته؛ رضاشاه که در راستای ایجاد تحکیم یک دولت متمرکز بود، برای اجرای این هدف و ایجاد یک دولت مرکزی از مؤسسات سیاسی، نظامی، حقوقی و آموزش و پرورش بهره برد و از این طریق توانست برنامه‌نوسازی و تجددخواهی به سبک خود و آمرانه اجرا کند که نزدیک به همان برنامه بود که آتاتورک در ترکیه اجرا کرده بود.^{۳۳۸}

علاوه بر آن، سرچشمه مشروعیت کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش از نگاه مجریان آن، همان مسئله بود که ایران به یک حاکمیت متمرکز نیاز دارد و باید قدرت‌های محلی و حکومت‌های ملوک-

^{۳۳۷} . عبدالهادی کریم سلمان، همان، ص ۳۱.

^{۳۳۸} . رفیق سابیر، همان، ص ۱۴۲.



طوایفی از بین بروند. این بود که در اولین گام برای مقابله با نیروهای "گریز از مرکز" و قومیت‌های مختلف و به دلیل ایجاد وحدت ملی، از ابزارهای ایجاد تمرکز، مانند ارتش، دیوانسالاری و زبان واحد، بهره برد و مقابله با کانون‌های قدرت، از نخستین اهداف حاکمیت پهلوی بود که از زمان کودتا ۱۲۹۹ و به دست گرفتن وزارت جنگ توسط سردار سپه، از سلطنت شروع شد و این امر بدون داشتن یک ارتش قوی، امکان پذیر نبود.^{۳۳۹}

بنابراین رضاشاه با تکیه بر افسران و امرای ارتش، در پیشبرد برنامه‌هایش و برای ایجاد یک دولت مرکزی کوشید. وی نخست به قلع و قمع مخالفان داخلی پرداخت و یک سیاست مرکزی قوی به کمک ارتش نوین (که خود آن نیز محصول نظام آموزش نوین ارتش بود و عضو هنگ قزاقی بود که با برنامه‌های نوین متخذه از غرب، آنهم از طریق روسیه اداره می‌شد) ایجاد کرد و قدرت را شبه مدرن مطلقه نمود.^{۳۴۰}

در نتیجه، در سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ ش، با متحد کردن نیروها و ارتش سازمان یافته و آموزش دیده که نفرات آن به ۴۰۰۰۰ می‌-

^{۳۳۹} زهرا حامدی، *مبانی ایدئولوژی حاکمیت و تأثیر آن بر متون و مواد درسی در عصر پهلوی اول*، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۴، صص ۱۸-۲۱.

^{۳۴۰} مهدی صلاح، *کشف حجاب (زمینه ها، پیوندها و واکنش ها)*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۸، ص ۸۱.



رسید، تقریباً همه قیامها و شورشهایی را که بعد از جنگ اول جهانی و آشوبهای بعد از آن رخ داده بودند، شکست داد و برای اولین بار پس از چندین دهه، دولت مرکزی توانست حاکمیت خویش را در سراسر ایران اعمال کند.^{۳۴۱}

البته اصلاحات اداری نیز جنبه دیگری از ایجاد دولت مرکزی بود و نقش مؤثری در اعمال حاکمیت دولت مرکزی داشت. تا قبل از به قدرت رسیدن رضاشاه، نهاد و سازمانها مدرن اداری آنچنانی وجود نداشت و کارهای دولتی به وسیله نزدیکان و خویشان پادشاهان و درباریان و وزیران، بدون رعایت قانونمندی و ضابطه‌ای، انجام می‌شد. بنابراین رضاشاه برای پایان بخشیدن به آشوب و هرج و مرج سیاسی و ضعف دولت در قبال مردم و جامعه، با استفاده از نظام اداری به عنوان ابزاری برای بسط و گسترش حاکمیت دولت مرکزی در سراسر کشور و اجرای سیاستهای اصلاحاتی خود و تحکیم پایه‌های سلسله پهلوی، شروع به نظم بخشیدن به نظام اداری کرد. اولین حرکت در این راستا در سال ۱۳۰۱ ش بود که مجلس شورای ملی، اولین قانون را در زمینه منظم و محدود کردن مستخدمین اداری تصویب کرد که

^{۳۴۱} . محمد رضا تخشید، «اصلاحات و سیاستهای نوگرایی رضاشاه و تأثیر آن بر قدرت و نفوذ روحانیون در ایران»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۴۰، ص ۱۳۷۷، ۹۸.



بر اساس مدل‌های غربی، این قانون خواستار تعیین سن، ملیت، تحصیلات و صلاحیات‌های شخصیتی برای مستخدمین اداری متقاضی بود.^{۳۴۲}

جنبه دیگر اصلاحات و تحکیم قدرت مرکزی مربوط به تقسیمات کشوری بود، با تصویب قوانین سال ۱۳۱۶ش، بار دیگر کشور را به یازده استان و چهل شهرستان و تعدادی زیادی بخش و دهستان تقسیم کرد (در فصل دوم جزئیات و چگونگی مراحل تقسیمات اداری دوره پهلوی اول پرداخته شده است).

در واقع، نظر به ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی مناطق مختلف ایران و وجود هویت‌های مختلف و ضعف دولت قاجار در مدیریت کشور، مرکزگرایی پهلوی علاوه بر آنکه باعث توحید قوا و حفاظت از تمامیت اراضی ایران شد، اما از طرف دیگر به علت توسل دولت به خشونت برای تحکیم قدرت و مرکزگرایی مانند برنامه‌های تخته‌قاپو و غیره، باعث شد این برنامه‌ها میان بخشی از مناطق کشور به مثابه یک تهدید به آنها بنگرند و عکس‌العمل‌های گوناگون نشان دهند یا آنکه حداقل در نهایت به کینه‌ورزی میان هویت‌های محلی مختلف ایران تبدیل شود.



۲-۳- برنامه‌های سیاسی دولت پهلوی اول

۲-۳-۱- سیاست نظامی و ارتش نوین

اگرچه تاریخ ایران از قدیم پر از جنگ و کشمکش‌های نظامی و حملات و اشغال‌های گوناگون و میدان تاخت و تاز لشکریان چه در سرزمین خود چه علیه دیگران بوده و با وجود آن همه جنگ و حملات، در طول زمان علاوه بر تلاش‌های گوناگون و سعی برای اصلاحات در ارتش، تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ این دولت دارای یک لشکر نظامی و یک ارتش متحدالشکل نبوده است.

در واقع نیروی نظامی عصر قاجار، متشکل از نیروهای ایالات و حکام محلی، مردان عشایر، نگهبانان و سربازان کاخ‌های سلطنتی و شاهزادگان، نیروهای قزاق، نیروهای ژاندارمری و پلیس جنوب فارس در مناطق مختلف ایران بود. نیروهای حکام محلی و عشایر، توسط شاهزاده‌ها و خاندان سلطنتی قاجار (ولیعهد) و رؤسای عشایر فرماندهی می‌شد و این به مثابه وزارت جنگ و مدیریت نیروها بود، لیکن لیست اسامی سربازان، نیروهای مخصوص و سربازان آماده به خدمت، ترتیب و تشکیل دادن یک نیروی متمرکز، دوره‌های آموزشی و تمرین برای سربازان، چون سپاه و وزارت جنگ در دوره معاصر وجود نداشت. نیروی



سربازی فقط مردانی بودند که دارای جسم توانا بودند که توسط عشایر برای حمایت و جنگ‌ها برگزیده می‌شدند. اهمیت لشکر نیز بستگی به نفوذ خاندان قاجار و رؤسای عشایر داشت. در حین جنگ و لشکرکشی، نیروهای حکومت محلی و عشایر توسط دولت، طبق فراخوانی (نفیر عام)، از طرف رؤسای عشایر دعوت می‌شدند، البته پاسخ آنها به دعوت و آماده‌باش نیروهایشان مربوط به نفوذ و چگونگی و نسبت وابستگی و پابندی آنها به دولت مرکزی بود، گاهی اوقات به علت ضعف دولت و خاندان قاجار، عشایر و حکام محلی پاسخگو نبودند. این ترکیب نیروی نظامی و لشکر ایران در دوره قاجار بود و به این ترتیب به جنگ و اشغال و دفاع از کشور آماده و فرستاده می‌شدند.^{۳۴۳}

ارتش پایه‌ای از پایه‌های مهم قدرت دولت پهلوی بود، که سرشت یک دولت سربازی داشت، این هم یک امر طبیعی به نظر می‌آید، به‌خصوص اگر زندگی شخصی رضاشاه و تلاش‌های وی را در ایجاد یک ارتش بزرگ و توحید قوای مختلف دولت مورد توجه قرارگیرد. خلیل مراد در این مورد معتقد است که امری طبیعی است ارتش نقش مهمی در سیاست عمومی رضاشاه داشته باشد.

^{۳۴۳} .*Banani, Amin*, The Modernization of Iran, ۱۹۲۱-۱۹۴۱, California, Stanford University Press, ۱۹۶, p ۵۲.



باید این مسئله را در نظر بگیریم که خود رضاشاه یک سرباز ساده بود، وی بعد از بدست گرفتن قدرت، خود را مدیون ارتش می- دانست، هدف و آرزوی وی این بود که ارتش به پایه مستحکم قدرت او تبدیل شود و تلاش رضاشاه برای ایجاد یک قوای متحد و قوی، به سال ۱۲۹۹ش به بعد برمی-گردد، وقتی که سمت وزیر جنگ را بدست گرفت و زمانی که نخست وزیر شد، اهمیت وافر به امور ارتش و توحید و تقویت آن داد. در همان راستا بود که در سال ۱۹۲۵م نظام اجباری را اجرا کرد و بعد از تاجگذاری توجهاتش را نسبت به ارتش ادامه داد.^{۳۴۴}

برخی از نخبگان ایران نیز توحید ارتش و تقویت آن را پایه‌ای از پایه‌های اساسی دولت و اجرای سیاست‌های آن می-دانستند به نحوی که دولت و سیاسیون را به آن سو تشویق می-کردند. شاید بی-دلیل نباشد که محمود افشار، در شهریورماه سال ۱۳۰۴ش، تحت عنوان «سپاه و سیاست» مقاله‌ای در مجله آینده می-نویسد و در مقدمه آن، به پیوند سپاه و سیاست و لازمه یک ارتش قوی برای دولت اشاره می-کند:

سپاه و سیاست، یعنی قدرت و تدبیر، یا چنانکه گفته‌اند قلم و شمشیر، دو رکن مهم جهانگیری و جهاننداری است. نظام بدون

^{۳۴۴}. خلیل علی مراد، همان، ص ۱۷۵.



سیاست چون جسدی بی روح و سیاست بی نظام چون جانی بی جسم است... سپاه به منزله قوه و بنیه مملکت و سیاست بجای عقل و قوه متفکره آن است. تنظیمات لشکری و تدابیر کشوری وقتی باهم در مملکتی پیدا شود، سبب اعتبار و سربلندی آن خواهد بود... امروز خوشبختانه به مساعی خستگی ناپذیر و شایان آقای سردار پهلوی و صاحب منصبان عظام، ایران دارای سپاه منظمی است... به شرط آنکه سیاسیون هم خط مشی سیاسی عاقلانه‌ای اختیار نمایند... به هر حال سپاهی که امروز داریم، برای نگهداری امنیت داخلی کافی می باشد و بواسطه قانون نظام اجباری که اخیراً از تصویب مجلس شورای ملی گذشته است، در آینده قوای مکفی برای حفظ حدود و ثغور مملکت تهیه خواهد گردید.^{۳۴۵}

به علت آنکه ایران دارای یک لشکر متحد و یک ارتش مدرن نبود، رؤسا و قدرت های محلی مدام از ضعف ارتش ایران به نفع خود، بهره می بردند. بنابراین یکی از آرمان های کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش و دغدغه ی اصلی رضا خان، متحد کردن ارتش

^{۳۴۵} . محمود افشار، «سپاه و سیاست» مجله آینده، شماره ۲، شهریور ماه ۱۳۰۴، طهران، صص ۷۳ و ۷۶.



ایران و ایجاد مرکزیت در مدیریت سپاه و در نهایت به قدرت رسیدن خودش بود.

رضاخان دنبال توحید ارتش کشور بود، وی پس از موفقیت در کودتای ۱۲۹۹ش، به مقام وزارت جنگ منصوب شد. سپس در آبان ۱۳۰۲ش، با حفظ سمت پیشین، به فرمان شاه، به مقام ریاست وزرایی منصوب گردید. او برای توحید ارتش و تثبیت قدرت، از این طریق تلاش‌هایی را آغاز کرد، برای همین امر یعنی توحید ارتش، همانطور که در یک سند کابینه ریاست وزراء آمده، بنا به جلسه ۲۵ دلو ۱۳۰۳ش که به تصویب مجلس شورای ملی رسیده، تحت عنوان «قانون اختصاصی ریاست عالیہ کل قوای دفاعیہ و تأمینیه مملکتی باقای رضاخان سردار سپه»، آمده که «مجلس شورای ملی ریاست کل قوای دفاعیہ و تأمینیه مملکتی را مخصوص آقای رضاخان سردار سپه دانسته که با اختیارات تامه در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی انجام وظیفه نمایند و سمت مزبور بدون تصویب مجلس شورای ملی از ایشان سلب نخواهد شد».^{۳۴۶}

^{۳۴۶} . سند شماره ۶، کابینه ریاست وزراء، نمره ۱۴۰۷۰، در کتاب: *عصر پهلوی به روایت اسناد*، قم، دفتر نشر و پخش معارف، ۱۳۷۹، ص ۲۷.



به این صورت، رضاشاه ریاست کل قوای دولتی را به دست گرفت و تلاش‌های خود را به منظور توحید ارتش و ایجاد یک ارتش قوی برای دولت مرکزی ادامه داد.

دولت پهلوی سرشتی نظامی داشت و خود رضاشاه بیشتر بر نظامیان تکیه می‌کرد. همانطور که در یک سند آرشیو مرکز اسناد ملی عراق، دولت پهلوی را با یک نظام سربازی صرف، توصیف کرده است و آمده که «دولت ایران به صورت کلی، یک دولت کاملاً سربازی خود را جلوه می‌دهد و ارتش نقش اساسی در اجرای امور سیاسی و اداری دولت دارد».^{۳۴۷} در واقع همانطور بود، رضاشاه توانست با تکیه بر ارتش، همه معارضین خود را در عرصه سیاسی براند و برای رسیدن به این هدف، از بکارگیری هیچ وسیله‌ای امتناع نمی‌کرد.

همچنین برای پیشبرد و توسعه توانایی‌های نظامی و صنایع نظامی گامهای بلندی برداشت. برای این امر شروع به ارسال چند تن از نظامیان دولت، به کشورهای پیشرفته اروپا کرد. در سال ۱۳۰۴ش، هجده تن از متخصصان مدرسه قورخانه را برای آموزش صنایع نظامی، به عنوان کارگران فنی متخصص به اروپا فرستاده شدند.^{۳۴۸}

^{۳۴۷} . سند شماره شماره (۱۲۴ / ردیف ۸۲۴-سوع/فایل ۵/۲/۴)، در کتاب: سلمان، همان،

ص ۳۱.

^{۳۴۸} . داریوش رحمانیان، *کودتای سقّم اسفند ۱۲۹۹* ، همان، ص ۱۱۷.



از سوی دیگر متخصصان نظامی اروپایی به ویژه فرانسه با هدف تربیت نظامیان، به ایران دعوت شدند.^{۳۴۹}

دولت ایران برای تأسیس کارخانه هواپیماسازی، سفارش خرید تجهیزات و ماشین‌های مربوطه را به کشورهای چون آلمان و انگلیس داد و در سال ۱۳۱۴ش و با نصب آنها در دوشان‌تپه، تحت اسم شهباز کارخانه هواپیماسازی ایران آغاز به کارکرد. در مرداد ۱۳۱۲ش قرارداد خرید وسایل و ماشینهای یک کارخانه تفنگ‌سازی با آلمان در برلین به امضاء رسید و بخشی از این کارخانه با ظرفیت سخت‌افزار ۲۰ تفنگ در روز در سال ۱۳۱۳ش آغاز به کار کرد و در فاصله سال‌های ۱۳۱۴-۱۳۱۶ش در سلطنت آباد گسترش یافت، به طوری در سال ۱۳۲۰ش تولید روزانه کارخانه تفنگ‌سازی به ۱۲۰ قبضه در روز، رسید. در سال ۱۳۱۷ش نیز قرارداد خرید کارخانه مسلسل‌سازی به امضاء رسید و در دوشان‌تپه نصب شد، در سال ۱۳۱۸ش این کارخانه با ظرفیت ۱۲۰۰ مسلسل سبک و ۳۰۰ مسلسل سنگین، آغاز به کار کرد. و در سال ۱۳۱۷-۱۳۱۹ش نیز در سلطنت‌آباد کارخانه گلوله‌سازی توپ راه‌اندازی شد.^{۳۵۰}

^{۳۴۹} . امیداستقلال، «طه‌یاره به ایران»، امید استقلال، شماره ۱۷، ۲۱ شباط ۱۹۲۴،

سلیمانیه، ص ۴.

^{۳۵۰} . داریوش رحمانیان، *کودتای سقّم اسفند ۱۲۹۹*، همان، صص ۱۱۷-۱۱۸.



۲-۳-۱-۱- نظام اجباری

تصویب قانون نظام وظیفه اجباری، که بعداً به نظام وظیفه تغییر یافت. یکی دیگر از برنامه‌های دولت برای ایجاد یک دولت مرکزی و قدرتمند بود.

رضاشاه ابتدا درباره اداره نظام وظیفه اجباری در سفر خود در مازندران به اهمیت آن اشاره کرده و بر آن باور بود که «اعتراف باید کرد که نظام وظیفه مهمترین و بزرگترین مدرسه‌ای است که برای تقویت روح و جسم افراد یک مملکتی وضع می‌شود»، وی در سفر مازندران به آن مسأله می‌پردازد (که تا آن زمان هنوز قانون نظام وظیفه تصویب نشده بود) و به مقدمات آن طرح اشاره می‌کند و آنرا وظیفه مقدس اجباری می‌خواند: «اداره نظام وظیفه هنوز دایر نشده، و مقدمات آن را تازه طرح کرده‌ام. خواهی نخواهی، تمام جوان‌های مملکت باید در این وظیفه مقدس شرکت نمایند».^{۳۵۱}

بنابراین قانون نظام وظیفه اجباری برای دولت مرکزی و خود رضاشاه، مسئله‌ای بسیار مهم بود. خدمت نظامی همگانی از قرن نوزدهم به این طرف، از برنامه‌های مدرن‌سازی ارتش ایران بود و

^{۳۵۱} . رضاشاه پهلوی، *سفرهای رضاشاه پهلوی به خوزستان و مازندران*، همان، ص ۴۳۱.



از نظر ایدئولوگ‌های مَلّی‌گرای اوایل قرن بیستم، ساختن ارتش مَلّی قدرتمند برپایهٔ نظام خدمت اجباری، عنصر حیاتی سیاست-های دولت‌سازی و ملت‌سازی بود. از طرف دیگر نزد رضاشاه نظام وظیفه اجباری، نه تنها به شاه امکان می‌داد تا به هدفش که تشکیل ارتش صد هزار نفری بود، تحقق بخشد، علاوه بر آن، به نظر حامیان این قانون، مشخصه‌ای مَلّی به ارتش ایران می‌دهد و اینگونه تمام خانواده‌های ایران، در دفاع از کشور خود، نفعی می-یابند و احساس میهن‌پرستانه را میان مردم ایجاد می‌کند.^{۳۵۲}

به این ترتیب قانون نظام وظیفه اجباری در سال ۱۳۰۴ش را می-توان محوری‌ترین فعالیت حکومت دانست که همراه با آن شناسنامه و نام خانوادگی نیز در ایران اجباری شد. قانون نظام وظیفه‌ی عمومی، همه مردان تندرست بالای ۲۱ سال را ملزم می-داشت تا دو سال خدمت وظیفه انجام دهند و چهار سال نیز در فهرست ذخیره‌ها بمانند. مشمولان نخست از میان دهقانان، سپس ایلات و در نهایت از بین جمعیت شهری جذب می‌شدند.^{۳۵۳}

اوایل و در حین اقدام رضاخان و تقدیم لایحهٔ نظام وظیفه اجباری به مجلس، با مخالفت‌های وسیعی در داخل مجلس روبرو

^{۳۵۲} . استفانی کرونین، همان، در کتاب: تورج اتابکی، *دولت و فرودستان*، همان،

ص ۱۳۷.

^{۳۵۳} . یرواند آبراهامیان، *تاریخ ایران مدرن*، همان، ص ۱۳۳.



شد، حتی به همین علت ائتلاف وی با حزب اصلاح طلبان برهم خورد و بدینگونه تصویب لایحه به جایی نرسید. لیکن رضاخان در فاصله بین مجلس چهارم و پنجم سعی کرد با اصلاح طلبان غیر مذهبی که از سال ۱۲۸۵ش به بعد طرفدار نظریه سربازگیری عمومی بودند، متحد گردد. در نتیجه، رضاخان توانست در بیشتر حوزه‌های انتخابی و با بکارگیری نیروهای ارتش، اکثریتی مؤثر از حزب سوسیالیست و حزب تجدّد را به مجلس شورای ملی وارد کند. همان اکثریت مجلس توانست با انجام اقداماتی، رضاخان را به عنوان نخست وزیر، فروغی از حزب تجدّد را به سمت وزیر خارجه و سلیمان اسکندری را برای سمت وزیر آموزش و پرورش، برگزیند. بدین ترتیب، سرانجام لایحه خدمت نظام وظیفه اجباری، در ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ش، به تصویب مجلس شورای ملی دوره پنجم رسید. لایحه مزبور، مردان جوان را به دو سال خدمت سربازی اجباری در نیروهای مسلح کشور فرا می‌خواند.^{۳۵۴}

قانون نظام اجباری با مخالفت‌های زیادی از طرف مردم و روحانیون مواجه گردید. طبقات گوناگون اجتماعی، اجتماعات را برای اظهار نارضایتی در مناطق مختلف گردهمایی کردند و با

^{۳۵۴}. داود امینی، همان، ص ۱۷۷.



روحانیون و علما و پیشوایان مذهبی متوسل شدند. اولین نمونه عمده مقاومت توده‌ای مردم در مقابل نظم نوین به طور کلی و قانون نظام وظیفه اجباری، با مرکزیت شهرهای اصفهان و شیراز صورت گرفت. مقاومت از مهرماه ۱۳۰۶ آغاز شد و تا آذرماه ادامه یافت و رهبر آن روحانیون اصفهان و شیراز بودند که حمایت کامل بازارها و به خصوص اصناف دو شهر را به همراه داشتند.^{۳۵۵}

در نتیجه عده‌ی زیادی از علمای اصفهان و سایر شهرها به رهبری آیت‌الله حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی، به قم مهاجرت کردند. این مهاجرت از ۲۱ شهریور ۱۳۰۶ تا ۴ دی‌ماه همان سال، به مدت ۱۰۵ روز به طول انجامید. در این مهاجرت چهره‌های روحانیون برجسته، مانند کمال‌الدین نجفی (شریعتمدار)، آیت‌الله فشارکی، سید العراقین، سیدعلی نجف‌آبادی، سید محمد نجف-آبادی، سید محمدصادق مدرس احمدآبادی، صدرالعلماء، آقای چهارسوقی و علمای خاندان نجفی شرکت کردند.^{۳۵۶}

درباره واکنش علما به تصویب قانون نظام اجباری و مهاجرت آنان به عنوان ایستادن در برابر قانون نظام اجباری و تجدید نظر

^{۳۵۵} . استفانی کرونین، همان، در کتاب: تورج اتابکی، دولت و فرودستان، همان،

ص ۱۳۵.

^{۳۵۶} . داود امینی، همان، ص ۱۷۹.



در آن، طی نامه‌ای از طرف علمای مهاجر قم که توسط مصدق السلطنه به مجلس ارسال گردیده، آمده است:

خیلی تعجب است با وجود اضعاف آنچه دولت سرباز لازم دارد، داوطلب در مملکت موجود است، چگونه امناء ملت قانون نظام اجباری را تصویب می‌نمایند که فعلاً ضجه از تمام طبقات مملکت بلند است و این موجبات تنفر که قابل تحمل نیست، ایجاد نمایند. اهالی ایران اگر تماماً متحد باشند، در مقابل خارجه چه خواهند کرد چه رسد با این اختلاف. با وجود داوطلب زائد بر کفایت دولت، چرا باید قائدين ملت به یک قانون قلوب تمام افراد ملت را از دولت منزجر نمایند.... تعلیم اجباری مناسب است نه نظام اجباری. اجمالاً از شدت شیون و ناله، حرکت و در قم متوقفیم و تقاضای امهال داریم تا تجدید نظر بفرمایند.... نباید به جهت یک قانونی که محتاج الیه نیست، الغاء نفاق و اختلاف ابدی و موجبات تنفر را فراهم نمود....^{۳۵۷}

^{۳۵۷}. سند شماره ۱۶/۳/م، ۱۶، از علمای مهاجر قم به مجلس، به تاریخ ۱۳۰۶/۷/۲۸،
نمره ۲۱، در: کتابخانه اسناد مجلس شورای اسلامی، اسناد روحانیت و مجلس، به
کوشش منصوره تدین پور، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۹،
صص ۲۹۶-۳۰۵.



این نامه توسط هریک از علما شیخ نورالله نجفی، داعی فشارکی، عبدالحسین مدرس، صدر العلما هاشمی و ابوالحسن بروجردی نوشته شده است.

اما درباره سبب نارضایتی علمای مهاجر قم به نظام اجباری و نگرفتن پاسخ از سوی مجلس و دولت (بعد از نزدیک به یک ماه از اعتصاب علما) در نامه‌ی دیگر علمای مهاجر قم به مجلس شورای ملی آمده است که:

خیلی تعجب است مدتی است عموم اهالی ایران مضطرب و همه بلاد، مثل اصفهان و شیراز و غیرهما تعطیل و به وسایل متعدده به آن مقام مقدس تظلم نموده‌اند و به هیچ وجه به جوابی نایل نشده‌ایم. نظام اجباری اگر در بعضی ممالک اروپا، جاری است به جهت این است که منابع ثروت در آنجا زیاد و عامه مردم مشغول کسب و کارند، نه مثل ایران که نصف اهالی بی‌کار و بلا تکلیف‌اند. نباید نصف دیگری که دارای کسب و کار ضعیف هستند آنها را هم بی‌کار کرد.^{۳۵۸}

مجلس شورای ملی در جواب نامه‌های علما مهاجر قم، جواب نوید کننده‌ای به علمای قم ارسال کرد، که طی آن آمده است:

^{۳۵۸}. سند شماره ۱۶/م ۱۶، از علمای مهاجر قم به مجلس، به تاریخ ۱۳۰۶/۸/۲۴، نمره ۱۴۲، در کتاب: کتابخانه اسناد مجلس شورای اسلامی: اسناد روحانیت و مجلس، همان، صص ۲۹۶-۳۰۵.



فرمایشات آقایان محترم را هم از روی کمال حسن نیت دانسته و با حسن ظن کامل تلقی می‌نماید. مع ذالک چون از وضع قانون نظام اجباری منافع اساسی آتی در نظر بوده است، هرگاه طرف توجه واقع شود، منافع کلی آن را بر مضار جزئی ترجیح داده خواهد شد؛ مع هذا اگر راجع به پاره‌ای مسائل از قبیل تسهیلات نسبت به ضعفاء نظری داشته باشند، ممکن است به مقامات صالحه مراجعه فرمایند و مجلس هم که جز خیر عامه و رعایت ضعفاء منظور دیگری ندارد، به نوبه خود کمال توجه را خواهد داشت.^{۳۵۹}

اگرچه رضاشاه در آغاز ماجرا، به توصیه علما و نارضایتی‌های مردم بی‌اعتنا بود، حتی مجلس هم پاسخ قابل قبولی به نامه‌های علما و روحانیون نمی‌داد. لیکن بعد از گسترش اعتصاب مردم و ایجاد نارضایتی‌های فراوان در نقاط مختلف کشور که به شدت صورت گرفته بود و برقراری حکومت نظامی و فرستادن قوای کمکی به اصفهان و شیراز، اثری بر اعتصابات نگذاشته بود. اعتراضات گسترده، شاه را ناچار به عقب‌نشینی تاکتیکی همراه با سازش ظاهری کرد. بنابراین در دوم آبان گروه‌هایی از روحانیون،

^{۳۵۹}. سند شماره ۱۵۴۰۳/۶، از مجلس شورای ملی به علمای مهاجر قم، ۱۳۰۶/۸/۳۰، در کتاب: مجلس شورای اسلامی، اسناد روحانیت و مجلس، همان، صص ۲۹۶-۳۰۵.



تجار و نمایندگان را فراخواند و در سخنرانی طولانی ابراز علاقه خود را به اسلام اظهار کرد و به پلیس و ارتش دستور داد با تظاهرات ضد خدمت اجباری با ملایمت برخورد کنند و نظام خدمت اجباری نیز با ملایمت اجرا شود. در ۲۱ آبان سربازگیری برای خدمت اجباری در تهران به کلی متوقف شد. اگرچه شاه در اواسط آبان، تیمورتاش (وزیر دربار) را به قم فرستاده بود تا با روحانیون مهاجر ملاقات کند، اما آنان حاضر نشدند با او دیدار کنند. شاه پس از ناکامی سفر تیمورتاش به قم، فهمید که وضعیت دارد خطرناک می‌شود. در ۱۹ آذر باز هم تیمورتاش را به همراه نخست وزیر به قم فرستاد، این بار خود معترضین خسته شده بودند و برخی از تجار بزرگ مخفیانه تجارت می‌کردند و علما نیز می‌خواستند به سازشی آبرومندانه برسند. در دومین دیدار تیمورتاش با علما در قم و اجرای گفتگوهای مستقیم نمایندگان دولت و با علمای مهاجر و طبق رد و بدل شدن تلگراف‌هایی میان شاه و آیت‌الله اصفهانی، به نتیجه رسیدند و علما برای اجرای نظام اجباری شروطی گذاشتند که دولت آنها را قبول کرد، شروط مورد نظر علما عبارت بودند از:

۱. بازنگری در قانون خدمت اجباری در مجلس بعدی.



۲. تشکیل کمیته‌ای متشکل از پنج مجتهد عالی مقام برای نظارت بر مجلس، چنان‌که در قانون اساسی آمده بود.
 ۳. گماردن ناظران مذهبی برای نشریات محلی برای کسب اطمینان از عدم نشر مطالب ضداسلامی.
 ۴. منع شدید اعمال ممنوعه در اسلام همچون شراب‌خواری، قمار و غیره.
 ۵. بازگشایی تعداد زیادی از دادگاه‌های مذهبی کوچک برای پرداختن به مسائل مربوط به احوال شخصیه، قسامه و غیره که وزارت عدلیه به تازگی آن را در دیوان عدالت، گماشته بود.^{۳۶۰}
- گرچه توافق بین تیمورتاش و آیت‌الله اصفهانی صورت گرفت، لیکن میان اعتصاب‌کنندگان رأی دیگری وجود داشت که اجرای آن توافق را بعید می‌دانستند. علاوه بر آن نگرانی‌ها با فوت حاج آقا نورالله اصفهانی در ۱۴ دی‌ماه ۱۳۰۶ش و انتشار خبر درگذشت وی، در شهر قم و شهرهای دیگر، غوغا کرد. با مرگ وی، جنبش علمای قم، مبدل به سوگواری و تشییع پیکر حاج آقا نورالله شد. در این فرصت دولت تلاش کرد تا قضیه‌ی شروط علما در اجرای نظام اجباری را با سکوت کامل سپری کند؛ واقعه فوت حاج آقا در واقع جنبش ضد قانون نظام اجباری را بی‌رهبر کرد و نفوذ

^{۳۶۰}. استفانی کرونین، همان، ص ۱۳۵.



سایر علما بر مردم را نیز در کل تضعیف کرد و اعتصابات شهرها را خاتمه داد، و سپس دولت شروط علما را نادیده گرفت و در اجرای قانون مذکور پیروز شد.^{۳۶۱}

در نتیجه و بنابر اسنادی که قبلاً مورد بررسی قرار گرفت، می‌توان گفت علما مهاجر قم و روحانیون معتقد بودند که این قانون:

۱. باعث بی‌کاری بیشتر و تضعیف اقتصاد کشور می‌شود، چون به باور آنها نصف مردم بی‌کار هستند، نباید نصف دیگری که دارای کسب و کار ضعیف هستند، به علت نظام اجباری آنها را هم بی‌کار کرد.

۲. قانون نظامی اجباری اختلاف میان جامعه ایجاد میکند، در حالیکه که این قانون برای کشوری مثل ایران ضرورت ندارد، چون معتقد بودند که اهالی ایران اگر تماماً متحد باشند، در مقابل خارجه چه خواهند کرد چه رسد با این اختلاف.

۳. از طرف دیگر این قانون به دولت اجازه می‌داد که از طلاب علوم دینی برای معاف کردن آنها از خدمت نظام امتحان به عمل آورد. به همین علت روحانیون مانند یک تهدید به نفوذ خود در جامعه نگاه می‌کردند.

^{۳۶۱}. داود امینی، همان، ص ۱۸۸.



۲-۳-۲ - سیاست فرهنگی

در دوره پهلوی اول محوریّت هویت فرهنگی؛ ملی‌گرایی و نوسازی در جامعه بود، تجددخواهی و ناسیونالیسم و ایجاد یک ملت یکسان و ساختن یک جامعه مدرن از لحاظ اجتماعی، مذهبی، تعلیم و تربیت، متحدالشکل کردن لباس و وحدت زبان، از جمله برنامه‌های دولت بودند که در خدمت اهداف و سیاست‌های عمومی قرار گرفتند که دولت خواستار رسیدن به آن اهداف بود.

۲-۳-۲-۱- متحد الشکل کردن لباس

دولت پهلوی برای اجرای برنامه‌های خود و القای قدرت دولت نوین به هر دستاویزی دست می‌زد، میخواست تغییرات فرهنگی را در همه عرصه‌های جامعه اجرا کند و "اصلاحات" را تا دورترین حدود کشور، گسترش دهد و یکی از این روش‌ها، تغییر لباس و متحد الشکل کردن لباس بود. چون از دیدگاه مسئولین دولت پهلوی اول، به ویژه خود رضاشاه، یکی از مهمترین مؤلفه‌های مرتبط با هویت، پوشاک جامعه بود، البته لباس مردم رابطه تنگاتنگی با عناصر دیگر همان پروسه نوسازی و هویت‌سازی جدید دولت مرکزی پهلوی داشت.

به این صورت ترویج و تحمیل لباس و کلاه اروپایی به ایرانیان، یکی دیگر از برنامه‌های فرهنگی دولت مرکزی پهلوی اول و از



جمله سیاست‌های مدرن‌سازی بود و متداول کردن اجباری لباس و تبدیل کلاه در سطح عامه مردم به «اتحاد شکل البسه و تبدیل کلاه» تعبیر شده است.

ابتدا اجرای برنامه تغییر لباس از هیأت وزراء و از بلدیۀ تهران شروع شد، طبق متحد المالی که از ریاست وزرا به بلدیۀ تهران ارسال گردیده، آمده است: «هیأت وزراء در جلسۀ ۴ مهرماه ۱۳۰۷ تصویب نمودند که عموم مستخدمین دولتی و بلدی و معلمین (به استثنای مستخدمینی که لباس رسمی دیگری برای آنها از طرف دولت معین شده و می‌شود) و همچنین محصلین مدارس جدید در تمام مملکت، به کلاه پهلوی و نیم‌تنه باید ملبس شوند. وزراء و رؤسای ادارات مربوطه، مسئول اجرای این تصویب نامه خواهند بود. تصویب نامه در کابینۀ ریاست وزراء ضبط است».^{۳۶۲}

در جلساتی که در مجلس هفتم شورای ملی برای گفتگو و مذاکره درباره تصویب قانون متحد الشکل البسه برگزار گردید، در مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی دیده میشود که نمایندگانی

^{۳۶۲} سند شماره ۴۶۳۲، از ریاست وزراء به بلدیۀ تهران، به تاریخ ۱۳۰۷/۷/۸، در کتاب: سازمان اسناد ملی ایران، *سیاست و لباس (گزیده اسناد متحد الشکل شدن البسه) (۱۳۰۷-۱۳۱۸)*، به کوشش سیدمحمد حسین منظور الاجداد، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰، ص ۳.



مانند افشار به لباس متحد الشكل به مثابه وحدت ملی می-نگریستند:

ملت ما از حیث لباس یک وحدت شکلی ندارند. اگر یک سیاحی در مملکت ما به طرف شمال یا به طرف غرب مسافرت کند، می بیند یک مردمانی هستند که چهار تا شال روی کلاهشان می بندند و به عنوان کلاه سرشان است که بدبختانه اغلب افراد ما این شکل هستند، کلاه قسمت عمده ایلات ما را اگر دیده باشند، می بینند یک کلاه خیلی بلند بزرگی روی سرشان می گذارند که ممکن است پشت آن کلاه سنگربندی کرد... بالاخره تصدیق می فرمایید که این شکل زندگانی نیست و بالاخره ما هم مجبور هستیم یک روزی ملت خودمان را تمیز بدهیم که دیگران وقتی وارد مملکت ما می شوند، ما را با لباس خودمان بشناسند.^{۳۶۳}

افشار علت تفرقه و جنگ و خون ریزی میان ایلات را "اختلاف لباس" دانست، پافشاری بر آن کرد که «وحدت لباس در وحدت ملیت و وحدت زبان در استقلال تام و تمام مملکت مؤثر است» باید توسط دولت «این اختلاف را از بین برداشت»، نمایندگان

^{۳۶۳} کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، *مشروح مذاکرات مجلس ملی*، دوره هفتم، صورت جلسه ۱۵، سه شنبه، ۴ دی ماه ۱۳۰۷.



موافق متحدالشکل البسه وحدت لباس را گام اساسی را برای وحدت ملی تلقی می‌کردند، افشار تأکید می‌ورزید که «لباس باید متحد شود بالاخره باید مملکت وحدت ملیت حاصل کند» و «هیچ مقتضی نیست که ما را در این مملکت اجازه بدهیم که به وسیله تشتت طرز لباس یک حس وطن‌پرستی محلی ایجاد بشود». عراقی نیز برآن تأکید داشت که «احساسات هر ملتی را مقدم بر هر چیز متحدالشکل بودن آن ملت نشان می‌دهد». بیشتر از آن نمایندگانی مانند دشتی در نطق خود چنین بیان کرد:

باید حتماً متحدالشکل شد مخصوصاً وقتی این نکته را هم در نظر بگیریم که این قضیه اجرا شده است یعنی اراده شخص اول مملکت این قضیه را در تمام نواحی مملکت اجرا کرده است و این در حقیقت یک روح وحدت و اظهار عقیده ایست که مجلس شورای ملی نسبت به شخص اول مملکت نشان می‌دهد.^{۳۶۴}

بالاخره بعد از ۳ ماه، در دوره هفتم قانونگذاری مجلس شورای ملی قانون لباس متحدالشکل و تبدیل کلاه در چهار ماده و هشت تبصره در جلسه ۶ دی ماه ۱۳۰۷ش به تصویب رسید.



براساس «قانون متحدالشکل الشکل نمودن البسه اتباع ایران»^{۳۶۵}، به جز هشت گروه از روحانیان، «کلیه اتباع ذکور ایران... در داخله مملکت مکلف هستند که ملبس به لباس متحدالشکل بشوند» و در این مصوبه تصریح شده که متخلفان از اجرای این قانون به جزای نقدی محکوم می‌شوند. البته اجرای آن، از فروردین ۱۳۰۸ش آغاز خواهد شد و متن ذیل، همان قانون تصویب شده مجلس است:

ماده ۱— کلیه اتباع ذکور ایران که به برحسب مشاغل دولتی، دارای لباس مخصوص هستند، در داخله مملکت مکلف هستند که ملبس به لباس متحدالشکل بشوند و کلیه مستخدمین دولت، اعم از قضایی و اداری، مکلف هستند در موقع اشتغال به کار دولتی به لباس مخصوص قضایی یا اداری ملبس شوند، در غیر آن موقع باید به لباس متحدالشکل ملبس گردند.

ماده ۲— طبقات هشتگانه ذیل از مقررات این قانون مستثنی می‌باشند: ۱— مجتهدین و مراجع تقلید مسلم که اشتغال به امور روحانی داشته باشند. ۲— مراجع امور شرعیه دهات و قصبات پس از برآمدن از عهده امتحان معینه. ۳— مفتیان اهل سنت و جماعت که از طرف دو نفر از مفتیان اهل سنت اجازه فتوا داشته

^{۳۶۵} ن.ک: پیوست شماره (۲-۱) قانون متحدالشکل نمودن البسه اتباع ایران.



باشند. ۴— پیشنهاد دارای محراب ۵— محدثین که از طرف دو نفر از مجتهدین مجاز، اجازه روایت داشته باشند. ۶— طلاب مشغولین به فقه و اصول که در درجه خود از عهده امتحان برآیند. ۷— مدرسین فقه و اصول و حکمت الهی. ۸— روحانیون ایرانیان غیر مسلم.

ماده ۳— متخلفین از این قانون در صورتی که شهرنشین باشند، به جزای نقدی از یک تا پنج تومان و یا به حبس از یک تا هفت روز و در صورتی که شهرنشین نباشند، به حبس از یک تا هفت روز، به حکم محکمه، محکوم خواهند شد. وجوه جرایم مأخوذه از اجرای این ماده در هر محل، توسط بلدیة آنجا، مخصوص تهیه لباس متحدالشکل برای مساکین خواهد بود.

ماده ۴— این قانون در شهرها و قصبات از اول فروردین ۱۳۰۸ و در خارج از شهرها در حدود امکان عملی شدن آن، به شرطی که از فروردین ۱۳۰۹ تجاوز نکند، به موقع اجرا گذارده خواهد شد و دولت مأمور تنظیم نظامنامه و اجرای آن خواهد بود.^{۳۶۶}

پس هنگامی که طرح اتحاد لباس که به گفته علی دشتی «روح وحدت و اظهار عقیده ایست که مجلس شورای ملی نسبت به

^{۳۶۶} مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، سند شماره ۷/۴۹/۱۱/۱/۱۵، قانون متحدالشکل البسه اتباع ایران، به تاریخ ۹ دی ماه ۱۳۰۷، با نمره ۱۰۰۴.



شخص اول مملکت نشان می‌دهد»^{۳۶۷}، در مجلس طرح شد، بدون هیچ‌گونه تغییر مورد تصویب قرار گرفت.

اما درباره تعریف لباس متحدالشکل مورد نظر دولت، و چگونگی استخدام آن، که در فصل اول نظامنامه متحد الشکل نمودن البسه برای شهرها و قصبات که گزیده اسناد منتشر شده مربوط به متحدالشکل در تعریف لباس متحدالشکل آمده است:

ماده ۱- لباس متحد الشکل که موسوم به لباس پهلوی خواهد بود عبارت است از: کلاه پهلوی و اقسام لباس کوتاه اعم از نیم‌تنه (یقه عربی یا یقه برگردان) و پیراهن و غیره و شلوار اعم از بلند یا کوتاه یا مج پیچ‌دار.

ماده ۲- پوشیدن لباس دیگر جز آنچه در ماده ۱ ذکر شده است و همچنین بستن شال ممنوع است.

ماده ۳- برای ساکنین شهرها، بالاپوش معمولی عبارت است از اقسام پالتو ولی بالاپوش‌های دیگر که برای حفظ از سرما یا در موقع مسافرت استعمال می‌شود، از این قاعده مستثنی است.

ماده ۴- کلاه پهلوی باید متحدالشکل و بدون علایم ممیزه باشد و استعمال کلاه از اجناسی که رنگ آن‌ها زننده باشد، ممنوع است.

^{۳۶۷} کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، *مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی*، دوره هفتم، صورت جلسه ۱۵، سه شنبه، ۴ دی‌ماه ۱۳۰۷.



ماده ۵- اولیای کودکان ذکوری که موقع لباس معمولی پوشیدن آن‌ها رسیده باشد، مسئول پوشیدن لباس متحدالشکل آن‌ها خواهند بود.

ماده ۶- شوفرها و میکانیسین‌ها و آهنگران و شکارچیان، در استعمال کلاه مخصوص به خود، در موقع اشتغال به کار آزادند.

ماده ۷- در مواقع کار، پوشیدن پیراهن بلند و یا آویختن پیش‌بند، برای کارگران آزاد است.^{۳۶۸}

البته سیاست تغییر لباس، آنقدر آسان نبود که دولت در اسرع وقت و با امر صادر شده، لباس همه جامعه را تغییر دهد، حتی در اجرای آن بخصوص در شهرستان‌ها به تعویق افتاد، برای مثال اسنادی در این مورد وجود دارند که حاکی از عدم اجرای قانون و شکایت نمایندگان در این مورد است، همانطور که در سند مربوط به شکایت نمایندگان طبقات توضیح بر آن است قانون متحدالشکل البسه و کلاه پهلوی همانطور که باید باشد اجرا نشده و وضعیت اجرای آن ایستاده است، نمایندگان در شکایت‌نامه خود نوشته‌اند که «وضع قانون با عدم اجرا غلط اندر غلط است» و لباس برآنند که بایستی قانون متحدالشکل همانندی که هست

^{۳۶۸} . سازمان اسناد ملی ایران، *سیاست و لباس، همان*، ص ۶۰۵.



اجرا شود و دولت تا «قانونی را کامل اجرا نکند مجلس قانون دیگری را» تصویب نکنند.^{۳۶۹}

بنابر این برای عادی سازی این امر در مدارس و روزنامه‌ها مطالب و مقالات و گزارش‌هایی منتشر شد که در تلاش عادی کردن و تطبیق قانون و تغییر لباس بودند تا عامه مردم را در این موضوع بیشتر تفهیم کنند. برای مثال در جشن فارغ التحصیلی مدارس ناظران مدارس از «فواید و لباس و کلاه پهلوی و اینکه دیانت ملبس بلباسی نیست» برای دانش‌آموزان سخنرانی می کردند.^{۳۷۰}

البته در نشریات مطالب منتقدانه علیه مخالفان تغییر لباس منتشر می شد و آنان را «با هر چیز تازه و متجددی مخالف» می دانستند، آنان را مانند همان مخالفین دوره مشروطه می پنداشتند. علاوه بر آن تنوع لباس را به یک "خطر سیاسی" تلقی می کردند که «هرچه زودتر باید رفع شود». گاهی اوقات برای ترویج بیشتر اجرای تغییر لباس این نشریات تجمع و گردهمایی‌های از طرف عامه مردم و اصناف و تجار در بلدیه و دفتر نشریات انجام می شد

^{۳۶۹} مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، سند شماره ۶/۵۷/۲۶/۲/۱۰۹، نمایندگان طبقات شکایت از عدم اجرای قانون البسه وطنی و کلاه پهلوی، ۵ بهمن ۱۳۰۶، نمره ندارد.
^{۳۷۰} گلگون، «جشن فارغ التحصیلی»، روزنامه گلگون، ۱۵ آبان ماه ۱۳۰۷، شماره ۴۴، ص ۳.



که در آنجا به صورت دسته جمعی لباس و کلاه خود را به کلاه پهلوی و لباس مورد نظر دولت تغییر می‌دادند، در نهایت خبر آنها نیز منتشر می‌شد، همانطور که در «روزنامه گلگون» آمده «در این چند روزه اصناف و تجار در بلدیه و منزل گلگون و قرائتخانه مجتمعاً کلاه و عمامه را تبدیل به کلاه پهلوی کرده‌اند» علاوه بر آن، خواستار آن از دولت بودند که «دستوری برای ساختن کلاه و تعیین قیمت حداقل و اکثر با نظریه کمیسیونی بدهند و کلاه-دوزها را که چند روز است نرخ کلاه را ترقی داده‌اند، محدود کند».^{۳۷۱}

۲-۳-۲- کاهش نفوذ روحانیون

دولت مرکزی پهلوی اول به منظور رسیدن به تغییرات اجتماعی و در نهایت نوسازی در جامعه و مؤسسات دولتی، گام‌هایی را در پیش گرفت، برای اجرای این برنامه، کشورهای غربی و اصلاحات دولت ترکیه را مانند الگو برای اجرای برنامه‌ها در نظر داشت. در راستای تحقیق سیاست نوسازی و برنامه‌های زیر شاخه آن و نوگرایی سامان سیاسی و ساختار اجتماعی، بایستی دو گام اساسی را برمی‌داشت و برداشت: نخست، اصلاح وضعیت

^{۳۷۱} گلگون، «تغییر کلاه و لباس»، روزنامه گلگون، ۱۷ مهرماه ۱۳۰۷، شماره ۴۰، ص ۱ و ۴.



زن و تغییر بنیادی در زندگی آنان، دوم: کاهش نفوذ روحانیون. این دو امر باهم پیوند داشتند. برای وضعیت زنان قوانین و مقرراتی را صادر کرد که اهم آنها «کشف حجاب» بود، که نارضایتی‌های مردمی و به ویژه علما و روحانیون را برانگیخت (در مطالب آتی به آن پرداخته می‌شود). دولت بر آن بود که برای اجرای تغییرات اجتماعی و رسیدن به آرمانها، از جمله سیاست‌های نوسازی در جامعه می‌بایست نفوذ روحانیون را از قبل کاهش دهد، چون بر این باور بود که نهاد دینی (مذهبی) در پیشرفت و مدرن‌سازی ایران و غربی‌سازی مؤسسات دولت و جامعه، مانع بزرگی است و دشواری‌های بسیاری برای اجرای تغییرات به سوی غرب‌گرایی و اصلاحات اجتماعی در جامعه ایجاد می‌کند. به همین علت در زمانی که دولت قوانین مربوط به وضعیت اجتماعی جامعه و بخصوص نظام اجباری و وضعیت زنان از جمله کشف حجاب را اجرا کرد، با نارضایتی‌های چشم‌گیر روحانیون و علما و نهادهای مذهبی در مناطق مختلف مواجه شد.^{۳۷۲}

^{۳۷۲} . احمد یونس زوید و نعیم جاسم محمد، «أوضاع المرأة الإيرانية في ظل إصلاحات رضا شاه بهلوي و موقف المؤسسة الدينية (۱۹۲۵-۱۹۴۱)»، «مجلة أداب البصرة»، ۲۰۰۹، العدد ۴۹، ص ۱۹۰.



سیاست‌های غیردینی رضاشاه، برای حوزه‌های متعدد طراحی و اجرا شد مانند نیروهای سستی و روحانیون، نظام قضایی و آموزشی. رضاشاه در راستای کاهش نفوذ طبقه‌ی روحانیت، به تقلید از فرهنگ کشورهای غربی و برای مدرن‌سازی ایران، دین و این قشر جامعه را مانعی برای ترقی کشور می‌دانست. به همین علت بود، که با حذف جایگاه رفیع و ضروری روحانیت در مراکز دولتی و حکومتی، تلاش نمود تا از محبوبیت آنان در بین مردم بکاهد. او معتقد بود که نباید روحانیون در امور سیاسی دخالت کنند.^{۳۷۳}

سیاست‌های دولت مرکزی برای کاهش نفوذ روحانیون که هدف اصلی آن، غیر دینی ساختن جامعه بر مبنای سیاست نوسازی بود، در چند جبهه آغاز شد، تقریباً از سال ۱۳۰۶ش به بعد، اندک اندک نشانه‌های مقابله با روحانیون و محدود کردن حوزه‌ی نفوذ آنان پدیدار شد. اولین برخورد دولت با روحانیون از آنجا پیش آمد که دولت از طرف نخست‌وزیر وقت «مخبرالسلطنه هدایت» ابلاغیه‌ای صادر کرد و در روزنامه اطلاعات به مضمون ذیل در شهریور ۱۳۰۶ش منتشر شد:

^{۳۷۳} عباس قدیانی، *تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره پهلوی اول*، تهران: فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۹، ص ۱۴۹.



از چندی به این طرف مشاهده میشود که اشخاصی بنام حفظ دیانت و جلوگیری از منهیات، داخل یک سلسله عناوین و اظهاراتی میشوند و میخواهند باین وسیله اذهان عامه را مشوب ساخته و در جامعه القاء نفاق و اختلاف کنند در صورتیکه امروز وحدت مساعی و اتفاق کلمه تمام افراد مملکت در کارکردن برای عظمت و سعادت وطن لازم و از وظائف حتمیه و تکالیف اولیه است و کسانی که برضد این مقصود ملی قیام کرده و در صدد القاء شبهه و ایجاد نفاق در اذهان عمومی بر میایند صریحاً باید گفت که بملت و مملکت و مذهب و دیانت خیانت می-کنند... محتاج بذکر و توضیح نیست که دولت به قائد توانای مملکت تاسی کرده و حفظ اصول و ترویج شعائر اسلامی را اولین وظیفه خود می‌شمارد ولی در عین حال به کسی اجازه نخواهد داد که اندک رخنه‌ای هم در وحدت ملی ایجاد نموده و خودسرانه بصورت موعظه و نهی از منکرات و بهانه تبلیغات مذهبی نیات مفسدت کارانه و ماجراجویانه خود را به جامعه وارد و در اذهان مردم تولید شبهه و نفاق نمایند....^{۳۷۴}

^{۳۷۴} . اطلاعات، «ابلاغیه از طرف مقام ریاست وزراء»، روزنامه اطلاعات، شهریور ۱۳۰۶، ص ۱.



اینجا مشخص است که دولت در راستای رسیدن به اهداف خود دست به هر اقدامی که لازم باشد، دست می زد و خواستار آن بود که در همه عرصه‌های اجتماعی و در ضمن آنها مساجد و موعظه‌ها موازی با سیاست‌های عمومی که رأس آنان وحدت ملی و دولت‌سازی و مرکزگرایی باشند، از واژه‌های مانند "سعادت وطن، مقصود ملی، دولت و وحدت ملی" را به کار برده و در صدد آن بود علماء نیز به خدمت اهداف دولت و ملت پردازند، به همین علت، از ابلاغیه روشن است که برای محدود ساختن موعظه‌ها و عملکرد روحانیون صادر شده است.

مجلس یکی دیگر از عرصه‌های فعالیت علمای مذهبی بود؛ روحانیون در دوران مشروطیت و در مجالس آواخر دوره قاجاریه نقش بسزایی ایفا می کردند؛ چون طبق قانون اساسی؛ برای اصدار هر قانونی در مجلس، متن قانون اساسی ایران حق مشورت و رایزنی را به روحانیون داده بود و با وجود این حق قانونی، روحانیون می توانستند مانع بسیاری از اقدامات و تغییرات در راستای "مدرن سازی" در مجلس باشند.^{۳۷۵} بنابراین رضاشاه کم کم اقدام اساسی را از مجلس شروع کرد و حضور روحانیون را در

^{۳۷۵} . احمد یونس زوید و نعیم جاسم محمد، همان، ص ۱۹۰.



مجلس بسیار کاهش داد، به طوری که شمار آنان از ۲۴ نفر در مجلس پنجم، به شش نفر در مجلس دهم رسید.^{۳۷۶}

یکی دیگر از جبهه‌های مقابله با نفوذ روحانیون، اصلاحات و نوسازی در وزارت عدلیه بود. اصلاح و نوسازی در دستگاه حقوقی و قضایی ایران یکی از مهمترین اهداف دولت مرکزی بود، لیکن نمی‌توان گفت که همه اصلاحات در دستگاه قضایی کشور فقط برای کاهش نفوذ روحانیون و غیردینی ساختن جامعه بود. چون تغییرات در دستگاه حقوقی و قضایی چند بعدی داشت و یکی از آن، محدود ساختن نفوذ روحانیون بود.

به طور کلی اصلاحات در قضا با مسائل متعدد سیاست داخلی با سیاست خارجی ایران نیز پیوند داشت. برای مثال از لحاظ سیاست خارجی، یکی از اسباب تغییرات در قضا و دستگاه حقوقی که این امر را بیشتر تعجیل و شتاب دولت را در این زمینه توجیه می‌کرد، تلاش برای الغای کاپیتولاسیون بود، به همین علت در دولت سید ضیاء و برای جلب افکار عمومی، وعده الغای کاپیتولاسیون را می‌داد و یکی از برنامه‌های اصلی خود را اصلاح قوانین و محاکم ایران برای رعایت حقوق بیگانه عنوان کرد و با اعلام انحلال عدلیه، وعده برپایی عدالتخانه حقیقی را به مردم داد

^{۳۷۶}. پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، همان، ص ۱۷۵.



و در این راه هیئتی برای تدوین و تنظیم قوانین جدید به وجود آمد. رضاخان (سردار سپه) نیز در دولت خود، تأکید بر ضرورت و فوریت و اولویت انجام اصلاحات قضایی تأکید کرد. در این کابینه وزارت عدلیه و وزیر او (معاضدالسلطنه)، با ایجاد کمیسیون قوانین و نظم دادن به اداره تفتیش قضایی و دادگاه انتظامی قضات، در راه اصلاحات بنیادی در عدلیه ایران گام برداشت.^{۳۷۷}

در واقع تغییرات اساسی و فراوان که در دوره پهلوی اول در دستگاه حقوقی و قضا ایجاد شد، با وزیرشدن علی اکبر داور، در کابینه مستوفی الممالک در بهمن ۱۳۰۵ش بود که سرعت بیشتری به روند سیاست نوسازی در قضا داد و بیشتر این تغییرات نفوذ روحانیون را محدود ساخت.

همانطور که یرواند ابراهامیان معتقد است که وظیفه دشوار نوسازی کامل وزارت عدلیه، به علی اکبر داور واگذار شده بود و درباره این تغییرات و نقش داور می نویسد:

«وی حقوقدان تحصیلکرده جدید را جایگزین قضات سنتی کرد؛ ترجمه‌های تعدیل یافته از حقوق مدنی فرانسه و حقوق جزایی ایتالیا را که برخی از آنها با قوانین شرع متعارض بود، به نظام

^{۳۷۷}. داریوش رحمانیان، *ایران بین دو کودتا (تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از انقراض قاجاریه تا کودتای ۲۸ مرداد)*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۹۱، ص ۱۹۴.



حقوقی ایران وارد کرد و به مقررات شرعی مربوط به احوال شخصیه مانند ازدواج، طلاق و حضانت از اطفال سروسامان داد. داور، همچنین مشاغل سودآور ثبت اسناد را از علما گرفت و به وکلای غیر روحانی واگذار کرد؛ سلسله مراتبی از دادگاههای دولتی به شکل دادگاههای بخش، ناحیه و استان و یک دادگاه عالی ایجاد کرد و مهمتر از همه این که مسئولیت تشخیص شرعی یا عرفی بودن موارد حقوقی را به قضات دولتی واگذار کرد.^{۳۷۸}

یکی دیگر از اقدامات دولت پهلوی اول، در قبال روحانیون، در سال ۱۹۲۹م بود، که غیر قانونی اعلام کردن تظاهرات عمومی در عید قربان و زنجیرزنی در ماه محرم بود، علاوه بر آن سفرهای حج و عتبات عالیات و ... غیره را محدود کرد.^{۳۷۹} رضاشاه می - دانست که تظاهرات و مراسم مذهبی نقش بسیاری در نفوذ و قدرت اجتماعی روحانیون و علما دارد به همین علت می خواست ریشه سرمایه های مذهبی و اجتماعی را از این طریق خشک کند.

در ادامه دخالت های دولت در امور مذهبی، مساجد اصلی اصفهان را به روی جهانگران خارجی گشود؛ به دانشکده های پزشکی دستور داده شد که تعصب مسلمانان را در حرمت کالبدشکافی

^{۳۷۸} . پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، همان، ص ۱۷۴.

^{۳۷۹} . عباس قدیانی، *همان*، ص ۱۵۰.



نادیده بگیرند؛ مجسمه‌های خود را در میادین شهرها برپا کرد؛ و مهمتر از همه این‌که رضاشاه در سال ۱۳۱۸ش دستور داد تا دولت همهٔ املاک و زمینهای وقفی را تصرف کند. در نتیجه، روحانیون نه تنها در حوزهٔ سیاست بلکه در امور قضایی، اجتماعی و اقتصادی نیز نفوذ خود را از دست دادند.^{۳۸۰}

در مورد بازتاب مقابله دولت با نفوذ روحانیون در اسناد دولت عراق و در یک گزارش (دوسیه ت/۲/۴، با شماره ۸۲۴-وع) که مسوؤل دستگاه اطلاعات دولت عراق (الاستخبارات)، به رئیس ستاد ارتش عراق فرستاده، آمده است که دولت وقت ایران، دادگاههای حقوقی (مدنی) را در مناطق حومه و شهرستانها و دادگاههای عالی را در پایتخت ایجاد کرده، حق بازبینی و بررسی را به دادگاههای عرفی (العلمانیه) در پرونده‌های که قبلاً در دادگاههای شرعی بررسی می‌شدند، داده است.^{۳۸۱}

اما در حوزه آموزش مذهبی و مدارس شرعی؛ دولت در پی محدود ساختن نفوذ علما و مدیریت مدارس شرعی را به دولت واگذار کرد. بنابراین دولت حجره‌ها و مدارس شرعی را نیز از تحت نفوذ و مدیریت علما بیرون آورد و به مؤسسات دولتی

^{۳۸۰}. پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، همان، ص ۱۷۵.

^{۳۸۱}. فرح صابر، همان، ص ۲۲۸.



پیوست داد، علاوه بر آن تعداد علما دینی را در این مدارس کاهش داد. در این مورد دولت در سال ۱۹۲۸م، شرایطی به وجود آورد که این هدف را اجرا کند، رضاشاه تحت عنوان قانون تغییر البسه و مدرن سازی لباس و خلع لباس روحانی، بر علما و روحانیون اجبار کرد که باید لباس معاصر و کلاه پهلوی را بپوشانند، علاوه بر آن پوشیدن لباس روحانیون بدون برگه و اجازه پوشیدن توسط دولت را قدغن کرد.^{۳۸۲}

یکی دیگر از جبهه های مقابله با روحانیون، از طریق وزارت معارف بود، قبلاً دولت تحت عنوان اصلاحات از طریق تغییر در اجازه روحانیون و مواد تدریس دخالت می کرد، لیکن اندک اندک دیدگاه وزارت فرهنگ و دولت عوض شد، به نحوی که به عنوان یک مشکل و مانع توسعه و تغییرات در جامعه به روحانیون و روحانیت نگاه می کردند. بخصوص بعد از تغییر وزیر معارف «علی اصغر حکمت» و جایگزینی «اسماعیل مرآت»، اسماعیل مرآت، والی کرمان و سرپرست سابق محصلان ایرانی در فرانسه، به کفالت و پس از آن وزارت فرهنگ گمارده شد. در دوران وزارت مرآت که تا شهریور ۱۳۲۰ش به طول انجامید، موضوع آموزش و جذب روحانیت دیگر نه به عنوان راه حلی برای



تبلیغات دولتی، بلکه به عنوان مشکلی دست و پاگیر تلقی می‌شد. شاید حضور نسبتاً طولانی مرآت در فرانسه و سپس والی‌گری کرمان موجب این تغییرات تند در نگرش وزارت باشد. در این دوره سیاست وزارت فرهنگ، به سیاست حذف و سخت‌گیری تبدیل شده بود و در اولین اقدام مرآت در وزارت، انحلال «مؤسسه وعظ و خطابه» در سال ۱۳۱۷ش بود.^{۳۸۳}

علاوه بر آن، در ادامه سیاست مقابله با روحانیون به طوری مدارس مذهبی کاهش یافت، که در سال ۱۳۰۳-۱۳۰۴ش تعداد مدارس روحانی ۲۸۲ و تعداد محصلین آن‌ها ۵۹۸۴ نفر بود، حال آنکه در سال تحصیلی ۱۳۱۹-۱۳۲۰ش تعداد مدارس مزبور به ۲۰۶ و تعداد محصلین آن به ۷۸۴ نفر تقلیل یافت. تعداد معلمان این نوع مدارس فقط ۲۴۹ نفر بود.^{۳۸۴}

در نتیجه، این تغییرات وظیفه روحانیون را به طوری محدود ساخت که حوزه کار آنان فقط به مسائل امور شخصی مانند ازدواج، طلاق و میراث محدود بود، از لحاظ قضایی، تغییرلباس و معارف نفوذ آنان را تقلیل داد و در گام‌های بعدی آن حق بار دیگر به دادگاههای مدنی محول گردید.

^{۳۸۳} حسام الدین آشنا، همان، ص ۱۴۲.

^{۳۸۴} بابک دربیکی، «سازمان پرورش افکار»، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۶۲.



۲-۳-۲-۳- وضعیت زنان و کشف حجاب

وضعیت زنان مانند دیگر اقشار جامعه ایران، در مقایسه با کشورهای اروپایی و با گرایش‌های اجتماعی معاصر عقب‌مانده بود. دولت مرکزی پهلوی اول برای بهبود وضعیت جامعه و بخصوص «وضعیت و آزادی زنان» برنامه‌های سه گانه‌ای را به اجرا درآورد: ۱- کشف حجاب (چادر) ۲- تغییر در قوانین ازدواج و طلاق ۳- توسعه فرصت‌های آموزشی برای زنان.^{۳۸۵}

دولت بیشتر این تغییرات در وضعیت زنان را از طریق تغییر قوانین ایجاد کرد، مانند قانون سبیل احوال و صدور شناسنامه برای اتباع نیز از جمله اقداماتی بود که به ویژه در ایجاد تغییر در زندگی زنان مؤثر بود. در تبصره‌ی ۱ قانون که در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۰۷ش به تصویب مجلس شورای ملی رسید، آمده:

زن‌ها شخصاً یا به وسیله‌ی وکیل ثابت‌الوکاله ورقه‌ی هویت گرفتند. صدور شناسنامه برای اتباع مناسبات جدیدی را می‌طلبید که براساس آن زن از نظر قانونی تا حدی از مرد مستقل می‌شد. این امر به معنای آن بود که با روند حکومت‌مندی، زندگی افراد

^{۳۸۵} . احمد یونس زوید و نعیم جاسم محمد، همان، ص ۱۹۰.



به عنوان اتباع منفرد تا حدی از نظارت سنتی روحانیت خارج

گردید و به دولت سپرده شد.^{۳۸۶}

در کل می‌توان برنامه شاخص دولت مرکزی در قبال وضعیت موجود زنان و تاثیرگذار را با برنامه‌های سه‌گانه ذیل تشخیص داد:

۱. کشف حجاب

دولت رضاشاه در سال ۱۳۱۴ش سیاست کشف حجاب را برای همه مردم به اجرا درآورد. این برنامه دولت، برای زنان حجاب سنتی را ممنوع نمود. در مقابل در مناطق مختلف ایران، موجب نارضایتی گردید و مبارزه مردمی را به وجود آورد. در این بازه زمانی، لباس و سیاست رابطه تنگاتنگی باهم داشتند. دولت پهلوی، برای اجرای برنامه‌های خود و القاء قدرت دولت نوین، هر راهکاری را به کار می‌گرفت و در پی آن بود که تغییرات فرهنگی را در همه عرصه‌های جامعه اجرا کند و "اصلاحات" را تا دورترین حدود کشور بگستراند. از دیدگاه دولت پهلوی و رضاشاه، یکی از مهمترین مؤلفه‌های مرتبط با هویت، پوشاک مردم جامعه بود و این نیز رابطه تنگاتنگی با روند نوسازی و

^{۳۸۶} . فاطمه صادقی، *کشف حجاب بازخوانی یک مداخله ی مدرن*، تهران: انتشارات نگاه معاصر، ۱۳۹۲، ص ۲۲.



هویت‌سازی دولت مرکزی داشت. از همین رو ترویج کشف حجاب برای ایرانیان، یکی از برنامه‌های فرهنگی دولت و از جمله سیاست‌های مدرن‌سازی و متداول‌کردن اجباری لباس در سطح جامعه بود.

رفع حجاب زنان، از اقدامات فرهنگی رضاشاه و آرمان اساسی آن، تبعیت از الگوهای جامعه غربی و ساختن یک جامعه مدرن ایرانی بود. اجرای این برنامه، پیامدهای گوناگونی را به دنبال داشت و موضوع کشف حجاب در میان تمام بحث‌های دیگر مسئله‌دارتر شد، زیرا کشف حجاب در ایران از سویی نقطه اوج دخالت دولت در فرهنگ عمومی و از سویی دیگر، نمایانگر سطحی‌ترین نگرش به عنوان الگوی پیشرفت بود.

البته جا دارد سؤالی مطرح شود؛ آیا منظور از کشف حجاب یا ممنوعیت حجاب چه بود؟ آیا قبل از اجرای برنامه، زنان همه مناطق ایران مانند هم یک نوع لباس می‌پوشیدند؟ زنان مناطق کردنشین که اغلب بدون چادر بودند، برنامه کشف حجاب در آن مناطق با چه واکنش مواجه شد؟ کشف حجاب به چه معنای در آن مناطق چگونه تلقی شد؟

- پیشینه مسئله کشف حجاب و اجرای آن در دوره پهلوی اول



در عصر قاجار و اوایل دوره پهلوی اول در جامعه، چادر به مثابه یک نماد اجتماعی، برای لباس زنان تلقی می‌شد، انگار زن را بدون چادر نمی‌شد دید. این سنت لباس پوشیدن زنان، به شدت مورد انتقاد روشنفکران قرار گرفت.^{۳۸۷} آغاز مبارزه جویی زنان، با هنجارهای سنتی حجاب در ایران از سال ۱۲۲۷ش شروع شد، که قره العین یک زن بابی در یکی از تظاهرات بایان، بی‌حجاب ظاهر شد و او اولین زن بی حجاب، در تاریخ معاصر ایران قلمداد گردید، با توجه به این که وی از خانواده‌ای مذهبی بود، جذب فرقه بهائیت شد و به تبلیغ آن پرداخت. او در سال ۱۲۳۱ش همراه با عده زیادی از بایان کشته شد.^{۳۸۸} بعد از قره-العین، برخی از زنان سرشناس دیگر مانند صدیقه دولت‌آبادی، منشی دومین کنگره زنان شرق، مدیر قدیم مجله زبان زنان در اصفهان و تحصیل‌کرده «سربین» پاریس، در سال‌های ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ش؛ بعد از شرکت در کنگره بین‌المللی زنان پاریس و مراجعت به ایران، در سال ۱۳۰۶ش، دیگر چادر بر سر نکرد و با لباس و کلاه اروپایی بیرون می‌رفت.^{۳۸۹}

^{۳۸۷} فرح صابر، همان، ص ۲۲۴.

^{۳۸۸} هوشنگ شهابی، «ممنوعیت حجاب و پیامدهای آن»، در کتاب: **رضاشاه و شکل**

گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۹، ص ۲۸۹.

^{۳۸۹} فاطمه اسحاقیان، «تأثیرات فکری متجددان عرب بر ایرانیان در جریان کشف

حجاب». در کتاب: **مجموعه مقالات همایش ملی قیام گورشاد**. گردآورنده هادی وکیلی. تهران: جلد اول، ۱۳۹۶، صص ۲۹-۳۰.



وضعیت زنان در عصر قاجار و اوایل دوره پهلوی اول، مانند دیگر اقشار جامعه ایران، در مقایسه با کشورهای اروپایی و با گرایش‌های اجتماعی معاصر، عقب‌مانده بود. برخی از روشنفکران و مسئولین که در ترویج مفهوم نوسازی سهم بسزایی داشتند، تغییر وضعیت زنان کشور ترکیه و افغانستان را بعنوان الگو نگاه می‌کردند و تغییراتی که در آنجا به وجود آمده بود، قابل توجه می‌دانستند. مجله "تقدم" در مقاله‌ای به نهضت ترکیه اشاره کرده است:

بعد از الغاء خلافت و استقرار حکومت جدید، باصلاح قوانین مدنی پرداخته مجله الاحکام را با تغییراتی که موافق محیط و روحیات ملت ترک دانست به قوانین مدنی سوئیس تبدیل نموده و در نتیجه خیلی از امور اجتماعی و عادات و اداب آن ملت تغییر بهم رسانید، ترکیه برای اینکه در ظاهر نیز خود را هم‌رنگ ملل متمدن بسازد، فینه را به شاپو مبدل نمود... بزرگترین کاری که حکومت جوان ترکیه باشجاعت بی‌نظیر بانجام آن موفق گردید، مسئله استفاده از نصف قوای ملت یعنی زنان است. ملت ترکیه در جنگ‌های چندین ساله، طرابلس، بالکان، و جنگ عمومی بواسطه قلت رجال، احتیاج خود را با استفاده از جنس اناث حس نموده و لذا در جنگ اخیر یونان اغلب کارها... به زنان تفویض کرده و از وجود آنها منافع بیشماری برد... این



تجارب حکومت ترکیه را براین وادار نمود که برای استفاده کامل از وجود جنس لطیف، هر مانعی که آنها را از خدمت به مملکت باز میدارد، برطرف کرده آزادانه بخدمت دعوت نماید.^{۳۹۰}

روشنفکران ایرانی برای ترویج موضوع کشف حجاب و موضع آزادی زنان، به اندیشه‌های «قاسم امین» توجه کردند. امین از جمله روشنفکرانی غربگرای مصری بود، که اندیشه‌های او تحت عنوان حقوق زنان، آموزش زنان، موقعیت اخلاقی و حقوقی برابر با مردان بود. به همان علت در اوایل قرن بیستم، کتاب قاسم امین به دست میرزا یوسف‌خان مستوفی ترجمه و در قسمت‌هایی از کتابش به نام تربیت نسوان گنجانده و در اواخر دوره پهلوی اول هردو کتاب «آزادی زنان» و «زن امروز» توسط وزارت فرهنگ با ترجمه احمد مهذب منتشر شد.^{۳۹۱}

در برخی از مطبوعات عراقی نیز وضعیت زنان و مسأله حجاب زنان بازتاب داشت، برای مثال روزنامه «الزمان» عراق در سال ۱۳۰۶ش، درباره لباس زنان ایران، گزارش ستایش‌آمیزی را منتشر نموده و نوشته است: «زنان ایرانی تقریباً بدون پوشش صورت ظاهر شده و زیبایی چهره خود را در معرض دید عمومی قرار داده‌اند و در مجالس و نشست‌های خاص

^{۳۹۰}. تقدّم، «آیا نهضت ترکیه دوام خواهد کرد؟»، در *مجله تقدّم*، طهران: چاپخانه

خاور، شهریور، شماره ۱، سال اول، ۱۳۰۶، ص ۴۲.

^{۳۹۱}. فاطمه اسحاقیان، *همان*، صص ۲۴-۲۷.



و در برخی از اماکن حضور دارند و برخی از زنان حجاب سنتی را کنار گذاشته‌اند».^{۳۹۲}

برای اجرای برنامه‌های مرتبط با جامعه زنان، نهادهای گوناگونی تأسیس گردید، مانند: «جمعیت نسوان وطنخواه» که در سال ۱۳۰۲ش، توسط محترم اسکندری تأسیس شد و برای نشر افکار نوگرایی متعلق به حقوق و آزادی زنان، مقالاتی در مجله «نسوان وطنخواه» منتشر کردند، سخنرانی‌ها و نمایش‌هایی برای بانوان در مجامع زنان ارائه کردند و جشن‌هایی در مدارس گرفتند. اغلب بانوان عضو این جمعیت از تحصیل‌کرده‌های اروپا بودند. در ادامه «جمعیت تمدن نسوان» در ۱۷ تیر ۱۳۰۵ش و «کانون بانوان» در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۴ش، تأسیس گردید. بر اساس اساسنامه این کانون، ریاست عالیه آن را شمس پهلوی بر عهده داشت و وزرات معارف آن را مساعدت و مراقبت می‌کرد.^{۳۹۳}

نخبگان ایران پیش از رسمی‌شدن کشف حجاب و تغییر در لباس زنان، به این مسئله پرداخته بودند و طرفدار تغییر اوضاع زنان بودند، برای مثال ایرج میرزا، ابوالقاسم لاهوتی و محمد حسین شهریار از جمله روشنفکرانی بودند که از لباس زنان ایرانی انتقاد کرده بودند. ایرج میرزا اشعاری درباره حجاب و اوضاع زنان نوشته و از وضعیت آنان انتقاد

^{۳۹۲} الزمان، «النساء الایرانیات»، جریده الزمان، شماره ۱۵، ۱۵ آبان ۱۹۲۷، ص ۳.

^{۳۹۳} علیرضا زهیری، همان، ص ۴۵.



کرده بود، به عقیده او جامعه سستی ایران و روحانیون از عوامل عقب افتادگی زنان بودند:

نقاب دارد و دل را به جلوه آب
نعوذ بالله اگر جلوه بی نقاب کند
کند

فقیه شهر به رفع حجاب مایل
چرا که هرچه کند حيله در حجاب
نیست
کند^{۳۹۴}

درباره همین موضوع، روزنامه گلگون همدان شعری از شهریار منتشر کرده بود که نقش مذهب و تاثیرگذاری آن، لباس چادری و مقنعه زنان را مورد انتقاد قرار داده بود:

نگ آیدم از گفتن این روضه مکن گوش^{۳۹۵}
آخر بسر و سینه
خود کم بزن ایزن
تو ماه مقنعه بسر خود چه زنی مشتی
آن مشتی سر
شیخ معمم بزن ایزن^{۳۹۶}

^{۳۹۴} ایرج میرزا، *ایرج میرزا*، به اهتمام محمد جعفر محبوب، تهران: شرکت چاپ

افست گلشن، ۱۳۵۶، ص ۱۳.

^{۳۹۵} در دیوان شهریار این مصرع به شرح ذیل آمده است: «بربرگ گلت شبنم اشک اینهمه بس نیست؟».



با بازخوانی این دست اشعار سابق می‌توان به این نکته پی برد که انتقاد روشنفکران درباره حجاب همان پرده و نقابی است که اغلب زنان ایرانی در آن دوره داشته و چهره خود را با آن می‌پوشاندند.

مسأله حجاب زنان قبل از اجرای برنامه‌ی کشف حجاب اجباری، بیشتر به معنی آزادی زنان و مشارکت در امور زندگی مانند مردان بود، کشف حجاب معادل واژه پرده و دیوار میان مردان و زنان تلقی می‌شد. برخی از روشنفکران در صدد بودند که تفاوت میان حجاب و روسری را توضیح دهند و در این مورد مطالبی را در نشریات آن دوره نوشته یا ترجمه می‌کردند، تا به جامعه مذهبی تفهیم کنند که منظور از عمل و آزادی زنان و برداشتن حجاب، برداشتن روسری نیست. برای مثال در سال ۱۳۰۷ش، مصاحبه‌ای از روزنامه‌نگار اروپایی با ملکه ثریا (ملکه افغانستان) منتشر شد و روزنامه «گلگون» نیز آن مصاحبه را در دو بخش در شماره ۱۹ بازنشر کرد، در متن مصاحبه آمده که «آنچه در قرآن به حجاب اشاره شده، پرده مشترک بین زن و مرد است و ستر شرعی در زن باستانی صورت کفین و قدمین است... ستر زنان در اسلام همان ستری است که در نماز و طواف خانه خدا لازم شناخته آمده است.»^{۳۹۷}

^{۳۹۶} سید محمدحسین شهریار، ۱۳۴۲. شهریار، جلد ۱. تهران: کتابفروشی خیام، ص ۱۳۶؛ محمد حسین شهریار، «بی‌عنوان»، روزنامه گلگون، شماره ۴۹، ۲۰ آذرماه ۱۳۰۷، ص ۱-۲.

^{۳۹۷} گلگون، «نطق علیا حضرت ملکه ثریا»، روزنامه گلگون، شماره ۱۹، ۲۴ خرداد ۱۳۰۷، ص ۱، به نقل از: روزنامه حبل المتین، شماره ۲۱، ۱۳۰۷ش.



آنچه در این متن مشخص است این است که معنای حجاب کاملاً به معنای پرده آمده است نه روبند و روسری.

آغاز مسئله کشف حجاب، از لحاظ قانون رسمی در ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ش اعلام و اجبار به ترک آن از اول فروردین ۱۳۱۵ش آغاز شد. اما ریشه‌های این برنامه و ایده کشف حجاب به سال‌ها پیش برمی‌گردد، چنانکه در سال‌های ۱۳۰۶ش و ۱۳۰۷ش، ملکه، ترویج دکلته (لباس زنانه) پرداخته و چادر نماز را منع می‌کرد، و جریان اول فروردین ۱۳۰۷ش نیز نشانه‌ای از همین روحیه است. از طرف دیگر، زنان طبقات بالا نیز زمینه فکری و زمینه تبلیغاتی "آزادی زنان" را با برگزاری دومین کنگره زنان شرق در ایران در سال ۱۳۱۱ش مهیا کرده بودند.^{۳۹۸}

البته ابهاماتی درباره معنی دقیق کشف حجاب در دوره پهلوی اول در تحقیقات صورت گرفته وجود دارد؛ در بخشی از منابع، کشف حجاب را به معنی امروزی یعنی بازکردن و نشان دادن سر و صورت و موی زن برداشت کرده‌اند. در حالی که بخشی از پژوهش‌ها و خاطرات و اسناد مربوط به آن دوره، نشان می‌دهد که کشف حجاب در دوره رضاشاه، بیشتر به معنای برداشتن «چادر» و «پیچه» بوده است. مخبرالسلطنه

^{۳۹۸} حسام الدین آشنا، *از سیاست تا فرهنگ (سیاست‌های فرهنگی دولت در ایران ۱۳۲۰-۱۳۰۴)*، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۸، ص ۲۳۰.



هدایت (نخست‌وزیر دوره پهلوی اول) به چادر و پوشیدن رو انتقاد کرده و آن را با حجابی که در شرع آمده، متفاوت دانسته است، هدایت نوشته: بلی! پوشیدن رو طبیعی نیست حتی پوشیدن لباس طبیعی نیست تمدن آورده است چه بسیار مردم امروز هم برهنه میگردند آنها را وحشی میخوانیم. زنهای ما به نیمه راه وحشت رسیدند. چادر و چاقچور و روبند شرعی نبود حجابی که در شرع وارد است، خودداری از تظاهر و جلب نظر است، در مکه و مدینه روبند نیست نصف صورت باز است با جامه بلند عبا و چادر پرده‌ای بود بر سر صد عیب نهان.^{۳۹۹}

یاسمین رستم‌کلایی نیز معتقد است کشف حجاب در دوره رضاشاه، بیشتر به معنای برداشتن پوشش صورت (حجاب) و چادر به سبک ایرانی (که پارچه بزرگی که سرپای زنان را پوشانده‌اند و غالباً با همان چادر نیز رو می‌گرفته‌اند یعنی صورت را نیز می‌پوشانده‌اند) بوده تا بازکردن کامل سر (یعنی بدون روسری یا کلاه) این تفاوت در گزارش‌های تاریخی روشن نیست.^{۴۰۰}

^{۳۹۹} . مهدیقلی هدایت مخبرالسلطنه، همان، ص ۴۰۵.

^{۴۰۰} . یاسمین رستم‌کلایی، «برنامه گسترده برای زنان ایران نو/ قانون خانواده، کار و کشف حجاب»، در کتاب: *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، کرونین و دیگران، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۹، ص ۲۴۹.



از لحاظ مفهومی و استخدام آن و بنابر اجرای اجباری این سیاست، برخی از نویسندگان مفهوم رفع حجاب یا منع حجاب را جایگزین "کشف حجاب" قرار داده‌اند، لذا معتقدند در دوره رضاشاه بیشتر «رفع حجاب» بود نه «کشف حجاب»، چون کشف حجاب آن است که بگویند از این بعد بی‌حجابی آزاد است؛ و هر که می‌خواهد می‌تواند بی‌حجاب باشد، اما سیاست رضاشاه این نبود. او سیاست منع و جلوگیری از حجاب را اجرا کرد؛ و در زمان او زنان باید بی‌حجاب می‌شدند. از همین رو، پاسبان‌ها و آژان‌ها و مأموران امنیه، چادر و روسری از زنان می‌کشیدند و با خشونت با آنها رفتار می‌کردند.^{۴۱}

درواقع اجرای کشف حجاب توسط دولت، یک اقدام سریع و ناگهانی نبود، بلکه برای طبیعی‌سازی آن، به‌طور تدریجی گام‌های مختلفی در این مورد برداشته شد؛ علاوه بر ترویج کشف حجاب توسط روشنفکران و شعرا، اولین اقدام دولت برای عادی‌سازی مسئله لباس زنان، به بخشنامه دولت به شهربانی تهران به سال ۱۳۰۶ش و قبل از ممنوعیت چادر و حجاب به طور رسمی برمی‌گردد، در محتوای آن بخشنامه آمده است که دولت حق ندارد مزاحم زنان بی‌حجاب شود، البته قبلاً پلیس زنانی را

^{۴۱}. محرم قلی‌زاده، «بازکاری ریشه‌های تئوریک سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه در اندیشه روشنفکران بومی»، *فصلنامه مطالعات تاریخی (ویژه نامه رضاخان)*، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران: زمستان ۱۳۹۱، شماره ۳۹، ص ۱۱۴.



که این گونه لباس می‌پوشیدند، بازداشت می‌کرد. گام دوم همان دیدار ملکه مادر در اسفندماه ۱۳۰۶ش از حرم حضرت معصومه در قم، بدون چادر مشکی و با چادر روشن و روی باز بود. گام سوم آن بود که در جامعه کشف حجاب را در میان معلمان، دانش‌آموزان و کارمندان دولت ترویج می‌دادند، البته مدارس نویناد دخترانه، اولین مؤسسات عمومی بود که برنامه کشف حجاب به نحوی منظم‌تر در میان دختران آنجا اجرا شد. بعد از آن زنان آموزگار و دانش‌آموزان دختر در سال ۱۳۱۳ش، نخست داوطلبانه و سپس با دستور دولت، چادرهایشان را در مدرسه از سر برداشتند.^{۴۰۲}

آنگونه که در اسناد وزارت داخله در دی‌ماه ۱۳۱۴ش، درباره مسئله رفع حجاب و تشویق دانش‌آموزان، آمده است که «روز پنج‌شنبه ۲۵ دی‌ماه جاری بنابر دعوت اداره معارف، ساعت دو بعد از ظهر، تمام رؤساء و مأمورین دوائر دولتی به اتفاق خانم‌های خود بدون چادر در معارف حاضر، رئیس معارف نطقی مبنی بر محسنات برداشتن چادر ایراد و از طرف یک نفر از دوشیزگان مدرسه نسوان تربت هم خطابه‌ای دائر بر سپاسگزاری و تشکر از مراحم ملوکانه ایراد می‌شود...».^{۴۰۳}

^{۴۰۲}. یاسمین رستم‌کلایی، همان، ص ۲۵۶.

^{۴۰۳}. سند شماره ۲۵۰۷، وزارت داخله، به تاریخ ۲۷ دی‌ماه ۱۳۱۴، در کتاب: علیرضا زهیری، عصر پهلوی به روایت اسناد، همان، ص ۷۴.



وزارت آموزش و پرورش هم زنان بازرس را به مدارس می‌فرستاد تا محاسن بی‌حجابی را به شاگردان و معلمان تفهیم کنند، تا در نهایت گام‌های تدریجی دولت در جهت تغییر لباس زنان به اعلام رسمی کشف حجاب در ۱۷ دی‌ماه ۱۳۱۴ ش انجامید. در این تاریخ رضاشاه در مراسم فارغ‌التحصیلی یک مدرسه عالی دخترانه شرکت کرده و دستور داد که تمام زنان حاضر باید بدون حجاب باشند.^{۴۰۴}

دولت برای اجرای برنامه به هر اقدامی که لازم بود، دست می‌زد؛ در آغاز و در برخی مناطق از طریق شهربانی‌ها شروع به اجرای برنامه کرد. در این راستا اگر کسی علیه کشف حجاب واکنشی نشان می‌داد یا باعث جلوگیری از اجرای برنامه می‌شد، تنبیه و دستگیر می‌شد، حتی علما و وعاظ نیز از این تهدید مستثنی نبودند، همانطور که طبق سند محرمانه وزارت داخله که به حکومت محلی ارسال گردیده آمده: «موضوع کشف حجاب باید از طرف حکومت و شهربانی تقویت شود بدون این که کسی را مجبور به کشف حجاب نمایند. اگر کسی از وعاظ یا غیره مخالفت یا اظهاراتی بر ضد بنماید، فوراً توسط شهربانی جلب و تنبیه شود».^{۴۰۵} یحیی دولت‌آبادی در «حیات یحیی» دقیق‌تر اشاره کرده است

^{۴۰۴}. یاسمین رستم‌کلایی، همان، ص ۲۵۶.

^{۴۰۵}. سند شماره ۴۶، از وزارت داخله به حکومت عراق، همدان، گروس، ملایر، کرمانشاه، سنندج، گلپایگان، به تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۱۴، نمره ۱۴۴۲، در کتاب: علیرضا زهیری، عصر پهلوی به روایت اسناد، همان، ص ۷۵.



که "تصدیق باید کرد که جز با قدرت و اراده محکم شاه پهلوی، رفع حجاب از ایران بسیار مشکل بود".^{۴۰۶}

اجرای کشف حجاب همانطور که دولت برنامه ریزی کرده بود، اجرا نشد و جامعه پذیرای آن نبود. لذا دستگاههای اجرایی مانند پلیس شروع به دستگیری زنان باحجاب کرده و مردم را اجبار به پوشیدن لباس "غربی" کردند. بیشتر مردم این امر را به سرکوب آزادی‌های فردی خودشان تلقی کردند تا اینکه آزادی برای زنان باشد. برای مثال در تبریز، پلیس ورود زنان با حجاب را در بازار قدغن، معلمان و کارمندانی دولتی را در مدارس اجبار به برداشتن حجاب کرد. در مقابل، مردم در برابر این رفتارهای دولت، واکنش‌های گوناگون نشان دادند و بخشی از کارمندان و معلمان مدارس ناچار به ترک شغل خود شدند. در مناطقی ورود زنان با حجاب به سینما و حمام‌های عمومی ممنوع شد و راننده‌های وسایل نقلیه نیز در حین سوارشدن زنان باحجاب، باید جریمه‌هایی در مقابل ورودشان پرداخت می‌کردند. حتی در بعضی بیمارستان‌ها به پزشکان اجازه داده نمی‌شد که زن‌های محجبه مریض را معاینه کنند. گاهی اوقات زنان با زدوخورد و شلاق‌های پلیس در ملاء عام مواجه می‌شدند. از

^{۴۰۶}. یحیی دولت‌آبادی، *حیات یحیی*، جلد ۲، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۶۱، ص ۴۰۹.



طرف دیگر تجار هم تحت الشعاع مقررات اجرای کشف حجاب قرار گرفتند، آنان را مجبور می‌کردند فقط لباس‌های زنان بی‌حجاب را به کشور وارد کنند و از این طریق لباس‌های مخصوص زنان بی‌حجاب را تشویق و ترویج کنند.^{۴۰۷} در خراسان «برسر بی‌حجابی غوغائی شد که به تحصن در اطراف بقعه متبرکه امام رضا(ع) کشید و از استعمال حربه آتشین مضایقه نشد جمعی مقتول شدند اسدی متولی‌باشی بر سر آن کار، بر دار رفت و فروغی که رئیس الوزراء و با او منسوب بود، شاید در نتیجه... معزول شد ۱۳ آذر ۱۳۱۴ جم بجای او آمد».^{۴۰۸} همچنان اسنادی در این مورد وجود دارند که حاکی از آن است که بخشی از کدخداها و خوانین بر مردم فشار می‌آوردند تا این قانون اجرا نشود، برای مثال در منطقه نیاسر کاشان، خوانین و کدخدای منطقه به خانه‌ها رفته‌اند و بر اهالی فشار آورده‌اند و مانع اجرای کشف حجاب شده‌اند و آمده که «تا کنون در نیاسر پنج فرسخ شهر کاشان می‌باشد... کشف حجاب نشده است».^{۴۰۹}

^{۴۰۷}. احمد یونس زوید و نعیم جاسم محمد، همان، ص ۱۹۱.

^{۴۰۸}. مهدیقلی هدایت مخبرالسلطنه، همان، ص ۴۰۵.

^{۴۰۹}. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، سند شماره ۹۳۲۰، عریضه یکی از اهالی نیایر کاشان درباره اجرای کشف حجاب، به تاریخ ۱۳۱۶/۷/۲۲، نمره ۳۷۳.



در یک نگاه کلی، می‌توان گفت برنامه کشف حجاب اگرچه موجب شد تا زن ایرانی از پرده بیرون آید، از طرف دیگر عواقب نامطلوب و ناامنی‌ها و واکنش‌های را به دنبال داشت. علاوه بر آن به دلیل آنکه طرح کشف حجاب برخورد مستقیمی با فرهنگ و اعتقادات سنتی جامعه داشت، از حساسیت‌های خاصی برخوردار بود.^{۴۱۰}

- تغییر در قوانین ازدواج و طلاق

دولت در صدد بود از یک طرف از "نصف جامعه" یعنی جامعه زنان ایران، برای پیشرفت و نوسازی استفاده کند و آنها مانند مردان در جامعه مشارکت داشته باشند، از طرف دیگر و در همان راستا تغییری در وضعیت زنان ایجاد کند و وضعیت عقب‌مانده آنان را مانند جوامع مدرن ترویج دهد.

در واقع زنان در آن دوره وضعیت خوشایندی نداشتند، برخی از روشنفکران در نشریات آن دوره مطالبی درباره عقب‌ماندگی وضعیت زنان توسط روشنفکران منتشر می‌کردند که طلب بهبود و آزادی و برابری برای زنان می‌کردند، مانند «یکی کردن مدارس ذکور و اناث» و «آزادی نسوان و جلوگیری از فساد اخلاق، بوسائل شدیده» و به‌شدت اوضاع زنان از لحاظ قانونی و

^{۴۱۰}. مهدی صلاح، همان، ص ۸۹..



اقتصادی و اجتماعی را به چالش می‌کشیدند.^{۴۱۱} آنها نقش مهمی در توجیه و تشویق دولت داشتند تا در این زمینه دست به عمل بزند و اوضاع را با دیگر کشورهای مسلمان، مانند ترکیه و مغرب مقایسه می‌کردند. یکی از آن مقالات که در سال ۱۳۰۷ش منتشر شده، از مزایای مقام زن در غرب ستایش کرده و آمده که «پیداشدن نسوان بزرگ و احتیاج مردم در شرکت و مساعدت زنان در امور اجتماعی رجال امریکا و اروپا را کاملاً مجاب نمود که زنان با آنها مساوی و همدوش بوده و در قوای عقلانی به هیچ وجه مردها به زن‌ها وجه امتیازی ندارند...» و در مقابل، مقام زنان در ایران را با آنان مقایسه کرده و نوشته:

سوء سلوک و رفتار خلاف شرع و وجدان یک‌عده از ساکنین این مملکت با زنان هر آدم حساس و منصفی را ناآثر و متألم مینماید. زن در ایران یک عضو ناقابل و بی‌اهمیت و یک وجود بلا اراده ایست که در زندگانی فردی و اجتماعی حق دخالت نداشته و عقیده و نظریه او هر قدر هم از روی منطق و برهان باشد، مسموع و قابل قبول نیست... رجال این مملکت... طایفه نسوان را که مادران خودشان هم جزو آنها هستند در ردیف

^{۴۱۱}. گلگون، «ما از مجلس هفتم چه می‌خواهیم؟»، روزنامه گلگون، شماره ۴۷، ۶ آذرماه ۱۳۰۷، ص ۱.



اثاث البیت و اغنام و احشام محسوب داشته و در زجر و اذیت
خود را مطلق العنان و فعال ما یشاء میدانند! ... تربیت زنان و
مدرسه رفتن دختران مخالف و منافی عصمت و عفت بشمار
می‌رود!.^{۴۱۲}

رضاشاه از طریق وزارت دادگستری و مجلس، برای به‌ترساختن
اوضاع عقب‌ماندگی زنان، تغییرات بسیاری در قوانین ازدواج و
طلاق ایجاد کرد، مجموعه قوانینی صادر کرد از جمله آن قوانین:
سن ازدواج را تعیین کرد که برای پسران هجده سال و برای
دختران ۱۶ سال تشخیص داد، تعدد زوجات (چند همسری) را
برای مردان ممنوع کرد و حق طلاق (با شرایط معین) را به زنان
بخشید، علاوه بر آن، بنابر پیشنهاد برخی از اعضای مجلس و
تصویب، قانون ازدواج را هم تشویق می‌کرد، برای همان کار،
برای کارمندان دولتی نیز قانونی صادر کرد که می‌بایست در
سنواتی که قانون مشخص کرده ازدواج کند و اگر نه باید وظیفه
را ترک کنند، همچنان قانونی را صادر کرد که همه ازدواج‌های

^{۴۱۲}. گلگون، «مقام زن در مغرب»، روزنامه گلگون، شماره ۳۷، ۱۹ شهریور ۱۳۰۷،
ص ۲-۳.



دائم و موقت را در دادگاه‌های حقوقی که تبعه وزارت دادگستری بودند، ثبت کرد.^{۴۱۳}

۳- رضاشاه برای توسعه فرصت‌های آموزشی زنان گام‌هایی برداشت. مانع اساسی که در این امر مشکل ایجاد کرده بود، کمبود کارمندان این عرصه بود، به دلیل سختگیری نگاه مردم به این نوع از آموزش و مشارکت زنان در مدارس و حوزه‌های آموزشی. بنابر آمارهای رسمی سال ۱۹۳۲-۱۹۳۳م، مدارس مختص به زنان از انگشت‌های دست بیشتر نبود که بسیاری از آنان توسط عناصر لیبرال‌ها تأسیس و اداره می‌شدند. لیکن به علت پشتیبانی دولت مدارس مخصوص به زنان بیشتر شد، به ویژه در هنگامی که چندان مدارس و مؤسسه‌های آموزشی باز شدند. رضاشاه در زمان افتتاح دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ش، مشارکت زنان در دانشکده‌ها و مؤسسات آموزشی را تشویق کرد، همانطور دولت از طریق افتتاح مراکز ورزشی و ورزشگاه‌ها در شهرهای مختلف، مشارکت جوانان به ویژه دختران را بیشتر تشویق کرد، البته در برخی از این مراکز، مشارکت دختران را اجباری کردند تا با حس ملی و روحیت ملی‌گرایی تربیت شوند.^{۴۱۴}

^{۴۱۳}. الاستقلال، «الازمه فی ایران»، جریده الاستقلال، العدد ۹۵۱، ۱۱ کانون الثانی

۱۹۲۷، ص ۳؛ صابر، همان، ص ۲۲۵.

^{۴۱۴}. احمد یونس زوید و نعیم جاسم محمد، همان، ص ۱۹۳.



بنابر آمارهای موجود، توجه دولت به مدارس دختران و مشارکت آنان در فرصت‌های آموزشی در دولت پهلوی اول و ترویج آن در مقایسه با اواخر دوره قاجاریه چشم‌گیر است. چون در سال ۱۲۸۹ش در کل ایران، فقط ۳۵۰۰ دختر توانسته بودند در تعداد کمی مدرسه ثبت نام کنند، در سال ۱۳۰۲ش شماره مدارس دخترانه به ۱۴ یا ۱۵ باب رسید و در سال ۱۳۰۵ به ۲۰۳ باب افزایش یافت. و اما در سال ۱۳۱۴ش مدارس مختلط در تهران و شهرستان‌ها گشوده شد و اعلام شد که مطابق برنامه قرار است این‌گونه مدارس در سراسر کشور تأسیس شود.^{۴۱۵}

همانطور در گزارش وزارت امور خارجه ایران، در سال ۱۳۱۴ش، درباره تاریخچه فعالیت زنان و کانون بانوان جدول در محتوای گزارش تعداد گسترش مدارس، معلمات، محصلات، فارغ التحصیلان ابتدائی و دوره متوسطه ارائه شده که به صورت ذیل است:

جدول ۱ آمار مدارس و وضعیت تحصیلی زنان ایران میان

سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۰۱۴ش^{۴۱۶}

^{۴۱۵}. سیدحسین فلاح‌زاده، همان، ص ۲۲۰.

^{۴۱۶}. مرکز پژوهش اسناد، اسنادی از انجمن‌ها و موسسه‌های فرهنگی-اجتماعی دوره رضاشاه، به کوشش رضا مختاری اصفهانی، تهران: مرکز پژوهش و اسناد معاونت ارتباطات و اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور، ۱۳۹۲، ص ۲۸۴.



سال تحصیلی	عدۀ مدارس	عدۀ محصلات	عدۀ معلمات	فارغ التحصیل - های ابتدائی	فارغ التحصیل - های دوره دوم متوسطه
۱۳۰۷-۱۳۰۸	۶۷۹	۳۴۰۶۲	۲۲۱۴	۱۰۲۹	۶۶
۱۳۰۸-۱۳۰۹	۶۲۳	۲۷۶۹۸	۱۵۵۷	۱۱۳۱	۴۸
۱۳۰۹-۱۳۱۰	۷۶۲	۳۱۵۶۸	۱۶۶۱	۱۳۸۴	۹۵
۱۳۱۰-۱۳۱۱	۸۶۵	۴۶۴۷۰	۲۸۰۷	۱۳۰۴	۱۲۰
۱۳۱۱-۱۳۱۲	۸۷۰	۴۹۹۰۴	۳۱۰۳	۱۷۳۰	۲۳۵
۱۳۱۲-۱۳۱۳	۹۱۷	۵۵۰۱۰	۳۲۰۸	۱۸۶۶	۲۶۵
۱۳۱۳-۱۳۱۴	۱۶۲۲	۶۲۰۷۹	۳۴۱۵	۲۲۵۳	۲۱۱

طبق این آمار، مشخص است که میان سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۱۴ش وضعیت تحصیلی زنان روبه بهبود رفته و مدارس مخصوص زنان، محصلات، معلمان زن، فارغ التحصیلان ابتدائی و متوسطه دوبرابر شده است، این نشانی از رشد آموزش و توسعه وضعیت



تعلیمی زنان و سیاست تعلیم و تربیت دولت مرکزی است، که از جمله سیاست‌های فرهنگی دولت رضاشاه بود.

علاوه بر انتقادهای فراوان و مواضع مختلف اقشار و گروه‌های مختلف جامعه در برابر سیاست و برنامه‌های دولت برای جامعه زنان ایران، به صورت کلی می‌توان نتیجه‌گیری کرد که دولت پهلوی اول مانند دیگر برنامه‌های فرهنگی، بنابر سیاست‌های کلان خود که شامل تمرکزگرایی، ناسونالیسم و غربگرایی بود، حوزه فعالیت و تغییر اوضاع زنان را نسبتاً به ماقبل خود (دوره قاجار) تغییر داد، نکته قابل توجه این دوره آن است که همه فعالیت‌ها و تغییراتی که در جامعه زنان به وجود آمد، همه تحت کنترل دولت و با کمک و پشتیبانی‌های دولت برنامه‌های مربوط به زنان اجرا شد. آرمان‌ها و خواسته‌های ترویج داده‌شده گروه‌های زنان که در مطبوعات و مراکز دولتی و فرهنگی به چشم می‌خورد، مانند یک جنبش خودساز و اندرونی خود جامعه زنان ایرانی نبود آنقدر که خواسته و طبق آرمان‌ها و سیاست‌های کلان دولت بود، حتی سازماندهی فعالیت‌ها، مطبوعات زنان و تأسیس نهادهای مخصوص به زنان نیز تحت الشعاع برنامه‌های تجددگرایی دولت و نخبگان متمایل به سیاست عمومی دولت و چهره‌های سیاسی



دولتی بود و این حوزه به نحو چشم‌گیری زیر سلطه کامل حکومت بود.

علاوه بر آن، چیزی که در روند اجرای برنامه‌ای کشف حجاب و تغییر اوضاع زنان به چشم می‌خورد، آن است که می‌توان اجرای برنامه را به دو مرحله تقسیم کرد، مرحله هنجارسازی که از سال ۱۳۰۶ش با بخشنامه‌ای از دولت به شهرداری تهران شروع می‌شود که خواهان آن است که پلیس مانع زنان بدون چادر نشوند و آنان را بازداشت نکند، تا سال ۱۳۱۴ و بازگشت رضاشاه از سفر ترکیه هیچگونه خشونتی در اجرای کشف حجاب در برابر زنان به چشم نمی‌خورد، لیکن بعد از بازگشت از سفر ترکیه و متأثر بودن رضاشاه به وضعیت زنان ترکیه، دیگر دولت با خشونت زیادی، برنامه‌ی کشف حجاب را اجرا کرد. که در مباحث پیشین به آن اشاره شد.

۲-۳-۲-۴- وحدت زبانی و زبان رسمی

کوشش برای ایجاد یگانگی و یکپارچگی ملی (به ویژه از نظر زبانی) حرکتی بود که ناسیونالیسم اروپایی پیش‌تر در قرن نوزدهم آغاز کرده بود. این ایدئولوژی با شور زیادی که نسبت به مفهوم ملت آفرید، به بازخوانی تاریخ و کشف هویت یگانه ملی و نگارش تاریخ آن پرداخت. هماهنگی ساختار یکپارچه



ملی و دستگاه اداری و پلیس و ارتش، همچنین آموزش های سراسری ملی با زبان واحد، فرصتی مغتنم برای از میان برداشتن همه نشانه های ناهمگونی زبانی، فرهنگی و اجتماعی و طرح هویت یگانه ملی بود. روزنامه ها، مجلات و تصنیف های عامیانه مشحون از روح وحدت ملی با چشم اندازی برای درانداختن زمینه های دولتی قوی بود که بتواند علاوه بر فراهم نمودن معیارها و سنجه های واحدی در داخل، توان مقاومت در برابر فشارهای بیرونی را نیز داشته باشد. نوعی هویت سراسری که در آن می بایست همه ساکنان کشور، با ایده ذهنی و یگانه ملت، همذات پنداری کنند و از طریق به هم پیوستگی ملت به صورت واقع بینانه ای به حفظ یکپارچگی سرزمینی و کسب جایگاهی معتبر در جهان امیدوار باشند.^{۴۱۷}

زبان رسمی و تظهير زبان فارسی از نظر بخشی از روشنفکران و بازتاب افکار آنان در مطبوعات، بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش و دولت پهلوی اهمیت زیادی داشت و بر زبان رسمی تأکید می ورزیدند، زبان فارسی را رکن اصلی ملی گرایی ایرانی می دانستند. البته بعداً این افکار جزو برنامه های پروژه ملت سازی رضاه شاه درآمد و در حین اجرای این برنامه، بازتاب-

^{۴۱۷}. علی اشرف نظری، همان، ص ۱۵۰.



های گوناگونی به دنبال خود پدیدآورد، به ویژه در مناطقی که زبان مادری آنها فارسی نبود، مخصوصاً مناطق کردنشین و آذربایجان.

برای مثال در مجله «تقدّم» که زیر نظر دو برادر احمد و عبدالرحمن فرامرزی به چاپ می‌رسید، در شماره اول و در نخستین مقاله خود، درباره اهمیت زبان فارسی نوشته‌اند که «ما ... وظیفه مهم دیگری را بعهده خواهیم گرفت و آن عبارت از تحریر انشاء صحیح و فصیح فارسی است» که وظیفه خود را در راستای احیای زبان و تکوین ایران جدید تلقی می‌کنند، همچنان در توضیح نقش مطبوعات در این مورد سؤالی مطرح کرده که «آیا کسی می‌تواند تأثیر شاهنامه و گفته‌های سایر شعرای عهد سامانی و غزنوی را در احیای زبان فارسی و تکوین ایران جدید انکار نماید؟»، مجله تقدّم در ادامه وضعیت پریشان زبان فارسی آن دوره را مورد انتقاد قرار داده و به نقل قول از یک عبارت مجله کاوه، آن وضعیت را «علامت آشکار انحطاط ذوق سلیم و ادبیات ملی» دانسته که «اذواق عامه را فاسد نموده»، علاوه برآن تأکید بر تطهیر زبان فارسی از زبان‌های عربی، ترکی و فرنگی را ضرورت می‌داند.^{۴۱۸}

^{۴۱۸}. تقدّم، «آغاز»، مجله تقدّم، شماره ۱، شهریور ۱۳۰۶، ص ۲-۵.



محمود افشار در مجله آینده، در مقاله «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران» تأکید می‌کند: «باید دولت ما وسائلی را اتخاذ نماید تا در طول زمان وحدت ملی ایران از حیث زبان و دیگر جهات کامل گردد» او برای ایجاد وحدت ملی و نظام قوی و حکومت مقتدر پیشنهاد می‌کند که باید دولت به «ترویج کامل زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت مخصوصاً در آذربایجان و کردستان و خوزستان و بلوچستان و نواحی ترکمن نشین...» اقدام کند و علاوه بر آن افشار «کوچ دادن بعضی ایلات آذربایجان و خوزستان را بنقاط داخلی ایران و آوردن ایلات فارسی زبان را از داخله باین ایالات و شهرنشین کردن آنها» و «تقسیمات جدید ایالات و ولایات و از میان بردن اسامی آذربایجان و خراسان و کرمان و عربستان و غیره...، تغییر اسامی ترکی و عربی...» را امری ضروری می‌داند.^{۴۱۹} روزنامه گلگون در همدان، نیز تنوع زبانی در مملکت را به خطر سیاسی تلقی کرده بود و در این مورد به آن اشاره داده که این موضوع "خطرات سیاسی" دارد و باید توسط دولت رفع شود.^{۴۲۰}

^{۴۱۹}. محمود افشار، «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران»، همان، ص ۵۶۶-۵۶۸.

^{۴۲۰}. گلگون، «تغییر کلاه و لباس»، روزنامه گلگون، همان، ص ۲.



سرانجام، عراقی که از نمایندگان فعال این زمینه بود، ارائه این طرح را مقدمه‌ای برای اتحاد در همه زمینه‌ها دانست. وی در تبیین موافقت خود با طرح، آن را مقدمه و زمینه‌ساز ازبین‌بردن دیگر موارد اختلاف، از جمله اختلاف زبانی در کشور دانست و گفت: «اختلاف لباس که از بین رفت، ان‌شاءالله اختلاف زبان هم به‌کلی از بین می‌رود» و در ادامه خواستار آن بود که معارف توسعه پیدا کند و زبانها هم یکی شده و اختلاف زبان هم رفع شود.^{۴۲۱}

در گزارش جامعه معارف، در سال ۱۳۰۵ش که برای رضاشاه ارسال گردیده، تأکید ویژه‌ای برای الزامی ساختن تعلیم زبان فارسی و اهمیت آن برای مناطق سرحدات که فارسی زبان نیستند، می‌کند و این امر را با "اصلاحات اولیه مملکت" همسو دانسته، در این راستا جامعه معارف بهترین طریق و روش را برای یادگیری زبان فارسی مناطق مرزی تعلیمات اجباری می‌داند.^{۴۲۲}

دولت برای اجرای برنامه جایگزینی زبان‌های محلی با زبان فارسی، از نظام آموزش و پرورش بهره‌برد، بنابراین مدرسه‌های

^{۴۲۱}. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، *مشروح مذاکرات مجلس ملی*، دوره هفتم، صورت جلسه ۱۵، سه شنبه، ۴ دی‌ماه ۱۳۰۷.

^{۴۲۲}. سند شماره ۵۶، از جامعه معارف به رضاشاه، به تاریخ ۱۹ دی‌ماه ۱۳۰۵، در کتاب: مرکز پژوهش و اسناد، *اسنادی از انجمن‌ها و موسسه‌های فرهنگی-اجتماعی دوره رضاشاه*، همان، ص ۱۸۳.



دولتی با زبان فارسی را در سراسر کشور به ویژه در مناطقی که فارسی زبان نبودند، تأسیس کرد. مدارس که زبان آنها عربی و ارمنی و غیره بود، بسته و مدارس که گرایش ملی یا قومی داشتند، نیز تعطیل شدند.^{۴۲۳}

۲-۳-۵ آموزش و پرورش

از آنجا که لازمه نوسازی در امور سیاسی و اداری، همسو با گسترش ایده ملی گرایی با تمرکز بر اندیشه باستانگرایی و احیای میراث قدیم ایران، به عنوان پایه‌ای از پروژه ملت‌سازی، از اهداف اصلی حاکمیت دولت پهلوی اول، خواستار ایجاد تحول و نوسازی نظام آموزشی بود؛ اما با توجه به نقش تعیین‌کننده نظام آموزش در شکل دادن به هویت مشترک ایرانی و توجیه افکار عمومی که در همه ادوار یکی از پایه‌های اقتدار سیاسی به شمار می‌رود، از این رو دولت پهلوی اول توجه بسیار و تعیین‌کننده‌ای در شکل دادن و تغییرات اساسی در آموزش پرورش مبذول داشت.

با توجه به فعالیت‌های انجام شده در عرصه آموزش و پرورش، می‌توان گفت که در دوره پهلوی اول، اهمیت زیادی به این عرصه داده شده، علاوه بر آن باید گفت که آموزش و پرورش نیز

^{۴۲۳} . جهاد صالح العمر و اسعد محمد زیدان الجواری، همان، ص ۳۱.



مانند یک سازوکار اساسی که در دست دولت بود، برای برقراری پیوند آرمان‌های دولت در راستای تجددگرایی، تمرکزگرایی و ملت‌سازی به آن نگاه می‌کرد.

در دوره پهلوی اول به صورت کلی، آموزش و پرورش در دست دولت بود و مانند دیگر عرصه‌ها، سیاست تمرکزگرایی را در این حوزه پیروی می‌کرد. در آغاز به قدرت رسیدن، رضاخان بر آن باور بود که بایستی آموزش و پرورش در پیشرفت کشور نقش داشته باشد و در راستای سیاست‌های عمومی و اهداف دولت حرکت کند. بنابراین، دولت پهلوی اول بر این باور استوار ماند و نظام تعلیم و تربیت کاملاً متمرکز شد.

روشنفکران بسیاری در نشریات آن دوره اهمیت ویژه‌ای به نقش تعلیم و تربیت می‌دادند و برآن بودند که ترویج تربیت و تعلیم و توسعه آن توسط دولت، شرط لازم برای پیشرفت جامعه ایران و راه نجات از عقب‌ماندگی می‌باشد.

تقی‌زاده، در سال ۱۳۰۶ش در مقاله‌ای تحت عنوان «عوامل مهم ترقی اجتماعی» در شماره دوم «مجله تقدّم»، به آن اشاره داده که «بارزترین عوامل تمدن و ترقی عبارت از تعلیم و تربیت و انتشار آن است که درجه انتشار تعلیم عمومی و زیادی عدّه علماء و اهل اختصاص، علی‌الاطلاق بزرگترین مایه سعادت و تمدن هر ملتی



است...». تقی‌زاده معتقد بود، اصلاح در جامعه و ترقی اجتماعی، مربوط به وضعیت آموزش و پرورش و ارتقاء تعلیم و سواد مردم است، همانطور که نوشته «پس از انتشار تعلیم عمومی و باسواد شدن مردم، کتب و مقالات مهمه بنظر می‌رسد به وفور در آنها موجب ایجاد عقاید متین‌شده، معایب اجتماعی روشن و تحقیق علل آنها و کشف طرق اصلاح، سهلتر می‌شود».^{۴۲۴}

خود رضاشاه نیز معتقد بود که حکومت "عادل و مقتدر" با کیفیت آموزش و پرورش گره خورده و آموزشی است که می‌تواند جامعه را به ارمان‌های خود برساند، همانطور که در سفرنامه‌اش به خوزستان تصریح داشته:

«مردم ایران چنانکه عریض و طویل ایشان می‌فهماند، به وضع حکومت مقتدرانه عادلانه، از هر نوع حکومت دیگر بیشتر علاقه دارند و تا این مردم در سایه بسط تعلیمات و معارف و تعمیم ورزش و تربیت استقلالی، صاحب حس اعتماد به نفس نشوند، هیچ طرز حکومتی غیر از این طرز هم نمی‌تواند آنها را به سر منزل سعادت برساند و به مصلحت آنها ختم شود». همانطور وی در سفرنامه خود به مازندران نیز به کتاب‌های آموزشی در ایران

^{۴۲۴} . حسن تقی‌زاده، «عوامل مهم ترقی اجتماعی»، *مجله تقدم*، شماره ۲، مهرماه ۱۳۰۶، ص ۶۲-۶۹.



اشاره کرده و معتقد است که «پروگرام مدارس ایران، از روز اول روی پایه های غلط گذارده شده... پروگرام مدارس بر طبق احتیاجات اهالی تصور نشده، و جز ضعیف ساختن نسل آتیه ثمره دیگری ندارد».^{۴۲۵}

هنگامی که رضاشاه با کودتای ۱۲۹۹ش، به قدرت رسید، نظام آموزشی ایران پس مانده و اکثرا در اختیار افراد و بخش خصوصی بود. اندیشه آنکه که دولت باید در آموزش و پرورش نقش داشته باشد، تا اوایل قرن بیستم زمینه‌ای در ایران نداشت. حکم صادره دوره مشروطیت در مورد تعلیم و تربیت ۱۲۸۵ش، که دوره تحصیل را به شش کلاس اجباری پسران و دختران مقرر کرد، یکی از نتایج تلاش‌های وزارت علوم و معارف (آموزش و پرورش) و جنبش مشروطیت بود که در میان سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۰ش، رشد قابل توجهی را به آموزش و پرورش و مقدار مدارس در جامعه ایران داد. لیکن تا به قدرت رسیدن رضاشاه، فرمان آموزشی سال ۱۲۸۵ش هنوز به مرحله عمل درنیامده بود، حتی در اوایل دهه ۱۳۰۰ش، مدارس اندکی تحت نظارت دولت بودند که شاگردان چیزی بیشتر از آشنایی با قرآن، اسلام، زبان‌های فارسی و عربی یاد نمی‌گرفتند، به عنوان نمونه‌ای

^{۴۲۵}. رضاشاه پهلوی، همان، ص ۴۹.



از عقب‌افتادگی آموزش در ایران تا در دوره‌ای که رضاخان وزیر جنگ بود همین آمار کافیت که تعداد فارغ التحصیلان مدرسه دارالفنون، در سال ۱۳۰۱ش، فقط ۱۵ نفر بود و تعداد شمار شاگردان مدارس دولتی و خصوصی در سراسر کشور، به زحمت به ۵۰ هزار نفر می‌رسید. البته ناگفته نماند که موسسات آموزشی دیگر موجود در ایران، توسط خارجی‌ان اداره می‌شدند. نگرش رضاشاه در مورد یک ایران نوین، اینگونه بود که آموزش و پرورش را از همان زمانی که وزیر جنگ شد، یکی از مهمترین برنامه‌های دولت قرارداد. نخستین نمونه‌های این برنامه تأسیس مدرسه‌ای در سال ۱۳۰۱ش، برای آموزش کارکنان وزارت دادگستری و نیز تأسیس دانشکده افسری بود که در آن تجهیزات آموزشی موجود تیپ قزاق با مدرسه نظام قدیمی زمان قاجار درهم ادغام شد.^{۴۲۶}

کودتای اسفند ۱۲۹۹ش و حوادث پس از آن، فرصت مغتنمی را به سردار سپه داد تا خارج از حوزه وظایف رسمی خود در پست وزارت جنگ، به مداخله و اظهارنظر در حیطه فرهنگی بپردازد. البته نخست وزیری وی این مسأله را تسریع نمود و به تدریج با استفاده از افکار بخشی از نواندیشانی مانند تقی زاده، عیسی

^{۴۲۶} . استفانی کرونین و دیگران، همان، ص ۱۸۷.



صدیق، کاظم زاده ایرانشهر و محمود افشار، محتوای امور برنامه-های فرهنگی را در راستای سیاست‌های عمومی و اهداف خود قرارداد. تأسیس شورای عالی معارف در اسفندماه سال ۱۳۰۱ش، تصمیم‌گیری‌های آموزشی را به عهده این شورا می‌گذاشت و به دنبال آن در آبان ۱۳۰۱ش، اقدام به تشکیل شورای عالی معارف شهرهای بزرگ و تأسیس مدارس متفاوت با سایر مدارس نظیر مدرسه "موزیک" کرد.^{۴۲۷}

رضاخان می‌خواست به عنوان یکی از عوامل ترقی آموزش و پرورش ظاهر شود، برای مثال حتی در کشور جدیدالتأسیس عراق به مدارس ایرانی آنجا نیز کمک کرد، همانطور در روزنامه العراق ۱۹۲۵ آمده، که سردار رضاخان از حساب ویژه خود، ۶ هزار تومان برای خرید ساختمان مدرسه شرافت تقدیم نموده است، در همان خبر اشاره شده که اتباع ایرانی در عراق، از رضاخان تشکر کرده‌اند و خوشحالی خود را در این مورد نشان داده‌اند.^{۴۲۸}

البته اقدامات دولت و مجلس همراه با تشویق روشنفکران، بسوی اصلاح وضعیت تعلیم بود. به همین دلیل بود که لایحه وزارت معارف، مورد ستایش مطبوعات قرار گرفت. برای مثال در شماره

۴۲۷. زهرا حامدی، همان، ۱۴۸.

۴۲۸. العراق، «تبرع السردار رضاخان»، جریده العراق، شماره ۱۶۸۶، ۱۷ تشرین الثانی ۱۹۲۵، ص ۲.



دوم سال ۱۳۰۶ش مجله تقدّم، در باره اقدامات دولت و مجلس نوشته:

مسئله سوم که بنظر ارباب بصیرت از تمام مسائل مهمتر است، تصویب لایحه وزارت معارف، راجع به بودجه تعلیم عمومی است، این مسئله مسلم تمام عقلاست که آخرین علاج مملکت ایران تعمیم معارف است و غیر از تعلیم عمومی، هر قدمی که برداشته شود، اگر نفعی هم داشته باشد محدود است و درد مملکت را دوا نمی‌کند.... ما این اقدام وزیر محترم معارف را برای تعلیم عمومی، یک اقدامی اساسی و مفید می‌دانیم.^{۴۲۹}

دولت پهلوی با تأسیس بنیادهای آموزشی، نظام آموزشی را مرکزی کرد. به عبارت دیگر از طریق آن بنیادها سیاست آموزشی را به طوری تغییر داد که با آرمان‌های دولت همسو باشند. دولت برای رسیدن به اهداف خود و اجرای سیاست‌های عمومی که عبارت بودند از نوگرایی، تمرکزگرایی و ملی‌گرایی، از طریق آگاهی ملی و به ابزار کردن نظام آموزشی، برای ترویج و تبلیغات آن سیاست‌ها و اهداف، دولت معتقد بود که از طریق نظام

^{۴۲۹}. تقدّم، «اوضاع عالم»، مجله تقدّم، شماره دوم، جلد شماره دوم سال اول، مهرماه ۱۳۰۶، ص ۱۲۱.



آموزشی تمرکزگرا این امر میسر میشود. البته این امر را از طریق بنیادهای فرهنگی اجراکرد و گسترش داد.

۲-۳-۲-۶- بنیادهای مؤثر فرهنگی در دوره پهلوی اول

در دوره پهلوی اول و در چارچوب اجرای سیاستهای فرهنگی، برنامه-های بنیادی جهت تحقق ساختن اهداف تمرکزگرایی فرهنگی ملهم و برگرفته مستقیم از مقلدین مدرنیزاسیون در منطقه نهادهای مربوطه را تأسیس کرد. برخی از این نهادهای سیاستگذار عبارتند از:

۱. شورای عالی معارف ایران:

در سال اول زمامداری رضاخان و بعد از کودتای سوم اسفند، همانطور که شورای عالی معارف در گزارش خود، در سال ۱۳۰۵ش آمده و به رضاشاه ارسال گردیده، شورای معارف ایران توسط چند نفر از "معارفخواهان" و به ریاست «ممتاز الملک» تأسیس گردید. و فعالیتهای تعلیمی و تربیتی زیادی در جامعه به انجام رسانید.

قانون تأسیس این نهاد در اسفند ۱۳۰۰ش به تصویب مجلس رسید که به موجب آن، تمام امور اجرایی مدارس، مانند برگزاری امتحانات، تهیه برنامههای درسی و آموزشی و تشخیص صلاحیت علمی و اخلاقی معلمان، به شورای عالی معارف واگذار شد. به



سفارش شورای عالی معارف مقرر شد، با بررسی نظام آموزش و پرورش کشورهای اروپایی، الگویی برای نظام آموزشی کشور انتخاب گردد. سرانجام نظام آموزشی مدارس فرانسه به عنوان الگوی مدارس ایرانی پذیرفته شد.^{۴۳۰}

جامعه معارف در سال پنجم خود، درباره اهداف و برنامه‌هایش، در گزارشی در ۱۹ اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۰۵ش، که به رضاشاه ارسال کرده، به تأسیس مراکز فرهنگی و گسترش فعالیت‌های خود، اشاره داده کرده:

در نظر مقدس اعلی حضرت همایونی ارواحنا فداه پوشیده و مستور نباشد. جامعه معارف در دوره حیات آن مرحوم [ممتاز الملک] به خدماتی موفق گردید که نه تنها به بسط معارف مملکت خدمتی بسزا نموده است بلکه عملیاتش در اوضاع سیاسی وقت هم اثری عمیق داشته و می‌توان این مؤسسه را یکی از مهمترین عوامل تغییرات ضروری دانست. پس از فوت آن مرحوم، جامعه معارف تحت ریاست آقای وحید سعید، دوره حیات مالی خود را از سنه ۱۳۰۳ش، شروع و به تکمیل و انجام مرام خود پرداخت و در این مدت موفق به انجام خدمات مهمی گردید، از قبیل تأسیس قرائتخانه و کتابخانه، کلاس‌های عالی

^{۴۳۰}. علیرضا زهیری، همان، ص ۴۴.



مجبانی حقوق سیاسی و اداری، دفترداری تجارتی، مسّاحی و نقشه‌برداری، السنّه خارجه، تاریخ و ایراد کنفرانس‌های علمی و تاریخی که اثرات آن در عالم سیاست بر همه‌کس واضح و هویدا است.

در ادامه گزارش، به کلاس‌های آموزش بی‌سوادان و تلاش‌های جامعه‌معارف برای کاهش نسبت بی‌سوادان تأکید کرده، علاوه بر آن تأکید ویژه‌ای بر لزوم تعلیم زبان فارسی و اهمیت آن برای مناطق سرحدات که فارسی زبان نیستند، کرده و این امر را "اصلاحات اولیه مملکت" دانسته، در این راستا جامعه‌معارف بهترین روش را برای یادگرفتن زبان فارسی در مناطق مرزی، تعلیمات اجباری می‌داند.^{۴۳۱}

۲. فرهنگستان

مؤسسه فرهنگستان، مانند یک نهاد فرهنگی، در سال ۱۳۱۴ش جهت سامان دادن به تلاش‌های پراکنده و تندرو فرهنگی از جمله آنان اصلاح زبان و ترویج زبان فارسی سره و ایجاد "یک زبان فارسی فصیح و مأنوس"، به صورتی که فارسی را از کلمات

^{۴۳۱} . مرکز پژوهش و اسناد، اسنادی از انجمن‌ها و موسسه‌های فرهنگی-اجتماعی دوره رضاشاه، همان، ص ۱۸۳.



خارجی به خصوص کلمات عربی خالص کند، این امر و تلاش- های گوناگون، در نهایت منجر به تأسیس فرهنگستان شد.^{۴۳۲}

طبق سند ریاست وزراء وقت، (محمدعلی فروغی) که در نامه‌ای به وزارت معارف و صنایع ارسال گردیده، به نظر می‌رسد که تلاش‌های پراکنده علاقمندان زبان فارسی و ترویج افراطی کلمات زبان فارسی به جای کلمات عربی و ساختن کلماتی که «مبنای صحیح ندارند»، رضاشاه را در جریان گذاشته و خواهان سروسامان دادن این تلاش‌ها بوده تا به گفته فروغی «فکر پخته و معقولی بشود». درباره انگیزه چنین نهادی و برای توضیح به وزارت معارف درباره لازمه تأسیس و سامان دادن به تلاش‌های مزبور طی نامه فروغی تصریح شده:

چنانکه مستحضرید برای بعضی از علاقمندان به زبان فارسی این فکر پیش آمده است که برای معنایی که امروزه الفاظ فارسی کلماتی به جهت آنها وجود ندارد یا استعمال نمی‌شود، لغات و اصطلاحات وضع کنند و لیکن غالباً دیده می‌شود که کارهائی هم در این باب می‌کنند که بی‌رویه است و از روی مبنای صحیح و ذوق سلیم نیست و این فقره مورد توجه ذات مبارک

^{۴۳۲} . وزارت فرهنگ، سالنامه و آماره ۱۳۱۵-۱۳۱۶ و ۱۳۱۶-۱۳۱۷ (مجموعه قوانین و مقررات فرهنگی)، تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۱۷، ص ۳۹.



اعلیحضرت شهریارى نیز شده و باین جانب امر فرمودند مراقبت کنم که فکر پخته و معقولی بشود که این منظور مهم که اساساً بسیار خوب و بجاست از رویه صحیح منحرف نشود. نظر به این که اصلاً این مسأله از اموری است که از صلاحیت وزرات معارف است و ملاحظه کرده‌ام که اولیای آن وزرات خود نیز متوجه بوده و علاقمندی خود را باین موضوع نشان داده‌اند اینک تأکید اوامر مبارک ملوکانه را هم ابلاغ و تقاضا می‌کنم که هرچه زودتر اقدامی را که برای حسن انجام این منظور مقتضی است، با مطالعه صحیح بفرمایند خود این جانب هم برای تبادل نظر و شرکت در کار حاضرم و منتظر اعلام نتیجه می‌باشم.^{۴۳۳}

بی دلیل نیست که برخی، تجربه مؤسسه فرهنگستان را مانند یک برنامه فرهنگی دولت، مقدمه و پدر بلاواسط سازمان پرورش افکار می‌دانند، چون طبق یکی از مواد اساسنامه‌ی فرهنگستان، بحث از هدایت افکار است و علاوه برآنکه قبل از سازمان پرورش افکار بوده، از آن رو نیز این نهاد سعی کرده تا بسیاری از رجال فرهنگی، سیاسی و نظامی کشور را در قالب یک مجموعه‌ی

^{۴۳۳} . سند شماره ۸۵۴، از ریاست وزرا به وزارت معارف و صنایع، به تاریخ ۱۸ فروردین/۱۳۱۴، در: علیرضا زهیری، همان، ص ۶۳.



منظم و منسجم گرد هم آورد و با سازماندهی، آنان را با تجربه‌ای مشترک در قبال وظیفه‌ای مشخص دعوت نماید.^{۴۳۴}

بنابر گزارش و اساسنامه‌هایی، که «سالنامه و آمار وزارت فرهنگ سال ۱۳۱۷ش» آنان را منتشر کرده، بخش ویژه‌ای را به سازمان فرهنگستان تحت عنوان مقررات راجع به فرهنگستان اختصاص داده، اساسنامه سازمان فرهنگستان را نیز درج کرده، درباره اهداف و وظائف آن در «ماده اول و دوم» به صورت ذیل آمده:

طبق ماده اول هدف اصلی فرهنگستان برای حفظ و توسعه و ترقی زبان فارسی انجمنی بنام «فرهنگستان ایران» تأسیس میشود. و درباره وظایف فرهنگستان در ماده دوم اساسنامه آمده که:

۱- ترتیب فرهنگ بقصد رد و قبول لغات و اصطلاحات در زبان فارسی.

۲- اختیار الفاظ و اصطلاحات در هر رشته از رشته‌های زندگانی با سعی در این که حتی الامکان فارسی باشد.

۳- پیراستن زبان فارسی از الفاظ نامتناسب خارجی.

۴- تهیه دستور زبان و استخراج و تعیین قواعد برای وضع لغات فارسی و اخذ یا رد لغات بیگانه.

۵- جمع آوری لغات و اصطلاح پیشه‌وران و صنعتگران.

^{۴۳۴}. بابک دریکی، همان، ص ۱۱۹.



- ۶- جمع آوری لغات و اصطلاحات از کتب قدیم.
 - ۷- جمع آوری لغات و اصطلاحات و اشعار و امثال و قصص و نوادر و ترانه‌ها و آهنگهای ولایتی.
 - ۸- جستجو و شناساندن کتب قدیم و تشویق بطبع و نشر آنها.
 - ۹- هدایت افکار بحقیقت ادبیات و چگونگی نظم و نثر و اختیار آنچه از ادبیات گذشته پسندیده است و رد آنچه منحرف می‌باشد و راهنمایی برای آینده.
 - ۱۰- تشویق شعرا و نویسندگان در ایجاد شاهکارهای ادبی.
 - ۱۱- تشویق دانشمندان بتألیف و ترجمه کتب سودمند بفارسی فصیح و مانوس.
 - ۱۲- مطالعه در اصلاح خط فارسی.
- طبق ماده سوم اساسنامه، فرهنگستان دو نوع عضو داشت، اعضای "پیوسته" کسانی بودند که مقررأ در جلسات حاضر و فرهنگستان از آنان تشکیل می‌شد. و اما اعضای "وابسته" آنها بودند که افکار خود را از طریق مکاتبه به فرهنگستان می‌فرستادند. شماره اعضا اولیه فرهنگستان ۲۴ عضو پیوسته بود، طبق ماده ششم، انتخاب اعضا با پیشنهاد وزارت معارف و تصویب هیئت دولت بود، بنابر ماده هفتم فرهنگستان یک رئیس داشت که بموجب فرمان همایونی منصوب می‌شد و دارای دو نفر نایب رئیس و دو نفر



منشی بود. البته بودجه فرهنگستان طبق ماده پانزدهم در ضمن بودجه وزارت معارف بود.^{۴۳۵}

۳. سازمان پرورش افکار

سازمان پرورش افکار، در سال ۱۳۱۷ش به همت احمد متین دفتری تشکیل شد، جزو نهادهای دیگر دولت مرکزی پهلوی اول بود، این نهاد با هدف تربیت عمومی با دیدگاه نظام پهلوی اول، اقدامات خود را پیشبرد، به همین علت سرنوشت این سازمان به سرنوشت دولت پهلوی اول گره خورده بود. از همکاران متین دفتری در تشکیل این سازمان، می‌توان از اسماعیل مرآت، مظفر اعلم، امیر خسروی، قاسم غنی، بدیع الزمان فروزان‌فر، شایگان، ادیب، صدیق اعلم، رشید یاسمی، عیسی صدیق و آشتیانی نام برد.^{۴۳۶}

بنا بر اساسنامه سازمان پرورش افکار که در بخش مربوط به سازمان پرورش افکار در «سالنامه و آمار ۱۳۱۵-۱۳۱۶ و ۱۳۱۶-۱۳۱۷»^{۴۳۵} ۱۳۱۷ش وزرات فرهنگ منتشر شده، توضیح داده که اساسنامه سازمان پرورش افکار در تاریخ ۱۲ دی‌ماه ۱۳۱۷ش در هیئت

^{۴۳۵}. وزارت فرهنگ، *سالنامه و آمار ۱۳۱۵-۱۳۱۶ و ۱۳۱۶-۱۳۱۷* (مجموعه قوانین و مقررات فرهنگی)، همان، صص ۲۳۲-۲۳۴.
^{۴۳۶}. بابک دریکی، همان، ۱۳۰.



وزیران تصویب گردیده و این سازمان را به صورت ذیل تعریف کرده است:

۱. برای پرورش و رهنمائی افکار عمومی، سازمان مخصوصی بنام (سازمان پرورش افکار) تأسیس میشود.

۲. سازمان پرورش افکار دارای یک هیئت مرکزی در پایتخت و شعب در شهرستانها خواهد بود.

۳. هیئت مرکزی تشکیل میشود از نمایندگان دانشگاه - یک یا دو نفر از مدیران دبیرستانها - رئیس آموزش سالمندان - رئیس اداره پیشاهنگی - رئیس اداره راهنمای نامه نگاری. اسامی این اشخاص را وزارت فرهنگ معین و بتصویب هیئت وزیران میرساند. لدی الاقتضا ممکن است اشخاص بصیر و مطلع دولت به هیئت مرکزی ملحق شوند.

۴. رئیس هیئت و رئیس دبیرخانه آن به تصویب دولت انتخاب خواهد شد.

۵. سازمان پرورش افکار برای انجام وظایف خود از وسایل ذیل استفاده خواهد کرد. روزنامه ها، رساله ها، کتب کلاسیک و کتب



عام المنفعه، سخنرانی عمومی، نمایش و سینما، رادیو، موسیقی و سرودهای میهن و امثال آن.^{۴۳۷}

درباره هدف و تأثیر سازمان آموزش و پرورش نیز آمده: به منظور بسط اطلاعات و توسعه قوای فکری دانش‌آموزان سالمند، اخیراً مجالس پرورش افکار در کلیه آموزشگاههای سالمندان کشور تشکیل داده و این قبیل مجالس به پیشرفت تحصیلات و ترقی معلومات دانش‌آموزان، کمک مؤثری نموده است.^{۴۳۸}

با نگاه به متن اساسنامه سازمان و با مقایسه سیاست‌های عمومی و برنامه‌های فرهنگی دولت، مشخص است، که این سازمان جزو دستگاه‌های اجرای برنامه‌های فرهنگی و سیاست‌های عمومی و ایدئولوژیک دولت مرکزی بوده است، چون طبق مواد مذکور در اساسنامه، تعیین رئیس هیئت و رئیس دبیرخانه و اعضای هیئت مرکزی و اضافه کردن "اشخاص بصیر و مطلع" سازمان، توسط هیئت وزیران بوده، و این به معنی مرکزی بودن سازمان و تمرکزگرایی در امور آموزش و پرورش باشد، به ویژه اگر اهداف

^{۴۳۷} . ر.ک به اساسنامه سازمان پرورش افکار در: وزارت فرهنگ، *سالنامه و آمار* ۱۳۱۵-۱۳۱۶ و ۱۳۱۶-۱۳۱۷ (*مجموعه قوانین و مقررات فرهنگی*)، همان، ص ۱۹۸.

^{۴۳۸} . همان، ص ۱۳.



سازمان که در راستای ملی‌گرایی و تجددخواهی در آموزش و پرورش بوده در نظر گرفته شود.

این سازمان دارای شش کمیسیون به قرار ذیل بود:

- کمیسیون سخنرانی؛ به ریاست مظفر اعلم، وزیر خارجه.

- کمیسیون رادیو؛ به ریاست امیر خسروی، وزیر دارایی.

- کمیسیون کتب درسی؛ به ریاست غلامحسین رهنما.

- کمیسیون نمایش؛ به ریاست میرسیدعلیخان نصر.

- کمیسیون موسیقی؛ به ریاست سرگرد غلامحسین مین‌باشیان.

- کمیسیون مطبوعات؛ به ریاست محمد حجازی.^{۴۳۹}

برای آغاز به کار سازمان پرورش افکار و تبادل نظر مسئولین فرهنگی کشور و در جهت پیشبرد این امر، از هجدهم دی ماه، تا اوایل بهمن‌ماه ۱۳۱۷ش، مجالس رایزنی با حضور مسئولین فرهنگی در سراسر کشور، از جمله کفیل وزارت فرهنگ، اسماعیل مرآت، برگزار شد و شرکت کنندگان در نه کمیسیون پرورش افکار، تربیت بدنی، ساختمان، سالمندان، باستان‌شناسی، مردم‌شناسی، اوقاف، امور اداری و برنامه‌ها و مقررات در مورد



تهیه وسایل و مقدمات پرورش افکار گفت و گو کردند و بدین ترتیب سازمان پرورش افکار فعالیت خود را آغاز نمود.^{۴۴۰}

البته ذکر همه فعالیت‌ها و مؤسسات تابع این سازمان از عهده این تحقیق خارج است، اما برای مثال، ذکر مواد درسی آموزشگاه پرورش افکار است که این مطلب را را اثبات می‌کند که سازمان پرورش افکار، آن را برای بسط افکار فرهنگی خود، تأسیس کرد، چون اگر دقت شود، مواد درسی و برنامه‌های آموزشی آن مؤسسه در راستای خدمت به همان برنامه‌های فرهنگی دولت بود که قبلاً به آن پرداخته شد. مواد درسی این آموزشگاه، بر ۱۶ ماده تقسیم شده بود، برای دبیران، این مواد ۸۷ جلسه و برای آموزگاران، ۹۷ جلسه الزامی بود، که شامل موارد زیر بود: «پرورش افکار به وسیله تاریخ، پرورش افکار به وسیله جغرافیا، ترجمه حال بزرگان، شرح حال بزرگترین آثار ملی ایران، ایین سخنوری، مبارزه با خرافات و عقاید سخیف، خدمات ایران به عالم تمدن، اوضاع ایران مقارن اسفند ۱۲۹۹، پیشرفت ایران در عصر پهلوی، ملت و وحدت ملی، بهداشت، اخلاق، اصول پرورش و آموزش، آداب مناظره، وظیفه و آرزوی ملی و اصول تربیت پیشاهنگی».^{۴۴۱}

^{۴۴۰}. بابک دریکی، همان، ۱۳۰.

^{۴۴۱}. وزارت فرهنگ، سالنامه و آمار ۱۳۱۵-۱۳۱۶ و ۱۳۱۶-۱۳۱۷ (مجموعه

قوانین و مقررات فرهنگی)، همان، ص ۲۰۱.



همانطور که از فعالیت‌ها و اساسنامه این سازمان می‌توان استنباط کرد، روند فعالیت‌های سازمان همسو با سیاست‌های عمومی و برنامه‌های فرهنگی دولت پهلوی اول بوده، به عبارت دیگر هدف اصلی سازمان پرورش افکار، ایجاد حس ملی‌گرایی برای حفظ تمامیت ارضی کشور و هویت آن «ملی‌گرایی»، تقویت و برقرارکردن میان مشروعیت سلطنت، ملیت و میهن و یکسان-سازی فرهنگی که از اهداف برجسته دولت پهلوی اول بود. بنابراین با استفاده از کلیه وسایل ارتباطی و آموزشی سعی داشت تعلیمات و برنامه‌ریزی دولتی را به اطلاع عموم افراد کشور برساند و برای این امر زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی را فراهم می‌کرد.

به این صورت نخبگانی که حامیان تجدد و پیشرفت بودند همراه با دولت، بسوی تغییر در نظام آموزشی همدست شدند و به یاری خود رضاشاه، از طریق نظام آموزشی، تغییراتی ایجاد کردند که سیاست‌های کلان دولت مرکزی را بیان می‌کرد. به عبارت دیگر برنامه‌های آموزشی، زمینه برای حاکمیت پهلوی اول و سیاست‌های تمرکزگرا، نوگرایی و ملی‌گرایی مهیا کردند. به طوری که متون آموزشی و تعلیمات مدارس تراوش یافته فکر



نخبگانی بود که در کشور زمینه ترویج ایدئولوژی حاکمیت پهلوی و سیاست‌های آن را مهیا کردند.

۲-۳-۳- سیاست دولت پهلوی اول در قبال عشایر

جامعه ایلات و عشایر در دو جامعه شهری و روستائی، جامعه سومی را در ایران تشکیل می‌دهد که دارای خصوصیات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی متمایز به خود است. در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، عشایر حدود ۲۵٪ الی ۵۰٪ جمعیت ایران را تشکیل می‌داد، متناسب با این کمیت نقش مهمی در حیات اجتماعی کشور ایفا می‌کرد. در دوران اخیر بخصوص دوره پهلوی اول به بعد، به علت فروپاشی جامعه سنتی و فرایند غربگرایی، جامعه عشایری ایران با بحرانی همه جانبه و عمیق روبرو شد و جمعیت آن نیز به طرز چشمگیری کاهش یافت. بخشی از عشایر مانند، گُرد، لر، ترک، عرب و بلوچ تشکیل‌دهنده جامعه عشایری ایران هستند.^{۴۴۲}

دولت پهلوی اول، نفوذ و قدرت محلی ایلات و عشایر را یکی از موانع اجرای سیاست‌های ملی‌گرایی، نوگرایی و مرکزگرایی،

^{۴۴۲} . عبدالله شهبازی، *مقدمه ای بر شناخت ایلات و عشایر*، تهران: نشر نی، ۱۳۶۹، صص ۱۱-۱۳.



محلی دانست. نقش عشایر، بخصوص در جریان مشروطیت و جنگ‌های ناشی از آن و جنگ اول جهانی و سال‌های بی‌ثباتی اجتماعی و سیاسی در ایران، بیشتر چشم‌گیر و تاثیرگذارتر شد. البته تا نقش عشایر و ایلات بیشتر می‌شد، مسلماً نقش دولت مرکزی و گسترش نفوذ آن کم‌رنگتر می‌گردید و کم‌کم با وجود چهره‌های محلی و عشایری محلی قدرتمند، تهدید بزرگی را برای تمامیت اراضی کشور ایجاد می‌کردند. چون ایلات و عشایر نیروهای قدرتمند مرکزگریزی بودند که به واسطه کوچ سالیانه و مداوم، خودبه‌خود کمتر تحت نظارت و سلطه مستقیم دولت‌های ایران تا قبل از پهلوی درآمده بودند. آنها در تأسیس حکومت‌های محلی مناطق نقش داشتند و حکومت‌ساز بودند، زیرا که اغلب حکومت‌های ایران از باستان تا پهلوی ریشه ایلی و عشایری داشتند. بنابراین سیاست مقابله با عشایر و کاهش نفوذ آنان، از لازمه‌های تقویت یک کشور ملی‌گرا و جامعه متجدد، در چارچوب یک دولت مرکزی بود.

اگر به سیاست‌های دولت مرکزی پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و بخصوص سیاست‌های دوره پهلوی نظر شود، می‌توان گفت که وجود عشایر و قدرت‌های محلی ایلاتی و در دست داشتن سلاح توسط ایل‌مردهای جامعه عشایری ایران،



کاملاً با آرمان‌های دولت مرکزی تعارض داشت، همانطور که داریوش رحمانیان معتقد است «ایدئولوژی باستانگرایی رژیم رضاشاه، غلبه ایلات و عشایر را هم دستاورد و هم مظهر و هم علت بنیادین دوره انحطاط و عقب‌ماندگی ایران‌زمین می‌شناخت و آن عمدتاً، اگر نه مطلقاً، به عنوان عارضه‌ای که دوران پس از چیرگی عرب به وسیله اقوام بیگانه بر فرهنگ و مدنیت ایرانی تحمیل شده، نگاه می‌کرد. افزون بر همه اینها وجود ایلات و عشایر نه با سیاست تمرکزگرایی و یکپارچه‌سازی ملی او همساز درمی‌آمد و نه با جهات غربی‌ساز و تجددگرایانه برنامه‌های او».^{۴۴۳}

از همین رو، دولت رضاشاه سیاست مقابله و کنترل عشایر و ایلات را در پیش گرفت، بدون هیچ راه حل اقتصادی، اجرای این سیاست را ادامه داد. همچنین دولت سعی داشت احساسات قدرت‌طلبی و تجزیه‌طلبی میان کردها و اقوام دیگر را به حس ملی‌گرایی ایرانی سوق دهد.^{۴۴۴}

رضاشاه در ده سال اول فرمانروایی خود، از طریق استفاده از یک ارتش جدید التأسیس قدرتمند که شامل ۱۰۰ هزار سرباز بود،

^{۴۴۳} . داریوش رحمانیان، *ایران بین دو کودتا (تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از انقراض قاجاریه تا کودتای ۲۸ مرداد)*، همان، ص ۱۲۵.

^{۴۴۴} . R. Keddie، Nikki، Modern iran roots and results of revolution، s.۱،، Yali University، ۲۰۰۳، p ۹۷.



برنامه‌های برخورد نظامی و فرهنگی اجباری را برای مقابله با عشایر انتخاب کرد. در نتیجه اجرای این رویکرد، توانست یک اداره مرکزی که بیشتر از ۹۰ هزار کارمند دولتی داشت، تأسیس کند و شروع به سرکوب رؤسای عشایر و جنگجویان آنان کرد و به تدریج آنان را تحت اطاعت دولت درآورد، همچنین دولت توانست که تحت تأثیر برنامه‌های خلع سلاح، تخته‌قاپوکردن، آموزش و پرورش ایلات و لباس اکثریت جامعه عشایری ایران را تغییر دهد و تقریباً آنان را با جامعه شهری ترکیب کند.^{۴۴۵}

به نظر می‌آید محمود افشار از روشنفکران اولیه ایران باشد که در مطبوعات دوره پهلوی به سیاست عشایری دولت در قبال ایلات نظرات خود را نوشته و جمله پیشنهاداتی به مسئولین دولت ارائه داده است. افشار در مقاله‌ای در سال ۱۳۰۶ش، به ضرورت اقدام دولت اشاره داده که کوچ‌دادن ایلات به نقاط داخلی ایران و آوردن ایلات فارسی زبان را از داخله به این ایالات و شهرنشین کردن آنها، از لازمه‌های ضروری برای ایجاد دولت قدرتمند و وحدت ملی دانسته است.^{۴۴۶}

^{۴۴۵} . علی محافظه، همان، ص ۵۰.

^{۴۴۶} . محمود افشار، مسئله ملیت و وحدت ملی ایران، همان، ص ۵۶۷.



سیاست سرکوب عشایر و قدرت‌های ایلاتی محلی، از سیاست‌های عمومی دولت مرکزی و اعتقاد خود رضاخان سرچشمه می‌گرفت. رضاخان معتقد بود که نخستین گام برای تأسیس یک دولت متمرکز، این است که قدرت‌های عشایری و جنبش‌های خودمختار را سرکوب کند و چنین هدفی از طریق یک ارتش قوی و متحد و منظم به انجام می‌رسد.^{۴۴۷}

جهاد صالح عمر و اسعد الجواری (از مؤرخان عرب عراق)، اسباب سرکوب عشایر را بدین گونه توجیه می‌کند که رضاشاه معتقد بود از بین بردن نفوذ عشایر و فروپاشیدن قدرت‌های محلی که اغلب آنان از چهره‌های ایلات و عشایر مناطق مختلف کشور بودند و سرکوب عشایر گام اول است، برای تسلط کامل دولت و ایجاد یک دولت مرکزی و قدرت‌مند و راه را برای اجرای برنامه‌های دولت باز می‌کند به ویژه در مناطقی که "فارسی‌زبان" نیستند. دولت، عشایر را به مثابه اسباب عقب افتادگی کشور می‌دید، به همین خاطر برای پیشرفت و توسعه می‌باید این مانع را از سر راه بردارد.^{۴۴۸}

^{۴۴۷} R. Keddie, Ibid, p۸۱.

^{۴۴۸} . جهاد صالح العمر و اسعد محمد زیدان الجواری، همان، ص ۳۱.



امان‌الله بهاروند، درباره زمان اجرای شروع برنامه‌های دولت مرکزی در قبال عشایر، معتقد است که برنامه‌های خلع سلاح و اسکان اجباری عشایر، به اوایل دهه سوم قرن بیستم برمی‌گردد و رضاخان با همکاری انگلیس‌ها و با استفاده از سلاح‌های مدرن غربی، این برنامه را اجرا کرده و کوچ‌نشینان را که زیر بار زور نمی‌رفتند، قلع و قمع کرد و سرانجام تمام قدرت را در تهران متمرکز نمود. بهاروند علت قیام‌های عشایری سال‌های ۱۹۲۵م به بعد تا اوایل دهه سوم را بازتاب همان سیاست قمع و قلع و خلع سلاح و اسکان عشایر توسط دولت می‌داند.^{۴۴۹}

کاوه بیات، درباره تحولات و آغاز اجرای برنامه‌های دولت در قبال عشایر، اشاره کرده که تحولات مربوط به عشایر ایران در دوره پادشاهی رضاشاه را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد؛ مرحله نخست، در دهه ۱۳۰۰ش است که بیشتر ماهیت نظامی و سیاسی داشته؛ و مرحله دوم، که در دهه ۱۳۱۰ش اجرا شد، کمابیش دارای جنبه اجتماعی و اقتصادی بوده است.^{۴۵۰}

^{۴۴۹}. سکندر امان‌اللهی بهاروند، *کوچ‌نشینی در ایران/پژوهشی درباره عشایر و ایلات*، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۷، صص ۲۱۱-۲۱۳.

^{۴۵۰}. کاوه بیات، «رضاشاه و عشایر، نمای کلی»، در کتاب: *کرونین، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، همان*، ۳۱۸.



۲-۳-۳-۱- خلع سلاح عشایر

اولین اقدام دولت مرکزی، جهت تضعیف و انهدام قدرت‌های محلی با خلع سلاح آغاز شد. چون امری بود که دولت ضرورت اجرایش را بیش از هر زمان دیگری لازم می‌دانست. البته هدف سیاست خلع سلاح علاوه بر کاهش نفوذ و خنثی کردن توان جنگی رؤسای محلی و جنگجویان تحت فرمان آنها، تأمین فضایی امن و برای ثبات و بسط نفوذ دولت که محتوای سیاست آن، برعکس گذشته، تمرکزگرایی، رشد بازرگانی و ایجاد امنیت در راههای تجاری، اجرای برنامه‌ها و اصلاحات مورد نظر دولت جدید و برداشتن موانع موجود از سر راه استقرار نهادهای اداری و نظامی دولت بود.^{۴۵۱}

در آن دوره مهار ایلات و عشایر به یکی از اهداف دولت تبدیل شده بود و مطمئن‌ترین راه رفع تهدیدهای عشایر از نظر دولت، خلع سلاح آنان بود. می‌توان گفت که سیاست خلع سلاح عشایر تقریباً با ایجاد ارتش مدرن و از طریق آن از بین بردن جنبش‌های جدایی طلب و محلی مانند جنبش‌های گیلان، خراسان، آذربایجان، کردستان، سیستان و بلوچستان، خوزستان و دیگر حرکات‌ها شروع شد، دولت توانست از طریق سرکوب مخالفین، امنیتی برای

^{۴۵۱}. مجتبی برزویی، همان، ص ۲۴۱.



کشور برقرار و تهدیدهای تجزیه‌طلبی را تا اندازه‌ای مرتفع کند. برقراری امنیت تا سال ۱۳۰۴ش و اقدامات رضاخان تا آن سال با توجه به این که جامعه رضاخان را "منجی ایران" و "دست آهنین" می‌پنداشت، امری معقول و احتمالاً لازم بود. با این اقدامات امنیتی، مردم کشور توانستند تا حدودی از راهزنی‌ها و ناامنی‌ها آسوده شوند و عشایر تقریباً در همان دوره خلع سلاح شدند.^{۴۵۲}

به نظر می‌آید آغاز برنامه خلع سلاح عشایر، بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش، شروع شده و ابتدا با خلع سلاح و رفع تهدید معارضین دولت و عشایر شروع شد. همانطور که در «خاطرات و خطرات» مهدیقلی هدایت آمده، دولت «در بهار ۱۳۰۱ دست به خلع اسلحه ایلات گذارده‌اند» و مقدم آن برنامه «دفع شر اسمعیل آقای شکاک» بوده است، «نظامیان موفق شدند چهریق (چاری) را از تصرف اسمعیل آقا درآورند، خودش بخاک ترکیه فرار کرد»، هدایت درباره برنامه خلع سلاح اشاره کرده که «خلع اسلحه، از اصول مهمه برنامه است چه در شمال چه در جنوب» و آن را

^{۴۵۲}. خلیل الله سردارآبادی، *موانع تحقق توسعه سیاسی در دوره سلطنت رضاشاه*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۱۶۰.



لازمه کار دولت دانسته و به همین خاطر دولت مصمم به اجرای آن بود.^{۴۵۳}

اجرای برنامه خلع سلاح، همواره با قلع و قمع شورش‌های ایلی، پس از هر فتحی از جانب نیروهای دولتی صورت می‌گرفت. مرحله نخست عملیات، علیه شاهسونها در بهار ۱۳۰۰ش و پس از آن علیه اسماعیل اقای سمکو، در مناطق کردنشین بود که در سال ۱۳۰۱ش، قلعه چهریق که مرکز قدرت سمکو بود، توسط نیروهای دولتی تسخیر شد. همانطور در سال ۱۳۰۲-۱۳۰۳ قیام عباس خان سردار رشید، در مناطق جنوبی کردنشین سرکوب شد. همان سال عشایر لر نیز خلع سلاح و سرکوب شدند و در ۱۳۰۳ش هم نیروهای نسبتاً پرشمار، شیخ خزعل را هم خلع سلاح و سرکوب کردند. در سال ۱۳۰۸ش خلع سلاح عشایر فارس شروع شد. در پیوند با تحقیق حاضر می‌توان گفت که میان سالهای ۱۳۰۳-۱۳۰۹ش خلع سلاح وسیع عشایر کرد با شدت تداوم یافت. در واقع، آنچه عملی بود تا سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ به انجام رسید. اما بعد از آن نیز به مناسبت‌های مختلف با تشویق یا تنبیه، سلاحها از عشایر گرفته شد. در عین حال، باید اذعان کرد که انجام کامل خلع سلاح عشایر، تقریباً امری محال بوده و

^{۴۵۳}. مهدیقلی هدایت مخبرالسلطنه، همان، ص ۳۵۱ و ۳۶۱.



هست؛ زیرا اختفای سلاح برای یک ایل مرد، کار چندان دشواری نیست و تهیه آن نیز از مجاری مختلف امکان پذیر است.^{۴۵۴}

در گزارشی «روزنامه صدی الوطن» عراقی تحت عنوان «دولت ایران عشایر را خلع سلاح می‌کند» مطلبی منتشر کرده که واکنش عشایر کرد، جنوب، قشقای و غیره را پوشش داده، مبنی بر آن که دولت در صدد خلع سلاح و دستگیری رؤسای عشایر است. در مقابل عشایر ایرانی، در مقابل دولت ایستاده‌اند و در مناطق مختلف ایران رویارویی میان سربازان ارتش و ایل مردان عشایر ایران رخ داده و ۶۵ نفر از رؤسای عشایر دستگیر و به زندان‌های تهران منتقل شده‌اند.^{۴۵۵}

هدف اصلی دولت در برنامه خلع سلاح عشایر، تضعیف قدرت ایلات بود، اما به مراتب و در عمل تهدید قدرت‌های محلی عشایری را که عامل ناامنی کشور و ایجاد جنگ داخلی و تضعیف دولت مرکزی می‌شد، برطرف کرد.^{۴۵۶} در حالیکه قبل از خلع سلاح میان جامعه عشایری ایران، علاقه یک ایل مرد به تفنگش، از

^{۴۵۴}. احمد نقیب‌زاده، همان، ص ۱۹۹؛ رحمانیان، ایران بین دو کودتا (تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از انقراض قاجاریه تا کودتای ۲۸ مرداد)، همان، ص ۱۲۶-۱۳۰.

^{۴۵۵}. صدی الوطن، «دولت ایران عشایر را خلع سلاح می‌کند»، جریده صدی الوطن، عدد ۱۲، ۸ کانون الاول ۱۹۳۰، ص ۲.

^{۴۵۶}. العراق، «حاله فی ایران»، همان، ص ۳.



علاقه یک سرباز، در نگهداری سلاحش بیشتر بود و آنرا نشانه مردانگی و قدرت می دانست. بنابراین با خلع سلاح تقریباً دولت توانست از یک طرف تا اندازه‌ای مردم را از تهدیدهای ناامن نجات دهد و از طرف دیگر یک دولت متمرکز و قدرتمند تشکیل دهد.

۲-۳-۳-۲- اسکان اجباری عشایر (تخت‌قاپوکردن)

در لغت‌نامه دهخدا، در ذیل مفهوم تخت‌قاپو، آمده که «تخته قاپو، دهقانی که در خانه زندگی می‌کند، شهری، روستایی، روستانشین، حضری، قراری، شهرنشین، ساکن حضر، ساکن شهر، شهرباش، مَدَری، مقابل بدوی و بادی و بادیه نشین»^{۴۵۷}. همچنین درباره مفهوم «تخته‌قاپوکردن» چنین آمده: «چادرنشینی را در مسکنی جای دادن و او را از بادیه گردی و جای بجای شدن به حضارت کشیدن». اما در فرهنگ معین به معنای «ساکن در نقطه معین» آمده است. در فرهنگ فارسی عمید نیز درباره تخت‌قاپو چنین آمده: «اسکان عشایر، سکنی دادن عشایر و طوایف صحرانشین در شهر یا ده»^{۴۵۸}.

^{۴۵۷} علی اکبر دهخدا، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه

تهران، ۱۳۷۳، ص ۶۵۱۸ و.

^{۴۵۸} حسن عمید، *همان*، ص ۳۸۰.



از لحاظ لغوی، به این معنا که در لغت‌نامه‌ها پیداست، مفهوم تخته‌قاپو و تخته‌قاپوکردن به صورت کلی مربوط به عشایر است و برای سکنی‌دادن و یک‌جانشین‌کردن ایلات و عشایر بکار شده است.

تخته‌قاپو، به معنای کنار گذاشتن سیاه چادر و استفاده از مسکنی است که در چوبی داشته باشد و به اسکان‌دادن عشایر کوچرو در روستاها مربوط می‌شود.^{۴۵۹}

تخته‌قاپوکردن یا اسکان عشایر یک برنامهٔ ابتکاری دولت پهلوی اول نبوده، لیکن در قرن نوزدهم و بیستم این سیاست بیشتر گسترش یافت. برای مثال برخی از ایلات، پیش از روی کار آمدن دولت پهلوی و طرح مسئله ایلات و عشایر اسکان یافته بودند، مثل ایل بهارلو که از اتحادیهٔ خمسه، که در اواخر قرن سیزدهم هجری قمری اسکان‌یافته بودند. حسین فسائی دربارهٔ اسکان اجباری ایل بهارلو می‌نویسد: «قشلاق این ایل صحرای ایزد خواست لارستان و جلگه داراب و ییلاق آن نواحی رامجرد و مرودشت و کمین بود چندین سال است از نواحی داراب حرکت



نکرده، در زمستان و تابستان، در چادرهای سیاه در کنار رودخانه‌های داراب، منزل دارند».^{۴۶۰}

باز هم برای مثال در اواخر دوره صفویه و افشاریه نیز، سیاست اسکان اجباری به چشم می‌خورد و نادرشاه برای تنبیه برخی از ایلات، آنان را در تبریز ساکن کرد. همانطور که میرزا مهدی استرآبادی در کتاب تاریخ «جهانگشای نادری» به آن اشاره کرده که:

امر والا صادر شد، که جمعی از ایلات افشار و مقدم و ترکمان را کوچانیده، در تبریز سکنی، و شش هزار نفر جوان کاری را در سلک ملازمت منسلک سازد، و حکومت هریک از ولایت انتزاعی را بحکام کاردان تفویض، و مقرر فرمودند که ولایت را متعلق به حضرت شاه- طهماسب دانسته، بخدمتگزاری آن آستان بجان و جنان کوشند، و در آن سفر فرخنده اثر ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان کوچانیده....^{۴۶۱}

^{۴۶۰}. حاج میرزا حسن حسینی فسایی، همان، ص ۱۵۷۷.

^{۴۶۱}. میرزا مهدی خان استرآبادی، جهانگشای نادری، محقق سید عبد الله انوار، تهران: آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۴.



درباره زمان اجرای برنامه خلع سلاح در دوره پهلوی اول، اختلاف نظر میان محققان وجود دارد، سکندر امان‌اللهی بهاروند در کتاب «کوچ‌نشینی در ایران» معتقد است که چنین برنامه‌ی به اوایل دهه سوم قرن بیستم برمی‌گردد (۱۳۰۰-۱۳۱۲ش) و رضاخان این برنامه را اجرا کرده است.^{۴۶۲} بهاروند آغاز برنامه اسکان عشایر را به سال ۱۳۰۸ش به بعد دانسته، وی نوشته «سایر کوچ‌نشینان ایران به مقدار کم و با همان روش ابتدائی زراعت می‌کردند. این وضع پس از روی کار آمدن رضاخان و اسکان اجباری عشایر (از سال ۱۳۰۸ش به بعد) بهم خورد و کوچ‌نشینان ناگزیر به امور کشاورزی پرداختند».^{۴۶۳} به این صورت به نظر آید بهاروند، آغاز عملیات نظامی علیه ایلات و سرکوب عشایر و قدرت‌های محلی قیام‌گر را بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش را چون جزئی از برنامه دولت در قبال عشایر دانسته. لیکن عملاً به طور منظم و مانند یک پروسه به سال ۱۳۰۸ش برمی‌گردد.

کاوه بیات در مقاله «رضاشاه و عشایر» آغاز برنامه اسکان اجباری عشایر را به دو مرحله تقسیم کرده است. به گفته وی تا قبل از سال ۱۳۱۱ش همه تلاش‌های پیشین دولت، برای اسکان اجباری

^{۴۶۲} . سکندر امان‌اللهی بهاروند، همان، ص ۲۱۱-۲۱۳.

^{۴۶۳} . همان، ص ۸۷.



عشایر عمدتاً به لرستان محدود شده، توسط ارتش انجام گرفته، اما در سال ۱۳۱۱ش وظیفه اسکان اجباری عشایر به مقامات غیر نظامی سپرده شده، آن هم بعد از آنکه اداره جدیدی در وزارت کشور برای تهیه و نظارت بر یک برنامه جامع برای اسکان عشایر (تخته‌قاپوکردن) در سال ۱۳۱۱ش تأسیس شد.^{۴۶۴}

اما نفیسه واعظ شهرستانی آغاز برنامه اسکان عشایر و اجرای آن را به سال ۱۳۱۰ش دانسته و در این مورد برآن است که آغاز برنامه اسکان عشایر در این دوره، به لایحه‌ای برای اسکان ایلات برمی‌گردد که در سال ۱۳۱۰ش در مجلس شورای ملی، برای اسکان ایلات کوچ‌نشین بلوچستان، کردستان، خوزستان، لرستان و آذربایجان و دیگر بخش‌های ایران به تصویب رسید. همچنین «در برنامه‌ای که برای اسکان ایلات در اداره جدیدالتأسیس اسکان، در سال ۱۳۱۱ش در پایتخت و بدون در نظر گرفتن اقتضائات زندگی صورت گرفت، بنا شد، پس از تدارکات مقدماتی نظیر تأمین اعتبار، انتخاب محلی برای اسکان، انتصاب یک کارمند دولتی برای نظارت بر این امر به جای مقدمات نظامی که پیش از سال ۱۳۱۰ش طراح، ناظر و مجری سیاست اسکان

^{۴۶۴}. کاوه بیات، «رضاشاه و عشایر، نمای کلی»، در کتاب: استفانی کرونین و دیگران، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه، مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۹، ص ۳۲۳.



بودند و ثبت آمار از گله‌ها و دام‌ها و صدور اجازه کوچ به سرپرست ایل به همراه چند چوپان در مسیرهای تعیین شده دولتی اقدام به اسکان ایلات شود.^{۴۶۵}

اما بنابر تاثیرگذاری در جامعه عشایری ایران و سیاست دولت، می‌توان سیاست عشایری دولت به طور کلی و اسکان اجباری عشایر را به طور ویژه به دو مرحله تقسیم کرد، مرحله نخست در همان آغاز بدست گرفتن قدرت توسط رضاشاه و تأسیس سلسله پهلوی، سیاست دولت در قبال عشایر تغییر کرد و در صدد سرکوب رؤسای عشایری که علیه دولت مرکزی قیام کرده بودند مانند شورش لرها، شورش عشایر فارس. این مرحله بیشتر سیاست دولت توسط ارتش و مانند یک برنامه نظامی اجرا می‌شد، اما مرحله دوم، بعد از سال ۱۳۱۰ش شروع می‌شود، آن هم بعد از آنکه لایحه‌ای برای اسکان عشایر و خلع سلاح عشایر کردستان، خوزستان، لرستان و آذربایجان به تصویب رسید. در این مرحله دیگر برنامه دولت در برابر عشایر فقط یک پروسه نظامی نبود که فقط ارتش آن را اجرا کند، بلکه نهادهای دولتی و

^{۴۶۵}. نفیسه واعظ شهرستانی، *سیاست عشایری دولت پهلوی اول*، همان، ص ۳۲۰.



غیرنظامی نیز در اجرای برنامه دولت، در برابر عشایر شرکت مؤثری داشتند و ادارات ویژه‌ای برای این برنامه تأسیس شد.^{۴۶۶} با نگاه به سیاست کلی دولت و اسناد مربوط به تخته‌قاپو میشود اهداف رضاشاه را از اجرای سیاست "تخته قاپو" به صورت ذیل بیان کرد:

۱. مقابله با خطر کوچروی ایلات؛ زیرا از نظر رضاشاه یکی از دلایل عدم امنیت و آسایش در سراسر کشور، عدم یکجانشینی عشایر و وجود تحرکات هر کدام از آنها بوده و برای رفع این نگرانی، اجبار به یکجانشینی راهکار مناسبی بود.
۲. مدرن ساختن ایلات و عشایر؛ از طریق آشنا کردن آنها به زندگی شهرنشینی و روی آوردن به کار زراعت.
۳. بهره برداری اقتصادی؛ به طوری که اگر شیوه معیشتی عشایر از دآمداری به کشاورزی تغییر می کرد، دولت علاوه بر مدرن سازی، با "ملزم کردن عشایر به درختکاری و محصولات زراعی هماهنگ با کوچ" توفیق یافته و به اهداف اقتصادی خود می رسید.^{۴۶۷}

^{۴۶۶} العراق، «تخصیص العشائر الايرانية»، جريدة العراق، العدد ۲۷، ۳۶۹۴ آيار ۱۹۳۲، ص ۱.

^{۴۶۷} جمعی از مولفین، «پژوهشی درباره تخته قاپوی ایلات و عشایر فارس در عصر پهلوی اول و پیامدهای مالیاتی آن با اتکا به اسناد تاریخی»، *فصلنامه گنجینه اسناد*، سال بیست و چهارم، دفتر دوم، ۱۳۹۳، صص ۱۳-۱۴.



طبق اسنادی که در دسترس هستند، تخته‌قاپوی ایلات بنا به مقررات دولتی، در ۱۱ ماده و در چارچوب یک نظامنامه‌ای کامل در سال ۱۳۱۲ ش صادر شده، بموجب همان نظامنامه بایستی که مأمورین نسخه‌ای از آن نظامنامه را در حین مأموریت اسکان ایلات در دست داشته باشند و مأمورین به آن عمل کرده‌اند.

و اما درباره هدف دولت و انگیزه اصلی برنامه تخته‌قاپو کردن ایلات و عشایر، می‌توان گفت که از جمله اهداف سیاست عشایری رضاشاه بود، برای مقابله با خطر کوچروی ایلات و البته برای رفع نگرانی و ریشه‌کن کردن قیام‌های پی‌درپی و ترس حاصل از آن، چاره‌ای جز اسکان اجباری آنان نمی‌دید، تا بتواند به امنیت مورد نظر خود از راه کنترل ایلات اسکان‌یافته برسد.

مجتبی برزویی درباره هدف اصلی اسکان عشایر، معتقد است که «به طور قطعی انگیزه رژیم پهلوی در اسکان و جابه‌جایی عشایر و ایلات ایران، دلایل اقتصادی نداشت و بخشی از یک برنامه جامع و فراگیر اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بشمار نمی‌رفت». البته دلیل برزویی برآن است که در دوران حاکمیت رضاشاه، بیشتر درآمد کشور صرف آماده‌ساختن ارتش شاهنشاهی و استقرار ادارات می‌شد و طرح جامعی برای تغییر اوضاع زندگانی سخت و مشقت‌بار دهقانان ایرانی تهیه نشده بود، بنابر این به باور



وی هدف نهایی و اساسی رضاشاه از اسکان اجباری، عشایر از بین بردن کانون‌های محلی و سستی قدرت بود که طی قرن‌ها نهادینه شده و از نظر رژیم قاجار نوعی از مشروعیت یافته بود.^{۴۶۸}

در نتیجه دولت مرکزی، از طریق سیاست عشایری راه را برای تحقق آرمان‌های اساسی در مناطقی که گرایش‌های قومی و گاهی ملی‌گرا نیز داشتند و خواهان تجزیه یا حداقل تضعیف دولت مرکزی بودند، به ویژه مناطق کردنشین و لرستان و عرب‌های جنوب باز کرد. دولت از طریق سرکوب عشایر و تخته‌قاوی آنها و اعمال خشونت، توانست یک کشور مختلف از لحاظ ملیّت و وجود قدرت‌های محلی و هویت‌های پراکنده در آن را به یک کشور متحد و استخدام یک زبان و ایجاد یک فرهنگ مشترک در رأس آنها یک قدرت مرکزی تبدیل کند.^{۴۶۹}

^{۴۶۸} . مجتبی برزویی، همان، ص ۲۴۴.

^{۴۶۹} . جهاد صالح العمر و اسعد محمد زیدان الجواری، همان، ص ۳۱.



فصل سوّم:

روند اجرای سیاست‌های فرهنگی دولت و واکنش کردها



۳-۱- روند اجرای سیاست‌های فرهنگی دولت و واکنش

کردها

واکنش مناطق کردنشین از لحاظ سیاسی و فرهنگی و همچنین ایجاد جنبش‌های سیاسی مسلحانه، غیرمسلحانه و تلاش برای تحقق یک هدف که می‌توان آن را حفاظت از هویت قومی یا ملی‌گرایی و ایستادگی در برابر سیاست‌های فرهنگی و مقابله با تمرکزگرایی دولت نامید، بعد از جنگ اول جهانی و دوره پهلوی اول بخصوص در مقایسه با دوره صفویه و دولت‌های بعدی آن، بیشتر به چشم می‌خورد. البته علت این واکنش‌ها بیشتر به تغییر رویکرد دولت و سیاست‌های جدید آن برمی‌گردد، که شالوده آن تمرکزگرایی دولت و سیاست ملی‌گرایی و مدرن‌سازی جامعه بود.

بکارگیری عبارت "ایجاد دولت مرکزی" به آن معنا نیست که دولت قاجار مرکزگرا نبوده باشد، یا قبایل و عشایر و اقوام ایران از خودمختاری برخوردار بوده‌اند، در تحقیق حاضر بیشتر به آن معنا آمده که مرکزگرایی و ملی‌گرایی در دولت پهلوی اول با تجدیدگرایی، تأسیس مؤسسات و نهادهای دولتی همراه است. به عبارت دیگر مرکزی‌بودن در دولت قاجاریه بر سیاست‌های فرهنگی یکپارچه، ملی‌گرا و مدرن‌سازی مؤسسات تأکید نداشت



و حتی مسأله‌ای مهمی نبود، که بتواند تهدیدی را برای قدرت‌های محلی و هویت سابق اقوام و ملت‌های زیر نفوذ دولت ایجاد کند. همانطور که ریچارد و. کاتم در کتاب «ناسیونالیسم در ایران»^{۴۷۰} درباره مرکزگرایی در دولت‌های قبل اشاره کرده که از لحاظ نظری، در قرن نوزدهم میلادی ایران در سایه یک نظام واحد و بسیار مرکزگرا حکومت می‌کرد و هیچ حکومت محلی [به معنی مفهوم معاصر] وجود نداشت. به اعتقاد کاتم بیشتر سلسله مراتب اداری دولت مرکزی در مناطق مختلف وجود داشت. البته به طور معمول با وجود این سلسله مراتب، در قرن نوزدهم و به شیوه‌ای تمرکزگرا، هر دولتی می‌بایست توجهاتی را به سوی یک هویت ملی ایجاد کند. لیکن چنین اظهار نظری در مورد ایران درست نمی‌باشد، چون دولتی با چنین ساختاری مرکزگرا، حکومت‌های محلی‌اش بیشتر دفت‌های پیشنهاد دهنده‌ای برای دولت مرکزی بودند. علاوه بر آن هرچهره سیاسی یا هر شخصی اگر خواستار بدست گرفتن حکومت محلی یا والی‌گری می‌بود، باید پول بیشتری به دولت مرکزی پرداخت می‌کرد تا حکومت را بدست



گیرد و مدیریت حکومت محلی در آن دوره، براساس جمع‌آوری مالیات و مالیات گرفتن از رعیت بود.^{۴۷۱}

از این رو دولت در دوره جدید و تأسیس یک دولت مرکزی با گرایش‌های معاصر و غربگرا و با تمرکز بر ناسیونالیسم، در مقایسه با دولت قبلی که مرکزگرا بود و بیشتر از یک منشأ ایلی برخوردار بود، فرق بسیاری داشت. بنابراین به عبارتی می‌توان گفت که کردها در دوره جدید، احساس تهدید جدیدی می‌کردند و هویت قومی یا ملی و حتی مذهبی خودشان را (به علت سیاست‌های فرهنگی دولت) در معرض خطر می‌دیدند. این در حالی است که در دولت قبل چنین تهدیدی را احساس نمی‌کردند، تهدیدها بیشتر براساس نارضایتی‌های اداری و کشمکش برسر نفوذ قدرت‌های عشایر با دولت مرکزی بود.

در دوره بعد از جنگ اول جهانی و دقیقاً با روی کار آمدن رضاخان برنامه‌های فرهنگی و عشایری در چارچوب سیاست عمومی دولت مرکزی در عرصه‌های حکومت و جامعه به اجرا درآمد، از آن به بعد با خصومت و اعتراضات بسیاری روبرو شد که منشأ اکثر نارضایتی‌ها تهدید هویتی و مذهبی به نظر می‌آید.

^{۴۷۱} . **Cottam, Richard W, Nationalism in Iran, Updated Through 1978, s.l.: University of Pittsburgh Press, 1979, p 91**



رضاخان سیاست تندروانه‌ای در مدیریت کشور در پیش گرفت، وی به علت سیاست‌های مرکزی، یکسان‌سازی و ملت‌سازی، قدرت دولت را در مقابل نفوذ اقلیت‌های ملی، قومی و محلی قرار داد که کردها نیز یکی از آنها بودند، بنابراین رجال سیاسی، چهره‌های عشایری و فرهنگی کرد دستگیر و تبعید شدند، چاپ شریات کردی ممنوع شد، تشکیلات و انجمن‌های سیاسی نیز قدغن گردیدند.^{۴۷۲}

۳-۲- مناسبات کردها با دولت از جنگ اول جهانی تا تاجگذاری رضاشاه

در واقع همه مشکلات مناطق کردنشین با دولت مرکزی از لحاظ سیاسی و عشایری فقط به دوره پهلوی اول مربوط نیست، بلکه ریشه آن به دوران بعد از جنگ اول جهانی یا دورتر از آن، به ضعف دولت مرکزی برمی‌گردد. از طرف دیگر تغییر در سیاست دولت مرکزی و به حاشیه راندن رؤسای عشایر کرد که قبلاً حاکم مناطق خود بودند و برعکس سیاست دولت قاجار بود، به دلیل

^{۴۷۲} . حامد محمود عیسی، *المشكلة الكردية في الشرق الاوسط، طبعه الاولى*، بورسعيد:



اینکه مناسبات و تعامل سیاسی با عشایر مناطق کردنشین داشت و هر یک از عشایر برجسته این مناطق، از قدرت محلی و اداره محل خود برخوردار بودند. تقریباً از سال ۱۹۱۹م، دولت قاجار به ویژه کابینه وثوق الدوله، به علت نارضایتی‌ها، نگرانی مردم و ضعف دولت در حل مشکلات سیاسی و اجتماعی و قیام‌های گوناگون رؤسای عشایر کرد از یک طرف، نفوذ انگلیس و روسیه در سیاست‌های دولت از طرف دیگر، دولت را ناچار کرد دست به تغییر چهره‌های عشایری و سیاسی که امور دولت را در دست داشتند بزند و آنها را با مسئولین نزدیک به کابینه دولت در مناطق نفوذ رؤسای عشایر قبلی، جایگزین کند. برای مثال بعد از پایان جنگ و از قرارداد ۱۹۱۹م، حکومت وثوق الدوله شخصی بنام شریف الدوله، از اهالی کاشان را به حکومت کردستان فرستاد، به گفته عمر فاروقی «از مورخان گُرد»، نامبرده از نزدیکان انگلیس و عامل اجرای سیاست‌های آنان در مناطق کردنشین بوده، وی به آن اشاره کرده که اولین اقدام شریف الدوله انتخاب وکلای تحمیلی مردم برای ورود به مجلس شورای ملی و تصویب قراردادهای استعماری بود. دومین اقدام او، پایان دادن به قدرت محلی دیرینه ایل گلباغی و اعدام عاملین کمک به قیام شیخ محمود برزنجی، که خود را پادشاه کردستان نامیده بود و دولت مستقل گُردستان را



در شهر سلیمانیه عراق اعلام کرده بود. البته نیروهای دولت با ریاست شریف الدوله و قزاق با کمک نیروهای انگلیس توانستند سران حکومت را دستگیر و عاملینی را که در کمک به نیروهای شیخ محمود دست داشتند، به چوبه دار بیاویزند، از چهره‌هایی که در آن دوران به این تهمت به دستور شریف الدوله به دار آویخته شدند، می‌توان حبیب‌الله خان تپله‌کو و رستم خان بانه‌ای را نام برد که از چهره‌های عشایر کُرد بودند و در سنج اعدام شدند.^{۴۷۳}

یکی دیگر از علل واکنش و جنبش‌های گردهای ایران، تغییراتی بود که به عواقب جنگ اول جهانی مرتبط می‌شد، چون بعد از جنگ، مناطق کردنشین ایران به صورتی به هیجان آمده بود که بیشتر به نابسامانی و آشوب نزدیک‌تر بود. اختلال و نارضایتی شدید در مناطق کردنشین، به علل زیر مرتبط بود: نخست، نارضایتی کردها در برابر قصد اسکان آسوری‌ها و آرامنه در مناطق کردنشین. دوم، تنفر و بیزاری تند کردها در برابر ضعف و سوء مدیریت دولت ایران به نحوی که توان پیروی از قانون و برقرارکردن امنیت را نداشتند.

^{۴۷۳} . عمر فاروقی، *نظری به تاریخ و فرهنگ سقز کردستان*، چاپ اول، سقز: انتشارات محمدی، ۱۳۶۹، صص ۲۵-۲۶.



البته با در نظر گرفتن نتایج رویدادهای مناطق کردنشین، بعد از جنگ اول جهانی، مناسبات کردهای عراق و ایران، جنبش استقلال طلبی کردها در عراق، سیاست‌های کلان انگلیس در منطقه و نفوذ آن در دولت‌های ایران و «عراق عثمانی»؛ می‌توان این رفتار دولت را به تغییر اساسی در سیاست و مدیریت مناطق مختلف کردنشین وصف کرد، که هدف از آن: نخست، برطرف کردن مشکلات، ترس و نگرانی دولت از پیوند کردهای عراق و ایران و قطع کمک‌های کردهای ایران به کردهای عراق که تحت رهبری شیخ محمود، علیه دولت انگلیس در عراق قیامی برپا کرده و خود را پادشاه کردستان اعلام کرده بود. دوم، احیاء مجدد قدرت دولت مرکزی در مناطق مختلف که بعد از اشغال مناطق آذربایجان کردستان توسط ترک‌های عثمانی و روسیه، در آن مناطق قدرت‌های محلی جای قدرت دولت را گرفته بود. سوم، ترس دولت و نگرانی از تأثیر مناسبات کردهای عراق با ایران که در آنجا جنبش استقلال طلبی بیشتر از هر مناطق دیگر کردنشین ایجاد شده بود، بنابراین برای رفع این نگرانی، دولت در صدد بود که هرچه زودتر قدرت رؤسای عشایر را مهار و مناسبات آن‌ها با کردهای عراق و عثمانی را قطع کند.



بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش بنا به قول نیکی.کدی، اولین توجه رضاخان، سرکوب حرکت‌هایی بود که نظم مستقر موجود را تهدید می‌کرد، در همان آغاز حکومت گیلان و حرکت‌های دیگر مردمی را در سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۲م سرکوب و متوقف کرد و البته میان کردها و سایر اقوام خراسان در شمال ایران (به غیر از اکثریت کردها که در غرب ایران هستند) شورش‌هایی رخ داد. در همان آغاز، احساسات ضد دولت مرکزی و ضد خارجی، در میان روستاییان و افراد قبایل منطقه تا آن حدی قوی بود که به تأسیس یک دولت موقت جدید در منطقه، بر مبنای برنامه‌ای برای ایجاد اصلاحات سریع اجتماعی انجامید. دولت مرکزی به کمک قوای مسلح برتر خود، این حرکت را نیز در پاییز سال ۱۹۲۱م سرکوب کرد.^{۴۷۴}

در مسأله جمهوری‌خواهی و طرفداری از یک رژیم جمهوری که حامیان رضاخان بر آن پافشاری می‌کردند، کردها نیز در این جریان شرکت داشتند. بعد از آنکه برخی از اعضای مجلس و تشویق مطبوعات و نخبگان سیاسی برآن بودند که سامان سیاسی

^{۴۷۴} . R.Keddie ,Nikki *Modern iran roots and results of revolution* , s.l.: Yali University , ۲۰۰۳, p۸۲.



ایران را از یک رژیم سلطنتی به یک رژیم جمهوری به ریاست رضاخان تغییر دهند.^{۴۷۵} اگرچه این امر با مخالفت شدید برخی از اعضای دیگر مجلس و مردم ایران مواجه شد، لیکن در سقز و کردستان به صورت کلی طبق دستور سپهد امیر احمدی فرمانده لشکر غرب، افراد با نفوذ در منطقه، به هواداری انقراض سلطنت قاجار و ایجاد یک جمهوری در کشور به مخابره تلگراف‌ها و برپائی اجتماعات مردمی پرداختند. در سنج آیت‌الله شیخ محمد مردوخ از چهره‌های مذهبی و سیاسی کرد طبق گزارشی در کتاب خود (تاریخ کرد و کردستان) مسئول این کار بوده و در سقز نیز شیخ رئوف ضیائی نیز تلگراف پشتیبانی خود را از جمهوری - خواهی رضاخان اعلام کرده و به تهران مخابره کرده، در همان راستا، میرزاده عشقی، نیز درباره طرفداری کردهای سقز در مسئله جمهوری‌خواهی، اعجاب تعجب کرده که "گوسفندچرانان" سقز نیز در آن دوره جمهوری‌خواه شده‌اند. از طرف دیگر، ملا عبدالعزیز مفتی (صدرالعلماء) نماینده مردم سقز در مجلس شورای ملی در تهران نیز یکی از فعالان مجلس و از یاران داور بوده که از مدعیان برجسته رژیم جمهوری‌خواهی بود و در جلسه

^{۴۷۵}. روزنامه‌ی امید استقلال، «جمهوریت ایران»، روزنامه‌ی امید استقلال، سلیمانیه، ش ۲۰، ۲۷مارت ۱۹۲۴، ص ۲؛ جریده الشعب، «حاله السیاسیه فی ایران»، جریده الشعب، شماره ۱، ۱۰نيسان ۱۹۲۴، ص ۱.



مجلس جزو اعضای بود که به انقراض قاجاریه رأی دادند.^{۴۷۶} همانطور که شیخ رئوف ضیائی متصدی موقوفات، در خاطرات خود درباره طرفداری کردهای مکریان به آن اشاره کرده که در سقز تلگراف‌های متعددی به تهران مخابره کرده که «اهالی سقز خواستار انقراض سلطنت و برپائی نظام جمهوری هستند»^{۴۷۷}. در همان راستا روزنامه «امید استقلال» که روزنامه حکومت کردستان عراق شیخ محمود حفید بود، به شدت موضوع جمهوری‌خواهی را پیگیری می‌کرد و به صورت جانبدارانه هفتانه در این مورد اخبار منتشر می‌کرد.^{۴۷۸}

۳-۳- نهادهای سیاسی و چهره‌های فرهنگی مخالف دولت

مرکزی در مناطق کردنشین (۱۲۹۹-۱۳۲۰ش)

استقرار حکومت پانزده ساله رضاشاه در ایران، مناطق کردنشین ایران را با فشار و خفقان مواجه کرد. نظام وظیفه اجباری، بستن مالیات سنگین، انحصاری کردن فروش توتون به دولت، سرکوبی آزادی بیان، ممنوع کردن لباس گُردی، ممنوع کردن مطبوعات گُردی، تبعید دستجمعی و کوچ دادن

^{۴۷۶}. عمر فاروقی، همان، ص ۲۸.

^{۴۷۷}. شیخ رئوف ضیائی، *یادداشت‌های از کردستان (خاطرات شیخ رئوف ضیائی)*، به کوشش عمر فاروقی، سقز: انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، ۱۳۶۷، صص ۱۱۰-۱۱۱.

^{۴۷۸}. روزنامه امید استقلال، «احوالی ایران»، شماره ۲۱، ۳ نیسان ۱۹۲۴، ص ۳.



فعالان و چهره‌های عشایر به مناطق دیگر ایران و سیاست فارسی کردن فرهنگ کردستان به وسیله رضاشاه، باعث نارضایتی عمومی در مناطق کردنشین شد، به این صورت دولت رضاشاه جایگاهی میان مردم کرد تضعیف شد.^{۴۷۹}

کردها در این دوره، در برابر رفتار خشونت‌آمیز و سرکوب بی‌نظیر دولت، به فکر ایجاد تشکلهای و نهادهای سیاسی و فرهنگی در مناطق کردنشین بودند، اگرچه تأثیر عمیق و مستقیم در آن دوره نداشتند، اما بعد از سقوط رضاشاه و حوادث شهریور، نقش بسزایی در پیدایش گروه‌ها و گرایش‌های ملی‌گرایی کردی ایفاء کردند. در این راستا نخبگان سیاسی و مذهبی و چهره‌های برجسته جامعه از طرف خود نیز، به تلاش‌هایی در راستای فعالیت‌های فرهنگی پرداختند تا از آن طریق به مقابله سیاست‌های دولت از هر لحاظ بپردازند.

۳-۱-۳- تشکیل‌های سیاسی در مناطق کردنشین

در واقع در دوره پهلوی اول، به علت سرکوب جنبش‌های عشایری و از بین بردن فعالیت‌های سمو، محمودخان دزلی، جعفرسلطان هورامان، ملا خلیل در سردشت و غیره از یک طرف و ممنوعیت فعالیت سیاسی و تشکیل گروه‌های سیاسی، به ویژه

^{۴۷۹} . صدیق صفی‌زاده بوره‌کیمی، همان، ص ۱۴۶.



در مناطق کردنشین از طرف دیگر، فرصت برای ایجاد تشکل‌های سیاسی خیلی محدود شد. بنابراین در این دوره کردها نتوانستند تشکلات آشکار و فعالی داشته باشند.^{۴۸۰}

در این دوره می‌توان به همان فعالیت‌های پنهان مانند تشکل‌های حزب محمدی، شرکت در گروه «خویشیون»، حزب آزادی و فعالیت‌های افرادی مانند سیف القضاة و قزلجی و دیگران، اشاره داد که به علت سرکوب و استبداد دولت پهلوی اول، فعالیت‌های آشکار و چندانی نداشتند و به صورت مخفی به فعالیت‌های محدود خود پرداختند.

- **حزب محمدی:** این حزب توسط چندی از علماء مذهبی و چهره‌های سیاسی گرد، در آذربایجان در سال ۱۲۹۹ش تأسیس شد. به نظر می‌رسد که حزب محمدی طرفدار جنبش ملی‌گرای کردی بوده و در صدد نزدیک‌تر کردن سران عشایر و افراد سیاسی گرد در مناطق مختلف کردنشین عثمانی و ایران بوده است.

این تشکل سیاسی توسط قاضی علی (پدر قاضی محمد بنیانگذار جمهوری کردستان در مهاباد) و میرزا حسن سیف القضاة (برادر او)، در شهر مهاباد تأسیس گردید. از نام گروه روشن است که

^{۴۸۰}. نهوشیروان مستهفا نهمین، **حکومتی کوردستان (ریبهندانی) ۱۳۲۴-سهرماوه-زی ۱۳۲۵**، سلیمانی: سه‌نتمری ستراتیژی کوردستان، ۲۰۰۶، ص ۶۱.



تحت تأثیر تشکل سیاسی «اتحاد محمدی» ترکیه بود، تشکل اخیر یک گروه اسلامی بود که توسط سعید نورسی گردی در سال ۱۹۰۹ در استانبول تشکیل شد. این گروه در مقابل تشکل‌های ملی‌گرایان ترک مانند «اتحاد و ترقی» و «ترکان جوان» این اتحادیه را تشکیل دادند.^{۴۸۱} بخش عمده طلبه‌های مدارس شرعی مهاباد و در میان آنان میرزا محمد (قاضی محمد) به آن حزب پیوستند.^{۴۸۲}

محمدرضا سیفی قاضی، نوۀ سیف القضاات بنیانگذار حزب محمدی، درباره گرایش این حزب می‌گوید: "حزب محمدی یک تشکل اسلامی بود، آرمان آن مبارزه ضد استعمار و دولت ضد اسلامی رضاشاه بود". حمید جلایی‌پور تأکید دارد که این حزب توسط قاضی علی، پدر قاضی محمد تأسیس گردیده و تا سال ۱۹۳۴ یعنی تا فوت وی، ادامه داشته است.^{۴۸۳}

با پیروزی کودتای سوم اسفند و ظهور رضاخان و ممنوع کردن تشکل‌های سیاسی و اعمال سیاست‌های مرکزی دولت و تثبیت

^{۴۸۱}. عومر عبدالعزیز، *خه‌باتی کورد و ره‌ه‌ندی ئیسلامی*، سلیمانی: ناوه‌ندی ئارا، ۲۰۱۶، ص ۱۲۸.

^{۴۸۲}. رحیمی قازی، *بزوئنه‌وه‌ی رزگاری نه‌ته‌واییه‌تی گه‌لی کورد و قازی محمد ۱۹۴۱-۱۹۴۷*، هه‌ولیر: دزگای ئاراس، ۲۰۱۲، ص ۶۰.

^{۴۸۳}. هه‌میدرزا جه‌لایی‌پور، قازی محمهد (کوردستان له ساله‌کانی ۱۹۴۱-۱۹۴۶)، مترجم: ئه‌حمهد ئیبراهیم وه‌رتی، تهران: انتشارات توکلی، ۱۳۸۴، ص ۶۵.



ارتش و پایگاه‌های نظامی در مناطق مکریان به فرماندهی عبدالله خان طهماسبی، که مأمور سرکوب رؤسای عشایر و قدرت‌های محلی و قیام‌های گُرد بود، زان پس تشکل به صورت پنهان کارهای سیاسی خود را ادامه داد و فعالیت‌هایش کاهش یافت.^{۴۸۴}

در آن دوره، بخصوص در بازتاب رویدادهای بعد از جنگ اول جهانی و ظهور قیام‌های ملی‌گرای گُرد، در کردستان عثمانی (عراق کنونی)، قیام شیخ محمود شکل گرفته بود، در کردستان ایران نیز قیام سمکو به اوج قدرت خود رسیده بود، اگرچه این دو قیام اختلاف‌های زیادی از لحاظ مکانی و چگونگی برخورد سیاسی با معارضین و دولت‌های منطقه با هم داشتند، لیکن استقلال کامل و وحدت کردها، از اهداف استراتژیک این دو جنبش گُردی بود.

حزب محمدی و سران آن حزب، تلاش‌هایی برای توحید دیدگاه سیاسی و قوای دو قیام گُردی (شیخ محمود و سمکو شکاک) انجام دادند تا برای رسیدن به اهداف مشترک تلاش کنند، بنابراین و برای تحقق این هدف، حزب محمدی ابوالحسن سیف القضاات مکریان را به عنوان نماینده خود، به سوی قلعه چهریق می‌فرستد و چند روزی با سمکو درباره آرمان‌های مشترک قیام‌های کردها

^{۴۸۴} . رحیمی قازی، *بزرگوارانی نه‌تله‌وایه‌تی گه‌لی کورد و...*، همان، ل ۶۶.



به خصوص قیام شیخ محمود گفتگو می‌کنند، بعد از این سفر و بازگشت به ساوجبلاخ از طریق سقز و بانه به سوی سلیمانیه، مرکز قدرت حکومت وقت شیخ محمود، می‌رود و در سلیمانیه برای همان اهدافی که ذکر شد، با شیخ محمود در گفتگو بوده است.^{۴۸۵}

رحیم قاضی در کتاب خود، درباره جنبش ملی‌گرای کرد معتقد است که طبق نقشه و تلاش‌های حزب محمدی می‌بایست قوای سمکو و شیخ محمود در مناطق سقز و بانه به صورت یک قوا متحد در می‌آمدند و برای آرمان استقلال و آزادی کردهای مناطق مختلف ایران و عثمانی تلاش می‌کردند. قاضی نیز برآن باور است که در نتیجه همان تلاش‌ها بود که در سال ۱۹۲۳م سمکو شکاک برای مذاکره و توحید قوا به شهر سلیمانیه کردستان عراق می‌رود و همان روز رسیدن سمکو به سلیمانیه را روز ملی "عید ملی کرد" اعلام کردند.^{۴۸۶}

البته بازتاب این سفر در روزنامه‌های آن دوره سلیمانیه و حکومت شیخ محمود از اهمیت بالایی برخوردار بود و در چند شماره پشت سرهم، از دیدارهای چند جانبه سمکو و فعالیت‌های سیاسی وی

^{۴۸۵}. همان، ل ۶۴.

^{۴۸۶}. همان، ص ۶۵.



در سلیمانیه، گزارش و خبرهای مفصلی نوشتند. (در فصل بعدی و در مطلب قیام سمکو به این مورد پرداخته می شود).

- **خویبون:** یکی دیگر از گروه‌های سیاسی که هدفش مبارزه با سیاست‌های دولت مرکزی رضاشاه بود، تشکل «خویبون» نام داشت که در مناطق کردنشین ایران، در میان سالهای ۱۳۰۶-۱۳۱۰ش (۱۹۲۷-۱۹۳۰م) توسط چند تن از علمای مذهبی و روحانیون در مهاباد تأسیس گردید، از بنیانگذاران آن گروه ملا احمد فوزی، قاضی محمد، ملا محمد صادق قزلجه‌ای، شیخ احمد سربلاوه و قاضی کاکه‌حمه‌ی بوکان بودند. این گروه با قیام شورش آرات به رهبری احسان نوری پاشا مناسبات ایجاد کردند و از قیام پشتیبانی نمودند.^{۴۸۷} این حزب برآن بود که کردهای ایران حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشند و از این طریق استقلال خود را بدست بیاورند. لکن فعالیت‌های حزب آزادی محدود بود و فقط مناطق مکریان را در خود گرفت و نتوانست به عنوان یک جنبش فراگیر، به کل مناطق کردنشین بپردازد. علاوه برآن این حزب، در صدد ایجاد مناسبات و همکاری با ارامنه بود، تا از این طریق از تجربه آنها استفاده نماید

^{۴۸۷} . عومر عبدولعزیز، *خویننده‌ی نو*، *نوی بو کومه‌له‌ی ژیک، سلیمانی:* ریکخراوی زانست، ۲۰۱۶، ص ۲۱.



و از طرف دیگر برای رسیدن به آرمان‌های خود پشتیبانی آنها را بدست بیاورد. اما به علت سرکوب جنبش‌های سیاسی در دوره رضاشاه و محدودیت فعالیت‌ها، این حزب نتوانست تأثیر آن چنانی در مناطق کردنشین داشته باشد.^{۴۸۸}

- **حزب آزادی:** در اواخر دوره پهلوی اول و در اوج قدرت و سیاست سرکوبگرانه رضاخان، نخبگان سیاسی کُرد به تشکیل یک گروه "ملی‌گرای کُردستانی" پرداختند. این حزب در فعالیت خود به مقابله با سیاست‌های دولت پهلوی اول در مناطق کردنشین ایران اهمیت می‌داد و پس از سقوط پهلوی اول و اشغال ایران توسط روسیه و انگلستان، در ۱۶ اگست ۱۹۴۲ نام خود را به «کومله ژ.ک» تغییر داد.^{۴۸۹} که بعدها اغلب نخبگان این حزب، از مؤسسين جمهوری کردستان مهاباد به ریاست قاضی محمد بودند.

می‌توان تاریخ کوتاه مدت حزب آزادی را به دو دوره تقسیم کرد: یک دوره تأسیس، در اواخر دوره پهلوی اول (که درباره سال تأسیس آن، میان مورخان کُرد اختلاف نظر وجود دارد) و دوره دوم پس از سقوط رضاشاه و اشغال ایران توسط اشغالگران روس

^{۴۸۸}. کمال مظهر احمد، *دراسات فی تاریخ ایران الحديث و المعاصر، همان*،

صص ۲۵۶-۲۵۷.

^{۴۸۹}. حامید گهوه‌ری، *کومله‌ی ژیتانه‌ی کوردستان*، هملیر: ده‌زگای ناراس،

۲۰۰۴، ص ۲۲.



و انگلیس، در ۲۵ اگست ۱۹۴۱م بود که بعد از مدتی این حزب منحل شد و به جای آن حزب ژ.کاف تشکیل گردید.^{۴۹۰}

به استناد یک سند، از آرشیو وزارت امور خارجه روسیه که اشاره به گزارش کنسول روسیه، به تاریخ ۲۲ آبان ۱۳۲۳ش (۱۹۴۴/۱۱/۱۳) در تبریز «حسنوف» میدهد، آمده که سفیر روسیه «ماکسیموف» در تهران در جلسه‌ای به گروهی در مناطق کردنشین اشاره کرده که قبل از اشغال ایران توسط روسیه تشکیل گردیده است.^{۴۹۱}

حزب آزادی کردستان در دوره رضاشاه کاملاً محرمانه عمل می‌کرد، می‌توان گفت که حزبی ملی‌گرا بود، اما فقط کُردها را در نظر نداشتند، طبق بیانیه‌ها، این حزب همه نژاد ماد اعم از کُرد، ارمن و آسوری و غیره را شامل می‌شد به طوری که همه آنها اهالی و ملت کردستان هستند لذا در مرامنامه خود، حزب آزادی بیشتر از واژه کردستان به عنوان یک سرزمین استفاده می‌شد تا کُرد.^{۴۹۲}

^{۴۹۰} یاسین خالید سمرده‌شتی، *چند لایه‌ریه یک له میثرووی گه‌لی کورد له روژه‌ه‌لاتی کوردستان*، جلد اول، سلیمانی: چاپخانه‌ی سیم، ۲۰۰۷، صص ۱۳۸-۱۳۹.

^{۴۹۱} حامید گوه‌ری، *همان*، ص ۲۳.

^{۴۹۲} سند شماره ۶/۷۰۳۹/۲۱۱۹، از وزارت جنگ، ستاد ارتش به نخست وزیر، به تاریخ ۱۳۲۲/۱۱/۲۰، در کتاب: *سازمان اسناد ملی ایران، اسناد احزاب سیاسی ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۰*، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۶، ص ۲۵.



البته محدودیت فعالیت‌های فرهنگی به آن برمی گردد که دولت در مناطق کردنشین به دستگیری چهره‌های سیاسی و فرهنگی پرداخت، برای مثال دولت در منطقه هورامان و جوانرود دولت علاوه بر دستگیری عشایر در سال ۱۳۱۰ش، نخبگان سیاسی و چهره‌های فرهنگی و علما را نیز دستگیر کرد.^{۴۹۳} این باعث شد که این منطقه در نوعی سردرگمی یک‌دهه‌ای فرو رود، این دوره را می‌توان سخت‌ترین دوران حیات فرهنگی مناطق کردنشین در تاریخ معاصر برای کردها نامید.

۳-۲- مواضع چهره‌های فرهنگی، رجال سیاسی و مذهبی در

قبال سیاست‌های دولت مرکزی ایران

نمی‌توان گفت که تمام جامعه کردنشین یا رؤسای عشایر و رجال سیاسی و مذهبی به طوری قطع علیه دولت مرکزی بوده‌اند، علاوه بر آن نمیشود گفت که تمام ریشه مشکلات کردها و قیام‌ها علیه دولت، در دوره دولت پهلوی اول شروع شده است. بلکه در عین حال سیاست‌ها و برنامه‌های دولت مرکزی و خود رضاشاه از یک طرف با مقابله‌ی گوناگون فرهنگی و مسلحانه مواجه شد، از طرف دیگر حامیانی نیز داشت که جزو مجریان و طرفداران

^{۴۹۳} . ارشاد رشیدی رستمی، «سیر فرهنگی جوانرود در گذر تاریخ»، در: فریدون میراحمدی، *جوانرود در گذر تاریخ*، سنندج: ده‌گای روشنی‌ری گوران، ۱۳۸۸، ص ۷۸.



برنامه‌های فرهنگی و سیاسی دولت مرکزی بودند، علاوه بر آن بخشی دیگر از رجال سیاسی، علمای مذهبی، طریقت‌های صوفیه و عشایر نیز بودند که مناسبات گوناگون با دولت داشتند و به مسیر سیاسی و مذهبی خود ادامه می‌دادند حتی اگر نارضایتی از برنامه‌های دولت نیز داشتند، بدون خشونت و مواجهه با رضاشاه، از طریق تعامل مسالمت‌آمیز، مشکل خود را برطرف می‌کردند برای مثال این سیاست را در بخشی از طریقت‌های صوفیه نقشبندی و قادری می‌توان دید.

البته نمی‌توان همه چهره‌های فرهنگی را که به مقابله و انجام فعالیت‌های فرهنگی در مناطق کردنشین در برابر سیاست فرهنگی پهلوی اول پرداختند، در اینجا ذکر شود، لکن به عنوان نمونه‌ای از آنها به فعالیت و نقش میرزا حسن سیف القضات، ملا احمد فوزی و ملا مارف کوکه‌ای پرداخته می‌شود.

- میرزا حسن سیف القضات

میرزا حسن سیف القضات یکی از روحانیون بانفوذ، شاعران نامی و از منور الفکرهای دوره‌ی میان دو جنگ جهانی منطقه کردنشین و آذربایجان به شمار می‌آید، علاوه بر آن بعد از جنگ اول جهانی نقش‌های گوناگونی در تجمع و تشکل‌های سیاسی و قیام‌های



خیابانی و سمکو شکاک و مقابله با سیاست‌های دولت پهلوی اول داشت.

حسن سیف القضاات متولد ۱۲۵۵ش، در مهاباد است و در سال ۱۳۲۳ش در سن ۶۸ سالگی درگذشت، به خاطر دلبستگی او به طریقت نقشبندی، در خانقاه برهان (شرفکند) به خاک سپرده شد. وی از چهره‌های ادبی و سیاسی و از فرهیختگان، در عصر خود مناطق کردنشین و آذربایجان غربی به شمار می‌رفت.^{۴۹۴}

بعد از جنگ اول جهانی و بخصوص بعد از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م روسیه، در تمام مناطق کردنشین ایران و عثمانی تحرکات و تشکلهای و قیام‌های مختلفی به وجود آمد. در آن روزگار و در آذربایجان نیز با رهبری شیخ محمد خیابانی جنبش ملی‌گرایی به اوج رسید و خیابانی حزب دموکرات آذربایجان را تأسیس کرد، در این جنبش برخی از کردها نیز شرکت کردند، وی همچنین میرزا ابوالحسن قاضی را نیز به خود جلب کرد و او را تحت تاثیر قرارداد. وی نیز شعری در ستایش «قیام خیابانی» سروده است^{۴۹۵} و رئیس کمیته آن جنبش در مهاباد شد^{۴۹۶}. وی در

^{۴۹۴} . پرویز عقلمند، *مشاهیر علمی و فرهنگی آذربایجان غربی*، آذربایجان غربی:

انتشارات قصیده سرا، ۱۳۸۵، ص ۵۶۶.

^{۴۹۵} . رحیمی قازی، *بزرگواران و بزرگواران نه‌توانی گله‌ی کورد و...*، همان، ص ۶۱.



شماره ۳ روزنامه آزادیستان (نشریه جنبش شیخ محمد خیابانی) در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۹۹ ش (۱۲ اوت ۱۹۲۰ م)، طرفداری خود را نسبت به جنبش‌های آزادیخواهی، استقلال‌طلب و نشر دموکراسی در ایران و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م، بیان کرده است. میرزا ابوالحسن سیف القضاة علاوه بر گرایش‌های مذهبی خود که یک دانشمند سنی-شافعی مذهب بود، گرایش‌های ملی‌گرایانه خود را پنهان نکرده و در اواخر دوره قاجار و پهلوی اول، با واکنش‌های سیاسی و فرهنگی خود را نشان داده است. در دیوان خود حس و اندیشه ملی‌گرایی و استقلال کردها را بیان کرده، برای مثال در یکی از شعرهای آن آمده:

تلاشی و سهر به‌خویی، میری و گه-

داوا بکه‌ن به زار و ددان و لیو

وره‌یی

گوردانی کورده‌کان به خودا روژی ده‌سده‌ینه خه‌نجه‌ران و پیاوانه بیینه

نیو
۴۹۷ و ۴۹۸

غیره‌ته

^{۴۹۶}. خلیلی فه‌ت‌احی قازی، *کورت‌ه میژووی بنه‌ماله‌ی قازی له ویلایه‌تی موکری، وه- رگ‌یرانی همه‌نی قازی، هه‌ولیر: ده‌زگای ئاراس، ۲۰۰۹، ص ۴۸.*

^{۴۹۷}. ترجمه: شجاعت و استقلال، حکومت و سرداری به زبان و دندان و لب بطلبید

امرای کرد به خدا روز غیرت است دست به خنجر بزنید و مردانه بیایید

^{۴۹۸}. سیف القضاة، میرزا ابوالحسن، *دیوانی سیف القضاة*، گرده‌وه‌کویی قازی نه‌حمه- د، ب.ج: چاپخانه سبز، ۱۳۶۱، ص ۱۸.



سیف القضاات علاوه بر امور مذهبی و سیاسی، مدتی نیز مدیر اداره آموزش و پرورش مهاباد بوده و خدمات بسیاری در امور فرهنگی و آموزش مهاباد کرد. خلیل فتاح قاضی در خاطراتش اشاره کرده که تأسیس مدرسه جدید در مهاباد، تحت تأثیر تلاش و زحمات وی بوده، او سفرهای بسیاری به شهرهایی مانند تبریز و تهران کرده و پیشرفت فرهنگی و مؤسسات مدرن آنجا را به چشم خود دیده بود و هدفش آن بود که آن مؤسسات و مدارس مدرن را در مهاباد نیز ایجاد کند. بعد از مدتی از مدیری اداره فرهنگ مهاباد، استعفا داد و میرزا محمد برادرزاده اش (قاضی محمد) این سمت را به عهده گرفت.^{۴۹۹}

درباره گرایش سیاسی او، به گفته رحیم قاضی، پسر ابوالحسن قاضی، پدرش تحت تأثیر افکار و قیام شیخ محمد خیابانی، در سال ۱۲۹۹ش، در ساوجبلاخ یک حزب کردی با افکار ملی‌گرایی بنام حزب محمدی تشکیل داد. عمده‌ای از طلبه‌های ساوجبلاخ و حومه عضو آن حزب شدند. او نقش بسزایی در پرورش و تربیت اجتماعی و سیاسی برادرزاده خود داشت (یعنی قاضی محمد که در سالهای اشغال ایران توسط روس و انگلیس، حکومت

^{۴۹۹} . خلیلی فتاحی قازی، کورته میژووی بنه‌ماله‌ی قازی له ویلایه‌تی موکری، همان، ص ۴۸.



خودمختاری کردها را با پشتیبانی روس‌ها اعلام کرد). او قاضی محمد را بسوی افکار وطن‌دوستی و ملی‌گرایی و جنبش آزادیخواهی کردی تشویق کرد.^{۵۰۰}

در حین قیام سمکو علیه دولت مرکزی، علاوه بر آنکه خاندان قاضی فشار بسیاری را توسط سمکو شکاک متحمل شدند و خود سیف القضاات را به کشتن تهدید کرده بودند، لیکن او با پای خودش، به سوی قلعه چهریق می‌رود و با سمکو شکاک روابط حسنه ایجاد می‌کند. سمکو از وی معذرت‌خواهی می‌کند و بعد از چند روز مهمانی در قلعه چهریق، سمکو به سیف القضاات پیشنهاد می‌دهد تا به نمایندگی او به سمت ایلاتی برود که تا آن هنگام به جنبش سمکو نپیوسته بودند و در میان آنها برای سمکو تبلیغات کند به نحوی که وادارشان کند به او بپیوندند. سیف القضاات پیشنهاد سمکو را قبول می‌کند و به سوی عشائر مریوان و خوانین هورامان می‌رود و آنان را به کمک و یاری سمکو وادار می‌کند، لیکن به علت فشار دولت مرکزی و حمله نیروهای دولت و فشار دولت ترکیه علیه سمکو، همکاری هورامانی‌ها و عشایر

^{۵۰۰}. رحیمی قازی، *بزرگوارانی نه‌تله‌وایه‌تی گه‌لی کورد و...*، همان، ل ۶۰.



میریوان نیز به داد سمکو شکاک نمی‌رسد و خود سمکو خاک ایران را ترک می‌کند.^{۵۰۱}

درباره مشارکت سیف القضاات در قیام سمکو و شوریدن علیه دولت، در پرونده مربوط به درخواست شهریه وی که در اسناد مجلس موجود است، در گزارشی که به مجلس شورای ملی ارسال گردیده به آن اشاره شده که آیا اشخاصیکه [سیف القضاات] به دولت شوریده یاغی دولت شده... علناً و بیش‌رمانه مردم فقیر و ضعفای افشار، صاینقلعه و میان‌دواب را غارت کرده، شایسته آنست که حقوق را از دولت دریافت کند؟ البته گزارش منظور از مشارکت در غارت و حمله سمکو شکاک به مناطق آذربایجان و ساوجبلاغ و میان‌دواب می‌باشد و توضیح دهند و مصداق مشارکت سیف القضاات در قیام سمکو است.^{۵۰۲}

بعد از سقوط قاجار و موفقیت کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش، در اوایل ظهور رضاخان بخصوص در دوره نخست‌وزیری و فرماندهی کل قوای دولتی نیز، سیف القضاات همراه با مسئولین منطقه مکریان، طرفدار رضاخان بودند، و با تشویق مسئولین

^{۵۰۱}. خلیلی فمتاحی قازی، *کورتیه میژووی بنه‌ماله‌ی قازی له ویلایه‌تی موکری، همان*، ل ۵۹.

^{۵۰۲}. مرکز اسناد شورای اسلامی ایران، سند شماره (بازیابی) ۵/۹۱/۶/۱/۱۶، شکایت از سیف القضاات، تاریخ ۱۳۰۱/۱۱/۱۰، نمره ۱۵۶-p۱۵۶-j۳۹-k۷۵.



مکریان، سخنرانی طولانی در دفاع از فعالیت‌های رضاشاه ارائه داد. وی در همان دوره، در صدد نمایندگی در مجلس شورای ملی بود و به همان علت خود را برای این امر آماده کرد. بنابه خاطرات خلیل فتاح قاضی، وی در انتخابات مجلس رأی لازم را بدست آورده، لیکن بعلت تقلب، رأی او را به نفع علی‌خان حیدری (از خوانین و ملاکین بزرگ منطقه) عوض کردند و او برای شش دوره عضو مجلس شورای ملی بود. ابوالحسن سیف القضا، بعد از این شکست سیاسی در برابر رقیب خود، از سیاست ناامید شده و تقریباً بعد از آن در امور سیاست دخالت چندانی نکرده و حتی خانه خود را از شهر مهاباد به ده گویگجلی منتقل کرد.^{۵۰۳}

سیف القضا در سال ۱۳۰۶ ش (۱۹۲۷ م) هنگام شورش آارات، به مثابه یک کرد ملی‌گرا به تشکیلات گروه خویبون (انجمن استقلال) پیوست، که آرمان آن گروه، ایجاد یک دولت ملی، برای کردها بود، افراد این حزب معتقد بودند که باید به یاری کردهای ترکیه در آارات بروند، سیف القضا یکی از اعضای مناطق کردنشین بود که در سال ۱۳۰۶ ش در یکی از روستاهای منطقه مهاباد سوگند خورده بودند که به گروه خویبون ملحق شده و به

^{۵۰۳}. خلیلی فتاحی قازی، همان، صص ۴۸-۴۹.



آن وفادار و پشتیبان شورش آگری داغ باشد که احسان نوری پاشا، رهبر و کوه آرات مرکز و مامن این شورش بود.^{۵۰۴}

اگرچه سیف القضاات از هر فرصتی برای بیان افکار ملی‌گرای و قیام ضد استبدادی بهره برده است، با این حال در دوره رضاشاه، دولت حقوق ماهیانه را از صندوق مالی مهاباد یا مراغه به او پرداخت می‌کرد.^{۵۰۵}

– احمد فوزی (۱۸۷۵–۱۹۴۳م):

ملا احمد فوزی، فرزند حاج علی، متخلص به فوزی، دانشمندی بود، متولد سال ۱۸۷۵م در ده عبایلی شمال استان حلبچه کنونی اقلیم کردستان عراق^{۵۰۶}، وی از شاگردان ملاعبدالقادر ملامؤمن (متوفی ۱۳۲۶ هجری) بوده و زیر نظر وی تلمذ کرده و همدم شیخ عبدالکریم خانه‌شوری برنده و شیخ بابارسل بیده‌نی (از علمای مذهبی و نامی مناطق کردنشین عراق) بود.^{۵۰۷} بعدها در دهه سوم قرن بیستم میلادی، از کردستان عراق به مهاباد مهاجرت کرد و در

^{۵۰۴}. فریدون حکیمزاده، *ساوجبلاغ مکرری تاریخ تحولات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی اقتصادی مهاباد به روایت اسناد*، مهاباد: مرکز نشر فرهنگی هیوا، ۱۳۸۹، ص ۵۷.

^{۵۰۵}. خلیلی فهتاحی قازی، همان، ل ۵۷.

^{۵۰۶}. عومر عبدالعزیز، *کوماری کردستان و پیشه‌وا قازی محمدمهد، سلیمانی: ریکخراوی زانست*، ۲۰۱۶، ص ۲۳۳.

^{۵۰۷}. مه‌لا عبدالکریمی موده‌ریس، *یادی مه‌ردان*، هه‌ولیر: ده‌زگای ناراس، ۲۰۱۱، صص ۴۳۴ و ۴۳۹.



دهکده‌ی بنام «کولیجه» اقامت گزید و مکتب‌دار شد و در سال ۱۳۲۲ش، فوت کرد.^{۵۰۸}

ملا احمد فوزی در دوران حکومت ملی‌گرای شیخ محمود برزنجی حفید در کردستان عراق، از حلبچه به شهر سلیمانیه که مرکز آن حکومت بود، منتقل شده و مدتی در آنجا سکونت داشت.^{۵۰۹}

هژار مکریانی شاعر (از دوستان قاضی محمد و چهره‌های فرهنگی جنبش ملی‌گرای کرد) یکی از شاگردان وی بوده، تصریح می‌کند که شیخ محمود برزنجی، بعد از ترورشدن یکی از مشاورینش (عرفان افندی) بر آن بود که ملا احمد فوزی را جایگزین او کند اما او آن دیار را ترک کرد. فوزی مدتی نیز در میان ایل کلهر به عنوان ملا زندگی خود را سپری کرد. به گفته هژار، فوزی عالمی بلند مرتبه، ملی‌گرا و شاعر بوده، او با افکار ملی‌گرایی «کردایتی» جوانان مکریان را آموزش داد، هژار می‌گوید که فوزی باعث شاعر شدن هیمن مکریانی شد (که یکی از اعضای برجسته ژک و حزب دمکرات و جمهوری مهاباد قاضی

^{۵۰۸}. سیدعبدالحمید حیرت سجادی، *شاعران کرد پارسی‌گوی*، چاپ اول، تهران: نشر احسان، ۱۳۷۵، ص ۳۰؛ عقلمند، همان، ص ۵۷۷.

^{۵۰۹}. عومر عبدالعزیز، *کوماری کردستان و ...*، همان، ص ۲۳۳.



محمد بوده، و اشعار بسیاری را با احساس ملی‌گرایی کردی سروده است).^{۵۱۰}

هیمن مکریانی (شاعر ملی‌گرای کرد و از چهره‌های سیاسی و فرهنگی حکومت قاضی محمد در مهاباد) نیز در مقدمه دیوان اشعارش درباره شاگردی خود نزد احمد فوزی نوشته "او به من یاد داد که من هم یک جوان گُردم و کرد نیز یکی از ملت‌های ستمدیده است، باید برای گرفتن حق کرد فداکاری و از خودگذشتگی کنیم. او به من یاد داد چگونه بنویسم و چگونه شعر را بگویم. او به من یاد داد که کشورم را دوست داشته باشم و به آن افتخار کنم". هیمن مکریانی معتقد است که احمد فوزی، یکی از فرهیختگان و علمای معروف آن دوره‌ی مکریان بوده است.^{۵۱۱}

مجتبی برزویی نوشته است که احمد فوزی بعد از تأسیس کومله هیوا در سال ۱۳۱۹ش، از سلیمانیه به مناطق کردنشین ایران عازم شد و مجلس درسی را در آنجا تشکیل داد. ملا احمد فوزی علاوه بر آموزشهای مذهبی در حلقه درس خود به شاگردانش درس "ملی‌گرایی کردی" را هم داده است. از مجتبی برزویی، به

^{۵۱۰}. هم‌زار، *چیشتی مجبور*، بی‌جا: ناو‌ندی چاپ و بلا‌کردنه‌ی کتیبی میهره‌گان، ۲۰۰۷، ص ۳۵.

^{۵۱۱}. موکریانی، هیمن، *دیوانی هیمن*، سندج: انتشارات کردستان، ۱۳۹۶، ل ۲۳-۲۵.



عنوان یک مبلغ پر توان ناسیونالیسم کردی نامبرده که به طور حتم از سوی گروه‌های سیاسی کرد در عراق و ترکیه به ایران فرستاده شده بود و اقدامات او حکم مقدمه تبلیغات و اقدامات «کومله سلیمانی» و بعدها حزب هیوا در میان کردهای ایران را داشت.^{۵۱۲}

به نظر می‌آید که برزویی و دیگران مانند جلایی‌پور می‌خواهند آن را اثبات کنند که احمد فوزی مهره و اعضای گروه‌های ملی‌گرای کردی کردستان عراق بوده و برای تبلیغات به مثابه یک مأمور سیاسی آن تشک‌ها، به سوی مناطق کردنشین آمده است.

اما این اطلاعات برزویی درباره احمد فوزی نمی‌تواند دقیق و درست باشد، که فوزی بعد از تأسیس هیوا، به مکریان سفر کرده باشد. زیرا هیمن مکریانی و هزار که از شاگردان خود او بودند در خاطراتشان به آن اشاره می‌دهند که در دهه سوم قرن بیستم میلادی او در مناطق کردنشین ایران حضور داشته و ساکن آنجا بوده، همانطور که هیمن مکریانی گفته که او به فعالیت‌های فرهنگی و ملی دست‌یازید و جوانان مه‌باد را به سوی ملی‌گرایی و ایستادن در برابر سیاست‌های دولت مرکزی تشویق کرد. افزون بر آن، به آن اشاره کرده که همه‌ی جوانانی که در برابر سیاست

^{۵۱۲}. مجتبی برزویی، همان، صص ۲۸۳-۲۸۴.



سرکوب دولت مرکزی و پیمان سعدآباد (ایران-عراق-ترکیه) ایستادگی کردند و ملی‌گرایی کردی را گسترش دادند از شاگردان فوزی بودند.^{۵۱۳} بنابراین، قبل از پیمان سعدآباد در سال ۱۹۳۷ میلادی، در مکریان زندگی کرده، در حالی که تأسیس حزب هیوا به سال ۱۹۳۹ م برمیگردد. هزار مکریانی نیز اشاره کرده که فوزی در دوران حکومت شیخ محمود حفید برزنجی در سلیمانیه به سوی مناطق کردنشین ایران منتقل شده است.^{۵۱۴}

کریم حسامی در این مورد صراحت دارد که شکل کوچک سیاسی مرکب از روحانیان ناحیه مکریان در فاصله‌های ۱۳۰۷-۱۳۱۰ وجود داشت و با شورش آزارت و گروه خویبون در ارتباط بود، باز ملا احمد فوزی را مسئول و بنیانگذار اصلی این گروه معرفی می‌کند و درباره نقش او در فعالیت‌های ملی‌گرایی کردها در دوره پهلوی اول اشاره کرده که «باید دانست که نقش ملا احمد فوزی از روشنفکران گُرد، در آستانه جنگ دوم جهانی بسیار مهم بود. او از سلیمانیه به منطقه مکریان آمده بود و در

^{۵۱۳}. هیمین موکریانی، *دیوانی هیمین، همان*، ص ۲۶.

^{۵۱۴}. عبدالرحمن شرف‌کندی هزار، *همان*، ص ۳۵.



بیداری و احساسات ملی‌گرایی و تأسیس گروه کوچک سیاسی نقش اساسی داشت.^{۵۱۵}

احمد فوزی، در اواخر دوره پهلوی اول و به طور دقیق در سال ۱۳۱۹ش روحانی مؤمن و پرشوری در منطقه مکریان شده بود محفلی ترتیب داد که در آن درس ایمان، اخلاق و درس ملی-گرایی به طلاب و علاقمندان می‌آموخت، اگرچه این محفل هیچ چهارچوبه مشخص تشکیلاتی نداشت، اساسنامه یا مرامنامه‌ای هم در این مورد در دسترس نیست، لیکن ترتیب آن و تلاش احمد فوزی باعث شد بعدها اشخاصی را تربیت کند که در جنبش ملی-گرایی کُرد^{۵۱۶} و اعلام جمهوری مهاباد، نقش اساسی را ایفا کنند. افرادی که در این محفل حاضر می‌شدند و از محضر ملا احمد فوزی استفاده می‌کردند بعدها "جمعیت ژ-کاف" را به عرصه وجود آوردند^{۵۱۷}

از جمله چهره‌های فرهنگی دیگر می‌توان به ملا معروف کوکه‌ایی و آقا عنایت‌الله هدایت اشاره کرد، ملا معروف کوکه‌ایی (۱۲۵۶-۱۳۷۸)

^{۵۱۵}. کریم حسامی، *کاروانیک له شه‌هیدانی کوردستان*، صص ۱۱ و ۱۲ به نقل از برزویی، همان، ص ۲۸۴.

^{۵۱۶}. فریدون حکیمزاده، *ساوجبلاغ مکرری تاریخ تحولات اجتماعی...*، همان، ص ۵۷.
^{۵۱۷}. سید محمد حسین دریاباری، «احزاب، گروه‌ها و جریانهای سیاسی کردستان قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی»، *فصلنامه یاد*، شماره ۵۳-۵۶، بهار تا زمستان ۱۳۷۸، ص ۴۷۷.



۱۳۲۳ش) مشهور به ملا مارف کوکه‌ای، از اهالی روستای «کوکه» از توابع شهر بوکان بود که در سال ۱۲۵۳ش در یکی از دهات اطراف مهاباد به نام «حاجی خوش» متولد شد. پدر او ابراهیم بن عبدالقادر بن عبدالعزیز، مشهور به «پربلاو» بود. ملا معروف بعد از فوت پدر، جهت کسب معرفت و دانش عازم شهر سلیمانیه در کردستان عراق شد و در سال ۱۲۶۹ش، به ایران بازگشت و مدتی در آبادی کوکه با برادرانش بسر برد. پس از آن برای ادامه تحصیل به روستای ترجان رفت و نزد «ملا محمد صالح قزلجی» مدتی تلمذ کرد و بعد از تحصیل به امامت و تدریس پرداخت. در سنه ۱۳۰۳ش به شهر مهاباد مهاجرت کرد و در یکی از مساجد آن شهر، وظیفه دینی خود (امامت و تدریس و تعلیم) را از سر گرفت و در مناطق مکریان به نشر معارف اسلامی پرداخت. در سال ۱۳۲۴ش در مهاباد در گذشت.^{۵۱۸}

ملا معروف، از چهره‌های بود که از لحاظ فرهنگی به مقابله سیاست‌های فرهنگی دولت پرداخت و ایستادگی کرد، از جمله علما و مدرسان، ادیبی مشهور و شاعری چنان نام‌آور مناطق کردنشین بود که اشعارش نقل محافل بود. به زبان‌های کردی، فارسی و تازی شعرهای اجتماعی و سیاسی و ملی سروده

^{۵۱۸}. بابامردوخ روحانی(شیوا)، همان، جلد دوم، ص ۲۹۱.



است.^{۵۱۹} در اشعار وی انتقادهای و اوضاع فرهنگی و سیاست‌های دولت در قبال مناطق کردنشین بازتاب پیدا کرده است.

آقا عنایت‌الله هدایت (۱۲۶۰-۱۳۳۵ش)، یکی دیگر از چهره‌های فرهنگی مبارز دوره پهلوی اول، در منطقه جوانرود و هورامان بود. وی خواندن و نوشتن زبان کُردی را نزد ملاعلی مرادی آموخت. مردی متدین و شاعری چیره‌دست بود. او مردی مبارز و آزادیخواه به شمار می‌رفت و سیاست‌های دولت پهلوی اول را مورد انتقاد قرار می‌داد. تا آنکه در سال ۱۳۱۰ش پس از دستگیری سران عشایر هورامان و جوانرود، وی را به مدت ۱۰ سال به زندان انداختند و تا شهریور ۱۳۲۰ش بعد از سقوط پهلوی اول، آزاد شد و به روستای کلی و سررود برگشت و در نهایت در سال ۱۳۳۵ در روستای کلی درگذشت.^{۵۲۰}

عنایت‌الله در دوران زندان و درباره وضعیت خود و ستم دولت پهلوی اول در شعری به آن اشاره داده است:

شکایت دارم از گردون از این اجل آید بنزد من ز روی میل می -
طالع که من دارم بوسم

^{۵۱۹}. پرویز عقلمند، همان، ص ۵۸۵.

^{۵۲۰}. فریدون احمدی، «مشاهیر جوانرود»، در کتاب: در: فریدون میراحمدی، جوانرود در گذر تاریخ، سنندج: دهمزگای روشنبیری گوران، ۱۳۸۸، ص ۱۴۰.



ز بس ماندم ته زندان ز جان ز دست ظلم این کشور شکایت‌ها
خویش بیزارم بود دل^{۵۲۱}

۳-۴- روند اجرای سیاست فرهنگی

۳-۴-۱- توسعه آموزش و پرورش در مناطق کردنشین

تأسیس مدارس جدید در ایران به نیمهٔ دوم قرن نوزده برمی‌گردد، با روی کار آمدن رضاخان تأسیس مدارس جدید و آموزش و پرورش گسترش یافت. به خصوص در مناطق عشایری و میان ایلات با برنامهٔ فرهنگی که توسط نهادهای دولتی و وزارت معارف اجرا می‌شد گسترش یافت.^{۵۲۲} مناطق کردنشین نیز مانند دیگر مناطق عقب افتاده از لحاظ تربیت و تعلیم از این برنامه بهره برد و در این دوره تأسیس مدارس جدید به طور بی‌نظیر و سوادآموزی میان جوانان جامعهٔ کردنشین ایران بیشتر از قبل در این مناطق به چشم می‌خورد.

تا قبل از دوره پهلوی اول آموزش و پرورش در مناطق کردنشین مانند مناطق دیگر ایران، گسترش و پیشرفت آنچنانی نداشته، حتی در اوایل دوره پهلوی اول ضدیت علیه گسترش آموزش و

^{۵۲۱}. همان، ص ۱۴۱.

^{۵۲۲}. سکندر امان اللهی بهاروند، *کوچ نشینی در ایران (پژوهشی دربارهٔ عشایر و ایلات)*، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۷، ص ۲۲۴.



تبلیغات برای بستن مدارس جدید در مناطق گردنشین جزوی از فعالیت‌های فعالان سیاسی آن دوره بوده، برای مثال در مهاباد همانطور که ملا قادر مدرسی از چهره‌های سیاسی دوره پهلوی و بنیانگذار کومله‌ی ژ.ک، در تبلیغات انتخابی، طرفداران یکی از کاندیداهای انتخابات مجلس ملی به او گفته بودند «به او رای می‌دهیم به آن شرط که بعد از رفتن به مجلس، در اولین اقدام، دبیرستان مهاباد را ببندی».^{۵۲۳}

البته باید این نکته را در نظر گرفت که سیاست آموزشی بالقوه دگرگون‌ساز رضاشاه، به شیوه‌های مختلف در خدمت سیاست‌های اصلی دولت مرکزی، یعنی تجدد، تمرکز و ناسیونالیسم بود.^{۵۲۴}

- سنج

تأسیس مدارس جدید در مناطق گردنشین کردستان اردلان، به دوره ناصرالدین شاه قاجار برمی‌گردد، ابتدا مدارس به واسطه نهادهای مذهبی، به‌ویژه مسیحیان، تأسیس شدند، برای مثال در

^{۵۲۳}. مصاحبه‌ای سیدمحمد صمدی با ملاقادر مدرسی، در کتاب: ژ.ک. چپو؟ چی ده- ویست؟ وه چی لی به‌سهر هات؟، کوکراوه‌ی: سیدمحمدصمدی، بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۶۰، ص ۱۱.

^{۵۲۴}. رودی ماتی، «آموزش و پرورش در دوره ی رضاشاه»، در کتاب: رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۹، ص ۲۱۳.



سال ۱۲۷۴ ش، بوسیله مؤسسه پرماکد و با جدیت کشیش ابوالواحد مدرسه‌ای برای کلدانیان در محله کلدانیان (مسیحیان) تأسیس شد. مدرسه آلیانس هم توسط مؤسسه آلیانس فرانسه و بوسیله مسیو ترگانو، در سال ۱۲۷۵ ش، در خیابان سیروس محله کلیمی‌ها تأسیس شد. بعداً در چارچوب سیاست فرهنگی و توحید سیاست آموزش پرورش، در دوره پهلوی اول، در سال ۱۳۰۵ ش، اسم مدرسه کلدانیان را به دبستان پهلوی تغییر دادند و در سال ۱۳۱۵ ش نیز، مدرسه آلیانس را به دبستان اتحاد تغییر دادند، البته هردو مدرسه اگرچه توسط نهادهای مذهبی تأسیس شدند، لیکن از حمایت وزارت معارف برخوردار بودند و ماهیانه مدرسه کلدانیان ۵۵۰ ریال و مدرسه آلیانس ۱۰۰ ریال کمک خرج از دولت دریافت می‌کردند.^{۵۲۵}

تأسیس مدارس غیردولتی که مذهبی نیز نبودند، به سال ۱۲۷۷ ش برمی‌گردد که در آن سال، علی اکبر صادق الملک (وقایع نگار) در سنج مدرسه‌ای ترتیب داد و شروع به تعلیم نمود، لیکن به علت فوت نامبرده در همان سال مدرسه نیز تعطیل شد و تلاش آن نافرجام ماند. بعد از آن در سال ۱۲۷۹ ش، سید محمد باقر رکن

^{۵۲۵}. سید عبدالحمید حیرت سجادی، *پیشینه آموزش و پرورش کردستان*، جلد ۲، سنندج: شورای تحقیقات آموزش و پرورش استان کردستان، ۱۳۷۸، ص ۱۳.



الاسلام مدرسه‌ای با هزینه شخصی خود تأسیس نمود و آنرا مدرسه سعادت نام نهاد.^{۵۲۶}

گسترش آموزش و پرورش و توسعه مدارس و نوسازی در مدارس در واقع در دوره پهلوی اول صورت گرفت.

در سال ۱۳۰۵ش، مدرسه دولتی نسوان (مستوره کردستان) با همت و جدیت بانو مریم شامیر (اردلانی) و مساعدت مرحوم حیرت سجادی و یحیی معرفت تأسیس شد. در سال های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ به علت بهبود وضع بودجه دولتی، علاوه بر سه مدرسه در شهر سنندج، چندین مدرسه دیگر در شهرستان ها و قصبات و دهات تابعه کردستان دایر و شروع به کار نمود. در سال ۱۳۰۶ مدرسه کلدانیان با ترکیبی از دانش آموزان مسلمان و مسیحی به دبستان پهلوی نام گذاری شد و در این سال مدرسه احمدیه را به شاهپور تغییر نام دادند. نا گفته نماند مدرسه احمدیه و اتحاد از وسایل متداول در آن زمان برخوردار بودند و نیز دارای نمازخانه و کتابخانه بوده و سرمایه کتابخانه مبلغ دویست تومان بوده و هر ساله به طور مجانی کتاب و نوشت افزار و کفش و لباس دانش آموزان بی بضاعت شهر و روستا ها تهیه و تحویل می شد.^{۵۲۷}

^{۵۲۶}. همان، ص ۱۷.

^{۵۲۷}. اداره معارف کردستان، همان، ص ۲۹؛ سجادی، همان، صص ۴۴-۴۶.



می‌توان گفت که در دوره پهلوی اول و در عرصه آموزش و پرورش، گام‌های بزرگی برداشته شد، تعداد مدارس افزایش یافت و نه فقط در سنندج بلکه در روستاهای اطراف آن مناطق، مدارس جدیدی باز شدند و به امور تربیت و تعلیم دانش‌آموزان پرداختند، بنابراین تعداد دانشجویان نیز چند برابر شدند.

در سال ۱۳۱۴ش، بر اثر کاردانی مرحوم حسین شکیبا، رئیس اداره معارف، مدارس کردستان نظم و گستردگی خاصی پیدا می‌کند و جای اداره از منزل احمد امین الاسلامی تغییر کرده و به محل آبروند خانه ملک التجار انتقال و بودجه توسعه می‌یابد. به موازات آن در سنندج دبیرستان شاهدخت و دبستان ۱۵ بهمن و ۱۷ دی و مختلط دانش و تربیت تأسیس و دبستان شاهدخت از دبیرستان مجزا شد و در سقز دبستان حکمت و نوبهار و مختلط دو کلاسه، در بانه دبستان مختلط دو کلاسه، غزالی نوسود، انوری آساوله، مدرسه اوپهنگ و مدرسه خرم هانه گرمه و ناصر خسرو و حسین آباد راه اندازی شدند. در این زمان جنب و جوش و تحرکی در کیله سطوح مدارس کردستان ایجاد می‌شد، انواع



انجمن ها، سازمان پیش آهنگی، فعالیت های هنری و ورزشی رونق گرفت و با دلبستگی و کوشش خاصی ادامه یافت.^{۵۲۸} و در ادامه نوسازی در مدارس و اجرای سیاست آموزش و پرورش، دولت در مناطق کردنشین سنندج به گشایش انجمن های دبیرستان ها و پیش آهنگی که از جمله نوسازی های دولت در این عرصه به حساب می آید، اهمیت می داد.

دولت در اسفند ۱۳۱۴ش، انجمن هائی از دانش آموزان دبیرستان، مطابق ذوق و سلیقه و استعداد و تمایل خود آنها تشکیل و اداره آنها را بخود شاگردان واگذار نمود و این در راستای گسترش و بسط برنامه های فرهنگی در چارچوب سیاست های دولت مرکزی بود. انجمن های مزبور به سه شعبه تقسیم شدند: «انجمن ادبی» که به ریاست آقای نبی هویار، دانش آموز کلاس ۴ تشکیل گردید و دارای ۴۵ عضو بود که بیشتر دانش آموزان را به سوی شرکت در جلسات سخنرانیها و کنفرانسها تشویق می کرد تا مقالات و خطابه و مناظرات را ارائه کنند. «انجمن صنایع مستظرفه» در ۹ اسفندماه ۱۳۱۴ش، تحت ریاست ناصر آزادپور تشکیل گردید و دارای ۲۴ عضو بود، که جلسات عمومی را تشکیل می داد و

^{۵۲۸}. سیدعبدالحمید حیرت سجادی، *پیشینه آموزش و پرورش کردستان، همان*، جلد ۲، صص ۵۴-۵۵.



کنفرانس‌هایی راجع به صنایع مستظرفه برگزار می‌شد. از برجسته‌ترین آثار اعضای این انجمن «پرده تمثال شاهنشاه پهلوی» و «یک پرده تمثال حضرت همایونی» که توسط دو نفر از اعضای این انجمن تهیه شده بود و انجمن ورزشی به ریاست وفای ظهیراعظمی با سرپرستی مخصوص ریاست دبیرستان تشکیل و دارای ۵۳ عضو بود. این انجمن به منظور تشویق ورزش و تنظیم و تقویت قوای بدنی تشکیل گردید و یک کلوب فوتبال ورزشی باز کرد و به ورزش‌های گوناگون در شهر سنندج اهمیت می‌داد.^{۵۲۹}

شهرستانهای مناطق کردنشین، از لحاظ آموزش و پرورش تا جنگ اول جهانی گسترش نیافته بود. منطقه در دوره جنگ جهانی اول مانند مناطق دیگر ایران منطقه پر التهاب و نا امن بود، شهرستانها و معارف‌خواهان و روشنفکران آنها به منظور تنویر افکار و تجدید وضعیت عقب‌افتاده جامعه به فکر تشکیل مدارس جدید به سبک دارالفنون افتادند. اگر جدول تأسیس مدارس جدید در مناطق کردنشین مورد ملاحظه قرارگیرد، می‌توان گفت که در دوره پهلوی در مقایسه با دوره‌های قبل گام‌های فراوانی در این

^{۵۲۹}. سالنامه معارف کردستان، همان، صص ۵۰-۵۱.



عرصه برداشته شده است و اکثر مدارس در دوره پهلوی اول در کلیه مناطق کردنشین، تأسیس شده‌اند.

در سقز نیز مانند دیگر شهرستان‌های ایران و مناطق کردنشین، آموزش و پرورش وضعیت نابسامان و عقب‌افتاده‌ی داشت، پس از جنگ اول جهانی و آرامش نسبی منطقه، برای گسترش معارف و تنویر منطقه، معارف‌خواهان سقز، به فکر تأسیس مدارس جدید بودند. در سال ۱۲۹۶ش، نخست ملاجلال‌الدین امیر عزیزی، معروف به سرهنگ زاگرس به کمک جمعی از متنفذین محلی علی‌رغم مخالفت‌های علمای قشری و افراطی، مدرسه‌ای ملی دایر نمود، لیکن به علت مقابله مخالفین و سطح پایین آگاهی شهرستان در آن دوره، نتوانست ادامه دهد و اولین مدرسه جدید را منحل کرد، علاوه برآن، علمای متعصب، ملاجلال‌الدین را تکفیر کردند و ناچار سقز را ترک کرد. اما در سال ۱۳۰۱ش ریاست معارف کردستان، اولین مدرسه دولتی بنام احمدیه (دبستان شاهپور) را بنیاد کرد. بعد از آن در سال تحصیلی ۱۳۱۶-۱۳۱۷ش، نام آن به دبستان و دبیرستان شاهپور تغییر یافت، در سال ۱۳۱۰-۱۳۵ش دبستان حکمت، دبستان دخترانه پرورش در ۱۳۱۴ش، دبستان نوبهار، در سال ۱۳۱۵ش و دبستان نظامی سرشیو ۱۳۱۷ش در سقز بازشدند. در سال ۱۳۰۵-۱۳۰۶ش، بودجه کل آموزش و



پرورش سقز ۸۲۷ ریال بوده و در سال ۱۳۰۶ به بعد، دستور بازکردن اداره معارف در این شهرستان توسط اداره معارف کردستان صادر شد و تا سال ۱۳۱۹ش، جای مشخصی نداشت و در این سال چند اتاق برای اداره فرهنگ احداث شد.^{۵۳۰}

در بانه نیز در سال ۱۳۰۳ش، اولین مدرسه جدید بنام مدرسه پسرانه پهلوی توسط حسین اردلان تأسیس گردیده و در سال ۱۳۰۵ش، دولتی شد و بودجه مخصوص از اداره معارف برای آن تخصیص شد. اما اولین مدرسه در سردشت، دبستان منوچهری بود که در سال ۱۳۰۷ش تأسیس شد، تا سال ۱۳۱۳ش، دارای چهارکلاس بود.^{۵۳۱} همچنین در سال ۱۳۰۵ش نخستین مدرسه دولتی دبستان فرخی در مریوان تأسیس گردید و دبستانهای دیگر مانند دبستان مولوی در دزلی ۱۳۱۱ش، مدرسه رودکی در زراب در سال ۱۳۰۷ش، و مدارس الفت نودشه، غزالی نوسود در ۱۳۱۴ش، سعدی پاوه، فردوسی دیواندره، رونق جوانرود، بیساران، روانسر، هانه گرمه، سنائی اوباتو، خاقانی سریش آباد،

^{۵۳۰}. همان، صص ۲۷-۲۸؛ حیرت سجادی، *پیشینه آموزش و پرورش کردستان*، جلد ۲، صص ۲۱۸-۲۲۳.

^{۵۳۱}. سالنامه معارف کردستان، همان، ص ۲۸؛ ن.ک: پیوست (۱-۳) نخستین مدرسه سردشت ۱۳۰۸ش.



حسین آباد، عنصری دزج، انوری رشت و صلوات آباد در سال ۱۳۱۵، تأسیس شدند.^{۵۳۲}

اولین مدرسه در شهرستان بیجار در سال ۱۳۰۰ش، افتتاح گردید که دبستان ملی اتحاد کلیمیان بود. پس از آن دبستانهای نجفآباد خورخوره، امید حسن آباد یا سوگند، هدایت خسروآباد و دبستان پیرتاج در سالهای ۱۳۱۱-۱۳۱۲ش در این منطقه وجود داشتند. طبق اسناد موجود و مربوط به آموزش و پرورش بیجار، دبستانهای ۱۵ بهمن، ۱۷ادی، شاهپور، فردوسی و دبیرستان پهلوی مخصوص شهر بیجار بودند. و دبستانهای هدایت خسروآباد، بدر پیرتاج، خیام نظامی قرارتوره، سپهر، قزلکند، تدین الله کبود، انوری آغبلاغ، دبستان خاقانی، مولوی و سعد مهرآباد، دبستان توپ آغاج در سال ۱۳۱۸ در این منطقه دایر بودند.^{۵۳۳}

یکی دیگر از اقدامات اداره معارف کردستان، ایجاد آموزشگاههای شبانه بود که به منظور فراهم نمودن وسیله کسب دانش و سواد برای کسانی که در سن طفولت نتوانسته اند کسب سواد و دانش کنند، دایر شدند که تا سال ۱۳۱۶ش معارف کردستان دارای ۲۱

^{۵۳۲}. همان، صص ۲۸-۲۹.

^{۵۳۳}. حیرت سجادی، *پیشینه آموزش و پرورش کردستان*، همان، جلد ۲، ص ۲۷۲.



آموزشگاه شبانه و بالغ بر ۱۳۰۰ نوآموز به تحصیل اشتغال داشتند.^{۵۳۴}

تا اینکه در آخر سال تحصیلی ۱۳۱۰-۱۳۱۱ طبق آمار وزارت معارف، تعداد مدارس، به ۳۸ مدرسه در منطقه استان کردستان گسترش یافت، که ۵۸۶ پسر و ۴۲ دختر از شاگردان آن مدارس بودند. در منطقه گروس نیز ۱۵ مدرسه وجود داشت که ۳ مدرسه از آنها دخترانه بود و در کل ۲۱۳ شاگرد داشت و ۴۵ از آنان دختر بودند.^{۵۳۵}

- کرمانشاه

کرمانشاه مانند سایر ولایات ایران از تأسیس مدارس جدیده محروم گشته و همانطور که در سالنامه اداره معارف کرمانشاه، در سال ۱۳۰۵ش، که توسط اداره معارف تهیه شده، آمده، دوره تحصیل در این ولایت، به دو طریق صورت می‌گرفت: اول، تحصیلات ابتدائی در مکاتب. ثانیاً، تحصیلات عالیه دینه در مدارس قدیمه.^{۵۳۶}

^{۵۳۴}. سالنامه معارف کردستان، همان، ص ۲۹.

^{۵۳۵}. وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه/اداره انطباعات/دائرة احصائیه،

سالنامه ۱۳۱۰-۱۳۱۱، تهران: مطبعه روشنائی، ۱۳۱۱، ص ۸۰.

^{۵۳۶}. اداره معارف کرمانشاه، سالنامه اداره معارف کرمانشاه(رپرت ۱۳۰۵)،

کرمانشاه، ۱۳۰۵، ص ۴.



به نظر می‌رسد به علت شورش‌های عشایری و غائله سالارالدوله، دولت کمتر توانسته در تأسیس مدارس جدید به این مناطق رسیدگی نماید. بنابراین دولت جدید بعد از خلع سلاح و سرکوب شورش‌های عشایری سالارالدوله و سردار رشید اردلان و جعفر سلطان اورامان، در سال ۱۳۰۵ش به بعد، در صدد تأسیس مدارس جدید بود.

علاوه بر آن فقدان وسائل، عدم توجه اولیاء امور دوره قاجار، در کرمانشاه فرهنگ و آموزش تا اواخر قاجار و تا دوره مظفرالدین شاه، تأسیس مدارس جدید صورت نگرفت. بنابر گزارش اداره معارف کرمانشاه، قبل از دوره پهلوی اول و در اواخر قاجار فقط چند مدرسه در کرمانشاه وجود داشت که تلاش‌های هر یک از میرزا حسینعلی خان مهندس و شیخ محمد سعید و آمدن آنها به کرمانشاه، «اسباب تأسیس دو مدرسه بنام محتشمیه و اسلامیه را فراهم آورده و در مدت خیلی خدمات شایان تقدیری به اهالی کرمانشاه کرده» است.^{۵۳۷} مدرسه محتشمیه توسط میرزا حسینعلی خان مهندس، در سال ۱۲۷۸ش، تأسیس گردیده، وی یکی از شاگردان قدیم مدرسه دارالفنون بود. مدرسه اسلامیه توسط شیخ محمد سعید که از محصلین مدارس خارجه بود، توسط محمد



سعید با کمک میرزا اسماعیل خان «معاضد الملک» تأسیس گردید و مواد درسی این مدرسه، فارسی، عربی، فرانسه و حساب بوده و مرحوم علاءالدوله در تشویق کارکنان مدرسه نقش داشت و کمکهای مادی و معنوی زیادی در این مورد نموده است.^{۵۳۸}

اما تأسیس مدرسه علمیه اسلامیه در سال ۱۲۸۰ش، شیخ محمدتقی و با پشتیبانی شاهزاده فرمانفرما باعث تضعیف هردو مدرسه محتشمیه و اسلامیه شد، طولی نکشید که هردو مدرسه منحل شدند و بعداً مدارس مانند حقوق، رشیدییه، نصرت و آلیانس و غیره تأسیس شدند. لکن بعد از کودتای سوم اسفند و در دوره پهلوی اول، مدارس جدید دیگری مانند مدرسه داریوش بیستون، سعادت، همایونی، صداقت، فرصتیه، فردوسی و امیریه دایر شدند. علاوه بر آن سه کلاس شبانه برای تعلیم معلمین ابتدائی تشکیل دادند. قبل از کودتای سوم اسفند، مدارس نسوان، منحصر به چند مکتب خانه زنانه بوده و در مدارس امریکائی و آلیانس هم عده ای از محصلات مذاهب متنوعه و معدودی از دختران مسلمان، تحصیل نمودند، برای تحصیلات نسوان مدرسه مستقلی

^{۵۳۸}. محمدعلی سلطانی، *جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان*، جلد ۱، همان، صص ۲۸۲-۲۸۴؛ ادراه معارف کرمانشاه، همان، ص ۶.



وجود نداشت تا اینکه در سال ۱۳۰۱ش با معاضدت آقای احمد آقاخان امیر لشکر، مدرسه دوشیزگان عضدیه را تأسیس نمود.^{۵۳۹}

گاهی اوقات نزاع عشایری و اوضاع عشایر منطقه معارف به مشکلات و حتی تعطیلی مواجه می‌شدند، برای مثال برای تأسیس مدرسه گوران «اقبالیه»، عشایر گوران تلاش بسیاری کردند تا این مدرسه تأسیس نگردد، تا آنکه در سال ۱۲۹۹ش تأسیس شد، لکن در سال ۱۳۰۰ش به علت نزاع عشایری، مدرسه گوران منحل شد و وسائل آن توسط عشایر به غارت رفت. از طرف دیگر بخشی از اهالی با مسئولین معارف مخالفت کردند، برای مثال سیدحسن کزازی که یکی از معارف‌خواهان کرمانشاه بود و تلاش‌های بسیاری برای خدمت و پیشرفت معارف در کرمانشاه تقدیم نمود در سال ۱۳۰۰ سمت رئیس معارف و فواید عامه کرمانشاه را بدست گرفت، لکن به علت تلاش‌هایش در این راستا، در سال ۱۳۰۲ش با گلوله به قتل رسید و بعد از آن سید کاظم خان، رئیس معارف کرمانشاه شد و در دوره کاظم خان مدارس داریوش بیستون، مدرسه پهلوی سنقر و کلاس تهیه متوسطة در مدرسه محمدید دایر گردید.^{۵۴۰}

^{۵۳۹}. ادراه معارف کرمانشاه، همان، ص ۶-۳۴.

^{۵۴۰}. محمدعلی سلطانی، *جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان*، جلد ۱، همان، صص ۳۰۲ و ۳۱۰-۳۱۲.



علاوه بر آن، کرمانشاه در این دوره اقدامات دیگری را از لحاظ پیشرفت مدیریت و خدمات آموزشی به خود گرفت، مانند اهمیت دادن به انتظامات داخلی مدارس، تهیه محلهای مناسب برای مدرسه احمدیه و مدرسه محمدیه، سعی در تکمیل مشق و تعلیمات نظامی و لوازم ورزش، تهیه لباس عید برای اطفال یتیم و بی بضاعت به مساعدت جمعی از معارف خواهان، تهیه لباس برای محصلان بی بضاعت مدرسه عضدیّه، یونیفورم نمودن محصلین و تهیه لباس رسمی برای مدراس و تشکیل مجالس مناظره و کنفرانس و فعالیت‌های دیگر.^{۵۴۱}

تا آنکه در سال آخر تحصیلی ۱۳۱۰-۱۳۱۱ش در دوره پهلوی اول، تعداد مکاتب در کرمانشاه به صورت ذیل بوده: ۴۰ مدرسه پسران، ۱۵ مدرسه دختران، ۱ مدرسه مختلط، و تعداد شاگردان آن مدارس در کل ۱۷۷۱ بوده، که ۱۴۶۸ شاگرد پسر و ۳۰۳ شاگرد دختر بودند.^{۵۴۲}

— ساوجبلاغ مکرری

^{۵۴۱}. همان، ص ۳۰۷.

^{۵۴۲}. وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه/اداره انطباعات/دائرة احصائیه، همان، ص ۸۰.



در منطقه مهاباد تا دوره پهلوی اول تعلیم و تربیت پیشرفت چشمگیری نداشت. اما در اواخر دوره قاجار و در سال ۱۲۹۸ش، اولین دبستان در شهرستان مهاباد و توسط «مکرم الملک قائم مقام طباطبائی» فرماندار تبریز تأسیس گردید و دبستان سعادت نام داشت و اولین مدیر آن «ادیب تبریزی» بود. لکن به علت حمله سمکو به مهاباد و ایجاد اختلال امنیت در منطقه تنها دبستانی که وجود داشت، تعطیل شد. پس از ختم قیام سمکو، مدرسه سعادت مجدداً افتتاح شد.^{۵۴۳}

یکی از فعالان گشسترش حوزه آموزش و پرورش در مکریان سیف القضاات بود. وی برای مدتی رئیس فرهنگ مهاباد بود که در سال ۱۳۰۳ش، به عنوان اولین رئیس اداره آموزش پرورش در مهاباد دست بکار شد. او بعنوان مسئول اول امور فرهنگی و آموزش مهاباد، خدمات بسیاری در این راستا ارائه داد. خلیل فتح قاضی در خاطراتش به آن اشاره کرده که تأسیس مدرسه جدید در مهاباد به خاطر تلاش و زحمات وی بوده، و هدفش آن بود که مؤسسات و مدارس مدرن را در مهاباد مانند شهرهای دیگر ایران تأسیس کند. بعد از مدتی از مدیریت اداره فرهنگ مهاباد، استعفاء

^{۵۴۳} . افخمی، ابراهیم، *تاریخ فرهنگ و ادب مکریان مهاباد و سردهشت و اشنویه*، سقز: انتشارات محمدی، جلد ۲، بی‌تا، ص ۴۰.



داد و میرزا محمد برادرزاده‌اش (قاضی محمد) این سمت را به عهده گرفت.^{۵۴۴} در سال ۱۳۰۵-۱۳۱۰ش، قاضی محمد به عنوان رئیس فرهنگ مهاباد منصوب شد.^{۵۴۵} و در دوره ریاست فرهنگی قاضی محمد، هر دو دبستان پهلوی و دبستان دخترانه پرماس (پروانه بعدی) افتتاح گردید. دوره ریاست قاضی محمد تا سال ۱۳۱۰ ادامه داشت. بعد از آن برای شش ماه، میرزا ابراهیم قاضی رئیس فرهنگ مهاباد شد و بعد از آن شجاعی تا سال ۱۳۱۲ش، رئیس اداره فرهنگ مهاباد بود. و در سال ۱۳۱۶ش، نصرالله پژوهش و بعد از آن تا سال ۱۳۲۰ش، ابراهیم تربیت سمت رئیس اداره فرهنگ مهاباد را بدست گرفتند.^{۵۴۶}

در واقع گسترش تربیت و تعلیم و ایجاد مدارس نوین در مناطق مکریان تا دوره ظهور رضاخان و اوایل پهلوی اول مانند بخش بزرگی از مناطق دیگر ایران، کار آسانی نبوده و جامعه مدارس نوین و علوم جدید را نمی پذیرفت. در مهاباد نیز همچنین بود. بنابر مصاحبه‌ای که سیدمحمد صمدی با ملاقادر مدرسی از

^{۵۴۴}. خلیلی فمتاحی قازی، همان، ص ۴۸.

^{۵۴۵}. فریدون حکیم زاده، ساوجبلاغ مکرّی (مهاباد) تاریخ تحولات اجتماعی...، همان،

ص ۵۱.

^{۵۴۶}. ابراهیم افخمی، تاریخ فرهنگ و ادب مکرّیان مهاباد و سردهشت و اشنویه، جلد ۲،

همان، ص ۴۱.



چهره‌های سیاسی و بنیانگذار کومله ژک و حکومت کردستان مهاباد، داشته، در اواخر دوره قاجار و اوایل پهلوی اول یک دبستان و دبیرستان در مهاباد وجود داشته و گفته «در سال ۱۳۰۶ دبیرستان را در مهاباد به اتمام رساندم». او درباره وضعیت عقب- افتاده مهاباد از لحاظ آموزش و پرورش، اشاره کرده که در آن زمان وضعیت مهاباد جالب بود، مردم غیر از علوم مذهبی، تحصیلات علوم دیگر را کار درستی نمی‌دانستند. هرکس به دبیرستان می‌رفت، او را کافر تلقی می‌کردند. البته کسانی مانند قاضی علی (پدر قاضی محمد) نیز بودند که متجددین و منورین آن دوره محسوب می‌شدند، لکن در برابر او، مرتجعین بسیاری نیز بودند. او در ادامه اشاره کرده که فقط دبیرستانی در مهاباد وجود داشت که با تلاشهای بسیاری ایجاد شد، لکن در مقابل تلاشهای بسیاری نیز وجود داشت تا آن را ببندند.^{۵۴۷}

البته در سال ۱۳۰۵ش به بعد، بودجه فرهنگ مهاباد تماماً دولتی شد (قبل از آن درآمد عواید گمرگی بود) و تحت نظارت فرهنگ تبریز اداره می‌شد، بعد از آن فرهنگ مهاباد، تابع اداره فرهنگ ارومیه گردید. در سال ۱۳۱۵ش یک کلاس دبیرستان ضمیمه همان دبستان سعادت شد. در سالهای ۱۳۱۶-۱۳۲۰ش فرهنگ

^{۵۴۷}. مصاحبه‌ای سیدمحمد صمدی با ملاقادر مدرسی، همان، ص ۱۰.



مهاباد شاهد پیشرفت چشمگیری بود، دبیرستان سه کلاسه ایرانشهر و دبستان پسرانه پروین (فردوس) تأسیس گردید.^{۵۴۸}

در بوکان نیز تأسیس مدارس جدید به دوره پهلوی اول بر می-گردد. تا آن دوره هیچگونه مدرسه جدیدی وجود نداشت. چون قبل از آن فقط مدارس قدیمی وجود داشت و شاگردان بیشتر به فرا گرفتن علوم دینی مانند قرآن و کتابهای گلستان و بوستان سعدی و منشآت امیرنظام و نصاب الصبیان مشغول بودند. اولین مدرسه ابتدائی جدید در سال ۱۳۰۷ ش، تأسیس شد و اولین مدیر آن مهدی شیبانی، از اهالی تبریز بود.^{۵۴۹}

به علت آنکه استان آذربایجان تا آن دوره به دو استان تقسیم نشده بود، بنابراین آمار معارف مناطق کردنشین در ذیل مناطق آذربایجان درج شده است و منطقه ارومیه و ساوجبلاغ نیز شامل آن می‌شد.^{۵۵۰} آذربایجان در کل ۲۱۷ باب مدرسه داشت که ۱۳۹ آنها پسرانه و ۱۷ دخترانه و ۶۱ از آنها مختلط بود، تعداد شاگردان

^{۵۴۸}. ابراهیم افخمی، *تاریخ فرهنگ و ادب مَکریان مهاباد و سردهشت و اشنویه*، جلد ۲، همان، صص ۴۱-۴۲.

^{۵۴۹}. ابراهیم افخمی، *تاریخ فرهنگ و ادب مَکریان بوکان*، سقز: انتشارات محمد، ۱۳۶۴، ص ۲۵.

^{۵۵۰}. ن.ک: پیوست (۲-۳) یکی از دبستان‌های مختلط ارومیه ۱۳۱۸ ش.



نیز ۵۵۵۴ بود که شامل ۴۵۴۰ شاگرد پسر و ۱۰۱۴ شاگرد دختر می شد.^{۵۵۱}

۳-۴-۲- مواضع کردها در برابر ممنوعیت زبان کردی در مدارس

و امور رسمی

از جمله سیاست‌های فرهنگی دولت مرکزی پهلوی آن بود، که زبان‌های محلی از جمله کردی را در آموزش و پرورش و تدریس و ادارات دولتی ممنوع کند و به جای آن فارسی را جایگزین کند. دولت یک رشته عملیات را برای ادغام مردم غیرفارسی زبان هدایت کرد. در حالی که در دوره قاجار هیچ فرمانی به صورت آمرانه درباره ممنوعیت هیچ زبانی در مملکت وجود نداشت، علاوه بر آن، کردها در دوره قاجار، در امور اداری و حکومت‌های محلی نقش داشتند و شبه خودگردان بودند. کردها این موضوع را به عنوان یکی دیگر از رشته سیاست‌های سرکوبگرانه دولت مرکزی تلقی کردند، خاطره‌های خوبی از این موضوع ندارند و برخی از ادیبان و نویسندگان و چهره‌های سیاسی در نوشته‌ها و اشعار و خاطرات خود به این مهم پرداخته‌اند.

^{۵۵۱}. وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه/اداره انطباعات/دائرة احصائیه، همان، ص ۸۰.



مناطق کردنشین که به چهار بخش اجرایی تقسیم و مستقیماً از تهران اداره می‌شد. استفاده از زبان کُردی در تمام مدارس و نشریات کُردی و همچنین در تمامی امور دولتی با خطر محکومیت طویل‌المدت در زندان ممنوع شد. حتی استعمال نام کردستان در نشریات و کتاب‌ها ممنوع شد، برای مثال به هیأت شرقی لوتران در ساوجبلاغ (مهاباد) دستور داده شد تا نام کردستان را از عنوان مجلهٔ ماهانه انگلیسی زبان خود «میسوئوری کردستان» که در دی‌ماه ۱۳۰۳ (ژانویه ۱۹۲۵م)، با نام «هیأت شرقی لوتران» منتشر شد، بردارند.^{۵۵۲}

روشنفکران ایران از این سیاست فرهنگی، قاطعانه پشتیبانی می‌کردند، روشنفکرانی بودند که به طور آشکار در اوایل دوره پهلوی بر سیاست فرهنگی به‌ویژه زبان و اسامی اماکن تأکید می‌ورزیدند که برای "علاج" و پایان دادن به تفرقه و انشعاب و ایجاد وحدت ملی، به دولت پیشنهاد می‌دادند که ترویج زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت مخصوصاً در آذربایجان و کردستان و غیره... و تغییر اسامی ترکی و عربی را برای ایجاد وحدت ملی و نظام قوی و حکومت مقتدر لازم دانسته است.^{۵۵۳} از طرف دیگر

۵۵۲. جویس بلاد و یاسر سلیمان، « بررسی تاریخی زبان و هویت نژادی در کردستان»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۱۰، ۱۳۷۹، صص ۱۵۴-۱۵۵.
 ۵۵۳. محمود افشار، «مسئله ملیّت و وحدت ملی ایران»، *همان*، ص ۵۶۶.



همانطور که در نظامنامه اداره انطباعات وزارت معارف آمده، وزارت معارف انتشار زبان و فرهنگ فارسی و «فراهم آوردن وسایل طبع و نشر فرهنگ فارسی» را لازم می‌دانست و به «تصدی طبع و انتشار هرگونه کتابی» می‌پرداخت که واجد شرایط ذکر شده نبودند.^{۵۵۴} به این طریق نشر کتاب و مطبوعات غیرفارسی از جمله کُردی را محدود ساختند.

حتی فراتر از آن، نویسندگانی مانند م.ح. گلگون (فرید الدوله) خواستار تغییر اسم شهر سنندج هم بودند، همانطور که در روزنامه گلگون همدان درباره زبان و لباس استان کردستان مطلبی نوشته در آنجا آمده «ما عقیده داریم باید دولت اسم دیگری بر او [کردستان] بگذارد».^{۵۵۵}

همانطور در مجلس، نمایندگان بودند که دولت را تشویق به ممنوع کردن زبان‌های غیر فارسی می‌کردند و در صدد وحدت زبانی بودند، برای مثال عراقی (نماینده مجلس) در جلسه ۱۵ شورای ملی دی‌ماه ۱۳۰۷ش به این مورد پرداخت و گفت:

^{۵۵۴}. وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه/اداره انطباعات و اداره احصائیه، *سالنامه ۱۳۱۰-۱۳۱۱*، تهران: مطبعه روشنائی، ۱۳۱۱، صص ۹۷-۹۹.
^{۵۵۵}. روزنامه گلگون، «تغییر کلاه و لباس»، ۱۷ مهرماه ۱۳۰۷، شماره ۴۰، سال اول، ص ۲.



«ان شاء الله در زیر سایه اعلی حضرت پهلوی اختلافات زبان هم به کلی از بین می‌رود معارف ما هم ان شاء الله توسعه کاملی پیدا می‌کند و در سرحدات ما مدارس ابتدایی و متوسط درست می‌شود و زبان‌های ما هم یکی می‌شود و اگر اختلاف زبان هم هست ان شاء الله رفع می‌شود و فعلاً چون آقایان محترم مبعوث از طرف ولایات و ایالات هستند و همیشه وکیل باید آن میلی را که موکلینش دارند، در کارها در نظر بگیرد این است که نظر به آن میلی که مردم داشتند، آقایان نمایندگان هم طرحی تقدیم مجلس شورای ملی می‌کنند و به قید دو فوریت تقاضای تصویب آن را امروز داریم.»^{۵۵۶}

در مقابل روشنفکران کُرد، مانند رفیق سایبر، از مورخان معاصر کرد معتقد بود که رضاشاه خواستار آن بود که از طریق تمامیت اراضی، هویت ایران را از لحاظ جغرافیا، زبان و فرهنگ مشترک تحکیم و توحید کند. این در واقع و در اجرا به یک معنی تلقی می‌شود؛ و آن هم یعنی تحمیل کردن و یگانه ساختن زبان فارسی و ملیت به مثابه زبان و هویت ملی رسمی دولت و جامعه علیه اقوام و ملیت‌های دیگر. به همان خاطر ممنوعیت ساختن زبان-های دیگر در اجرای سیاست فرهنگی دولت به چشم می‌خورد. بنابراین زبان کردی و نشر آثار و کتب و نشریات نیز، در مناطق

^{۵۵۶}. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، **مشروح مذاکرات مجلس ملی**، دوره هفتم، صورت جلسه ۱۵، سه شنبه، ۴ دی‌ماه ۱۳۰۷.



کردنشین ممنوع شد. این نتیجه سیاست‌های عمومی ملی‌گرایی فارسی دولت پهلوی اول بود، چون اگرچه در دولت‌های صفویه و قاجار فارسی زبان رسمی دولت بود لیکن به آن معنی نبود که زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف ایران را ممنوع کنند که در چارچوب زبان فارسی ذوب شوند.^{۵۵۷}

در برابر سیاست ممنوعیت زبان کردی و به رسمیت شناختن زبان فارسی برای تمام مناطق کردنشین، روشنفکران کُرد در دوره پهلوی واکنش‌ها و تلاش‌های آشکار و پنهان خود را برای پایداری زبان کُردی و آموزش زبان کُردی و تدریس نسل جدید از طریق تدریس و ادبیات و غیره در برابر برنامه ممنوعیت زبان کردی انجام دادند. از جمله میرزا ابوالحسن سیف القضاة، ملااحمد فوزی، ملامعروف کوکه‌ای و غیره.

برای مثال میرزا ابوالحسن سیف القضاة در این مورد به عنوان واکنشی در آن سال‌ها، شعری سروده است. او یکی از فعالان سیاسی و چهره‌های مذهبی مناطق کردنشین و آذربایجان و از مؤسسان حزب محمدی دهه بیستم میلادی در مکریان بود، در برابر سیاست فرهنگی پهلوی اول بخصوص در واکنش به

^{۵۵۷} رفیق سابیر، همان، ص ۴۲.



ممنوعیت زبان کردی، در چند سطر از اشعار خود، به طور آشکار
به ممنوعیت زبان کردی اشاره داده و نوشته:

بوچی زبانی دایکی له ئیمه مه‌نع بو هینده زولم و زه‌حمه‌ت و فه‌رق
کرا؟ و جودائییه؟

یا ده‌رکراوی مه‌وته‌نه یا حه‌بسی کوردیکی مه‌زن و عاقل و مه‌ردی
بی گونا حیسابییه

خو کورد و فارسه هه‌ردو برای وه‌ک یه‌ک نه‌بی له‌به‌رچی به‌ش و
دایک و بابیکن نان و ئاوویه^{۵۵۹ و ۵۵۸}

همچنان ملا معروف کوکه‌ای در دوره پهلوی اول برای نگهداری
و پایداری زبان کُردی از طریق نگارش شعر و ادبیات خدمت
بسیاری به زبان ملی خود در مناطق کردنشین مکریان کرد.^{۵۶۰}

در دوران رضاشاه، سیاست دولت به طوری عمل می‌کرد که نشر
کتاب با محتوای سیاسی ممکن نبود، اما رویکرد حکومت با
استفاده از ناسیونالیسم و تأکید بر تاریخ ایران پیش از اسلام،

^{۵۵۸}. سیف القضاة، همان، ص ۱۸.

^{۵۵۹}. ترجمه: چرا زبان مادری از ما منع شد؟

چرا اینقدر ستم و

رنج و جدائی است

کرد بزرگوار، فرهیخته و

یا اخراج‌شده‌ی وطن یا زندان‌شده بی‌گناه

مرد حسابی است

چرا حق، نان و آب آنان

کرد و فارس که هردو برادر از یک پدرند

مثل هم نباشد

^{۵۶۰}. مصاحبه‌ی سیدمحمد صمدی با ملاقادر مدرسی، همان، ص ۱۰.



روشنفکران را به سوی تحقیقات در جهت شناخت تاریخ پیش از اسلام تشویق می‌کرد.^{۵۶۱}

البته نشر کتاب کُردی با محوریت ملی‌گرایی کردها و ترویج افکار ناسیونالیستی کُردی نیز از فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی محسوب می‌شد که به عنوان وحدت ملی و مانعی برای ایجاد وحدت زبانی و به کارگیری زبان فارسی در سراسر کشور تلقی می‌شد.

ممنوعیت زبان کُردی در چاپ کتاب، مجلات و نشر آثار فرهنگی شاعران اثر گذاشته بود، کتاب‌ها و مطبوعات کُردی در ایران ممنوع و در دسترس نبودند، در مقابل نخبگان کُرد به طور قاجاق و پنهان از کردستان عراق کتاب‌های کُردی را به مناطق کردنشین و برای کردهای ایران می‌آوردند. محمدامین شیخ الاسلامی (همین مکریانی)^{۵۶۲} (۱۳۰۰-۱۳۶۵ش) از شعرا و نویسندگان معاصر کُرد و شاهد بخشی از رویدادهای مناطق کردنشین مکریان در دوره

^{۵۶۱}. بابک دربیکی، *سازمان پرورش افکار*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۶۸.

^{۵۶۲}. سید محمد امین شیخ الاسلامی مکری فرزند سید حسن شیخ الاسلام مکری از تبار عارف و دانشمند معروف ملا جامی چوری است. در سال ۱۳۰۰ در روستای لاجین ساوجبلاغ به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۳ به عضویت شورای نویسندگان نشریه نستمان ارگان حزب ژ.کاف (احیای کرد) ملی‌گرا در آمد. از معارضین دولت مرکزی پهلوی و از فعالان جمهوری ملی‌گرای مهاباد به ریاست قاضی محمد بود. بعد از سقوط جمهوری مهاباد ناگزیر به سوی عراق رفت و در سال ۱۳۵۷ش بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران بازگشت و در ۵۶ سالگی در سال ۱۳۶۵ش، درگذشت. (عقلمند، همان، ص ۶۴).



پهلوی اول، درباره دسترسی به نشریات و کتاب‌های کردی، در مقدمه کتاب خنده گدا (پیکه‌نینی گه‌دا)ی حسن قزلجی، به گروه پنهان «حزب محمدی» اشاره می‌کند که چهره‌های فعال آن گروه مانند احمد فوزی، سیف القضا، قاضی محمد، احمد سریلاوا و غیره، کتاب‌ها و روزنامه‌های کردی را که در عراق منتشر می‌شدند، به زحمت بسیاری، آنها را پیدا و در مناطق کردنشین توزیع می‌کردند، تا قرائت زبان کردی را یاد بگیرند و زبان خود را گسترش دهند. «آنها و بخصوص ملا احمد فوزی که نقش بسیاری در این مورد داشت، گروهی از جوانان کرد مهاباد را آموزش داد که بعداً در رویدادها و فعالیت فرهنگی کردهای ایران نقش بسزایی داشتند».^{۵۶۳}

دولت نیز در صدد بود که مانع ورود کتب و نشریات در مناطق مرزی کردنشین شود و واردکردن و نشر مطبوعات عراق را در ایران ممنوع کند، بنابر گزارشی که در روزنامه زار کرمانجی (که در شهر رواندز کردستان عراق و هم مرزی مناطق مکریان و آذربایجان غربی ایران منتشر می‌شد و حسین حوزنی مکریانی

^{۵۶۳}. حه‌سه‌ن قزلجی، پیکه‌نینی گه‌دا، سوران: خانه‌ی چاپ و بلاوکردنه‌وی سوران، ۲۰۱۴.



مدیر مسئول آن بود) در بهمن ماه ۱۳۰۵ش خبر ممنوعیت مطبوعات عراق در ایران را اعلام کرد، مجله زار کرمانجی در این مورد و درباره ممنوعیت مطبوعات کردی عراق در مرزهای مناطق کردنشین و به ویژه مکیان و آذربایجان تحت عنوان «مطبوعات عراق در ایران» نوشته: «مطبوعات عراق هرچه باشد از کتاب و جراید از مرز شهر رواندز به سوی ایران برود، مأموران دولتی آنها را بازداشت و پاره پاره می‌کنند و کسانی که مطبوعات عراقی را به ایران می‌آورند، آنها هم بازداشت می‌شوند...» البته در آن دوره گمان می‌رفت که هر دو دولت عراق و ایران چنین مذاکراتی انجام داده‌باشند تا فعالیتات معارضین سیاسی دو دولت و حرکات عشایر را محدود و کاهش دهند، بر همان گمانه زنی‌هاست که مجله زار کرمانجی در همان گزارش نوشته: «هنوز معلوم نشده که طبق معاهده ای بوده که مطبوعات عراقی در ایران و مطبوعات ایرانی در عراق ممنوع شده یا خیر»، در ادامه گزارش آمده که مأموران ایران در شهرهای ساوجبلاخ و لاجان دست به چنین اقدامات غیرقانونی زده‌اند، مجله نامبرده در انتهای گزارش، خواستار آن است، که هر دو دولت عراق و ایران در این مورد تحقیق کنند و اجازه به چنین اقداماتی با مطبوعات را ندهند، مجله در پایان گزارش این خبر را اینگونه توجیه کرده که اگر این



اقدامات ادامه پیدا کند، به روابط تجاری آسیب می‌زند و حرکت تجار دو کشور را کاهش می‌دهد.^{۵۶۴}

نشریه زارکرماتی که به زبان کردی منتشر می‌شد، از نشریه‌های ممنوعه شده بود که در مناطق کردنشین خوانندگان بسیاری داشت و نویسندگان گُرد ایران، آثار خود را در این مجله منتشر می‌کردند، مانند (علی زمانیان در دزلی، دکتر سعیدخان در تهران، علی سالار بیگ و غیره) و از لحاظ خبری، رویدادها و تحولات سیاسی مناطق کردنشین ایران را به طور خاص پوشش می‌داد.

نمونه‌ای دیگر درباره ممنوعیت نشر کتاب با زبان گُردی، دیوان سیف القضاات است، که بعد از فوت او در سال ۱۳۶۱ش، به چاپ رسید، بخش بزرگی از شعرهای او در دوره پهلوی اول نوشته شده، و بنا بر گفته محقق (احمد قاضی) در مقدمه دیوان سیف القضاات آمده که نسخه اولیه این دیوان در بازه زمانی دوره پهلوی اول نوشته شده، لیکن به علت ممنوعیت زبان کردی و این نوع از شعر و نگرش ملی‌گرا، نسخه خطی به طور محرمانه پیش گوهرخانم صدری قاضی نگهداری شده و چهل سال بعد، به

^{۵۶۴} . گوفار زارکرماتی، «مطبوعات عراق در ایران»، گوفار زارکرماتی، ۲۰ شباط ۱۹۲۷، شماره ۸، ص ۱۸.



دست محقق دیوان (احمد قاضی) رسیده و به کوشش وی منتشر شده است.^{۵۶۵}

هزار مکیانی (۱۳۰۰-۱۳۶۹ش) که معاصر و شاهد بخش عمده-ی از رویدادهای دوران پهلوی اول و دوم و شاهد سیاست‌های مذهبی و فرهنگی دوره پهلوی اول بوده، درباره سیاست فرهنگی و ملی‌گرایی دوره پهلوی اول و بخصوص درباره جایگزینی زبان فارسی به جای زبان کردی و ممنوعیت تدریس و آموزش و نشر کتب کُردی، در خاطرات خود می‌نویسد: «در دوره رضاشاه پهلوی، هیچکس جرأت نمی‌کرد حتی به فکر کُردی‌نوشتن هم باشد و اسامی کُردی را به کار ببرد، اگر کسی درباره این موضوع چیزی می‌گفت، با شکنجه و اهانت زیادی روبرو می‌شد». او به یکی از خاطره‌های خود و عبدالرحمن ذبیحی (از مؤسسان ژک و حزب دمکرات کردستان ایران و جمهوری مهاباد در دوران جنگ اول جهانی) اشاره می‌کند، که به علت ممنوعیت زبان کُردی و استعمال آن و نشر کتابهای کُردی، عبدالرحمن ذبیحی یک کتاب کُردی را (کتاب انجمن ادیبان کرد-امین فیضی بیک که در سال ۱۲۹۹ش در استنبول چاپ شده بود) مخفیانه از طریق کردهای عراق بدست آورده بود و برای خواندن کتاب و مخفی نگهداشتن

^{۵۶۵}. سیف القضاة، همان، ص ۲۳.



آن، مخفیانه به خارج از شهر (مهاباد) رفته‌اند و در نزدیک پل "سور گره"، ذیحی کتاب را از جیب خود در آورده و کتاب را خوانده‌اند.^{۵۶۶}

در واقع این خاطره می‌تواند نشان‌دهنده فضای اجتماعی و سرکوب فرهنگی توسط دولت پهلوی اول و سیاست‌های فرهنگی "آمرانه" آن دولت مرکزی در منطقه مکریان باشد.

در واقع مثالی که ذکر شد، می‌توان نمونه‌ای باشد که تصویر سیاست‌های شدید فرهنگی دولت مرکزی و بخصوص سیاست ممنوع کردن زبان‌های محلی در مدارس و مطبوعات و امور اداری کشور، از جمله آنان گردی، در دوره پهلوی اول را توضیح می‌دهند.

۳-۴-۳- سیاست تغییر لباس، کشف حجاب و تغییر وضعیت

زنان در مناطق کردنشین ایران

دولت بعد از سرکوبی نسبی عشایر و خلع سلاح و استقرار نیروهای نظامی در مناطق مختلف کشور به ویژه در مناطق کردنشین آذربایجان غربی، به تدریج به سوی اجرای برنامه‌های نوگرایانه فرهنگی توجه بیشتری کرد. در پاییز ۱۳۰۷ش، دولت تغییر لباس را برای همه اجباری

^{۵۶۶} . عبدالرحمن شرفکندی هه‌ژار، همان، صص ۴۶ و ۴۷.



نمود و این لباس پهلوی عبارت از کلاه، لباس نیم تنه کوتاه و پیراهن وشلوار اعم از کوتاه وبلند بود و بعد از آن در سال ۱۳۱۴ش، نیز دستور کشف حجاب برای زنان را صادرکرد. طبق آن امر، مردان را ناچار به پوشیدن لباس و کلاه پهلوی وهمزمان با آن کم کم بستن شال برای مردان و برای زنان نیز حجاب سستی را ممنوع نمود و این باعث نارضایتی مردم مناطق مختلف شد، برای مثال در تهران و قم علما بست نشستند و بازاریان دست به اعتصاب زدند. در مناطق کُردنشین برنامه تغییر لباس تبعات خاص خود را داشت، به خصوص اگر نگاه هویتی مذهبی و ملی کُردها به لباس خود در نظر گرفته شود. چرا که فرهنگ منطقه عجمین به لباس خاص خود است و ریشه های عمیق تاریخی دارد، با ورود اسلام این لباس تقدس بیشتری پیدا کرد چرا که از هر نظر مورد تأیید و تأکید بود با این وجود، اجرای این برنامه از هر ناحیه سخت تر و پیچیده تر شد، به ویژه نزد بخشی از علمای مذهبی کُرد، قابل تحمل نبود. برخی از مورخان کُرد مانند رفیق سابیر و یاسین خالد، سیاست تغییر لباس را به مثابه یک اقدام علیه هویت ملی کُردی تلقی کردند. سابیر معتقد است که کردها و به ویژه عشایر ممانعت لباس کُردی و اجرای سیاست تغییر لباس در مناطق کُردنشین را به عنوان یک تهدید می - نگریستند و به مثابه چیرگی هویت یک ملت دیگر بر هویت کُردی تلقی



می‌کردند و در برابر این برنامه، واکنش نشان دادند و در مناطق مختلف با ابزارهای گوناگون به مقابله پرداختند.^{۵۶۷}

یاسین خالد سردشتی درباره سیاست تغییر لباس معتقد است که علاوه بر اهداف اصلاحات اجتماعی، یکی از اهداف این سیاست، تغییر هویت کُردی جامعه کردنشین بوده و بُعد دیگر آن، سرکوب و تبعیض ملیتی به وجود می‌آورد.^{۵۶۸}

البته این نظر دقیق به نظر نمی‌رسد، چرا که سیاست تغییر لباس در برابر همه مناطق ایران اجرا شد، نمی‌توان گفت که متحد الشکل کردن لباس و کلاه پهلوی جزو سیاست‌هایی بوده فقط کردها را شامل می‌شده است، چون نخست: این برنامه جزوی از سیاست نوگرایی و غرب‌گرایی رضاشاه بود و همه جامعه ایران را در بر می‌گرفت، دوم: تغییر لباس غیر کُرد و لباس‌های محلی و سنتی ایرانی را نیز در بر گرفت. سوم: اعتراضات در برابر سیاست لباس فقط مناطق کردنشین را در بر نگرفت و مناطق دیگر نیز به مقابله آن پرداختند و قبل از مناطق کردنشین، در تهران و مناطق دیگر به اجرا درآمد و مردم اعتراضاتی نیز بروز دادند. (در فصل دوم این تحقیق به این موضوع بیشتر پرداخته شده است).

^{۵۶۷}. رفیق سابیر، همان، ص ۱۴۳.

^{۵۶۸}. یاسین خالد سردهشتی، *کوردستانی نیران لیکولینه و دیه‌کی میژوویی...*، همان، ص ۴۱.



از رویدادهای برجسته این منطقه در مقابله با سیاست لباس دولت مرکزی پهلوی اول می‌توان به قیام ملاخلیل گورهمری ۱۳۰۸/۱۰/۱م (۱۳۰۸ش)، شورش عشایری امر پاشا (عمر حمه‌سور) در روستای قلعه رش سردشت در ۱۳۱۷-۱۳۱۸ش، و واکنش طریقت قادریه هورامان به ریاست ملا نصرالدین خالصی پاوه، مقابله علماء و چهره‌ها و رجال فرهنگی و عشایری که در حد توان در مقابل این سیاست ایستادگی کردند. علاوه بر آن در این مناطق فعالیت‌ها و آثاری که در این دوره توسط ادیبان، شاعران و نویسندگان کُرد به نگارش درآمدند وقایع و رفتار مأموران و مجریان سیاست‌های دولت مرکزی را در آن مناطق ثبت کرده‌اند.

۳-۴-۱- لباس محلی مردان و زنان کُرد

پیش از پراختن به چگونگی واکنش مناطق گردنشین در مقابله با سیاست تغییر لباس و کشف حجاب، لازم است در مورد لباس کُردی و نحوه پوشش آن، به‌ویژه در میان زنان کُرد و همچنین نحوه حجاب آنها با رجوع به سفرنامه‌ها و مکتوبات مستشرقین، مطالبی ارائه شود تا تصویری روشن درباره چگونگی پوشش، قبل از اجرای سیاست تغییر لباس و کشف حجاب در جامعه گردنشین دوره پهلوی اول تصویر گردد.



واسیلی نیکیتین (۱۸۸۵-۱۹۶۰) م دیپلمات و شرق شناس روسی که در دوران جنگ اول جهانی، به عنوان کنسول روسیه در مناطق آذربایجان غربی و مناطق گردنشین خدمت کرده بود، درباره لباس مردان کُرد اشاره کرده که کُت پهن می پوشند تا با زندگی کوهستانی آنان هماهنگ باشد و شلوار پهن (شلوار کُردی) را نیز می پوشند و کلاهی بر سردارند که با پارچه ای (جمدانه) آن را پوشانده اند که رنگ آن سفید و آبی است مانند چشم گنجشک. البته کمر بند رنگارنگ را به دور کمر خود می بندند.^{۵۶۹} ضمن اینکه لباس کُردی، تابع مقتضیات محیط و سبک زندگی کردها است، در عین حال تنوع زیادی در پوشش مردانه کُردی دیده می شود، اما به طور کلی لباس مردانه شامل چوغه، رانک، دستار یا کلاغه، پوره ون، شال سورانی و فرنجی یا پستک است.^{۵۷۰}

اما همان مستشرق درباره لباس زنان کُرد، در کتاب خود که در ۱۳۱۲ ش (۱۹۳۴) م، به چاپ رسیده، شرح مفصلی از لباس زنان کرد و موقعیت اجتماعی آنان، در مقایسه با مردان ارائه می دهد. وی اشاره می کند که «زنان کرد هرگز آشنایی با روبند بر

^{۵۶۹} . باسیل نیکیتین، *الکرد*، اربیل: من منشورات مجله آسو، ۱۹۹۲، ص ۸۴.

^{۵۷۰} . زاهد قادری، *همان*، ص ۸۷.



رخسارشان آشنایی ندارند».^{۵۷۱} در مورد چگونگی رابطه زنان کرد با مردان توضیح داده که زنان با مردان تخلّط دارند و نظرات خود را آزادانه و با صراحت بیان می کنند و در عادت مردان گُرد نیست که برای آزادی زنان، حدودی را تعیین کنند و در مواردی همانند ازدواج، دختر و پسر کرد، قبل از آن باهم به گفتگو می نشینند.^{۵۷۲}

پیتر و دلاواله، جهانگرد ایتالیائی در قرن هفدهم، در مورد زنان گُرد نوشته است: «زنهای آنان با سر و صورت باز حرکت می کنند و با مردهای خودی و بیگانه به طور آزاد به گفتگو می پردازند».^{۵۷۳} کنت دوسرسی، سفیر فوق العاده فرانسه، در یادداشت های خود، به سالهای ۱۲۱۷-۱۲۱۸ش (۱۸۳۹-۱۸۴۰م) پس از آنکه به مراسم رقص کردی در روستایی از توابع ماکو اشاره می کند که در آن زنان و مردان دست در دست هم، به جشن و پایکوبی مشغولند، در مورد زنان کرد می گوید: «با این حال دیده می شود که زن های کرد با اینکه مسلمانند، مانند دیگر فرقه های اسلامی، در

^{۵۷۱} . باسیل نیکیتین، *الکرد در اسسه سوسیولوجیه و تاریخیه*، اربیل: موسسه الاکادیمیه

الکردیه، ترجمه نوری طالبانی، ۲۰۱۲، ص ۱۵۴ و ۱۶۱.

^{۵۷۲} . همان، ص ۱۶۲.

^{۵۷۳} . پیتر دلاواله، *سفرنامه پیتر دلاواله قسمت مربوط به ایران*، ترجمه شعاع الدین شفا، تهران: نشر علمی فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۷.



گوشه ای محبوس نیستند. حتی صورتشان دیده می شود.^{۵۷۴} سفرنامه‌ای از دو سیاح امریکایی و در سالهای بعد از مشروطه در دست است که در آن نیز به یک مراسم عروسی در منطقه ای از کردستان اشاره شده و در مورد حجاب زنان کرد آمده است: «هرچند زنان کرد، معمولاً لباس تیره می پوشند، اما صورت زیبای خود را چون زنان ایرانی زیر چادر و روبند حجاب اسلامی پنهان نمی کنند».^{۵۷۵} اوژن اوبن، سفیر فرانسه، در سفرنامه - ی خود، به سالهای ۱۲۸۴-۱۲۸۵ش (۱۹۰۶-۱۹۰۷م) و طی اقامتی در مناطق ساوجبلاغ، همین نکته را یادآوری می کند که «زنان کرد هیچ وقت روی خود را نمی پوشانند».^{۵۷۶} در واقع بخشی از این فرهنگ عدم استفاده از روبند، به شیوه زندگی عشایر گرد و زنان آنها بر میگردد، به عبارت دیگر، عادت زندگی کوه نشینی و زندگی در کوهستان، نقش زندگی در امرار معاش که بیشتر بر پایه

^{۵۷۴} . کنت دوسرسی، *ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰م (۱۲۵۵-۱۲۵۶ق)*، ترجمه احسان اشراقی، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، صص ۷۵-۷۶.

^{۵۷۵} . اف- ال برد و هارولد- اف وستون، *گشت و گذاری در ایران بعد از انقلاب مشروطیت*، ترجمه علی اصغر مظهري کرمانی، تهران: انتشارات جانان، ۱۳۷۶، ص ۱۶۳.

^{۵۷۶} . اوژن اوبن، *ایران امروز (۱۹۰۶-۱۹۰۷م)*، ترجمه، حواشی و توضیحات علی اصغر سعیدی، تهران: نقش جهان، ۱۳۶۲، ص ۱۱۰.



دامداری بوده است^{۵۷۷}، همچنین اختلاط با مردان در پیشبرد اقتضاء می‌کرده است که زنان کُرد، برای سهولت در کارهای روزانه، از روبند استفاده نکنند.

درباره لباس قدیمی زنان کرد و تفاوت آن با لباس زنان مناطق دیگر، در گزارش وزارت داخله که از جانب حکومت سلدوز به تاریخ ۱۳۱۵/۲/۲۱ش ارسال شده، آمده است که منطقه سلدوز یک چهارم دهات آن کُردنشین و مابقی ایل قره پاپاق می‌باشند، «کردهای دهات نشین، از اول چادر نداشته اند و لباس زنانه کردی دارند» در حالی که زنان قره‌پاپاق همراه با لباس ایلی خود، از چادر استفاده می‌کنند. در ادامه گزارش آمده است که چندبار دیگر هم گزارش شده که اقداماتی برای تجدد لباس آنان انجام گرفته است: «در مورد چارقد با نزاکت، عملی نخواهد شد» و رعایای کُرد برداشتن چارقد را عملی قبیح می‌دانند. در این صورت اگر در مورد زنهای کرد سلدوز چارقدبرداری شود، «عموم کُردهای سلدوز به این مناطق کردستان کوچ می‌کنند».^{۵۷۸}

^{۵۷۷}. فرامرز آقابگی، «پوشاک زنان کرد ایران در سفرنامه‌های دوره صفوی تا پایان پهلوی»، *مجله مطالعات ایرانی*، سال دوازدهم، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ص ۱۳.

^{۵۷۸}. شماره سند ۱۷۲، گزارش حکومت سلدوز، به تاریخ ۱۳۱۵/۲/۲۱، نمره ۲۷۲، در کتاب: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، *تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۳۵۰.



این خصوصیت زنان کرد، باعث شد که سیاست کشف حجاب همانند تغییر لباس مردان در کردستان آنچنان که دولت انتظار داشت، پیش نرود یا دست کم در آن دوره توفیق چندانی به دست نیاورد، چرا که لباس زنان کرد حالت متعادل و میانه ای داشت یعنی نه پوشش آن زیاد رعایت می شده و نه اینکه به شیوه غربی بی حجاب بودند. «لذا همین تعادل و پابندی کردها به نوع لباس قدیمی و سستی خود و پابندی به مذهب هم عواملی بوده که نگذاشته لباس زنان و حجاب کُردی آنان، دستخوش تغییرات اساسی بشود».^{۵۷۹}

۳-۴-۲- راهکارهای دولت برای اجرای کشف حجاب و تغییر

لباس

دولت برای اجرای تغییر لباس مردان و کشف حجاب زنان، از راهکارهای گوناگون استفاده می کرد، که می توان نمونه برجسته آنها را در اسناد مربوط به آن دوره در مناطق کُردنشین دید، البته بنابر هدف تحقیق حاضر و توضیح راهکارهای دولت، مروری بر اسناد مناطق لازم باشد.

^{۵۷۹} . جلال واهیم، «اوضاع فرهنگی کردستان در دوره قاجار و رضاشاه (با تاکید بر حوزه کردستان مکرری و اردلان)»، استاد راهنما ناصر تکمیل همایون، پایان نامه کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات تاریخی (پژوهشکده تاریخ)، ۱۳۸۱، صص ۱۷۹-۱۸۰.



۱. از طریق مذهب و واکنش روحانیون:

یکی از راهکارها برای اجرای سیاست تغییر لباس و کشف حجاب، بهره‌بردن از متنفذین دولتی از مجتهدان و علما در برخی از موارد بود. براساس گزارشی از نایب الحکومه بانه در تاریخ ۱۳۰۸/۶/۵ ش، پس از آنکه با جمعی از متنفذین بانه، در مورد لباس متحد الشکل جلسه‌ای داشتند، اظهار کردند که تا مجتهد شهر «آقا شیخ ملاعلی» اجازه ندهد آنها اگر قطعه قطعه هم بشوند حاضر به اجرای این قانون نیستند، البته پس از آنکه با مجتهد مذاکره شد او این مسئله را منکر شده و گفته بود که این قانون ضرری برای مذهب اسلام ندارد و این بهانه از متنفذین شهر بانه گرفته شد. از همین رو بعد از این فتوای مجتهد، اهالی شهر، مدت آخر سال را برای اجرای این قانون خواستار شده و برخی از تجار و ریش سفیدان شهر، لباس متحدالشکل را پوشیدند.^{۵۸۰} در تاریخ ۱۳۱۵/۳/۲۵ ش؛ طی تلگراف وزارت کشور به ریاست وزراء، که بنابر گزارش حکومت کرمانشاه بوده، آمده که ۱۱ نفر دیگر از معممین لباس متحدالشکل به تن کرده‌اند.^{۵۸۱}

^{۵۸۰} سند شماره ۲۷۶، از حکومت کردستان به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۰۸/۶/۵،

نمره ۲۲۰ در: سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد، همان، ص ۲۱۱.

^{۵۸۱} سند شماره ۱۴، از اداره سیاسی به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۱۵/خردادماه،

نمره س ۴۱۷/۵۱۱، در: سازمان اسناد ملی، سیاست و لباس، همان، ص ۱۷.



بخشی از طریقت‌های صوفیه در منطقه نیز به مقابله این سیاست برخاستند. بر اساس سند محرمانه‌ای در تاریخ ۱۳۰۸/۱/۱۹ ش؛ در مورد اجرای قانون لباس متحدالشکل در بانه و بر اساس گزارشی از نائب الحکومه آنجا، مشایخ مرزی بانه، در میان مردم این منطقه، نفوذ کرده و به "عناوین مختلف" آنها را از اجرای این قانون منع کرده اند. در این گزارش پیشنهاد شده است که با توجه به نزدیکی و ارتباط مابین بانه و ساوجبلاغ، اقتضاء این وضعیت حکم می‌کند که در اجرای این قانون "جدیتی" انجام نگیرد.^{۵۸۲}

همچنین در تلگراف ۱۳۱۵/۳/۳۰ از حکومت کرمانشاهان، به رئیس الوزراء آمده است که عده‌ای از معممین در مقابل لباس متحدالشکل مقاومت کرده و آن را خودسرانه و برای تظاهر می‌دانند. حاکم کرمانشاهان در ادامه تلگراف نوشته، تصمیم گرفته شد که دیگر هر روحانی که با عمامه نزد او بیاید، قبول دعوت نشود. طبق همان گزارش، به موجب تشکیل کمیسیونی در روز ۲۷ خرداد در کرمانشاه، ۷ نفر معمم تصویب و بقیه تمام تغییر لباس داده‌اند، جز دو سه نفر که در خانه "پنهان" شده اند.^{۵۸۳}

^{۵۸۲}. سند شماره ۲۷۴، از حکومت کردستان به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۰۸/۱/۱۹
 نمره ۱۲۶، در: سازمان اسناد ملی ایران، *سیاست و لباس*، همان، ص ۲۱۰.
^{۵۸۳}. سند شماره ۲۸۰، از حکومت کرمانشاهان به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۱۵/۳/۳۰،
 نمره ۳۲۶۹، در: سازمان اسناد ملی، *سیاست و لباس*، همان، صص ۲۱۷-۲۱۸.



چهره‌های اجتماعی و رجال مذهبی از هر طریقتی که بودند، در صدد مقابله با سیاست تغییر لباس برآمدند یا حداقل درصدد مستثنی کردن برخی از روحانیون بودند. برای مثال در سال ۱۳۰۸ش، بنابر یکی از نسخه‌های خطی، نامه‌ای که از طریق جمعی از معتمدین و اشخاص سرشناس شهر مهاباد مهر گردیده و خطاب به مقامات ذی ربط شهر مهاباد نوشته شده، از مسئولین درخواست گردید، که در اجرای سیاست لباس متحدالشکل به «ملا محمد معتمدالاسلام» که یک روحانی و پیشنهادکننده معاف از پوشیدن لباس متجدد هست و از طرف شهربانی برای گذاشتن کلاه تحت فشار قرار گرفته است، سخت گیری نشود. در این نامه آمده که ملا محمد از پیشنهادکنندگان قدیمی شهر و مورد احترام مردم می باشد و سن و سال بالایی دارد، از همین رو خواستار مراعات او در اجرای این قانون هستند.^{۵۸۴ و ۵۸۵}

مأمورین دولتی برای کسب نظر و رضایت مردم برای اجرای لباس، از اعتقادهای مذهبی نیز بهره می بردند، چنانکه راضی نمودن "خوانین بیگزاده" توسط مأمورین منطقه در مقایسه با خوانین

^{۵۸۴}. فصلنامه کشکول (ویژه‌ی نسخه‌های خطی مناطق کردنشین)، «درخواست رفع

زحمت»، فصلنامه کشکول (ویژه‌ی نسخه‌های خطی مناطق کردنشین)، شماره ۴،

تایستان، ۱۳۹۵، ص ۲۱۱-۲۱۳.

^{۵۸۵}. نک به پیوست ۳-۳ (نسخه خطی درخواست علمای مهاباد خطاب به مقامات ذی ربط ۱۳۰۸ش).



مناطق دیگر کار آسانی نبود. در گزارشی به تاریخ ۱۳۱۴/۱۲/۹ آمده است که رفع حجاب زنان و شهرنشین کردن روستاییان، همچنان نگرانی خوانین بیگ زاده را در بردارد و مأمورین برای اقناع آنها دلیل اسلامی آورده اند که «رفع حجاب بر خلاف امر پیغمبر اکرم نیست» و سکونت در روستا هم خوانین را «تحقیر و کوچک» می کند.^{۵۸۶}

مسئولان دولت در تلاش بودند تا بدون اعمال خشونت، کشف حجاب و تغییر در پوشش لباس زنان را اجرا کنند. بنابر گزارشی در تاریخ ۱۳۱۵/۲/۲۹؛ شمس الدین پورداد، واعظ معروف رضائیه در جمع زیادی از زنان و مردان در مسجد شهر، به بیاناتی در خصوص محسنات ساده پوشی بانوان و تحسین از پیشرفتهای دوره اخیر که تحت توجهات رضاشاه در ایران ایجادشده و تکذیب از اخلاق فاسد گذشته می نمایند، اشاره کرده است. براساس گزارش موجود این سخنان تأثیر زیادی بر مردم داشته است.^{۵۸۷}

^{۵۸۶}. سند شماره ۱۰۶، وزارت جنگ ستاد ارتش به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، به تاریخ ۱۳۱۴/۱۲/۹، نمره ندارد، در: **تغییر لباس و کشف حجاب**، همان، صص ۱۰۶-۱۰۷.

^{۵۸۷}. شماره سند ۷۲، از رضائیه به تهران، به تاریخ ۱۳۱۵/۲/۲۹، نمره ندارد، در: **خشونت و فرهنگ**، همان، ص ۴۲.



برخی از علمای مذهبی و زنان، از پوشیدن لباس جدید خودداری و هزینه لباس جدید و فقر را بهانه می‌کردند، مسئولین برای پیشگیری از این موارد، راهکارهایی مانند تهیه مجانی لباس توسط موقوفات و معارف و غیره را پیشنهاد می‌کردند. برای مثال در تاریخ ۱۳۱۵/۳/۱۲ ش؛ طبق گزارشی از ایالت غربی آذربایجان به وزارت داخله، عده کمی هم که هنوز تغییر لباس نداده‌اند، علت آن فقر مالی و عدم توانایی تهیه لباس‌های جدید است. در این گزارش پیشنهاد شده که مبلغی را از محل عشر ونیم اوقاف ایالتی و از طریق تصویب‌نامه ای خرج کرده و اداره معارف به وسیله متولی‌ها از محل موقوفات و خیریه، مقداری لباس و کلاه زنانه برای افراد بی بضاعت تهیه‌کند.^{۵۸۸} در گزارش دیگری از طرف ایالت غربی آذربایجان اشاره شده که تغییر لباس زنان پیشرفت زیادی کرده و کمتر کسی با چارقد دیده می‌شود و کسانی هم که چارقد می‌پوشند، علت آن بی‌بضاعتی و فقر آنها می‌باشد. در این گزارش آمده که وزارت معارف با پیشنهاد تهیه لباس مجانی برای اشخاص بی‌بضاعت موافقت نکرده، با وجود این، مسئولین ایالت به این نکته اشاره کرده‌اند که در ایالت مذکور اشخاص متمول در

^{۵۸۸}. شماره سند ۷۳، از وزارت داخله به ریاست وزراء، به تاریخ ۱۳۱۵/۳/۱۲، نمره ۴۶۸/۳۵۰، در: *خشونت و فرهنگ*، همان، ص ۴۳.



اثر انقلابات گذشته باقی نمانده و اگر هستند، خود را در ظاهر بی‌بضاعت معرفی می‌نمایند. به همین دلیل بهترین راه برای اجرای قانون لباس متجدد، تهیه لباس از طریق خیریه و موقوفات می‌باشد.^{۵۸۹}

در نهایت درباره کشف حجاب، بعضی از دولتمردان به این نتیجه رسیدند که اجرای فوری آن، برای زنان برخی از مناطق آسان نیست. در گزارش محرمانه‌ای به نخست وزیر در مورد اعمال کشف حجاب در منطقه فردوس، آمده است: «چون مسئله چادر و حجاب مدتها است که عادت مردم بوده، اعتیاد به غیر آن هم البته وقت و هم زمان لازم دارد».^{۵۹۰}

در راستای اجرای سیاست قانون لباس متحدالشکل، در منطقه هورامان نیز، مسئولین دولتی درصدد اجرای آن بودند و در صورت عدم پابندی مردم به این قانون، آنان را با جریمه‌های سنگین روبرو می‌کردند و تمرد در مقابل این فرمان دولتی، به مثابه تمرد از فرمان رضاشاه تلقی می‌شد. اجرای این طرح شامل اهالی پاوه نیز شد. با وجود این، شخصیتی مذهبی به نام شیخ

^{۵۸۹}. شماره سند ۷۷، از ایالت غربی آذربایجان به وزارت داخله، به تاریخ

۱۳۱۵/۴/۲، نمره ۵۹۹۱، همان، صص ۴۴-۴۵.

^{۵۹۰}. سند شمارخ ۵۴، از رییس دفتر مخصوص شاهنشاهی، به تاریخ ۱۳۱۵/۱/۱۲، نمره ندارد، در: زهیری، عصر پهلوی به روایت اسناد، همان، ص ۸۲.



نصرالدین (۱۲۶۴-۱۳۵۶ش)، رهبر طریقت خالصی قادری، با بسیج مریدانش در پاوه، از نفوذ خود در منطقه هورامان، برای اعتراض به سیاست دولت بهره جست. مأموران دولت برای اجرای این امر، مردم پاوه را به صورت اجباری وادار به تغییر لباس می‌کردند. شیخ نصرالدین خالصی، به افسری که مجری این قانون در پاوه بود، هشدار داد که مردم پاوه مردمی متدین هستند و پوشش محلی خود را عوض نمی‌کنند. افسر نیز در جواب او گفت که: این یک قانون همگانی است و برای اجرا نشدنش دلیلی باید وجود داشته باشد. شیخ برای نشان دادن اعتراض مردم امر کرد که آتش بزرگی را در نزدیکی مسجد شهر به پا کنند و همه دراویش منطقه با ذکر و سماع وارد آتش می‌شدند و دراویش هم آسیبی ندیدند. مأموران نامه‌ای به پایتخت داده و شهر پاوه را از اجرای این دستور مستثنی کردند.^{۵۹۱}

– قیام ملا خلیل در برابر اجرای متحدالشکل کردن لباس

^{۵۹۱}. مصاحبه با شمس الدین خالصی، درباره واقعه «آدمهای نسوز در برابر تغییر لباس ۱۳۰۷ش»، مصاحبه‌کننده هردی میکه، پاوه، ۱۳۹۶/۱۰/۵؛ (خالصی، ۱۳۹۶)؛ رسولی، فروزان. «آدمهای نسوز»، هفته‌نامه‌ی فرهنگی، اجتماعی کرمانشاه (ویژه اورامانات)، شماره ۳۰۲، ۳ شهریور، ۱۳۸۸، ص ۱.



بزرگترین واکنش در برابر سیاست تغییر لباس، قیام ملاخلیل گورمری بود. در منطقه سردشت و مکیان، بعد از صدور قانون لباس متحدالشکل در سال ۱۳۰۷ش، در همان سال اجرای قانون مذکور و کلاه پهلوی شروع شد، مأموران دولتی اعم از افسران ارتش و شهربانی در مناطق گردنشین، به اجرای آن دست زدند. در این میان ملا خلیل گورمری یکی از علمای مذهبی کرد بود که علیه فرمان دولت برخاست و قیام مسلحانه‌ای را با فراخون عشایر منگور و غیره در منطقه سردشت و حومه آن برپا کرد.

ملا خلیل زندگی ساده‌ای داشت و مرد متعصب به آداب و رسوم مذهبی و کردی بود. علاوه بر آن، شخص عالم و مدرس علوم فقهی قدیمه بود. او به سختی البته به اتفاق سران عشایر منطقه، در مقابل تصویب و اجرای قانون متحدالشکل ایستاد و قسمت بزرگی از اهالی منطقه به طور آشکار و پنهان از او حمایت کردند. ملا خلیل با این استدلال که قانون متحدالشکل لباس و کلاه پهلوی، برخلاف موازین اسلامی بوده و در عین حال آن را برنامه‌ای برای نابودی آداب و رسوم ملی کردی تلقی می‌کرد،



علم مخالفت را برافراشت.^{۵۹۲} و فتوای در همین راستا برای حرام قلمدادش کردن تغییر لباس کردی به لباس غربی را صادر کرد.^{۵۹۳}

هنگامی که در دی‌ماه ۱۳۰۸ ش، ملاخلیل، اعلامیه‌ای را خطاب به ایلات برای مقاومت در مقابل سیاست‌های رضاشاه یا استفاده از سلاح و گردآوری نیرو انتشار دارد، «درخواستش با عکس العمل فوری در میان ایلات کرد مناطق ساوجبلاغ (مهاباد)، ارومیه و تبریز روبه رو شد و قیام حتی می‌رفت که سیمای ملی گرا و پان کردی به خود بگیرد».^{۵۹۴}

درباره اجرای سیاست تغییر لباس در مکریان، کتاب (قیام ملاخلیل و ردّ فرمان رضا خان) که در ضمن آن، مصاحبه‌ای با یکی از معاصران قیام بنام «میرزا کریم»، که شاهد اجرای لباس در منطقه مکریان، در این زمینه می‌نویسد «در این هنگام بود که در ساوجبلاغ مکری جشن و مجالس تغییر لباس برپاشده بود و با اجبار لباس محلی را به البسه فرنگی و پوشیدن کت و شلوار و

^{۵۹۲}. ابراهیم افخمی، *قیام ملاخلیل و ردّ فرمان رضا خان*، سقز: انتشارات محمدی، ۱۳۶۸، ص ۷.

^{۵۹۳}. نک به پیوست شماره (۵-۳) نسخه خطی متن فتوای ملاخلیل درباره تغییر لباس. (منبع: آرشیو محمد عبدلی، سردبیر مدیر مسئول مجله کشکول ویژه نسخه‌های خطی و اسناد مناطق کردنشین، مهاباد)

^{۵۹۴}. استفانی کرونین، نوروزی، فرشید، "نوگرایی؛ تحول و دیکتاتوری در ایران؛ نظام نوین و مخالفتش (۱۹۲۷-۱۹۲۹ م / ۱۳۰۶-۱۳۰۸ ق)، *نامه تاریخ پژوهان*، شماره ۷، پاییز ۱۳۸۵، ص ۱۸۷.



کلاه پهلوی تغییر می‌دادند و این کار را جشن می‌گرفتند» و به آن اشاره کرده برای شرکت در این مجالس، صاحب منصبان دولتی منطقه را نیز ناچار به پوشیدن لباس اجباری کردند. «در مجالس جشن متحدالشکل شدن اهالی شهر به تماشا پرداختند. پس از آن مجالس متعدد خواه‌ناخواه تشکیل گردید و اهالی ساوجبلاغ را با تشکیل مجالس و سخنرانی‌ها تشویق و ترغیب به تغییر لباس می‌کردند و حاج مصطفی داودی، یکی از محترمین و تجار عمده ساوجبلاغ را برای این کار وادار به فعالیت کرده بودند». همانطور به آن اشاره کرده که این تغییر لباس محلی چندان مطبوع و دلپسند مردم نبود کم و بیش نارضایتی و نفرت از این عمل دولت در افواه افتاده و تعبیرات گوناگون از آن می‌شد و عده‌ای از متعصبین نیز «نسبت کفر را به پوشندگان لباس جدید می‌دادند و برای آنها تنبیه و مجازات درخواست می‌کردند زیرا نه طوعاً نه طبعاً شهریه‌ها راضی و نه روستائیه‌ها مایل بودند و مخصوصاً نفرت و انزجار این اقدام دولتیان در روحیه عشایر مرزی، تأثیر بسزایی داشت و عشایر منگور مرزنشین از این عمل به ستوه و هیجان آمدند و رهبر و پیشوای منگور و عالم مدرس مشهور آن طایفه ملا خلیل گورهومر... به مخالفت پرداخت».^{۵۹۵}

^{۵۹۵}. ابراهیم افخمی، قیام ملا خلیل و رد فرمان رضاخان، همان، ص ۸.



ملا خلیل با استفاده از نفوذ مذهبی خود توانست قیام کند. او از لحاظ مذهبی بیشتر توانست اهالی و عشایر منطقه را وادار به واکنش علیه دولت و اجرای قانون کند، عمر فاروقی، از مورخان کرد، در کتاب خود آورده است که پس از سفر رضاشاه به کردستان و اجرایی شدن قانون کشف حجاب و برداشتن عمامه کردی و به جای آن استفاده از کلاه لبه دار، ملاخلیل مفتی و پیشوای ایل منگور فتوای حرمت بر سر گذاشتن کلاه پهلوی را صادر کرد و در توجیه فتوای خود گفته بود «این کلاه بر سر ملت می گذارند تا نتوانند به آسمان نگرسته و در پیشگاه خداوند استغاثه نمایند».^{۵۹۶} البته فاروقی اجرای کشف حجاب و قانون متحدالشکل لباس را باهم در آمیخته، درحالی که در سال ۱۳۱۴ش برنامه کشف حجاب به اجرا درآمد و واکنش ملاخلیل فقط علیه سیاست تغییر لباس مردان بود و ربطی به کشف حجاب نداشت.

بعد از فراخوان ملاخلیل برای مقابله با سیاست تغییر لباس، عشایر منگور، مامش و برخی از ایلات دیگر، نیرویی را زیرنظر خانهایشان جمع کرده که در اواخر ژانویه حدود پازده هزار مرد

^{۵۹۶}. عمر فاروقی، همان، ص ۳۰.



مسلح تخمین زده می شد.^{۵۹۷} در این مورد روزنامه «دیلی میل»^{۵۹۸} انگلستان، در گزارش خود درباره قیام ملاخلیل و بسیج کردن مردم منطقه مکریان علیه سیاست متحدالشکل نمودن لباس قوای دولتی، به آن اشاره داده که کردهای مناطق آذربایجان در برابر سیاست تغییر اجباری لباس کردی و جایگزین کردن کلاه پهلوی به جای «جامانه کردی» برخواسته اندریا و اختلال برای دولت در آن مناطق ایجاد کرده اند، دولت برای سرکوب آنها ۴۰۰۰ سرباز خود را در منطقه ساوجبلاغ گردنشین مستقر کرده است. روزنامه مذکور علت اصلی قیام کردها را حساسیت کردها به تغییر «جامانه» و لباس کردی و پوشیدن لباس غربی و کلاه پهلوی دانسته که دولت برای لباس همه ایرانیان آن را تعیین نموده است. دیلی میل به کشته شدن افسر دولت که مأمور اجرای سیاست متحدالشکل لباس بوده نیز اشاره داده است.^{۵۹۹}

البته در حینی در اوایل مهرماه ۱۳۰۷ش، ابتدا تجمع ویژه‌ای در روستای بیطاس از توابع ساوجبلاغ مکری تشکیل گردید و در آن تصمیم بر آن گرفته شده بود که ابتدا به ساوجبلاغ مکری یورش

^{۵۹۷} . مجتبی برزویی، همان، ص ۲۵۵.

^{۵۹۸} . Daily Mail .

^{۵۹۹} . Daily Mail (London, England), «New Hat Causes Revolt», Issue

ن.ک: به پیوست شماره (۳-۴): ۱۲، ۱۹۲۹، March ۳۰، Saturday، ۱۰۲۷۴



برند، بعد خبر این تجمع را به سرتیپ حسن مقدم (مظفر الدوله بعدی)، فرمانده تیپ و اردوی ساوجبلاغ مکرری رسانده بودند و این باعث بمباران و حمله‌ای زود هنگام قوای دولتی به روستاهای محل تجمع ملا خلیل و یارانش از جمله قره‌چلان شد.^{۶۰۰}

علاوه بر بمباران و حمله قوای دولتی، نیروهای تحت فرمان ملاخلیل موفق شدند که نیروهای ارتش را از شهر سردشت بیرون رانده و پادگان شهر ساوجبلاغ را محاصره کرده و به ساختمان مالیه در این شهر حمله کنند.^{۶۰۱} ایضاً شماری از نظامیان در روستاهای میان مهاباد سردشت بعد از درگیری اسیر شورشیان منگور شدند و به عنوان مجازات لبه کلاه‌هایشان توسط عشایر بریده شد.^{۶۰۲}

کردها اگرچه توانستند در رشته‌ای از نبردها، ارتش را شکست بدهند، اما فاقد انسجام لازم در بهره‌گیری از پیروزی‌هایشان بودند. در حالی که قیام داشت "به آسانی و به سرعت" در سراسر نواحی کردنشین گسترش می‌یافت. که ترس از گسترش قیام و تهدید آن، باعث نگرانی دولت مرکزی شد و ناچار تیمسار حسین خزاعی، فرمانده ارتش تبریز را جهت

^{۶۰۰} فریدون حکیمزاده، *سردشت در آینه‌ی اسناد تاریخی*، مهاباد: انتشارات رهرو، ۱۳۸۳، ص ۱۸۳.

^{۶۰۱} . استفانی کرونین، *همان*، ص ۱۸۷.

^{۶۰۲} . مجتبی برزویی، *همان*، ص ۲۵۵؛ افخمی، *قیام ملاخلیل*، همان، ص ۲۰.



خواباندن و سرکوب قیام تعیین نمود. تیمسار ابتدا به دنبال رسیدن به توافق با کردهای شورشی بود و در ۲۶ بهمن (۱۵ فوریه) به کردها عفو عمومی داد. به نظر می‌رسد این پیشنهاد برای کردها چندان جذاب نباشد. از طرفی دیگر خزاعی در ادامه دو تن از رهبران برجسته ایل منگور، که در تبریز دستگیر شده بودند، آزاد کرد. با این وجود این، رهبران بی‌درنگ به قیام پیوستند و نقش فعالانه‌ای در نبردهای بعدی ایفا کردند. نبرد و مذاکره تا خرداد ماه ادامه داشت و این زمانی بود "که نیروهای کرد خود را از جذب کمک گروههای ایلی مرزی ناتوان دیدند". کمبود مهمات و نگرانی کردها در مورد سلامتی خانواده و بستگانشان سبب شد که قیام تضعیف شود، بالاخره در بهمن‌ماه ۱۳۰۷ش، نظامیان موفق شدند ارتفاعات مشرف بر شهر مهاباد را تصرف نمایند و در جریان زد و خورد سیدمحمد امین، پرچمدار قیام ملا خلیل را نیز به هلاکت رساندند، برخی هم به کوهها عقب نشینی کردند و رهبران قیام از جمله خود ملا خلیل، از طریق رودخانه‌ی زاب کوچک (که‌لوی) به عراق پناهنده شدند. ۶۰۳

در نتیجه دولت مرکزی توانست به هر طریقی قیام را سرکوب کند و افراد و جنگجویان عشایر منگور و پشدریان متحدشان را به خاک

۶۰۳. استفانی کرونین، همان، ص ۱۸۷؛ ابراهیم افخمی، قیام ملاخلیل و رد فرمان رضاخان، همان، صص ۱۷-۱۸؛ مجتبی برزویی، همان، ص ۲۵۵.



کردستان عراق براند و بعدها عشایر لباس متحدالشکل را ناچاراً پذیرفتند و خود ملاخلیل بعد از مدتی سکونت در مناطق کردنشین عراق، به عنوان پناهنده، از طریق وساطت شیخ محمود حفید (برزنجی) و علی خان حیدری (نماینده وقت مردم ساوجبلاغ مکرری در مجلس شورای ملی) به ایران بازگشت و در روستای میرآباد ساکن گردید و ملبس به لباس روحانیت شد.^{۶۰۴}

به نظر می رسد که ملاخلیل در قیام خود از حمایت عملی جدی عامه روحانیون منطقه بی نصیب بود. برای مثال حاجی بابا شیخ زنبیل از شیوخ سرشناس و مورد احترام منطقه به قانون لباس متحدالشکل تمکین کرد و باعث تضعیف قیام ملاخلیل شد.^{۶۰۵} از طرف دیگر عدم همکاری و مقابله دیگر عشایر منطقه، همچنین عدم دسترسی نیروهای ملاخلیل به تجهیزات جنگی لازم، از عللی بودند که باعث شد این قیام فراگیر نشود، قیام مذکور تأثیرات عمیقی به جا نگذارد و در نتیجه سرکوب شود. با این وجود، تنها تأثیر آشکار این قیام بر اقدامات دولت در مناطق کردنشین آذربایجان غربی، عبارت بود از اینکه دولت تلاش کرد موضوع تغییر لباس را با احتیاط بیشتری دنبال و با کاهش خشونت در اجرای این

۶۰۴. فریدون حکیمزاده، *سردشت در آئینه‌ی اسناد تاریخی*، همان، ص ۱۸۴.

۶۰۵. جلال واهیم، *همان*، ص ۱۷۵.



قانون، از وقوع قیام‌های مشابه جلوگیری کند.^{۶۰۶} در همین راستا به صورت محرمانه دستور داده شد که عده‌ای از روحانیون سرشناس و مورد احترام کردستان را جمع کرده و از آنان خواسته شد تا با پوشیدن لباس‌های جدید، مردم را به پوشیدن کت و شلوار و کلاه پهلوی ترغیب کنند. شیخ رئوف ضیایی، از روحانیون سرشناس شهر سقز، در خاطرات خود اشاره می‌کند که هنگامی که از طرف مسئولین چنین تقاضایی به او شده بود، او این اقدام را منوط به موافقت تمام علمای شهر سقز دانسته و بعد از اخذ مجوز کتبی از آنان، او نیز لباسهای جدید را پوشیده و خطابه‌ای در مورد عدم اشکال مذهبی تغییر لباس خوانده و تلگراف‌های مبنی بر موافقت با قانون جدید مخابره کرد. رضاه شاه در مقابل این همکاری بزرگ شیخ رئوف، حکم ریاست اداره معارف و اوقاف سقز را به او اعطاء کرد. البته در برابر چنین همکاریهایی که از طرف برخی از روحانیون در جهت اجرای قانون تغییر لباس انجام شده بود، روحانیون دیگری بودند که حاضر به گردن نهادن به اجرای این قانون نبودند. حاج میرزا عبدالله غرقی، از روحانیون و شعرای سقز، در سال ۱۳۰۸ و بعد از مقاومت در مقابل پوشیدن لباس جدید، ناچار سقز را به مقصد شهر سلیمانیه در عراق ترک می‌کرد.^{۶۰۷}

^{۶۰۶}. همان، ۱۷۶.

^{۶۰۷}. همانجا.



مجتبی برزویی معتقد است که قیام ملاخلیل اگرچه با شکست مواجه شد، لکن به دنبال آن، روحانیت کُرد در کردستان شمالی، به طور بی-سابقه‌ای رو در روی نظام پهلوی قرارگرفت، امری که تا پیش از این سابقه نداشت و بر اثر سوء سیاست نظام پهلوی، بوجود آمده بود. نارضایی روحانیون کُرد در دهه دوم حکومت رضاشاه آن قدر گسترش پیدا کرد که این افراد بلافاصله پس از سقوط، حزبی بر پایه ملی‌گرایی کُردی بنام ژ.ک.^{۶۰۸} تشکیل دادند و تاثیر بسزایی در گرایش کردها و رویدادهای آن دوره ایفا کرد.^{۶۰۹}

درباره ملی یا مذهبی بودن قیام ملاخلیل، اختلاف نظر میان منابع کُردی و فارسی وجود دارد. بخشی از نویسندگان کُرد مانند کریم حسامی (۱۹۲۶-۲۰۰۱م)، ظاهر ملی بودن قیام را به آن موضوع پیوست می‌دهند و توجیه می‌کنند که مذهبی بودن جامعه کردنشین و نسبت سطح آگاهی آنان به مسائل ملی‌گرایی و ارتباط شدید آنان به رسوم مذهبی، به آن

^{۶۰۸}. جمعیت ژ.ک (کومله‌ی ژ.ک): نام مخفف کومله‌ی ژبانه‌ی کوردستان (جمعیت احیای کرد) است، یک سازمان سیاسی کُردی مخفی بود که در شهریور ۱۳۲۱ش توسط گروهی از رجال سیاسی در شهر مهاباد تشکیل گردید، هدف این تشکل تلاش برای استقلال کردستان بزرگ و تجدید حیات جامعه کُرد بود. بانیان این حزب عبدالرحمن ذبیحی، محمد نانوازاده، حسین فروهر و غیره بودند، البته چند نفر از رجال سیاسی کُردستان عراق مانند میرحاج و مصطفی خوشناو در تشکیل این جمعیت نیز حضور داشتند و از مؤسسين به شمار می‌روند. (سیدمحمد صمدی، **نگاهی تاریخی مهاباد**، مهاباد: انتشارات رهرو مهاباد، ۱۳۷۳، صص ۱۱۰-۱۱۲)

^{۶۰۹}. مجتبی برزویی، **همان**، ص ۲۵۹.



علت بوده که قیام‌کنندگان نمی‌توانستند پرچم جنبش ملی‌گرایی را علم کنند و تحت عنوان یک قیام ملی به شورش پردازند. بنابراین ملاخلیل و همفکران او، از ابزار مذهبی و هیجان دینی منطقه بهره برده و از آن طریق مردم عشایر را بسیج ساختند. حسامی معتقد است که ملاخلیل می‌دانست که قدغن کردن لباس کُردی، به صورتی از بین بردن هویت ملی کُردها است و بهانه‌ای برای سرکوب آنها، بنابراین علیه فرمان متحدالشکل لباس و کلاه پهلوی برخاست.^{۶۱۰}

۲. نقش آموزش و پرورش در کشف حجاب

از راهکارهای دیگر اجرای برنامه کشف حجاب و تغییر لباس، استفاده از کانون‌های تربیتی معارف و زنان بود، دولت در همه مناطق، برای ترویج کشف حجاب، از مدارس و معلمان زن استفاده می‌کرد تا از آن راه، دختران را مجاب به کشف حجاب کند. طبق سندی از حکومت کرمانشاه در تاریخ ۱۳۱۴/۸/۲۴ ش، آمده که در اثر تشویق و اقداماتی که صورت گرفته، شش نفر از مدیران و معلمه‌های مدارس زنانه و عده زیادی از دختران مدارس چادر برداشته و کلاه گذاشته‌اند. ۶۱۱ در تلگراف رئیس

^{۶۱۰} کهریمی حسامی، *پیدآچوونه‌وه (گه‌شتیک به نیویزوتنه‌وه‌ی رزگار یخوازی کورد له کوردستانی ایران)*، ستوکهولم: چاپخانه‌ی ماردین، جلد ۲، ۱۹۹۶، ل ۳۸-۳۹.

^{۶۱۱} شماره سند ۴۱۸، از حکومت کرمانشاهان به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۱۴/۸/۲۴، نمره ۴۱۷، در کتاب: *خسونت و فرهنگ*، همان، ص ۲۳۷.



معارف کرمانشاه، در تاریخ ۱۳۱۴/۹/۲ ش، گزارش شده که بر اثر تشویق- های صورت گرفته، ۱۴ نفر (دو ثلث) از مدیران و آموزگاران مدارس دولتی و چند نفر از مدارس ملی رسماً رفع حجاب کرده‌اند. یک چهارم دختران بدون چادر هستند و تعداد آنها رو به فزونی است. در همان راستا، در گزارش اداره معارف و اوقاف کرمانشاه، در تاریخ ۱۳۱۴/۹/۱۰، در خصوص اجرای قانون کشف حجاب و اقدامات لازم آمده که «نباید به هیچ وجه فشار و اجبار در کار باشد، بلکه تنها به وسیله نصیحت باید معلمان و محصلات را به طریق صواب هدایت کرد». ۶۱۲ بنابر گزارش اداره آموزش کرمانشاه در مدت کمتر از یک ماه، بر اثر تشویق معلمان مدارس، تقریباً اکثر دختران و کارکنان مدارس، کشف حجاب کرده‌اند، در گزارش اداره معارف و اوقاف کرمانشاه، در تاریخ ۱۳۱۴/۹/۱۸، آمده که عموم کارکنان دبستان‌ها و دبیرستان‌های دخترانه و عموم محصلات، جز عده کمی ترک چادر و رفع حجاب کرده‌اند. همچنان آمده که «یقین حاصل است تا ده روز دیگر، محصله‌ای با چادر در مدارس دولتی یافت نخواهد شد، این عمل در دبستانهای ملی هم شروع شده است». ۶۱۳

^{۶۱۲}. شماره سند ۴۱۹، از رئیس معارف کرمانشاهان به وزارت معارف، به ۱۳۱۴/۹/۲: نمره ۵۶۵۵ و شماره سند ۴۲۰، از وزارت معارف به اداره معارف کرمانشاهان، به تاریخ ۱۳۱۴/۹/۱۰، نمره ۶۷۹۸/۱۵۷۹۷، در: **خشونت و فرهنگ**، همان، ص ۲۳۸.

^{۶۱۳}. شماره سند ۴۲۱، از معارف کرمانشاهان به وزارت معارف، به تاریخ ۱۳۱۴/۹/۱۸، نمره ۶۰۶۳، در: **خشونت و فرهنگ**، همان، ص ۲۳۹.



بدین سان بعد از تلاش‌های مسئولین و فشارهایی که برای کشف حجاب در پیش گرفتند، در همان سال گزارش‌هایی در مورد فعالیت‌های خود تهیه و به دولت ارسال کردند. برای مثال در تاریخ ۱۳۱۴/۱۲/۱۵ ش، حکومت کرمانشاه طی تلگرافی به دولت مرکزی، در تاریخ ۱۳۱۴/۱۲/۱۸ ش، تصریح داشته که «پیشرفت نهضت نسوان در کرمانشاهان خاتمه و کامل است. امروز می‌توانم عرض کنم صدی نود، بانوان رفع حجاب کرده‌اند، دیگر چادر سیاه دیده نمی‌شود». همچنین حکومت کرمانشاه در تلگراف دیگری نوشته: «به عرض می‌رساند که با جدیتی که شد، وضعیت نهضت نسوان خیلی خوب و به طوری پیشرفت کرد که دیگر یک نفر چادری نیست».^{۶۱۴}

بعد از ارسال این دست تلگراف‌ها از طرف حکومت کرمانشاه و وزارت معارف و اوقاف کرمانشاه، طبق گزارشی در ۱۳۱۵/۲/۹ ش، از طرف حکومت مرکزی، یک هیئت بازرسی (تفتیش) به ریاست تیمسار سرتیپ رحیمی، به مناطق غرب ایران و کرمانشاه جهت اطلاع از چگونگی اجرای سیاستهای تجدد و صحت اخباری مبنی بر اینکه نهضت بانوان از طرف حاکم کرمانشاه با جدیت پیگیری نمی‌شود، اعزام گردید.^{۶۱۵} در

^{۶۱۴}. شماره سند ۴۳۷، از وزارت داخله به ریاست وزراء، به تاریخ ۱۳۱۴/۱۲/۱۵، نمره ۳۰، در: *خسونت و فرهنگ*، همان، صص ۲۴۶-۲۴۷.

^{۶۱۵}. شماره سندها ۴۳۹ و ۴۴۰، از حاکم کرمانشاهان به رئیس الوزراء و ریاست وزراء به تیمسار سرتیپ رحیمی، به تاریخ ۱۳۱۵/۲/۹، نمره ۱۶۳۴، در: *خسونت و فرهنگ*، همان، صص ۲۴۷-۲۴۸.



تاریخ ۱۳۱۵/۲/۱۳ ش، سرتیپ رحیمی در گزارشی خطاب به ریاست وزراء، دربارهٔ فعالیت‌های هیئت بازرسی خود در کرمانشاه نوشته که «در مدت دوازده روز اقامت هیئت تفتیشیه در کرمانشاهان، زن با چادر کمتر دیده شده، بیشتر رفع حجاب کرده بودند».^{۶۱۶}

علیرغم این پیشرفت‌ها، براساس گزارش‌های دیگر، اجرای کشف حجاب، اهداف دولت را برآورده نکرده، یا اینکه مردم بر اثر فشار، کشف حجاب کرده بودند. در ۱۳۱۵/۳/۱۱ ش و بعد از یک ماه از گزارش هیئت بازرسی و اعلام آنکه کشف حجاب با موفقیت در کرمانشاه انجام شده، در گزارش متحدالمال حکومت کرمانشاه، درباره اجرای کشف حجاب در این شهر آمده است که «مقصود از نهضت بانوان در کشور فقط این نبوده که رفع حجاب نمایند، زیرا در کشور ایران روگرفتن، از عادات زشت شهرنشینان بوده و اهالی قراء و قصابات به هیچ وجه چنین عادتی نداشته اند» برای همین بر حکومت لازم است «که لباس از اشکال مختلفه بیرون آمده و به شکل بانوان متمدن دنیا درآیند». به صورتی که باید لباس بلند و ساده و کلاه‌های سبک وزن بپوشند و پیشنهاد شده که مردم را نصیحت نمایند که از استعمال پارچه خارجی و تجملات اجتناب بکنند و «لباس‌های فعلی آنها نباید شبیه به لباس‌های ایلایاتی باشد». همچنین در

^{۶۱۶}. شماره سند ۴۴۱، از سرتیپ رحیمی به ریاست وزراء، به تاریخ ۱۳۱۵/۲/۱۳، نمره ندارد، در کتاب: *خسونت و فرهنگ*، همان، ص ۲۴۸.



تاریخ ۱۳۱۵/۳/۲۱ ش، تلگراف حکومت کرمانشاه آمده که مأمورین باید در کوچه و خیابانها بازرسی به عمل بیاورند و «اگر بانوئی با چارقد دیده شود، شدیداً مؤاخذه و ممنوع دارند».^{۶۱۷}

در آذربایجان غربی و شهر رضائیه (ارومیه امروز) نیز بر اساس گزارشی به تاریخ ۱۳۱۵/۱/۱۱ ش، در بخش تربیت تجدد بانوان از طرف شهربانی، تلاشهای فراوانی صورت گرفته و پیشرفتهای چشمگیری داشت به طوری که حتی در محلات دور دست کمتر زنی با چادر دیده می شد. در آن شهر هم همانند مناطق دیگر مراسمی برای رؤسای ادارات، اعیان و تجار ترتیب داده شده و سخنرانیهای در مورد تجدد زنان صورت گرفت.^{۶۱۸} با این همه، وضعیت کشف حجاب در ارومیه پیشرفت مدنظر دولت را نداشت و این مسئله در نامه وزیرداخله، به نخست وزیری، در فروردین ۱۳۱۵ ش، مشهود است که نهضت بانوان، در ایالات غربی پیشرفت نکرده است و نخست وزیر در جواب نامه، درخواست تحقیقات فوری و گزارش ماحصل آن را کرده است.^{۶۱۹}

^{۶۱۷}. سند شماره ۴۴۳، از متحدالمال حکومت کرمانشاهان به نواب حکومت، به تاریخ ۱۳۱۵/۳/۱۱، نمره ۲۰۸۹، و سند شماره ۴۴۴، از حکومت کرمانشاهان به ریاست وزراء، به تاریخ ۱۳۱۵/۳/۲۱، نمره ۲۶۸۷، در کتاب: **خسونت و فرهنگ**، همان، ص ۲۴۹.

^{۶۱۸}. شماره سند ۷۱، از رضائیه به تهران، به تاریخ ۱۳۱۵/۱/۱۱، بدون نمره، در کتاب: **خسونت و فرهنگ**، همان، ص ۴۲.

^{۶۱۹}. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، **تغییر لباس و کشف حجاب**، همان، صص ۳۵۱-۳۵۲.



۳. نقش مدیران دولتی و خانواده‌های آنان در ترویج کشف

حجاب و تغییر لباس

بنابر اسناد موجود، دولت از طریق وزارتخانه‌ها و مسئولین دولتی، خواستار اجرای سیاست‌های فرهنگی و به خصوص اجرای سیاست تغییر لباس و کشف حجاب بوده است. دولت در آغاز دستورالعمل‌هایی را در این مورد، به مسئولین مناطق کردنشین ارسال نموده، تا موضوع کشف حجاب و لباس متجدد را در جامعه و مؤسسات ترویج دهند و حکومت و شهربانی در راستای تقویت اجرای این برنامه فرهنگی دولت بکوشند. البته متذکر شده که از اعمال خشونت پرهیز کنند، اما در عین حال به آنها هشدار داده شود که اگر کسی از جمله وعاظ و روحانیون علناً اظهار مخالفت و تشویق مردم برای عدم پابندی به تغییر لباس و کشف حجاب را ابراز دارند، باید توسط شهربانی تنبیه و جلب شوند.

دولت برای عادی‌سازی موضوع تغییر لباس و کشف حجاب همانند مناطق دیگر ایران، برآن بود که در مناطق کردنشین نیز، باید نخست مسئولین دولت مانند رئیس شهربانی، افسران و رئیس معارف و خانواده‌های آنان، کشف حجاب کرده و تغییر لباس دهند و در مراسم عمومی شرکت کنند و بدون حجاب و با لباس متجدد ظاهر شوند. همانطور که در گزارش حکومت سنندج، مربوط به کشف حجاب، در ۱۳۱۴/۹/۲۰ ش، و در تلگرافی به نخست وزیر آمده، والی کردستان یکی



از راههای مؤثر برای اجرای قانون متحدالشکل لباس و کشف حجاب را حضور او و یکی از نزدیکان رئیس شهربانی و همسرانشان در یک مراسم عروسی در آن شهر با لباس‌های جدید و بدون حجاب می‌داند که تاثیر زیادی بر مأمورین و غیره داشته است. همچنین اشاره کرده که افسران با همسرانشان در لباس جدید، برای تبریک‌گویی به کانون بانوان رفتند و همسر رئیس شهربانی و همسر رئیس معارف، بدون حجاب به میان انظار مردم رفته‌اند، که این امر بر اهالی شهر تأثیر فراوانی داشته است.^{۶۲۰}

حکومت کردستان اجرای قانون متحدالشکل و تغییر لباس را به این شیوه و به صورت تدریجی پیش می‌برد و برای اجرای بهتر این برنامه، به خانواده‌های سرشناس نیز روی آورد، در نامه‌ای به تاریخ ۱۳۱۴/۱۰/۱۱ش، اشاره به اسامی برخی از خاندان‌های سنندج شده که تغییر لباس کرده و به دستورهای برنامه دولت در این راستا، پایبند بوده- اند. طبق نامه والی کردستان، به نخست‌وزیر اشاره شده که جمع کثیری از خوانین خانواده‌های (وزیری، معتمدی، وکیلی، حبیبی، سنندجی و اردلان) لباسهای جدید فرنگی را بر تن کرده و در امر نهضت زنان هم به جدیت مشغول هستند.^{۶۲۱} همچنین والی کردستان در تلگراف دیگری،

^{۶۲۰}. سند شماره ۴۰۰، از حکومت کردستان به نخست وزیر، به تاریخ ۱۳۱۴/۹/۲۰، نمره ۲۱۰، ص ۲۲۹ و شماره سند ۴۲۳، از حکومت باوندپور به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۱۴/۱۱/۸، نمره ۷۳۷۰، در کتاب: **خسونت و فرهنگ**، همان، ص ۲۴۰.

^{۶۲۱}. شماره سند ۴۰۲، از والی کردستان به نخست وزیر داخله، به تاریخ ۱۳۱۴/۱۰/۱۱، نمره ۱۰۲، در کتاب: **خسونت و فرهنگ**، همان، ص ۲۳۰.



اسامی خانواده های دیگری با نامهای (سادات و بابان) را می آورد که در پوشیدن لباسهای متعدد موافقت کرده اند.^{۶۲۲}

همانطور که تغییر وضعیت زنان و حقوق آنها و اجرای قوانین مخصوص زنان از شعارهای دوره پهلوی اول بود و دولت وانمود می کرد که حق آنها باید پایمال نشود. در سندج چنین تبلیغاتی برای حق زنان توسط کانون بانوان و مؤسسات نشر می یافت. مصداق این امر، شکایت نامه زنی از شوهرش بنام (تاج السادات غیرت) است که طبق ادعای او «حق و اموالش را به زور گرفته» از کردستان در تاریخ ۱۳۱۵/۱/۲۴ ش، به کانون بانوان و از آنجا به دفتر ریاست وزرا ارسال شده، که روشن است تحت تأثیر تغییر قوانین وضعیت زنان و تبلیغات مؤسسات دولت درمورد زنان است و آمده «در اوانی که در ظل توجهات مخصوصه خاندان معظم شاهنشاهی ارواحناده، روزگار سیاه بختی و سیاه پوشی زنان ایران، خاتمه یافته و حقوق و حیات نسوان این کشور به خلاف رسوم شوم سابق تأمین و قوانین مقننه مملکت آن را تضمین نموده است»، همچنین درخواست داده که شوهرش دادگایی شود، در این مورد نوشته که «در هر حال به نام حفظ

^{۶۲۲}. شماره سند ۸۳، ستاد ارتش به وزارت جنگ، به تاریخ ۱۳۱۴/۱۱/۸، نمره ۷۱۱۹، در کتاب: **تغییر لباس و کشف حجاب**، همان، ص ۲۰۹.



حقوق نوعیه و حیات اجتماعیه زنان این کشور که کمینه فردی از آن هستم و برای جلوگیری از این گونه تعدیات مظلوم‌کشانه، از عواطف آن بانوان معظمه برای همصدایی و عرض به مقامات مربوطه استمداد جسته، امید و انتظار دارم نه تنها به [این] موضوع بخصوص، بلکه مراتب را که تأمین اصل مسلم احترام جامعهٔ نسوان است، به نحوی که مقتضی بدانند، مورد توجه علیاحضرت ملکه عظمی. مقامات عالییه قرار دهند که پس از این، جان و حیثیات سایر خواهران در معرض هلاکت واقع نگردد».^{۶۲۳}

در کرمانشاه سپاهیان و فرماندهان ارتش نیز، در اجرای برنامه کشف حجاب نقش خود را ایفا کرده بودند؛ در گزارشی از کفیل فرماندهی تیپ کرمانشاه، به ستاد ارتش در تاریخ ۱۳۱۴/۱۰/۳۰ ش، آمده که اقدامات غیر مستقیمی برای ترویج کشف حجاب از طریق رفع حجاب خانواده‌های افسران، استواران و گروهبانه‌های شهر، ترتیب داده و مجالس مهمانی و شروع تبلیغات در سطح شهر انجام گرفته است که باعث شده قسم مهمی از افراد طراز اول شهر، از خانمهای خود رفع حجاب کنند.

^{۶۲۳} سند شماره ۹۳، از کانون بانوان به‌کابینهٔ ریاست‌وزرا، به‌تاریخ ۱۳۱۵/۲/۳، نمرهٔ ۱۳۰۷، در کتاب: *اسنادی از انجمن‌ها و موسسه‌های فرهنگی اجتماعی دوره رضاشاه*، همان، ص ۲۸۵.



برگزاری کنفرانسی برای هفتصد نفر جهت پیشرفت نهضت زنان نیز در این راستا بوده است.^{۶۲۴}

در منطقه گروس حاکم آنجا به همراه همسر خود نیز در صدد ترویج برنامه کشف حجاب بوده و درباره مفاسد حجاب سخنرانی کرده‌اند، علاوه بر حضور علمای مذهبی شهر، ۴۰۰ نفر زن بدون حجاب نیز در آن مراسم حاضر بودند. طبق تلگرافی به تاریخ ۱۳/۱۰/۱۳۱۴ش، که حاکم گروس به تهران ارسال کرده، حاکم گروس در روز عید رمضان، در حضور طبقات مردم شهر و حتی علمای شهر به مفاسد حجاب و محسنات رفع آن پرداخته و بعد از نطق همسر حاکم گروس، عده کمی که چادر بر سر داشتند، چادرها را برداشته و به شادی پرداختند.^{۶۲۵}

در کرمانشاه، ابتدا دولت برای اجرای کشف حجاب، از مسئولین منطقه خواسته تا با زنان خود و با لباس جدید در ملاء عام ظاهر شده و در مجالس و جشن‌ها شرکت کنند. در همان سال حکومت کرمانشاه، طبق گزارشی در تاریخ ۱۷/۸/۱۳۱۴ش، آورده است که تصمیم دارد که مدیران ادارات دولتی را با همسرانشان و بدون حجاب، به منزل خود دعوت کند و همسر او بدون حجاب از آنها پذیرایی کند تا بدین وسیله مردم تدریجاً

^{۶۲۴}. شماره سند ۷۵، از کفیل فرماندهی تیپ کرمانشاه، به تاریخ ۳۰/۱۰/۱۳۱۴، نمره وارده ۶۲۳۸، در کتاب: **تغییر لباس و کشف حجاب**، ص ۱۹۹.

^{۶۲۵}. شماره سند ۸۱، از حکومت گروس به تهران، به تاریخ ۱۳/۱۰/۱۳۱۴، نمره ۱۵، در کتاب: **خشونت و فرهنگ**، همان، ص ۴۶.



ترغیب به رفع حجاب بشوند.^{۶۲۶} در گزارشی دیگر مربوط به اقدامات حکومت کرمانشاه، در تاریخ ۱۳۱۴/۱۰/۹ ش، آمده است که حاکم شهر همراه با همسر خود و همسر و دختران رؤسای دولت بدون چادر و حجاب به میدان شهر و از آنجا به طاق بستان رفته اند که اقدام مؤثری در تبلیغ این قانون می باشد. همچنان در تاریخ ۱۳۱۴/۱۰/۱۶ ش، در گزارشی آمده که حکومت کرمانشاه ۵۰ نفر از اعیان، دولتشاهی ها، رئیس اطاق تجارت، رئیس انجمن بلدیة و پزشک ها را با همسران خود، بدون چادر به عمارت حکومتی دعوت کرده و سپس برای گردش در شهر حرکت کرده و شب به سینما رفتند.^{۶۲۷} همچنین درباره چگونگی و اجرای برنامه توسط مأمورین دولتی، در تاریخ ۱۳۱۵/۴/۶ ش، حاکم کرمانشاه به رئیس وزراء تلگرافی ارسال می کند و آنجا در مورد دستور «برداشتن چارقد و ملافهای سر بانوان»، توضیح داده که «زنها بنا بر عادت هنوز سرهای خود را گردی می بندند». از همین رو حکومت کرمانشاه، بر اساس دستور جدید، به تاریخ ۱۳۱۵/۳/۱۵ ش، بستن عمامه و سرهای پیچیده و چارقد ممنوع شده است و اگر در جایی هنوز دیده می شوند، به

^{۶۲۶}. شماره سند ۴۱۷، از حکومت کرمانشاهان به وزارت داخله، ۱۳۱۴/۸/۱۷، نمره

۳۰۵، در کتاب: *خسونت و فرهنگ*، همان، ص ۲۳۷.

^{۶۲۷}. شماره سند ۴۲۲، از حکومت کرمانشاهان به وزارت داخله، به تاریخ

۱۳۱۴/۱۰/۹: نمره ۱۱۱، در کتاب: *خسونت و فرهنگ*، همان، ص ۲۳۹ و شماره سند

۴۳۲، از حکومت کرمانشاهان به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۱۴/۱۰/۱۶، نمره ۲۴۲،

در کتاب: *خسونت و فرهنگ*، همان، ص ۲۴۴.



دلیل کمبود نیروی لازم از مأموران می باشد. همچنین به مالکین دستور داده شده که زنان روستا باید از گُلاه‌های جدید استفاده کنند.^{۶۲۸}

در آذربایجان، دولت در صدد بود که اجرای برنامه از طریق مسئولان منطقه و مؤسسات دولتی پیگیری شود؛ طبق گزارش کفیل آذربایجان غربی، به وزارت کشور در تاریخ ۱۳۱۴/۱۱/۵ ش، حاکی از پیشرفت قانون لباس متحدالشکل و نهضت زنان در این استان و شهر رضائیه است. در رضائیه مجلس با شکوهی از طرف «کانون بانوان» تشکیل شده و در شهر ماکو، همسر اقبال السلطنه، عده‌ای از خوانین و خواتین را به منزل خود دعوت کرده و «آقا محسن مجتهد» که خود به لباس جدید در آمده، همراه با همسر خود، شرکت کرده و در آنجا سخنانی را در خصوص محسنات رفع حجاب ارائه داده است. در ساوجبلاغ کنفرانسی ترتیب داده شده و در خوی یک صد نفر از خواتین که هشت نفر آنها از زنان طبقات بالا بوده‌اند، در مراسمی شرکت کرده و بعد از آن، در خیابانها گردش نموده‌اند.^{۶۲۹} همچنین بر حسب گزارش حکومت باوندپور، در تاریخ ۱۳۱۴/۱۱/۸ ش، برای اجرای قانون تجدد زنان در «قصر شیرین، کرند و شاه آباد»، ابتدا بانوان ادارات از طریق برگزاری

^{۶۲۸}. شماره سند ۴۴۵، از حکومت کرمانشاهان به ریاست وزراء، به تاریخ ۱۳۱۵/۴/۶،

نمره ۳۵۶۳، در کتاب: **خشونت و فرهنگ**، ص ۲۴۹-۲۵۰.

^{۶۲۹}. شماره سند ۶۹، از کفیل استان آذربایجان غربی به وزارت کشور، به تاریخ

۱۳۱۴/۱۱/۵، نمره س ۱۷۲۱/۱۰۱۵، در کتاب: **خشونت و فرهنگ**، ص ۴۱.



مراسم و جشن‌هایی شروع به کشف حجاب کردند و سپس بانوان تجار و کسبه نیز در پی آن اقدام نمودند. در تاریخ ۱۳۱۴/۱۱/۱۷ ش، در گزارش حکومت کرمانشاه آمده که «اشخاصی که در دعوت‌ها حاضر نشده بودند، به وسیله شهربانی احضار و قرار شد هر یک جمعی از محترمین را به خانه آنان دعوت نمایند و در این هفته این دعوت‌ها نیز به طور مطلوب و مرتب جریان دارد».^{۶۳۰}

با وجود همه این راهکارها، پیشرفت اجرای کشف حجاب، در بعضی مناطق برای مسئولین راضی‌کننده نبود. برای مثال در ارومیه و براساس گزارشی که به بهمن ۱۳۱۷ ش، برمی‌گردد، خبر از عدم پیشرفت سیاست کشف حجاب، در این شهر دارد. در این گزارش که به دفتر مخصوص شاهنشاهی و از طرف «عبدالله مستوفی»، استاندار رضائیه، ارسال شده، وضع حجاب شهر را رضایت‌بخش نمی‌داند «در شهربانی این استان غیر از شاگردان مدارس و خانم‌های رؤسا و اعضای ادارات و مسیحی‌ها، هر زنی که در کوچه دیده می‌شود، روسری دارد و چانه و صورت خود را پوشیده است».^{۶۳۱}

^{۶۳۰} شماره سند ۴۲۳، از حکومت باوندپور به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۱۴/۱۱/۸، نمره ۷۳۷۰، ص ۲۴۰ و شماره سند ۴۳۶، از حکومت کرمانشاهان به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۱۴/۱۱/۱۷، نمره ندارد، در کتاب: **خشونت و فرهنگ**، همان، ص ۲۴۶.
^{۶۳۱} شماره سند ۲۰۵، دفتر مخصوص شاهنشاهی، به تاریخ بهمن‌ماه ۱۳۱۷، نمره ۳۱۲۸، در: **تغییر لباس و کشف حجاب**، همان، ص ۴۱۰.



۴. نقش عشایر و خوانین در اجرا و مقابله با سیاست متحدالشکل کردن لباس

در مورد نقش خوانین و عشایر منطقه در مقابله و اجرای سیاست لباس و کشف حجاب، گزارش‌هایی وجود دارد؛ در تاریخ ۱۳۰۸/۳/۲۴ ش در گزارشی که از طرف حکومت کردستان راجع به نایب الحکومه بانه به وزارت داخله، ارسال گردیده، اجرای آسان قانون لباس متحدالشکل به حل مشکل و مسئله «پشدری‌ها» منوط شده است. همانطور اشاره کرده که «چنانچه کار پشدری‌ها خاتمه یابد، اجرای متحدالشکل لباس سهل خواهد بود، چون عشایر این صفحه در مقابل پشدری اهمیتی ندارند... تکیه کلام اهالی بانه این است که علمای پشدری برای لباس پهلوی فتوای قتل ما را دادند». براساس گزارشی، مشکل عشایر پشدر اموالی است که بر اثر جنگ سردشت از آنها گرفته و توسط دولت ضبط شده است و حکومت سردشت در پی حل این مسئله می‌باشد و حل آن می‌تواند قانون لباس متحدالشکل را با سهولت بیشتری اجرایی کند. (منظور فتوای ملاخلیل گورمری در سال ۱۳۰۷ ش می‌باشد).^{۶۳۲}

بر اساس سندی به تاریخ ۱۳۱۴/۱۲/۲ ش، توسط رئیس انتظامات عشایری در بازدیدی که به روستاهای ساوجبلاغ جهت چگونگی اجرای کشف

^{۶۳۲}. سند شماره ۲۷۴، از حکومت کردستان به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۰۸/۱/۱۹، نمره ۱۲۶، در کتاب: *سیاست و لباس*، همان، ص ۲۱۰.



حجاب داشته، تهیه کرده، به یک مشکل اصلی بر سر راه اجرای این سیاست اشاره کرده که عبارت است از اینکه به نظر خوانین و اربابان منطقه، اجرای فوری کشف حجاب برای زنان این مناطق، کار آسان و قابل قبولی نیست و به زمان بیشتری نیاز دارد. رئیس انتظامات به این نکته اشاره کرده که نزد خوانین «بیگزاده» و برای اقناع آنان بحث قرآن پیش کشیده شده است: «در کجای قرآن راجع به حجاب زن آیه‌ای هست طوری که پیامبر اکرم امر فرموده اند در موقع نماز صورت و دست‌ها باز باشد، حالیه هم همانطور است». در این گزارش و از زبان «حاج بابا شیخ سواره» آمده است که برای «مردمان وحشی» این مناطق که هنوز خلع سلاح نشده‌اند، عملی کردن کشف حجاب کار آسانی نیست و این افراد باید ابتدا به شهر بروند و به تدریج این قانون بر آنها «تحمیل» شود. همچنین نویسنده گزارش در ادامه و نزد شخص دیگری به نام امیر اسعد به این نکته اشاره کرده است از آنجا که «خانم‌های شما اصلاً صاحب حجاب نبوده‌اند، انتظار می‌رود که در اجرای این قانون پیشقدم باشند». برای تأکید بیشتر در مورد نگرانی خوانین در گزارش دیگری در تاریخ ۱۳۱۴/۱۲/۴ ش از طرف لشکر رضائیه آمده است که مسئله کشف حجاب و شهرنشینی روستائیان هنوز در بین خوانین «بیگزاده‌ها» مایه نگرانی آنها شده، ولی با وجود این طبق گزارش، مقاومت‌ها جای نگرانی نبوده و



حتی در میان خوانین منگور و طوایف سرحدی خانه (پیرانشهر) و کُردهای شاهپور، جشن‌هایی بدین منظور، برپا شده است.^{۶۳۳}

همچنان در گزارش حکومت سلدوز به تاریخ ۱۳۱۵/۲/۲۱ ش، به وزارت داخله، درباره نقض قانون متحدالشکل لباس توسط کُردها آمده است که در مناطق (لاهیجان، منگور، زازا و مکری) مردها هنوز کاملاً متحدالشکل نشده و تغییر لباس نداده‌اند، بلکه هر مالک یک دست لباس برای خود و نوکرش آماده کرده و هنگامی که به شهر، قصبه و جاهایی که مأموران دولتی آنجا هستند، مسافرت میکند «لباس‌های جدید را می‌پوشند» این در حالی است که در منطقه خود، همان لباس قدیمی را به تن می‌کنند.^{۶۳۴}

درباره سیاست لباس، مسئله‌ای که در برخی از اسناد، به چشم می‌خورد، پیوند اجرای این سیاست به موضوعات سیاسی است و در چندین سند به آن اشاره شده است که نگرانی نظامیان مکریان را به دنبال داشته است. این نگرانی‌ها به تحرکات خارجی (منظور عراق است) و تحریک عشایر داخلی به شورش برای مقابله با سیاست‌های جدید برمی‌گشت. بر اساس سندی که در تاریخ ۱۳۱۴/۱۲/۳ ش، ارسال گردیده است، «بیگ-

^{۶۳۳}. شماره سند ۱۰۱، از ریاست ستاد ارتش، به تاریخ ۱۳۱۴/۱۲/۲، نمره ۲۲۵۰، در کتاب: **تغییر لباس و کشف حجاب**، همان، صص ۲۴۱-۲۴۶ و شماره سند ۱۰۵، گزارش لشکر رضائیه، به تاریخ ۱۳۱۴/۱۲/۴، نمره ۶۹۸۴ مرجع ۴۰، در کتاب:

تغییر لباس و کشف حجاب، همان، ص ۲۵۳.

^{۶۳۴}. شماره سند ۱۷۲، گزارش حکومت سلدوز، به تاریخ ۱۳۱۵/۲/۲۱، نمره ۲۷۲، در کتاب: **تغییر لباس و کشف حجاب**، همان، ص ۳۵۰.



زاده‌های ساوجبلاغ» و «بانۀ» اجتماعاتی برای مقابله با کشف حجاب تشکیل داده اند. در این گزارش برای حل این معضل پیشنهاد شده که عشایر معترض، به خاک عراق تبعید شوند.^{۶۳۵}

۵. اعمال خشونت و تغییر اجباری لباس

اجرای سیاست متحدالشکل البسه، در همه مناطق بدون خشونت اجرا نشد و در برخی مناطق با درگیری و قیام‌های مسلحانه مواجه گردید. منطقه سردشت و حومه آن در برابر سیاست تغییر لباس، بیشترین واکنش مسلحانه و اجتماعی را نشان دادند، بنابر اسناد و روایت‌های شفاهی منطقه و کتاب‌های تاریخی می‌توان دریافت که اهالی سردشت از لحاظ مذهبی و عشایری در مقابله با این سیاست ایستادند. عشایر و علمای مذهبی با هم متحد شدند، فتوای روحانیون و اسلحه عشایر در مناطق سردشت با هم در برابر مأموران اجرای سیاست تغییر لباس پیوند خوردند که قیام «ملا خلیل» مصداق این است.

در گزارش محرمانه‌ای از وزارت جنگ، در مورد چگونگی اجرای قانون کشف حجاب که در تاریخ ۱۳۱۴/۳/۲۴ ش، صادر شده، آمده است که اگرچه در آغاز زنان کرمانشاه از نهضت زنان و کشف حجاب استقبال خوبی کرده‌اند، اما پس از مدتی و به علت عدم مراقبت و مدیریت لازم

^{۶۳۵} . گزارش سرلشکر ضرغامی، شماره سند ۱۰۴، به تاریخ ۱۳۱۴/۱۲/۳، نمره ۶۹۵۷ و ۶۹۵۸، همان، ص ۲۵۱.



مأموران شهری، این رویه ادامه پیدا نکرده و صورت «مضحکی» به خود گرفته است. زنان برای آنکه کشف حجاب آنها واضح و نمایان نباشد، از روسری‌های معروضه و چارقد، برای پوشانیدن سر و صورت خود استفاده می‌کنند. وزارت جنگ از وزارت کشور و اداره شهربانی درخواست می‌کند که دستورهای لازم را صادرکنند که استعمال چارقد ممنوع و به این رویه، پایان داده شود.^{۶۳۶}

بر اساس گزارشی به تاریخ ۱۳۱۵/۱/۱۵ ش، براساس فشارهای نایب الحکومه منطقه سردشت، برای تغییر لباس زنان، زمزمه های مهاجرت و طغیان مردمان سردشت به گوش می‌رسد و با «پشدریها» رابطه برقرار کرده و آنها هم قول همکاری در وقت لازم را داده‌اند. در دو گزارش، سرتیب میمند، به تاریخ ۱۳۱۵/۱/۱۷ ش، به انتقاد از نایب الحکومه سردشت پرداخته که به علت «بی تجربگی» در موضوع کشف حجاب و عدم آشنایی با سیاست مناطق مرزی، دخالت های بی مورد را انجام داده و موانعی را ایجاد کرده است. از همین رو درخواست کرده که نایب الحکومه های مناطق مرزی، کلیه امور را با رؤسای «ساخلو» و لشکر هماهنگی کنند و نایب الحکومه سردشت را با سقز و نایب الحکومه بانه را با سردشت و نایب الحکومه سقز را با بانه تعویض کنند. بر اثر این

^{۶۳۶}. سند شماره ۱۸۰، گزارش تیپ کرمانشاهان، به تاریخ ۱۳۱۵/۳/۲۴، نمره ۳۰۵، در: **تغییر لباس و کشف حجاب**، همان، ص ۳۶۳.



گزارش و گزارش‌های همانند آن، چندین فرماندار و شهردار این مناطق، تعویض یا منفصل شدند. همچنین سرلشکر ضرغامی در همین برهه زمانی و در گزارشی از نایب الحکومه‌های مناطق مرزی خواسته که در اجرای قوانین، «خودسرانه» عمل نکنند و امور را با رؤسای ساخلوی لشکر هماهنگ کنند.^{۶۳۷}

اگرچه براساس برخی از اسناد، دولت تأکید بر عدم اعمال خشونت می‌کرد، اما این بدان معنی نبود که خشونت و اجباری در کار نباشد، همانطور که در سنج بر اساس بخشنامه محرمانه‌ای به تاریخ ۱۳۱۴/۹/۱۸ ش، از طرف وزارت داخله به حکومت‌های «عراق، همدان، گروس، ملایر، کرمانشاه، سنندج و گلپایگان» دستور داده شده که موضوع کشف حجاب باید از طرف حکومت‌ها و شهربانی‌ها تقویت شود و اگر کسی با این مسئله مخالفت نمود، تنبیه بشود.^{۶۳۸} حسن قزلجی ۱۲۹۵- ۱۳۶۱ ش (۱۹۱۴-۱۹۸۳ م)، از نویسندگان معاصر گرد در کتاب لبخند گدا (پیکه‌نینی گدا) که مجموعه‌ای از داستان‌های واقعی دوره پهلوی اول و دوم مناطق کردنشین را دربرمی‌گیرد، به سیاست‌های فرهنگی و

^{۶۳۷} . سند‌های شماره ۱۵۹، گزارش کمیسر سردشت، به تاریخ ۱۳۱۵/۱/۱۵، نمره ۲۹۰ و

سند شماره ۱۶۰، نامه سرلشکر ضرغامی، به تاریخ ۱۳۱۵/۱/۱۷، نمره ۲۹۰ و سند شماره ۱۶۱، گزارش‌های ستاد ارتش، ۱۳۱۵/۱/۱۷، نمره ۳۲۷، نمره ۳۴۱، در: **تغییر لباس و کشف حجاب**، همان، صص ۳۳۴-۳۴۷.

^{۶۳۸} . سند شماره ۴۶، از وزارت داخله به حکومت عراق، به تاریخ ۱۳۱۴ آذر، نمره ۱۴۴۲، در کتاب: **عصر پهلوی به روایت اسناد**، همان، ص ۷۵.



سرکوب عشایر و ممنوعیت زبان کردی اشاره کرده است، درباره خلع لباس کردی و اجباری کردن لباس غربی در مکریان آورده که بعد از آن که دولت قانون تغییر لباس و کلاه پهلوی را صادر کرد، لباس کردی نیز در اغلب مناطق کردنشین ممنوع شد و هرکس خلاف این قانون عمل می کرد، جریمه می شد. قزلجی درباره اجرای قانون و تعامل مأموران دولتی با کُردها علیه قانون متحدالشکل، نوشته که مأموران اجرای این قانون را به مثابه یک ابزار برای جمع کردن پول از سران روحانی و عشایر منطقه اعمال کرده اند و به یکی از روستاهای شهرستان بوکان اشاره شده که یک مأمور ژاندارم به نام «حسین قولی» بعد از آنکه دم صبح از کوچه ای در روستای «داره گردله» می گذرد، ناگهان در خانه ای صدای قرآن خواندن یک روحانی کرد (مُلا کریم) را می شنود، به او می گوید، که به علت نپوشیدن لباس و کلاهی که دولت تعیین نموده، باید به ژاندارمری بوکان بیاید و جریمه شود، چون برخلاف قانون دولتی عمل کرده است، اما مأمور با گرفتن سه تومان به عنوان رشوه، مُلای کرد را می بخشد.^{۶۳۹}

البته مصداق روایت قزلجی، می توان در برخی از اسناد مربوط به اجرای سیاست متحدالشکل لباس و کشف حجاب در آن دوره در مناطق مختلف دیگر هم دید، در آن اسناد می توان استنباط کرد که حکومت

^{۶۳۹}. حسن قزلجی، همان، ص ۱۳۷.



محلی و مأموران اجراکننده قانون مذکور، آنقدر دنبال بهانه و جمع کردن پول و رشوه بودند کمتر در راستای اجرای آن بودند، حتی گاهی کسانی نیز به اجرای کشف حجاب یا متحدالشکل پایبند بودند باز هم رشوه می‌گرفتند، برای مثال در شکایت یکی از اهالی در مجموعه اسناد مربوط به کشف حجاب در مجلس شورا آمده که «از اول کشف حجاب پیش از همه کردم عیال بنده و فامیلم کشف حجاب کرده‌اند و دیگر با چارقط از خانه‌ام بیرون نرفته‌اند... باین اسم اینقدر از خودم و فامیلم رشوه گرفته که پریشان شده‌ایم... می‌خواهیم برای رضایت خدا بداد این رعیت برسید».^{۶۴۰}

همانطور در اجرای قانون متحدالشکل البسه، پیشنهادکنندگان که در جزو هشت گروه مجاز به عدم اجرای قانون تغییر لباس بودند، اما در شکایت یکی از پیشنهادکنندگان خطاب به رئیس مجلس شورای ملی از حکومت محلی و مأموران دولتی، حاکی از آنست که رفتار مأموران گاهی برخلاف قانون مذکور عمل کرده‌اند و همانندی که هست اجرا نشده، در شکایت پیشنهادکننده که مأموران پیشنهادکنندگان را ناچار به تغییر لباس نموده‌اند در حالی طبق قانون پیشنهادکنندگان از اجرای این قانون اعفا شده‌اند و در نهایت خواستار اجرای قانون و عدم پوشیدن لباس متحدالشکل برای پیشنهادکنندگان است تا اینکه بتواند «با لباس روحانی بدعاگوی دولت و به شغل

^{۶۴۰}. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، سند شماره ۹۳۲۴، شکایت رحیمی مقدم در مورد کشف حجاب، به تاریخ ۱۳۱۷/۶/۲۷، نمره ۳۷۱۳.



پیشنمازی مشغول» باشد.^{۶۴۱} این دسته از اسناد و روایت‌های مناطق مختلف کشور در مورد برخورد مأموران دولت، توضیح دهنده آن است که مأموران برای جمع پول و رشوه‌گیری از اهالی دنبال بهانه در اجرای قانون متحدالشکل البسه و کشف حجاب بوده‌اند.

در نتیجه در مورد سیاست‌های فرهنگی دولت در اجرای برنامه تغییر لباس و کشف حجاب می‌توان گفت که کشف حجاب اگرچه در مناطق کُردنشین همانند مناطق دیگر با توسل به زور و خشونت اجرا شده، اما از یک طرف شدت اعمال خشونت‌ها کمتر از خیلی مناطق دیگر ایران بود و از طرفی دیگر مخالفت‌های جدی و واکنش‌های عملی قابل ملاحظه‌ای از جانب مردم این مناطق را در پی نداشت. دلیل این وضعیت به پوشش خاص زنان کرد در مقایسه با زنان مناطق دیگر ایران برمی‌گشت، چرا که زنان کُرد بر اساس فرهنگ خاص این مناطق، قبل از قانون کشف حجاب هم کاملاً مقید به داشتن حجاب و استفاده از چادر در بیرون از خانه نبودند. همین مسئله مهم، باعث شد که پذیرش کشف حجاب در مقایسه با مناطق دیگر ایران، آسانتر و عادی‌تر شکل بگیرد.

^{۶۴۱}. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، سندشماره ۱۸۰/۱۶/۱/۱۵۶/۱۰، شکایت محمد لاریجانی پیشنهاد مسجداقضا، به تاریخ ۱۳۱۵/۱/۳۰، نمره ۳۴۶۸.



اما برعکس اجرای کشف حجاب، اجرای سیاست تغییر لباس مردان کُرد و پوشیدن لباس جدید غربی و کلاه پهلوی در مناطق کردنشین با واکنش مواجه شده و حتی قیام‌های مسلحانه‌ای را به دنبال خود داشت. تغییر لباس و متحدالشکل نمودن البسه در مناطق کردنشین، بیشتر به یک تهدید هویتی مذهبی و ملی توسط علما و رجال عشایر و عامه مردم کُرد تلقی شد. علت این تلقی آن بود که آنان بعد از سیاست خلع سلاح عشایر و راندن و دستگیری رؤسای عشایر که یگانه قدرت محلی کُرد بودند و سیاست مرکزگرایی که بیشتر به مثابه تهدید قدرتهای محلی مناطق کُردنشین بود، نخست مردم برنامه تغییر لباس را به عنوان تهدیدی جدید علیه لباس محلی خود که نماد هویت فرهنگی و ملی کُردی بود، تلقی کردند و دوم اینکه علمای مذهبی و عشایر این موضوع (تغییر لباس) را بهانه‌ای جلوه دادند برای ایجاد یک قیام اجتماعی، سیاسی، مذهبی و حتی ملی برای جمع‌آوری و همصدایی مردم بر ضد دولت مرکزی و سیاست‌های تهدیدآمیز رضاشاه. بنابراین این موضوع، با قیام مسلحانه و عشایری و واکنش‌های شدیدتری نسبت به مناطق دیگر، مواجه شد.



فصل چهارم:

پیامدهای سیاست‌های عشایری در مناطق گردنشین و تأثیر
کردها در روابط خارجی



۴-۱- اجرای سیاست عشایری در مناطق کُردنشین

در تاریخ دولت‌های ایران سرکوب و کوچانیدن عشایر، امری رایج بوده و در تاریخ نمونه‌های بسیاری از تنش‌های گوناگون میان دولت و عشایر وجود دارد، لکن شدیدترین وجه اعمال سیاست سرکوب، در قبال عشایر به طور منظم توسط رضاشاه پهلوی صورت گرفته است و بزرگترین ضربه به کوچ‌نشینان ایران، در دوره رضاشاه، به جامعه عشایری وارد شد. رضاشاه در طول دوازده سال (۱۳۰۰-۱۳۱۲ش)، ایلات لرستان، بختیاری، بویر احمد و کهکیلویه، فارس، بلوچستان، کردستان، آذربایجان، خراسان و خوزستان را تحت فشار قرارداد و با حملات نظامی و کشتارهای فراوان، آنان را سرکوب و یکجانشین کرد. در واقع موفقیت رضاشاه مرهون به ایجاد تفرق بین طوایف و ایلات هر منطقه، فقدان اتحاد و بیگانگی بین کوچ‌نشینان، به دام انداختن سران و معتمدان از راه نیرنگ و فریب و در نهایت استفاده از سلاح‌ها و فنون جدید نظامی و مهمتر از همه برخورداری از پشتیبانی انگلیسی‌ها بود سپس به خلع سلاح و یکجانشینی آنان پرداخت.^{۶۴۲}

^{۶۴۲} . سکندر امان‌اللهی بهاروند، همان، ص ۲۳۷.



اجرای برنامه دولت علیه عشایر، در مناطق کردنشین، با مشکلات گوناگونی روبرو شد، به طوریکه در دهه بیستم و سیام میلادی، به علت بیزاری از برنامه‌های دولت و حس تهدید و محدودیت آزادی و رفتار مأموران علاوه بر واکنش‌های فرهنگی روشنفکران و رجال سیاسی و مذهبی، قیام و شورش‌های مختلف در مناطق کردنشین پدیدارگشت که رؤسای عشایر و رجال مذهبی رهبری بیشتر آن قیام‌ها را در دست داشتند، مأمورانی که دولت به مناطق کردنشین ارسال می‌کرد، گاهی با حمله عشایر و افراد مسلح مواجه می‌شدند.^{۶۴۳}

داریوش رحمانیان درباره سیاست خلع سلاح و سیاست عشایری معتقد است:

ناآرامی‌های مناطق کردنشین در آن زمان و در قبال سیاست اسکات و خلع سلاح عشایر، به درجات کمتر از مناطق لرنشین و فارس بوده است. اما تفاوت بسیار بزرگ و مهمی که وجود داشت، این بود که مسائل کردهای ایران با مسائل کردهای عراق

^{۶۴۳}. رفیق سابیر، همان، ص ۱۴۶.



و ترکیه و سوریه پیوند می‌خورد و ابعاد سیاسی قضیه را بسیار پیچیده‌تر و خطرناک‌تر می‌کرد.^{۶۴۴}

همانطور سعدی عوسمان هروتی از مورخان کرد و متخصص تاریخ ایران معاصر، درباره تاثیر گرایش ملی‌گرایی کردی میان عشایر کرد، معتقد است که حرکات عشایر به رغم آنکه یک ایدئولوژی ملی و یک جنبش ملی‌گرای منظم به نظر نمی‌رسد، لیکن واکنش‌های آنان نیز، اسباب هویتی و ملی داشت، چون دولت مرکزی رضاشاه به بهانه توحید هویت و یکسان‌سازی ملی و ملیت‌سازی، هویت‌های محلی را تهدید می‌کرد. وی برآن باور است که دولت مرکزی قدرت کامل رؤسای عشایر را سلب نکرده بود و برخی از قوانین دولت قبلی را که امتیاز زیادی به خاندان و مالکین و عشایر می‌داد، حفظ کرده بود، لیکن آنها به مقابله و سرکشی پرداختند که این، نقش بسزایی در ایجاد یک جنبش آزادیخواهی در این مناطق شد.^{۶۴۵}

^{۶۴۴}. داریوش رحمانیان، *ایران بین دو کودتا (تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از انقراض قاجاریه تا کودتای ۲۸ مرداد)*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۹۱، ص ۱۲۷.

^{۶۴۵}. سعدی عوسمان هروتی، *بزافی رزگاریخواری نیشتمانی له کوردستانی رۆژه-لاتدا (۱۸۸۰-۱۹۳۹م)*، هه‌ولیر: بلاوکراوه‌کانی کوری زانیاری کوردستان، ۲۰۰۷، صص ۱۱۵-۱۱۶.



کریمی حسامی (۱۹۲۶-۲۰۰۱م)، از نویسندگان و فعالان سیاسی کرد و شاهد بخش بزرگی از رویدادهای دوره پهلوی اول در مناطق کردنشین، برآن است که به علت ستم و سرکوب‌های دوره رضاشاه، می‌توان نتیجه گرفت که بخشی از رؤسای عشایر کرد که علیه دولت پهلوی اول برخاستند، آگاهی ملی داشتند و احساس سرکوب و زیردستی می‌کردند و این آگاهی باعث شده که آنها برای آزادی بجنگند و مبارزه کنند. لذا که محرک اصلی قیام آنها، ستم دولت مرکزی و سرکوب مناطق کردنشین بوده و بخشی از رؤسای عشایری که علیه دولت به مبارزه برخاستند، احساس تهدید بر از بین رفتن هویت فرهنگی در مناطق کردنشین کردند، البته با در نظر گرفتن آنکه احساس ملی‌گرایی میزان و نسبت خود را داراست. نمی‌توان آنان را به یاغی و قیام‌های آنان را به غائله و نافرمانی قلمداد کرد، همچنان که نمی‌توان عشایری را که با دولت مرکزی و رضاشاه همکاری کردند و پای ستم آن نشستند، ملی‌گرا و وطن‌پرست به حساب آورد.^{۶۴۶}

بدین سان به علت حساسیت مناطق مرزی کردنشین و سهولت استفاده دولت‌های همسایه ایران و دولت‌های دیگر مانند انگلیس،

^{۶۴۶} . کریمی حسامی، *پیدآچوونه‌وه (گه‌شتیک به نیو بزوتنه‌وه‌ی رزگار یخوازی کورد له کوردستانی ئیران)*، همان، جلد ۲، ل ۳۸-۳۹.



از عشایر منطقه به مثابه ابزار سیاسی، آنان عشایر را همچون ابزاری، ضد دولت مرکزی ایران تحریک می‌کردند. علاوه بر آن مناسبات کردهای ایران با کردهای ترکیه و عراق، تأثیر بسزایی در تشویق گرایش ملی‌گرایی کردهای ایران و عشایر آن منطقه داشت. همانطور که جنبش ملی‌گرای «شیخ محمود» در کردستان عراق و «خویبون» و «آارات» در ترویج ملی‌گرایی کردهای ترکیه و ایران نقش داشت. بنابراین دولت مرکزی ایران، متوجه این واقعیت شد و برای حل این مسئله به تدابیری اندیشید که اهم آنها عبارت بود از:

۱. ممانعت از تردد عشایر گرد ایرانی و غیر ایرانی در دوسوی مرز.
۲. اعزام واحدهای گشتی به مناطق مرزی، ایجاد پایگاه‌هایی برای نیروهای ارتش در شهرهای گردنشین، استقرار پاسگاه‌ها و قرارگاه‌های ژاندارمری یا قوای امنیه در کنار راههای اصلی.
۳. خلع سلاح جنگجویان عشایر به طور گسترده.
۴. تخته‌قاپوکردن یا اسکان اجباری عشایر و تبعید طایفه‌هایی که در برابر این گونه برنامه‌ها مقاومت می‌کردند. البته این اقدامات دولت باعث شد که کانونهای ستی قدرتهای محلی از بین برود و



مردم کرد از آغاز اجرای این برنامه دولتی با سیاست مشت آهنین رضاشاه روبرو شوند.^{۶۴۷}

البته بعد از تاجگذاری رضاشاه (۱۳۰۴ش)، سیاست کوچانیدن و دستگیری عشایر^{۶۴۸} و تبعید آنها به اوج خود رسید، هدف از این برنامه کاهش قدرت‌های محلی و تقویت و تحکیم مرکزگرایی بود. مسئولین دولت طبق برنامه دولت با نیرنگ و پول و تشویق و وعده‌های بی اساس، خلع سلاح عشایر را اجرا کرد.^{۶۴۹} دولت برای اجرای این برنامه، به مناطق گردنشین روی آورد و سلسله عملیاتی انجام داد و بسیاری از رؤسای عشایر را دستگیر کرد و آنها را در مناطق خود تبعید کرد.^{۶۵۰}

درباره، سرکوب‌گرایی دولت مرکزی پهلوی، سیف القضاة در شعری به شیوه‌های برخورد دولت با مردم مناطق گردنشین اشاره کرده، که علاوه بر قدغن زبان‌گردی، تبعید کردها به مناطق دیگر و مهاجرت بخشی از آنها به سوی عراق، دستگیری و زندانی رؤسا و افراد عشایر را شامل می‌شد.

^{۶۴۷} مجتبی برزویی، همان، ص ۲۳۹.

^{۶۴۸} ن.ک: پیوست (۴-۱) اسامی خوانین زندانی در قصر قجر در دوره پهلوی اول.

^{۶۴۹} سائیر مورادی، «میژووی رامیاری و کومه‌لاییتی جوانرو»، در: فریدون

میراحمدی، *جوانرود در گذر تاریخ*، سنندج: ده‌زگای روشنبیری گوران، ۱۳۸۸، ص ۵۲.

^{۶۵۰} جابر ابراهیم الراوی، *مشکلات الحدود العراقية الايرانية و النزاع السلاح*، بغداد:

دارالشؤون الثقافیه العامه، ۱۹۸۹، ص ۱۱۰.



ده کرانه دیل و بوونه ئه سیری له هه ورامی، سابلای و عیلی جه لالییه
نیو عه جه م

هیندیکی بو عیراق و بو سمنان و ده سته یه کی بو شیرازی که جیی
دامغان شیخی سه عدیه^{۶۵۱}

طبق گزارش روزنامه اطلاعات می توان نتیجه گیری کرد که هدف از این عملیات، مقابله با عشایری بوده که به مأموران دولت حمله کرده و متعرض مأموران دولتی شده و برخلاف برنامه های دولت مرکزی عمل کرده اند، بنابراین دولت مأمور ویژه ای را برای اجرای خلع سلاح در عشایر منطقه تعیین کرد.

همانطور که در روزنامه اطلاعات آمده، دولت سرتیپ محمدخان شاهبختی، فرمانده لشکر غرب و امیر لشکر امیر طهماسبی را مأمور اجرای این برنامه کرد و به سوی مناطق مریوان و اورامان و سنندج فرستاده، در این مورد روزنامه اطلاعات، درباره عملیات دولت علیه رؤساء عشایر مناطق کردنشین اورامان و مریوان، اشاره داده که «سرتیپ محمد خان شاهبختی، فرمانده لشکر غرب از جبهه اورامان و مریوان به سنندج مراجعت و پس از دو روز توقف از راه همدان به کرمانشاه حرکت کردند. محمود خان کانی

^{۶۵۱}. سیف القضاة، دیوانی سیف القضاة، کوکردنوهی قازی ئهممه، بی شوین:
انتشارات نفیسی فر، ۱۳۶۱، ص ۷۰.



سانان مریوانی و پسران حسینخان، مجید خان و محمد علی بیگ اورامی را با خود همراه برده‌اند». در ادامه گزارش روزنامه اطلاعات آمده، که امیر لشکر، امیر طهماسبی نیز عملیات مریوان را خاتمه داده و از آنجا به اورامان (رزاو) حرکت کرده است، نظر به اینکه رزاوی‌ها به روی اردوی دولتی شلیک کرده بودند مأمور برای خلع سلاح آنها گذارده و خودشان (امیر طهماسب) به سنج مجرت نمودند.^{۶۵۲}

ایضاً عشایر سلماس و اشنویه و رضائیه نیز، در برابر دولت و سیاست سرکوب عشایر و خلع ایلات واکنش نشان داده و قیام کردند، بنابر گزارش مجله «زار کرمانجی»، در سال ۱۳۰۵ش، عشایر اطراف سلماس، رضائیه و اشنویه، به قیام برخاسته و اتحادی میان عشایر آن منطقه به وجود آمده و در چند مکان مختلف به نیروهای دولتی آذربایجان حمله‌برده و آسیب بسیاری به حکومت رسانده و حاکم وقت اشنویه را ناچار به فرار کرده‌اند.^{۶۵۳}

^{۶۵۲} . اطلاعات، «اختتام غائله غرب»، اطلاعات، شماره ۲۷۴، ۱۰ مرداد ۱۳۰۶،

ص ۳.

^{۶۵۳} . زارکرمانجی، «بزوتنی کوردهواری له ورمی»، کوفاری زارکرمانجی، ژماره ۴، سالی یه‌کهم، ۱۹ ربیع الاول ۱۳۴۵ق، ص ۹.



عشایر پشدر نیز از جمله عشایر منطقه مرزی بودند که با برنامه خلع سلاح و سرکوب عشایری دولت مرکزی مواجه شدند. پشدری‌ها از مهمترین متحدان قیام سمکو بشمار می‌رفتند. آنها رؤسای عمده آنان در داخل ایران در منطقه سردشت زندگی می‌کردند و بخش دیگر آنان در مناطق مرزی کردنشین عراق ساکن بودند. در سال ۱۳۰۳ش، دولت مرکزی مرز را به سوی آنان بست، و این شرط را بر پشدری‌ها تحمیل کرد که باید: نخست، هریک از افراد پشدری، یک لیره عثمانی، به رسم عوارض، به دولت ایران بپردازد. دوم، سلاح خود را به دولت ایران تسلیم کند. سوم، باج ده ساله گذشته را به دولت بپردازد. اما پشدری‌ها این شرایط جدید را نپذیرفتند. پس از درگیری‌های شدید با قوای دولتی و عشایر متحد آن، به سوی مناطق خود در عراق عقب‌نشینی کردند.^{۶۵۴}

سپس در سال ۱۳۰۵ش، زمینداران و خوانین پشدری به شهر مرزی سردشت دعوت شدند تا موضوع املاکشان مورد بررسی قرارگیرد، اما افسران ارتش همه را به زندان انداختند و این افراد پس از پرداخت مبالغ گزافی به نظامیان بلندپایه، آزاد شدند. در سال ۱۳۰۶ش، یک واحد نظامی ارتش در نزدیکی سردشت مورد



حمله پشدریها قرار گرفت، در نتیجه شهر به تصرف آنان درآمد و به مدت ۴۵ روز پادگانهای دولتی آنجا به محاصره افتادند. سرانجام کنسول ایران، بعد از گفتگو با شیخ محمود برزنجی و به وساطت او پشدریها را وادار به ترک شهر کرد و در مقابل دولت ایران اراضی را از پشدریها خریداری کرد.^{۶۵۵}

همانطور در گزارش «روزنامه صدی الوطن» عراقی، به واکنش عشایر کردها اشاره کرده که کردها در برابر برنامه خلع سلاح عشایر و در مقابل دولت ایستاده و در مناطق مختلف، رویارویی میان سربازان ارتش و ایلمردان عشایر ایران رخ داده است. در ادامه نوشته که دولت ۶۵ تن از رؤسا و رجال عشایر را دستگیر و به تهران منتقل کرده که برخی از آنها از عشایر گُرد بوده‌اند.^{۶۵۶}

در هورامان و جوانرود، دولت در میان سال‌های ۱۳۰۴ش، بعد از تاجگذاری تا سال ۱۳۱۰ش، با هدف خلع سلاح، سرهنگ ثقفی را به منطقه جوانرود و هورامان فرستاد، با وعده‌های بی‌اساس و بنام دعوت به کرمانشاه، سلاح‌ها را جمع‌آوری کرد و تمام بیگزادگان هورامان و عشایر امامی، ایناخی، زردویی، باوجان، کلاشی، سنجابی، کلهر، گوران، مغی و گلباخی در جوانرود دستگیر شدند البته بنا به برنامه‌ای که قبلاً ترتیب -

^{۶۵۵}. برزویی، همان، ص ۲۴۷.

^{۶۵۶}. صدی الوطن، «دولت ایران عشایر را خلع سلاح می‌کند»، ۸ کانون الاول ۱۹۳۰، عدد ۱۲، سنه الاولی، ص ۲.



داده شده بود، همه سران عشایر دستگیر و به زندان تهران، اصفهان و خراسان اعزام شدند، البته تعدادی از آنها مانند نادرسان هورامی و فتح‌الله ایناخی، در میانه راه، درگذشتند. سران عشایر دستگیرشده به مدت ۱۰ سال تا سقوط رضاشاه در زندان ماندند و بعضی از آنها مانند شیخ حسن و شیخ عطای نقشبندی در زندان، فوت کردند.^{۶۵۷}

سیاست تخته‌قاپوکردن عشایر، که هدف آن از بین‌بردن زندگی عشایری و یکجانشین‌کردن آنها بود، باز تأثیر منفی در مناطق کردنشین جا گذاشت و بر اثر آن افراد عشایر منطقه به هر حرکت و جنبشی که ایجاد می‌شد، می‌پیوستند. در مقابل سیاست تخته‌قاپوی مناطق عشایری سنندج، هورامان و مریوان در میان سال‌های ۱۹۳۶-۱۹۳۹م، جنبش‌های کشاورزی در روستاها ایجاد کردند، اما به علت ضعف مناسبات میان رؤسای عشایر و عدم همکاری باهم، دولت مرکزی به فرماندهی امیر احمدی، توانست قیام‌ها را خاتمه دهد.^{۶۵۸}

سیاست عشایری و سرکوب دولت در برابر عشایر جلالی، در منطقه آرات و ماکو به طوری بود که دولت در سال ۱۳۱۹ش، برای سرکوب آنها ۱۲۹۰۰ نفر جلالی شامل زنان و نوجوانان و کودکان عشایر جلالی

^{۶۵۷}. سایبر مورادی، همان، ص ۵۲-۵۵.

^{۶۵۸}. کمال مظهر احمد، *دراسات فی تاریخ ایران الحديث و المعاصر*، همان، ص ۲۵۴.



می شد به همراه ۴۵۰۰۰ بز و گوسفند، ۴۰۰۰ گاو، ۲۰۰۰ اسب و ۱۵۰ شتر از اموال جلالی ها را به منطقه خرم آباد و سلطان آباد کوچاند.^{۶۵۹ و ۶۶۰}

۴-۱-۱- مقابله عشایر با سیاست های دولت به مثابه گریز از

مرکزگرایی

برخی تمرد عشایر گرد بر ضد دولت مرکزی را به این مسئله پیوند داده اند که به دنبال روی کار آمدن رضاشاه، یکی از سیاستهای اصلاحی او عبارت بود از تغییر جایگاه طبقات قدرت در ایران، به صورتی که همانند قدیم رؤسای عشایر قدرتی آنچنانی نداشته باشند. بر همین اساس، رؤسای عشایر به بازرگانان متحول شدند و طبقه بندی جمعیت مناطق کردنشین به: خوش نشین، کارگران کشاورز و رعیت تغییر یافت و ملکداری عشیره ای به ملکداری خصوصی خان ها، بیگ ها و اشخاص مذهبی انتقال یافت. البته این سیاست در نهایت تغییر بزرگی را در بنیاد اقتصاد فئودالی عشایر بوجود نیاورد، بلکه فقط آنرا تجدید کرد و سیادت فردی را به زمین های فئودالی برگرداند.^{۶۶۱} طبقه سنتی عشایر گرد، با این

^{۶۵۹} ناسر حیسامی، *پیداچوونه موه (گه شتیک به نیو بزوتنه موه ی رزگار یخوازی کورد له کوردستانی نیران)*، همان، جلد ۲، ص ۴۵.

^{۶۶۰} ن.ک به: پیوست های (۴-۱) و (۴-۲) مربوط به اسامی عشایر، خوانین، چهره های اجتماعی و رجال سیاسی دسگیر شده در قصر قجر.

^{۶۶۱} مجموعه من المؤلفین، *الحركة الكردية فی العصر الحديث*، ترجمه عبدی حاجی، بیروت: الفارابی، ۲۰۱۳، صص ۲۴۶-۲۴۷.



شیوه جدید زندگی سیاسی و اقتصادی راضی نبوده و در مقابل خواستار استقلال خود در حوزه های نفوذ خود بودند که این مسئله در راستای حفظ زندگی اجتماعی و تقلیدی خود بود. حرکتی که در دهه بیست قرن بیستم میلادی، در کردستان عراق و به رهبری سران عشایر انجام گرفت، برای نیل به هدف استقلال آنها در مناطق خود بود. تحرکات سردار رشید، سمکو و محمد رشیدخان و جعفر سلطان در این چهارچوب قرار میگیرند.^{۶۶۲} رضاشاه با وجود اینکه با برخی از ارباب ها، خان ها و سردارها به ستیز پرداخت، «اما این برخوردها تغییری در وضعیت مالکیت آنها بر زمین و به طور کلی مناسبات کهن ارباب-رعیتی ایجاد نکرد». او ضمن تقسیم زمین های مصادره شده، بین افسران، مقام های اداری و درباری و تشکیل طبقه ای از مالکان جدید و وفادار به خود، سهم عمده زمین های مصادره شده را برای خود برمی داشت.^{۶۶۳} در دوره رضاشاه، مالکان قدیم و خوانین ایلات و عشایر دارای ملک، املاک خود را از دست دادند و دولت املاک مصادره شده را به طبقه نوظهوری متشکل از بازرگانان، مقاطعه کاران و اعضای دستگاه جدید (بوروکراسی) و نظامیان داد و این طبقه جدید شروع به خرید ملک کردند، نه تنها به علت ارزش اقتصادی آن، بلکه در جهت کسب قدرت سیاسی و حیثیت اجتماعی که

^{۶۶۲} همان، صص ۲۴۷-۲۴۸.

^{۶۶۳} ابراهیم رزاقی، *اقتصاد ایران زمین*، تهران: نی، ۱۳۹۲، ص ۱۶.



زمین برای آن‌ها بوجود می‌آورد.^{۶۶۴} این کار به تضعیف قدرت خوانین، ایلات و عشایر منجر شد و وضع اقتصادی آن‌ها را وخیم کرد و آنان را وادار به فروش املاک خود کرد.

سیاست‌های عشایری رضاشاه و شیوه اجرای آن در تقویت فعالیت‌ها نقش داشت و ناچار به درگیریهای خونین مابین قوای دولتی و عشایر محلی منجر شد، به‌طوریکه وقایع سال‌های نخستین سلطنت رضاشاه بیشتر با درگیری‌های مسلحانه با ایلات و عشایر سرکش، که تمایلی به پذیرش سیاست تمرکزگرایی در حوزه عشایر نداشتند، سپری شد. بیشتر سران و رؤسای ایلات و عشایر از جمله عشایر کرد که پیش از آن دارای استقلال و قدرت محلی نسبی بودند، در برابر این سیاست رضا شاه که بعضاً به زور اسلحه و اجبار انجام می‌شد، مقاومت می‌کردند. سرداران کرد که در سالهای پیشین هرج و مرج داخلی ایران و نبود یک دولت مرکزی قوی را بهترین فرصت برای قدرت‌گیری محلی دیده بودند، در آن بازه زمانی با سیاست تمرکزگرایی خشن دولت روبرو بودند. کاوه بیات عقیده دارد که عشایر گُرد گرچه بنابه دلایلی، مانند ایلات دیگر چون بختیاری‌ها و قشقایی‌ها اهمیتی برای دولت نداشتند، اما به هر روی مشمول اقدامات تمرکزگرایانه رضا شاه بودند و بسیاری از سرکردگان

^{۶۶۴} ا.ک.س. لمبتون، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۴۵۹.



کرد در برابر این اقدامات پایداری کردند. جعفرسلطان دقیقاً به همین دلیل سر به طغیان و نافرمانی برداشت.^{۶۶۵} برزویی نیز عقیده دارد اگرچه سیاستهای عشایری رضاشاه در برابر همه ایلات ایران یکسان بوده و در مورد کردها شدت بیشتری نسبت به قشقایی ها، بختیاریها و یا ترکمنها اعمال نمی شد و همه اقوام و ایل‌های سراسر کشور به طور یکسان قربانی سیاست‌های خشونت بار دولت رضاشاه قرار گرفتند، اما واکنش‌ها به این سیاست، در میان همه اقوام به صورت یکسان نبوده و دست کم در مورد کردها، پیامد بسیار زیان‌بخشی به دنبال داشت. این پیامدها عبارت بود «از ایجاد نفرت و کینه در میان کردها نسبت به فارس‌ها، خواسته یا ناخواسته ستم رضاشاهی را در میان کردها به مثابه ستم فارس برضد کرد جلوه داد».^{۶۶۶} پس از عملی شدن قانون خلع سلاح، اقتدار و تسلط نیروهای ارتش دولتی به مناطق کردنشین بازگشت و همین مسئله باعث شد که «ارج و قدر و اعتبار عوامل قدرتمند بومی به شدت کاهش یابد». از همین رو اعتراض به این قانون و همچنین شیوه اجرایی آن، از عوامل مهم نارضایتی عشایر از دولت رضاشاه بوده که باعث شد عشایر نزدیک به مرز از قبیل محمد رشیدخان قادر خانزاده، جعفر سلطان لهونی، محمودخان دزلی و محمودخان کانی سانانی پس از مقاوت در برابر این

^{۶۶۵} . کاوه بیات، *شورش عشایری فارس ۱۳۰۹-۱۲۰۷*، تهران: نقره- زرین، ۱۳۶۵،

ص ۸.

^{۶۶۶} . مجتبی برزویی، همان، ص ۲۴۴.



سیاست، در نهایت به عراق پناهنده شده و مورد استفاده دولت انگلیس در راستای اهداف خود قرار بگیرند.^{۶۶۷}

البته یکی دیگر از عوامل اساسی واکنش جامعه گردنشین و عشایر منطقه به نظام اجباری و توحید ارتش بوده که از جمله برنامه‌های سیاست دولت برای ایجاد مرکزگرایی بوده است. همانطور که در فصل سوم تحقیق به آن اشاره شد، نظام اجباری و اجرای توحید قوای مختلف ایران و نوسازی در ارتش، با واکنش‌های گوناگون روبرو شد.

کردها در مناطق گردنشین، از سربازگیری تلقی منفی داشتند. حتی در مناطق گردنشین به سربازی «اجباری» گفته می‌شد که معنی آن گرفتن کسی به بیگاری می‌باشد. کردها در برابر نظام اجباری، سرپیچی کردند و به واکنش‌هایی که در حد توان آنان بود، برخاستند. در ادبیات محلی مناطق گردنشین در مورد سربازگیری و نظام اجباری، ترانه‌ها و آوازهای سروده که سینه به سینه نقل شده است.^{۶۶۸} برای مثال مادر سربازان گرد در حین رفتن پسران‌شان به سربازی و اجرای قانون نظام اجباری، این شعر را سروده‌اند:

^{۶۶۷} همانجا، ص ۲۴۴.

^{۶۶۸} غنی بلوریان، ناله‌کوک، مترجم: رضا خیری مطلق، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۹۴، ص ۲۰.



کورم گه وره کرد به شه کری شاری رها شا ده بیا له بو "ئيجباری"
 کورم گه وره کرد به شیري مهري رها شا ده بیا پي ده کا شهري
 ره بی ره زاشا ته ختت وه رگهري^{۶۶۹}

معنی شعر آن است که مادر پسر را با شکر شهر و به شیر
 گوسفندهای منطقه خود بزرگ کرده، اما رضاشاه پسرش را به
 سربازی اجباری و برای جنگ می‌برد. و به همان خاطر در انتها
 می‌گوید: خدایا تخت و تاج رضاشاه را سرنگون کن.

در زمان اجرای قانون نظام اجباری و سربازگیری جوانان، بخشی
 از جوانان مناطق کردنشین، شهرهای خود را ترک می‌کردند و به
 سوی کوههای بلند مناطق می‌گریختند یا اینکه به جنبش‌های
 عشایری و مبارزات مسلحانه علیه دولت مرکزی می‌پیوستند.^{۶۷۰}
 (در مباحث آتی بیشتر در مورد جنبش‌ها و قیام‌ها توضیح داده
 می‌شود).

بنابراین سربازگیری در مناطق کردنشین بلافاصله شروع نشد،
 حکومت رضاشاه نتوانست مانند مناطق دیگر ایران، کردها را به

^{۶۶۹}. سه‌عدی عوسمان هه‌روتی، همان، ص ۱۱۲.

^{۶۷۰}. خلیل علی مراد، *دیروکا نیرانی ده نوی و هه‌فچه‌رخ*، و مرگیران بهزاد محمد طاهر
 رمضان. دهوک: دار سپیریز، ۲۰۱۱، ص ۱۷۵.



سربازی بیرد. اما پس از تحکیم کامل پهلوی اول، در کردستان، نیز سربازگیری اجباری عملی شد.^{۶۷۱}

۴-۱-۲- واکنش‌های مسلحانه عشایر کُرد در مقابل سیاست

عشایری دولت

۴-۱-۲-۱- قیام سمکو شکاک

اسماعیل آقا فرزند محمد آقا و نوۀ علی خان شکاک، ملقب به سردار نصرت، رئیس عشیرۀ شکاک بود، وی پس از کشته‌شدن برادرش جعفر آقا^{۶۷۲} در تبریز، علیه دولت سر به عصیان برداشت و در صدد انتقام برادرش بود.^{۶۷۳}

ترور جعفر آقا، نقش بزرگی در کینه‌جویی و انعکاس و فعالیت‌های سمکو داشت، لذا ضرورت دارد؛ واقعه قتل جعفر آقا، به روایت احمد کسروی (۱۲۶۹-۱۳۲۴ش) که در آن دوره زندگی می‌کرد، ذکر شود، او درباره انتقام‌جویی بعدی سمکو و تأثیر قتل برادرش و درباره توطئه‌چینی مسئولین علیه جعفر آقا، می‌نویسد:

^{۶۷۱}. غنی بلوریان، همان، ص ۲۰.

^{۶۷۲}. جعفر آقا پسر محمد آقا و برادر سمکو شکاک، در یک "مهمانی توطئه‌آمیز" توسط نظام السلطنه حاکم تبریز و با یافتن دستور قتل از محمدعلی میرزا نایب السلطنه، او را به قتل رساندند. (بابامردوخ روحانی شیوا، تاریخ مشاهیر کرد، جلد سوم، انتشارات سروش، تهران: ۱۳۹۰، ص ۴۸۶).

^{۶۷۳}. همانجا.



نظام السلطنه که پس از رفتن محمدعلی میرزا به تهران، به پیشکاری آذربایجان آمده بود، به جعفر آقا (برادر سمیتکو) زینهار داد و او را به تبریز خواست... چند روزی نگهداری ارمنستان را به او سپرد که با کسان خود بگردد و اگر آشوبی رخ داد، جلوی مردم را گیرد. تا چندی آنان در شهر می‌بودند و همچنان با تفنگ و فشنگ می‌گردیدند... ولی یک روز ناگهان آواز افتاد که جعفر آقا را کشته‌اند و کسان او شلیک کنان گریخته و چند کس را با تیر زده‌اند.^{۶۷۴}

کسروی درباره چگونگی این واقعه، تصریح می‌دارد که محمدعلی میرزا از تهران، به نظام السلطنه دستور داده که جعفر آقا را بکشد و او نیز کار را به محمد حسین خان ضرغام، از سرکردگان سواران قره‌داغ سپرد و او هم جعفر آقا را به سرای خود خوانده و او را کشت.

جعفر آقا بی آنکه بدگمان باشد با کسان خود در آمده و آنان را در حیاط در پایین گزارده و برای دیدن نظام السلطنه از پله‌ها بالا رفته، فراشان او را به اطاق کوچکی راه نموده‌اند. ولی همین که نشسته ضرغام تفنگی به دست، از روزنه او را نشانه گردانیده.

^{۶۷۴} . احمد کسروی ، تاریخ مشروطه ایران، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۸، ص ۱۸۶.



جعفرآقا جسته و افتاده و جان سپرده... کشته جعفرآقا را با دو تن آوردند و در عالی قاپو آویزان گردانیدند. من [کسروی] این هنگام به مکتب می‌رفتم، و با دو سه تن از شاگردان به تماشا رفتیم. هر سه را سرنگون آویزان کرده بودند.^{۶۷۵}

کسروی این واقعه را علت نافرمانی محمدآقا (پدر جعفرآقا و سمکو) در مقابل دولت و پیوستن او به عثمانی‌ها می‌داند، حتی بخشی از انتقام‌جویی و عصیان سمکو را نیز نتیجه این حادثه می‌داند. علاوه بر آن معتقد است که «این داستان از هر بار شگفت‌آور بود و از ارج کارکنان دولت» بسیار کاسته است، «از یک‌سو زینهار شکستن و کسی را به نیرنگ کشتن، و از یک‌سو کار نادانستن و در برابر چند تن کُرد ناتوانی نشان دادن. آن‌گاه مردم از پایان کار می‌اندیشید که با آن ناتوانی دولت مایه ریخته‌شدن خون هزاران بی‌گناه خواهد گردید و گردان به خونخواهی سر برآورده، به تاخت و تاز خواهند برخاست».^{۶۷۶}

اگرچه حسن ارفع درباره چگونگی واقعه قتل جعفرآقا در سال ۱۹۰۷م، اشاره کرده که با ضربات خنجر او را کشته‌اند، لکن همانند کسروی معتقد است که «این عمل ناجوانمردانه حکومت

^{۶۷۵}. همان، ص ۱۸۸.

^{۶۷۶}. احمد کسروی، همان، صص ۱۸۸-۱۸۹.



تبریز، بجای ترساندن قبیله شکاک، آنها را بیشتر عاصی و سرکش نمود.^{۶۷۷}

ظهور سیاسی و ملی‌گرایانه سمکو شکاک، بیشتر به دوران بعد از جنگ اول جهانی و اواخر دوره قاجار برمی‌گردد، در این دوره مناطق کردنشین ایران به جنبش و قیام‌های گوناگون پرداخت، نیرومندترین و طولانی‌ترین قیام‌ها، قیام سمکو بود که میان سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۹ش، طول کشید.

فعالیت سیاسی او بیشتر در جنگ اول جهانی بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م و خروج آن در جنگ و با عقب‌نشینی قوای روس در شمال غربی ایران و ضعف دولت مرکزی شروع شد، وی رئیس ایل بزرگ شکاک بود و با تفنگچیان ایل شکاک این خلاء سیاسی و نظامی را پر کرد.^{۶۷۸}

نمی‌توان گفت که همه زندگی سیاسی و واکنش‌های او منبع ملی‌گرایی‌گرایی‌گرایی داشت، لیکن بعد از ورود سید طه نه‌ری شم‌دینی و برخی از روشنفکران و نخبگان کرد مانند «محمد ترجمانی‌زاده» و «میرزا حسن سیف‌القضات» به قیام پیوستند و البته قبلاً نیز تحت

^{۶۷۷} حسن ارفع، کردها و یک بررسی تاریخی و سیاسی، تهران: بی‌نا، ۱۹۶۶، ص ۵۳.

^{۶۷۸} حامد محمود عیسی، المشكلة الكردية فی شرق الاوسط، بورسعيد: مكتبة مدبولی، ۱۹۹۲، صص ۳۸۸.



تأثیر افکار عبدالرزاق بدرخان (از نوادگان امیر بدرخان) قرار گرفته بود، به این صورت جنبش سمکو، از یک جنبش عشایری و محلی به یک حرکت ملی کردی منطقه‌ای در مناطق کردنشین تبدیل گشت و هماهنگی‌های بسیاری با جنبش و رجال سیاسی کردی ملی‌گرای دیگر در مناطق مختلف ایران، ترکیه و عراق ایجاد کرد.

عبدالرزاق بدرخان، در سال‌های ۱۲۹۱-۱۲۹۲ش (۱۹۱۲-۱۹۱۳م)، نقش بسزایی در ذهنیت سمکو ایجاد کرد و سمکو از حامیان اصلی آن در مناطق کردنشین آذربایجان بود، البته ناگفته نماند که بدرخان نیز از لحاظ سیاسی به سمکو مدیون بود، چون بدرخان افراد وی توسط ترک‌ها در قلعه چهریق که در آن زمان پادگان سربازی ترک‌های اشغالگر بود، دستگیر شده بود. همانطور که در خاطرات وی آمده، سمکو که در منطقه قطور ساکن بود، با جنگجویان خود به یاری بدرخان رسیده و آن را از دست ترک‌ها رها ساخته است. او مانند یک مرد سیاستمدار روشنفکر تعامل می‌کرد و از هر گرایشی که مبنای ایلی و عشایری داشت دوری می‌جست. عبدالرزاق در خاطرات خود درباره گرایش خودش، به آن اشاره کرده که طرفدار هیچ شکل سیاسی نبوده و هدف اصلی او فقط «خدمت به پیشرفت و ترقی کردها بوده» و بر آن تأکید



می‌ورزد که «مطلب اساسی من استقلال و آزادی کردها تحت سرپرستی روسیه است».^{۶۷۹}

جلیلی جلیل، از مورخان کُرد روسیه، درباره گرایش و اهداف سیاسی بدرخان معتقد است که وی برآن باور بود که گام‌های شیخ عبیدالله نه‌ری را به اتمام برساند، معتقد بود که برای موفقیت جنبش کردها باید در مناطق کردنشین ایران دست بکار شد تا اینکه به مثابه یک جایگاه پشتیبانی، حامی شورش کُردهای ترکیه باشد.^{۶۸۰}

شاید سمکو در طرز فکر ملی‌گرایی خود نیز، تحت تأثیر سید طه بوده باشد، چون سید طه علاوه برآن که نوۀ شیخ عبیدالله نه‌ری بود و سالها قبل در مناطق کردنشین ایران شورش برپا کرده بود، خودش نیز از آن دسته رجال سیاسی کُرد بود که باور داشت باید در مناطق کردنشین ایران، شروع به فعالیت ملی‌گرایی کرد و از انگلیس‌ها می‌خواست یک دولت مستقل را که کردستان ایران جزوی از آن باشد، برای کُردها تشکیل دهد، «مس بل» نیز که

^{۶۷۹} . عبیدورمزاق به‌درخان، *بیرموری عبیدورمزاق به‌درخان*، وەرگیران و ئامادمکار جلیلی جلیل، وەرگیرانی کوردی شوکور مستهفا، سلیمانی: دزگای ئاراس، ۲۰۰۰، صص ۳۱-۳۸.

^{۶۸۰} . محمد رسول هاوار، *سمکو (نیسماعیل ناغای شکاک) و بزوتنه‌وه‌ی نه‌ته‌واپه‌تی کورد*، سلیمانی: به‌ریو به‌ریتی خانه‌ی چاپ و بلاوکرده‌وه، ۲۰۰۵، ص ۱۵۹؛ حلمی، رفیق، *یادداشت*، سقز: انتشارات محمد، سقز، ۱۳۶۹، ص ۵۷۰.



یکی مسئولان وقت تأثیرگذار انگلیس در عراق بود، درباره اعتقاد سید طه اشاره می‌کند که او در صدد تشکیل یک دولت کردی تحت حمایت انگلیس بوده و برای این امر در همان روزگاری که سمکو اغلب مناطق کردنشین را در دست داشت، به بغداد سفر کرده و هدف آن بدست آوردن حمایت انگلیس از کردها و تشکیل یک دولت مستقل بود که مناطق کردنشین ایران نیز، جزو آن باشد. لیکن انگلیس‌ها صراحتاً سید طه را از این ایده ناامید کردند چرا که انگلیس به هیچ وجه با ایده تجزیه کردهای ایران از دولت ایران موافق نیست. انگلیس برعکس هدف سید طه، میخواست که حاکم مناطق اربیل، رواندز و بهدینان باشد و از طرف دیگر به عنوان رقیب شیخ محمود از نام سید طه و نفوذ آن استفاده کنند تا نفوذ شیخ محمود را میان کردهای عراق کاهش دهند.^{۶۸۱}

سمکو شکاک به طوری طرفدار فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی بدرخان شد که تأثیر بسزایی در تشویق کردهای آذربایجان داشت در جهت نشر افکار ملی‌گرایی و گسترش آموزش و پرورش. بدرخان برای اجرای برنامه‌ی خود، سمکو شکاک را وادار کرد تا پشتیبان و حامی اصلی برنامه‌هایش باشد، بدرخان و سمکو با هم

^{۶۸۱} . رفیق حلمی، بهرگی یه‌که‌م، همان، صص ۲۶۴-۲۶۷؛ جلد ۲، صص ۶۴۰-۶۴۳.



در سال ۱۲۹۱ش (۱۹۱۲م)، یک انجمن فرهنگی در شهر خوی تحت عنوان (جهاندانی) ایجاد کردند که بدرخان ریاست آن را بر عهده داشت، این انجمن، در سال ۱۲۹۲ش (۱۹۱۳م)، یک مدرسه را با زبان کردی در خوی افتتاح کردند، هدف این انجمن، نشر تعلیم و فرهنگ بود، از برنامه‌های این انجمن ایجاد یک مدرسه در خوی، تلاش برای نشر روزنامه و مجله‌ی کردی، ایجاد برنامه‌ی درسی برای الفبای کُردی و ارسال جوانان و نوجوانان کرد به کشورهای اروپایی برای ادامه تحصیل بود.^{۶۸۲}

بنابراین روشن است که بدرخان نقش اساسی در تحول گرایش ایلی سمکو داشته و در سال‌های میان (۱۲۹۹-۱۳۰۹ش) نیز، به این تلاش‌های فرهنگی و سیاسی فراتر از تمایل عشایری، ادامه داد.

البته عوامل دیگری نیز وجود داشتند که باعث ظهور قدرتمندانه سمکو و ایل شکاک شدند: موقعیت عشیره شکاک و اوضاع عمومی آذربایجان در سه دهه‌ی آغازین سده‌ی بیستم که شرایطی را ایجاد کرده بودند که آمدن قدرتی قبیله‌ای، در میان کُردهای آن ولایت را ناگزیر کرد. خاستگاه جغرافیایی بسیار حساس عشیره‌ی شکاک یعنی منطقه استراتژیک قطور، جاه‌طلبی‌ها و بلندپروازی-

^{۶۸۲}. عبودرمزاق بدرخان، همان، ص ۳۸؛ رمسول هاوار، همان، صص ۱۶۱-۱۶۳.



های سمکو، رئیس آن عشیره، برای تسلط بر بخش غربی آذربایجان، تحریکات و کمک‌های مالی و تسلیحاتی دولت عثمانی، انگلستان و روسیه به سمکو و ضعف روز افزون دولت ایران، از جمله عواملی بودند که در فاصله‌های سال ۱۲۹۷-۱۳۰۱ش، موجب بروز شورش سمکو شدند.^{۶۸۳}

سمکو خود را رئیس و بزرگ کردستان ایران تلقی می‌کرد، با هدف پرورش این آرمان توانست توسط ۴۰۰۰۰ جنگجوی ایل شکاک و متحدانش سلطه و قدرت خود را زیر پرچم و شعار ملی‌گرایی گُرد فرض کند. اگرچه سمکو در سخنرانی‌ها و شعارهای خود، بر دولت کردستان مستقل تأکید می‌کرد، لیکن مفهوم حکومت در ذهن او بیشتر کاربرد قبیله‌ای داشت و مانند یک رئیس عشایر برخورد می‌کرد.^{۶۸۴}

سمکو در فبرایر ۱۲۹۷ش، نوعی از حکومت محلی در مناطق آذربایجان غربی تشکیل داد، مسئول شهر و شهرستان‌ها را تعیین نمود. تقاضای تشکیل جلسات برای رؤسای عشایر منطقه کرد تا تشکلی به عنوان انجمن رؤسای عشایرهای کرد را تشکیل دهد و

^{۶۸۳} . احمد چوپانی، همان، صص ۷۴-۷۵؛ علی ططری و رحیم نیکبخت، *تحولات غرب آذربایجان به روایت اسناد مجلس شورای ملی دوره‌های سوم تا پنجم*، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای ملی، ۱۳۹۰، ص ۴۶.
^{۶۸۴} . حامد محمود عیسی، همان، ص ۳۸۸.



در جلسات آن تشکّل، مسئله تشکیل دولت مستقل کردستان را بررسی کنند، به همان علت و برای توضیح دادن به انگلیس‌ها و دانستن موضع آنها در این مورد، سید طه نه‌ری را در سال ۱۹۱۹م، به بغداد فرستاد. لکن بریتانیا به علت رویکردی که با ایران در سال ۱۹۱۹م، داشت، بر تمامیت اراضی ایران تأکید ورزید به خواسته‌های سید طه موافقت نکرد.^{۶۸۵}

حسن ارفع نیز اشاره کرده که سمکو در سال ۱۲۹۹ش، بطور همه‌جانبه دم از استقلال گُرد زده و با توجه به شخصیت خویش و فراوانی اطرافیانش، این کار در نظر او در نهایت سادگی بود و می‌خواست ایالت مستقلی که تمام اکراد آذربایجان غربی را در بر داشته باشد، تأسیس نماید هرچند اهالی آن حدود، بیشتر آذری، ترک و شیعه مذهب بودند و از حیث آداب و اخلاق و رسوم زندگی، با کردها بکلی متفاوت بودند.^{۶۸۶} اگرچه حسین آبادیان عقیده دارد که بعید به نظر می‌رسد هدف سمکو چیزی شبیه تشکیل حکومت کردستان در نظر داشته باشد.^{۶۸۷}

سمکو خیلی زود توانست مشکل بزرگ امنیتی و سیاسی برای تمامیت اراضی ایران ایجاد کند. ابتدا در سال ۱۲۹۸ش، به ارومیه

^{۶۸۵} . هیمن حمید خورشید، همان، ص ۱۰۹.

^{۶۸۶} . حسن ارفع، همان، ص ۵۹.

^{۶۸۷} . حسین آبادیان، همان، ص ۲۰۹.



حمله و خسارت زیادی به آن شهر و نیروهای آن دولتی مستقر در آن وارد کرد. با این پیروزی، سمکو بر بسیاری از نواحی آذربایجان غربی، از سواحل شرقی دریاچه ارومیه تا مرز ترکیه، مسلط شد. در این زمان دولت در صدد از بین بردن سمکو بود، برای همین امر، به طریقی زیرکانه، بسته‌ای حاوی بمب برای سمکو فرستاد. این بسته هنگام بازکردن منفجر شد و چند تن از سران قوم و از جمله برادر سمکو را به قتل رساند، اما سمکو جان سالم بدر برد. وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش، توسط رضاخان و سیدضیاءالدین، تزلزلی در تصمیم سمکو وارد نکرد و برعکس او را در ادامه قیامش مصمم‌تر ساخت.^{۶۸۸}

سمکو در این دوره از قیام خود به فعالیت‌های فرهنگی هم پرداخت. او در ارومیه در قلعه چهاریق (چاری-چاریک)، روزنامه‌ای برای نشر افکار ملی‌گرایانه تحت عنوان «روژ کرد»^{۶۸۹}، به زبان کردی و فارسی منتشر کرد.^{۶۹۰} او در صدد بود که چهره‌های عشایر و خاندان‌های محلی را نیز به سوی حرکت ملی

^{۶۸۸} مردوخ‌ی روحانی شیوا، همان، ص ۴۸۷؛ عوسمان علی (کوکردن‌هوه و ناماده-کردن)، *کورده به‌لگه‌نامه‌کائی به‌ریتانیا*، همان، ص ۲۱۴.

^{۶۸۹} ن.ک: پیوست (۲-۴) روزنامه روژ گرد.

^{۶۹۰} محمد تمدن، اوضاع ایران در جنگ اول با تاریخ رضائیه، تهران: مؤسسه مطبوعاتی تمدن و کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۰، ص ۳۶۹.



ترغیب کند، بنا به روایت «ملا احمد ترجانی زاده» و به نقل از برادرش «ملا محمد ترجانی زاده» که از چهره‌های فرهنگی و سیاسی گرد به شمار می‌رفت و مدیر مسئول روزنامه «روژکرد» جنبش سمکو نیز بود، بعد از انتشار اولین شماره روزنامه، در جلسه‌ای در قلعه چهریق، با رؤسای عشایر و خوانین منطقه، روزنامه را وسط جلسه گذاشت و یک سکه طلایی را روی روزنامه قرارداد و به رؤسای عشایر حاضر در جلسه نیز گفته که هرکدام از آنها نیز یک سکه طلایی را روی روزنامه بگذارند، سمکو گفته «اگر چه روزنامه به پول شما نیازی ندارد و خودم هزینه‌اش را به عهده می‌گیرم، لیکن این اولین روزنامه کردی است که منتشر می‌شود باید به طلا خریده شود».^{۶۹۱} به نظر می‌آید سمکو در این جلسه خواسته که اهمیت روزنامه به صورت کلی و روزنامه خود را برای نشر افکار و منظم قیام و اهمیت ویژه به نشر زبان کردی را به رؤسای عشایر گرد حاضر برساند.

سمکو در میان سال‌های ۱۲۹۸-۱۲۹۹ش، در صدد بازکردن مدارس کردی و پیشرفت تعلیم در منطقه خود بود، او برای این کار با رجال مذهبی و علما و عشایر هم‌فکر شد که زکات و

^{۶۹۱} محمد صالح نبیرا هیمی شه‌پول، «کوزانی فهره‌نگی زمانی کوردی»، تهران: ناشر مستوفی، ۱۳۷۹، ل ۱۰۴-۱۰۵.



صدقات از خیرین منطقه کردنشین جمع‌آوری کنند تا هزینه مدارس را فراهم نمایند، لکن به علت مخالفت بخشی از ملاکین و عشایر منطقه و شایعات بسیاری علیه انگیزه‌های سمکو و بازکردن مدارس گُردی از یک طرف و از طرف دیگر ترس مسیونرها و مسئولین دولت ایران در منطقه به علت گُردی کردن زبان، این مسأله را نوعی تفرقه اندازی تلقی می‌کردند و شایعات بسیاری از این جهت منتشر کردند، در نهایت تلاش سمکو در این مورد نافرجام ماند.^{۶۹۲}

نیاز سمکو شکاک، برای انتشار زبان گُردی فقط به مدارس و روزنامه‌اش ختم نشد، بلکه تشکیلاتی نیز برای اخذ گمرگ درست کرده و لطیف چاوش را عهده‌دار ریاست اداره گمرگ تعیین نموده بود، جالب این است که قبوض اخذ گمرگ را به هر دو زبان گُردی و فارسی چاپ کرده بود.^{۶۹۳ و ۶۹۴}

در سال‌های بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش و تغییر گفتمان سیاسی دولت ایران جهت تحکیم مرکزگرایی و ملی‌گرایی و کاهش قدرت‌های محلی و عشایری و انعکاس آن، سران عشایر و رجال سیاسی گُردی نیز، در برابر آن سیاست، به مقابله پرداختند

^{۶۹۲} . رهسول هوار، همان، صص ۱۶۳-۱۶۴.

^{۶۹۳} . محمد تمدن، همان، ص ۳۷۲.

^{۶۹۴} . ن. ک: پیوست (۳-۴) قبوض گمرگی صادر شده توسط سمکو به زبان گُردی.



و تأثیر و تحولی نیز در اندیشه عشایر و سیاسیون کرد بر جا گذاشت، برای مثال در نامه‌ای که سمکو به ظفر الدوله (فرمانده فوج وقت در آذربایجان و فرماندهی نیروهای ایران در آذربایجان) نوشت، در سال ۳۱ مه ۱۹۲۲م (که پیک مربوط به کنسول بریتانیا در تبریز به او رسانده بود) افکار ملی‌گرایانه خود را به او عرض می‌نماید و می‌نویسد: «ببینید، ملت‌های کوچک جهان، که یک چهارم قبایل کرد هم نیستند، چگونه خودمختاریشان را از دولت‌های بزرگی چون دولت آلمان گرفتند. اگر این ملت بزرگ کرد نتواند حقش را از ایران بگیرد، ترجیح می‌دهد بمیرد و زنده نباشد. دولت ایران چه بخواهد و چه نخواهد ما کردستان را خودمختار می‌کنیم، بنابراین خطاست اگر کسی بخواهد بی‌جهت موجب اتلاف جان انسانها بشود».^{۶۹۵}

بنابر یک سند وزارت امور خارجه بریتانیا اسناد نمایندگی عالی بریتانیا، در بغداد، گزارشی درباره سفر سال ۱۹۲۲ش، یکی از کردهای طرفدار انگلیس (مصطفی پاشا یا مولکی) بعد از سفر خود به ساوجبلاغ و آذربایجان با چهره‌های عشایر کرد دیدار کرده، در ضمن آنها دیداری با سمکو شکاک و سیدطه داشته و مصاحبه‌ای نیز در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۹۲۲م، با سمکو انجام داده است و در اسناد

^{۶۹۵}. کریس کوچرا، همان، ص ۶۵.



آن گزارش و مصاحبه دیده می‌شود و همراه با گزارش نمایندگی انگلیس در این مجموعه اسناد گنجانده شده است. سمکو در جواب سؤال مأمور انگلیس، درباره اندیشه ملی‌گرایی کردی و نقش آن، یامولکی گفته «اکنون من تنها حاکم کردستان هستم، ابتدا باید همه مملکت را آزاد کنیم، بعد از آن مهم نیست چه کسی حاکم آن میشود و من از آن لحاظ بی‌نیاز هستم».^{۶۹۶}

البته بخشی از اسناد وزارت امور خارجه نیز، تأکید بر سفر و دیدار مصطفی پاشا با سمکو و دیگر خوانین منطقه گردنشین ایران دارند^{۶۹۷} و در این مورد گزارش‌های تهیه شده است. بنابر راپرت کارگزار ساوجبلاغ، آمده که مصطفی پاشا که از کردهای عراق هستند و اعضای کمیته استقلال گرد است و در صدد تحقیق این هدف [استقلال] است، وارد ساوجبلاغ شده است.^{۶۹۸}

به‌نظر می‌رسد که سمکو نوعی از خودمختاری یا فراتر از آن را برای کردهای ایران در نظر داشت، لیکن هیچوقت درباره

^{۶۹۶} . سند شماره (FO۳۷۱/۷۷۸۱) در تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۲۱ در مجموعه اسناد کرد در اسناد بریتانیا: **کورد له به‌لگه‌نامه‌کانی به‌ریتانیا**، کوک‌دنه‌وه و ئاماده‌کردن: عوسمان ععلی، و مرگیرانی کامهران بابان زاده، هه‌ولیر: خانه‌ی موکریانی بو چاپ و بلاوکردنه-وه، ۲۰۱۳، ل ۲۰۹.

^{۶۹۷} . ن.ک: به پیوست (۴-۴) یک سند درباره دیدار مصطفی پاشا با سمکو.

^{۶۹۸} . مرکز اسناد ملی ایران، سند شماره ۱۵۵۸-۲۹۳، وزارت امور خارجه، راپرت کارگزاری ساوجبلاغ، به تاریخ ۴ مهر ۱۳۰۱، نمره ۱۰۲۱۶/۲۶۶۳.



چگونگی و اجرای این خودمختاری نه توضیحی داد و نه فرصت مناسبی برای اجرایش داشت. از طرف دیگر روشن است که سمکو فقط تحولات خارجی بعد از جنگ اول جهانی را در نظر گرفته بود، به صورتی که با فروپاشی قاجار، خودمختاری کردها نیز مسلم می‌باشد. لیکن اشتباه سمکو در آن نکته بود که تحولات داخلی و طبیعت پیوند کردها و وضعیت اجتماعی و عشایری آنان باهم از یک طرف و از طرف دیگر تحولات و ظهور گفتمان قدرتمند جدید دولت مرکزی، تحت تأثیر نخبگان روشنفکر مرکزگرا و ملی‌گرا (که بعداً به گفتمان مسلط به مثابه گفتمان رهایی از وضعیت نابسامان اجتماعی و سیاسی تبدیل گشت) را نادیده گرفته بود.

هنوز چند ماه از کودتا سوم اسفند ۱۲۹۹ش رضاخان و سید ضیا طباطبایی نگذشته بود که قیام سمکو به اوج خود رسید، بخش بزرگی از مناطق کردنشین را بدست گرفت و نیروهای دولتی را در آن مناطق شکست داد.

سمکو شکاک در تاریخ ۱۶/۸/۱۹۲۱م (۱۳/۶/۱۳۰۰ش)، به همراه سید طه نه‌ری (افندی)، عشایر عبدوی، شکاک و هرکی، از قلعه چهریق به ساوجبلاغ (مکریان) حمله را شروع کرد. در درگیری لشکر سمکو با نیروهای دولتی رضاخان، به جز مازور ملک‌زاده،



سرتیپ امین، سلطان آذرتاش و سرلشکر مظفری، تمام نیروهای رضاخان که نزدیک به ششصد ژاندارم و یک فرستاده‌ی پروتستان آمریکایی به نام «باشیمون» که در مکریان به شغل طبابت مشغول بود و یک معلم در این گیرودار، کشته شدند. در میان مناطق کردنشین این سال به سال شکاکی معروف شده است.^{۶۹۹}

البته پس از دو هفته از فتح ساوجبلاغ به علت غارت اموال چند تن از خوانین مهاباد و کشته‌شدن مردم بی‌گناه در این حمله، اسماعیل آقا سمکو به دلداری ریش سفیدان اهالی ساوجبلاغ پرداخت و از بابت اعمال ناروای افرادش عذرخواهی خواست.^{۷۰۰}

رضاخان که در آن دوره، وزارت جنگ را بر عهده داشت، می‌خواست با این پیروزی علیه قوای سمکو، جایگاه سیاسی و نظامی خودش را افزایش دهد، طبق روایت حسن ارفع (که در جنگ قوای دولتی علیه سمکو شرکت داشته) درباره تلاش‌های رضاخان و تعداد لشکریان دولت و آماده‌باش آنان برای مقابله با سمکو، تصریح داشته:

رضاخان سردار سپه وزیر جنگ و فرمانده کل قوای ایران، بعد از کودتای موفقیت آمیز خود، در فوریه ۱۹۲۱م (۱۲۹۹ش)، برای

^{۶۹۹}. فریدون حکیم زاده، *ساوجبلاغ مکری (مهاباد) تاریخ تحولات اجتماعی...*، ص ۴۸.

^{۷۰۰}. مردوخ‌ی روحانی شیوا، *همان*، ص ۴۸۷.



اولین بار قشون متحدالشکلی از نیروهای مختلف ارتش ایران، قزاق و ژاندارم و سرباز و چریک، تشکیل داد و دانست فرستادن دستجات کوچک به جنگ شورشیان منجر به شکست سربازان و از دست دادن روحیه آنها و ازدیاد جسارت عشایر می‌شود. بنابراین دستور داد بریگاد تازه‌ای مرکب از ۵ باتالیون پیاده، سه باتری توپخانه، سه اسکادران سوار و یک ستون تجهیز شده، بطرف آذربایجان حرکت نماید. در همان حال نیز تمام قوای قزاق متفرق در آذربایجان به آنها ملحق شوند. این قوا در حدود ۸۰۰۰ نفر بودند، فرمانده آنها ژنرال امان الله خان جهانبانی بود که از با تجربه‌ترین افسر ستاد بود. این سپاه در ماه ژوئیه، در دشت تاسوج شمال دریاچه رضائیه متمرکز شد و در ۲۳ ژوئیه ۱۹۲۲م، مجموع قوا در دو ستون، به طرف سلماس از امتداد دو رشته تپه‌های موازی شروع به پیشروی نمودند... در ساعت ۸ صبح از طرف نیروهای سمکو مورد حمله قرار گرفتند.... در این هنگام سمکو در حدود ۱۰۰۰۰ نفر از عشایر گرد را از مهاباد تا قطور و عده‌ای از گردهای ترکیه را برای مقابله با دولت ایران جمع‌آوری نموده بود.^{۷۰۱}

^{۷۰۱}. حسن ارفع، همان، صص ۶۲-۶۳.



درباره تصمیم دولت مرکزی و رضاخان در مقابله با سمکو و شکست آن، نصرالله شیفته در کتاب سه مرد عجیب می‌نویسد:

از طرف دیگر در تهران، عده‌ای را بنام مهاجرین رضائیه و شاهپور جمع آوری و در مجلس شورای ملی جمع شدند و تقاضای استخلاص منطقه خود را از دست اسمعیل آقا نمودند، در اردیبهشت ۱۳۰۱ ش، رضاخان رسماً اعلام نمود که امان الله میرزا را برای قلع و قمع اشرار اعزام داشته و چنانچه لازم شود، شخصاً هم برای حل قضیه به آذربایجان خواهد رفت، بالاخره اسمعیل آقا در مقابل امان الله میرزا شکست خورده و بخاک ترکیه فرار کرد چون مبلغ معتنابهی لیره طلا (سه بار قاطر) همراه داشت، مرزداران ترکیه بطمع این ثروت با او جنگیده و پس از کشته شدن جواهر خانم (زن ارشد سمکو) و تصرف اسلحه سنگین و لیره‌ها بخاک شنزینان (شمزینان) و نوچه که حد فاصل بین ترکیه و عراق آنروزی، بود رفته و مقیم شد.^{۷۰۲}

دولت مرکزی برای خاتمه قیام سمکو و راندن قوای او که مناطق کردنشین آذربایجان غربی را تحت تصرف خود در آورده بود، از چند طریق اقدام کرد، ابتدا از تمایل بخشی از رؤسای عشایر

^{۷۰۲}. نصرالله شیفته، سه مرد عجیب (لورنس-سمیتقو-سیدفرهاد)، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۶۳، ص ۲۸.



مکریان به رضاخان استفاده کرده و امیر عبدالله طهماسبی، فرماندهی قوای نظامی آذربایجان که مسئول خاتمه غائله سمکو، در آذربایجان بود، در سال ۱۳۰۳ ش، به مهاباد سفر کرد و دیدارهایی با سران عشایر مکریان انجام داد و بعد از درگیری با قوای سمکو، توانست وی را به خاک ترکیه براند.^{۷۰۳} در عین حال، دولت ایران با سران دولت ترکیه، در تماس بود تا مناسبات و پشتیبانی خود را با سمکو قطع کنند و برای این امر از منازعات ترکیه با دولت انگلیس بهره برد و برآن تأکید داشتند که سمکو مناسبات عمیقی با انگلیس‌ها دارد که در آن دوره رقیب وقت ترکیه و مصطفی آتاترک بود.^{۷۰۴}

لذا دولت ایران توانست دولت ترکیه را قانع کند که سمکو شکاک برای روابط و منافع ملی دو کشور مخاطره آمیز است و برای امنیت ملی منطقه اختلال ایجاد می‌کند. از طرف دیگر، سمکو نیز با شعارهای ملی‌گرایانه و استقلال‌طلبی، دولت ترکیه را نیز در معرض خطر انداخت و تا اینکه سمکو شکاک در برابر دو قوای نظامی ایران و ترکیه قرار گرفت و از جهت غرب با لشکر ترکیه

^{۷۰۳}. فریدون حکیم زاده، *ساجیلاغ مکرری (مهاباد) تاریخ تحولات اجتماعی...*، ص ۵۰.
^{۷۰۴}. ملامحمد رضا ابن صوفی سلیم، *تاریخ کردستان ۱۳۳۰-۱۳۴۴ ق*، تدوین دل آرا مردوخ، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۱۹۹.



و از جهت شرق نیز با لشکر نظامی ایران مواجه شد و به این صورت لشکر سمکو نتوانست از مناطق خود دفاع کند و خسارت بزرگ مالی و جانی به قوای سمکو وارد شد و یکی از قربانیان این حمله زن خود سمکو و اسارت پسر کوچکش بود و خود او نیز به سوی عراق فرار کرد.^{۷۰۵}

رفیق حلمی درباره ورود ترکیه و هماهنگی آن با دولت ایران، برای ازبین بردن قیام سمکو، نظر دیگری دارد. او از مشاوران سیاسی شیخ محمود برزنجی گرد و مؤرخ معاصر گرد، که خودش با سمکو دیدار کرده و نقشه‌هایی برای هماهنگی میان شیخ محمود و سمکو در سر داشت، معتقد است که ترس ترکیه و علت کمک ترکیه به ایران برای سرکوب جنبش سمکو، بیشتر به سبب آن بود که مصطفی پاشا یاملکی با سمکو دیدار کرده و این نقشه را در سر داشت که سمکو قیام خود را در مناطق کردنشین ترکیه شروع کند و کردهای آنجا را علیه دولت ترکیه تشویق کند (قبلاً درباره نقش مصطفی یاملکی و رابطه آن با انگلیس‌ها توضیح داده شده است). به گفته حلمی، این دیدار سیاسی خشم ترکیه را برانگیخته، چون یامولکی از نزدیکان و متمایل به سیاست انگلیس‌ها در عراق بود و از معارضین سختگیر دولت ترکیه و

^{۷۰۵}. حامد محمود عیسی، همان، ۲۹۰.



آتاتورک محسوب می‌شد (میان ترک‌های طرفدار آتاتورک به نمرود معروف شده بود، چون در دوره عصیان آتاترک دادگاهی به ریاست وی تشکیل و حکم اعدام را برای اتاترک صادر کرده بود)، او همیشه در صدد بود که کردها را از ترک‌ها دور کند. به گفته حلمی سفر مصطفی یامولکی به مناطق کردنشین آذربایجان و دیدار با سمکو، ترکیه را وادار کرده که زود در برابر سمکو موضع‌گیری کند و با دولت ایران برای آن امر همکاری کند.^{۷۰۶}

در نهایت طبق نقشه عملیات که توسط سرتیپ جهانبانی پی‌ریزی شده بود، در جنگ سرنوشت‌ساز شکریازی، در ۴ مرداد ۱۳۰۱ ش، قوای دولتی سمکو را ناچار به عقب‌نشینی کرد و در نهایت در ۲۰ مرداد ۱۳۰۱ ش قلعه چهریق به تصرف نیروهای دولتی درآمد.^{۷۰۷}

طبق اسناد وزارت خارجه فرانسه، به نظر می‌رسد در حین شکست سمکو، توسط نیروهای ایران و ترکیه، انگلیس‌ها نیز در شکست سمکو نقش داشتند و حد اقل کمک‌ها را به سید طه و سمکو قطع کردند، همانطور در سندی که از بغداد به کنسولگری فرانسه در بیروت رسیده و برای وزارت امور خارجه خود ارسال

^{۷۰۶}. رفیق حلمی، *یادداشت*، صص ۵۱۴-۵۱۷.

^{۷۰۷}. محمد تمدن، *همان*، ص ۳۹۲.



کرده‌اند، آمده که انگلیس‌ها در مناطق مرزی عراق با ایران (رانیه و قه‌لادزه) عقب نشینی کرده‌اند. همچنین اشاره کرده: «دیگر انگلیس‌ها نمی‌توانند به سید طه شمزینی که با سمکو شکاک متحد شده، اعتماد کنند، به طوری که در این جنگ در شکست سمکو جای تردید نیست، چون قوای ایران دیلمان، ارومیه و ساوجبلاغ را به تصرف خود در آورده و سمکو و سید طه به سوی منطقه قلاذره فرار کرده‌اند».^{۷۰۸}

در واقع گزارش‌هایی که حاکی از مناسبات سمکو با انگلیس توسط ایران ابراز می‌شد، درست بود و واقعیت داشت. لیکن سمکو به مثابه خدمت به آرمان‌های خود، این روابط را پرورش می‌داد نه اینکه فقط در راستای چارچوب سیاست انگلیسی‌ها حرکت کند. طبق اسناد مربوط به مکاتبات سمکو با انگلیس‌ها و عشایر متمایل به انگلیس، در مناطق کردنشین عراق (مانند بابکر آقا پشتدری رئیس ایل پشتدری‌ها) و در گزارشی که دفتر نماینده عالی انگلیس‌ها در بغداد تهیه کرده، چند نامه سمکو و بابکر آقای پشتدری وجود دارد، البته این دوسیه که در آرشیو وزرات امور خارجه بریتانیا نگهداری شده است. نشان می‌دهد که سمکو در

^{۷۰۸} . سند شماره ۷۰۸ در تاریخ ۵ سپتامبر ۱۹۲۲ وزارت امور خارجه فرانسه، در مجموعه اسناد منتشر شده: وزارت‌های دهره‌وی، فهرنسا، **شیخ مه‌حمود له به‌لگه‌نامه‌ی فهرنسیدا**، وهرگیران: نه‌جاتی عهدولا، سلیمانی: بنکه‌ی ژین، ۲۰۰۶، ص ۱۵.



صدد بود انگلیس ها را علیه ایران و ترکیه تشجیع تا به کردها کمک کنند بلکه یک دولت مستقل را برای کردها ایجاد نمایند، یا حد اقل از لحاظ مالی و نظامی به قیام او کمک شود.

در سندی که بخشی از آن، نامه سمو شکاک به بابکر آقای پشدری^{۷۰۹} ارسال شده، آمده است:

ملت ما... راه را گم کرده و نگران است. هر ملتی مملکت خود را حفظ نکند مذهب آن نیز رو به زوال می باشد... هر ملتی باید برای جلوگیری از حملات بیگانه، مبارزه کند، گرد نیز فقط با پشتیبانی و کمک انگلیس می تواند به آن آرمان برسد... دوست دارم با یکی از مسئولین انگلیس دیدار کنم تا رای و افکار خودم را به او عرض نمایم... و ما درخواست های او را اجرا می کنیم... من نه فقط کردهای ساوجبلاغ، بلکه هر گردی ضد انگلیس باشد، خود آن را حل می کنم.^{۷۱۰}

^{۷۰۹}. بابکر آقا توسط انگلیس ها در عراق برای هماهنگی با سمو تعیین شده بود و نامه های سمو و بابکر و جزئیات دیدار بابکر آغا با سمو توسط یک افسر انگلیس در سلیمانیه تهیه شده است و به عنوان گزارش به نماینده عالی انگلیس به بغداد ارسال گردیده است.

^{۷۱۰}. سند شماره (FO:۳۷۱/۶۳۹۷) در تاریخ (۱۸/اکتبر/۱۹۲۱) در: وزارت متی دهرهوه- ی بهریتانیا، کورد و کوردستان له بهلگه نامه نهینیه کانی و وزارت متی دهرهوه ی به- ریتانیا، ترجمه: شیرکو فتح الله، سلیمانیه: دهزگای آراس، ۲۰۱۲، ص ۶۱-۶۳.



البته در سندهای وزارت امور خارجه فرانسه نیز، نسبت به اتحاد و پیوندهای کردهای ایران و عثمانی هشدار داده‌اند، در مجموعه گزارشی که شارل رو^{۷۱۱} کنسول فرانسه، برای وزارت امور خارجه تهیه کرده و یکی از گزارش‌ها در بغداد به تاریخ ۲۶ مه ۱۹۱۹م (۴ خرداد ۱۲۹۸)، نوشته شده و تحت عنوان سند شماره دو، منتشر شده، آمده است که بعد از قیام شیخ محمود (به یاری محمودخان دزلی از کردهای مناطق هورامان ایران) علیه انگلیس‌ها و راندن آنها در شهر سلیمانیه و ایجاد یک حکومت کُردی، این جنبش در نظر دارد که «اتحادی میان کردهای ایران و عثمانی را فراهم بیاورند... تا یک دولت مستقل و یک لشکر قدرتمند متحد را» برای کردها در منطقه ایجاد کنند.^{۷۱۲}

لکن سیاست عمومی انگلیس‌ها در منطقه، چنین سیاستی را برای کردها نپذیرفت. همانطور در جواب دفتر نماینده عالی انگلیس در عراق در گزارش افسر سیاسی انگلیس آمده که «جهت نامه‌ی شماره P.۲۱۳۴/۱/۱۹ در تاریخ ۱۹۲۱/۹/۲۵ ... سیاست عمومی انگلیس، سیاست عدم دخالت [در ایران] است. تنها کاری که می‌توان کرد حفظ مرزهاست. به خصوص که مدام دولت ایران، ما

^{۷۱۱} Charles Rolux.

^{۷۱۲} . وزارت‌های دهرموه‌ی فرمانسا، شیخ مه‌حمود له به‌لگه‌نامه‌ی فهرنسیدا، وهرگیران: نه‌جاتی عه‌بدولا، سلیمانی: بنکه‌ی ژین، ۲۰۰۶، ص ۱۵.



[انگلیس] را به تشویق نابسامانی و بلوا در کردستان ایران متهم می‌کند، بنابراین نباید هیچ کاری در این مورد کرد [کمک به سمکو]، چون این امر به طور جدی با سیاست عمومی ما همخوان نیست.^{۷۱۳}

بعد از شکست کامل سمکو در مناطق کردنشین ایران و فرار او به سوی کردستان عراق، در اواخر ۱۹۲۲م، دیداری میان سید طه و سمکو با مأمور سیاسی انگلیس که در روستای دیری به دیدار او آمده بود، انجام شد. سمکو طلب پشتیبانی و همکاری را با کردها برای ایجاد یک دولت مستقل کرد یا حداقل کمک کنند تا به مناطق خود در ایران برگردد حال چه با جنگ و چه با صلح. لکن هیچ نتیجه‌ای را دریافت نکرد، چون نماینده انگلیس برعکس نیاز سمکو، پیشنهاد کرد مبلغی پول به او بپردازد و برادرش «احمدآقا» را در حکومت بادینان عراق منصوب نماید، اما سمکو حاضر نبود خارج از ایران دست به هیچ اقدامی بزند، چون ترک‌ها پسرش را به گروگان گرفته بودند و از طرف دیگر مأموران انگلیسی درخواست وی را برای استقلال کردها رد کرده بودند. مأمور انگلیس در این دیدار به سمکو پیشنهاد می‌کند که به سوی

^{۷۱۳}. سند شماره (FO:۳۷۱/۶۳۹۷)، وزارت امور خارجه بریتانیا، به تاریخ (۱۸/اکتبر/۱۹۲۱)، در کتاب: کورد و کردستان له به‌لگه‌نامه نه‌نیه‌کانی و وزارت‌تی دهره‌ودی به‌ریتانیا، همان، ص ۵۵.



اربیل، به دیدار نماینده حاکم سیاسی انگلیس برود. طبق این قرار حاکم سیاسی انگلیس، سید طه و سمکو با اتومبیل با حاکم سیاسی انگلیس سوار شدند.^{۷۱۴}

رمزی قزاز، از مورخان کرد، در این مورد می‌نویسد: سمکو در بین راه متوجه شد که حاکم سیاسی انگلیس پاره‌ای مطالب به زبان روسی به سید طه گفت و برای سمکو معلوم شد که عقیده و نظرش نسبت به ایشان بد است و می‌خواهند به محض رسیدن به اربیل او را تبعید کند. سید طه به حاکم انگلیس گفت: اسماعیل خان زبان روسی می‌داند ساکت باش. در این هنگام سمکو از آنان سلب اعتماد کرده و فوراً به راننده گفت توقف کند. حاکم سیاسی انگلیس گفت توقف نکنید. اسماعیل خان بیشتر مشکوک شد. کلت خود را به طرف سر رانند کشید و نشانه رفت راننده فوراً توقف نمود، اسماعیل خان پیاده شد و فحاشی‌کنان روبه سید طه گفت شما به اربیل بروید من هم به سلیمانیه خواهیم رفت تا برای فراهم کردن تشکیلات و امور، کوشش کنم و اگر هم راضی نشدید از خداوند متعال خواستاریم که حق این ملت شجاع و ستم دیده را از شما بگیرد.^{۷۱۵}

^{۷۱۴}. احمد چوپانی، همان، ص ۲۰۶.

^{۷۱۵}. همان، ص ۲۰۷.



درباره چگونگی فراهم‌شدن این دیدار سمو با انگلیس‌ها، نصرالله شیفته به آن اشاره کرده که سمو در منطقه مرزی میان عراق و ترکیه مقیم شد، پس از چندی «کاپیتن چپ تن که امروز (۱۳۲۲ش)، رئیس اداره سیاسی اطلاعات نفت کرکوک می‌باشد و آن زمان در پشدر متوقف بود، مشارالیه را ملاقات نموده و بوسیله سیدطه وسائل دوستی و محبت او را فراهم ساخت».^{۷۱۶}

علاوه برآن، همانطور که اشاره شد مناسبات سمو به طور کامل با انگلیس‌ها قطع و سیدطه نیز برای همیشه از سمو جدا شده و نیروهای خود را در اختیار بریتانیا قرارداد و سپس به حاکم سیاسی حکومت رواندز در عراق منصوب گردید. سمو با افراش به سوی سلیمانیه (که در آن زمان شیخ محمود، خود را پادشاه مناطق کردنشین عراق، در حومه سلیمانیه اعلام کرده‌بود) به دیدار شیخ محمود رفت. ورود سمو به سلیمانیه به عنوان یک قهرمان ملی و رهبر گردهای ایران و پشتیبان بزرگ شیخ محمود، توسط اهالی سلیمانیه تلقی شد، به همان علت استقبال بزرگی از سمو کردند و مراسم شایسته و بزرگی را برگزار نمودند^{۷۱۷}، روزنامه‌ی «بانگ کردستان» نیز که در سلیمانیه در آن زمان منتشر

^{۷۱۶}. شیفته، همان، ۲۹.

^{۷۱۷}. رفیق حلمی، جلد ۲، همان، صص ۵۹۹-۶۰۱.



می شد، چند شماره روزنامه را به مراسم و دیدارها و فعالیت‌های سمکو اختصاص داد.

پس از چندی بعد از دیدار سمکو با شیخ محمود، سمکو با «کلنل نوئل» که مشاور تعیین شده انگلیسها نزد شیخ محمود بود، در روستای پیران شرق سلیمانیه ملاقات کرد و در این دیدار سمکو را راضی برفتن به بغداد نموده بودند. لکن از یک طرف «سرلشکر عبدالله امیر طماسبی کاملاً متوجه اوضاع بود یک نفر افسر برای ملاقات با اسماعیل آقا بمحل مزبور اعزام نموده بود»، از طرف دیگر شیخ محمود راضی نبود که شخص دیگری برای زعامت کردستان، در خدمت انگلیسها باشد و (به تشویق افسر اعزامی طهماسبی) اسماعیل آقا را از رفتن به بغداد منصرف داده و شبانه به طرف ایران رهسپار گردید، پس از مسافرت طولانی بین سلیمانیه و نوچه بوسیله افسر اعزامی ایران به قصبه کهنه شهر، از توابع سلماس جلب و با عبدالله خان امیر لشکر ملاقات و به او ضمانت داده شد که به ایران آمده و بریاست طایفه شکاک منصوب و با عفو تقصیر او، مشمول مرحام دولت گردد. لذا پس از مدتی با جمع‌آوری افراد خود، به محال برادوست در منطقه سلماس آمد و در آنجا ساکن گردید.^{۷۱۸}

^{۷۱۸}. شیفته، همان، ص ۲۹.



طبق سند شماره (۹۴۶-۱۹۲۲-B.W.D) وزارت خارجه بریتانیا در تلگرافی که سفارت انگلیس در تهران، به شماره (۴۲۹) در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۲۲م (۷ آذر ۱۳۰۱ش)، ارسال نموده، آمده است که رئیس وزرای ایران خواستار اخراج سمکو از عراق و تحویل او به دولت ایران شد، البته در زمانیکه به مناطق تحت نفوذ انگلیس برود. در محتوای سند آمده که سفیر انگلیس در تهران برای اطمینان کارگزاران ایران، بر آن تأکید ورزیده که سرپرسی کاکس، نماینده عالی انگلیس در عراق، معتقد است که به هیچ وجه نباید به سمکو راه داد که علیه دولت ایران فعالیت کند، لیکن به علت آنکه هیچ مناسبات رسمی هنوز میان دولت جدید التأسيس عراق و ایران وجود ندارد، بنابراین دولت عراق نمی‌تواند هیچ پناهنده سیاسی را تحویل دهد.^{۷۱۹} در سند دیگری سفارت انگلیس در ایران، گزارشی تهیه کرده که به طلب دولت ایران اشاره می‌کند و نامه‌ی رسمی دولت ایران که به سفارت انگلیس ارسال شده، ضمن این دوسیه درج کرده و در این نامه نیز تأکید بر فعالیت‌ها و جنایت‌های سمکو و سید طه می‌کند و خواستار دستگیری و

^{۷۱۹}. رهسول هوار، همان، صص ۳۶۸-۳۶۹.



تحويل دادن سمکو و سید طه نهري توسط انگلیس‌های عراق است.^{۷۲۰}

بعد از نه ماه در سندی دیگر آرشیو وزارت خارجه انگلیس، شماره (E.۱۲۴۰۹) در تلگراف سفیر بریتانیا در تهران با شماره (۶) در تاریخ ۱۹۲۳/۸/۶، به وزارت خارجه ارسال گردیده، آمده که «دیروز با نخست وزیر ایران درباره مسئله کردها دیدار کردم... از نخست وزیر درخواست کردم که نوعی از عفو برای سمکو صادر کند، در جواب گفت که کابینه دولت با این امر برای اسمعیل اقا و سید طه موافق نیستند، لیکن اگر ممکن بود شما را در جریان می‌گذارم».^{۷۲۱}

سمکو بعد از شکست ۱۳۰۱ش، توسط نیروهای دولت ایران و با کمک ترکیه و انگلیس، مدتی از صحنه سیاسی و نظامی ایران دوری کرد، تا آنکه در سال ۱۳۰۵ش، باز در مرزهای ایران دیده شد. او به قصد دستبرد به مناطق مرزی وارد شد، لکن این بار مدت زیادی در خاک ایران نماند. جالب توجه آنکه در این سال-ها توانست از سرتیپ طهماسبی، فرمانده ارتش در شمال غرب و رضاشاه اجازه اقامت در قلعه چهریق دریافت کند، اما با این حال

^{۷۲۰}. سند شماره (FO.۳۷۱/۷۷۸۲) در تاریخ ۱۹۲۲/۱۱/۲۹، در کتاب: **کورد له به-لگه‌نامه‌کاتی به‌بریتانیا**، کوک‌دنه‌وی عوسمان علی، ل ۲۱۹.
^{۷۲۱}. ره‌سول هوار، همان، ص ۵۷۱.



در سال ۱۹۲۶م بار دیگر خود را با قبایل بیگ‌زاده‌های هرکی، مرگه‌ور و ترگه‌ور متحد نمود و باهم دشت سلماس را مورد حمله و تهاجم قرار داد و در صدد تصرف شاهپور بود ولی حملات او توسط نیروهای دولتی دفع شد. حسن ارفع درباره این واقعه نوشته:

در این موقع هیچ قوایی از تهران فرستاده نشد اما رضاشاه ژنرال شیبانی را به آذربایجان فرستاد که عملیات را هدایت نماید. شیبانی چند نفر افسر نیز با خود آورده بود که یکی از آنها برادر من، ابراهیم ارفع بود. سمکو شاهپور را محاصره کرد. اما نیروهای ارتش ایران از رضائیه، خوی و شرفخانه بسختی از سمت جنوب به کردها حمله نموده، نیروهای پادگان شاهپور نیز از شهر خارج و به‌امداد آنها آمدند. در این جنگ کردها، تلفات سنگینی داده، عقب‌نشستند. سواره نظام و هواپیماها نیز تا حوالی مرز، آنها را تعقیب کردند.^{۷۲۲}

درباره کمک و مشارکت نیروهای ترکیه در جنگ دولت مرکزی با سمکو، ارفع به آن اشاره کرده:

در این جنگ افراد ارتش ترکیه نیز با ما همکاری نموده و بمحض اینکه سمکو و افرادش به آنطرف مرز رسیدند، آنها را

^{۷۲۲}. حسن ارفع، همان، ص ۶۴.



محاصره و پس از مدتی زدوخورد مجبور به تسلیم گردیدند. دولت ترکیه پس از خلع سلاح آنان را بداخل ترکیه فرستاد، سمکو چندسال در این تبعید به سربرد و پس از استخلاص دوباره به ایران بازگشت. اما نتوانست کاری از پیش ببرد.^{۷۲۳}

با اشغال سلماس توسط نیروهای او و شکست مجدد از قوای دولتی، دیگر راهی برای بخشش سمکو باقی نماند. به همین دلیل، رضاشاه وجود اسماعیل آقا را در ایران بیش از این جایز نمی‌دید، حکم محکومیت او را صادر کرد.^{۷۲۴}

در تابستان سال ۱۳۰۹ش، سمکو بار دیگر می‌خواست به ایران برگردد، دولت نیز در صدد خلع سلاح از وی و جنگجویان او بود. این بار سمکو مذاکراتی را با سرهنگ صادق‌خان نوروزی، فرمانده هنگ اشنویه آغاز نمود و تقاضا کرد جهت مبادله قرارداد با سرتیپ ظفرالدوله (حسن مقدم) ملاقات کند، در چند روزی که اسماعیل آقا مهمان سرهنگ صادق نوروزی بود، او وقایع را به فرمانده لشکر گزارش کرد و جوابی توسط ظفرالدوله تقریباً با این مضمون دریافت کرد: «سمیتقو(سمکو) را تحت نظر بگیرید و او را میهمان خود کرده و وانمود سازید که یک فرمانده

^{۷۲۳}. همان، ص ۶۴.

^{۷۲۴}. علی طبری و رحیم نیکبخت، همان، ص ۶۰.



لشکر به سوی اشنویه در حرکت است، ضمناً کسان او را خلع سلاح نمایند». در نهایت در ۲۷ تیر ۱۳۰۹ ش، میان سرهنگ صادق خان نوروزی و سمکو جلسه مذاکره‌ای برقرار شد. در این جلسه، نیروهای دولتی به بهانه مذاکره و جهت دادن ضمانت به سمکو، با او جلسه ملاقاتی ترتیب دادند و در نهایت او را کشتند.^{۷۲۵}

در مورد چگونگی و آماده‌سازی دولت برای از بین بردن سمکو، حسن مقدم فرمانده لشکر غرب بعد از انجام عملیات، راپرت خود را که حاوی اطلاعات ریز است، با نمره ۲۴۱۱ در همان روز قتل سمکو یعنی ۱۳۰۹/۴/۲۷ به شرح ذیل به وزارت جنگ داده و در ۳۰ تیرماه ۱۳۰۹ در شماره ۱۰۹۱ در روزنامه اطلاعات متن کامل گزارش منتشر شد، طبق این گزارش هیچ اشاره‌ای به جلسات مذاکره میان دو طرف وجود ندارد و کاملاً روشن است که دولت در صدد خلع سلاح و از بین بردن سمکو بوده. در محتوای گزارش آمده است:

تعقیب راپرت کتبی نمره ۲۳۱۷ و تلگراف نمره ۲۹۹۷، معروض میدارد مقارن ورود بنده برضائیه از راپرت‌های واصله حکومتی نظامی اشنویه معلوم و مفهوم گردید که سمیتگو باز دارای افکار صادقانه و صحیحی نیست و در این سه روز توقف خود در

^{۷۲۵}. تمدن، همان، صص ۴۱۳-۴۱۵؛ علی ططری و رحیم نیکبخت، همان، ص ۶۰.



اشنویه تدریجاً از اکراد کوچری خارجه هم بعنوان دید و بازدید دور خود جمع کرده و حاضر نیست در مرکز لشگر حاضر شود از طرفی هم اطالۀ مطلب و مذاکره با مشار الیه صلاح نبود و فایده نداشت. بناء علیهذا لیلہ ۲۷ ماه جاری، سه ستون به ترتیب ذیل از راههای مختلف باشنویه سوق داده اول یک ستون از رضائیه مرکب از یک گردان پیاده یک گروهان مسلسل دوم یک گردان پیاده از ساوجبلاغ سوم یک ستون سوار مرکب از واحدهای سواری که در معیت ارکان حرب سیار لشگر از تبریز همراه آورده بودم و به ساخلو اشنویه هم دستور داده شد بسمیتکو تکلیف شود فوری به تبریز حرکت و یا مشارالیه را خلع سلاح نمایند در صورت تمرد مشارالیه از حرکت بمرکز لشگر سرپیچی نموده و اسلحه را هم تسلیم ننمود لذا قوای ساخلو به مأموریت خود اقدام و ستونهای اعزامی هم که خیلی سریع حرکت کرده بودند اشنویه را مقارن عصر ۲۷ جاری احاطه خود سمیتکو مقتول و از کسانش هم خیلی ها مقتول و مجروح و بقیه متواری و تعقیب می شوند اینک مفتخرأً معروض میدارد که بزندگانی ننگین این عنصر مفسده جو خاتمه داده شد. ضمناً این حرکت ستونهای که مأمور عملیات بودند بسیار جالب توجه بود دو ستون پیاده رضائیه مسافت دوازده فرسخ را در طی هیجده



ساعت راه‌پیمایی متوالی و ستون پیاده ساوجبلاغ مسافت ده فرسخ را در طی شانزده ساعت راه‌پیمایی متوالی و ستون سوار با نهایت سرعت و حسن انجام مأموریت موفق به انجام کامل مأموریت خود گردیدند و حسن ترتیب در زندگانی نظامیان وظیفه را کاملاً ثابت نمودند.^{۷۲۶}

در مورد گرایش و سرشت جنبش سمکو شکاک، میان مورخان اختلاف نظر بسیاری وجود دارد. برخی او را مانند یک قهرمان ملی کُردها باور دارند و برخی دیگر او را در حد یک رئیس ایل بیشتر نمی‌پذیرند، برخی دیگر مانند یک ابزار دست انگلیس و روس‌ها و ترک‌ها او را می‌شناسند.

تقریباً همه‌ی منابع فارسی از سمکو نه همچون رهبر ملی‌گرایان کُرد ایران، بلکه به مثابه یک رئیس سرکش عشیره‌ای غارتگر و راهزن یاد کرده‌اند و البته بخشی از اقدامات او و تعامل برخی از افراد زیر فرمان او نیز مؤید ادعاهایی از این قبیل است.^{۷۲۷}

البته نمی‌توان قیام سمکو را یک قیام عشایری نامید. چرا که چهره‌های عشایری به جز عشایر شکاک و کُردهای مناطق کردنشین ترکیه و عراق نیز در آن قیام شرکت کردند، علاوه بر آن

^{۷۲۶} . روزنامه اطلاعات، «اعدام اسمعیل آقاسمیتگو»، شماره ۱۰۹۱، سال چهارم،

۳۰ تیر ۱۳۰۹، ص ۱.

^{۷۲۷} . احمد چوپانی، همان، ص ۷۴.



چهره‌های فرهنگی و روشنفکر ملی‌گرایی مانند سیف القضاة که از رجال سیاسی و چهره‌های تأثیرگذار مکیان بود، از سمو پشتیبانی کردند و در همان دوران و در روزنامه «روژ کرد» و در اوج قیام او، در شعری تحت عنوان «کوردینه-کردها» به فراخوان همه‌ی کردها برای کمک به سمو می‌پردازد و به عنوان یک فرستاده‌ی الهی که برای حق کردها علیه دولت برخاسته، از او ذکر کرده است:

سمکوی خودا که داوه به مه ساحیب و ره‌ئیس شوکری بکه‌ین به زار
و زبان و ددان و لیو

مه‌قسودی وی ئه‌مه، که هه‌قی مه، بداته مه ته‌کلینی مه‌ش وه‌هایه،

۷۲۸
فیدای بین به نیر و میو

حسن ارفع معتقد است، ممکن است که عملیات سمو را اولین کوشش‌های «کردها ایران برای بدست‌آوردن استقلال» دانست، اما همچنان معتقد است که «رفتار سمو نمی‌توانست عملیات واقعی در مفهوم جدید برای بدست آوردن استقلال قسمی بشمار آورد که



مناسب اوضاع و احوال فعلی دنیا باشد، بلکه نامبرده اساساً
علاقمند به غارت و کشتار مردم بود.^{۷۲۹}

لکن کریس کوچرا (شرق‌شناس فرانسه)، درباره انگیزه سمکو
شکاک نگاه دیگری به مسئله دارد و می‌گوید «سمکو ایرانیان
(حسن ارفع) و ترکان (اوزدمیر) او را غارتگر و راهزن و جبار با
حقیر و نادرست می‌دانند در حقیقت شخصیتی است بغرنج به
رغم توطئه عامی که برخی ملی‌گرایان کرد ایران نیز در آن
مشارکت داشتند تا از او بزن‌بهادری ساده و جنگجوی فئودال
بسازند ملی‌گرایی بود راستین».^{۷۳۰}

مورخان کُرد مانند کمال مظهر، معتقد است که سمکو از جمله
سیاسی‌های زرنگ قرن بیستم و از مخلص‌ترین سرکردگان کرد
بود. او معتقد است که فعالیت وی و کشمکش‌هایش با آسوری‌ها
و دولت ایران بی‌بهره نبود. مظهر می‌نویسد که او یک کرد انقلابی
مخلص بود و از لحاظ تاریخ‌نگاری انتقادهای بی‌مورد به او وارد
شده است.^{۷۳۱}

^{۷۲۹} حسن ارفع، همان، ص ۶۵.

^{۷۳۰} کریس کوچرا، همان، ۶۲.

^{۷۳۱} کمال مهزهر، کهمال، چهند لاپهره‌یه‌ک له میژووی گه‌لی کورد، هه‌ولیر: ده-
زگای موکریانی، جلد ۲، ۲۰۰۱، صص ۲۵۱-۲۵۴.



د. سعدی عثمان، از مورخان معاصر کرد، نیز معتقد است که حرکت سیاسی سمکو شکاک در دوره رضاشاه، نمایانگر جنبش آزادیخواه کردها در مناطق کردنشین ایران، در میان دو جنگ جهانی بود.^{۷۳۲}

حامد محمود عیسی، از مورخان عرب نیز، در کتاب المشکله الكردیه فی شرق الاوسط، واکنش و قیام کردها در برابر رضاشاه و دولت مرکزی را تحت عنوان «جنبش ملی کرد در ایران» در یک فصل جا داده و قیام سمکو شکاک را یک جنبش ملی‌گرای کردی توصیف کرده است.^{۷۳۳}

در نهایت شخصیت سمکو و حرکت آن اگرچه در گام‌های بعدی به سوی ملی‌گرایی و اتحاد کردها قدم برداشت، لکن نحوه ریاست قیام، عدم وجود برنامه‌ریزی و سرشت جامعه ایلی تحت نفوذ سمکو مجال نداد که این حرکت مانند جنبش‌های ملی‌گرا از لحاظ برنامه و اجرای آن، به ثمر برسد، علاوه بر آن، خود سمکو بیشتر شبیه رهبران سنتی ایلات و عشایر بود و بخش بزرگی از افراد، گروه‌ها، اتحاد ایلات و عشایری را که در منطقه به وجود

^{۷۳۲} . سعدی همروتی، همان، ص ۱۰۲.

^{۷۳۳} . حامد محمود عیسی، همان، صص ۳۸۷-۳۹۲.



آورده بود، بیشتر به دید مادی و تاراجگرانه به قیام سمکو نگاه می کردند.

۴-۱-۲-۲- واکنش جعفرسلطان هورامان

حیات سیاسی و نظامی جعفر سلطان (جافرسان)، همزمان با تغییرات و رویدادهای منطقه‌ای و جهانی بوده، لذا اوج فعالیت سیاسی این خاندان و چهره سیاسی هورامان در دوره جنگ اول جهانی، اشغال مناطق کردنشین ایران توسط عثمانی و روس‌ها، سقوط قاجاریه و ظهور سلسله پهلوی بوده است. علاوه بر آن، تأسیس دولت عراق توسط انگلیس‌ها و ترسیم حدود ایران-عراق، در دوران زندگی سیاسی جعفر سلطان رخ داده‌اند که همه این‌ها در فعالیت‌های وی به مثابه یک چهره‌ی برجسته کردهای ایران و عراق تاثیرگذار بوده است. بنابراین با مروری گذرا در حیات و مناسبات سیاسی و نظامی پر فراز و فرود و پیچیده میان وی با کردهای ایران و عراق، انگلیس‌ها، روس‌ها و دولت جدید التأسیس عراق پیداست که جعفرسلطان همانطور که در اواخر دوره قاجار و تمام دوران سلطنت رضاشاه، رئیس ایل اورامان لهون بود، نقش بسزایی در تحولات سیاسی و نظامی مناطق کردنشین ایران و قیام‌ها و فعالیت‌های سیاسی کردهای عراق نیز داشت.



نقش سیاسی جعفر سلطان بعد از کشته شدن برادرزاده‌اش (حمه‌صالح بیگ پسر رستم سان)، در سال ۱۳۱۲ق، شروع شد. بلافاصله بعد از فوت او، سمت سان^{۷۳۴} هورامان لهون را به دست گرفت و تا فوت او در سال ۱۹۴۲م، به عنوان رئیس هورامی‌های لهون باقی ماند و مرکز او در نایب الحکومه نوسود هورامان لهون بود. قبل از جعفر سلطان، هورامی‌های لهون دورانی پر از آشوب و جنگ‌های زیادی با کردهای اورامان و عشایر جوانرود، ایناخ، باوه‌جان، جاف و ولدبیگی‌ها گذراندند، لیکن با بدست گرفتن قدرت توسط او، دوران جدیدی از مناسبات و همکاری میان عشایر منطقه و هورامی‌های لهون شروع شد. جعفر سلطان بیشتر به جای جنگ با عشایر منطقه، راه‌های مسالمت آمیز را در پیش گرفت و بیشتر دنبال آن بود تا با عشایر کرد منطقه همدست شود تا با هم به مقابله دولت‌های مرکزی عثمانی و ایران بپردازند. بنابراین از طریق مناسبت‌های سیاسی و اجتماعی با رقیبان خود مانند محمود خان دزلی، هموندها، عشایر جاف، با شیوخ طریقت‌های قادریه (شیخ محمود برزنجی) و

^{۷۳۴} سان: اصطلاحی رایجی در میان هورامی‌های لهون بوده است (که در میان کردستان عراق و ایران تقسیم شده‌اند) و از واژه سلطان برگرفته شده و به بیگ‌های گفته می‌شد که ریاست اورامی‌های لهون و رئیس حکومت محلی بخش بزرگی از اورامان را در دست داشتند. (هورامی، همان، ص ۶۱۷).



شیوخ نقشبندی هورامان، مانند شیخ عمر ضیاءالدین و شیخ حسام الدین و غیره روابط حسنه‌ای ایجاد کرد.^{۷۳۵}

از طرف دیگر جعفر سلطان در جریان‌های معاصر خود و مناطق کردنشین نقش داشت، هنگامی که جنبش مشروطه رونق گرفته و مشروطه خواهان قیام کردند جعفرسلطان نیز، به آنان پیوست. در همان دوره که عثمانی‌ها به هورامان حمله کردند او در مقابل آنها ایستادگی کرد و حتی در حین حمله روس‌ها به مناطق کردنشین و هورامان با آنها جنگید.^{۷۳۶}

جعفرسلطان از لحاظ تبار، از خوانین قدیمی و قدرتمند منطقه هورامان بود، در ابتدای امر و برآمدن دولت پهلوی، مخالفتی با دولت جدید نداشت. مردوخ اشاره کرده که جعفرسلطان و پنج تن از پسرانش، در دوره رضاشاه حقوق ماهیانه از دولت دریافت می‌کردند، اما هنگام اعلام خلع سلاح، از مفاد اعلان تمرد ورزیده و اعتنایی نکرد.^{۷۳۷} وی در فاصله سال‌های ۱۲۹۷ تا ۱۳۱۰ ش. در منطقه‌ای از شرق حلبچه تا شهرزور (در

^{۷۳۵} عبدالرزاق عبدالرحمن محمد، *سهرپوردیکی هورامان و سهردانیکی تهویل*،

تاران : چاپخانه‌ی مه‌هارت، ۲۰۰۵، صص ۸۳-۸۵.

^{۷۳۶} صفی‌زاده بورمکی، *همان*، ص ۴۳۵.

^{۷۳۷} مردوخ کردستانی، *همان*، ص ۲۹۶.



کردستان عراق) و از جنوب تا گردن پالگان و مرز جاف جوانرود (در کردستان ایران) حکمرانی می‌کرد.^{۷۳۸}

ساختار سنتی اجتماعی و سیاسی هورامان، تا روی کار آمدن دولت مرکزی پهلوی اول، منطبق با ساختار سیاسی کل ایران بوده و چالش بزرگی برای حکومت ایجاد نکرده است. اما با ظهور قدرت‌طلبی رضاخان و تأسیس سلسله پهلوی اول و سیاست‌های سرکوب عشایر و خاندان‌های محلی مناطق مختلف ایران بویژه کردنشین، هورامی‌های لهون نیز، درگیری‌هایی با دولت مرکزی داشتند و فعالیت‌های گوناگون انجام داد. اقدامات جعفر سلطان نیز، در این چارچوب و بیشتر در واکنش به سیاست‌های رضاشاه و گریز از مرکزگرایی آن دولت بوده و برای همین آرمان از تحریک و تشویق انگلیس‌ها بهره برده است.^{۷۳۹}

در اوایل کودتای سوم اسفند و در کابینه ریاست‌الوزرائی سید ضیاءالدین طباطبایی که رضاخان فرمانده کل نیروهای آن بود، در صدد بود که قدرت‌های محلی را از بین ببرد. خاندان لهون و خود جعفرسلطان که یکی از آنها بود، هدف حمله دولت قرار گرفته بود، برای این امر دولت از طریق تشویق رؤسای عشایر و خاندانهای دیگر مناطق کردستان

^{۷۳۸} سعید حصاری، «حیات سیاسی و نظامی و مناسبات جعفرسلطان با انگلیس»، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، شماره ۳۵، زمستان ۱۳۹۰.
^{۷۳۹} همان، صص ۲۷ و ۲۸.



و کرمانشاه که به سیاست دولت متمایل بودند، مانند رشید السلطنه و سردار رشید استفاده نمود و کل قوای عشایر را که از ۶۰۰۰ هزار تفنگچی تشکیل شده بودند، در سال ۱۹۲۲م تحت فرماندهی علی اکبر سنجابی، رئیس عشایر سنجاب بسیج شدند، سپس به سوی هورامان لهون برای سرکوب جعفر سلطان حرکت کردند و با جعفر سلطان در منطقه سریاس (مشهور به جنگ سریاس) در کرمانشاه روبرو شدند. در نهایت جعفر سلطان با ۴۰۰۰ تفنگچی خود توانست لشکر عشایر طرفدار دولت کودتا را شکست دهد. البته بعد از این حمله و بعد از این شکست، سردار رشید اردلان که از خاندانهای اردلان و شخصیت با نفوذ مطلقه کردنشین سنندج بود، به واسطه محمود خان دزلی هورامان با جعفر سلطان آشتی کردند و باهم متحد شدند.^{۷۴۰}

در سال ۱۳۰۳ش، در حمله دولت علیه عشایر منطقه کردنشین و در چارچوب سیاست خلع سلاح عشایر جوانرود، برخی از خاندانهای عشایر جوانرود از دولت فرار و به جعفر سلطان در هورامان و منطقه پاوه (منطقه زیر نفوذ جعفر سلطان) پناه بردند و سان هورامان آنان را پناه داد.^{۷۴۱} بعد از این واقعه و در همان سال یاور خسرو خان، برای اتمام اجرای عملیات خلع سلاح عشایر از جوانرود به شهر پاوه پیشروی کرد، لیکن

^{۷۴۰}. عبدالرزاق عبدالرحمن محمد، همان، ص ۹۳.

^{۷۴۱}. عبدالرزاق عبدالرحمن محمد، همان، ۹۴.



جعفر سلطان و پسرانش خلع سلاح را رد کردند. اما نیروهای محمدرشید بیگ هورامی، فرزند جعفر سلطان و حاکم نوسود، مانع پیشروی نیروهای دولتی خسروخان شدند و او را وادار به عقب‌نشینی کردند. این واقعه به افزایش حوزه‌ی اقتدار و نفوذ جعفر سلطان و پسرانش انجامید.^{۷۴۲}

گفته شده که علت حرکت نیروهای دولتی به سوی پاوه، آن بوده که محمدرشید بیگ تفنگچیان خود را به قلعه جوانرود فرستاده، تا انتقام سرکوب عشایر جوانرود را بگیرد و در آنجا چند تن از سربازان دولتی را کشته است. در مقابل یاور خسروخان به سوی شهر پاوه هورامان، حمله را شروع کرده و نیروهای دولتی در منطقه‌ای میان قورقلعه و مله پلنگان در برابر تفنگچیان پسر جعفر سلطان، شکست خورد و به سوی کرمانشان عقب‌نشینی کردند.^{۷۴۳}

در رابطه با اجرای سیاست مرکزی دولت به ویژه سیاست عشایری در قبال مناطق کردنشین کرمانشاه و هورامان، می‌توان گفت که بعد از ماجراهای مربوط به شورش‌های سمکو، شورش‌های عشایری منطقه هورامان، مهمترین برخورد قوای دولتی رضاشاه با کردهای مناطق کرمانشاه و غرب ایران بوده است. در سال‌های قبل از ۱۳۱۰ش، عشایر

^{۷۴۲} . فهمی مرادی مولودی، *نوسود مرکز اورامان لیهون تا سرآغاز انقلاب ۱۳۵۷*، سنندج، انتشارات کانی کتیب، ۱۳۹۴، ص ۲۳۶.
^{۷۴۳} . عبدالرزاق عبدالرحمن محمد، *همان*، ص ۹۴.



این منطقه به رهبری کسانی چون محمودخان دزلی، محمودخان کانی سانان و جعفرسلطان از ضعف دولت مرکزی و حوادث مربوط به جنگ اول جهانی استفاده کرده و در مناطق اورامان قدرت خود را تثبیت کرده بودند. پرداختن به هر کدام از این شخصیت‌ها و اقدامات آن‌ها مجال فراوانی می‌خواهد و در حوصله این تحقیق نیست، از این لحاظ در اینجا فقط به اقدامات جعفرسلطان که از دیگران پرتوان‌تر بود، پرداخته می‌شود.

پرتوان‌شدن شورش جعفرسلطان و شکست دادن قوای دولت مرکزی، باعث شد که در مهرماه ۱۳۱۰ش، و پس از سفر رضاشاه به کرمانشاه، وی سپهبد رزم‌آرا را برای سرکوب قیام جعفرسلطان مأمور کند. در این باره رزم‌آرا در خاطرات خود می‌نویسد: «موضوع اصلی این بود که جعفرسلطان نامی در اورامان، جوانرود و پاوه و نقاط مجاور آن نفوذ یافته و تا این تاریخ اجازه نداده بود احدی بر این مناطق راه یافته و یا کوچکترین اقداماتی از طرف حکومت مرکزی در این نواحی بشود»^{۷۴۴} در نتیجه بعد از سرکوبی دیگر شورش‌ها و در قالب عملیات هورامان به رهبری رزم‌آرا، پس از زدوخوردهایی، جعفرسلطان با فرزندانش و گروهی از همراهان خود، ناچار به ترک ایران و رفتن به سلیمانیه در

^{۷۴۴} . سپهبد رزم‌آرا، *خاطرات و اسناد سپهبد رزم‌آرا*، به کوشش کامبیز رزم‌آرا و کاوه بیات، تهران: شیراز، ۱۳۸۲، ص ۸۰.



کردستان عراق می‌شوند. در این زمان رزم‌آرا به تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۱۰ش، عنوان خاتمه عملیات و موفقیت آن را گزارش می‌دهد.^{۷۴۵}

درباره علت خشی شدن قیام جعفر سلطان و قطع مناسبات او با انگلیس-ها، مکرم طالبانی، معتقد است:

گُردهای هورامان در کردستان عراق، تحت ریاست جعفر سلطان، پرچم قیام در برابر دولت دیکتاتوری رضاشاه را برافراشتند، علیه نیروهای دولتی شورش برپا کردند و نیروهای دولت مرکزی را شکست دادند. لیکن بعد از آنکه شرکت‌های نفتی به احقاق آرمانهای خود با رضاشاه رسیدند، در صدد آن بودند که قیام و غائله‌ها را پایان دهند. بنابراین جعفر سلطان را تهدید کردند و از او درخواست کردند که خلع سلاح کند و منطقه همدان و هورامان را ترک کند، اگر در مقابل این طلب بایستد مانند شیخ محمود با او تعامل می‌کنند. پس جعفر سلطان ناچار شد به قیام خود پایان دهد و با پسرانش مانند پناهنده در عراق ساکن شوند.^{۷۴۶}

^{۷۴۵} حاجعلی رزم‌آرا، *عملیات اورامان (پاییز و زمستان ۱۳۱۰ش)*، به‌کوشش کامبیز رزم‌آرا، کاوه بیات، تهران: پردیس دانش- شیراز کتاب ما، ۱۳۹۵، ص ۱۰۶.

^{۷۴۶} موکرم تالهبانی، *چمکیک له ژبانی جافه‌رسانی هورامان، گوفاری رهنگین*، ژماره ۷، به‌غداد: دزگای رهنگین، ۱۹۹۳، ص ۷.



دورانی را که جعفر سلطان در آن سپری کرد و به ایفای نقش پرداخت، از لحاظ اتفاقات و تحولات سیاسی پرتلاطم بوده است؛ آغاز جنبش مشروطه و واکنش مناطق کردنشین به این رویداد، حضور نیروهای عثمانی در مرزهای غربی بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۴م، اشغال و صف کشی نیروهای روسی و عثمانی به داخل خاک ایران و حضور ماموران آلمانی و عثمانی در سال ۱۳۳۴ش، مهمتر از همه این رویدادها وقوع جنگ اول جهانی و در کل تبدیل مناطق غربی ایران و به خصوص مناطق کردنشین به صحنه صف‌آرایی و نبردهای خونین میان نیروهای مختلف منطقه، همچنین پیروزی انقلاب بلشویکی در شوروی (۱۹۱۷م) و حضور بیش از پیش انگلیس در ایران و نقش آفرینی بیشتر در نقاط غربی ایران و در آخر، رویداد تعیین کننده انقراض سلسله قاجاریه و روی کار آمدن دولت پهلوی، از جمله حوادثی بودند که جعفر سلطان شاهد آن بود و در آنها نقش آفرینی کرده بود.^{۷۴۷} شرایطی از قبیل ایجاد تفاهم و خاتمه دادن به دشمنی و خونریزی‌های داخل قبیله‌ای و ایجاد زمینه‌های شکوفایی اقتصادی و آبادانی در منطقه و افزایش ثروت طائفه لهن، جعفر سلطان را به عنوان چهره‌ای قدرمند و در عین حال محبوب نشان داده بود.^{۷۴۸} بر اساس گزارش نویسنده کتاب تاریخ اورامان، مردم منطقه به نیکی از

^{۷۴۷} سعید حصاری، همان، ص ۲۸.

^{۷۴۸} محمدعلی سلطانی، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، جلد دوم (ایلات و طوایف)، تهران: سپها، ۱۳۸۱، ص ۲۱.



جعفر سلطان یاد می کردند و مشایخ منطقه نیز از او رضایت داشتند.^{۷۴۹} مسئله مهم دیگری که به قدرت گیری جعفر سلطان کمک کرده بود، ظلم و ستم حاکمان پیشین و مرکزی موجود در منطقه بوده که وجود رئیس ایل قدرتمندی را که توانایی ایجاد اتحاد و همدلی ایل لهون را داشته باشد، لازم می دانست. جعفر سلطان با درایت خود و با ایجاد جلسات مشاوره و گردآوری رؤسای قبایل و تشکیل شوراهای ایلی و با سود جستن از همراهی بیگ زادگان بی سرپرست و بازماندگان فرمانروایان، توانست نیروی نظامی قابل توجهی را به وجود بیاورد به طوری که «حدود یکصد سوار از فرزندان و نوادگان و برادرزادگان همراه او بودند».^{۷۵۰}

می توان فعالیت ها و تحرکات جعفر سلطان را براساس سه محور اصلی تبیین کرد:

۱. فعالیت های گریز از مرکز؛ قبل و بعد از دوره پهلوی اول و مقاومت در مقابل سیاستهای عشایری رضاشاه.
۲. رابطه با انگلیس؛ دریافت کمک های مالی و تسلیحاتی و ایجاد فشار علیه دولت ایران.

^{۷۴۹} . مظفر بهمنی سلطان هورامی (تدوین و گردآوری)، *تاریخ اورامان، بر اساس گزارش تاریخ هورامان ملا عبدالله هورامی (شیدا)*، تهران: احسان، ۱۳۸۶، ص ۵۸۳.

^{۷۵۰} . محمدعلی سلطانی، همان، ص ۲۱.



۳. انگیزه های ناسیونالیستی؛ روابط پنهان و آشکار با شیخ محمود برزنجی.

در واقع دوران قدرت یابی و حکومت جعفر سلطان با گسترش نفوذ انگلیس در مرزهای غربی ایران و عراق و به ویژه در مناطقی همچون «کرکوک» که در آن نفت کشف شده بود، تقارن داشت.^{۷۵۱} این مسئله از آن لحاظ اهمیت دارد که دولت انگلیس برای حفظ منافع خود در منطقه و بهره برداری از سیاستهای اقتصادی خود از یک سو سیاست درگیری حکومت های مرکزی ایران و ترکیه (عثمانی) به مشکلات داخلی از قبیل قیام ها و شورش های محلی را دنبال می کرد و از سوی دیگر تحریک و حمایت از قدرت های قبیله ای منطقه ای در پی فشار بر دولت های مرکزی و امتیازگیری از آنها بود.

از این رو جعفر سلطان و جایگاه او، بخشی از اهرم های فشار انگلیس به مثابه ابزار سیاسی بر ضد ایران بود، جعفر سلطان در جریان حوادث و رویدادهای منطقه، بازیچه دست عوامل انگلیس شد؛ گرچه ایجاد و تقویت یک حکومت مرکزی وابسته از سوی انگلیس حمایت می شد و این مسئله به منظور جلوگیری از نفوذ همسایه قدرتمند شمالی، وجود منافع اقتصادی فراوان در ایران از جمله شرکت نفت ایران و انگلیس و

^{۷۵۱}. سعید حساری، همان، ص ۲۸.



نزدیکی به هند بود اما برای توسعه نفوذ در ایران، بر آن بودند که در مقاطعی با سرگرم کردن حکومت مرکزی در مرزها و طغیانگری ایلات و طوایف، دولت را بیشتر به خود نیازمند و وابسته سازند. رویارویی جعفرسلطان با حکومت مرکزی که با حمایت ضمنی انگلیس همراه بود، از این منظر قابل درک است.^{۷۵۲}

بر اساس اسنادی درباره روابط جعفر سلطان با انگلیس، انگلیس در آن سالها در راستای سیاست‌هایی که ذکر شد، مرتباً با جعفر سلطان و دیگر خوانین هورامان ملاقات داشته و از این عشایر خواسته که به گاه ضرورت این خوانین با سواران کثیر خود، برای انجام مقاصد انگلیس آماده باشند. در بخشی از اسناد آمده که صاحب منصبان انگلیس، به صورت مداوم در مناطق هورامان و مریوان با هواپیما رفت و آمد داشته- اند.^{۷۵۳} برخی منابع نیز از پرداخت ماهیانه صد لیره از طرف دولت انگلیس، به جعفرسلطان خبر می‌دهند که تا آخر فرمانروایی او ادامه داشته و ماهیانه از جانب فرستاده‌ای که به عراق می‌رفت، این مبلغ را دریافت می‌کرد.^{۷۵۴} برزویی نیز به این نکته اشاره می‌دهد که پس از روی آوردن سرکردگان عشایر مرزی به عراق و جانبداری از انگلیس‌ها در پی

^{۷۵۲}. همان، ص ۳۴.

^{۷۵۳}. همان، ص ۳۱.

^{۷۵۴}. مظفر بهمنی سلطان همورامانی، همان، ص ۱۵۲.



سیاست‌های رضاشاه، رؤسای عشایر به صورت ماهانه، از شرکت نفت انگلیس و عراق و یا وزارت خارجه انگلیس حقوق و مواجب را دریافت می‌کردند.^{۷۵۵}

اما درباره انگیزه‌های ناسونالیستی عشایر و خاندان‌های کرد، به خصوص پیوست به هورامی‌ها و جعفر سلطان، می‌توان گفت که به رویدادهای دوران جنگ اول جهانی برمی‌گردد. آن هم پس از آنکه در سال ۱۳۳۴ق (۱۹۱۶م)، شهر سنندج را اشغال کرد و ژنرال باراتوف، فرمانده قوای روس، رؤسای عشایر را جمع کرده و شورای اتحاد عشایری تشکیل داد، وی در پی آن بود، گُردهای جنوبی را باخود همراه کند یا دست کم از بی طرفی آنها مطمئن بشود. براساس نوشته‌های شیخ محمد مردوخ، ترکها در مقابل این سیاست روسیه، به کمک شیخ محمود و با حضور کنسول خود در سنندج، در منزل محمودخان کانی سانانی در اورامان، اتحادیه عشایری جدیدی از قبایل کردی تشکیل دادند.^{۷۵۶}

هورامی در مورد این رویداد گزارش بیشتری می‌دهد:

مقارن با سال ۱۳۳۴ق، در اثر اشغال سنندج به وسیله قوای روس، روحانیان، فضلا و نامداران، از جمله حاج شیخ

^{۷۵۵} . برزویی، همان، ص ۲۴۴.

^{۷۵۶} . محمد مردوخ کردستانی، همان، صص ۳۲۸-۳۲۹.



عبدالحمید، آیت‌الله مردوخ و افراد دیگر، به رزاب پناهنده شدند. این افراد به وسیله محمود بیگ شهبندر که در قریه دورود، در جوار رزاب، نزد شیخ علاءالدین بود، با محی‌الدین بیگ، فرمانده قوای عثمانی، در پنجویین ارتباط برقرار نمودند. سپس تمام خوانین رزاب، روحانیون سنندج و مشایخ عظام هورامان و مریوان، شیخ محمود و محی‌الدین بیگ در خانه محمود خان کانی سانان گرد آمده، عقد عشایر و پیمان ناگسستنی بستند.^{۷۵۷}

عامل مذهبی و نقش تصوف و احترام شیوخ، نقش بسزایی در گرایش کردها به طرف عثمانی‌ها به جای روسها داشت. این نخستین تحرک سیاسی شیخ محمود در میان کردها بود و بعید نیست که پایه و اساس همکاری میان او و رؤسای هورامان یعنی جعفر سلطان لهونی و محمودخان کانی سانانی، در همین سالهای جنگ ریخته شده باشد.^{۷۵۸}

نکته مهمی که در این دوره از فعالیت عشایر مناطق کردنشین مطرح بود، «پیوند کردهای ایران با کردهای عراق و ترکیه و تأثیرپذیری کردهای ایران از آنها بود». مخصوصاً در این زمان که در کردستان عراق و در سلیمانیه، کردها به رهبری شیخ محمود برزنجی، در پی ایجاد یک واحد خودمختار و مستقل در دامن کشور عراق و سیاست‌های پرتناقض

^{۷۵۷} . مظفر بهمنی سلطان هورامی، تاریخ اورامان، همان، ص ۶۱۸

^{۷۵۸} . مجتبی برزویی، همان، ص ۱۳۹



انگلیس بودند. جایگاه عقیدتی شیخ محمود به عنوان یکی از مشایخ طریقت قادری و طرفدار «اندیشه کُردایتی» و پیوندهای ایلی و ملکی که طوایف این منطقه با هم داشتند، باعث شد منطقه هورامان (به ظاهر پرت و دور افتاده) کانون مجموعه‌ای از تنش‌های منطقه‌ای قرار بگیرد.^{۷۵۹} در سال ۱۲۹۸ ش، هنگامی که شیخ محمود، انقلابی را علیه نیروهای اشغالگر انگلیس انجام داد، کردهای عشایر هورامان ساکن ایران (نیروهای جعفر سلطان)، به نیروهای شیخ محمود پیوستند، همچنان که قبل از آن شیخ محمود در طغیان جعفر سلطان بر ضد حکومت مرکزی، به او کمک کرده بود.^{۷۶۰} رابطه شیخ محمود و جعفر سلطان با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است؛ هنگامی که شیخ محمود نمایندگان و عوامل انگلیس را از شهر سلیمانیه بیرون کرد، بسیاری از سران هورامان او را در این واقعه همراهی کردند و در جریان این درگیری‌ها مناطق هورامان ایران، بارها توسط انگلیسی‌ها بمباران شد.^{۷۶۱}

با ادامه مقابله شیخ محمود، سران انگلیس بر آن شدند که سرکردگان کرد را علیه شیخ با خود همراه کنند. براساس گزارشی به تاریخ (۷ سرطان

^{۷۵۹} کاوه بیات، مقدمه کتاب عملیات اورامان؛ رزم‌آرا، حاجعلی، *عملیات اورامان (پاییز و زمستان ۱۳۱۰ شمسی)*، به کوشش کامبیز رزم‌آرا، کاوه بیات، تهران: پردیس دانش- شیراز کتاب‌ما، ۱۳۹۵، صص سیزده-چهارده.

^{۷۶۰} مجموعه من المؤلفین، همان، ص ۲۴۸.

^{۷۶۱} سعید حساری، همان، ص ۳۷.



۱۳۰۳ش) دو نفر از صاحب منصبان انگلیس، به هورامان رفته و با جعفرسلطان و محمودخان مریوانی ملاقات و مبالغی را به آنها پرداخت کرده تا هر وقت انگلیسی‌ها به سلیمانیه حمله کردند، کلیه هورامی‌ها و مریوانی‌ها به سمت سلیمانیه حرکت کرده و شیخ محمود را از دو طرف محاصره کنند. بدین منوال هرگاه روابط شیخ محمود با انگلیس بهبود می‌یافت، رؤسای منطقه و از جمله جعفر سلطان، در مقابل دریافت مقرری، دوباره با شیخ محمود همراهی می‌کردند. «در واقع مناسبات شیخ محمود با انگلیسی‌ها و پشت گرمی او به کوهستان‌های اورامان و حمایت گاه و بی‌گاه سران کرد ایران از او و همچنین ارتباط با دیگر شورشیان ایرانی مثل سردار رشید اردلان و سمکو، زمینه‌های ارتباط و تماس بیشتر رؤسای عشایر، با انگلیس را در پی‌داشت».^{۷۶۲}

اما این نظر نمی‌تواند دقیق باشد، چرا که بر عکس هرگاه روابط انگلیس با شیخ محمود، تنش پیدا می‌کرد، کردهای هورامان به‌خصوص محمود خان دزلی و محمود خان کانی‌سانان، به کمک شیخ محمود رفته‌اند، یعنی دقیق برعکس آن نظر که معتقد است هردو محمود خان به تشویق انگلیس‌ها، به کمک کردهای عراق رفته باشند، چون وقتی که انگلیس می‌خواست شیخ محمود را از سلیمانیه بیرون رانده و حکومت آن سقوط



کند، هردو محمود خان دزلی و کانی سانان، به عنوان همکاری با جنگجویان خود به سلیمانیه رفتند و انگلیسها و سربازان آنان را از سلیمانیه بیرون راندند و شهر را پس گرفتند (که در مورد محمود خان توضیحی بیشتری در این مورد ارائه شده است).

انگیزه‌های ناسیونالیستی و ضد مرکزگرایی جعفر سلطان، تأثیر خود را فقط در هورامان و میان کردهای ایران بر جا نگذاشت، او مسئله کردها را در منطقه با یک نگاه همسان می‌نگریست. همانطور که در سال ۱۹۲۲م، جعفر سلطان طی نامه‌ی به مجمع ملل (عصبه الامم)، خواستار حق استقلال و تعیین سرنوشت کردها و ایجاد یک دولت برای کردها بود.^{۷۶۳}

البته این تغییر در نگرش و شکل گرفتن گرایش ملی‌گرایی در اندیشه او، به جای گرایش عشایری و محلی، می‌توان آن را تحت تأثیر تحولات منطقه‌ای و گفتمانی دید که بعد از جنگ اول جهانی و ظهور دولت‌های مرکزگرا با گرایش ناسیونالیستی در ترکیه و ایران پدیدار پشته بودند، که باعث شد پیوندهای جدیدی میان کردهای ایران، عراق و ترکیه ایجاد شود.

^{۷۶۳} . کامران فیصل مصطفی هورامی، «جعفر سلطان هورامان رجل عاش عادل مع رعیت و قویا ضد عدانه»، جریده الاتحاد، عدد ۳۳۵، سنه السابعه، ۱۹۹۹/۹/۱۰، ص ۶.



مجتبی برزویی عقیده دارد که در پس شورشها و تحرکات عشایر دوره پهلوی، انگیزه‌های ناسونالیستی نهفته نبوده و این شورشها واکنشی گریز از مرکز در مقابل سیاستهای عشایری دولت مرکزی بوده و نتیجه می‌گیرد که معطوف نبودن توجه این سرکردگان به «ملی گرایی کرد» موجب شد بخشی از آنها برای نیل به مقاصد خود و بازپس گیری اقتدار از دست رفته خود، به خدمت «امپریالیسم انگلیس» در آمدند و تا «جامعه کرد هرچه بیشتر از دولت ایران دور شود».^{۷۶۴}

۴-۱-۲-۳- فعالیت‌های محمود خان دزلی

یکی دیگر از چهره‌های تأثیرگذار منطقه هورامان و مناطق کردنشین ایران که در برابر سیاست مرکزی دولت ایستادگی کرد، محمود خان دزلی هورامی بود، او بیشتر از چهره‌های هم‌عصر خود، به سوی اتحاد و ایجاد پیوندهای سیاسی با کردهای عراق رفت. وی یکی از پشتیبانان و متحدان اساسی شیخ محمود برزنجی و حکومت کردستان عراق در منطقه سلیمانیه به حساب می‌آید. علاوه برآن به علت کمک که به شیخ محمود برزنجی و دیگر عشایر کرد در مناطق کردنشین عراق و ایران و پشتیبانی

^{۷۶۴} . مجتبی برزویی، همان، ص ۲۴۴.



از معارضین سیاست انگلیس در منطقه، نزد انگلیسها چهره محبوبی نداشت.^{۷۶۵}

محمود خان رئیس بخش بزرگ منطقه هورامان بود. وی پسر عزیزخان، فرزند بهرام بیگ و مادرش پیروزه نام داشت که دختر حسن سلطان و از شیوخ نقشبندی منطقه حلبچه بوده و از بزرگان هورامان محسوب می- شد. در سال ۱۲۴۹ش، در روستای دزلی، مناطق کردنشین ایران، از توابع هورامان به دنیا آمد. بعد از فوت پدرش (عزیزخان) جانشین وی شد و در مناطق هورامان و کردنشین ایران و عراق به یکی از رهبران و چهره- های سیاسی فعال گُرد، تبدیل شد. چند همسر داشته که آخرین آنها نظیفه خانم، دختر محمود خدر، رئیس ایل بزرگ هموند، در منطقه کردستان عراق بوده است. حاصل ازدواج‌های وی، ۱۱ پسر و ۶ دختر بود. وی در سال‌های مبارزه، چندین سال به مناطقی مانند هندوستان، سندج، قصر قجر تهران، رومادی، سلیمانیه، کرکوک و بغداد آواره و تبعید شد. وی مردی بشاش، خوش صحبت و بخشنده بوده و آبادی‌های تحت کنترلش پناهگاه فراریان از دست حکومت بوده است.^{۷۶۶}

^{۷۶۵} . سی. جی. ئیدموندس، **کورد تورک عه‌ره‌ب**، وەرگیرانی حامید گه‌وه‌ری، هه‌ولیر:

ده‌زگای چاپ و بلاکردنه‌وی ئاراس، ۲۰۰۴، ص ۱۶۰ و ۲۲۴.

^{۷۶۶} . عومەر مه‌عروف به‌رزنجی، **مه‌حموودخانێ دزلی شورشگیری روزه‌لاتی کوردستان**، سلیمانی: ئازاد بو چاپه‌مه‌نی، ۲۰۰۰، صص ۳۱ و ۳۲.



محمودخان دزلی، روابط حسنه‌ای با عشایر، شیوخ قادری و نقشبندی و چهره‌های سیاسی مناطق کردنشین ایران و عراق داشت. در هردو منطقه مرزی کردستان عراق و ایران املاک و روستاهای حاصلخیزی در دست داشت، بنابر شهرت و خویشاوندی او با کردهای ایران و عراق و نفوذ خاندان و مکانت وی، از طرفداران چشمگیر و تفنگچیانی برخوردار و مرکز قدرت او روستای دزلی در منطقه هورامان بوده است.^{۷۶۷}

محمودخان دزلی برای پیشبرد اهداف خود و مقابله با دولت مرکزی و نفوذ انگلیس در مناطق کردنشین، در سال ۱۳۰۰ش، مناسبات نافرجامی با ترکها ایجاد کرد و به همین منظور، طی نامه‌ای به کمال آتاتورک، رئیس جمهور وقت دولت ترکیه، بیان دوستی و هم‌پیمانی با ترکها را اذعان کرده، لیکن بعد از فهمیدن اهداف ترکها در مناطق کردنشین، از رابطه خود با ترکها ناامید شد. طبق سندی در وزارت مستعمرات انگلیس، با شماره ۱۹-۷۳۰.C.O در تاریخ ۱۹۲۲/۲/۹م، نماینده عالی انگلیس در عراق سر پرسی کاکس، طی گزارشی به وزارت مستعمرات خبر داده که محمود خان دزلی، در صدد ایجاد روابط با مصطفی کمال آتاتورک است

^{۷۶۷} . عبدالرزاق عبدالرحمن محمد، همان، صص ۱۰۴-۱۰۷.



تا از آن طریق بلوایی در مناطق هورامان و حلبچه، برپا کند و نباید این مسئله را نادیده گرفت.^{۷۶۸}

وی رابطه خوبی از لحاظ سیاسی با سمکوی شکاک، سردار رشید اردلان، محمدرشیدخان بانه، در مناطق کردنشین ایران و شیخ محمود برزنجی، سید محمد جبّاری، شیخ نجم الدین بیاره، در مناطق کردنشین عراق داشت و به نوعی با آنها از لحاظ مواضع سیاسی و نبردهای مسلحانه متحد بوده^{۷۶۹} و در برابر قدرت و لشکرشی‌های دولت مرکزی با هدف خلع سلاح و سرکوب قیام‌کنندگان متحد شد و «قسم خوردند که یک قول باشند» و نتیجه اتحاد این چهره‌ها، در سال ۱۳۴۱ق به ثمر رسید. تا وقتی این اتحاد پابرجا بود، توانستند نیروهای دولتی را که به مناطق هورامان و کرمانشاه، به قصد سرکوب سردار رشید اردلان و جعفرسلطان و غیره آمده بودند، شکست دهند.^{۷۷۰}

محمودخان پیوندهای حسنه‌ای با شیخ محمود داشت، و برآن باورد بود که باید نه فقط در تشکیل یک دولت گُردی کمک کرد، بلکه در حین تصرف شهر سلیمانیه، مرکز حکومت شیخ محمود برزنجی، توسط

^{۷۶۸} . محمد رسول هاوار، شیخ محمودی قاره‌مان و دهولته‌که‌ی خوارووی

کوردستان، لاهندن: جاف پرس، ۱۹۹۰، ص ۲۱۹.

^{۷۶۹} . عومهر مه‌عروف به‌رزنجی، همان، ص ۳۵.

^{۷۷۰} . ملامحمد رضا ابن صوفی سلیم، همان، صص ۲۰۲-۲۰۶.



انگلیس‌ها، در سال ۱۲۹۸ش (۱۹۱۹م)، بنابه درخواست شیخ محمود، به یاری نیروهای او به سلیمانیه اعزام شد، البته «محمودخان کانی سانان» نیز بنابه تقاضای محمودخان دزلی، با تفنگچیان خود، او را همراهی کرد و سلیمانیه را پس گرفت و نیروهای انگلیس را از شهر بیرون راند. احمد تقی و رفیق حلمی (که از مشاورین و نزدیکان شیخ محمود برزنجی بودند)، جزئیات این واقعه را در خاطرات‌شان به نگارش در آورده‌اند. آنها در خاطرات خود، درباره یاری محمودخان و بازپس گرفتن سلیمانیه اشاره کرده‌اند که شیخ محمود، محرمانه از محمودخان دزلی خواسته که با لشکر خود به سلیمانیه بیاید و شهر را از دست انگلیس‌ها آزاد کند. بدین صورت خان دزلی با تفنگچیان خود که حدود ۳۰۰ نفر بودند، در ۲۱ می ۱۹۱۹م (اردیبهشت ۱۲۹۸)، به کوه گویره، در شمال سلیمانیه رسید و وانمود کرد که برای زیارت مرقد «کاک احمد شیخ»، رهبر طریقت قادری، به سلیمانیه آمده است. مجرسون که حاکم سیاسی و نظامی انگلیس در سلیمانیه بود و توسط انگلیس‌ها تعیین شده بود، وقتی این ماجرا را فهمید، از شیخ محمود تقاضا کرد که اجازه ورود محمودخان را ندهد و یا حد اقل فقط خود محمودخان و چند نفر از همراهان وی بدون اسلحه وارد سلیمانیه شوند. احمد خواجه (۱۲۸۲-۱۳۷۸ش) که در سال ۱۳۰۱ش، خزانه‌دار شیخ محمود در حکومت کردستان، همزمان سردبیر روزنامه «امید استقلال» در سال ۱۳۰۲ش، بود، متن نامه مجرسون



(حاکم سیاسی انگلیس در سلیمانیه)، درباره محمود خان را که به شیخ محمود، حاکم وقت کردستان، در سلیمانیه، ارسال کرده، در خاطرات خود به این صورت نقل کرده:

همانطور که شنیده‌ایم محمود خان دزلی همراه با لشکر بزرگ جنگجویان هورامی به شاربازیر رسیده است، می‌خواهد به دیدار شما بیاید. خواهشاً به او بفهمانید که بایستی فقط خود او و ده نفر از افرادش نه بیشتر بدون اسلحه وارد شهر شوند. اگر آنها با اسلحه آمدند باید اسلحه را به پایگاه پلیس شهر تحویل دهند. حاکم سیاسی سلیمانیه

ميجرسون ۱۸ می ۱۹۱۹

در مقابل شیخ محمود این تقاضای مجرسون را رد کرد و گفت «رسم نیست و او نمی‌تواند از آنها پیشگیری کند». بدین سان در ۲۳ می ۱۹۱۹م (۱۲۹۸ش)، محمود خان به سوی سلیمانیه رفت و بعد از درگیری با انگلیس‌ها، شهر را به تصرف خود در آورد و قوای انگلیس را بیرون راند. محمود خان دزلی تا نهایت جریان و جنبش شیخ محمود با او وفادار ماند و طرفدار اساسی جنبش استقلال طلب شیخ محمود به حساب می‌آید. به طوری که رفیق حلمی، مورخ و مشاور شیخ محمود، محمودخان دزلی را قهرمان جنبش شیخ محمود دانسته است. او نیز درباره یاری‌های خان دزلی بیشتر به آن اشاره کرده که وی در پشتیبانی از



حکومت کردستان و شیخ محمود برزنجی علیه انگلیسی‌ها، تلفات بسیاری به آنها وارد کرده است.^{۷۷۱}

محمد رسول هاوار، از مورخان معاصر گرد، تصریح داشته که به علت کمک محمود خان دزلی و محمودخان کانی سانان، به شیخ محمود و تصرف شهر سلیمانیه و راندن لشکر انگلیس از آنجا، انگلیس در صدد انتقام از آنها برآمد. به همین دلیل از دولت ایران خواست تا آنان را تحویل دهد و دولت ایران نیز به اطاعت امر پرداخت.^{۷۷۲}

بعد از برگشت خان دزلی و کانی سانان به مناطق کردنشین ایران، دولت انگلیس این مسئله را فراموش نکرد و از کارگزاران ایرانی خواست که آنان را به مسئولان انگلیس در عراق تحویل دهند. شریف الدوله، حاکم وقت سنندج بود و از مسئولان نزدیک به انگلیس‌ها، به این امر پرداخته و محمود خان را تحویل انگلیس‌ها داده است. در مورد دستگیری محمودخان دزلی و تحویل او به دولت انگلیس در عراق، محمد رضا ابن صوفی سلیم، معاصر واقعه، در یادداشتهای خود گفته «محمودخان کانی - سانان و محمودخان دزلی، میان اتنبیل، رونده مثل رود نیل، روبه همدان

^{۷۷۱} . نهمحمد تهقی، *خه‌باتی گه‌لی کورد له یادداشت‌ه‌کانی نه‌حمده ته‌قییدا*، ناماده‌کردن: جه‌لال ته‌قی، سلیمانی: مه‌لپه‌ندی کوردولوجی، ۲۰۱۱، صص ۲۳-۲۴؛ حلمی، همان، جلد ۲، ص ۱۱۵.

^{۷۷۲} . رسول هاوار، *شیخ محمودی قاره‌مان و ده‌وله‌ته‌که‌ی خوارووی کوردستان*، همان، ص ۲۱۸.



و از آنجا به کرمانشاه، و زان سو به مانند آب قره‌سو، بی لشکر و تعداد به بغداد روانه شدند»^{۷۷۳} البته در آن زمان، حاکم بین النهرین، انگلیسی بود و هنوز دولتی بنام عراق تأسیس نشده بود. انگلیس در عراق بنابر درخواست رسمی از دولت ایران، تقاضای تحویل هردو محمود خان دزلی و کانی سانان را کرد. در جواب، دولت مرکزی نیز، هردو محمودخان را به دولت انگلیس تحویل داد و آنها را به زندان «ایچ قلعه» در بغداد منتقل و زندانی کردند. محمود خان دزلی از آنجا به همراه شیخ محمود به هندوستان فرستاده شد و محمودخان کانی سانان نیز در بغداد زندانی ماند.^{۷۷۴}

به نظر می‌آید که دستگیری محمودخان دزلی به اتهام همکاری با شیخ محمود علیه انگلیسها، به علت ضعف دولت ایران بعد از جنگ اول جهانی، به نفع خود ایران بوده است، بنابراین به یاری انگلیس‌ها پرداخت و محمودخان را به آنان تحویل داد.

بعد از آزادی آنان، همکاری شیخ محمود و محمودخان دزلی همچنان ادامه داشت. در سال ۱۳۰۱ش، دوباره شیخ محمود در شهر سلیمانیه، حکومت جدیدی را تشکیل داد، لکن این بار خود را شاه کردستان اعلام

^{۷۷۳} . ملامحمدرضا ابن صوفی سلیم، همان، ۱۲۶.

^{۷۷۴} . نه‌محمد خواجه، همان، ص ۷۱؛ بهرزنجی، همان، صص ۸۷-۸۸.



کرد. محمودخان دزلی برای ابراز وفاداری و پشتیبانی از حکومت جدید، همراه با علی محمدخان، محمدرشید بیگ گوران جان الله بیگ و عبدالله بیگ سرتیپ، محمدعلی بیگ حبیب الله بیگ و قریب به صد تفنگچی به سلیمانیه عزیمت نمودند و پشتیبانی خود را به شیخ محمود و حکومت کردستان اعلام نمودند.^{۷۷۵} همانطور در جنگ ۱۹۲۴ (۱۳۰۳ش)، شیخ محمود با انگلیس‌ها، دوباره از محمود خان دزلی، تقاضای یاری می‌کند و مثل هربار محمود خان، به کمک او می‌پردازد و طبق روایت احمد خواجه، خان دزلی ۱۲۰۰ جنگجو را به سلیمانیه اعزام کرد.^{۷۷۶}

ملا عبدالله زیور، از نزدیکان و مسئولین حکومت شیخ محمود، در خاطرات خود اشاره کرده که در روزهای فرار شیخ محمود و شکست وی در برابر انگلیس‌ها و دولت عراق، در حین پناهنده شدن طرفداران شیخ محمود و رفتن آنان به سوی مناطق مرزی ایران، محمود کانی سانان و محمود خان دزلی، به کمک آنها پرداخته و به یاری آنها رسیده‌اند.^{۷۷۷}

بنابر سیاست عمومی دولت ایران، که در صدد خلع سلاح و کاهش قدرت‌های محلی بود، در سال ۱۳۰۹ش، دولت مرکزی به قصد خلع

^{۷۷۵} بانگ کردستان، «جناب محمودخان دزلی»، روزنامه بانگ کردستان، شماره ۱۱، ۲۰ تشرین یکم ۱۹۲۲، ص ۵.

^{۷۷۶} نهمه خواجه، همان، ص ۱۶۴.

^{۷۷۷} عبدالله زیور، گنجینه‌ی مه‌ردان و یادداشتی روزانی ده‌ریه‌دهری، بغداد: شرکه مطبعه الادیب البغدادیه، ۱۹۸۵، صص ۱۵۷-۱۶۰.



سلاح و سرکوب عشایر، فراخوانی برای مناطق مختلف اعلام کرد که در اسرع وقت سلاح و مهمات جنگی خود را به دولت تحویل دهند، در این موقع هر کدام از محمود خان دزلی و جعفر سلطان هورامان این خواسته دولت را رد کردند.^{۷۷۸}

درباره لشگرکشی دولت برای سرکوب محمودخان دزلی، مظفربهمن سلطانی هورامی که معاصر اغلب رویدادهای هورامان در دوره پهلوی اول و دوم بوده، در کتاب خود «تاریخ هورامان» به نیرنگ دولت، برای سرکوب محمود خان، اشاره کرده که جوانب و زمینه حمله از هر حیث «به ویژه نفاق افکنی» در میان عشایر برای تسخیر دزلی آماده و مهیا گشته است. از سوی دیگر سرهنگ محمود امینی، فرمانده تیپ سنندج، محمود خان دزلی را ملاقات نمود و بیم و وحشت او را با ادای سوگند به قرآن مجید برطرف و مورد تشویق و تأمین قرار داد. البته این سوگند نادیده گرفته شد. محمود خان جهت تحصیل اطمینان خاطر، تعداد دویست نفر از تفنگچیان برگزیده اش را از دزلی به کمک ملک محمود برزنجی، به مناطق مرزی کردستان عراق اعزام نمود. از طرف دیگر بعد از ملاقات سرهنگ محمود امینی با محمودخان، سرهنگ عبدالله خان، فرزند محمود خان را همراه با فرزندان حسین خان و جعفرسلطان(حسن

^{۷۷۸}. عومر مه معروف به رزنجی، همان، ص ۴۷.



بیگ و محمدامین بیگ) به عنوان کسب امتیاز، از سندج به تهران فرستاد و شخصاً نیز به آنجا رفت. متعاقب ۱۶ روز توقف در تهران در حین مراجعت و به محض ورود، عبدالله خان پسر محمودخان را در سربازخانه محبوس کرد. کریم بیگ جعفرسلطان و عبدالکریم بیگ وکیل جوانرود که در شهر بودند، نیز شبانه توقیف شدند، لکن محمد امین بیگ موفق به فرار شد.^{۷۷۹}

مظفر بهمن سلطانی، در ادامه توضیح به حمله و نبرد دولت در منطقه دزلی، علیه محمودخان دزلی، اشاره کرده که در ۱۳۰۹ش، ستونی از قوای دولتی تحت فرمان ستوان عیسی خان کریمی، فرماندهی قوای رزاب و گردان، یک فوج مظفر به رهنمائی حسن بیگ فرزند حسین خان و بیگزادگان کراباد و محمد علی بیگ تغلی و محمد صالح سلطان قلعه‌گاه از طریق دربندکلوی و ستونی دیگر از تمام بیگزادگان مریوان به سرپرستی محمودخان کانی سانان و برادرش فرج بیگ که کلیه قوای اعزامی، تحت قیادت سرهنگ محمودخان امینی بودند. ستون دوم نیز از مسیر دربنددزلی و راه مرس هم آهنگ با ستون اول حمله را آغاز و دزلی را غافلگیرانه در محاصره گرفتند. محمودخان ناچار خانواده خود را از ارتفاع مله‌خورد به قریه «هیلا نیی»، از قرای واقع در خاک کردستان عراق

^{۷۷۹}. مظفر بهمنی سلطان هورامی، همان، ص ۶۴۰.



رسانید. قلعه مستحکم طبیعی دزلی، به غیر از دو دربند مذکور راهی دیگر ندارد که «با استفاده از نفاق عشایر و سوگندهای کاذبه و مواعید خلاف» مسخر نمودند. پس از فتح دزلی،^{۷۸۰} کلیه اموال ساکنینش را غارت کردند. در این ماجرا سروان فتح‌الله خان زخمی و هشت نفر سرباز مقتول و از افراد محمود خان دو نفر کشته شدند.^{۷۸۱}

محمود خان پس از عقب‌نشینی، به سوی هورامان لهون کردستان عراق، مدتی آنجا ساکن گردید و از آن به بعد توسط دولت عراق از هورامان لهون به شهر سلیمانیه منتقل شد. در این موقع دولت ایران از مسئولین عراق خواست محمود خان را به ایران تحویل دهند، لکن دولت عراق بنابه تقاضای شیخ علاءالدین، از چهره‌های مؤثر طریقت نقشبندی، محمودخان را به ایران تحویل نداد و علاوه برآن خود محمودخان در عراق نیز مورد اتهام قرار گرفته و به بهانه محاکمه آن، جواب این درخواست را نداد و در زندان عراق مدتی بسر برد.^{۷۸۲}

بدین سان منطقه مریوان و دزلی و اکثر مناطق عشایر مرزی به تصرف دولت درآمدند و رؤسای عشایر منطقه ناچار به فرار، سرکوب یا دستگیر

^{۷۸۰}. این واقعه با ذکر اسامی بیگزادگان پیشرو اردوی دولتی به طور اختصار بر سنگ مرمری هنوز در ایوان مسجد جامع سنجق منقوش است.

^{۷۸۱}. مظفر بهمنی سلطان هورامی، همان، صص ۶۴۰-۶۴۱.

^{۷۸۲}. عومر مه‌عروف برزنجی، همان، صص ۴۷-۴۸.



و به زندانهای تهران منتقل شدند. آنگاه دولت به سوی سرکوب یکی دیگر از چهره‌های مؤثر خوانین هورامان یعنی جعفر سلطان توجه کرد، که قبلاً به آن اشاره شد.

در نتیجه می‌توان گفت محمود خان دزلی مانند بخشی دیگری از خوانین هورامان و مناطق کردنشین در برابر دولت مرکزی به مقابله پرداخت. حس ملی‌گرایی وی و همکاری با کنش‌گران دیگر گرد، بیشتر از همه بود. احمد خواجه در خاطرات خود درباره ملی‌گرایی وی اشاره کرده که در سال ۱۹۲۴م، بنابه طلب و به نمایندگی شیخ محمود حفید، به دزلی سفر کرده و پرچم کردستان (پرچم حکومت کردستان شیخ محمود) را در بالای خانه خود علم کرده بود. البته می‌توان این را نشانه احساس ملی‌گرایی محمود خان، به حساب آورد. بعد از ورود احمد خواجه و تقدیم نامه شیخ محمود به وی برای کمک و مقابله با انگلیس‌ها و دولت عراق، خان دزلی به خواجه گفته «جانم فدای شیخ محمود و هر وقت برای او آماده هستم»، احمدخواجه نیز اشاره کرده که محمود خان مجلس مشاوره‌ای را از خوانین هورامان برای مدیریت امور منطقه تشکیل داده بود. در ادامه احمد خواجه درباره هدیه شیخ محمود به محمود خان دزلی که ۱۰۰ سکه طلا بوده و به پاس زحمات و شرکت آن در جنگ ۱۹۲۴م، علیه انگلیس‌ها ارسال کرده بود، گفته که خان دزلی فقط یک



سکه را از ۱۰۰ سکه برداشت و آن را بوسید و ۹۹ سکه را به شیخ محمود برگرداند.^{۷۸۳}

همچنین محمود خان دزلی بنابه درخواست روشنفکران ملی‌گرای کرد در حزب هیوا عضو می‌شود. حزب هیوا یک حزب ملی‌گرای کردی بود و در سال ۱۳۱۹ش، رفیق حلمی (مشاور سابق شیخ محمود) ریاست آن را بر عهده داشت.^{۷۸۴}

محمود خان دزلی در سال‌های ۱۳۱۹-۱۳۲۱ش، در شهر کرکوک کردستان عراق توسط دولت بغداد بازداشت بوده و با تغییر اوضاع در ایران و سقوط رضاشاه و اشغال ایران توسط انگلیس و روسیه، در سال ۱۹۴۳م (۱۳۲۲ش) محمودخان با همکاری شیخ بابارسول، فرزند شیخ محمود، راه فرار را پیدا می‌کند و به دزلی، زادگاه خود برمی‌گردد. او باز به فعالیت‌های ضد دولت مرکزی می‌پردازد و مسئولین دولتی در اکتبرماه ۱۹۴۶م، وانمود کردند که میخواهند مسائل خلافی را حل کنند و پیشنهاد گفتگو را به محمود خان دزلی می‌دهند و او پیشنهاد را قبول می‌کند و در همان ماه در قله ملخورد، واقع در منطقه مرزی هورامان، او را زهرآلود کردند و بعد از نه روز فوت می‌کند.^{۷۸۵}

^{۷۸۳} . نهمه‌د خواجه، همان، صص ۱۶۴-۱۶۵.

^{۷۸۴} . عبدالرزاق عبدالرحمن محمد، همان، ص ۱۰۸.

^{۷۸۵} . عومر مه‌عروف برزنجی، همان، صص ۳۵-۳۶.



درباره تفاوت محمودخان با برخی از خوانین دیگر می‌توان گفت از آن جهت است که وی دنبال ایجاد تصرف منطقه یا خودمختاری یا حکومت محلی و احیای امارت، مانند سردار رشید یا استقلال طلب مانند سمکو شکاک نبود بلکه بیشتر توجه آن در برابر سیاست خلع سلاح و ترس از کاهش قدرت و گریز از مرکزگرایی دولت بود، که دولت در صدد اجرای آن بود. یکی دیگر از ویژگی‌های فعالیت محمودخان، روابط حسنه و ایجاد مناسبات آن با رؤسای عشایر و فعالان سیاسی و کنشگران مناطق کردنشین ایران و عراق بود که باعث شد به کمک آنها پردازد و برای اجرای آرمان آنها دست بکار شود و در این راستا هزینه مالی و جانی پرداخت. برای مثال او با شیخ محمود برزن‌جی برای ایجاد یک دولت مستقل برای کردهای عراق چند بار علیه دولت انگلیس به مقابله پرداخت. به همین خاطر اغلب منابع و تاریخ‌نگاری‌های معاصر گُرد و مورخینی مانند (حلمی، خواجه، برزن‌جی، مظهر احمد، هاوار و غیره) او را مانند چهره‌ای ملی و وفادار به جنبش ملی‌گرایی گُردی یاد کرده‌اند.

۴-۱-۲-۴- فعالیت‌های سردار رشید اردلان

عباس‌خان سردار رشید، یکی دیگر از قیام‌کنندگان مناطق کردنشین اردلان بود، او بازمانده حکام اردلان سنج و در صدد احیای قدرت و امارت اردلانی‌ها بود. اگرچه دوران فعالیت‌های سیاسی او در اواخر دوره



قاجار و تا سال ۱۳۰۳ش طول کشید، به عبارت دیگر در دوره رضاشاه و تأسیس پهلوی بیشتر در زندان سپری کرده، لیکن در دوره بعد از کودتای ۱۲۹۹ش و ظهور رضاخان او چندبار دست به تحرکات و قیام فراگیری در مناطق کردنشین ایران زد.

عباس‌خان سردار رشید اردلان، فرزند علی‌خان حاکم، پسر علی‌اکبرخان شرف‌الملک، پسر محمدصادق‌خان، پسر امان‌الله‌خان بزرگ اردلان و آخرین خان از سلسله امارت اردلان بود.^{۷۸۶} لقب سردار رشید نیز توسط سالارالدوله در سال ۱۳۲۹ق، به او اعطا شد که به پاس تلاشهای وی در مأموریتش در جذب و ترغیب والی پشتکوه و داودخان کلهر بود.^{۷۸۷} سرآغاز ماجرای عباس‌خان سردار رشید به جریان شورش سالارالدوله علیه دولت مشروطه در تهران و همراهی او با شورشیان، برمی‌گردد. در خلال همین تحولات است که وی خود را به عنوان یکی از سرکردگان قابل اعتنا و مهم گرد بویژه طوایف روانسر و اطراف آن که قلمرو ملکی سردار رشید و افرادش محسوب می‌شد، نشان می‌داد. لیکن فعالیت‌های چشمگیر و تاثیرگذار او بیشتر به دوران جنگ اول جهانی برمی‌گردد.^{۷۸۸}

^{۷۸۶} . مردوخ روحانی شیوا، *تاریخ مشاهیر کرده*، جلد سوم، بخش دوم، همان، ص ۲۸۸.

^{۷۸۷} . محمدعلی سلطانی، *همان*، جلد دوم، ص ۱۴۲.

^{۷۸۸} . کاوه بیات، «عباس‌خان سردار رشید و کردستان ۱۲۹۴-۱۳۰۴شمسی»، *گنجینه اسناد*، شماره ۵۶، بهار و تابستان ۱۳۷۱، ص ۲۰.



اغلب مورخین گُرد مانند علاالدین سجادی و بابامردوخ روحانی (شیوا) برآنند که هدف اصلی عباس خان سردار رشید، احیای قدرت و میراث امارت اردلان بود و برای بازیافتن شوکت و اقتدار خانواده اردلان در مناطق کردنشین قیام کرد و برای رسیدن به این امر به هر اقدامی که ممکن بود، دست زد.

عباس خان سردار رشید در دوره جنگ به فعالیت‌های سیاسی و عشایری پرداخت. ابتدا به وسیع توانایی خود با رؤسای عشایر منطقه نزدیک شد و اتحاد عشایری بزرگی را در مناطق کردنشین ایجاد کرد، وی در سال ۱۳۳۶ق، که از مدتها قبل مبارزه را شروع کرده بود، جنبش خود را از روانسر آغاز نمود تا بتواند حکومت اردلان را در شهر سنندج باز پس گیرد. بصورتی مخفیانه و گاه علنی با سران عشایر ارتباط برقرار نمود. آنان نیز به دلیل این که سردار رشید یکی از نوادگان امارت گُرد و خود نیز شخصی لایق و مقتدر بود، با وی متحد شدند. وکیل جوانرود، حسین خان رضا، جعفر سان لهن، محمود خان کانی سانان، محمود خان دزلی، محمد خان بانه‌ای از طرفی و سنجر خان میاوران، حسینقلی خان کلیائی از طرف دیگر، همگی به فرمان سردار رشید و به منظور یاری ایشان بطرف سنندج و حسن آباد که منطقه امارت اجداد سردار رشید بود، به راه افتادند. سردار رشید وارد شهر سنندج شد و «درصدد تشکیل مجدد حکومت گُرد(اردلان) برآمد» و مدت زیادی حکومت را در دست داشت



و به مساعدت روسهای تزاری در سنندج بر مسند حکومت نشست، «خصوصاً ژنرال فسینکو و ژنرال باراتوف، از افسران روسیه که منطقه را در اشغال خود داشتند، در صدد بودند به هر طریقی در کمک به این حکومت کوتاهی ننمایند. عباسخان در مدت حکومت خود در سنندج، یکبار هم توانست کرمانشاه را به تصرف خود درآورد و محمدخان کرمانشاهی که آن شهر را به تصرف خود درآورده بود، به قتل رسانید».^{۷۸۹}

حکومت سردار رشید زیاد طول نکشید؛ به علت منازعات با مخالفت اعیان و خاندانهای سنندج و فعالیت‌های وی علیه دولت، باعث شد علی محمدخان شریف الدوله، در سال ۱۳۳۶ق، به حکومت کردستان منصوب گردد و نامبرده در سال ۱۳۳۷ق به آنجا اعزام شد. در مورد تعیین شریف الدوله و مشکلاتی که در منطقه ایجاد شده بود، آیت‌الله مردوخ کردستانی (۱۲۵۶-۱۳۵۴ش) در کتاب تاریخ کرد و کردستان، می‌نویسد که شریف الدوله «یکنفر بی قوه و استعداد وارد یک منطقه پر از فتنه و آشوب گردید. از یکطرف سرکشی و طغیان عشایر و اشیاء سرحدی. از یکطرف طلوع یکعهده الواط و اشرار شهری تحت عنوان دیموکراسی، از طرف دیگر آهنگ شور انگیز (استقلال گرد) از ناحیه شیخ محمود. تمام

^{۷۸۹} . عه‌ل‌ل‌ه‌دین سه‌جادی، همان، صص ۴۸-۴۹.



این وسایل و اسباب دست بدست هم داده، یک آتشکده وسیعی را برای حکومت و ملت بدبخت آماده و مهیا ساخته بودند».^{۷۹۰}

شریف الدوله در پی دستگیری سردار رشید بود و وی می‌دانست که نمی‌توان با جنگ، سردار رشید را اسیر کرد، به همین دلیل از طریق توطئه‌ای وی را دستگیر به تهران اعزام کرد.^{۷۹۱} درباره دام شریف الدوله برای دستگیری سردار رشید در سال ۱۳۳۸ هجری، مردوخ کردستانی می‌نویسد:

روز دوشنبه ۱۸ جمادی الاولی سردار رشید که به روانسر رفته بود، دوباره حسب الامر شریف الدوله با شیخ قیدار و جمعی مراجعت نمود بعنوان اینکه شریف الدوله والیگری کردستان را به او بدهد و خودش بطهران مراجعت نماید. سابق هر مرتبه که به کردستان می‌آمد یا در دارالحکومه یا در خانه وکیل الملک منزل میکرد. این مرتبه در خانهای اعزازالملک، جنب مسجد فاروقیه منزل برای او تهیه کردند. شب ۲۱ جمادی‌الاولی، شمشیر و حمایل مرحوم حاج سردار را محرمانه از حاج ارفع الملک گرفته چنان انتشار دادند که شمشیر و حمایل از طهران برای

^{۷۹۰} . مردوخ کردستانی، همان، جلد دوم، ص ۳۶۰.

^{۷۹۱} . عه‌لانه‌دین سجادی، همان، ص ۵۰.



سردار والی وارد شده. روز ۲۳ جمیدی الاولی، در دارالحکومه دعوت عمومی بعمل آمده است. شریف الدوله با دست خود حکم والیگری کردستان را بسردار تقدیم و حمایل سرتیپی را بگردن / انداخته و شمشیر جواهر بند را بکمر او بست. اینجانب (محمد مردوخ) هم حکمرا بلند قرائت نموده، عموم حضار تبریکات لازمه را بوالی تقدیم داشتند... روز ۱۱ جمیدی الثانیه سردار والی به دار الحکومه احضار شد که بامر والیگری بیردازد. لدی الورود باطاق انتظار صولت لشکر با عده مجاهدین ابواب جمعی خود سردار را توقیف و آدمهای او را خلع اسلحه کردند... شب پنجشنبه ۲۶ جمیدی الثانیه هم سردار والی روانه طهران شد.^{۷۹۲}

سردار رشید تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش، سیدضیالدین و رضاخان، در زندان ماند و در دوره جدید، توسط کودتاچیان آزاد گردید.^{۷۹۳}

محمد علی سلطانی درباره چگونگی آزادی سردار رشید، در کتاب ایلات و طوایف کرمانشاهان توضیح می‌دهد که منازعات قدرت میان سید ضیاءالدین طباطبائی و رضاخان باعث شد سردار رشید در زندان تهران آزاد گردد. وی معتقد است که پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش،

^{۷۹۲} . مردوخ کردستانی، همان، جلد دوم، صص ۳۶۷-۳۷۱.

^{۷۹۳} . عه‌ل‌الدین سمجادی، همان، ص ۵۱.



سیدضیاء برای تثبیت اوضاع خود در ناحیه غرب کشور و اقدام علیه نفوذ و سلطه طلبی فرمانده کل قوا (رضاخان)، سردار رشید را آزاد کرده، به منطقه فرستاد، متعاقباً رضاخان به محض اطلاع از کم و کیف مسئله، علی اکبرخان سردار مقتدر را که در تهران تحت نظر بود، برای جلوگیری و سرکوب سردار رشید آزاد کرده و در پی او به منطقه روانه کرد.^{۷۹۴}

شاید کودتا آزادی سردار رشید را تسریع کرده باشد و منازعات میان رضاخان و سید ضیاء در این میان نقش داشته باشد، اما در واقع آزادی او به تلاشهای چند ماه توسط بخش از رجال سیاسی مناطق کردنشین مانند مظفرالدوله، والی زاده اردلانی و اسمارت، دبیر شرقی سفارت انگلیس در دوره نخست وزیری فتح الله خان اکبر (سپهدار) در آبان ۱۲۹۹ش و دیدار خود سردار رشید با نخست وزیر که وعده هایی برای رسیدگی به خواسته هایش داده بود، برمی گردد. سفارت انگلیس با نامه ای که به رئیس الوزراء ارسال کرد، رسماً در این میان دست بکارشد. لیکن به علت وقوع کودتای سوم اسفند، تلاش ها برای آزادی سردار رشید به تعویق افتاد. تا آنکه چند روز بعد از کودتای سوم اسفند، اسمارت باز در نامه ای به سیدضیاءالدین طباطبائی تقاضا کرد که با توجه به مذاکرات ماه های اخیر

^{۷۹۴} . محمدعلی سلطانی، همان، جلد دوم، ص ۷۲ و ۱۵۸.



و توافق سپهدار با اعزام سردار رشید به کرمانشاه، دستور آزادی او از محبس قزاقخانه صادر شد.^{۷۹۵}

سردار رشید بعد از آزادی، هنوز هدف سیاسی خود را که احیای امارت اردلان، در مناطق کردنشین سنندج و هورامان بود، در سر می‌پروراند و به دنبال تحقیق آن هدف دست به فعالیت‌هایی زد. لکن به علت تیرگی روابط سردار رشید با رؤسای عشایر و خاندان و رجال سیاسی منطقه مانند علی اکبر سنجابی سردار مقتدر، آیت‌الله مردوخ، جعفر سلطان هورامان و غیره، باعث شد که تلاش‌های سردار رشید به فعالیت‌های بعدی آن آسیب برساند و نافرجام بماند. در واقع رفتار او و تیرگی روابطش با عشایر و خاندان منطقه در عین حال با دولت مرکزی، باعث شد تا یک ائتلاف بزرگ و دولتی علیه او تشکیل شود. سیاست رضاخان نیز استفاده از عشایر و ایلات علیه یکدیگر بود. بنابراین ائتلافی متشکل از خوانین و سران ایلات در منطقه البته با حمایت‌های امیر احمدی، مأمور سرکوب سردار رشید و به دستور رضاخان فراهم شد. به صورتی که اعیان و خوانین باهم همراه شدند، به نحوی که آیت‌الله مردوخ از رضاخان دستور یافت که التزام‌نامه‌ای از عشایر منطقه تهیه کند و در آن سوگند یاد کنند در هیچ مرحله‌ای از سردار رشید حمایت نکنند. با تهیه

^{۷۹۵} . کاوه بیات، عباس‌خان سردار رشید و کردستان، همان، ص ۲۵.



این التزامنامه از ایلات رزاو، هورامان و دزلی، اتحادیه‌ای قوی علیه سردار رشید شکل گرفت.^{۷۹۶}

به صورت کلی می‌توان گفت که سردار رشید حاضر نبود با مسئولین نظامی دولت به ویژه لشکر غرب کشور، همکاری کند و حاضر به اطاعت اوامر دولت مرکزی نبود و هر فرصتی را مناسب می‌دانست، پرچم طغیان را بر می‌افراخت.

به این صورت در دو مرحله، در سال‌های ۱۳۰۲ش و ۱۳۰۳ش، این ائتلاف ایلی-دولتی در دو جنگ مهم با سردار رشید مواجه شد. در جنگ اول (۱۳۰۲ش)، طبق روایت محمدطاهر سلطانی (۱۲۷۸-۱۳۶۴ش) که معاصر و هم‌زندانی سردار رشید در زندان قصر قجر هم بوده، در خاطرات خود درباره جنگ سردار رشید با این ائتلاف ایلی-دولتی اشاره داده که امیر احمدی که توسط رضاخان مأمور سرکوب سردار رشید گردیده بود، به محض ورود به کرمانشاه، با عباس‌خان امیر مخصوص حاکم ایل کلهر وارد مذاکره شد. از طرف روانسر هم با بهرام بیگ سردار اکرم، رئیس ایل ولدبیگی، تماس محرمانه برقرار کرد و طرفین برای

^{۷۹۶} . فریده حیدری و دیگران، آخرین تلاشها برای احیای حکومت اردلان در پایان دوره قاجار و اوایل پهلوی، *فصلنامه گنجینه اسناد*، شماره ۹۶، سال بیست و چهارم، زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۵.



سرکوبی سردار رشید حاضر و عازم روانسر (محل اقامت سردار رشید) شدند.^{۷۹۷}

خواجه نوری در کتاب بازیگران عصر طلایی، درباره همان جنگ اشعار می‌دارد که وقتی لشکر غرب قدری مجهزتر شد و قوای قشون سروصورتی گرفت، آنوقت امیر لشکر احمدی توانست به کمک عباس کلهر (قبادیان) عده‌ای سوار محلی بقوای خود افزوده و بجنگ سالار رشید برود. در روانسر بعد از جنگ سخت، سردار رشید شکست خورد و به طرف هورامان گریخت.^{۷۹۸} و به جعفر سلطان پناه برد،^{۷۹۹} اگرچه یک سال قبل وی به یورش علیه جعفر سلطان اقدام کرده بود و شکست خورده بود.

پس از چند درگیری شدید، سردار رشید که شش هزار تفنگچی داشت، شکست خورد و نیروهایش پراکنده شدند و خود به مرز ترکیه گریخت. سرهنگ کیگو به او تأمین داد و او را به پایتخت منتقل کرد. وی در تهران مورد عفو سردار سپه قرار گرفت و به صورت تحت نظر درآمد. به نظر می‌رسد دولت از اتفاق‌نامه کلیه رؤسای کلهر، گوران، هورامان تخت و

^{۷۹۷} محمد طاهر سلطانی، *خاطرات سلطانی (از قصر شیرین تا قصر قجر ۱۳۱۰-)*.

^{۷۹۸} ۱۳۲۰، تهران: نشر سپها، ۱۳۸۴، ص ۸۳.

^{۷۹۹} خواجه نوری، *بازیگران عصر طلایی (سپهبد امیر احمدی)*، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷، ص ۹۴.

^{۷۹۹} محمدعلی سلطانی، *همان*، جلد دوم، ص ۷۳.



لهون، و جوانرود ولدبیگی و امضای عمومی آنها آسوده خاطر گشته و به حتم می‌داند که این ایلات مطیع دولت هستند.^{۸۰۰}

سردار رشید اگرچه بعد از شکست، در برابر دولت و ایلات و خوانین منطقه، در نهایت به وسیله رضاشاه بخشوده شد و به منطقه خود بازگشت. وی مدتی اوقات خود را در املاک خود در روانسر بسر می‌برد. اما این سکوت نسبی زیاد طول نکشید و باز مقدماتی برای شورش تازه-ای فراهم کرد و تمام کردها را دعوت به اتحاد و مبارزه علیه دولت نمود. جنگ دوم سردار رشید در سال ۱۳۰۳ش بود، او پس از نشیب و فرازها عاقبت سر از تهران درآورد و تحت نظر قشون دولتی قرار گرفت، او با استفاده از غوغای جمهوری خواهی باز از تهران خود را به روانسر رسانید و دوباره به فعالیت پرداخت. لکن در این بازگشت و فعالیت جدید سردار رشید، تنها کسی از سران عشایر که جوابگوی فراخوان وی شد، محمد رشیدبیگ، فرزند جعفر سلطان بود و برعکس آن ائتلاف ایلی قبلی، سردار رشید را تنها نگذاشت.^{۸۰۱}

در این زمان که سردار رشید به فکر تطمیع و راضی کردن سران ایلات برای جنگ و مقابله با نیروهای دولتی بود، امیر احمدی یکبار دیگر به

^{۸۰۰}. فریده حیدری و دیگران، همان، ص ۱۶.

^{۸۰۱}. محمدعلی سلطانی، همان، جلد دوم، ص ۷۳.



دستور رضاخان مأمور شد تا این بار با التزام مجدد عشایر منطقه، امکانات جنگ را فراهم و با همراهی آنان با خیالی آسوده برای حذف سردار رشید اقدام کند. این جنگ در اردیبهشت ۱۳۰۳ش، به دستور امیر لشکر غرب و به اتفاق جمعی از عشایر صورت گرفت. آنان مجدداً روانسر را محاصره کردند.^{۸۰۲}

سردار رشید این بار نیز مورد حمله دولت و عشایر منطقه قرار گرفت و ناچار بعد از چند بار درگیری، منطقه را ترک و نزد شیخ محمود رفت. در آنجا نیز کاری از پیش نبرد و به منطقه محمره نزد «شیخ خزعل» رفت آنجا نیز به نتیجه‌ای نرسید و راهی بغداد شد. در آن زمان رضاشاه در بغداد بود و قصد زیارت نجف را داشت نزد او رفت و از وی امان خواست. مجدداً به کردستان بازگشت و با وساطت «شیخ حسام‌الدین» در سال ۱۳۴۲ق وارد سنندج شد. در آن زمان «مظفر خان سردار انتصار» حاکم سنندج بود. چند بار درباره سردار رشید به تهران تلگراف فرستاد. سرانجام حاکم، سردار را به تهران فرستاد و مجدداً بازداشت گردید. تا سال ۱۳۲۰ش که اوضاع ایران به هم خورد و زندان قصر قجر را شکستند و سردار نیز از زندان آزاد شد.^{۸۰۳}

^{۸۰۲}. فریده حیدری و دیگران، همان، ص ۱۶.

^{۸۰۳}. مظفر بهمن سلطانی هورامی، تاریخ هورامان، تهران: نشر احسان، ۱۳۸۶، صص ۶۳۲-۶۳۴؛ عه‌ل‌ل‌ه‌دین سه‌جادی، همان، ص ۵۱.



احمد خواجه در خاطراتش، پادرمیانی و وساطت شیخ محمود را با دولت ایران، علت بخشودگی رضاخان دانسته و در این مورد نوشته است سردار رشید، به علت قیامش علیه دولت مرکزی، ایران را ترک کرده و با خانواده‌اش وارد سلیمانیه شد و از شیخ محمود خواست تا از رضاخان بخواهد حکم عفو او را صادر کند، شیخ محمود درخواستش را قبول و در این مورد اقدام لازم را انجام داد و حکم عفو شاهی برای سردار رشید رسید، بشرط آنکه سردار رشید به ایران برگشته و در تهران ساکن گردد. سردار رشید همان شرط را قبول کرد و به تهران برگشت.^{۸۰۴}

اما سندی که در این مورد در مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی موجود است، بدون اشاره به پادرمیانی شیخ محمود، به حکم عفو سردار رشید توسط رضاشاه در نجف اشرف اشاره داده است^{۸۰۵} به شرط آنکه به تهران برگردد و آنجا ساکن شود، همانطور آمده که:

موقعیکه اعلیحضرت همایونی در نجف اشرف بودند [رضاشاه] مقرر فرمودند عباس خان به طهران آید و اقامت نماید تا مورد الطاف شاهانه

^{۸۰۴}. نهمحمد خواجه، همان، ص ۱۴۶.

^{۸۰۵}. ن.ک: پیوست (۴-۵) یک سند درباره حکم عفو سردار رشید توسط رضاشاه.



دولت واقع و ضمناً تأمین معیشت او در طهران بشود در اطاعت و فرمان برداری امر ملوکانه، اینک وارد مرکز شده و اقامت دارد.^{۸۰۶}

در مدتی که سردار رشید در تهران بود، تلاش کرد تا با درخواست کمک مالی مستمری را بدست بیاورد، لکن به موفقیتی نرسید. بنابه درخواست او و پشتیبانی برخی از نمایندگان و پیشنهاد لایحه توسط دولت مانند سید حسن مدرس و مفتی نماینده سقز و کردستان، طرحی برای کمک مالی به دوره ششم مجلس شورای ملی رسید و در جلسه ۸۵ مجلس، سه شنبه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۰۶ش، مذاکراتی درباره این طرح برگزار شد. همانطور که در مشروح مذاکرات جلسه آمده به صورت ذیل ماده را قرائت کرده‌اند:

ماده واحده، وزارت مالیه مجاز است از اول آذر ماه ۱۳۰۵ لغایت آبان ماه ۱۳۰۸ش، ماهیانه یک صد تومان به عنوان کمک خرج از محل شهریه و مستمریات در وجه آقای عباس خان کردستانی بپردازد، کلیه وجوه پرداختی در این مدت تا انتقضای سال

^{۸۰۶}. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی: سند شماره (شماره بازیابی) ۶/۲۵/۲۶/۳/۷۴، در تاریخ ۱۳۰۵/۱۰/۲۸، با نمره ۳۵۵۱۱.



۱۳۱۴ش، از طرف آقای عباس خان به دولت مسترد خواهد گردید.^{۸۰۷}

لکن با قرائت این لایحه تعدادی زیادی از نمایندگان به عدم پرداخت کمک یا هرگونه قرضی به سردار رشید اعلام مخالفت کردند. برای مثال فیروزآبادی، امامی و زوار، از جمله نمایندگان مخالف طرح بودند. آنها بیشتر بنابه سابقه تاریخی سالار رشید و اتحاد او با سالارالدوله و ایجاد اختلال امنیتی در منطقه غرب کشور، مخالفت خود را با لایحه مذکور اعلام نمودند. فیروزآبادی در جلسه اظهار کرد که: «آمدیم هزار و دویست تومان هم در هر سال دادیم به یک نفر سردار رشید که نمی‌دانم چه رشادتی برای این مملکت کرده! نمی‌دانم چه فایده دارد! به این نظریات بنده با این پیشنهاد و هر پیشنهادی که از این قبیل‌ها باشد مخالفم». امامی نیز در نطق خود گفت «این پولی که به این شخص داده می‌شود، از دو حال خارج نیست یا واقعاً شهریه است در مقابل آن قتل و غارت‌ها و شرارت‌هایی که در کردستان کرده است دولت دست مزد به او می‌دهد و حقیقتاً می‌خواهد بازار شرارت را در مملکت رواج دهد؟ بنده به این اصل جداً مخالفم» و عراقی بعد از اعلام مخالفت خود گفت «پول دادن به شرور ترویج شرارت است» و در ادامه گفت «گویا فراموش

^{۸۰۷}. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، *مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی*، دوره ششم مجلس ملی، جلسه ۸۵، سه‌شنبه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۰۶، ص ۸۵.



کرده‌اند موقعی که سردار رشید با سالارالدوله به عراق آمد و آن خرابی‌هایی که به آنجا رسید».^{۸۰۸}

در برابر سید حسن مدس و مفتی نماینده سقز، از لایحه دفاع کردند و برآن تأکید کردند که سردار رشید علیه دولت اقدامی نکرده و با اشرار منطقه درگیر شده است. سید حسن مدرس در دفاع از لایحه و سابقه سردار رشید گفت: «هر وقت که بنده قوه داشتم تابع من بود و به ملت هم خدمت می‌کرد. هیچ وقت هم رفیق خارجه نشد. اما در مسئله سالارالدوله؛ که می‌فرمایند طرفدار سالارالدوله بوده، لازم است عرض کنم که خیلی از طرفداران سالارالدوله الان در همین مجلس هستند و اگر می‌خواهید بنده معرفی کنم و بگویم که همراه سالارالدوله بودند، بنده هم اگر در کردستان با لرستان بودم و سالارالدوله می‌آمد یا درمی‌رفتم یا رفیق او می‌شدم». مفتی نیز در نطق خود برآن تأکید کرد که «اگر سردار رشید تقصیری داشته است فقط تقصیرات او عبارت بوده از طرفیت‌هایی که با یاغیان کردستان یا حکومت‌های کردستان داشته است و هیچ وقت بر علیه حکومت ملی قیام و اقدامی نکرده است و هیچ وقت در سیاست خارجه هم منصوب به تقصیر و قصوری نشده است».^{۸۰۹}

^{۸۰۸}. همان، ص ۸۵.

^{۸۰۹}. همان، ص ۸۵.



لکن در نهایت طرح لایحه با مخالفت اغلب نمایندگان مواجه شد و تغییری در زندگی سردار رشید و زندگی سخت او ایجاد نکرد و مانده عمر خود را به سختی در تهران سپری کرد و او هیچوقت نتوانست به کردستان برگردد و اجازه بازگشت را به او ندادند، حتی پس از آزادی باز هم در تهران تحت نظر ماند و بعد از شهریور ۱۳۲۰ش انگلیس‌ها اجازه ندادند به منطقه خود برگردد و عاقبت همانجا در سال ۱۳۴۲ش در تهران فوت کرد.^{۸۱۰}

درباره گذران حیات سردار رشید در زندان قصر قجر، هم‌زندانی او محمد طاهر سلطانی، درباره او در خاطرات خود نوشته که سردار رشید «برخلاف دیگران نه غذای زندان را خورد و نه غذای بختیاری‌ها را، بلکه توسط یکی دو تن مورد اعتماد که هزینه‌اش را در دست داشتند، غذا برایش تهیه می‌شد و چون با اکثر مرئوسین خود در بند بود، رنج می‌برد و آن‌ها نیز اعتنایی به او نداشتند. وضع او با سایر سران زندان فرق می‌کرد. او تنها شخصیت از سلسله بنی‌اردلان در زندان رضاخان بود که حتی یک نفر از خانواده‌اش با او نبودند و با سران طوایف گُرد و بختیاری و گُر که هرکدام حداقل ده نفر از نزدیکان با آن‌ها در زندان قصر بودند، تفاوت داشت. در زندان هم همچنان مغرور و خروس مآب بود.

^{۸۱۰}. محمد طاهر سلطانی، همان، ۸۳.



به علت رویارویی با نیروهای نظامی، جاسوس‌های زندان بسیار او را تحت نظر داشتند و به همین علت کمتر کسی با او تماس می‌گرفت. من هم به تعصب نسبت اجدادی و وظیفه وجدانی و غیرت کردیت با او مماشات و معاشرت داشتم».^{۸۱۱}

به این صورت سیاست رضاخان برای سرکوب عشایر و خلع سلاح از آنان و نقشه او که تشویق عشایر علیه همدیگر بود، به موفقیت رسید، علاالدین سجادی در این مورد اشاره می‌کند که جالب است بدانیم کردهایی که در آن زمان فریب سیاست مسئولان دولت مرکزی و رضاخان را خورده بودند، به سردار رشید حمله نمودند و مانع پیروزی وی گشتند، رضا شاه بعد از آنکه موقعیت خود را استحکام بخشید، یکی بعد از دیگری به جانشان افتاد و توسط سردار عبدالله طهماسبی، همه آنان را دستگیر نمود و در زندان «قصر قجر» در تهران زندانی نمود! و اگر واقعه ۱۳۲۰ش، نمی‌بود و قصر قجر را نمی‌شکستند هیچکدام از آنان بار دیگر خاک کردستان را به چشم نمی‌دیدند».^{۸۱۲}

در نهایت، سردار رشید در هدف خود و اجرای طرحش که احیای امارت اردلان و بدست‌آوردن حکومت کردستان بود، ناکام ماند. در مقابل

^{۸۱۱}. همان، ۸۴.

^{۸۱۲}. علاءالدین سجاد، همان، ص ۵۲.



سیاست رضاشاه در خلع سلاح عشایر و اجرای سیاست عشایری دولت در برابر قدرت‌های محلی و عشایر منطقه که سر اطاعت را به دولت مرکزی فرود نمی‌آوردند، به هدف خود رسید و کسانی مانند سردار رشید را که باعث ناامنی در منطقه شده و مشکلاتی برای دولت مرکزی و بسط نفوذ آن، ایجاد کرده بود، از میان برداشت و دولت اقدامات این کانون‌های محلی را مانعی برای اجرای سیاست خود تلقی می‌کرد.

۴-۱-۲-۵- فعالیت‌های محمد رشیدخان بانه

از جمله چهره‌های عشایری کُرد که با سیاست جدید دولت مرکزی، بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش و به ویژه با سیاست رضاخان مخالف بودند، محمد رشید خان بود. سیاست و برنامه‌هایی که دولت برای عشایر و رؤسای آنان چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ محدودساختن قدرت‌های محلی پیاده کرده بود، چنان تهدیدی برای رؤسای عشایر تلقی می‌شد که رشیدخان بانه با آنکه در عنوان شتاب بود و فقط ۲۷ سال سن داشت، در اوایل تحکیم پایه‌های قدرت سیاسی و تلاش‌های متمرکز رضاخان، در سال ۱۳۰۳ش، به مقابله با وی و سیاست‌های او برخاست.



وضعیت عشایر گُرد و مناطق غرب ایران در دوره قاجار و به خصوص ضعف دولت مرکزی از بسط قدرت خود، بعد از جنگ اول جهانی، باعث شده بود که رؤسای عشایر، شیوه‌ای از قدرت شبه خودمختاری در مناطق خود داشتند. لیکن بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش و ظهور رضاخان و تحکیم پایه‌های قدرت خود با سیاست تمرکزگرا در ایران، به مثابه یک تهدید این قدرت‌های محلی را در معرض خطر می‌انداخت. رضاخان با محدودسازی نفوذ و کاهش قدرت رؤسای عشایر و تأسیس یک ارتش نظامی قدرتمند به مقابله با رجال عشایری برخاست.

در منطقه بانه قادرخان، پدر محمدرشیدخان بانه، هنوز از قدرت محلی در منطقه خود برخوردار بود به خصوص به علت آنکه در دوره جنگ اول جهانی با قوای روس‌ها در غرب ایران، به مقابله برخاسته و آنان را در منطقه بانه شکست داد و در میان مردم گُرد شهرتی به هم رسانده بود، نوعی از قدرت و نفوذ در منطقه را در دست داشت. بنابراین تا سال ۱۳۰۳ش، دولت با عشایر بانه و به خصوص با قادرخان روبرو نشده بود، لیکن فوت قادرخان بانه، اجرای برنامه دولت و سیاست مقابله با عشایر



را در منطقه بانه تسریع کرد. بعد از فوت وی محمدرشید خان بانه، جانشین پدر شد و امور عشایر منطقه بانه را در دست گرفت.^{۸۱۳}

محمدرشید خان، پسر قادر بگ شیوه گویزان، پس از مرگ پدر به مسند وی نشست. او یکی از زمین‌داران بزرگ منطقه کردنشین بانه بود، در بانه آبادیهای نه‌نور، قول استیر، بوین و بنه‌خوی را در اختیار داشت، و به واسطه نفوذی که داشت، مالکان آبادیهای مجاور شلیر و املاک متصرفیش از وی اطاعت و تمکین می‌کردند. او نه فقط در بانه و حومه آن، بلکه در کردستان عراق، نیز مناطق با اهمیت مانند روستاهای وینه، داروخان، کانی بی، براله، سر براله و میرآوا را در کردستان عراق در دست داشت.^{۸۱۴}

دولت مرکزی در چارچوب سیاست‌های سرکوب عشایر و محدود ساختن قدرت‌های محلی در سال ۱۳۰۳ش، در صدد سرکوب محمدرشید خان بود، و برای از بین بردن آن از لحاظ نظامی در حالت آماده‌سازی برای حمله به مناطق تحت نفوذ وی بود. وی علاوه بر

۸۱۳. کهیوان نازاد نهنور، *حمله به رشید خانی بانه*، سلیمانی: دمزگای روشنبیری جه-

مال عیرفان، ۲۰۱۴، ص ۳۷.

۸۱۴. توکلی، محمدرئوف، *جغرافیا و تاریخ بانه ی کردستان*، تهران: انتشارات توکلی، ۱۳۸۷، ص ۴۰۹.



مشکلات و منازعاتش با خوانین منطقه مانند محمود خان، دولت نیز پیگیر آن بود تا در اسرع وقت و در فرصتی آن را سرکوب کند.

محمدرشید خان توانسته بود در فاصله سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۳۰م علیه قوای دولتی و عشایر متمایل به سیاست دولت به پاخواسته و حکومت را در این منطقه ضعیف کند.^{۸۱۵} بنابراین در سال ۱۳۰۳ش، رضاخان فرمانی صادر کرد تا سرهنگ مهدیقلی خان با هماهنگی و کمک برخی از رؤسای عشایر مانند منگور، دیبکری و مامش در مناطق کردنشین مکریان، محمدرشید خان را سرکوب کنند. نیروی دولت مرکب از یک هنگ آذربایجان و گروه بسیاری از تفنگچی‌های عشایر منطقه، به بانه وارد شده و در ارتفاعات گامارو و حوتاش تا به آبادی وینه او را تعقیب کردند. در مقابل محمدرشید خان تفنگچی‌های خود را (اگرچه شمار اندکی بودند) بر سه محور مختلف آبادی وینه حومه بانه تقسیم کرد. پس از درگیری، نیروهای سرهنگ مهدیقلی شکست خوردند.^{۸۱۶}

این واقعه، باعث شد که محمد رشید خان، به عنوان یکی از رجال قوی عشایر در میان کردها شهرت یابد، چون اولین امتحان جنگی آن بود و

^{۸۱۵}. سه‌عدی عوسمان هه‌روتی، *بزافی رزگار یخ‌وازی نیشتمانی له کوردستانی روژمه-لاتدا (۱۸۸۰-۱۹۳۹م)*، همان، ص ۱۱۶.

^{۸۱۶}. کیوان نازاد نه‌نور، *همان*، ص ۳۷-۳۸؛ توکلی، محمدرئوف، *جغرافیا و تاریخ باته‌ی کردستان*، همان، ص ۴۰۹-۴۱۰.



بعد از فوت پدرش توانست به شیوه‌ای نیروهای دولت را نسبتاً از خاندان خود و منطقه نفوذ خود، برای مدتی دور نگه دارد. در این ماجرا عشایر منطقه نه تنها به یاری محمد رشید خان بانه برخواستند، بلکه طرف دولت را گرفتند و رئیس عشیره منگور نیز به دست تفنگچیان محمدرشید خان کشته شد. عشایر مناطق کردنشین نه اینکه به یاری محمد رشید نرفتند، بلکه رؤسای عشایر از آن نگران بودند که اگر محمدرشیدخان قدرت بیشتری را در دست بگیرد، قدرت آنها را تهدید می‌کند.^{۸۱۷}

بعد از ناتوانی نیروهای دولت، در شکست محمد رشیدخان بانه ۱۹۲۵م، دولت دو بار دیگر در سال‌های ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷م، به عشایر بانه حمله کرد، لیکن در هر دو بار شکست خورد. البته عشایر بانه و محمد رشید خان بانه از آن فرصت که همزمان شهر سردشت در حمله‌ای تحت تصرف پشدریها در آمده بود، بهره بردند، این باعث شد که بانه‌ای‌ها تشویق شوند و در مقابله با نیروهای دولتی ایستادگی کنند و شهر بانه را به صورت کامل تحت تصرف خود درآورند. پس از این حادثه و تصرف شهر بانه، امیر عبدالله طهماسبی به نمایندگی دولت در روستای

^{۸۱۷}. کهیوان نازاد نئومر، همان، صص ۳۸-۳۹.



«چیچوران» با محمدرشیدخان جلسه‌ای برگزار کرد و براساس نقاط زیر به توافق رسیدند:

۱. بیگزاده‌ها و عشایر از حمله به شهر بانه خودداری کنند و از شهر خارج شوند.

۲. دولت مدیریت و جمع مالیات و درآمد تمام روستاهای مناطق غرب بانه را به بیگزاده‌های بانه برگرداند.

۳. در مواقع جنگ طرفین به یکدیگر کمک کنند.^{۸۱۸}

در واقع هدف دولت در این توافق بیشتر به مثابه یک آتش بس با محمدرشید خان بانه به نظر می‌آید، چون همزمان با تصرف بانه توسط محمدرشیدخان نیز، خاندان‌های هورامان و عشایر مریوان علیه دولت قیام کرده‌بودند. دولت به منظور سرکوبی آنان، این توافق را با محمد رشید ایجاد کرد.

باید گفت که محمد رشیدخان بانه طبق توافق با لشکر امیرعبدالله طهماسبی، در سرکوب عشایر مریوان و هورامانی‌ها کمک کرد و لیکن بعد از سرکوبی آنان، نوبت به خود رشیدخان نیز، رسید. امیر طهماسبی بعد از سرکوبی آنان، باز مأمورین خود را به مناطق تحت نفوذ

^{۸۱۸}. همان، ص ۴۱.



محمدرشیدخان بانه فرستاد تا مالیات را جمع کنند، البته رشیدخان بانه این امر را عدم پابندی دولت به توافق دانست. در مقابل رشیدخان بانه به مقابله با مأموران دولتی برخاست. او هریک از مجیدخان، مأمور گمرک و میرزا فتح الله، رئیس بلدیة (شهردار) بانه را در سال ۱۳۰۷ش، به قتل رساند.^{۸۱۹}

رضاشاه هنگام سفر به سقز، سرهنگ محمودخان امین (که در سنجند خدمت می‌کرد) را مأمور سرکوبی محمدرشیدخان بانه نمود. سرهنگ امین، ستونی از عشایر مریوان به سرپرستی فرج الله بگ و ستون دیگری را مرکب از قوای دولتی و عشایر بانه مأمور ساخت که به دفع وی بپردازند. محمدرشیدخان در نه‌نور پس از اندکی مقاومت، به عراق متواری شد. وی در اوایل سال ۱۳۰۹ش، باز به روستاهایی در «سرشیو» سقز حمله برد، لیکن برای دفع فعالیت‌های محمدرشیدخان بانه، میان دولت ایران و عراق مذاکراتی به عمل آمد. در نتیجه محمدرشیدخان ناگزیر خود را به عراق تسلیم کرد و چند سالی در استان موصل عراق تحت نظر قرارداداشت. ولی چون ایران خواستار تسلیم او بود، وی تابعیت عراق را پذیرفت. بعد از رویدادهای بانه، در سال ۱۳۱۰ش، برای خلع سلاح عشایر و اجرای برنامه‌های عشایری دولت، به فرمان دولت،

^{۸۱۹}. محمد رئوف توکلی، *جغرافیا و تاریخ باته‌ی کردستان*، همان، صص ۴۱۱-۴۱۲.



سرتیپ سیاهپوش، فرمانده تیپ سنندج راهی بانه شد و دستور خلع سلاح عمومی را صادر کرد.^{۸۲۰}

به نظر می‌آید دولت به مثابه ابزار سیاسی برای تضعیف قدرت عشایر مناطق کردنشین، از خود عشایر نیز استفاده کرد. همانطور که توضیح داده شد، دولت از طریق امیر عبدالله طهماسبی، از محمد رشیدخان بانه، برای سرکوبی عشایر مریوان و بیگزاده‌های هورامان استفاده کرد. در عوض در حین سرکوب خود محمدرشید خان بانه، سرهنگ امین نیز از عشایر مریوان بهره برده و با پشتیبانی آنها، توانسته قدرت محلی محمد رشیدخان را سرکوب کند و برای مدتی طولانی فعالیت‌های او را از بین ببرد.

با رجوع به ایده‌ها و انگیزه‌های قدرت‌طلبی و منشأ عشایری آن، نمی‌توان واکنش و مقابله محمدرشید خان بانه با دولت مرکزی و رضاخان را یک عکس‌العمل ملی‌گرا تلقی کرد، به علاوه نمی‌توان در این نوع از واکنش-ها، تغییر در سیاست دولت مرکزی و تلاش برای سرکوب و سلب قدرت از خاندان‌های محلی و عشایری توسط رضاخان را نادیده گرفت. بنابراین واکنش محمدرشیدخان بیشتر مقابله با سیاست عشایری دولت بود نه اینکه یک جنبش ملی یا تجزیه طلبی باشد. علاوه برآن خود



محمدرشید خان برای سرکوب فعالیت‌های دیگر عشایر کرد در میوان، به دولت یاری رسانده است.

۴-۲- پیامدهای اجرای سیاست‌های دولت و تأثیر و تأثر آن

در سیاست خارجی

مسأله کردها، نقش بسزایی در نگرش روابط خارجی ایران و ترکیه ایجاد کرد. پایه‌های سیاست خارجی و عملکرد دولت در برابر کشورهای دیگر، جزو مطالبی مانند تجددگرایی، تمرکزگرایی و ملی‌گرایی، که روشنفکران به آن اهتمام بسیاری مبذول می‌داشتند. بنابراین ایدئولوژی دولت جدید بعد از کودتای سوم اسفند، بنابر همان افکار برخی از روشنفکران پایه‌گذاری شده بود، که قبلاً به آن به آن پرداخته بودند و دولت را به سوی اعمال سیاست خارجی براساس ملی‌گرایی و تمرکزگرایی تشویق کرده بودند.

بخشی از پژوهشگران، انگلیس و فرانسه را عامل اصلی تقسیم جدید مناطق کردنشین میان کشورهای منطقه را بعد از جنگ اول جهانی، می‌دانند، هدف تقسیم آن منطقه را برای ایجاد بحران‌های جدید و ساختاری برای دولت‌های منطقه به حساب می‌آورند و معتقدند «که واقعیت این است که انگلستان با تقسیم مناطق



کردنشین بین دو کشور ترکیه و عراق پایه‌های یک بحران ریشه‌ای را بنا کرد. بدین ترتیب به واسطه‌ی این تقسیم‌بندی و قرار داشتن اکثریت جمعیت کردها در خاک سه کشور، قدرت‌های جهانی بر حسب اهداف و منافع خود، از وضعیت مناطق کردنشین بهره می‌بردند. بنابراین مسأله کردها می‌تواند به مثابه اهرم مؤثری برای کنترل دولت‌های منطقه استفاده شود.^{۸۲۱}

بنابراین مسئله‌ای تعیین مرزها و مخالفین دولت و تأثیرات آن، از اساسی‌ترین عوامل ناآرامی و علت بهم‌زدن ثبات دولت جدید ایران و منطقه بوده، گردهای معارض دولت‌های مرکزی منطقه، در این میان نقش بسیاری در فراز و فرود روابط کشورهای منطقه ایفاء کردند، البته به دلیل وجود تنش و عدم ثبات در روابط کشورهای منطقه‌ای، گردها نیز به عنوان ابزاری استراتژیک در سیاست خارجی کشورهای ایران، ترکیه و عراق به کار گرفته شده‌اند. البته گاهی نیز، می‌بایست برای کاهش تهدید اقدامات گردها که ناآرامی در مناطق مرزی ایجاد می‌کردند، این سه کشور و بنابر تهدیدهای مشترک‌شان به همکاری و همزیستی ناچاری، اقدام کرده‌اند. البته نگرش دولت مرکزی در قبال کردها و ایجاد

^{۸۲۱}. قربانعلی محبوبی و سید محمود کاظمی، «بررسی ریشه‌یابی موضوع فرمانطقه ای شدن مسأله کردها»، *فصلنامه آفاق امنیت*، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۸، ص ۲۴۰.



دولت‌های مرکز‌گرا، ملی‌گرایی نیز باعث ایجاد اقدامات کردها علیه دولت شد و در این راستا به فعالیت‌های سیاسی و مسلحانه برخاستند. در این مطلب به نقش کردها در تهدید و گسترش روابط دولت‌های ایران، ترکیه و عراق پرداخته شده و پیامدهای سیاست عمومی دولت ایران در روابط خارجی و تأثیر آن در مناطق کردنشین، مورد بررسی قرار گرفته شده است.

۴-۲-۱- نقش کردها در روابط خارجی ایران و ترکیه

تقسیم مناطق کردنشین، بعد از جنگ اول جهانی، میان دولت‌های ترکیه، عراق و سوریه، توسط کشورهای برنده جنگ اول جهانی به ویژه انگلیس، نقش بزرگی در روابط خارجی دولت‌های منطقه جا گذاشت. دولت مرکزی ایران نیز که بخش مهم مرزهای غربی این کشور را، مناطق کردنشین تشکیل داده، در آن دوره با ضعف قدرت و بحران‌های داخلی مواجه بود، این موضوع کردهای ایران را تحت تأثیر قرار داد و تهدید جدیدی را برای دولت مرکزی و مرزهای غربی ایران ایجاد کرد و باعث شد که نگرانی‌های مشابه نیز، برای دولت‌های همسایه به وجود بیاورد، بنابراین سیاست خارجه این کشورها، در راستای ایجاد روابط جدیدی بودند که تهدید کردها را رفع کند.



البته با در نظر گرفتن آنکه دولت‌های ایران و ترکیه (عثمانی)، تاریخ دیرینه‌ای در تحریک ایلات و مرزنشینان علیه هم‌دیگر داشتند. برای مثال دولت عثمانی (ترکیه) در مناطق غرب ایران، با استفاده از همبستگی مذهبی و پیوندهای اجتماعی و ایلی کردهای مناطق گردنشین ایران و عثمانی، کردهای مناطق آذربایجان غربی را علیه دولت ایران تحریک می‌کرد. در این مورد احمد کسروی، درباره نقش ترک‌ها اشاره کرده که «در این میان مرزهای آذربایجان یک گرفتاری سیاسی برای ایران پیش‌آمده داستانهایی رخ می‌داد. عثمانیان کردن را آسوده نمی‌گذاشتند و آنان را به آشوب و تاراجگری وامی‌داشتند. از این رو، از چندی باز در پیرامونهای ارومیه آشوب و ناایمنی می‌بود و امروزها در نزدیکیهای ساوجبلاغ هم کردن به تکان آمدند و از این سوی در پیرامونهای ارومی با عثمانیان جنگی پیش آمد».^{۸۲۲}

از این لحاظ، دولت‌های ایران و ترکیه، برای رفع تهدیدها و جهت نظارت اقدامات کردها، پیمان‌هایی جدیدی را امضاء کردند. دولت ایران از سال ۱۲۹۹ش، نگران «وقایعی بود که در سرزمین‌های گردنشین عثمانی و همجوار ایران می‌گذشت، به ویژه سخت مراقب فعالیت هیأت نمایندگی ایران در جامعه ملل و مسأله کرد

^{۸۲۲}. احمد کسروی، همان، ص ۵۱۹.



در جامعه مزبور بود». هیأت نمایندگی ایران در جامعه ملل به دولت ایران توصیه کرد، در عوض توسل به زور و سرکوب هویت کردها، سیاست جذب فرهنگی را اتخاذ کند.^{۸۲۳}

حتی گاهی اوقات برای رفع مشکلات و سرکوب شورشیان گرد، از لحاظ نظامی و اطلاعاتی برای سرکوب آنان، علاوه برخلاف دیرینه دو کشور، به همدیگر کمک می‌کردند. برای مثال در سرکوب قیام سمکو، در اوایل دهه بیست میلادی و اوایل ظهور سیاسی رضاخان بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ش، ملا محمد رضا ابن صوفی سلیم (۱۲۸۰-۱۳۴۴ق) درباره کمک ایران به ترکیه به منظور قطع مناسبات سمکو شکاک با ترکیه و اثبات اتهام سمکو به داشتن مناسبات آن با انگلیس، نوشته:

این اسماعیل خان دو سالی لشکر جرار به اذن مصطفی پاشای عثمانی برای جنگ انگلیس مأمور شده بود، به مکر و تلبیس با او ساخته و هم قول شده و دشمن ایرانیان گردیده بود. از طرف ایران خبر به مصطفی پاشا رسید که با انگلیس هم عهد و میثاق شده، بلکه عکس او (سمکو) با عکس رئیس انگلیس در یک مجلس نشسته انداخته و نزد پاشای مذکور ارسال نموده بودند.

^{۸۲۳} رابرت السن، *مسئله کرد و روابط ایران و ترکیه*، تهران: نشر پانیز، ۱۳۸۴، ص ۴۲.



بدان جهت او را ریشه کن کرد. این واقعه در ماه ذی-

الحجه ۱۳۴۰ ق بود.^{۸۲۴}

البته بعد از تلاش و لشکرکشی های دولت مرکزی ایران و قطع روابط سمکو با ترکیه، دیگر قیام او در منطقه کردنشین آذربایجان غربی و مکریان خاموش شد و سمکو را ناچار به فرار از خاک ایران کردند.

در سالهای ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ ش، دولت ایران آنقدر از ترس وسعت شورش شیخ سعید پیران و تأثیرات فعالیت های سمکو نگران بود، که موجب بی ثباتی منطقه نیز شده بود، پیشنهاد همکاری به دولت ترکیه برای سرکوب جنبش های گُرد، داد. ارتش ترکیه که همچنان با گُردهایی که در شورش شیخ سعید مشارکت کرده، می جنگید و به هدف دسگیری، آنان را در درون مرزهای ایران تعقیب کرد، اما سربازان ارتش ترکیه به اسارت گُردها در آمدند. آنکارا بعد از آنکه ترک های اسیر شده به دستور دولت ایران، به تهران اعزام شدند، با فراخواندن سفیر خود در تهران، به این عمل اعتراض کرد. این نخستین بار بود که سفیری، عمدتاً بر سر مسئله گُرد، به عنوان اعتراض به کشور متبوع فراخوانده می شد.^{۸۲۵}

^{۸۲۴}. ملامحمد رضا صوفی سلیم، همان، ص ۱۹۹.

^{۸۲۵}. رابرت السن، همان، ص ۴۲.



مسأله کردها در هردو کشور، صورت جدی را به خود گرفت و تهدید امنیتی و سیاسی را ایجاد می‌کرد، به رغم منازعات مرزی و اتهامات متبادله دو کشور، هردو پایتخت تهران و آنکارا را به هم نزدیک کرد.

شورشیان کرد، مدام یکی از علت‌های اصلی به هم‌زدن روابط دو کشور بوده‌اند، به طوری که به علت عدم حل مشکلات معارضین کرد و قیام‌های پی‌درپی آنان علیه دولت‌های مرکزی، ترکیه و ایران همدیگر را به کمک کردها متهم می‌کردند. بنابراین هردو طرف برای رفع مشکلات مرزی و محدود ساختن مسلحان کرد در مناطق مرزی و بنابر درخواست دولت ترکیه، در وزارت خارجه هردو کشور رفت و آمدهایی صورت گرفت، بعد از چند جلسه از مذاکرات، در اردیبهشت ۱۳۰۵ ش، توافقنامه‌ای را برای مدت ۵ سال امضاء شد، که ماده‌ی چهار آن توافقنامه، به ثبات و امنیت مناطق مرزی پیوند داشت و در این مورد به توافق رسیدند، طبق توافقنامه هر گونه تجاوزی در حدود یکی از اطراف مذاکره، واقع شود، به تجاوز علیه دو طرف محسوب می‌شود و باید هر دو دولت در صدد ریشه‌کن کردن آن باشند.^{۸۲۶}

۸۲۶. جریده صدی الوطن، «شیخ الحرب بین ترکیا و ایران»، العدد ۲۲، سنه الاولى، ۱۸ تشرین الاول ۱۹۲۷، ص ۳۰؛ ک وفاری زاری کرم‌انجی، «مواهد نظامی ایران و ترک»، ک وفاری زاری کرم‌انجی، ژماره ۲۵، سالی یکم، ۱۲ ذی القعدة ۱۳۴۴، ل ۱۳.



تا آنکه روابط دو طرف به جایی رسید که برای ایجاد همکاری بیشتر، از طرف کمال آتاتورک، رئیس وقت جمهوری ترکیه، هیئتی به ایران اعزام گردید و شمشیری مرصع را از طرف آتاتورک، به رضاشاه پهلوی هدیه کردند. همزمان در دیدار سفیر ایران در آنکار با وزیر امور خارجه ترکیه، پیمان همکاری بیشتر و استرداد و تحویل معارضین دو طرف را منعقد کردند.^{۸۲۷}

البته اقدام ایجاد روابط دوستانه، قبلاً توسط ایران شروع شده بود. به محض اعلام جمهوری در ترکیه، سردار سپه (رضاخان) برای ایجاد روابط دوستانه، یک جلد کلام الله مجید و یک قبضه شمشیر مرصع به مصطفی کمال آتاتورک، رهبر جدید ترکیه، ارسال شد و تغییر نظام را به وی تبریک گفت و این تدارکات باعث دوستی بین رهبران دو کشور گردید و هردو طرف به ایجاد روابط دوستانه و فراموش کردن گذشته مملو از جنگ و خونریزی، اظهار علاقه نمودند. تا اینکه در اردیبهشت ۱۳۰۵ش، عهدنامه مودت بین دو کشور منعقد گردید، لیکن ناامنی‌های حدود و

۸۲۷. زار کرمانجی، «علاقه‌ی تورک و ایران»، *کوفاری زاری کرمانجی*، ژماره ۱۵، سالی یه‌که‌م، ۱۲ ذی الحجه ۱۳۴۴، لل ۱۱-۱۲.



حوادث مرزی و اقداماتی که ترکیه در سرکوبی عشایر گُرد مرزنشین به عمل آورد، باعث وقفه اجرای مذاکرات شد.^{۸۲۸}

در واقع کردها و به خصوص قیام‌های سمکو شکاک، شیخ سعید پیران و احسان نوری پاشا، در دهه بیستم میلادی، در به هم زدن روابط و ایجاد مشکلات میان دو کشور نقش بسزایی داشتند.

سمکو چند ماه بعد از توافقنامه‌ی میان ترکیه و ایران، با تعدادی از جنگجویان خود از عراق و از طریق کوه سلمان ترکیه، به ایران برگشت و به برخی اماکن و روستاهای منطقه، حمله کرد. دولت ایران گمان داشت که سمکو شکاک به تشویق دولت ترکیه، اقدام به حمله کرده است. بنابراین وزارت امور خارجه ایران، یادداشتی در هفت اوت، به وزارت امور خارجه ترکیه ارسال نمود و ترکیه را به نقض و بی‌توجهی به توافقنامه ۲۲ ژوئن ۱۹۲۶ (خرداد ۱۳۰۵ ش) متهم کرد. در همان راستا و در بازتاب این حوادث، روزنامه‌های وقت تهران، در مقابل اقدام ترکیه و کمک به گُردها، خواستار قطع روابط ایران با ترکیه بودند. در مقابل، کشور ترکیه علاوه بر نگرانی خود، برائت خود را در این مورد بیان کرد و بر اجرای مواد توافقنامه تأکید ورزید. لیکن

^{۸۲۸} عبدالرضا هوشنگ مهدوی، «تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی»، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۹۲، ص ۳۹۴.



به نظر می‌آید دولت ایران به جوابیه وزارت امور خارجه ترکیه، قانع نشده و بنابر گزارش «روزنامه الزمان» عراقی، دولت ایران نیز به مساعدت معارضین کرد ترکیه دست به اقدام زده و «شیخ عبدا»^{۸۲۹} و جنگجویانش را علیه دولت ترکیه، تشویق کرده^{۸۳۰} و زیاد طول نکشید، که شیخ عبدا به مناطق مرزی ترکیه و پایگاه-های نظامی مرزی و ارتش ترکیه حمله کرد و حتی در ایلول همان سال، مناطق وسیعی تا حدود «ولایت بایزید» را تحت تصرف خود درآورد، لیکن در نهایت بعد از رویارویی با ارتش، جنگجویان شیخ عبدا ناچار به عقب نشینی به سوی مناطق مرزی ایرانی شدند. در این مورد دولت ترکیه مانند ایران، کشور همسایه خود را به نقض ماده‌ی چهار توافقنامه ۲۲ ژوئن ۱۹۲۶ م اتهام کرد.^{۸۳۱}

در سال ۱۳۰۶ ش و کمتر از یک سال بعد از توافقنامه، تنش‌های سیاسی میان ترکیه و ایران باز هم به علت فعالیت‌های معارضین مسلح کرد در مناطق کردنشین مرزی هردو کشور به وجود آمد، به

^{۸۲۹}. پسر عموی شیخ سعید پیران که در سال ۱۹۲۵ به علت شورش علیه دولت ترکیه و تهمت تلاش برای احیای خلافت عثمانی توسط دولت ترکیه اعدام شد.

^{۸۳۰}. ن.ک: پیوست (۴-۶) روزنامه صدی الوطن، «ایران کردها را علیه ترکیه تشویق

می‌کند».

^{۸۳۱}. جریده صدی الوطن، «مساعدی ترکیا لاتقاء شر الاكراد»، عدد ۱۹، سنه الاولی، ۲۶ کانون الاول ۱۹۳۰، ص ۱ و ۳.



طوری که روزنامه‌ها کردها را باعث اصلی این اختلاف می‌دانستند و حتی در همان سال رویارویی مستقیم و جنگ میان دو کشور را محتمل می‌دانستند.^{۸۳۲} در همان سال، ترکیه با تصور اینکه یک ستون از ارتش آنان که به دست کردهای قیام کرده، اسیر و به ایران آورده شده و تحت اختیار مقامات ایرانی می‌باشد، سفیر خود را از تهران احضار کرد و روابط بین دو کشور تا حدودی برای سه سال تا امضای توافقنامه گمرگی ژوئن ۱۹۳۰ (خرداد ۱۳۰۹ ش) تیره شد.^{۸۳۳}

«روزنامه الزمان» عراقی که در بغداد چاپ می‌شد، در همان سال و معاصر این رویدادها در این مورد نوشته که دولت ایران کشور ترکیه را به کمک و پشتیبانی یاغیان مناطق مرزی (کردها) متهم کرده است، در مقابل نشریات ایران در این مورد دولت ترکیه را به دادن اسلحه و مواد لازم، به جنگجویان فراری گرد، به مناطق مرزی ترکیه، متهم کرد و از اراضی ترکیه به مثابه پناهگاه و حملات علیه مرزهای ایران استفاده نموده‌اند. همانطور خواستار آن شده‌اند که دولت ترکیه مسئولانه حدودی برای این اعمال یاغیان تعیین کند تا باعث تنش و رویارویی در روابط حسنه دو

^{۸۳۲} . جریده صدی الوطن، «ایران تشجع الثورة الكردیه»، عدد ۲۵، سنه الاولی، ۲ کانون

الثانی ۱۹۳۱، ص ۲-۳.

^{۸۳۳} . عبدالرضا هوشنگ مهدوی، همان، ص ۳۹۴.



کشور نباشد. در مقابل روزنامه‌های ترکیه جواب صریحی در این مورد نداده و اسباب اساسی مشکلات مرزی را به توطئه‌های دولت روس و انگلیس منتسب کرده‌اند. در ادامه اشاره کرده که اگر دولت ایران همانند دولت ترکیه به مساعدت گروه‌های معارض بپردازد، کشور ترکیه نیز با خطر و تهدیدات امنی مواجه می‌شود همانگونه که ایران این روزها با آن مواجه شده است. بنابراین دو طرف باید در صدد اجرای قانون و سرکوب عشایر منطقه باشند تا اختلال امنیتی ایجاد نشود.^{۸۳۴}

چند سال بعد، باز تنش‌هایی در روابط ایران و ترکیه به علت جنبش کردها ایجاد شد. به‌هنگام به اوج رسیدن قیام کردهای آزارت، در میانه سال ۱۳۰۹ش، در مناطق گردنشین ترکیه، که حزب استقلال طلب «خویبون» و احسان نوری پاشا محرک اساسی این جنبش بودند، دولت ترکیه نیز دولت ایران را به مساعدت شورشیان کرد علیه دولت ترکیه متهم کرد، تا اینکه برای سرکوب قیام آزارات و جلوگیری از حمله جنگجویان گُرد، بخشی از مناطق کوهستانی آزارات (آگری داغ) مرزی را که در ایران واقع شده بود، تحت تصرف خود درآورد. همچنین رسماً از دولت ایران درخواست کرد که آن اراضی را به دولت ترکیه واگذار کند.

^{۸۳۴}. جریده الزمان، «بین ترکیا و ایران»، عدد ۱۵، سنه الاولی، ۶ ایلول ۱۹۲۷، ص ۴.



البته بنابر خبر «روزنامه صدی الوطن» عراقی، مذاکراتی در این مورد میان ایران و ترکیه ایجاد شده و ایران نیز به درخواست ترکیه جواب مثبت داده است.^{۸۳۵}

لیکن تنش‌ها خاتمه نیافت و همچنان شورشیان کُرد، علیه دولت ترکیه بارها از مناطق مرزی ایران به سوی ترکیه حمله کرده و پایگاه‌های نظامی ترکیه را مورد حمله قرار دادند. به طوریکه در اواخر دی‌ماه ۱۳۰۹ش، چند بار پایگاه‌های مناطق مرزی ترکیه و شهر دیاربکر توسط جنگجویان کُرد مورد حمله قرار گرفت. در این مورد گزارشی در «روزنامه صدی الوطن» عراقی تحت عنوان «ایران تشجع الثورة الكردیه»^{۸۳۶} چاپ شد، دولت ترکیه مانند گذشته، ایران را متهم به دوباره مسلح و مجهز کردن عشایر منطقه کرده است، بنابه به گزارش روزنامه، اقامتگاه و پایگاه شورشیان شهر باکو و به تشویق و کمک ایران بسیج شده و علیه دولت ترکیه اخلال امنی ایجاد کرده و مرزهای آن کشور را مورد تجاوز قرار داده‌اند. در همین راستا، دولت ترکیه، رسماً از کاردار سیاسی سفارت ایران در انکارا، خواستار پیگیری موضوع شد، در مقابل

^{۸۳۵} . جریده صدی الوطن، «مساعدی ترکیا لاتقاء شر الاكراد»، عدد ۱۹، سنه الاولی، ۲۶

كانون الاول ۱۹۳۰، ص ۳.

^{۸۳۶} . ترجمه فارسی عنوان مقاله: «ایران انقلاب کردها را تشویق می‌کند».



دولت ایران شایعات به او منسوب شده را تکذیب کرد و به دولت ترکیه وعده داد که در این مورد تحقیق خواهد کرد.^{۸۳۷}

نگرانی‌های دولت‌ها از مسأله فعالیت‌های سیاسی و مسلحانه مناطق کردنشین ایران، ترکیه و عراق، آشکار بود چنانکه در اواخر خرداد ۱۳۱۰ش، سفیر ایران در آنکارا نزد سفیر بریتانیا از همکاری موجود بین سه دولت، سخن به میان می‌آورد و اشاره کرد که مسأله گرد موجب نگرانی و مایه اختلاف آنها است.^{۸۳۸}

برای حل تحرکات سیاسی مناطق کردنشین ترکیه و ایران، در ژانویه ۱۹۳۲م قرارداد سرحدی میان دو کشور به امضاء رسید. البته بعد از آنکه در آغاز سال ۱۹۳۲م، دو هیأت ترک رسماً از ایران دیدار کردند. یکی از هیأت‌ها که ریاست آن با جلال بایار (رئیس جمهور آینده ترکیه) بود، که موافقتنامه‌هایی اقتصادی و مالی با ایران به امضاء رساندند. دیگری به ریاست توفیق رشید (وزیر امور خارجه ترکیه) که به آن منظور به ایران آمد که منطقه آارات کوچک را در ازاء بخشی از خاک ترکیه و مشتمل بر شش

^{۸۳۷} . جریده صدی الوطن، «ایران تشجع الثورة الكردیه»، عدد ۲۵، سنه الاولی، ۲ کانون الثانی، ۱۹۳۰، ص ۳۰۲.

^{۸۳۸} . کریس کوچرا، جنبش ملی کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۷، ص ۱۳۱.



روستای کردنشین از ایران بگیرد و جریان با مداخله خود رضاشاه حل و فصل شد.^{۸۳۹}

۴-۲-۲- نقش کردها در روابط ایران و عراق

روابط ایران و عراق در اوایل تأسیس دولت عراق، روابط پر تنش بود، دولت ایران دولت جدید التّأسیسی را که توسط انگلیسی‌ها بعد از جنگ اول جهانی، ایجاد شده بود، به رسمیت نمی‌شناخت و همه امور سیاسی و روابط خود را از طریق مأمورین انگلیس در عراق انجام می‌داد. مسائل مرزی عراق-ایران، مشکلات تبعه‌های ایران در عراق و زیارت عتبات، وجود معارضین و از همه تأثیرگذارتر مسئله کاپیتولاسیون ایرانیان در عراق بود که ایران بهره‌ای از آن نبرد و دولت عراق طبق توافق نامه خود با انگلیس‌ها در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۳ ش (۲۵ مارس ۱۹۲۴ م)، اتباع ایرانی را از این حق در عراق محروم کرد، در مقابل دولت ایران به شدت این موضع و عملکرد دولت عراق و انگلیس‌های عراق را در جامعه ملل محکوم کرد. دولت عراق اسباب



محرومیت ایران را از این حق، به علت به رسمیت نشناختن عراق، توسط ایران مرتبط دانست.^{۸۴۰}

انگلیس نیز در تحریک عشایر و خاندان‌های کرد تأثیر داشت. انگلیس برای رسیدن به آرمان‌ها و اجرای سیاست‌های منطقه‌ای خود، نقش بسزایی ایفا کرد. بنابراین هرگاه انگلیس به مقاصد سیاسی و اقتصادی خود در رابطه با دولت مرکزی ایران نزدیک می‌شد، حمایت‌های خود را کاهش می‌داد. اما تا دوره‌ای طولانی، این به معنای دست کشیدن از استفاده از قدرت‌های عشایری نبود و هرگاه به مصلحت می‌دید. دوباره اهرم‌های فشار خود را به کار می‌گرفت. به معنایی دیگر، نزدیکی و مرزنشینی ایلات کرد در مرزهای غربی کشور، نقش بسزایی در مناسبات ایران با انگلیس داشت؛ زیرا در غرب ایران، کشور تازه تأسیس عراق وجود داشت که علاوه بر آنکه تحت قیمومیت انگلستان بود، بخش مهمی از جمعیت آن نیز کرد بود. از سویی عشایر ناراضی، با دیدن ناامنی و هجوم نیروهای مرکزی، از مرزها می‌گذشتند و به نقاط امن عراق (که تحت قیمومیت انگلیس بود) می‌گریختند و از سویی دیگر آنگاه که به کشور بر می‌گشتند این امکان را به دولت مرکزی می‌دادند که انگلیس را در معرض اتهام قرار داده و

۸۴۰. عبد الرزاق الحسني، تاريخ الوزارات العراقية، بيروت: ب.م.ط، ۱۹۷۴، ص ۱۹۹.



امتیازی به دولت برای کشمکش با دولتمردان انگلیسی در منازعات و اختلافات ذکر شده، بدهند. تحرکات و تحریکات رؤسای کرد مثل جعفر سلطان و اسماعیل آقا سیمیتقو و سردار رشید را می توان در این چارچوب قرارداد.^{۸۴۱}

اما حضور کردها در دو سوی مرزهای ایران و عراق از جمله عوامل اصلی تنش یا منازعه میان دو کشور، محسوب می گردد. از زمان قیمومیت انگلیس بر عراق، در ۱۲۹۹ش، و سپس استقلال آن کشور، در سال ۱۹۳۲م، و بعد از آن، به دلیل نفوذ انگلستان در منطقه و وجود حکومت پادشاهی در هر دو کشور، روابط دو دولت که به منظور مقابله با تهدید کمونیسم شکل گرفته بود، دوستانه بود. هر چند که در این دوره نیز، اختلافات مرزی، گاه و بیگاه رخ می داد. نقطه‌ی آغاز روابط مابین دو کشور، به فروردین ۱۳۰۸ش، و اعزام هیئت "حسن نیت" از سوی پادشاه عراق، به ایران و تقاضای این هیئت جهت برقراری روابط سیاسی با ایران باز می گردد. البته بعد از آنکه ایران حق کاپیتولاسیون خود را در عراق گرفت و این باعث شد که روابط جدیدی ایجاد کنند.

یکی از علت های ایجاد تنش در روابط این دو دولت، جنگجویان و رؤسای عشایر بودند که به صورت پناهنده در مناطق کردنشین

^{۸۴۱}. دیوید مکداول، همان، ص ۳۸۴.



کشورهای ایران و عراق ساکن می‌شدند. لیکن فعالیت آنها به طوری باعث نگرانی دولت‌های مرکزی هردو کشور بود، که برای سرکوب آنان و ترس از شورش‌های سرحدات و بازگشت آنان به مناطق خود، اقدامات و مذاکراتی در این مورد انجام می‌دادند. برای مثال، رضاخان موافقت کرد که دولت عراق «علی الجربی»، والی پشت‌کوه را از مناطق مرزی ایران تبعید کند و در مقابل دولت ایران نیز «شیخ محمود برزنجی» کرد را در مناطق حدودی عراق تبعید نماید. و مرتبط با کردهای متحد با سالار الدوله^{۸۴۲} نیز، دولت ایران از انگلیسها، درخواست کرد تا دولت عراق سالار الدوله و متحدان عشایر کرد را از مناطق مرزی ایران دور کنند.^{۸۴۳}

سالار الدوله، در اکتبر ۱۳۰۵ش (۱۹۲۶م)، بعد از آنکه برای اسقاط رضاخان در تلاش و خواستار برگرداندن قدرت قاجار بود و در این امر نافرجام ماند، با عده‌ای از رؤسای عشایر گُرد، به سوی عراق فرار کرد و آنجا مستقر شد، دولت ایران به دلیل ترس از

^{۸۴۲}. در برخی از منابع مانند کتاب (مشکلات الحدودیه العراقیه-الایرانیه و النزاع السلاح) دجابر راوی و مقاله (العلاقات العراقیه الایرانیه ۱۹۴۲-۱۹۳۲) فراقد داود سلمان و غیره، سالار الدوله به مثابه یک چهره عشایر کرد نام برده‌اند، که در واقع سالارالدوله کرد نیست و از شاهزادگان قاجار بود، لیکن اغلب رؤساء عشایر کرد مناطق کردنشین ایران با او متحد بودند و آرمان و مواضع مشترک در برابر دولت مرکزی ایران و مقابله با رضاخان داشتند.

^{۸۴۳}. جابر ابراهیم الراوی، *مشکلات الحدود العراقیه الایرانیه و النزاع السلاح*، بغداد: دارالشؤون الثقافیه العامه، ۱۹۸۹، ص ۱۱۰.



قیام دوباره سالار الدوله و کردهای متحد با او، با دولت عراق وارد مذاکره شد و توافق کردند که برای تبعید و رفع نگرانی‌ها، دولت ایران مبلغ ۱۸۰۰۰ روپیه به سالار الدوله بدهد تا قرض- هایش را ادا کند و ۱۵۰۰ روپیه را مانند شهریه به او پرداخت کند، در مقابل سالارالدوله نیز قبول کرد که سرزمین عراق را ترک کرده و به فلسطین سفر کند و قول داد که دیگر به خاک ایران برنگردد.^{۸۴۴}

همانطور سمکو شکاک در ۱۳۰۵ش (نوامبر ۱۹۲۶م)، بعد از اجرای عملیاتی مسلحانه علیه دولت ایران در مناطق کردنشین آذربایجان غربی شکست وی در مقابله با قوای دولت، به سوی عراق فرار کرد و در منطقه رواندوز کردنشین شمال عراق، مستقر شد، لیکن بنابر مذاکره و هماهنگی‌های ایران و عراق، دولت عراق تصمیم گرفت که سمکو شکاک را در عراق راه ندهد و نیز مانند سالار الدوله، دولت ایران مبلغی پول به او پرداخت کرد به شرط آنکه به ایران بازنگردد و از مناطق مرزی عراق و ایران دور شود، لذا سمکو ناچار عراق را به سوی ترکیه ترک کرد و در آنجا پناهنده شد.^{۸۴۵}

^{۸۴۴} . فراقد داود سلمان، «العلاقات العراقية - الايرانية ۱۹۲۴ - ۱۹۳۲»، *مجلة دراسات إيرانية*، عدد ۱-۲، ۲۰۰۵، ص ۱۰۶.
^{۸۴۵} . جابر ابراهیم الراوی، همان، ص ۱۳۱؛ فراقد داود سلمان، همان، ص ۱۰۶.



از طرف دیگر، فرار جعفر سلطان و فرزندانش به سوی عراق، در سال ۱۳۱۰ش و سکونت شدن او به عنوان پناهنده سیاسی، (البته بعد از شکست وی توسط نیروهای دولتی به فرماندهی حاجعلی رزم‌آرا) و فعالیت‌های وی، باعث نگرانی شدید دولت ایران شد، به همان علت در طول دهه سی میلادی، دولت مرکزی ایران از دولت عراق تقاضا می‌کرد تا جعفر سلطان و فرزندانش را به دولت ایران تحویل دهد، اما دولت عراق این درخواست را نپذیرفت، لیکن او را از مرزهای ایران دور کرد و در فاصله سال‌های ۱۳۱۰-۱۳۲۰ش (۱۹۳۱-۱۹۴۱م، به عنوان پناهنده سیاسی، در شهر کرکوک کردستان عراق اجباراً ساکن کرد.^{۸۴۶}

بنابراین وجود مشکلات مرزی، مدام میان دو کشور و به خصوص بعد از استقلال عراق از قیمومت انگلیس، در سال ۱۹۳۰م (۱۳۰۹ش)، باعث شد که دو دولت در صدد روابط بهتری در جهت ریشه‌کن کردن مشکلات داشته باشند. برای پیشگیری از این ناامنی‌های مرزی و ترس از فعالیت‌های مرزی مخالفان دولت مرکزی ایران و عراق و تقویت روابط این دو کشور، ملک فیصل بن حسین پادشاه عراق را ناچار کرد تا در سال ۱۳۱۱ش در رأس هیئتی رسماً به دیدار رضاشاه و مسئولین

^{۸۴۶} . عبدالرزاق عبدالرحمن محمد، همان، ص ۹۸.



ایران رفت، در این مورد در صفحه اول «روزنامه‌ی العراق»، در اردیبهشت ۱۳۱۱ش (۱۰می ۱۹۳۲م)، درباره روابط عراق و ایران نوشته که دولت عراق بعد از آنکه روابط خود را با دولت ترکیه برای حفظ امنیت منطقه و مرزهای شمالی خود، گسترش داد، با سفر ملک فیصل، اولین پادشاه عراق، به ایران، بیشتر بر ادامه روابط دو کشور و همکاری‌های دوجانبه برای حفظ امنیت مرزهای شرقی تأکید کردند. البته گزارشگر روزنامه این روابط را به موضوع وجود معارضین گُرد در مناطق مرزی میان عراق، ایران و ترکیه فعالیت داشتند، پیوند داده و تصریح داشته که «به علت فعالیت‌هایی که یاغیان به صورت همیشگی در حدود عراق-ترکیه یا عراق-ایران انجام داده‌اند»، ضرورت همکاری مشترک میان سه کشور را بیشتر کرده و ثبات و صلح در خاورمیانه، را ضرورت همکاری مشترک مسالمت‌آمیز میان این سه کشور را از لحاظ حفظ مرزها و توحید دیدگاه‌ها بیشتر کرده است. دیدار ملک فیصل شاه عراق با شاه ایران، تلاش‌هایی را که باعث دوستی و اقدام مشترک می‌شود، اتمام می‌کند.^{۸۴۷}

^{۸۴۷} . جریده العراق، «جلاله الملك فیصل المعظم فی ایران»، عدد ۳۶۸۰، ۱۰آپریل ۱۹۳۲، ص ۱.



همانطور برای ثبات منطقه و رفع تهدیدهای مرزی و محدود ساختن فعالیت‌های مخالفین، ۱۳ تیر ۱۳۱۶ (در ۴ ژوئن ۱۹۳۷م)، توافقنامه‌ای میان کشورهای ایران، عراق، افغانستان و ترکیه در کاخ سعدآباد تهران به امضاء رسید که وحدت کشورهای فوق را در منطقه تضمین نمود و امضاکنندگان را به حمایت متقابل از یکدیگر در صورت بروز خطر نسبت به یکی از اعضا برمی‌انگیخت. «پیمان سعدآباد» که تحت نفوذ و سلطه انگلیس در منطقه منعقد شده بود، دولتهای امضاء کننده را به پرهیز از مداخله در امور داخلی یکدیگر، احترام به مرزهای مشترک، خودداری از هرگونه تجاوز نسبت به یکدیگر و جلوگیری از تشکیل جمعیت‌ها و دسته‌بندی‌های با هدف اخراج در روابط میان کشورهای همجوار و هم پیمان تشویق می‌کرد.^{۸۴۸}

۴-۲-۳- ائتلاف سیاسی کردها، علیه دولت‌های مرکزی منطقه

میان دو جنگ جهانی پیوندهای سیاسی محکم‌تری از قبل و براساس ملی‌گرایی میان کردهای ایران و عراق و ترکیه به چشم می‌خورد. قبلاً اگر هم مناسباتی با هم داشتند، تحت نظارت

^{۸۴۸} عبدالرضا هوشنگ مهدوی، همان، صص ۳۹۲-۲۹۳؛ صاحب محمد حسین نصار، «ایران و العراق»، در کتاب: *الصلوات الثقافية بین العراق و الايران*، اعداد: نصیر الکعبی، تهران: مرکز وثائق مجلس الشوری الاسلامی، ۱۳۹۰، ص ۵۹۰.



پایتخت‌های تهران یا استانبول به وجود می‌آمد، همانند همکاری-های حکام بابان به اردلان با تشویق عثمانی‌ها و یا برعکس، کمک اردلان به بابان‌های سلیمانیه با ترغیب نادرشاه افشار، که این طیف از نمونه‌ها در تاریخ ایران بعد از اسلام بسیارند. لیکن مناسبات کردهای ایران، عراق و ترکیه، براساس ملی‌گرایی، رفع تهدید مشترک و مقابله با تهدیدی، که از دیدگاه آنان هویت فرهنگی را از بین می‌برد، به چشم نمی‌خورد. اما از جنگ اول جهانی اول و دقیقتر از سال ۱۲۹۹ش (۱۹۲۰م) به بعد و تغییر نگرش دولت‌های ایران، ترکیه و تشکیل دولت جدید عراق، این پیوندهای سیاسی کردهای ایران و کردهای دولت عثمانی سابق، رونق می‌گیرد و بیشتر نقشه‌ی سیاسی منطقه تاثیرگذار می‌شود.

کردها با تعدد جمعیت، میان پنج کشور منطقه یعنی ایران، ترکیه، عراق، سوریه و ارمنستان تقسیم شده‌اند، بیشتر از یک چهارم کل جمعیت کردها در ایران ساکن هستند و کمتر از یک چهارم آنها، ساکن عراق می‌باشند، البته در تاریخ معاصر به علل مختلف و احساس آنها به تهدید دولت‌های مرکزی، هر گاه فرصت مناسب ایجاد شده باشد، با هم نزدیک شده و پیوندهای سیاسی با هم ایجاد کرده‌اند.^{۸۴۹}

^{۸۴۹}. جابر ابراهیم الراوی، همان، ص ۱۰۹.



ناسیونالیسم افراط‌گرای دولتهای مرکزی و مقابله با هویت‌های ملی و محلی، آنان را به جایی کشید که کردهای مناطق مختلف کردنشین را نسبتاً متحد کنند و حداقل اتحاد مواضع ایجاد نمایند. برای مثال رویدادهای مربوط به سرکوب شورش شیخ سعید پیران توسط دولت ترکیه و اعدام شیخ سعید و شیخ عبدالقادر و همراهانشان در ترکیه، در سال ۱۳۰۴ش (۱۹۲۵م) باعث شد که کردهای مناطق کردنشین مهاباد به مدت سه روز اعلام عزای عمومی کنند و عملیات سرکوب‌گرایانه ترکیه علیه کنشگران کرد را محکوم کردند.^{۸۵۰}

علاوه بر آن، جنبش‌ها و جریان‌های سیاسی در این دوره به وجود آمدند که کردهای مناطق مختلف ترکیه، ایران، و عراق و سوریه را جمع‌آوری و در یک گروه سیاسی ملی‌گرایی به سوی تحقق آرمانهای سیاسی، فعالیت می‌کردند و رجال سیاسی و فعالان جامعه کردنشین نیز، به آنها پیوستند. برای مثال تشکیل «کومله‌ی خویب‌وون»^{۸۵۱} در ۱۳۰۶ش، که کردهای عراق، ایران، ترکیه و سوریه در آن فعالیت می‌کردند، اعضای آن در یکی از روستاهای ساوجبلاغ، به منظور تماس با شورش «آگری داغ» که توسط

^{۸۵۰} . فریدون حکیم زاده، *ساوجبلاغ مکرری (مهاباد) تاریخ تحولات اجتماعی...*، همان،

ص ۵۰.

^{۸۵۱} . «انجمن استقلال» تأسیس ۱۳۰۶/م/۱۳۰۶ش.



کردهای ترکیه علیه سیاست‌های افراطی ملی‌گرای آتاتورک قیام کرده بودند، جمع شدند و از شورش مذکور پشتیبانی کردند. از اعضای این انجمن می‌توان از «عمر خان شکاک، سیف القضا، حاجی باباشیخ، علی آقای دهبکری، و رحیم شیخ برهان را نام برد. در این جلسه اعضای مناطق کردنشین ایران، در برابر آرمانهایشان سوگندوفاداری یاد کردند، قابل ذکر است که ژنرال احسان نوری، پاشا مسئول تنظیم تشکیلات شد، وی کوه آرات را به عنوان پایه و مأمن تشکیلات انتخاب نمود.^{۸۵۲}

می‌توان عللی را ذکر کرد که باعث ایجاد همدلی کردهای مناطق مختلف و پیدایش چنین نگرشی توسط رجال سیاسی آنان بود، که یکی از آنها، ایجاد دولت‌های مرکزی با نگرش ملی‌گرایی افراطی بود.

گردها طی سال‌های میان دو جنگ جهانی، در کشورهای ترکیه، سوریه و عراق با سرکوب مواجه شدند و برای ناسیونالیسم گرد، در آن کشورها عواقب و نتایجی مشابهی به بارآورد. در ایران نیز، سرکوب هویت فرهنگی جزو ذات و سرشت ناسیونالیسم افراطی ایرانی بود که دولت مرکزی در صدد اجرای آن در سراسر کشور

^{۸۵۲} . فریدون حکیمزاده، *ساجبلاغ مکرری (مهاباد) تاریخ تحولات اجتماعی...*، همان، ص ۵۱.



بود. ناسیونالیسمی که در مراحل و گام‌های اولیه رشد خود
بود.^{۸۵۳}

همزمان در دوره بعد از جنگ اول جهانی و در دوره پهلوی اول،
کردهای عراق، بارها علیه دولت مرکزی عراق قیام کردند، در
طول آن مدت کردهای ایران به آنان کمک کردند و جنگجویان
کرد مناطق کردنشین ایران به کردهای عراق یاری می‌رساندند. این
موضوع به طوری امنیت دولت عراق را تهدید کرد، که دولت
مذکور از طریق نماینده عالی انگلیس در عراق، از نماینده
انگلستان در تهران درخواست کرد که دولت ایران را وادار کند تا
به اقدام لازم در این مورد عمل کند و از مساعدت کردهای ایران
به عراق جلوگیری کند.^{۸۵۴}

همدلی پیوندها به طوری گسترش یافت که میان رجال سیاسی
کردستان عراق، ترکیه و ایران رابطه تقریباً ائتلافی بوجود آمد. بعد
از کودتای سوم اسفند، آرایش نیروها در مناطق کردنشین به این
شکل بود که سید طه از کردستان ترکیه، بر ارومیه مسلط بود؛
شیخ محمود برزنجی رهبری جنبش تشکیل یک دولت برای
کردستان را در دست داشت؛ سمکوی شکاک نیز بر سلماس

^{۸۵۳} . رابرت السن، همان، ص ۴۱.

^{۸۵۴} . جابر ابراهیم الراوی، همان، ص ۱۰۹.



مسلط بود، سید طه، شیخ محمود و سمکوی شکاک ارتباط و هماهنگی برقرار شده بود.^{۸۵۵} همانطور پیوند و همکاری‌های محمودخان دزلی با شیخ محمود حفید، می‌تواند مصداق دیگر این همدلی کردها باشد. در سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۱۰ ش، هربار شیخ محمود در عراق قیام کرده یا از محمودخان دزلی کمکی خواسته باشد، جوابگو بوده و مرز ایران و عراق هیچوقت مانع همکاری با وی نشده است. علاوه بر آن همکاری‌های میان شیخ محمود با سردار رشید نیز، نشانی از روابط و همکاری بین آنهاست.^{۸۵۶} که در موضوع «محمود خان دزلی» و «سردار رشید» بیشتر به آن پرداخته شده است.

روابط کردهای مناطق مختلف، حوزه‌های فرهنگی را نیز در بر گرفت و رجال سیاسی مانند «مصطفی پاشا یامولکی» سردبیر روزنامه «بانگ کردستان» و مشاور عالی رتبه شیخ محمود در سلیمانیه، در صدد ایجاد روابط فرهنگی و اتحاد مواضع و هویت کردها بود. او طرفدار اتحاد روابط میان کردها بود و این موضوع را می‌توان در شماره‌های مختلف روزنامه «بانگ کردستان» مشاهده نمود. برای مثال در همان شماره نخست

۸۵۵. حسین آبادیان، همان، ص ۲۰۹.

۸۵۶. نهمحمد خواجه، همان، ص ۳۳ و ۴۶ و ۱۶۳ و ۱۶۵.



۱۳۰۱ش (۲ اوگست ۱۹۲۲م)، طی فراخوانی، منورالفکرها و خیرین کردهای ایران را به همکاری با روزنامه ملی‌گرای خود، به این صورت دعوت می‌کند:

بخدمت کوردهای محترم ایران؛ بانگ کردستان که ناصر افکار ملت و خادم علم و معارف است دوام و ترقیش محتاج همت و معاونت همه وطن‌پروران کردستان است. چه در خصوص نوشتن مقالات ملی و وطنی و چه در خصوص آبنه‌شدن این غزته [روزنامه] از غیرت منوران و متخیران کرد امید معاونت داریم. در این خصوص کمترین سعی و جهد حمیت‌مندان وطن موجب شکران عظیم خواهد گردید.^{۸۵۷}

نشریه بانگ کردستان نه تنها از لحاظ فرهنگی کردها را به توحید هویت دعوت می‌کرد و در این راستا چند صفحه روزنامه را به زبان فارسی نیز اختصاص داده بود، بلکه از لحاظ سیاسی نیز، طرفداری خود را از قیام سمکو و قیام‌های مناطق دیگر کردها، پنهان نمی‌کرد. علاوه بر آن و بنابر رویکرد دفاع از قیام کردهای ایران علیه دولت مرکزی، در حین قیام سمکو اخبار روزنامه‌های ایران را که علیه سمکو منتشر می‌کردند، تکذیب می‌کرد. برای

^{۸۵۷} . روزنامه‌ی بانگ کردستان، «بخدمت کوردهای محترم ایران»، ۲ اوگست ۱۹۲۲، شماره ۱، ص ۶.



مثال در مورد اخبار مربوط به شکست جنگجویان سمکو در برابر دولت در منطقه خوی، به تکذیب آنها پرداخته است: «دائر به مغلوبیت گردان در اطراف خوی، در جرائد ایرانی چند سطری مطالعه شد مندرجات آن جرائد را متخالف دیدم و بنا بر مسموعات اخیر، به آن شایعات ایرانی باور نباید کرد برای مقاومت ایران اسماعیل خان شکاک قوای کافیه دارد»^{۸۵۸} و در شماره بعدی گزارش مفصلی از عشایر شکاک و مقابله آنان با دولت آورده و از مبارزه طولانی شکاک‌ها سخن گفته است.^{۸۵۹} در شماره سه همان روزنامه، در زمانی که اغلب مناطق کردنشین و آذربایجان را سمکو شکاک به تصرف خود در آورده بود، روزنامه بانگ کردستان درباره اوضاع گُردهای ایران نوشته که کردها دیگر تحمل دولت مرکزی را ندارند و «امیدی در این مورد در کار نیست» و اوضاع مناطق گردنشین را با دولت مرکزی ایران، لاینحل توصیف کرده و اصلاح اوضاع مردم منطقه را از سمکو شکاک خواستار شده بود.^{۸۶۰} علاوه بر آن در راستای تصرف مناطق گردنشین آذربایجان، روزنامه بانگ کردستان به گونه‌ای خبر جنگ‌ها و مقابله سمکو را در برابر دولت مرکزی پوشش داده، که

^{۸۵۸} . همانجا، ص ۶.

^{۸۵۹} . روزنامه‌ی بانگ کردستان، «اخبار»، ۱۴ اگست ۱۹۲۲، شماره ۲، ص ۵.

^{۸۶۰} . روزنامه‌ی بانگ کردستان، «اخبار»، ۲۱ اگست ۱۹۲۲، شماره ۳، ص ۵.



از او تصویر یک قهرمان ملی کردها ساخته و از آن طریق از سمکو به عنوان یک جنبش فراگیر ملی برای کردهای ایران، پشتیبانی کرده و کردهای مناطق سنندج و کرمانشاه را (که تا آن لحظه به سمکو نپیوسته بودند) به همکاری سمکو وادار می‌کرد و از طرف دیگر کردهای عراق را نیز، به سوی قیام علیه دولت مرکزی تشویق می‌کرد. برای مثال در تاریخ ۱۲ شهریور ۱۳۰۱ش (۱۹۲۲/۹/۴م) بعد از اخبار تصرف بخشی از مناطق کردنشین، توسط سمکو و ورود لشکر آن به تبریز، شعری برای تشویق کردهای سنندج و کرمانشاه و پیوستن آنها به قیام سمکو به عنوان رستگار کردهای ایران، از سمکو تجلیل کرده است:

صبا هلسه دخیلت بم برو بو چاری لای سمکو

بلی تاوی بدا اسپه هتا تبریز و قافلان کو

همو کرمانج کرمانشاه به آواتن به جان و دل

سینه حاضر همو خلقی دلین بی لشکر سمکو^{۸۶۱}

روابط میان کردها، نه فقط میان کردهای ایران و عراق، بلکه با کردهای ترکیه نیز همان پیوند سیاسی ایجاد شد و آنقدر تأثیر داشت که باعث نگرانی دولت ترکیه شد و دولت ایران برای قطع

۸۶۱. روزنامه‌ی بانگ کردستان، «سمکو و عجم»، ۱۹۲۲، ژماره ۵، ل ۵.



روابط میان کردها، به علت کمک و یاری رؤسای عشایر کُرد مناطق ارومیه، به شورشیان کُرد ترکیه، آنان را به تبریز انتقال داد، البته این اتفاق بنا به درخواست دولت ترکیه صورت گرفت.^{۸۶۲}

کُردهای ایران در عراق، از لحاظ ملی‌گرایی و هم‌گرایی با آرمان‌های کردهای عراق، از لحاظ مقابله با سیاست‌های دولت مرکزی وقت عراق، نقش بسزایی ایفا کرده‌اند. برای مثال جعفر سلطان به گونه‌ای با گرایش کردهای مناطق سلیمانیه متحد شد که طبق آرمان‌های ملی‌گرایی کُردهای آنجا عمل کرده و در امور سیاسی آنجا برای خنثی کردن جنبش سیاسی ملی‌گرایی سلیمانیه در اواخر دهه بیست دخالت کرد. البته این گرایش مردمی سلیمانیه و کُردهای عراق، تحت تاثیر حکومت‌های شیخ محمود در سلیمانیه باقی مانده بود. نماینده انگلیس و دولت عراق تحت قیمومت؛ استاندار سلیمانیه، توفیق وهبی بیگ را (که به یکی از چهره‌های فرهنگی و سیاسی ملی‌گرای کرد به حساب می‌رفت) بر کنار کرده تا ملی‌گراها را تضعیف کند، لیکن چهره‌های عشایر و خاندان‌ها و روشنفکران کرد در برابر این امر ایستادند و طی تلاش‌ها و نامه‌هایی به دولت وقت عراق و مسئولان انگلیسی و فعالیت‌هایی در این راستا انجام داده‌اند و یکی از فعالان آن دوره جعفر سلطان

^{۸۶۲} جابر ابراهیم الراوی، *مان*، ص ۱۱۰.



اورامان بود و اعلام همگرایی، برای همان امر طبق نامه‌ای که در روزنامه ژیان، شماره ۲۹۵ در تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۳۰ منتشر کرده، جعفر سلطان نامه‌ای به نماینده عالی انگلیس (در حین قیومت انگلیس در عراق) به حاکم انگلیس در عراق هشدار داده که این امر باعث نارضایتی کردها میشود و خواستار برگرداندن توفیق وهبی بیگ، به عنوان استاندار سلیمانیه است.^{۸۶۳}

^{۸۶۳}. روزنامه‌ی ژیان، شماره ۲۹۵، ۴ سپتامبر ۱۹۳۰، ص ۱.



نتیجه‌گیری

مناطق کُردنشین، از مناطق مهم کشور از لحاظ امنیتی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به شمار می‌روند، رویکرد جدید دولت، در فاصله بین سال-های ۱۳۹۹-۱۳۲۰ش، تغییرات جدیدی در جامعه کُردنشین ایجاد کرد. سیاست‌های دولت در این دوره، مبتنی بر ملی‌گرایی، ایجاد هویت یکپارچه، تمرکزگرایی، در راستای تأمین امنیت و یکسان‌سازی جامعه و تحکیم هویت ملی و از بین بردن اختلافات محلی بود. دولت معتقد بود که ضعف دولت‌های قبلی و ناآرامی‌ها، به علت وجود قدرت‌های محلی و اختلافات فرهنگی و عدم تحکیم هویت یکپارچه ملی و آموزش و پرورش واحد است. مناطق کُردنشین یکی از کانون‌های تمرکز دولت بود و دولت برای تحکیم سیاست‌هایش، برنامه‌های فرهنگی، آموزش و پرورش، نظامی و عشایری را در پیش گرفت و برای اجرای این برنامه‌ها، از روش‌های مسالمت‌آمیز تا خشونت‌بار استفاده کرد. اما نحوه اجرای برنامه‌ها و پذیرفتن آنها توسط آحاد مردم در مناطق کُردنشین با دیگر مناطق از لحاظ اجرا و واکنش‌ها فرق داشت و همه جا یک نتیجه یکسان را برای دولت دربر نداشت. نکته دیگر قابل توجه این است که در جامعه کُردها بخشی از برنامه‌های جدید دولت، توسط مردم پذیرفته‌شدند و بخش دیگر از آنها با شکست و واکنش مسلحانه مواجه شد. لذا نمی‌توان به طور کلی، یک نتیجه را برای اجرای سیاست‌های عمومی در این منطقه



مشخص کرد، بنابراین باید برای هر برنامه‌ای به صورت مجزا نتیجه‌گیری کرد:

– سیاست‌های فرهنگی (کشف حجاب، تغییر لباس و زبان کُردی)

از لحاظ اجرای سیاست تغییر لباس و کشف حجاب در مناطق کُردنشین، هیچگاه آنگونه که دولت برنامه ریزی کرده بود، اجرا نشد؛ اما همانگونه که اسناد بسیاری مورد استفاده قرار گرفت، مسئولان دولتی، برای اطاعت از اوامر رضاشاه و دولت، وانمود می‌کردند که قانون لباس، آنچنان که در قانون آمده، اجرا شده است. در نتیجه‌ی بررسی و تحلیل اسناد، خاطرات، مطبوعات و متون تاریخی معاصر مربوط به تغییر لباس و کشف حجاب که در تحقیق حاضر مورد بررسی قرار گرفتند، نتایج زیر به دست آمد:

۱. دولت برای اجرای سیاست‌های فرهنگی، به خصوص سیاست تغییر لباس و کشف حجاب از موارد ذیل بهره می‌برد: برگزاری مجالس سخنرانی و جشن با حضور مسئولین منطقه‌ای و دولتی، استفاده از مسئولین و اجرای سیاست تغییر لباس و کشف حجاب توسط آنان قبل از مردم عامه، استفاده از مؤسسات آموزش و پرورش بخصوص معلم-های زن و دختران دانش‌آموز و کارکنان معارف و تأسیس مدارس مختلط، آماده‌سازی افکار عمومی از طریق روشنفکران و علمای مذهبی و مطبوعات و توجه به آزادی بانوان، استفاده از شخصیت‌ها و جایگاه



اجتماعی علمای مذهبی و فتاوی آنها برای عادی سازی تغییرلباس و کشف حجاب، استفاده از اوقاف و بودجه معارف جهت خرید لباس مردانه و زنانه برای اشخاص و قشرهای مردمی تا خرید لباس را بهانه نکنند و در نهایت اگر در جایی این سازوکارها جوابگو نبوده، دولت در برخی مناطق از طریق سرکوب و اعمال خشونت، برنامه های خود را اجرا می کرد.

۲. منطقه ساوجبلاغ مکری (مهاباد، سردشت و ارومیه و غیره) در برابر سیاست فرهنگی و بخصوص سیاست تغییر لباس، بیشترین واکنش ها اعم از مسلحانه، اجتماعی و فرهنگی را نشان داد، بنابر اسناد و روایت های شفاهی منطقه و کتاب های تاریخی و ادبیات، می توان دریافت که اهالی منطقه از لحاظ مذهبی، ملی و عشایری به مقابله با این سیاست ها پرداختند.

۳. در برخی از موارد، عشایر منطقه و علمای مذهبی، با هم متحد شدند، فتوای روحانیون و اسلحه عشایر در منطقه سردشت، در کنارهم و در برابر مأموران اجرای سیاست تغییر لباس ایستادند. در منطقه مکریان، برنامه های فرهنگی دولت، علاوه بر تأکید و اهمیت دادن دولت برای اجرای این برنامه، با مشکلات گوناگونی مواجه شد، که از مخالفت مردم عادی تا قیام عشایر و روحانیون سرکشید و همچنین در برخی موارد موجب مهاجرت اشخاص سرشناس مذهبی به خارج از مرزهای ایران



شد. در بعضی از مناطق، برنامه تغییر لباس، جنبه امنیتی به خود گرفت و اجرای آن، مشکلاتی را برای مناطق مرزی کردنشین ایجاد کرد، به عبارت دیگر برنامه فرهنگی دولت، موجب بروز مسائل سیاسی و اختلال امنیتی در سرحدات شد.

۴. در برخی از مناطق کردنشین همانند کرمانشاه، در یک واکنش تدافعی در مقابل اجباری شدن کشف حجاب، زنان به شیوه های دیگری چون چارقد، شال، عمامه و ملافه هایی برای پوشش سر و روی خود، پناه بردند که از یک طرف، از تعرض مأموران دولتی جلوگیری کرده باشند و از طرفی دیگر، کاملاً کشف حجاب نشده باشند. اگرچه این اقدام نیز، با واکنش تند مأموران مواجه شد و دولت طی فرامینی استعمال هرگونه حجاب را، که مغایر با پوشش غربی باشد، ممنوع اعلام شد.

۵. درمورد سیاست دولت مرکزی در اجرای برنامه تغییر لباس و کشف حجاب، می توان گفت که کشف حجاب اگرچه در مناطق کردنشین همانند مناطق دیگر، با توسل به زور و خشونت اجرا شد، اما از یک طرف، شدت اعمال خشونت ها کمتر از خیلی مناطق دیگر ایران بود و از طرفی دیگر مخالفت های جدی و واکنش های عملی قابل ملاحظه ای از جانب مردم این مناطق بروز نکرد. علت این وضعیت، به پوشش خاص زنان کرد، در مقایسه با زنان مناطق دیگر ایران برمی گشت، بر اساس آنچه که در خاطرات و سفرنامه های سیاحانی که به این مناطق آمده اند،



ذکر شد، زنان کرد بر اساس فرهنگ خاص این مناطق، قبل از قانون کشف حجاب هم، کاملاً مقید به گذاشتن حجاب و استفاده از چادر در بیرون از خانه نبوده‌اند و همتای مردان، در امور کار و اشتغال جامعه شهر و روستا شرکت می‌کردند. همین مسئله مهم باعث شد که پذیرش کشف حجاب و لباس جدید برای این زنان- علیرغم همه مقاومت‌ها- در مقایسه با مناطق دیگر ایران آسانتر و عادی‌تر باشد.

۶. اما برعکس اجرای کشف حجاب، اجرای تغییر لباس مردان کُرد و پوشیدن لباس جدید غربی و کلاه پهلوی در مناطق کردنشین با واکنش و حتی قیام‌های مسلحانه‌ای مانند قیام ملا خلیل گورمری و امرپاشا در ساوجبلاغ مکریان و واکنش شیخ نصرالدین در پاوه را به دنبال داشت. تغییر لباس و متحدالشکل نمودن البسه، در مناطق کردنشین، بیشتر به یک تهدید هویتی مذهبی و ملی توسط علما و رجال عشایر و عامه مردم کُرد تلقی شد. علت این تلقی آن بود که آنان بعد از سیاست خلع سلاح عشایر و راندن و دستگیری رؤسای عشایر که یگانه قدرت محلی کُرد بودند و سیاست مرکزگرایی که بیشتر به مثابه تهدید قدرتهای محلی مناطق کردنشین بود، نخست مردم برنامه تغییر لباس را به عنوان تهدیدی جدید علیه لباس محلی خود که نماد هویت فرهنگی و ملی کُردی بود، تلقی کردند و دوم اینکه علمای مذهبی و عشایر، این موضوع (تغییر لباس) را بهانه‌ای جلوه دادند برای ایجاد یک قیام اجتماعی، سیاسی،



مذهبی برای جمع‌آوری و همصدایی مردم، بر ضد دولت مرکزی و سیاست‌های تهدیدآمیز رضاشاه.

۷. اما از لحاظ ممنوعیت زبان‌های محلی به ویژه زبان کردی باعث شد که در آن بازه زمانی، انتشار کتاب تعلیم زبان کردی در مناطق کردنشین ایران، کاهش یابد، علاوه بر آن، کردها با اعمال این سیاست توسط دولت، احساس تهدید هویت کردند و برای ایستادگی در مقابل این سیاست، از هر طریقی از مطبوعات و کتاب‌های منتشره در کردستان عراق بهره بردند که به صورت محرمانه به مناطق کردنشین ایران وارد می‌شد.

- آموزش و پرورش

از لحاظ آموزش و پرورش در دوره پهلوی اول در مناطق کردنشین، تحقیق حاضر به این نتیجه رسید که تغییراتی که در سیاست آموزش و پرورش به وجود آمد، دو بعد داشت:

آ. مناطق کردنشین (برغم مقابله عشایر و سنتی بودن جامعه)، شاهد توسعه و پیشرفت کمی و کیفی بود، مدارس، تدریس و مؤسسات آموزشی گسترش بی نظیری پیدا کردند. چون قبل از دوره پهلوی مدارس و مؤسسات آموزشی به جز مدارس مذهبی و مساجد، مؤسسه دیگر تربیتی وجود نداشت، بنابراین حجم بیسوادی میان توده مردم کاهش پیدا کرد.

ب. اما از لحاظ سیاست آموزش، دولت مؤسسات و مناهج درسی و مدارس را به عنوان ابزاری برای اجرای سیاست‌های فرهنگی خود بکار



گرفت تا از آن طریق سیاست‌های مرکزگرایی، نوسازی و ملی‌گرایی را اجرا کند و هویت و زبان را آمرانه توحید نماید، بنابراین کردها از این لحاظ سیاست‌های آموزشی و توحید زبان و هویت را به یک تهدید هویتی و آموزشی تلقی می‌کردند و در این مورد واکنش‌ها و نارضایتی خود را نشان دادند.

- اجرای سیاست عشایری و گریز از مرکزگرایی کردها

- در میان دو جنگ جهانی و ایجاد دولت‌های مرکزی و به علت ناسیونالیسم افراط‌گرای دولت‌های مرکزی و مقابله با هویت‌های ملی و محلی باعث شد که کردهای مناطق کردنشین ایران و عراق و ترکیه را نسبتاً در مقابل تهدیدهای مشترک دولت مرکزی متحد کند یا حداقل اتحاد مواضع و احساس هویت واحد میان کردها را ایجاد کرد، در این راستا پیوندهای سیاسی و ملی و تشکلهای مشترک میان کردهای ایران، عراق و ترکیه گسترش یافت و این موضوع در فعالیات اجزاب مانند اتحاد محمدی و حزب آزادی و نشریات کردی بازتاب یافت. علاوه بر آن، همکاری‌های میان قیام‌ها و جنبش‌های کردی صورت گرفت.

- بنابر تشریح و تحلیل داده‌های این تحقیق و رویدادهایی که مد نظر تحقیق قرار گرفتند، می‌توان گفت اگرچه شعارهای ملی‌گرا و احزاب ملی و واکنش‌هایی که ظاهر ناسیونالیستی داشتند، لیکن در عمل کردها به اصطلاح یک جنبشی ناسیونالیستی مشترک را در سطح مناطق کردنشین



نداشتند به عبارت دیگر نتوانستند ایجاد کنند، البته همانطور که ذکر شد علل داخلی و خارجی داشت. اما نکته‌ی قابل توجه است، کردها بیشتر در مقابل سیاست‌های عشایری، فرهنگی و نظامی دولت مرکزی قرار گرفته‌اند و به مثابه ابزار از مذهب، قومیت و ملیت استفاده کردند و احساس تهدید هویت باعث شد که به جنبش‌های ملی و کنش‌های مذهبی توجه داشته باشند. به عبارت دیگر می‌توان گفت که گریز از مرکز و سیاست سرکوبگراییانه مرکزگرا، کردها را ناچار به واکنش‌های گوناگون کرد تا اسباب ملی یا مذهبی.

- تأثیرات اجرای سیاست دولت مرکزی در مناطق کردنشین در روابط خارجی

فعالیت‌های فرهنگی، عشایری و سیاسی کردها نیز، در دوره پهلوی اول در روابط خارجی کشورهای همسایه (ایران، ترکیه و عراق) تأثیر داشت و گاهی اوقات باعث تیرگی و تنش می‌شد و از کردها به عنوان ابزاری برای تهدید همسایگان، استفاده گردید، و گاهی اوقات که قیام‌های کردها، اختلال امنیتی ایجاد و تمامیت اراضی این دولت‌ها را تهدید می‌کرد، سران دو کشور، یا بیشتر به هم نزدیک می‌شدند و در این مورد مذاکره و توافقنامه‌های منعقد می‌نمودند، تا محدودیتی را برای فعالیت سران عشایر و قیام کردها ایجاد کنند و قیام‌ها را سرکوب کنند. همانطور که در قیام‌های آارات، شیخ سعید پیران در مناطق کردنشین ترکیه و قیام



شیخ محمود در مناطق کردنشین عراق و قیام‌های سمکو و اقدامات محمودخان دزلی و جعفر سلطان هورامی در ایران باعث شد این دولت-ها راهکارهایی را در پیش گرفتند و با همکاری همه‌جانبه برای از بین بردن این قیام‌ها، به توافق رسیدند. در مورد روابط ایران و عراق، تا وقتی که دولت ایران، دولت جدید التأسيس عراق را به رسمیت نمی‌شناخت، یعنی در دهه بیست میلادی، کردهای ایران و عراق از این فرصت بهره جستند و قیام‌ها را ادامه دادند. لکن بعد از نزدیکی بغداد و تهران و به رسمیت شناختن عراق توسط دولت پهلوی اول، روابط این دو کشور بیشتر رونق گرفت و مذاکراتی در مورد ایجاد امنیت و از بین بردن کنشگران قیام‌ها صورت گرفت و بالاخره تأثیر بسزایی در تضعیف جنبش کردها در ایران و عراق داشت، جنبش‌های مانند شیخ محمود در عراق، سمکو شکاک و جعفر سلطان و محمودخان دزلی و غیره تقریباً به صورت نهایی تا سقوط رضاشاه به محاق رفتند. روابط کشورهای همسایه به این صورت ادامه پیدا کرد و تا اینکه در معاهده سعدآباد به اوج خود رسید و کشورهای ایران، عراق و ترکیه، مواضع سیاسی و امنی خود را در قبال هرگونه تحرکات مرزی (کردها) متحد کرد و برای سرکوب آنها به همکاری همدیگر پرداختند، که در نتیجه جنبش عشایری و سیاسی کردها را بیشتر از قبل تضعیف کرد.



در نتیجه می‌توان گفت، مهترین علت شکست سیاست مقاومت عشایر و علل ناکامی آنها، آن بود که وحدت مواضع و عملی قابل ملاحظه‌ای میان قیام‌های عشایری از یک طرف و نیروهای شهری، مذهبی و عناصر بازاری در مخالفت با دولت مرکزی در مناطق کردنشین وجود نداشت.



منابع و مأخذ

۱. منابع و مأخذ فارسی

کتاب

- آبراهامیان، یرواند، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹.
- آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ۱۳۹۲.
- حسین آبادیان، *تاریخ سیاسی ایران معاصر بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی ۱۲۹۹-۱۳۰۴*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۹.
- ابراهیم افخمی، *قیام ملا خلیل و رد فرمان رضا خان*، سقز: انتشارات محمدی، ۱۳۶۸.
- ابریشمی، عبدالله، *هویت تاریخی و مشکلات کنونی مردم کرد*، تهران: نشر آنا، ۱۳۸۵.
- ابراهیمی، معصومه و متین، پیمان، *کردها اقوام ایرانی*، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۸.
- احمدی، حمید، *قومیت و قومیت گرایی در ایران*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹.



- احمدی، فریدون، «مشاهیر جوانرود»، در کتاب: در: فریدون میراحمدی، *جوانرود در گذر تاریخ*، سندج: ده‌زگای روشنبیری گوران، ۱۳۸۸.
- ارفع، حسن، *کردها و یک بررسی تاریخی و سیاسی*، تهران: بی‌نا، ۱۹۶۶.
- آرون، ریمون، *دموکراسی و خودکامگی*، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
- استرآبادی، میرزا مهدی خان، *جهانگشای نادری*، محقق سید عبد الله انوار، تهران: آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷.
- استفانی کرونین و دیگران، *رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۹.
- اسحاقیان فاطمه، «تأثیرات فکری متجددان عرب بر ایرانیان در جریان کشف حجاب». در: *مجموعه مقالات همایش ملی قیام‌گوهرشاد*. گردآورنده هادی وکیلی. تهران: جلد اول، ۱۳۹۶.
- آشنا، حسام‌الدین، *از سیاست تا فرهنگ (سیاست‌های فرهنگی دولت در ایران ۱۳۲۰-۱۳۰۴)*، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۸.
- آشوری، داریوش، *دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتبهای سیاسی)*، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۹۴.
- افخمی، ابراهیم، *تاریخ فرهنگ و ادب مکریان بوکان*، سقز: انتشارات محمد، ۱۳۶۴.



- افخمی، ابراهیم، *تاریخ فرهنگ و ادب مُکریان مهاباد و سردشت و اشنویه*، سقز: انتشارات محمدی، جلد ۲، بی تا.
- افشار سیستانی، ایرج، *نگاهی به آذربایجان غربی*، تهران: مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش، ۱۳۶۹.
- اکبری، محمد علی، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی عصر قاجار و پهلوی اول*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۹۳.
- امان‌اللهی بهاروند، سکندر، *کوچ‌نشینی در ایران (پژوهشی دربارهٔ عشایر و ایلات)*، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۷.
- امیراحمدیان، بهرام، *تقسیمات کشوری*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۳.
- امینی، داوود، *چالشهای روحانیت با رضاشاه (بررسی علل و چالشهای سنت‌گرایی بت‌نوگرایی عصر رضاشاه)*، تهران: نشر سپاس، ۱۳۸۲.
- اوبن، اوژن، *ایران امروز (۱۹۰۷-۱۹۰۶)*، ترجمه، حواشی و توضیحات علی اصغر سعیدی، تهران: نقش جهان، ۱۳۶۲.
- آوری، پیترو و گاوین همیلی، چارلز ملویل، *تاریخ ایران دوره پهلوی از رضاشاه تا انقلاب اسلامی*، مرتضی ثاقب‌فر، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۹۲.



- بحرانی، محمد حسین، *طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر ۱۳۲۰-۱۳۸۰*، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۸۹.
- برد، اف- ال و وستون، هارولد- اف، *گشت و گذاری در ایران بعد از انقلاب مشروطیت*، ترجمه علی اصغر مظهری کرمانی، تهران: انتشارات جانان، ۱۳۷۶.
- برزویی، مجتبی، *اوضاع سیاسی کردستان (از سال ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵ه- ش)*، تهران: مؤسسه انتشارات فکرنو، ۱۳۷۸.
- بروجردی، مهرزاد، *تراشیدم، پرستیدم، شکستم (گفتارهای در سیاست و هویت ایرانی)*، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۹.
- بروینسن، مارتن وان، *جامعه شناسی مردم کرد (آغا، شیخ و دولت)*، ترجمه ابراهیم بونسی، تهران: نشر پانیزد، ۱۳۹۳.
- بهار، ملک الشعراء، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران انقراض قاجاریه*، جلد اول، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۹۲.
- بهار، ملک الشعراء، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (انقراض قاجاریه)*، جلد ۲، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۹۲.
- بهار، محمد تقی ملک الشعراء، *سبک شناسی یا تاریخ تطور نشر پارسی*، جلد اول، تهران: کتابهای پرستو، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.



- بهبودی، سلیمان، *رضا شاه/ خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی*، تدوین غلامحسین میرزا صالح، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۲.
- صفی زاده بوره‌کاهی، صدیق، *تاریخ کرد و کردستان*، تهران: نشر آتیه، ۱۳۷۸.
- بیات، عزیزالله، *کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران*، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷.
- بیات، کاوه، *شورش عشایری فارس ۱۳۰۹-۱۲۰۷*، تهران: نقره-زربین، ۱۳۶۵.
- بیات، کاوه، «رضاشاه و عشایر، نمای کلی»، در کتاب: *استفانی کرونین و دیگران*، ترجمه، مرتضی ثاقب فر، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۹.
- بیات، کاوه، *ایران و جنگ جهانی اول اسناد وزارت داخله*، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۱.
- توکلی، محمدرئوف، *جغرافیا و تاریخ بانه ی کردستان*، تهران: انتشارات توکلی، ۱۳۸۷.
- احمد چوپانی، احمد، *مسئله‌ی اسماعیل آقا سمکو*، تهران: انتشارات آنا، ۱۳۹۴.
- حامدی، زهرا، *مبانی ایدئولوژی حاکمیت و تأثیر آن بر متون و مواد درسی در عصر پهلوی اول*، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۴.



- حکیم‌زاده، فریدون، *ساوجبلاغ مکرری تاریخ تحولات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی اقتصادی مهاباد به روایت اسناد*، مهاباد: مرکز نشر فرهنگی هیوا، ۱۳۸۹.
- حیرت سجادی، سیدعبدالحمید، *شاعران کرد پارسی‌گوی*، چاپ اول، تهران: نشر احسان، ۱۳۷۵.
- خواجه نوری، ا.، *بازیگران عصر طلایی سپهد امیر احمدی*، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷.
- خورشید، فؤاد حمه، *زبان کردی و پراکندگی جغرافیایی لهجه‌های آن*، ترجمه: سعید خضری و جعفر خضری، تهران: نشر پانید، ۱۳۹۱.
- دربیکی، بابک، *سازمان پرورش افکار*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
- دهخدا، علی اکبر، *لغتنامه دهخدا*، تهران: جلد هشتم، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- رحمانیان، ایران بین دو کودتا (تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از انقراض قاجاریه تا کودتای ۲۸ مرداد)، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۱.
- رزاقی، ابراهیم، *اقتصاد ایران زمین*، تهران: نشر نی، ۱۳۹۲.
- رزم آرا، سرتیپ علی، *جغرافیای نظامی ایران کرمانشاهان*، تهران: بی‌نا، ۱۳۲۰.



- رزم آرا، سرتیپ علی، *جغرافیای نظامی ایران کردستان*، تهران: بی‌نا، ۱۳۲۰.
- رستم کلایی، یاسمین، «برنامه گسترده برای زنان ایران نو/ قانون خانواده، کار و کشف حجاب»، در کتاب: *کرونین و دیگران*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۹.
- رستمی، ارشاد رشیدی، «سیر فرهنگی جوانرود در گذر تاریخ»، در: *فریدون میراحمدی، جوانرود در گذر تاریخ*، سنندج: ده‌زگای روشنبیری گوران، ۱۳۸۸.
- رواسانی، شاپور، *دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعمار سرمایه‌داری*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۰.
- روحانی شیوا، بابامردوخ، *تاریخ مشاهیر کرد*، جلد سوم، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۹۰.
- روزبیانی، جمیل، *فرمانروایی مکریان در کردستان*، مترجم شهباز محسنی، تهران: نشر آنا، ۱۳۸۱.
- زرگر، علی اصغر، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه*، ترجمه کاوه بیات، تهران: پروین و معین، ۱۳۷۲.
- زکی، محمد امین، *زبده تاریخ کرد و کردستان*، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۸.



- سازمان جغرافیائی نیروهای مسلح، فرهنگ جغرافیای شهرستانهای کشور (شهرستان سنندج)، تهران: سازمان جغرافیائی نیروهای مسلح، ۱۳۸۰.
- سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، فرهنگ جغرافیایی شهرستانهای کشور (شهرستان کرمانشاه)، تهران: سازمان جغرافیائی نیروهای مسلح، ۱۳۸۰.
- سجادی، سیدعبدالحمید حیرت، پیشینه آموزش و پرورش کردستان، جلد ۲، سنندج: شورای تحقیقات آموزش و پرورش استان کردستان، ۱۳۷۸.
- سجادی، عبدالحمید حیرت، ایلات و عشایر کردستان، سنندج: انتشارات دانشگاه کردستان، ۱۳۸۱.
- خلیل الله سردارآبادی، موانع تحقق توسعه سیاسی در دوره سلطنت رضاشاه، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
- سلطانی هورامی، مظفر بهمن، تاریخ هورامان، تهران: نشر احسان، ۱۳۸۶.
- سلطانی، محمدعلی، ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی نشر سها، ۱۳۷۲.
- سلطانی، محمد علی، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، تهران: مؤسسه فرهنگی نشر سها، ۱۳۷۴، ج اول.



- سلطانی، محمد علی، قیام و نهضت علویان زاگرس یا تاریخ تحلیلی اهل حق، ج ۱، تهران: نشر سها، ۱۳۸۲.
- السن، رابرت، مسأله کرد و روابط ایران و ترکیه، تهران: نشر پانیزد، ۱۳۸۴.
- شافعی-کورد، جلال الدین، جغرافیای تاریخی کوردستان، تهران: انتشارات ن و القلم، ۱۳۷۸.
- شمیم، علی اصغر، از نادر تا کودتای رضاخان میرپنج، تهران: انتشارات مدبر، ۱۳۷۳.
- شهابی، هوشنگ، «ممنوعیت حجاب و پیامدهای آن»، در کتاب: استفانی کرونین و دیگران. ترجمه مرتضی ثاقب فر. رضاشاه و شکل گیری ایران نوین، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۹.
- شهبازی، عبدالله، مقدمه ای بر شناخت ایلات و عشایر، تهران: نشر نی، ۱۳۶۹.
- شهرستانی، نفیسه واعظ، سیاست عشایری دولت پهلوی اول، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۸.
- شهریار، سید محمدحسین، دیوان شهریار، جلد ۱، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۴۲.
- شیفته، نصرالله، سه مرد عجیب (لورنس-سمیتو-سیدفرهاد)، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۶۳.



- صادقی، فاطمه، *کشف حجاب بازخوانی یک مداخله ی مدرن*، تهران: انتشارات نگاه معاصر، ۱۳۹۲.
- صلاح، مهدی، *کشف حجاب (زمینه ها، پیمدها و واکنش ها)*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۸.
- صمدی، سیدمحمد، *نگاهی تاریخ مهاباد*، مهاباد: انتشارات رهرو مهاباد، ۱۳۷۳.
- طاریمردی، محمد، *تاریخ سنندج در عصر صفوی*، سنندج: انتشارات آراس و انتشارات کردستان، ۱۳۹۳.
- ططری، علی و نیکبخت، رحیم، *تحولات غرب آذربایجان به روایت اسناد مجلس شورای ملی دوره های سوم تا پنجم*، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای ملی، ۱۳۹۰.
- عالم، عبدالرحمن، *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.
- عباسی، ابراهیم، *دولت پهلوی و توسعه اقتصادی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.
- عبدالواحد، سرهنگ شیخ، *کردها و سرزمینشان*، ترجمه صلاح الدین عباسی، تهران: نشر احسان، ۱۳۷۸.
- عقلمند، پرویز، *مشاهیر علمی و فرهنگی آذربایجان غربی*، آذربایجان غربی: انتشارات قصیده سرا، ۱۳۸۵.
- عمید، حسن، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۹۸۲.



- غنی، سیروس، *ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها*، حسن کامشاد، تهران: نشر نیلوفر، ۱۳۷۷.
- فاروقی، عمر، *نظری به تاریخ و فرهنگ سقز کردستان*، چاپ اول، سقز: انتشارات محمدی، ۱۳۶۹.
- فراهانی، حسن، *روزشمار تاریخ معاصر ایران*، جلد ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵.
- فریدی مجید، فاطمه، *سرگذشت تقسیمات کشوری (کتاب اول از ۱۲۸۵ تا ۱۳۱۵ ش)*، تهران: بنیاد ایران شناسی، ۱۳۸۸.
- فلاح زاده، سیدحسن، *رضاخان و توسعه ایران*، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱.
- قادری، زاهد، *کردستان*، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۳.
- قانع، سعید، *تاریخ پهلوی*، تهران: انتشارات به آفرین، ۱۳۸۹.
- قدیانی، عباس، *تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران*، تهران: فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۹.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون، *تضاد دولت و ملت (نظریه تاریخ و سیاست در ایران)*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷.
- کاتوزیان، محمد علی همایون، مقاله مشروعیت سیاسی و پایگاه اجتماعی رضاشاه در کتاب: *هشت مقاله در تاریخ و ادب معاصر*، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۹.



- کرونین، استفانی، «اصلاحات از بالا مقاومت از پایین، مخالفان نظم نوین در ایران ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹»، در کتاب: تورج اتابکی، دولت و فرودستان فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایران، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۰.
- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۸.
- کندال، عصمت شریف وانلی، مصطفی نازدار، کردها، ابراهیم بونسی، تهران: انتشارات روزبهان، ۱۳۷۹.
- کوچرا، کریس، جنبش ملی کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۷.
- کیاوند، عزیز، حکومت، سیاست و عشایر، تهران: انتشارات عشایری، ۱۳۶۸.
- کینن، دیرک، الکرد و کردستان، ترجمه صلاح عرفان، سلیمانیه: مرکز الدراسات الکوردیه، ۲۰۱۰.
- لمبتون، ا. ک. س، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- لوفت، جی. پی، «سیاست بریتانیا در شرق ایران طی جنگ جهانی اول»، در کتاب: ایران و جنگ جهانی اول (مجموعه مقالات)، به کوشش صفا اخوان، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰.



- ماتی، رودی، «آموزش و پرورش در دوره ی رضاشاه»، در کتاب *رضاشاه و شکل گیری ایران نوین*، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۹.
- مدنی، سید جلال الدین، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، جلد ۲، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸.
- مرادی مولودی، فهمی، *نوسود مرکز اورامان لهون تا سرآغاز انقلاب ۱۳۵۷*، سندج: انتشارات کانی کتیب، ۱۳۹۴.
- مردوخ، عبدالله، *نامه هفتگی کوهستان*، سلیمانیه: بنیاد ژین، ۲۰۱۰.
- مک داوول، دیوید، *تاریخ معاصر کرد*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: پانیز، ۱۳۸۳.
- ملایی توانی، علیرضا، *مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضا شاه*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی*، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۹۲.
- میرزا، ایرج، *ایرج میرزا*، به اهتمام محمد جعفر محجوب، تهران: شرکت چاپ افست گلشن، ۱۳۵۶.
- مینورسکی، گُرد، ترجمه و توضیح حبیب الله تابانی، تهران: نشر گستره، ۱۳۷۹.



- نظری، منوچهر، *رجال پارلمانی ایران (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)*، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۹۰، ص ۵۴۵.
- نقیب‌زاده، احمد، *دولت رضا شاه و نظام ایلی (تاثیر ساختار دولت مطلقه رضاشاه بر نفوذ قبایل و عشایر)*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
- نیک خلق و عسگری، *زمینه جامعه شناسی عشایر ایران*، تهران: انتشارات چاپخش، ۱۳۸۳.
- هادیان، کورش، *سده‌های سروری نگاهی به تاریخ و جغرافیای کردستان اردلان*، اصفهان: انتشارات کنکاش، ۱۳۸۹.
- واعظ شهرستانی، نفیسه، *سیاست عشایری دولت پهلوی اول*، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۸.
- وبر، ماکس، *اقتصاد و جامعه*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۹۲.

مقالات

- آقابیکگی، فرامرز، «پوشاک زنان کرد ایران در سفرنامه‌های دوره صفوی تا پایان پهلوی»، *مجله مطالعات ایرانی*، سال دوازدهم، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۱۳۹۲.



- اکبری، اسماعیل علی، «طرح های منطقه ای و تمرکزگرایی در ساختار فضایی نظام های شهری (مطالعه موردی: استان کرمانشاه)»، **فصلنامه برنامه ریزی کالبدی**، شماره ۲، بهار ۱۳۹۲.
- بلاد، جویس و سلیمان، یاسر، «بررسی تاریخی زبان و هویت نژادی در کردستان»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۱۰، ۱۳۷۹.
- بیات، کاوه، «عباس خان سردار رشید و کردستان»، **فصلنامه گنجینه اسناد**، دوره دوم، شماره ۲۱، تابستان ۱۳۷۱.
- تخشید، محمدرضا، «اصلاحات و سیاستهای نوگرایی رضاشاه و تأثیر آن بر قدرت و نفوذ روحانیون در ایران»، **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، شماره ۴۰، ۱۳۷۷.
- جمعی از مولفین، «پژوهشی درباره تخته قاپوی ایلات و عشایر فارس در عصر پهلوی اول و پیامدهای مالیاتی آن با اتکا به اسناد تاریخی»، **فصلنامه گنجینه اسناد**، سال بیست و چهارم، دفتر دوم، ۱۳۹۳.
- حصاری، سعید، «حیات سیاسی و نظامی و مناسبات جعفرسلطان با انگلیس»، **فصلنامه مطالعات تاریخی**، شماره ۳۵، زمستان ۱۳۹۰.
- خضری، سعید، «جغرافیای تاریخی موکریان در چهار سده اخیر»، **فصلنامه تحقیقات جغرافیایی**، شماره ۹۲، بهار ۱۳۸۸.
- نوحه خوان، حامد، «معیارهای تقسیمات کشوری در دوره پهلوی»، **فصلنامه خردنامه**، شماره ۹، پاییز ۱۳۹۱.



- دریاباری، سید محمد حسین، «احزاب، گروهها و جریانهای سیاسی کردستان قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی»، *فصلنامه یاد*، شماره ۵۶، بهار و زمستان ۱۳۷۸.
- رحمانیان، داریوش، «کودتای سوّم اسفند ۱۲۹۹ش»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، شماره ۱۷۰، ۱۳۷۸.
- فریده حیدری و دیگران، آخرین تلاشها برای احیای حکومت اردلان در پایان دوره قاجار و اوایل پهلوی، *فصلنامه گنجینه اسناد*، سال بیست و چهارم، شماره ۹۶، زمستان ۱۳۹۳.
- قلی‌زاده، محرم، «بازکاوی ریشه‌های تئوریک سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه در اندیشه روشنفکران بومی»، *فصلنامه مطالعات تاریخی (ویژه نامه رضاخان)*، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، شماره ۳۹، زمستان ۱۳۹۱.
- کاوه بیات، «عباس‌خان سردار رشید و کردستان ۱۲۹۴-۱۳۰۴ش»، *مجله گنجینه اسناد*، شماره ۵۶، بهار و تابستان ۱۳۷۱.
- کرونین، استفانی، نوروزی، فرشید، «نوگرایی؛ تحول و دیکتاتوری در ایران؛ نظام نوین و مخالفنش ۱۹۲۷-۱۹۲۹م / ۱۳۰۶-۱۳۰۸ق»، *نامه تاریخ پژوهان*، شماره ۷، پاییز ۱۳۸۵.
- کشکول، ۱۳۹۵.



- محبوبی، قربانعلی و کاظمی، سید محمود، «بررسی ریشه یابی موضوع فرامنطقه ای شدن مسأله کردها»، *فصلنامه آفاق امنیت*، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۸.
- ملایی توانی، علیرضا، «مجله آینده و تاریخ نگاری مبتنی بر هویت ملی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۸۴.
- نظری، علی اشرف، «ناسونالیسم و هویت ایرانی»، *پژوهش حقوق و سیاست*، شماره ۲۲، بهار و تابستان ۱۹۸۶.

پایان نامه ها

- ابراهیم بیگی، علی، *ایل سنجابی و سیاست پهلوی اول ۱۳۰۴-۱۳۲۰* ش، کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، رشته تاریخ، ۱۳۹۰ ش.
- الیاسی، علی احمد، *بررسی سیاست های اسکان ایلات کرمانشاهان در دوره پهلوی اول ۱۲۹۹-۱۳۲۰*، کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ، ۱۳۸۳ ش.
- حیدری، فریده، *سیاست عشایری پهلوی اول درباره ایلات کرد با تکیه بر ایلات کردستان و کرمانشاه (پایان نامه)*، کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور، دانشکده علوم انسانی، رشته تاریخ، ۱۳۹۱ ش.
- واهیم، جلال، *اوضاع فرهنگی کردستان در دوره قاجار و رضاشاه (با تاکید بر حوزه کردستان مکرری و اردلان)*، کارشناسی



ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات تاریخی (پژوهشکده تاریخ)، ۱۳۸۱ ش.

آمار و سالنامه‌های دولتی

- اداره معارف کرمانشاه، *سالنامه اداره معارف کرمانشاه (راپرت ۱۳۰۵)*، کرمانشاه، ۱۳۰۵.
- وزارت فرهنگ، *سالنامه و آمار ۱۳۱۵-۱۳۱۶ و ۱۳۱۶-۱۳۱۷* (مجموعه قوانین و مقررات فرهنگی)، تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۱۷.
- وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه/اداره انطباعات و داره احصائیه، *سالنامه ۱۳۱۰-۱۳۱۱*، تهران: مطبعه روشنایی، ۱۳۱۱.

مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی

- کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره پنجم، جلسه ۲۱۱، شنبه، نهم آبان ۱۳۰۴.
- کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره هفتم، جلسه ۱۵، سه شنبه، ۴ دی ماه ۱۳۰۷.
- کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای ملی، مذاکرات مجلس، دوره ششم مجلس ملی، جلسه ۸۵، سه شنبه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۰۶.

اسناد و مدارک

- مرکز اسناد ملی ایران:



- سند شماره ۱۵۵۸-۲۹۳، وزارت امور خارجه، راپرت کارگزاری ساوجبلاغ، به تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۰۱، نمره ۱۰۲۱۶/۲۶۶۳.
- سند شماره ۱۵۵۸-۲۹۳، وزارت امور خارجه، راپرت کارگزاری ساوجبلاغ، به تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۰۱، نمره ۱۰۲۱۶/۲۶۶۳.
- کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی:
- سند شماره ۷/۴۹/۱۱/۱/۱۵ق، قانون متحدالشکل البسه اتباع ایران، به تاریخ ۹ دی ماه ۱۳۰۷، با نمره ۱۰۰۴.
- سند شماره ۶/۵۷/۲۶/۲/۱۰۹، نمایندگان طبقات شکایت از عدم اجرای قانون البسه وطنی و کلاه پهلوی، ۵ بهمن ۱۳۰۶، نمره ندارد.
- سند شماره ۹۳۲۰، عریضه یکی از اهالی نیاسر کاشان درباره اجرای کشف حجاب، به تاریخ ۱۳۱۶/۷/۲۲، نمره ۳۷۳.
- سند شماره (بازیابی) ۵/۹۱/۶/۱/۱۶، شکایت از سیف القضا، تاریخ ۱۳۰۱/۱۱/۱۰، نمره ۱۵۶-p۳۹-k۷۵.
- سند شماره (شماره بازیابی) ۶/۲۵/۲۶/۳/۷۴، در تاریخ ۱۳۰۵/۱۰/۲۸، با نمره ۳۵۵۱۱.

کتاب‌های اسنادی

- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، **تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد**، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.



- زهیری، علیرضا، *عصر پهلوی به روایت اسناد*، قم، دفتر نشر و پخش معارف، ۱۳۷۹.
- سازمان اسناد ملی ایران، *اسناد احزاب سیاسی ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۰*، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۶.
- سازمان اسناد ملی ایران، *سیاست و لباس (گزیده اسناد متحد الشکل شدن البسه) (۱۳۰۷-۱۳۱۸)*، به کوشش سیدمحمد حسین منظور الاجداد، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰.
- فریدون حکیمزاده، *سردشت در آئینه‌ی اسناد تاریخی*، مهاباد: انتشارات رهرو، ۱۳۸۳.
- کتابخانه اسناد مجلس شورای اسلامی، *اسناد روحانیت و مجلس*، به کوشش منصوره تدین پور، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۹.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی، *رجال عصر پهلوی سید حسن تقی زاده به روایت اسناد ساواک*، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۳.
- مرکز پژوهش اسناد، *اسنادی از انجمن‌ها و موسسه‌های فرهنگی- اجتماعی دوره رضاشاه*، به کوشش رضا مختاری اصفهانی، تهران: مرکز پژوهش و اسناد معاونت ارتباطات و اطلاع رسانی دفتر رئیس جمهور، ۱۳۹۲.



- مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، *پهلوی ها/خاندان پهلوی به روایت اسناد*، جلد ۲، تحقیق فرهاد رستمی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸.

خاطرات و سفرنامه‌ها

- ایگلتون جونیر، ویلیام، *جمهوری کردستان ۱۹۴۶*، ترجمه سید محمد صمدی، بی جا: بی نا، ۱۳۶۱.
- سلطان هورامی، مظفر بهمنی (تدوین و گردآوری)، *تاریخ اورامان، بر اساس گزارش تاریخ هورامان ملاعبدالله هورامی (شیدا)*، تهران: احسان، ۱۳۸۶.
- تمدن، محمد، *اوضاع ایران در جنگ اول با تاریخ رضائیه*، تهران: مؤسسه مطبوعاتی تمدن و کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۰.
- رزم‌آرا، سپهبد، *خاطرات و اسناد سپهبد رزم‌آرا*، به کوشش کامبیز رزم‌آرا و کاوه بیات، تهران: شیراز، ۱۳۸۲.
- دلاواله، پیتیر، *سفرنامه پیتیر دلاواله قسمت مربوط به ایران*، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۰.
- دوسرسی، کنت، *ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰م (۱۲۵۵-۱۲۵۶ق)*، ترجمه احسان اشراقی، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- دولت آبادی، یحیی، *حیات یحیی*، جلد ۲، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۶۱.



- رزم آرا، حاجعلی، *عملیات اورامان (پاییز و زمستان ۱۳۱۰ شمسی)*، به کوشش کامبیز رزم آرا، کاوه بیات، تهران: پردیس دانش- شیراز کتاب ما، ۱۳۹۵.
- سلطانی، محمدطاهری، *خاطرات سلطانی (از قصر شیرین تا قصر قجر ۱۳۱۰-۱۳۲۰)*، به اهتمام محمد علی سلطانی، تهران: انتشارات سها، ۱۳۸۴.
- سلیم، ملامحمدرضا ابن صوفی، *تاریخ کردستان ۱۳۳۰-۱۳۴۴ق*، تدوین دل آرا مردوخ، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۲.
- سنجابی (سردار مقتدر)، علی اکبر، *ایل سنجابی و مجاهدت ملی ایران*، تدوین تحریر و تحشیه کریم سنجابی، تهران: نشر شیرازه، ۱۳۸۰.
- ضیایی، شیخ رئوف، *یادداشت‌های از کردستان (خاطرات شیخ رئوف ضیایی)*، به کوشش عمر فاروقی، سقز: انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، ۱۳۶۷.
- غنی بلوریان (۱۳۹۴)، *ناله کوک*، مترجم: رضا خیری مطلق، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- فسایی، حاج میرزا حسن حسینی، *فارسانامه ناصری*، تحقیق منصور رستگار فسایی، جلد ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲.



- پهلوی، رضاشاه، *سفرهای رضاشاه پهلوی به خوزستان و مازندران*، به کوشش هارون و هومن، تهران: انتشارات کمال اندیشه و انتشارات کوله پستی، ۱۳۹۲.
- کردستانی، شیخ محمد مردوخ، *تاریخ کرد و کردستان و توابع آن یا تاریخ مردوخ*، سنندج: کتابفروشی غریقی، ۱۳۵۱.
- مخبرالسلطنه، مهدیقلی هدایت، *خاطرات و خطرات*، تهران، ناشر زوار، ۱۳۸۵.
- مستوفی، عبدالله، *شرح زندگانی من*، جلد ۳، تهران: ناشر زوار، ۱۳۸۴.
- واسیلی نیکیتین، *ایرانی که من شناختم*، ترجمه همایون فره‌وشی، تهران: کانون معرفت، ۱۳۲۹.

مجلات و روزنامه‌های فارسی:

- روزنامه اطلاعات، «اختتام غائله غرب»، ۱۰ مرداد ۱۳۰۶، شماره ۲۷۴.
- روزنامه اطلاعات، «ابلاغیه از طرف مقام ریاست وزراء»، روزنامه اطلاعات، ۱ شهریور ۱۳۰۶.
- روزنامه اطلاعات، «اعدام اسمعیل آقاسمیگو»، شماره ۱۰۹۱، سال چهارم، ۳۰ تیر ۱۳۰۹.
- روزنامه گلگون، «تغییر کلاه و لباس»، ۱۷ مهرماه ۱۳۰۷، شماره ۴۰، سال اول.



- روزنامه ندای ایران نوین، «*خواب آلوده، بیدار شو!*»، تهران: روزنامه ندای ایران نوین/ضمیمه تاریخ شاهنشاهی ایران، ۱۳۵۰/۵/۲۷، شماره ۱۹۳.
- افشار، محمود، «سپاه و سیاست»، *مجله آینده*، شماره ۲، شهریورماه ۱۳۰۴، تهران.
- افشار، محمود، «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران»، *مجله آینده*، آبان ۱۳۰۶، شماره ۸.
- افشار، محمود، «مطلوب ما»، *مجله آینده*، تیرماه ۱۳۰۴، شماره ۱.
- بلاتن، بارون کارل گوستاوفون، «افغانستان»، *مجله تقدّم*، شماره اول، شهریور ۱۳۰۶، تهران.
- تقدّم، «آغاز»، *مجله تقدّم*، شماره ۱، شهریور ۱۳۰۶.
- تقدّم، «آیا نهضت ترکیه دوام خواهد کرد؟»، *مجله تقدّم*، شماره اول، شهریور ۱۳۰۶، تهران.
- تقدّم، «اوضاع عالم»، *مجله تقدّم*، شماره ۲، سال اول، مهرماه ۱۳۰۶.
- تقی زاده، حسن، «عوامل مهم ترقی اجتماعی»، *مجله تقدّم*، شماره ۲، مهرماه ۱۳۰۶.
- تقی زاده، حسن، «مقدمات آینده روشن»، *مجله آینده*، شماره ۱، تیرماه ۱۳۰۴.
- رسولی، فروزان. «*آدمهای نسوز*»، هفته‌نامه‌ی فرهنگی، اجتماعی کرمانشاه (ویژه اورامانات)، شماره ۳۰۲، ۳ شهریور، ۱۳۸۸.



- روزنامه گلگون، «جشن فارغ التحصیلی»، روزنامه گلگون، شماره ۴۴، ۱۵ آبان ماه ۱۳۰۷.
- روزنامه گلگون، «ما از مجلس هفتم چه می‌خواهیم؟»، روزنامه گلگون، شماره ۴۷، ۶ آذرماه ۱۳۰۷.
- روزنامه گلگون، «مقام زن در مغرب»، روزنامه گلگون، شماره ۳۷، ۱۹ شهریور ۱۳۰۷.
- روزنامه گلگون، «نطق علیا حضرت ملکه ثریا»، روزنامه گلگون، شماره ۱۹، ۲۴ خرداد ۱۳۰۷.
- روزنامه گلگون، «تغییر کلاه و لباس»، روزنامه گلگون، شماره ۴۰، ۱۷ مهرماه ۱۳۰۷.
- شهریار، محمد حسین، «بی‌عنوان»، روزنامه گلگون، شماره ۴۹، ۲۰ آذرماه ۱۳۰۷.
- مجله آینده، «شورش کردهای عثمانی و مسئله کردستان»، مجله آینده، تهران: شماره ۱، تیرماه ۱۳۰۴ ش.
- نخشب، رسول، «تعلیم و تربیت/نسل آینده ایران»، مجله تقدّم، شماره اول، شهریور ۱۳۰۶، طهران.

۲. منابع و مآخذ گردی

کتاب



- ایزدی، مهرداد، *چهرده باسیک له باره‌ی کوردانه‌وه*، سلیمانی: ده-زگای چاپ و په‌خشی سه‌رده‌م، ۲۰۰۷.
- به‌همه‌نی، هادی رشید، *په‌یامی هه‌ورامان*، سلیمانی: چاپخانه‌ی به-درخان، ۲۰۰۳.
- به‌رزنجی، عومەر مه‌عروف، *مه‌حموودخانی دزلی شورشگیری روژه‌ه‌لاتی کوردستان*، سلیمانی: ئازاد بو چاپه‌مه‌نی، ۲۰۰۰.
- جه‌لایی‌پور، حه‌میدره‌زا قازی محه‌مه‌د (کوردستان له‌ ساله‌کانی ۱۹۴۱-۱۹۴۶)، مترجم: ئه‌حمه‌د ئیبراهیم وه‌رتی، تهران: انتشارات توکلی، ۱۳۸۴.
- حزنی، حسین، *کوردستانی موکریان یا آتروپاتین (آذربایجان)*، رواندز: زاری کرمانجی، ۱۹۳۸.
- روسته‌م، ئه‌یوب، *هه‌ورامان لیکولینه‌وه‌یه‌کی میژوویی کلتوری*، سلیمانی: مه‌لبه‌ندی روشنبیری هه‌ورامان، ۲۰۱۱.
- سه‌جادی، عه‌لئه‌دین، *میژووی راه‌رینی کورد*، سه‌قز: ئیتیشاراتی محه‌ممه‌دی (سه‌قز)، ۱۳۷۵.
- سابیر مورادی، «میژووی رامیاری و کومه‌لایه‌تی جوانرو»، در: فریدون میراحمدی، *جوانرود در گذرتاریخ*، سنندج: ده‌زگای روشنبیری گوران، ۱۳۸۸.
- سابیر، ره‌فیع، *ئیمپراتوریای لم له‌باره‌ی ئیسلام*، خیل و ناسیونالیزم، تهران: ناوه‌ندی غه‌زنه‌نوس، ۲۰۱۴.



- سرده‌شتی، یاسین خالد، *چهند لاپه‌ره‌یه‌ک له میژووی گه‌لی کورد له روژه‌ه‌لاتی کوردستان*، به‌رگی یه‌که‌م، سلیمانی: چاپخانه‌ی سیما، ۲۰۰۷.
- سرده‌شتی، یاسین، *کوردستانی ئیران لیکولینه‌وه‌یه‌کی میژووی له جولانه‌وه‌ی رزگار یخوازی نه‌ته‌وه‌یی گه‌لی کورد ۱۹۳۹-۱۹۷۹*، سلیمانی: چاپخانه‌ی سیما، ۲۰۱۱.
- سرده‌شتی، یاسین، *گه‌لی کورد و بزافی مه‌شروته‌خوازی له ئیران (۱۹۰۵-۱۹۱۱م)*، هه‌ولیر، ب.ج، ۱۹۹۹.
- سیف القضا، میرزا ابوالحسن، *دیوانی سیف القضا، گرده‌وه‌کویی قازی ئه‌حمده، ب.ج: چاپخانه سبز، ۱۳۶۱*.
- صالح، عزت فتاح حمه، *هه ورامان*، سلیمانی: سه‌نته‌ری لیکولینه‌وه‌ی ستراتیژی کوردستان، ۲۰۰۶.
- عه‌بدولعه‌زیز، عومه‌ر، *خه‌باتی کورد و ره‌ه‌ندی ئیسلامی*، سلیمانی: ناوه‌ندی ئارا، ۲۰۱۶.
- عه‌بدولعه‌زیز، عومه‌ر، *خویندنه‌وه‌یه‌کی نوی بو کومه‌له‌ی ژ.ک*، سلیمانی: ریکخراوی زانست، ۲۰۱۶.
- عه‌بدولعه‌زیز، عومه‌ر، *کوماری کوردستان و پیشه‌وا قازی محه‌مه‌د*، سلیمانی: ریکخراوی زانست، ۲۰۱۶.
- غفور، عبدالله، *جوگرافیای کوردستان*، هه‌ولیر: ده‌زگای موکریان، ۲۰۰۵.



- فه تاحی قازی، خه لیلی، *کورتیه میژووی بنه ماله ی قازی له ویلایه تی موکری*، وه رگیرانی حه سه نی قازی، هه ولیر: ده زگای ئاراس، ۲۰۰۹.
- قازی، رحیمی، *بزوتنه وه ی رزگاری نه ته وایه تی گه لی کورد و قازی محمد ۱۹۴۱-۱۹۴۷*، هه ولیر: ده زگای ئاراس، ۲۰۱۲.
- قزلجی، حه سه ن، *پیکه نینی گه دا*، سوران: خانه ی چاپ و بلاوکرده - وه ی سوران، ۲۰۱۴.
- که ریمی حیسامی، *پیداچوونه وه (گه شتیک به نیو بزوتنه وه ی رزگار یخوازی کورد له کوردستانی ئیران)*، به رگی ۲، ستوکهولم: چاپخانه ی ماردین، ۱۹۹۶.
- گه وه هری، حامید، *کومه له ی ژیانه وه ی کوردستان*، هه ولیر: ده زگای ئاراس، ۲۰۰۴.
- لاهوتی، ئه بولقاسمی، *کورد و کوردستان*، جه بار قادر، روته ردام: چاپه مه نی و کتیبفروشی گلارا، ۱۹۹۸.
- م.س. لازاریف و ئه وانیتیر، *میژووی کوردستان*، وه رگیرانی هوشیار عبدالله، هه ولیر: چاپخانه ی روژه هلات، ۲۰۱۰.
- محمد، عبدالرزاق عبدالرحمن، *سه ربوردیکی هه ورامان و سه - ردانیکی ته ویله*، تاران: چاپخانه ی مه هارهت، ۲۰۰۵.
- مراد، خلیل علی، *دیروکا ئیرانی یا نوی و هه فچه رخ*، بهزاد محمد طاهر رمضان، دهوک: دار سپیریز، ۲۰۱۱.



- مه‌زه‌هر، که‌مال، *چهند لا پهره‌یه‌ک له میژووی گه‌لی کورد*، به‌رگی دووهم، هه‌ولیر: ده‌زگای موکریانی، ۲۰۰۱.
- موده‌ریس، مه‌لا عه‌بدولکه‌ریمی، *یادی مه‌ردان*، هه‌ولیر: ده‌زگای ئاراس، ۲۰۱۱.
- موکریانی، هیمن، *دیوانی هیمن*، سنندج: انتشارات کردستان، ۱۳۹۶.
- نه‌به‌ز، جه‌مال، *فه‌لسه‌فه و رامانی یارسانی له فه‌ره‌نگ و کومه‌لگه‌ی کورده‌وارید*، یوتوبوری: بی‌چا، ۲۰۰۸.
- هاوار، محمد رسول، *سمکو (ئیسماعیل ئاغای شکاک) و بزوتنه‌وه‌ی نه‌ته‌وایه‌تی کورد*، سلیمانی: به‌ریوه‌به‌ریتی خانه‌ی چاپ و بلاوکرده‌وه، ۲۰۰۵.
- هاوار، محهمه‌د ره‌سول، *شیخ محمودی قاره‌مان و ده‌وله‌ته‌که‌ی خوارووی کوردستان*، له‌نده‌ن: جاف پرس، ۱۹۹۰.
- هه‌روتی، سعدی عوسمان، *بزافی رزگاربخوازی نیشتمانی له کوردستانی روژه‌لاتدا (۱۸۸۰-۱۹۳۹م)*، هه‌ولیر: کوری زانیاری کوردستان، ۲۰۰۷.
- ئەمین، نه‌وشیروان مسته‌فا، *حکومه‌تی کوردستان (ریبه‌ندانی ۱۳۲۴- سه‌رماوه‌زی ۱۳۲۵)*، سلیمانی: سه‌ننه‌ری ستراتیژی کوردستان، ۲۰۰۶.
- ئەمینی، موحه‌مه‌د ره‌شید، *هه‌ورامان باشتربناسین*، هه‌ولیر: ئەکادیمیای کوردی، ۲۰۱۰.



- ئیبراهیمی، عه‌بدولا، *لیکولینه‌وه‌ی میژوویی له‌سه‌ر کورد و کوردستان*، هه‌ولیر: ده‌زگای ئاراس، ۲۰۱۲.
- ئه‌نهر، که‌یوان ئازاد، *حه‌مه‌ره‌شید خانی بانه*، سلیمانی: ده‌زگای روشنبیری جه‌مال عیرفان، ۲۰۱۴.

پایان‌نامه‌ها

- خورشید، هیم‌ن حمید، *سیاستی ئیران له‌هه‌مبه‌ر عه‌شیره‌ته کوردیه‌کانی روزه‌لاتی کوردستان ۱۹۲۱-۱۹۴۱*، ماسته‌ر، زانکوی سلیمانی، کولێژی زانسته‌ مروییه‌کان، به‌شی میژوو، ۲۰۱۵ز.

کتاب‌های اسنادی

- ئه‌رشیفی وزاره‌تی ده‌ره‌وه‌ی به‌ریتانیا، *کورد له‌به‌لگه‌نامه‌کانی به‌-ریتانیا، کوکرده‌وه و ئاماده‌کردن عوسمان عه‌لی، وه‌رگیانی کامه‌ران بابان زاده، هه‌ولیر: خانه‌ی موکریانی بو چاپ و بلاوکرده‌وه، ۲۰۱۳.*
- ئه‌رشیفی وزاره‌تی ده‌ره‌وه‌ی به‌ریتانیا، *کورد و کوردستان له‌به‌لگه‌نامه نه‌هینه‌کانی وه‌زاره‌تی ده‌ره‌وه‌ی به‌ریتانیا، وه‌رگیانی شیرکو فتح الله، سلیمانی: ده‌زگای آراس، ۲۰۱۲.*
- ئه‌رشیفی وه‌زاره‌تی ده‌ره‌وه‌ی فه‌ره‌نسا، *شیخ مه‌حمود له‌به‌لگه‌نامه‌ی فه‌ره‌نسیدا، وه‌رگیران: نه‌جاتی عه‌بدولا، سلیمانی: بنکه‌ی ژین، ۲۰۰۶.*

خاطرات و سفرنامه‌ها



- به درخان، عه بدوره زاق، *بیره وهری عه بدوره زاق به درخان*، وهرگیران و
 ناماده کار جلیلی جلیل، وهرگیرانی کوردی شوکور مستهفا، سلیمانی:
 ده زگای ئاراس، ۲۰۰۰.
- حلمی، رفیق، *یادداشت*، بهرگ ۲، بغداد: مطبعه معارف، ۱۹۵۶.
- زیوهر، عبدالله، *گه نچینه‌ی مهردان و یادداشتی روژانی دهر به دهری*،
 بغداد: شرکه مطبعه الادیب البغدادیه، ۱۹۸۵.
- ئیدموندس، سی.جی، *کورد تورک عه ره‌ب*، وهرگیرانی حامید گه-
 وهه‌ری، هه‌ولیر: ده زگای چاپ و بلاوکرده‌وی ئاراس، ۲۰۰۴.
- مصاحبه‌ای سیدمحمد صمدی با ملاقادر مدرسی، در کتاب: *ژ.ک.
 چبوو؟ چی ده‌ویست؟ وه چی لی به سه‌ره‌ات؟* کوکراوه‌ی:
 سیدمحمد صمدی، بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۶۰.
- مصاحبه با شمس الدین خالصی، *درباره واقعه «آدمهای نسوز در
 برابر تغییر لباس ۱۳۰۷ش»*. مصاحبه‌کننده هردی میکه، شهر پاوه،
 ۱۳۹۶/۱۰/۵. (منتشر نشده)
- هه‌ژار، *چیشتی مجبور*، بی‌جا: ناوه‌ندی چاپ و بلاوکرده‌ی کتیبی
 میهره‌گان، ۲۰۰۷.
- هه‌ژار، عبدالرحمن شرف‌کندی، *چیشتی مجبور*، سنه: کتیبی کانی،
 ۱۳۹۲.
- یامولکی، عبدالعزیز، *یاداشته‌کانی عبدالعزیز یامولکی*، وهرگیران
 صدیق صالح و کریم شالووم، سلیمانی: ب.چ، ۱۹۹۹.



- نه‌حمده ته‌قی، خه‌باتی گه‌لی کورد له یادداشته‌کانی نه‌حمده ته-
قیید، ناماده‌کردنی جه‌لال ته‌قی، سلیمانی: مه‌لبه‌ندی
کوردولوجی، ۲۰۱۱.

- نه‌حمده خواجه، چیم دی، هه‌ولیر: ده‌زگای ئاراس، ۲۰۱۳.
- ئیبراهیمی شه‌پول، محمد صالح، کوزانی فره‌نگی زمانی کوردی،
تهران: ناشر مستوفی، ۱۳۷۹.

مجلات و روزنامه‌های کُردی:

- روزنامه‌ی امید استقلال، «ترکه‌کان چون داخلی ایران بوون؟»،
ژماره ۲، سپتامبر ۱۹۲۳.
- روزنامه‌ی امید استقلال، «رئیس‌نظار ایران رضاخان»، روزنامه‌ی امید
استقلال، سلیمانی: چاپخانه‌ی امید استقلال، ۱ مایس ۱۹۲۴، ژماره ۲۴.
- روزنامه‌ی امید استقلال، «جمهوریت ایران»، سلیمانی، چاپخانه‌ی
امید استقلال، ژماره ۲۰، ۲۷ مارت ۱۹۲۴.
- روزنامه‌ی امید استقلال، «احوالی ایران»، ژماره ۲۱، ۳ نیسان ۱۹۲۴.
- روزنامه‌ی امید استقلال، «طه‌یاره به ایران»، امید استقلال، ژماره ۱۷،
۲۱ شباط ۱۹۲۴.
- روزنامه‌ی بانگ کردستان، «سمکو و عجم»، روزنامه‌ی بانگ
کردستان، ژماره ۵، ایلول ۱۹۲۲.



- روزنامه‌ی بانگ کردستان، «*اخبار*»، روزنامه‌ی بانگ کردستان، ژماره ۳، ۲۱ اگست ۱۹۲۲.
- روزنامه‌ی بانگ کردستان، «*بی‌عنوان*»، روزنامه‌ی بانگ کردستان، ژماره ۲، ۱۴ اگست ۱۹۲۲.
- روزنامه‌ی بانگ کردستان، «*بخدمت کوردهای محترم ایران*»، روزنامه‌ی بانگ کردستان، ژماره ۱، ۲ اگست ۱۹۲۲.
- روزنامه‌ی بانگ کردستان، «*جناب محمودخان دزلی*»، روزنامه‌ی بانگ کردستان، شماره ۱۱، ۲۰ تشرین یکم ۱۹۲۲.
- روزنامه‌ی پیشکوه‌تن، «*بی‌عنوان*»، روزنامه‌ی پیشکوه‌تن، سلیمانی، ژماره ۱، ۲۹ اپریل ۱۹۲۰.
- روزنامه‌ی تیگه‌یشتنی راستی، «*بی‌عنوان*»، روزنامه‌ی پیشکوه‌تن، بغداد، ژماره ۱، ۱۹۱۸.
- روزنامه‌ی ژیان، «*بی‌عنوان*»، روزنامه‌ی پیشکوه‌تن، سلیمانی، شماره ۲۹۵، ۴ سپتامبر ۱۹۳۰.
- تاله‌بانی، موکهره‌م، «چمکیک له ژیانی جافه‌رسانی هه‌ورامان»، *گوفاری ره‌نگین*، به‌غدا، ژماره ۷، ۱۹۹۳.
- گوفاری زار کرمانجی، «عه‌لاقه‌ی تورک و ایران»، *گوفاری زاری کرمانجی*، ژماره ۱۵، سالی یه‌که‌م، ۱۲ ذی‌الحجه ۱۳۴۴.
- گوفاری زارکرمانجی، «بزوتنی کورده‌واری له ورمی»، *گوفاری زارکرمانجی*، ژماره ۴، سالی یه‌که‌م، ۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۴۵.



- گوفاری زار کرمانجی، «تاجبه‌خشی حضرتی جه لاله‌تمه‌ئاب رضاشاه پهلوی»، *گوفاری زار کرمانجی*، رواندز: انتشارات زار کرمانجی، ژماره ۱، ۱۲ ذی القعدة ۱۳۴۴هـ.ق.
- گوفاری زاری کرمانجی، «موعاهه‌نامه‌ی ایران و ترک»، *گوفاری زاری کرمانجی*، ژماره ۲۵، سالی یه‌که‌م، ۱۲ ذی القعدة ۱۳۴۴.
- گوفاری زار کرمانجی، «مطبوعات عراق در ایران»، *گوفاری زاری کرمانجی* ژماره ۸، ۲۰ شباط ۱۹۲۷.
- زکی بک، امین، «زمانی کوردی»، *گوفاری گه‌لاویش*، بغداد: چاپخانه‌ی النجاح، ژماره ۲، کانونی دووهم ۱۹۴۰.
- وهبی بک، توفیق، «له باب‌ه‌ت بنج و بناوانی زمانی کوردی‌یه‌وه»، *گوفاری گه‌لاویش*، بغداد: چاپخانه‌ی النجاح، به‌رگی ۱، ژماره ۱، کانون اول ۱۹۳۹.

۳. منابع و مأخذ عربی

کتاب

- ابوبکر، احمد عثمان، *الآثار الکامله*، الجزء ۱، اعداد آزاد عبید صالح، سلیمانیه: موسسه ژین، ۲۰۰۹.
- ابوبکر، احمد عثمان، *الآثار الکامله*، جز ۲، اعداد آزاد عبید صالح، سلیمانیه: موسسه ژین، ۲۰۰۸.



- احمد، کمال مظهر، *دراسات فی تاریخ ایران الحديث و المعاصر*، بغداد: الامانه العامه للثقافه و الشباب، ۱۹۸۵.
- ایکلتون، ولیم، *العشائر الكردیه*، مترجم: حسین احمد جاف، اربیل: دار ثاراس للطباعه و النشر، ۲۰۰۷.
- لرخ، ب، *دراسات حول الکورد الايرانيين و اسلافهم الکلدانيين الشماليين*، ترجمه عبدی حاجی، سلیمانیه: مؤسسه ژین، ۲۰۰۸.
- بدلیسی، شرفخان، *شرفنامه*، تدوین، تحشیه و تحریر محمد علی عونى، قاهره: مطبعه الازهر، ۱۹۳۰.
- تاج الدین، احمد، *الأكراد تاریخ شعب و قضیه وطن*، القاهره: الدار الثقافیه للنشر، ۲۰۰۱.
- جاف، حسن کریم، *الوجیز فی تاریخ ایران دراسه فی تاریخ السياسی من سقوط الدوله القاجاریه و ظهور رضاه شاه*، اربیل: دار آراس، ۲۰۰۸.
- جویده، ودیع، *الحركه التحریریه الكردیه نشاتها و تطورها*، اربیل: دار آراس للطباعه و النشر، ۲۰۱۳.
- حصاف، اسماعیل محمد، *کوردستان و المسأله الکوردیه*، اربیل: مؤسسه موکریانی، ۲۰۰۹.
- الحسنی، عبد الرزاق، *تاریخ الوزارات العراقیه*، بیروت: ب.م.ط، ۱۹۷۴.
- الحموی، شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله، *معجم البلدان*، المجلد الخامس، بیروت: دار صادر، ۱۹۷۷ م.



- خصباک، شاکر، *الکرد و المسأله الكردیه*، بیروت: المؤسسة العربیه للدراسات و النشر، ۱۹۸۹.
- الراوی، جابر ابراهیم، *مشکلات الحدود العراقیه الايرانیه و النزاع السلاح*، بغداد: دارالشؤون الثقافیه العامه، ۱۹۸۹.
- سافراستیان، ارشاک، *الکرد و الكردستان*، مترجم: احمد محمود خلیل، سلیمانیه: مطبعه سردم للطباعه و النشر، ۲۰۰۸.
- السبکی، آمال، *تاریخ ایران السیاسی بین الثورتین ۱۹۰۶-۱۹۷۹*، الكويت: منشورات العالم المعرفه، ۱۹۹۹.
- سعید، جلال الدین، *معجم المصطلحات و الشواهد الفلسیفیه*، تونس: دارالجنوب للنشر، ۲۰۰۷.
- سلمان، عبدالهادی کریم، *ایران فی سنوات الحرب العالمیه الثانيه*، بصره: مرکز دراسات الخلیج العربی، ۱۹۸۶.
- صابر، فرح، *رضا شاه بهلوی التطورات السیاسیه فی ایران ۱۹۱۸-۱۹۳۹*، السلیمانیه: مرکز کردستان للدراسات الاستراتیجیه، ۲۰۱۳.
- الصبّاغ، سعید، *تاریخ ایران السیاسی جندور التحول ۱۹۰۰-۱۹۴۱*، قاهره: الدار الثقافیه للنشر، ۲۰۰۰.
- العزای، عباس، *الکاکائیه فی التاریخ*، بغداد: شرکه تجاره و الطباعه المحدوده، ۱۹۴۹.
- العمر، جهاد صالح و الجواری، اسعد محمد زیدان، *ایران فی عهد رضا شاه بهلوی ۱۹۲۵-۱۹۴۱*، بصره: جامعه البصره، ۱۹۹۰.



- عیسی، حامد محمود، *المشكلة الكردية في شرق الاوسط*، بورسعيد: مكتبه مذبولى، ١٩٩٢.
- مجموعه من المؤلفين، *الحركة الكردية في العصر الحديث*، ترجمه عبدی حاجی، بیروت: الفارابی، ٢٠١٣.
- محافظه، علی، *ایران بین القومیة الفارسیة و الثورة الاسلامیة*، بیروت: المؤسسه العربیة للدراسات و النشر، ٢٠١٣.
- نصار، صاحب محمد حسین، «ایران و العراق»، فی الكتاب: *الصلات الثقافية بین العراق و ایران*، اعداد نصیر الکعبی، تهران: مرکز وثائق مجلس الشوری الاسلامی، ١٣٩٠.
- نیکیتین، *الکرد دراسه سوسیولوجیه و تاریخیه*، اربیل: موسسه الاکادیمیة الكردیه، ترجمه نوری طالبانی، ٢٠١٢.
- نیکیتین، باسیل، *الکرد*، اربیل: من منشورات مجله آسو، ١٩٩٢.

پایان نامه ها

- حسن، مهند سمیر، *سیاسة البريطانیة تجاه ایران ١٩١٤-١٩٤٦*، رساله ماجستير، جامعه دیالی-کلیة التریبة- قسم التاریخ، ٢٠١٣م.

مقالات

- زوید، احمد یونس و محمد، نعیم جاسم، «أوضاع المرأة الإيرانية فی ظل إصلاحات رضا شاه بهلوی و موقف المؤسسة الدينية (١٩٢٥-١٩٤١)»، *مجلة أداب البصرة*، العدد ٤٩، ٢٠٠٩.



- سلمان، فراقداود، «العلاقات العراقية - الإيرانية ۱۹۲۴ - ۱۹۳۲»،
مجله دراسات ایرانیه، عدد ۲۱، ۲۰۰۵.
- عبدالکریم، ماهر مبدر، «سیاسه البریطانیه تجاه کرد ایران ۱۹۳۹-
۱۹۴۶»، مجله جامعه دیالی، العدد ۵۷، ۲۰۱۳.

کتاب‌های اسنادی

- حمدی، ولید، الكرد و کردستان فی الوثائق البریطانیه، ب:م: مطابع
سجل العرب، ۱۹۹۲.

مجلات و روزنامه‌ها

- جریده الاستقلال، «الازمه فی ایران»، جریده الاستقلال، العدد ۹۵۱،
۱۱ کانون الثاني ۱۹۲۷.
- جریده الاستقلال، «حاله فی ایران»، جریده الاستقلال، بغداد:
العدد ۵۰۴، ۲۴ تشرين الثاني ۱۹۲۴.
- جریده الزمان، «بین ترکیا و ایران»، عدد ۱۵، سنه الاولى، ۶ ايلول
۱۹۲۷.
- جریده الزمان، «النساء الايرانيات»، جریده الزمان،
العدد ۱۵، ۱۵ آب ۱۹۲۷.
- جریده الشعب، «حاله السياسيه فی ایران»، الشعب، العدد ۱، ۱۰ نيسان
۱۹۲۴.



- جریده العراق، «جلاله الملك فيصل المعظم فی ایران»، العدد ٣٦٨٠،
١٠ آيار ١٩٣٢.
- جریده العراق، «خطه رضاخان»، عدد ١٧٠٠، ٣ كانون الاول ١٩٢٥.
- جریده صدی الوطن، «ایران تشجع الثورة الكردیه»، العدد ٢٥، سنه
الاولی، ٢ كانون الثاني ١٩٣٠.
- جریده صدی الوطن، «ایران تشجع الثورة الكردیه»، العدد ٢٥، سنه
الاولی، ٢ كانون الثاني ١٩٣١.
- جریده صدی الوطن، «شیخ الحرب بین تركيا و ایران»، العدد ٢٢،
سنه الاولی، ١٨ تشرين الاول ١٩٢٧.
- جریده صدی الوطن، «مساعدی تركيا لانتفاء شر الاكراد»، عدد ١٩، سنه
الاولی، ٢٦ كانون الاول ١٩٣٠.
- جریده صدی الوطن، «دولت ایران عشایر را خلع سلاح می کند»،
جریده صدی الوطن، عدد ١٢، ٨ كانون الاول ١٩٣٠.
- جریده صدی الوطن، «دولت ایران عشایر را خلع سلاح می کند»،
عدد ١٢، سنه الاولی، ٨ كانون الاول ١٩٣٠.
- جریده العراق، «تحضير العشائر الایرانیه»، جریده العراق، العدد ٣٦٩٤،
٢٧ آيار ١٩٣٢.
- جریده العراق، «الحاله فی ایران»، جریده العراق، العدد ١٦٩٢،
٢٤ تشرين الثاني ١٩٢٥.



- جریده العراق، «الحاله فی ایران»، جریده العراق، العدد ۱۶۹۲، ۲۴ تشرین الثاني ۱۹۲۵.
- جریده العراق، «تبدل الاسره المالكه فی ایران»، جریده العراق، بغداد: العدد ۱۹۶۳، ۲۴ تشرین الثاني ۱۹۲۵.
- جریده العراق، «تبرع السردار رضاخان»، جریده العراق، العدد ۱۶۸۶، ۱۷ تشرین الثاني ۱۹۲۵.
- جریده العراق، «رضاخان و نظام الحكم فی الفارس»، جریده العراق، بغداد: العدد ۱۶۹۴، ۲۶ تشرین الثاني ۱۹۲۵.
- جریده العراق، «سردار سپه»، جریده العراق، بغداد: العدد ۱۶۸۵، ۱۶ تشرین الثاني ۱۹۲۵.
- جریده العراق، «قرار مجلس ایران بخلع الشاه و اسرته المالكه»، جریده العراق، بغداد: العدد ۱۶۷۴، ۲۵ حزيران ۱۹۲۵.
- جریده العراق، «النهضة الصناعيه فی ایران»، جریده العراق، العدد ۳۶۸۱، ۱۱ آيار ۱۹۳۲.
- الشعب، «حاله السياسيه فی ایران»، جریده الشعب، بغداد: العدد ۱، ۱۰ نيسان ۱۹۲۴.
- هورامی، کامران فیصل مصطفی، «جعفر سلطان هورامان رجل عاش عادلا مع رعیتہ و قويا ضد اعدائہ»، جریده الاتحاد، العدد ۳۳۵، سنه السابعه، ۱۹۹۹/۹/۱۰.



۴. منابع انگلیسی

- Banani, Amin, *the Modernization of Iran*, ۱۹۲۱-۱۹۴۱, *California*, Stanford University Press, ۱۹۶.
- Cottam, Richard W, *Nationalism in Iran*, s,l: University of Pittsburgh Press, ۱۹۷۹.
- *Daily Mail* (London, England), «*New Hat Causes Revolt*», Issue ۱۰۲۷۴, Saturday, March ۳۰, ۱۹۲۹..
- Edmonds, C, J, «Kurdish Nationalism», *Journal of contemporary history*, ۱۹۷۱, Vol, ۶.
- R,Keddie, Nikki, *Modern Iran roots and results of revolution*, s,l, Yali University, ۲۰۰۳.
- Robertson, David, *a Dictionary of Modern Politics*, Third Edition, London, Europa Publications, ۲۰۰۲.
- Wilson, Richard, “*Policy Analysis as Policy Advice*”, In the Oxford Handbook of Public Policy, ed .Michael Moran, Martin Rein, and Robert E. Goodin, pp ۱۵۲-۱۶۸, New York: Oxford University Press, ۲۰۰۶, P ۱۵۴



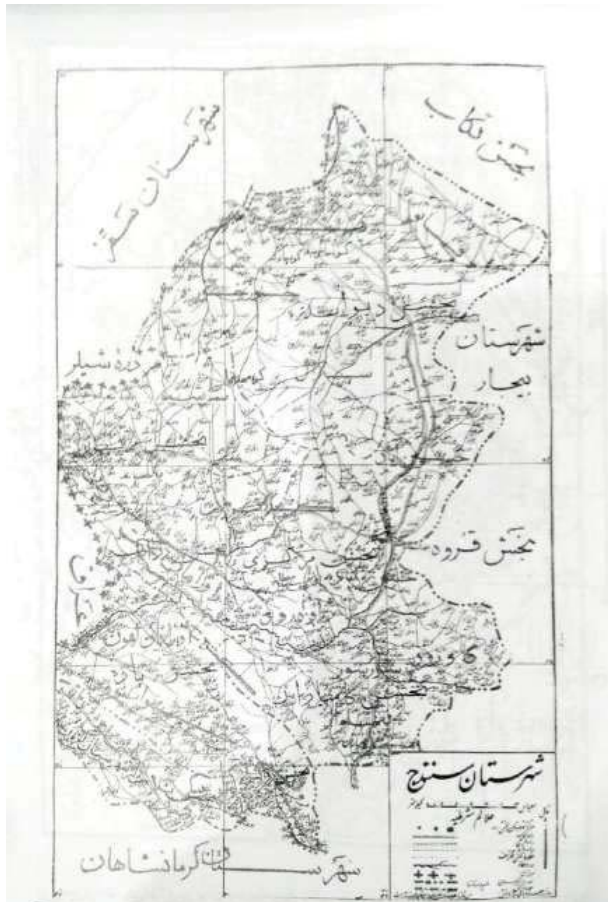
نقشه‌ها و پیوست‌ها



نقشه شماره (۱-۱) کردستان از دیدگاه مورخان ایران (نصرالله کسرائیان و
زیبا عروسی، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۲، ص ۳۱)

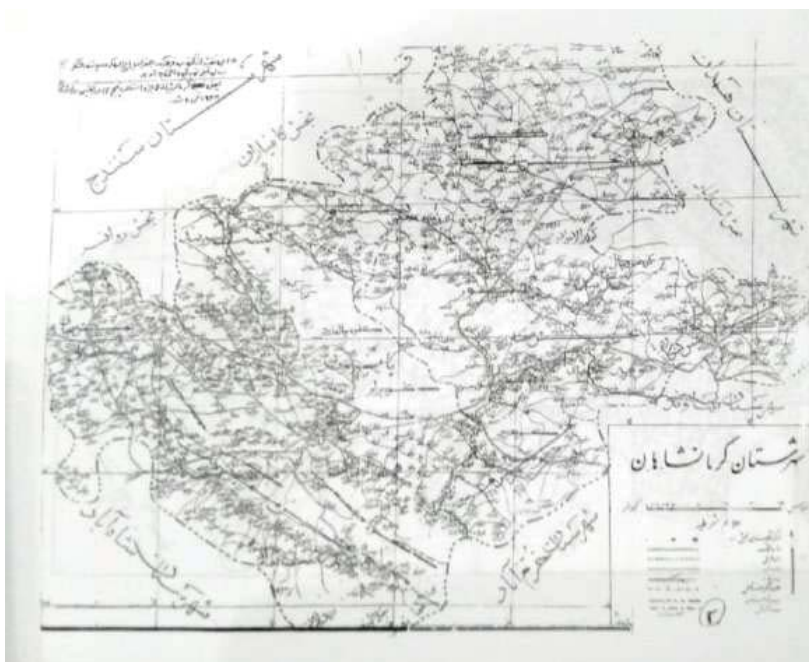


نقشه شماره (۱-۲) کردستان از دیدگاه بخشی از
مورخان کرد



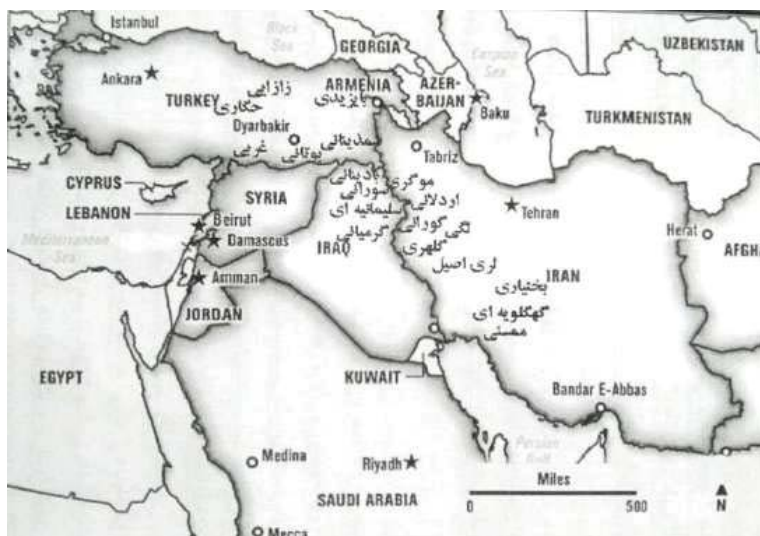
نقشه (۱-۳) سنندج طبق تقسیمات کشوری ۱۳۱۶

منبع: فرهنگ و جغرافیای ایران با مرکزیت سنندج



نقشه شماره (۱-۵) کرمانشاه طبق تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ش،

منبع: فرهنگ جغرافیای ایران



نقشه شماره (۱-۶) تقسیم‌بندی لهجه‌های زبان کردی

منبع: خورشید، زبان کردی و پراکندگی جغرافیایی لهجه‌های آن

پيوسٽ: (۱-۲) قانون متحدالشکل نمودن البسه اتباع ايران
منبع: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، سند شماره ۷/۴۹/۱۱/۱/۱۵ ق.

منبع: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، سند شماره ۷/۴۹/۱۱/۱/۱۵ ق



پیوست (۲-۳) نخستین مدرسه سردشت ۱۳۰۸
منبع: عقلمند، مشاهیر علمی و فرهنگی آذربایجان غربی



پیوست شماره (۱-۳) یکی از دبستان‌های مختلط ارومیه، ۱۳۱۸

منبع: عقلمند، مشاهیر علمی و فرهنگی آذربایجان غربی



NEW HAT CAUSES REVOLT.

PERSIAN TROOPS MASSING.

KURDS OBJECT TO WESTERN DRESS.

TEHRAN, Persia, Thursday.

There appears to be trouble brewing in the Kurdish districts of Asarbaijan, especially to the south of Lake Urmia, in north-eastern Persia.

The situation is obscure, but it is a fact that 4,000 Government troops are concentrating at Sujbulagh, one of the chief towns of Persian Kurdistan.

The trouble has arisen from the objection of the fanatical Kurds to the



Two types of Persian head wear, the turban and the peaked cap.

new dress and so-called Pahlavi hat introduced by the present régime.

There have even been rumours of trouble in Tebriz, the chief town of Asarbaijan, which lies to the north of the Kurdish district, and of the killing of the general officer in command, but no confirmation is to hand.—Reuter.

Riza Khan Pahlavi, the former soldier who was elected Shah of Persia in December, 1925, has introduced many changes in his country.

Last January Parliament decided to adopt new regulations by which, with a few exceptions, including clergy and high judicial officials, men will have to adopt the Western style of short jacket and trousers.

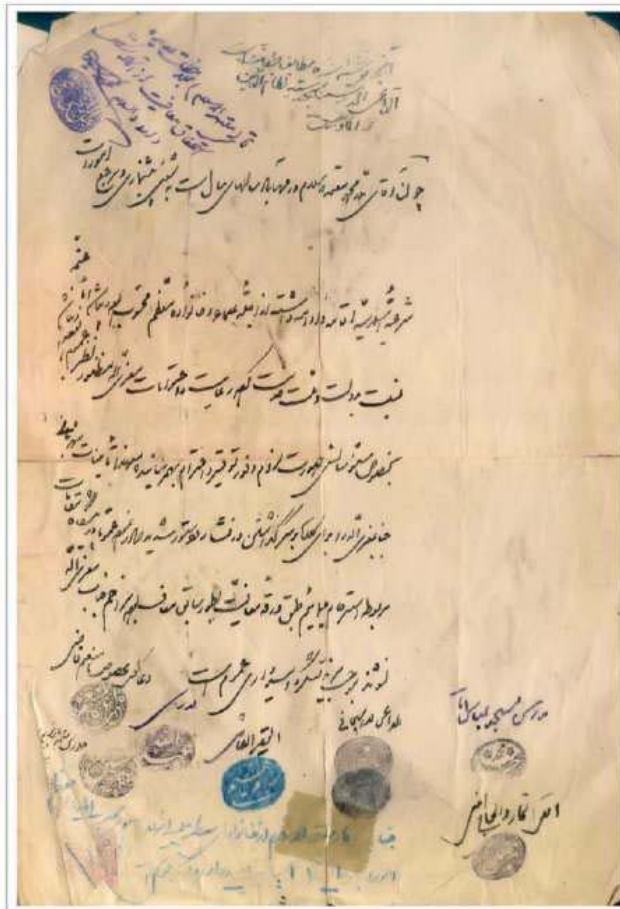
It will be recalled that it was the introduction of Western customs that led to the abdication of King Amanullah of Afghanistan.

پیوست شماره (۳-۳) گزارش روزنامه دیلی میل درباره قیام کردها در برابر

سیاست تغییر لباس

Daily Mail (London, England), « New Hat Causes

Revolt », Issue ۱۰۲۲۴, Saturday, March ۳۰, ۱۹۲۹, p۱۲.



پیوست (۳-۴) درخواست علما مکریان جهت پوشش لباس یک روحانی
کرده،

منبع: آرشیو محمد عبدلی، مجله کشکول (ویژه نسخه‌های خطی و اسناد مناطق
کردنشین)، مه‌آباد.

[illegible]

پیوست شماره (۳-۵) نسخه خطی متن فتوای ملاخلیل درباره تغییر لباس،
ص ۱. (منبع: آرشیو محمد عبدلی، مدیر مسئول مجله کشکول ویژه نسخه های
خطی و اسناد مناطق کردنشین، مهاباد)

[illegible][illegible]

پیوست شماره (۳-۵) نسخه خطی متن فتوای ملاخلیل درباره تغییر لباس
ص ۲. (منبع: آرشیو محمد عبدلی، مدیر مسئول مجله کشکول ویژه نسخه های
خطی و اسناد مناطق کردنشین، مهاباد)

خطی و اسناد مناطق کردنشین، مهاباد)



اورامان و زوایب (مصطفی سلطانی) ۲۵. حسن خان (اهل زوایب) ۲۶. علی بیگ (اهل اسفله) ۲۷. محمدشرف بیگ فرزند حاج فرج‌الله بیگ (اهل اسفله) ۲۸. محمدعلی بیگ فرزند حاج فرج‌الله بیگ (اهل اسفله) ۲۹. حاج فرج‌الله بیگ (اهل اسفله) ۳۰. محمود بیگ فرزند حاج فرج‌الله بیگ (اهل اسفله) اورامان (حسن سلطانی) ۳۱. محمد بیگ ۳۲. حسن بیگ ۳۳. جعفر بیگ ۳۴. محمدعلی بیگ ۳۵. عبدالله بیگ فرزند مصطفی بیگ ۳۶. ظاهر بیگ ۳۷. محمدشرف بیگ (اهل وینه) ۳۸. جعفر بیگ (اهل دالکی‌خان) ۳۹. احمد بیگ ۴۰. اکبر بیگ ۴۱. جعفر بیگ (اهل نرغی) میر یوز ۴۲. محمود خان گلی رئیس امشاور حیدریگی ۴۳. محمدصالح (میروف به صالح می‌ناب) اردلان ۴۴. سالیان خان سردار رشید (دکمران جاف جوارود و والی گورستان)	اورامان لپوون ۴۵. کریم بیگ لپوونی فرزند جعفر سلطان ۴۶. حسن بیگ لپوونی فرزند رستم سلطان ۴۷. یحیی بیگ لپوونی فرزند رستم سلطان (در زندان قصر قجر درگذشت) ۴۸. محمود بیگ لپوونی فرزند جعفر سلطان ۴۹. محمدعلی بیگ لپوونی فرزند جعفر سلطان ۵۰. محمدعلی بیگ لپوونی اهل دوربان ژوایب پناه* ۵۱. اکبر فرزند ملاقادر اهل پناه پیشکار کریم سلطان سابق الکر ۵۲. ملا عبدالجیم قادری (در زندان قصر درگذشت) ۵۳. کریم بیگ فرزند فتح بیگ ۵۴. کریم بیگ زواره اهل پناه ۵۵. میرزا محمود مستوفی اهل پناه (در زندان قصر درگذشت) ۵۶. میرزا عباس مستوفی اهل پناه ۵۷. میرزا جبار مستوفی اهل پناه ۵۸. سعادت فرزند شعیب (اهل پناه) ۵۹. ملا احمد فرزند شعیب (اهل پناه) ۶۰. عبدالکریم (اهل توریاب) ۶۱. عثمانی (اهل توریاب) ۶۲. میرزا محمود (اهل میرسان)* ۶۳. میرزا اسفله (اهل پناه) ۶۴. میرزا اسفله (اهل پناه) ۶۵. میرزا اسفله (اهل پناه) ۶۶. مصطفی خانم (اهل پناه) ۶۷. حاج بیگ (اهل پناه) ۶۸. رحیم (اهل پناه) در حین گریز او بین راه گرفتار و او زیر شلاق عثمانی جان سپرد ۶۹. اشی او را به همراه سایر زندانیان برای ایجاد شورش محفل نمودند و کمر داشتند به نجات می‌بردند ۷۰. سلطان بیگ فرزند سعادت بیگ صفی سلطانی اهل داران ۷۱. عبدالقادر بیگ فرزند سعادت بیگ صفی سلطانی اهل داران ۷۲. ارم تو تو می‌نابم نگارنده بودند پس از مدتی از زندان ناپاکان گریخته پناه خود را به داران رسانیدند ۷۳. محمدطاهر بیگ فرزند فرج‌الله (اهل پناه) ۷۴. فتح‌الله فرزند محمداسم (اهل پناه) ۷۵. سیدمحمد فرزند سیداحسن (اهل پناه) ۷۶. حسن فرزند قاسم (اهل پناه) ۷۷. عبدالکریم فرزند عبدالغفار (اهل پناه) ۷۸. علی محمد فرزند احمد (اهل پناه) اورامان شفته (پیرام پیتی) ۷۹. عبدالله بیگ (اهل) فرزند محمود خان زاری ۸۰. محمدعلی بیگ (اهل) (از زاری) ۸۱. عبدالله بیگ (اهل قلعه جی) ۸۲. محمدصالح بیگ (اهل قلعه جی) ۸۳. محمدشرف بیگ (اهل پیرام پیتی) ۸۴. زارستان (در زندان قصر قجر درگذشت)
--	--

پیوست (۴-۱) اسامی خوانین و چهره‌های سیاسی و اجتماعی زندانی شده در

قصر قجر/تهران

منبع: سلطانی، خاطرات سلطانی ۱۳۱۰-۱۳۲۰



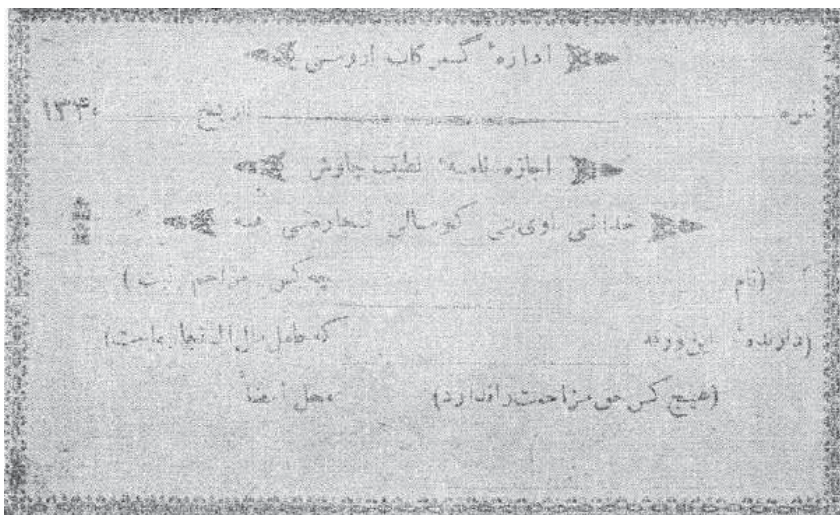
۱۲۳ - علی محمد امیرخان بیگی	۷۶ - محمدجعفر بیگ پسرعموی وکیل
۱۲۴ - حبیب ایل بیگی	۷۷ - محمد بیگ فرزند فیض‌الله بیگ (پسرعموی وکیل)
۱۲۵ - فتح‌الله فرزند عثمان بیگ از تیره عثمان ولدخان (در زندان درگذشت)	۷۸ - فیض‌الله بیگ (امام) (پسرعموی وکیل)
۱۲۶ - عبدالمحمد بهرام بیگ از تیره رحمن بیگی‌ها	۷۹ - آقا عیادت (اهل یاقه پسرعمه وکیل)
مهاباد	۸۰ - کدخدا عبدالله شینکاره
۱۲۷ - عمرآقا شکاک	۸۱ - ملا عبدالکریم بزوهی‌نا
کمانک	یزد سادات و شیوخ
۱۲۸ - مجید خان فرزند حاجی آقا کمانک	۸۲ - شیخ حسن نقشبندی فرزند حاج شیخ احمد (واده جانب سراج‌الدین عثمان (ق))
کوماسی و مریوان	۸۳ - شیخ منطقی (افتخارالشیخ) فرزند شیخ قاج
۱۲۹ - احمد بیگ فرزند حبیب‌الله بیگ (زقوری)	۸۵ - شیخ عزیز فرزند شیخ قاج
۱۳۰ - محمدصالح فرزند؟	۸۶ - سیدبیار (سیدالدوله) فرزند شیخ قاهر (واده جانب شیخ رسول (ق)) قافریه
۱۳۱ - حسین بیگ فرزند خالدبیگ	۸۷ - سیدعلی هاشمی فرزند سیدقادر (سیدالدوله)
۱۳۲ - حاجی محمدصالح بیگ فرزند قادربیگ	۸۸ - سیدحسین تعلیمی
۱۳۳ - عبدالله بیگ فرزند اسکندربیگ	۸۹ - سیدحبیب‌الله تعلیمی
۱۳۴ - کدخدا عبدالله فرزند لطف‌الله	۹۰ - شیخ محی‌الدین فرزند حاج عبدالقادر
۱۳۵ - علی محمد خان فرزند جان الله بیگ	۹۱ - سیدعبدالله فرزند سیدمحی‌الدین
۱۳۶ - محمدامین بیگ فرزند جان الله بیگ	۹۲ - سیدمنین فرزند سیدعبدالقادر
۱۳۷ - محمدرشید بیگ فرزند جان الله بیگ	۹۳ - سیدمحمد فرزند سیدعلی
۱۳۸ - محمدرشید بیگ فرزند سردار بیگ	۹۴ - سیدمحمدصالح فرزند سیدعبد
۱۳۹ - محمدصالح بیگ فرزند رستم سلطان	۹۵ - سیدمحمدصالح فرزند سیدامین
۱۴۰ - محمدطاهر بیگ فرزند نصرالله بیگ (گوماسی)	۹۶ - سیدمحمدصالح فرزند سیدعبدالرحمن
۱۴۱ - محمدبیگ فرزند رستم سلطان	ج. فیاضی و باباجانی
۱۴۲ - محمدشیخ بیگ فرزند رستم سلطان	۹۷ - محمد بیگ (امیر اسعد) فرزند حبیب‌الله خان (نظام‌الایاله)
۱۴۳ - احمد بیگ فرزند حبیب‌الله بیگ	۹۸ - حسین بیگ (فتح‌السلطنه) فرزند محمد بیگ (امیر اسعد)
	۹۹ - کدخدا سلیمان و پست‌وچهار کدخدای دیگر باباجانی (متأسفانه اسامی آنها را نیافتیم)
	۱۰۰ - محمد بیگ سمنودی فرزند منطقی خان (محمودالسلطنه)
۱۴۴ - فرخ‌الله بیگ، فرزند حبیب‌الله بیگ	۱۰۱ - * (جای اسامی این سه شماره در یادداشت‌های صاحب خاطرات خالی است)
۱۴۵ - یزید بیگ فرزند ابوالحسن بیگ	۱۰۲ - *
۱۴۶ - فریح‌الله بیگ، فرزند ابوالحسن بیگ	۱۰۳ - *
۱۴۷ - محمدشریف بیگ فرزند یزید بیگ	۱۰۴ - منطقی خان باباجانی فرزند منطقی خان (محمودالسلطنه)
۱۴۸ - آقا براز بیگ فرزند برزو بیگ	۱۰۵ - سلیمان بیگ ارش فرزند حبیب‌الله خان (نظام‌الایاله)
۱۴۹ - اسعد بیگ فرزند برزو بیگ	۱۰۶ - آقابیک (قتلانی) فرزند حبیب‌الله خان (نظام‌الایاله)
۱۵۰ - محمدصالح سلطان فرزند قادر بیگ	۱۰۷ - محمدطاهر بیگ گلانی فرزند علی بیگ
	۱۰۸ - کریم بیگ
	۱۰۹ - محمدحسین بیگ فرزند محمدشید بیگ (این مرحوم در آخرین روز آزادی همان طور که در متن خاطرات آورده‌ام در پشت در آتو مورد اصابت گلوله مأمورین قرار گرفت و شهید شد)
	د. ولیدیگی
	۱۱۰ - بهرام بیگ (سردار اکرم) فرزند قاج بیگ (سارم‌السلطانک) رئیس‌المتابعین جاف
	ولیدیگی (دو زندان فسر فجر درگذشت)
	۱۱۱ - عزیزبیگ (سالار ارفع) فرزند قاج بیگ
	۱۱۲ - قطوب بیگ (سردار امجد) فرزند قاج بیگ
	۱۱۳ - حسین بیگ فرزند قاج بیگ
	۱۱۴ - حسن بیگ فرزند قاج بیگ
	۱۱۵ - کریم بیگ فرزند قاج بیگ (در زندان فسر فجر درگذشت)
	۱۱۶ - رستم بیگ (صمصام‌السلطنه) فرزند قاج بیگ
	۱۱۷ - آقابیک (هزارالسلطنه) فرزند قاج بیگ
	۱۱۸ - سلیمان بیگ (سالار جنگ) فرزند بهرام بیگ سردار اکرم
	۱۱۹ - محمدبیگ (محمودالسلطنه) فرزند سعید بیگ (آرشدالسلطنه)
	۱۲۰ - محمدطاهر بیگ فرزند آقا یوزگ (نگارنده خاطرات)
	ه. ایلانی
	۱۲۱ - محمدامین بیگ فرزند کیشرو بیگ
	۱۲۲ - قاهر بیگ فرزند قاج بیگ

پیوست (۴-۱) اسامی خوانین و چهره‌های سیاسی و اجتماعی زندانی شده در قصر قجر/تهران

منبع: سلطانی، خاطرات سلطانی ۱۳۱۰-۱۳۲۰

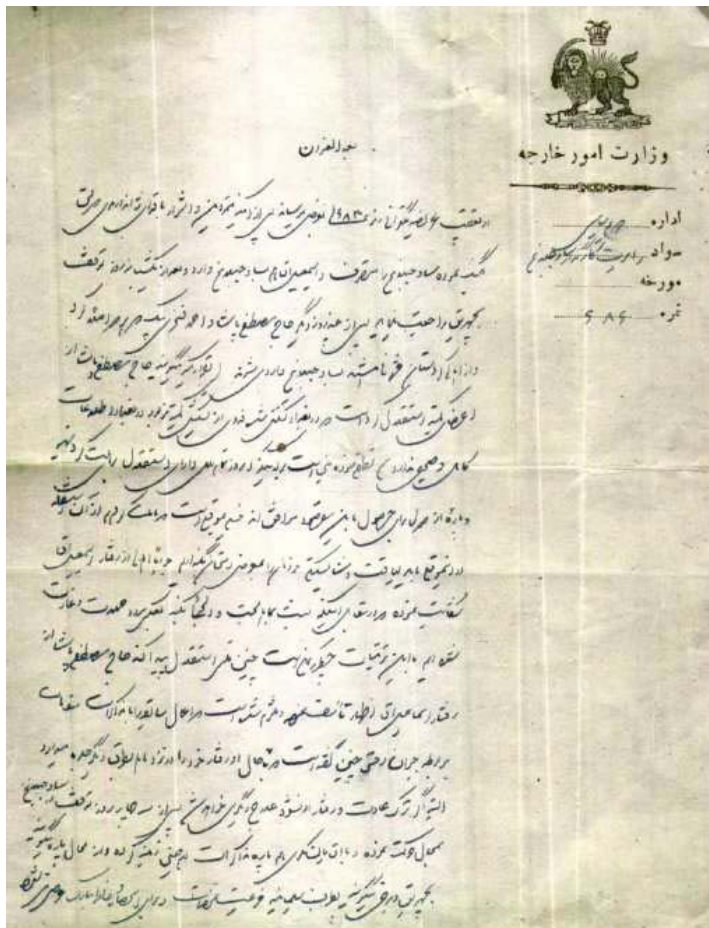


پیوست (۴-۲) روزنامه روز کرد (شماره ۱) که توسط سمکو منتشر شد



پیوست (۳-۴) کلیشه قبوض گمرگ به زبان کردی، که توسط اداره سمکو صادر شد

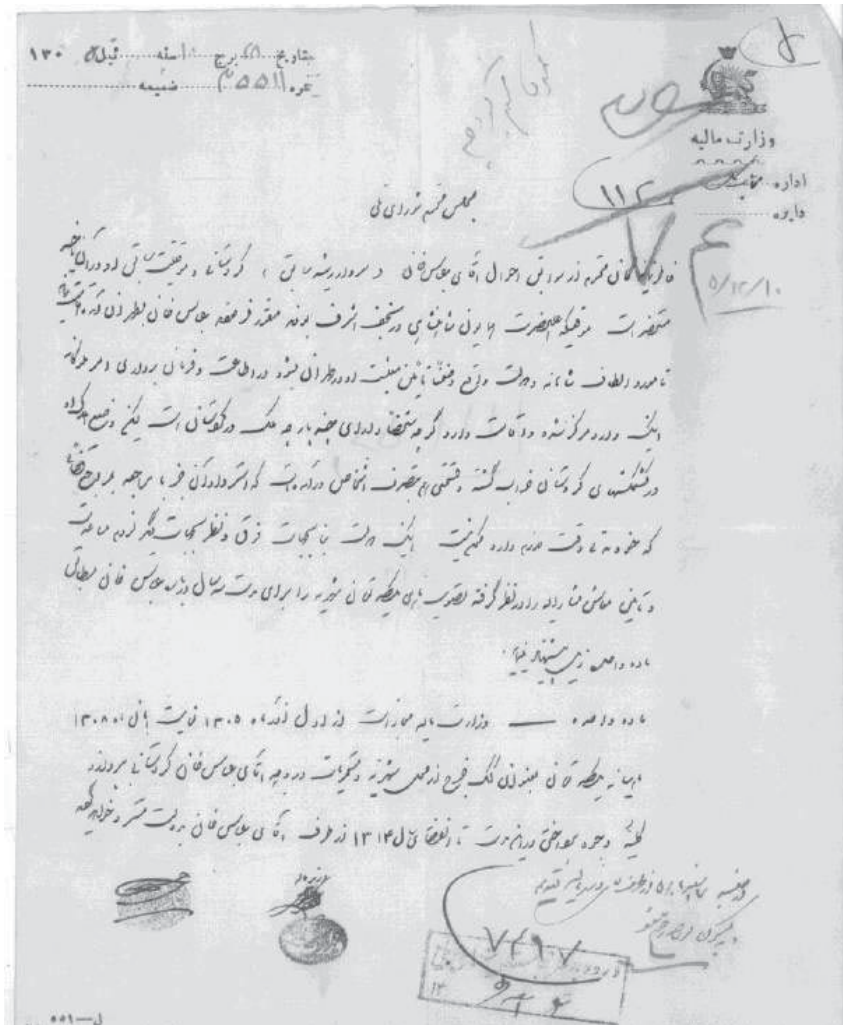
منبع: تمدن، محمد، اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه



پیوست (۴-۴) درباره دیدار مصطفی پاشا با سمکو و خوانین

منع: مرکز اسناد ملی ایران، سند شماره ۱۵۵۸-۲۹۳، وزارت امور خارجه، راپرت

کارگزاری ساوجبلاغ، به تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۰۱، نمره ۱۰۲۱۶/۲۶۶۳.



پیوست شماره (۴-۵) ن.ک: پیوست (۴-۵) سندی درباره حکم عفو سردار رشید توسط رضاشاه.

منبع: مرکز اسناد مجلس شورای ملی: سند شماره ۶/۲۵/۲۶/۳/۷۴، در تاریخ ۱۳۰۵/۱۰/۲۸، نمره ۳۵۵۱۱.



کتابخانه چاپکراوه‌کانی ناوه‌ندی کوردستان بۆ دۆکیۆمێنت و لیکۆلینه‌وه‌ی ئەکادیمی



١. دلشاد مه‌حموود عه‌بدولپه‌رحمان، بارودۆخی کۆمه‌لایه‌تی شاری که‌رکوک (١٩٢٥-١٩٥٧)، چاپی یه‌که‌م سلیمانی، ٢٠١٩.
٢. ناشتی په‌رحمان به‌کر، هه‌ولێر له‌ سه‌رده‌می عوسمانیه‌کاندا (سه‌ده‌کانی ١٨-١٩)، چاپی یه‌که‌م سلیمانی، ٢٠١٩.
٣. هه‌ورامان فه‌ریق که‌ریم، یاده‌وه‌ری و دادوه‌ری، چاپی یه‌که‌م سلیمانی، ٢٠١٩.
٤. خانه‌قین له‌ به‌لگه‌نامه‌کانی ئێراندا، ئاماده‌کردن: کاروان عوسمان خه‌یات، وه‌رگیران: جووێتیار عوسمان، چاپی یه‌که‌م سلیمانی، ٢٠١٩.
٥. پۆژنامه‌ی باسه‌ره‌ ١٩٤٢، خاوان و سه‌رنوسه‌ر: شاکر فه‌تاح، لیکۆلینه‌وه‌ و ئاماده‌کردن: هۆگر ستار قه‌مه‌ری و به‌ختیار شه‌ریف قوربانی، چاپی یه‌که‌م سلیمانی، ٢٠١٩.
٦. سه‌یید عه‌بدولپه‌رحمان سه‌یاده‌ت، پۆل و پێگه‌ی حاجی بابه‌شیخی سه‌یاده‌ت له‌ پرووداوه‌ کۆمه‌لایه‌تی و سیاسیه‌کانی کوردستاندا، چاپی یه‌که‌م سلیمانی، ٢٠١٩.
٧. بیلۆگرافای نامه‌کانی مه‌لا عه‌بدولکه‌ریمی موده‌رپیس، لیکۆلینه‌وه‌ و ئاماده‌کردن: عه‌دنان عه‌بدولقادر هه‌ورامی، چاپی یه‌که‌م سلیمانی، ٢٠١٩.
٨. سۆران به‌ها ئه‌حمه‌د، کشتوکاڵ و خۆراک له‌ هه‌رێمی چیا له‌ سه‌ده‌ی (چواره‌می کۆچی / ده‌یه‌می زاینی) دا، چاپی یه‌که‌م سلیمانی، ٢٠١٩.
٩. صالح أمير عزيز، أعلام علماء الكورد و مصنفاتهم في السنة خلال القرون السادس و السابع و الثامن للهجرة، طبعة الاول سليمانية، ٢٠١٩.
١٠. ياسين طه محمد، الأديان و المذاهب و العقائد في كردستان خلال العصر الوسيط الاسلامي، طبعة الاول سليمانية، ٢٠١٩.
١١. هەردی مه‌دی میکه‌، سیاست ایران در قبال گُردها ١٣٢٠/١٣٩٩ش، چاپ اول سلیمانی، ٢٠١٩.

دانشگاه سلیمانیه مرکز اسناد و تحقیقات آکادمیک کردستان

مرکز اسنادی-آرشیوی و تحقیقی، وابسته به دانشگاه سلیمانیه است، که اهداف زیر را دنبال می کند:

۱- جمع آوری و حفظ اسناد اعم از اسناد داخلی، خارجی و آرشیو روزنامه نگاری در کردستان.

۲- جمع آوری و حفظ نسخه های خطی در کردستان به منظور تحقیق و واکاوی در آنها.

۳- جمع آوری و ضبط تاریخ شفاهی (در جهت بازنگری تاریخ نانوشته ی معاصر کردستان).

همچنین تأسیس کتابخانه ای الکترونیکی (متنی، صوتی و عکس های تاریخی)، در چهار سطح مذکور و تحقیق در آنها، انجام دادن فعالیت های علمی، برگزاری همایش، انتشار مجله ای علمی در آینده با محوریت اسناد و نسخه های خطی ویژه مناطق کردنشین.

چشم انداز و اهمیت مرکز

مرکز کردستان در تلاش است که آرشیوی معاصر، الکترونیکی و کاغذی به منظور دسترسی دانشجویان و پژوهشگران به اسناد و مدارک و تاریخ شفاهی کردستان تأسیس شده است. همچنین جمع آوری هر گونه نسخه خطی، اسناد و مدارک که با تاریخ، فرهنگ و جامعه ی کردستانی مرتبط باشد.

با هدف شرکت در گسترش و حفاظت از منابع تاریخی کردستان در چارچوب تأسیس چشم اندازی میهنی-کردستانی با به کارگیری و استفاده از روش های علمی، میان رشته ای، مشترک و دارای ابعاد گوناگون به فعالیت می پردازد.

در حال حاضر مرکز کردستان دارای هزاران اسناد و مدارک، نسخه ی خطی و کاست و نوار ضبط شده ی اورجینال و الکترونیکی می باشد و آنها را در یک سیستم دیجیتالی مورد بررسی و ثبت قرار می دهد. پژوهشگران می توانند در این سیستم جستجوگر اسناد و مدارک مورد نیاز خود را جستجو و دریافت نمایند.

ساختمان مرکز اسناد و تحقیقات آکادمیک کردستان/دانشگاه سلیمانیه
اقلیم کردستان(عراق)، سلیمانیه، ابتدای خیابان مولوی، روبروی سلیمانی پالاس و
باخی گشتی، ساختمان قدیمی ریاست دانشگاه سلیمانیه.

www.univsul.edu.iq/kurdistan-car

 Email:kcdar@univsul.edu.iq



www.facebook.com/kurdistanCDR/



[@t.me/kcdar](https://t.me/kcdar)